اخبار و آثار
حضرت رضا علیه السلام





www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

اخبار و آثار حضرت رضا

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: مسند الامام الرضا ابیالحسن علیبن موسی علیها السلام.
عنوان و نام پدیدآور: اخبار و آثار حضرت امام رضا علیهالسلام/ تالیف و تحقیق عطاردی قوچانی، عزیزالله، ۱۳۰۷.
مشخصات نشر: تهران: عطارد، انتشارات، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۲ج.
فروست: انتشارات عطارد. مرکز فرهنگی خراسان؛ ۱۱۳؛۱۱۴.
شابک: دوره: 978-964-7237-69-7؛ ج. ۱: 978-964-7237-68-0
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- احادیث
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره: BP۴۷/ع۶ م۴۱ ۵۰ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷
شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۴۸۴۷۸

مقدمەی مؤلف

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم
درباره‌ی حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام کتاب‌ها و رساله‌ها و مقالات زیادی نوشته شده است، هر نویسنده‌ای به اندازه استعداد و حوصله خود پیرامون زندگی و شخصیت آن بزرگوار به تحقیق و بررسی پرداخته است.
گروهی زندگی سیاسی و اجتماعی آن بزرگوار را مورد بحث قرار داده و روابط آن حضرت را با خلفای زمانش و حوادثی که در روزگار آن جناب پیش آمده شرح داده‌اند، و جماعتی در موضوع امامت و فضائل و مناقب و خصائص و مزایای اخلاقی حضرت رضا (ع) سخن گفته‌اند.
بعضی هم در اخبار و روایات امام (ع) مخصوصا در مباحثات و مناظرات و احتجاجات آن حضرت با ارباب ادیان و اصحاب مقالات و فرق و فلاسفه و متکلمین
[صفحه 6]
گفتگو کرده‌اند و سخنان امام رضا (ع) را شرح و بسط داده‌اند.
دسته‌ای دیگر هم در این میان اخبار وارده در طب و خواص خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را که از حضرت رضا سلام الله علیه رسیده است مورد تحقیق قرار داده‌اند و فرمایشات آن بزرگوار را تفسیر کرده و خصوصیات آنها را بیان داشته‌اند.
در اینجا کتابی که از هر جهت جامع و کامل و حاوی تمام مطالب وارده از حضرت رضا (ع) باشد در دست نبود، و اخبار و روایات وارده از حضرت رضا (ع) در موضوعات مختلف معارف دینی در کتاب‌ها پراکنده بود و لازم می‌نمود که آن اخبار و روایات در یکجا گرد آید و مورد استفاده قرار گیرد.
حقیر که بیش از پانزده سال است درباره معارف اسلامی خطه خراسان بزرگ به تحقیق و بررسی مشغول هستم و برای دست آوردن منابع و مآخذ در کتابخانه‌های ایران و کشورهای اسلامی و غیر اسلامی که دارای کتابهای خطی اسلامی هستند مطالعات خود ادامه می‌دهم.
از سال هزار و سیصد و چهل هجری شمسی که فکر تألیف تاریخ خراسان در دوره اسلام برای من پیش آمد و یک نیروی نامرئی از باطن مرا در تألیف این کتاب بزرگ به فعالیت واداشت، از آن تاریخ تا امروز بحمدالله از فعالیت و کوشش دست نکشیده‌ام.
ابتداء تمام کتابخانه‌های مشهور ایران را در تهران، مشهد، اصفهان، شیراز، یزد، همدان، تبریز، و دهها شهر دیگر در استانهای مختلف کشور پهناور ایران مورد بررسی قرار دادم و صدها کتابخانه خصوصی و عمومی را

تفحص کردم و یادداشت برداشتم.
در سال هزار و سیصد و چهل و چهار شمسی عازم عتبات عالیات شده و مدتی در
[صفحه 7]
نجف اشرف مشرف بودم و در کتابخانه‌های این حوزه بزرگ تشیع تحقیق کرده و از محضر رجال علمی و محققان عالیقدر تجربیات فراوانی اندوختم.
در نجف اشرف هر روز بحضور دو محقق عالیقدر و دو مجاهد بزرگ یعنی علامه مجاهد شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه مؤلف کتاب جاودانی الغدیر، و محقق بصیر و زاهد بی‌نظیر شیخ آقا بزرگ طهرانی قدس الله روحه مؤلف کتاب جهانی الذریعه و طبقات اعلام الشیعه مشرف می‌شدم و از محضر پرفیض آنها استفاده می‌کردم.
این دو بزرگوار مرا بسیار تشویق می‌کردند، و روش تحقیق و آشنائی با مصادر را از آنها فرا گرفتم، و پس از دیدن کتابخانه‌های نجف از چند کتابخانه در بغداد و کربلا هم دیدن کردم، و اطلاعات بسیار سودمندی از کتابخانه‌های عتبات بدست آوردم.
در سال هزار و سیصد و چهل و پنج از طریق کویت عازم مکه و مدینه شدم و در کتابخانه‌های حرمین شریفین مخصوصا از کتابخانه‌ی حرم در مکه معظمه و کتابخانه شیخ‌الاسلام در مدینه منوره اطلاعات فراوانی بدست آوردم و به مصادر تازه‌ای دست یافتم.
در سال هزار و سیصد و چهل و شش به پاکستان و هندوستان مسافرت کردم و بیش از چهل کتابخانه در شهرهای کراچی، حیدرآباد سند، ملتان، لاهور، راولپندی پیشاور در پاکستان غربی و کتابخانه‌های داکا در پاکستان شرقی مورد بررسی قرار گرفت.
در هندوستان از شهرهای دهلی، رام‌پور، اجمیر، علیگر، آکره، لکهنو، بنارس، پتنه، کلکته، مدارس، حیدرآباد دکن، بمبئی و احمدآباد کجرات دیدن کردم و از کتابخانه‌های بسیار باارزش این شهرها استفاده نمودم و نسخه‌های متعددی
[صفحه 8]
را برای عکسبرداری انتخاب کردم و از آنها میکروفیلم تهیه نمودم.
در بازگشت از هند و پاکستان مدت سه ماه نیز در افغانستان اقامت کردم، و در این مدت از شهرها و ولایات کابل، غزنین، قندهار، بغلان، قندز، طالقان، بدخشان، طخارستان، بلخ، بزار شریف، جوزجان، شبرقان، سرپل و هرات دیدن کردم.
در این مدت با علما و دانشمندان درباره موضوع کار خود گفتگو می‌کردم و از کتابخانه‌ها و آثار باستانی در شهرهای مختلف دیدن کردم، سفر

افغانستان که خود جزئی از خراسان بزرگ است برای من بسیار سودمند واقع شد و اطلاعات فراوانی بدست آوردم.
در سال هزار و سیصد و پنجاه و سه از طریق مکه معظمه پس از انجام مناسک حج عازم یمن شدم و از شهرهای صنعاء، حدیده، زبید و تعز دیدن کردم و از چند کتابخانه استفاده نمودم، سفر یمن نیز سودمند واقع شد و اطلاعات مفیدی بدست آمد.
از یمن به مصر رفتم و مدتی در کتابخانه‌های قاهره تحقیق کردم، از آنجا به سوریه رفتم و در کتابخانه ظاهریه به مطالعه پرداختم، و مدتی هم در بیروت بسر بردم، مسافرت یمن و مصر و شام برایم سودمند واقع شد و اطلاعات فراوانی به دست آمد.
در سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج عازم اروپا شدم و از کشورهای انگلستان، فرانسه، بلژیک، آلمان دیدن کردم و از کتابخانه‌های مشهور این کشورها که دارای ذخائر اسلامی هستند دیدن کردم، و در مراجعت مدتی هم در اسلامبول توقف کرده و از کتابخانه‌های مشهور این شهر استفاده نمودم.
[صفحه 9]
در این مدت پانزده سال با تحقیق و تتبع فراوان بیش از چهل هزار فیش برای خراسان گرد آورده‌ام و در نظر دارم این کتاب بزرگ و مفصل را به دو زبان فارسی و عربی که مورد استفاده همه مسلمانان قرار گیرد تنظیم کنم، و انشاءالله به یاری خداوند متعال و توجه حضرت رضا (ع)، تنظیم، و چاپ بخش فارسی این کتاب بزودی آغاز می‌شود.
از آنجا که هر کسی به خراسان می‌رود ابتدا به زیارت حضرت رضا (ع) مشرف می‌شود، حقیر نیز موضوع تاریخ خراسان را ابتداء از امام رضا سلام الله علیه شروع کردم، و امیدوارم از برکت حضرت امام ثامن ضامن بقیه مجلدات کتاب خراسان نیز تنظیم و چاپ شود.
درباره حضرت امام رضا (ع) از صدر اسلام تاکنون چند کتاب اختصاصی تدوین شده است، و در هر یک از اینها مقداری از سخنان آن بزرگوار را گرد آورده‌اند و ما اینک نام هر یک از آنها را بیان می‌کنیم تا موضوع کارهای ما روشن شود و روش ما معلوم گردد.

عیون اخبار الرضا

شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه در حدود ششصد روایت از حضرت رضا (ع) را در این کتاب گرد آورده، و بطوری که از اسم کتاب استفاده می‌شود وی اخبار چشم‌گیری که مورد نظرش واقع شده انتخاب کرده و مقصودش جمع‌آوری همه روایات امام رضا (ع) نبوده است.

مفاخر الرضا

این کتاب از تألیفات حاکم نیشابوری است و به عنوان مناقب الرضا (ع) نیز [صفحه 10]
روایت شده است، از این کتاب اکنون اثری نیست و از آن کتابهائی است که روزگار آنها را از دست ما خارج کرده است، محمد بن مشهدی در مزارش از این کتاب نقل می‌کند.

فقه الرضا

این کتاب مجموعه‌ای از مسائل و احکام است که از امام رضا علیه‌السلام روایت شده است، مجلسی اول و دوم نیز حاج میرزا حسین نوری در انتساب این کتاب به امام رضا سخنانی دارند، و لیکن گروهی از اهل علم در صحت آن تردید دارند، و ما مطلبی از آن کتاب نقل نکرده‌ایم.

طب الرضا

مجموعه‌ای است در اخبار و روایات وارده از حضرت رضا (ع) در طب که به رساله ذهبیه نیز مشهور است. و آن را به محمد بن حسن جمهور عمی نسبت داده‌اند، ما از این کتاب نیز حدیثی نقل نکردیم و اخبار مربوط به طب را که از امام (ع) نقل شده از مصادر دیگری مسندا روایت کردیم.

صحیفة الرضا

رساله صحیفة الرضا و یا مسند علی الرضا (ع) بطور مستقل و جداگانه چاپ شده است، این رساله‌ی مختصر در میان محدثین اهل سنت نیز بسیار مشهور است. سمعانی در التحبیر و رافعی قزوینی در التدوین چند طریق برای صحیفه نقل کرده‌اند.
مرحوم میر حامد حسین صاحب عبقات الأنوار نیز صحیفه‌ای را در اختیار
[صفحه 11]
داشته‌اند که از طریق ابوالقاسم قنبری و محمد بن حمویه جوینی روایت شده است و عبدالواسع یمانی نیز صحیفه را از طریق حافظ ابن عساکر نقل کرده و در پایان مسند زید بن علی چاپ کرده است.

در این جا کتابی که تمام علوم و معارف حضرت رضا (ع) را دربرگیرد وجود نداشت و برای همین جهت تصمیم گرفتم کتاب جامعی را در این موضوع فراهم آورم و لذا همه مجموعه‌های حدیثی شیعه را از قدیم تا عصر اخیر مورد بررسی قرار دادم و هر حدیثی که از حضرت رضا (ع) نقل شده و یا آن بزرگوار از پدرانش علیهم‌السلام روایت می‌کند روی فیش‌های مخصوصی یادداشت کردم.
پس از اینکه همه کتاب‌های حدیثی شیعه را بررسی کرده و تعدادی از کتب اهل سنت را نیز که روایت حضرت رضا (ع) در آنها نقل شده بود مورد تحقیق قرار دادم. فیش‌ها را بطور موضوعی مرتب کردم و هر حدیث را به باب خودش بردم تا استفاده از آن آسان شود، و مأخذ هر حدیثی را در پاورقی نشان دادم.
مسند الرضا (ع) را به زبان عربی تنظیم کردم تا علما و دانشمندان مستقیما از سخنان حضرت رضا (ع) استفاده کنند و مورد استفاده همه مسلمانان در جوامع مختلف که به زبان عربی آشنائی دارند قرار گیرد و اینک برای مزید استحضار خوانندگان محترم موضوعات کتاب مسند الرضا را ذیلاً بیان می‌کنم.
نخست شرح حال حضرت رضا (ع) که شامل مطالب ذیل است: تاریخ تولد، و حالات مادرش، امامت، مکارم اخلاق و سیره آن بزرگوار، دعوت مأمون از آن جناب و حوادثی که از مدینه تا خراسان در بین راه پیش آمد، ورود
[صفحه 12]
حضرت رضا به قادسیه، اهواز، نیشابور، طوس، سرخس و مرو.
مذاکرات حضرت رضا با مأمون درباره خلافت و ولایتعهدی، شهادت حضرت رضا (ع) فرزندان امام رضا، فضیلت زیارت آن حضرت، کرامات و خوارق عادت در کنار قبر آن بزرگوار، مدایح و مرثیه‌هائی که به زبان عربی درباره امام گفته شده است.
از اینجا به بعد روایات و اخبار وارده را به ترتیب ذیل تنظیم کرده‌ایم و اینک فهرست موضوعی آنها را ذیلاً یادداشت می‌کنیم.
در عقل و علم و فضیلت کسب دانش نوزده حدیث.
در خداشناسی و صفات ثبوتی و سلبی و مسائل مربوط به توحید هفتاد و دو حدیث
در حالات پیامبران الهی و زندگی و خصوصیات آنها شصت و شش حدیث
در امامت و خلافت و خصوصیات امام برحق و منصوص از اهل‌بیت چهارصد

و نود و دو حدیث.
در فضائل اخلاقی و خصال پسندیده و ناپسند یکصد و چهل و پنج حدیث
در آداب و مواعظ شصت و یک حدیث
در تفسیر قرآن و معانی آیات شریفه و بیان آنها دویست و چهار حدیث
در دعاهای شب و روز و ایام و لیالی متبرکه یکصد و دو حدیث
در احتجاجات و مناظرات با ارباب ادیان و فرق شانزده مجلس
در طهارت و آداب وضوء و غسل هفتاد و پنج حدیث
در نماز و مسائل مربوط به آن یکصد و سی حدیث
در روزه و مسائل و احکام آن پنجاه و هشت حدیث
در زکوة و آداب آن دوازده حدیث
در حج و عمره و مناسک و احکام آن هشتاد و یک حدیث
در آداب زیارت و ثواب آن چهل و نه حدیث
[صفحه 13]
در نکاح و زناشوئی و مسائل آن یکصد و هجده حدیث
در طلاق و اقسام آن چهل و چهار حدیث
در آداب کسب و معیشت و تجارت پنجاه و نه حدیث
در احکام شکار و ذبیحه بیست حدیث
در خوردنیها و احکام و دستورات آن یکصد و سی و یک حدیث
در آشامیدنیها و مسائل آن چهل و پنج حدیث
در تجمل و زینت و پاکیزگی و نظافت هشتاد و دو حدیث
در جهاد با کفار و فضیلت پیکار با دشمنان اسلام دوازده حدیث
در حدود و احکام و مسائل آن سیزده حدیث
در آیات و مسائل آن یازده حدیث
در قضاء و شهادت و آداب آن چهارده حدیث
در احکام سوگندها و مسائل نذر، شش حدیث
در وصیت و احکام و مسائل آن هفده حدیث
در مسائل مربوط به مردگان و احکام آن بیست و شش حدیث
در ارث و احکام و مسائل آن سیزده حدیث
درباره رجال حدیث و ذم و قدح آنها نود و هفت حدیث
در موضوعات متفرقه و مطالب مختلفه یکصد و پانزده حدیث
راویان و ناقلان آثار حضرت رضا (ع) سیصد و سیزده نفر
مجموع روایات وارده از حضرت رضا (ع) در حدود دو هزار و چهارصد و پنجاه حدیث است که از هشتاد کتاب استخراج شده و نظر مؤلف در اینجا فقط جمع‌آوری این روایات بوده نه تحقیق در سند و متن آنها اهل علم و تحقیق و فقهاء عالیقدر خود در سند آنها بررسی می‌کنند و مؤلف در پایان کتاب

[صفحه 14]
راویان را معرفی کرده است به طوری که قبلا اشاره کردم این کتاب را برای علماء و محققین در معارف اسلامی به زبان عربی که زبان حضرت رضا (ع) است تدوین کردم و اینک برای اینکه فارسی زبانان نیز از آن بهره‌مند گردند، آن را به زبان فارسی برگرداندم تا مسلمانان ایرانی از آن استفاده کنند و معرفت آنان نسبت به حضرت رضا (ع) افزون گردد.
خوانندگان محترم توجه داشته باشند که ما همه مسند الرضا را در بخش فارسی نیاوردیم چون همه اخبار آن مخصوص اخبار مربوط به احکام از نظر عامه مورد استفاده نبود و لذا از ذکر آنها در اینجا خودداری کردیم و کسانی که می‌خواهند همه اخبار و روایات را مطالعه کنند به متن عربی مراجعه کنند.
از خداوند متعال آرزو و استدعا دارم در راهی که پیش گرفته‌ام موفقم دارد و صحت و تندرستی را بر این حقیر مستدام بدارد و خیر دنیا و آخرت را عطا فرماید و در جوار رسول اکرم و اهل‌بیت بزرگوارش علیهم‌السلام جای دهد و در زمره آنها محشور گرداند.
عزیزالله عطاردی
23 محرم الحرام 1397
[صفحه 15]

بسم الله الرحمن الرحیم
1- محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه گوید امام رضا (ع) در سال 148 هجری متولد شد، و در ماه صفر سال 203 در حالی که 55 سال از عمر شریفش می‌گذشت جهان را وداع گفت، در تاریخ تولد و وفات حضرت رضا (ع) اختلاف شده و لیکن مطلب قابل توجه و مورد اعتماد همان است که ما گفتیم و مادرش ام‌ولدی بود که او را ام‌البنین می‌گفتند.
2- شیخ صدوق رحمة الله علیه گفته: بزنطی گوید به حضرت ابوجعفر جواد (ع) عرض کردم: گروهی از مخالفین شما گمان می‌کنند که مأمون پدرت را به «رضا» ملقب ساخت در آن هنگام که او را به ولایتعهدی برگزید، حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: به خداوند دروغ گفته‌اند و از طریق حق منحرف شده‌اند، بلکه خداوند او را به «رضا» نامگذاری کرده، زیرا وی محل رضایت خداوند و پیغمبر و ائمه بعد
[صفحه 16]
از وی قرار گرفته است.
گوید: عرض کردم آیا همه پدران گذشته‌ات علیهم‌السلام مورد رضایت خداوند و پیغمبر و ائمه نبودند، فرمود: چرا؟ گفتم: پس چگونه پدرانت از بین آنها «رضا» نامیده شد؟ فرمود: برای اینکه دشمنان و مخالفین او به وی رضایت دادند همانطور که دوستان و موافقین او راضی بودند و هیچ یک از پدرانش این چنین نبودند و از این رو پدرم از میان آنها ملقب به رضا گردید.
3- حضرت عبدالعظیم از سلیمان بن حفص روایت کرده که گفت موسی ابن جعفر علیهماالسلام فرزندش علی را «رضا» خطاب می‌کرد و او را به این عنوان نام می‌برد و می‌گفت: فرزندم «رضا» را بگوئید نزد من بیاید و یا به فرزندم رضا چنین گفتم و یا فرزندم رضا چنین گفت و هرگاه او را مورد خطاب قرار می‌داد وی را «ابوالحسن» نام می‌برد.
4- علی بن میثم که از همگان درباره ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام اطلاعاتش بیشتر بود و از اوضاع خانوادگی و خصوصیات زناشوئی آنان مطلع بود می‌گفت حمیدة المصفاة مادر موسی بن جعفر که از اشراف و بزرگ‌زادگان عجم بود کنیزی را که از مادری مسلمان متولد شده بود خریداری کرد، نام این جاریه، «تکتم» بود و از نظر عقل و دیانت از بهترین زنان عصر خود به شمار می‌رفت و به حمیدة المصفاة بسیار احترام می‌کرد تا آنجا که هیچگاه در نزد وی نمی‌نشست حمیده به فرزندش موسی گفت: ای فرزند، «تکتم» بهترین زنی است که من دیده‌ام و شک

ندارم که خداوند متعال فرزندان پاکی به او خواهد بخشید، من اینک او را به تو می‌دهم وی را به راه خیر و سعادت رهنما باش.
[صفحه 17]
پس از اینکه حضرت رضا علیه‌السلام متولد شد «تکتم» را طاهره نامگذاری کرد، حضرت رضا شیر زیاد می‌خورد و نیروی جسمانیش قوی بود، مادرش گفت: برای فرزندم یک مرضعه تهیه کنید که مرا یاری کند، گفتند: آیا شیرت کم شده است؟ گفت: نه به خداوند سوگند شیرم کم نشده است، بلکه من از روز ولادت فرزندم از اوراد و اذکار خود بازمانده‌ام.
صولی گوید: دلیل بر اینکه نام مادر امام رضا علیه‌السلام «تکتم» بوده گفتار شاعریست که در مدح حضرت رضا سلام الله علیه گوید:
الا ان خیر الناس نفسا و والدا
و رهطا و اجدادا علی المعظم
اتتنا به للعلم و الحلم ثامنا
اماما یؤدی حجة الله تکتم
گروهی این شعر را به عموی ابوابراهیم بن عباس نسبت داده‌اند و لیکن من روایتی در این باره ندارم و از کسی نشنیده‌ام و صحت و سقم آن را تأیید نمی‌کنم و لیکن شک ندارم که این ابیات از ابوابراهیم بن عباس است:
کفی بفعال امرىء عالم
علی أهله عادلا شاهدا
اری لهم طارقا مونقا
و لا یشبه الطارف التالدا
یمن علیکم بأموالکم
و تعطون من مائة واحدا
فلا یحمد الله مستبصرا
یکون لاعدائکم حامدا
فضلت قسیمک فی قعدد
کما فضل الوالد الوالدا
صولی گوید: من این ابیات را به خط پدرم در پشت دفتری که متعلق به او بود پیدا کردم و او نوشته بود: من این ابیات را از برادرم که از عمویش روایت می‌کرد شنیدم و او این اشعار را درباره امام رضا علیه‌السلام گفته بود، و تکتم یکی از نامهای زنان عرب است که در اشعار ذکر آن آمده است:
[صفحه 18]
طاف الخیالان فهاجا سقما

خیال تکنی و خیال تکتما
صولی گوید: ابراهیم بن عباس عموی پدرم اشعار و مدایح بسیاری درباره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام داشت که همه آنها را منتشر کرده بود، پس از آن حوادثی پیش آمد که او ناگزیر شد آن ابیات را جمع‌آوری نماید، گروهی گفته‌اند: که مادر امام رضا «سکن النوبیه» نام داشته است، و نیز گفته‌اند: که نام او نجمه و یا «سمان» و مکنی به ام‌البنین بوده است.
5- علی بن میثم از پدرش روایت می‌کند که وی گفت: هنگامی که حمیدة المصفاة مادر حضرت رضا علیه‌السلام را خریداری کرد، متذکر شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیده است که آن حضرت امر کرده که «نجمه» را به فرزندت موسی ببخشی، زیرا به زودی از وی فرزندی که بهترین مردم روی زمین است متولد خواهد شد.
هنگامی که حضرت رضا متولد شد او را طاهره نام گذاشت، مادر آن حضرت چند نام داشت: اروی، سکن، سمان و تکتم که آخرین نام او بوده است، علی بن میثم گوید: از مادرم شنیدم که نجمه در هنگام خریداری بکر بوده است.
6- علی بن میثم از پدرش روایت کرده که گفت: از مادرم شنیدم که می‌گفت: نجمه مادر حضرت رضا علیه‌السلام می‌گفت:
هنگامی که فرزندم علی در رحم من قرار گرفت، من سنگینی بارداری را ندیدم، و در هنگام خواب صدای تسبیح و تهلیل از درون خود می‌شنیدم و این جهت مرا به ترس و وحشت وامی‌داشت و هرگاه بیدار می‌شدم چیزی نمی‌شنیدم.
هنگامی که وضع حمل کردم و کودک بر زمین قرار گرفت دست خود را بر زمین گذاشت و سر خود را به طرف آسمان بلند کرد در حالی که لبهای خود را حرکت
[صفحه 19]
می‌داد و مانند بزرگسالان سخن می‌گفت.
در این هنگام پدرش موسی بن جعفر وارد شد و گفت: ای نجمه کرامت پروردگار بر تو گوارا باد، من کودک را در حالی که در یک پارچه سفیدی پوشانیده شده بود به او دادم، وی در گوش راست کودک اذان و در گوش چپ اقامه گفت و با آب فرات گلوی او را گرفت، سپس به من برگردانید و گفت: بگیر این کودک را که از برگزیدگان خداوند در روی زمین است.
7- عتاب بن اسید گوید: از گروهی که اهل مدینه بودند شنیدم می‌گفتند: علی بن موسی الرضا علیهماالسلام روز پنجشنبه یازدهم ربیع‌الاول سال یکصد و پنجاه و سه متولد شد و این دو سال بعد از وفات حضرت صادق علیه‌السلام بود.
8- هشام بن احمر گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به من

فرمود: آیا اطلاع داری کسی در این روزها از طرف مغرب به مدینه وارد شده باشد؟ عرض کردم: اطلاع ندارم، فرمود: چرا مردی از اهل مغرب وارد مدینه شده است، بیائید با هم نزد او برویم، حضرت سوار شد و من هم با او سوار شده به نزد آن مرد رهسپار شدیم، در این هنگام مشاهده کردم مردی از اهالی مغرب با چند غلام و کنیز ایستاده است، گفتم: غلام و کنیزان خود را به ما نشان بده، وی هفت جاریه را به ما نشان داد و هیچ کدام مورد علاقه حضرت موسی بن جعفر نشدند.
سپس فرمودند: بقیه را نشان بدهید، مرد مغربی گفت: فقط یک جاریه دیگر که آن هم مریض است باقی مانده است موسی بن جعفر گفت: پس چرا او را نشان نمی‌دهی آن مرد از نشان دادن آن کنیز امتناع کرد و حضرت از آن جا مراجعت فرمودند، روز دیگر مرا بار دیگر برای خریدن آن کنیز نزد آن مرد فرستادند، و فرمودند: از آن مرد سؤال کن و بگو آخرین نظرت درباره او چیست؟ و اگر قیمت آن را معین کرد
[صفحه 20]
قبول کن.
هشام بن احمر گوید: من طبق فرموده‌ی امام علیه‌السلام نزد آن مرد رفتم، وی گفت: من برای این کنیز قیمت معینی در نظر گرفته‌ام و از آن مقدار کم نخواهم کرد گفتم: من به این قیمت او را خریدم، فروشنده گفت: کنیز مال تو است، و لیکن به من بگو این مرد که دیروز همراه تو آمده بود، گفتم: مردی از بنی‌هاشم بود، گفت: از کدام قبیله بنی‌هاشم، گفتم: بیش از این اطلاعی ندارم.
آن مرد گفت: اینک از جریان خریداری این کنیز تو را مطلع سازم، هنگامی که من او را در انتهای مغرب خریداری کردم، زنی از اهل کتاب با من برخورد کرد و گفت: این کنیزی که همراه داری چیست؟ گفتم: وی را برای خود خریداری نموده‌ام، آن زن گفت: این چنین کنیزی شایسته نیست نزد مانند تو باشد.
این کنیز باید در نزد بهترین اهل زمین باشد، این جاریه پس از اندکی که در نزد صاحبش بگذراند، از وی فرزندی متولد خواهد شد که در شرق و غرب عالم مانند او نخواهد بود، آن مرد گوید: من کنیز موردنظر را به مدینه آوردم، و پس از اینکه موسی بن جعفر علیهماالسلام او را خریداری کرد چندی نگذشت که حضرت رضا علیه‌السلام از او متولد شد.
9- طبری - رضوان الله علیه - گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در سال یکصد و چهل و هشت در شهر مدینه متولد شد.
و گفته می‌شود: تولد آن بزرگوار در شب یازدهم ذی‌قعده در روز جمعه سال یکصد و پنجاه و سه واقع شده است.
و در این هنگام پنج سال از وفات حضرت صادق علیه‌السلام گذشته بود، و

گفته شده که تولد آن حضرت روز پنجشنبه بوده است و مادرش کنیزی بود که او را
[صفحه 21]
ام‌البنین می‌گفتند، و نام او نجمه و سکن نوبیه و یا تکتم می‌باشد.
10- ابن شهر آشوب گفته: علی بن موسی علیهماالسلام مکنی به ابوالحسن و ابوعلی و ملقب به سراج الله، نور الهدی، قرة عین المؤمنین، مکیدة الملحدین، کفو الملک، کافی الخلق، رب السریر، دأب التدبیر، الفاضل، الجار، الوفی، الصدیق، و الرضی بود.
بزنطی گوید: او را از این جهت رضا می‌گفتند که خداوند و رسول و ائمه اطهار از وی خشنود بودند، و گفته‌اند: آن حضرت را از این جهت «رضا» می‌گفتند، که مخالف و موافق او را برگزیدند، و گفته شده که مأمون او را به این عنوان انتخاب کرد، مادرش کنیزی بود که او را سکن نوبیه، و خیزران مرسیه می‌گفتند، و گفته می‌شود که نام او را نجمه می‌گفتند این مطلب را میثم روایت کرده است و گفته می‌شود: که نام او صقر و یا ام‌البنین و اروی بوده است. و هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام متولد شد او را طاهره نام‌گذاری کردند.
تولد آن جناب روز جمعه و یا روز پنجشنبه یازدهم ربیع‌الاول سال یکصد و پنجاه و سه، پنج سال بعد از وفات حضرت صادق علیه‌السلام واقع شد، و گفته می‌شود که تولد آن بزرگوار در سال یکصد و پنجاه و یک اتفاق افتاده است.
11- اربلی گفته است: آن حضرت در سال یکصد و چهل و هشت در شهر مدینه متولد شد، و گفته می‌شود که در روز جمعه یازدهم ماه ذی‌قعده سال یکصد و پنجاه و سه، پنج سال بعد از وفات حضرت صادق علیه‌السلام متولد شده است، و گفته شده که تولد آن بزرگوار روز پنجشنبه بوده است، و مادرش کنیزی بود که او را ام‌البنین می‌گفتند و نام او نجمه، و سکن و یا تکتم می‌باشد.
12- حافظ عبدالعزیز جنابذی گوید: تولد حضرت رضا علیه‌السلام در سال
[صفحه 22]
یکصد و پنجاه و سه واقع شده و مادرش را ام‌البنین می‌گفتند.
13- در دروس گوید: امام رضا علیه‌السلام در سال یکصد و چهل و هشت در مدینه متولد شد، و گفته شده که تولد آن جناب روز پنجشنبه یازدهم ذی‌القعده بوده است.
14- محمد بن طلحه گوید: تولد حضرت رضا علیه‌السلام روز یازدهم ذی‌حجة در سال یکصد و پنجاه و سه، پنج سال بعد از وفات جدش حضرت صادق علیه‌السلام واقع شد.
پدرش موسی بن جعفر و مادرش کنیزی بود که او خیزران مرسیه و یا

شقراء نونیه می‌گفتند، نام آن بانو اروی و ملقب به شقراء بود، نام امام رضا علیه‌السلام «علی» بود و او را سومین علی می‌گفتند، علی اول جدش امیرالمؤمنین و علی دوم جد دیگرش حضرت سجاد زین‌العابدین علیه‌السلام بودند، و القاب آن جناب عبارتند از: رضا، صابر، رضی، وفی، و رضا از همه القاب آن حضرت مشهورتر است.
15- غفاری در تاریخ خود گفته: حضرت امام رضا علیه‌السلام روز جمعه یازدهم ذی‌قعده متولد شد.
16- کفعمی گفته: روز پنجشنبه یازدهم ذی‌قعده‌ی سال یکصد و چهل و هشت در شهر مدینه متولد گردید.
17- فتال نیشابوری گوید: تولد حضرت روز جمعه و در روایت دیگری روز پنجشنبه یازدهم ذی‌القعده سال یکصد و چهل و هشت در شهر مدینه واقع شد.
18- مسعودی گوید: امام رضا علیه‌السلام در سال یکصد و پنجاه و سه، پنج سال پس از وفات جدش حضرت صادق علیه‌السلام در مدینه متولد شد، ولادت او مانند تولد پدرانش انجام گرفت و مانند آنان نشو و نما یافت.
[صفحه 23]
از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت شده که آن بزرگوار هنگامی که تکتم مادر حضرت رضا را خریداری کرد گروهی از یاران خود را جمع کرد و فرمود:
به خداوند سوگند که من این جاریه را به امر خداوند متعال خریداری کردم، از آن حضرت جریان خریداری تکتم را پرسیدند، فرمود: هنگامی که در خواب بودم جدم و پدرم نزد من آمدند در حالی که یک پارچه حریری را در دست داشتند، آنها پارچه حریر را بر زمین پهن کردند و از هم باز نمودند.
ناگهان من صورت این جاریه را در آن پارچه حریر دیدم، جدم و پدرم گفتند: ای موسی از این کنیز بهترین خلق خداوند در روی زمین بعد از تو متولد خواهد شد، سپس به من امر کردند هنگامی که فرزندم تکتم متولد شد او را «علی» نام‌گذاری کنم و فرمودند خداوند بوسیله او عدل و داد و محبت و رحمت را ظاهر می‌گرداند، خوشا به حال کسی که او را تصدیق کند و امامت وی را بپذیرد، وای بر آنکه فردی که با او دشمنی کند و حق او را منکر گردد و با او عناد ورزد.
و در مروج الذهب گوید: تولد آن حضرت در سال یکصد و پنجاه و سه بوده است.
19- ابن الوردی گفته: تولد علی بن موسی در سال یکصد و چهل و هشت بوده است.
20- ابن اثیر گوید: علی بن موسی در سال یکصد و چهل و هشت در مدینه متولد شد.

مؤلف گوید:
مورخین و محدثین و اهل تراجم گفته‌اند: که مادر حضرت رضا علیه‌السلام از مردمان مغرب اقصی بوده است، یکی از برده‌فروشان او را از مغرب خریداری کرد و به مدینه آورد، حمیدة المصفاة مادر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام او را برای
[صفحه 24]
فرزندش موسی خریداری نمود و حضرت رضا از آن کنیز مغربیه متولد شد، در موطن این بانوی معظم که از کدام شهر ناحیه مغرب بوده است در میان اهل تاریخ و حدیث اختلاف است.
گروهی او را از اهل نوبه می‌دانند، و نوبه منطقه وسیعی در افریقا است که امروز آن جا را سودان می‌گویند.
و نیز «نوبه» نام قبیله‌ای از سیاهان آفریقا هم می‌باشد، و جماعتی نیز مادر حضرت رضا علیه‌السلام را از اهل «مرسیه» می‌دانند، و تصریح نکرده‌اند که آن بانو از مرسیه آفریقا بوده و یا از مرسیه اندلس، و ما اینک در این مورد توضیحاتی در اختیار مطالعه کنندگان محترم قرار می‌دهیم.
مسلمانان بعد از اینکه افریقا و شهرهای آسیای صغیر و روم شرقی را فتح کردند و خود را به اندلس رسانیدند، و نواحی دو طرف دریای روم (مدیترانه) را تصرف کردند در ساحل این دریای بزرگ در طرف جنوب و شمال لنگرگاه‌های زیادی برای پهلو گرفتن کشتی‌های جنگی و مسافربری تأسیس کردند و ارتباطات سیاسی و نظامی و تجاری را میان شهرها برقرار ساختند.
این بنادر جدیدالتأسیس را به جهت اینکه کشتی‌ها در آن پهلو می‌گرفتند «مرسی» می‌گفتند، و مرسی در لغت عرب محلی است که کشتی در آن لنگر می‌اندازد و متوقف می‌گردد، و در نسبت «مرسیه» می‌شود، سید مرتضی زبیدی در تاج العروس گوید:
مرسیه بضم میم و مردمان مغرب آن را بفتح میم تلفظ می‌کنند، نام شهری است در مشرق اندلس که امیر عبدالرحمن بن حکم اموی آن را ساخته است.
«مرسیه» شهری است بسیار خرم و دارای باغها و بوستانهای فراوان و ابوغالب تمام بن غالب لغوی از این شهر است.
[صفحه 25]
ابوغالب کتاب نفیسی در علم لغت تألیف کرد، هنگامی که ابواسحاق بر اندلس غلبه کرد هزار دینار برای ابوغالب فرستاد تا نام آن را در کتاب بنویسد، ابوغالب از پیشنهاد وی امتناع ورزید و گفت اگر تمام جهان را به من بدهی این کار را نخواهم کرد، من کتاب خود را برای طلاب علوم تألیف کرده‌ام.

سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته: عبدالرحمن بن حکم اموی نخستین امیری است، که سلطنت بزرگ و باشکوهی در اندلس تأسیس کرد و دولت مستقل با تشکیلاتی وسیع پایه‌گذاری کرد، در دوره حکومت او در اندلس دارالضرب تأسیس شد و مردم لباسهای گلدار و رنگارنگ و منقش پوشیدند، و از هنگامی که مسلمانان عرب وارد اندلس شده بودند تا عصر عبدالرحمان دارالضربی نداشتند، و معاملات مسلمانان با درهم و دیناری که از بلاد شرقی به آنجا حمل می‌شد انجام می‌گرفت عبدالرحمن در سال 239 درگذشت.

از گفته‌های زبیدی و سیوطی که در بالا نقل شد معلوم گردید که «مرسیه» اندلس در قرن سوم پایه‌گذاری شده، عبدالرحمان بن حکم اموی چند سال بعد از شهادت حضرت رضا (ع) به امارت اندلس رسید و سپس «مرسیه» را ساخت، بنابراین مادر حضرت رضا (ع) از «مرسیه» اندلس نبوده است.

یاقوت حموی گوید: «مرس الخرز» بفتح و سکون راء و سین مهمله و خرز بفتح خاء و راء جای آبادی است در ساحل افریقا بین آن و بونه سه روز راه است، و از این مکان مرجان استخراج می‌کنند، و ابن حوقل گوید: «بونه» شهریست متوسط در کنار دریا که بازارهای زیبا و تجارتخانه‌های فراوانی دارد، قیمت اجناس در این شهر متوسط است، و در آنجا انواع و اقسام میوه‌ها و خوردنیهای ارزان دیده می‌شود و باغهای زیادی در نزدیک شهر هست.

نتیجه بحث این است که مادر حضرت رضا (ع) که گاهی به عنوان «خیزران [صفحه 26]

مرسیة» و زمانی به عنوان «شقراء نوبیه» در کتب عنوان شده باید از همین مراسی افریقا باشد، و احتمال می‌دهد که از اهل همین «بونه» باشد که بعدا به «نوبه» تصحیح شده است، و العلم بحقائق الامور عند الله تعالی.

با مطالبی که در بالا نقل کردیم ادعای یکی از نویسندگان معاصر که گفته است: مادر حضرت رضا (ع) از اهل «مارس» فرانسه بوده باطل می‌شود، در صورتی که قبول کنیم که بندر مارس در فرانسه همان «مرسیه» اندلس اسلامی باشد باز ادعای وی درست نیست، و ما در چند سطر قبل تحقیق کردیم که «مرسیه» را عبدالرحمان بن حکم اموی ساخته و او چند سال پس از شهادت امام رضا (ع) به جای پدرش حکم به خلافت و امارت نشست.

[صفحه 27]

1- کلینی رضوان الله علیه - از حسین بن نعیم صحاف روایت کرده گفت: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم، علی بن یقطین گفت: من در نزد بنده‌ی صالح بودم که فرزندش «علی» وارد شد، موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: ای علی بن یقطین این فرزند من علی بزرگ و سرور فرزندان من است، و من کنیه خود را به او بخشیده‌ام.
در این هنگام هشام بن حکم کف دست خود را به پیشانیش زد و سپس گفت: وای بر تو چه گفتی؟ علی بن یقطین گفت: به خداوند سوگند خودم این سخن را از وی شنیدم، هشام گفت: من تو را مطلع سازم که وی امام بعد از خود را به شما معرفی کرده است.
2- نعیم قابوسی از حضرت کاظم (ع) روایت کرده که فرمود: فرزند من علی بزرگترین فرزندان من است، و از همه فرزندانم نزد من گرامیتر و نیکوتر است، و او با من در «جفر» می‌نگرد، و جز پیغمبر و یا وصی پیغمبری حق ندارد در «جفر» نگاه کند.
[صفحه 28]
3- داود رقی گوید: به حضرت ابوالحسن موسی (ع) عرض کردم: قربانت گردم عمرم به آخر رسیده دستم را بگیر و مرا از آتش نجات بده. داود گوید: حضرت در این هنگام اشاره به فرزندش ابوالحسن کرد و فرمود: این بعد از من امام شما است.
4- محمد بن اسحاق بن عمار گوید: به ابوالحسن اول (ع) عرض کردم: آیا مرا به کسی راهنمائی نمی‌کنی که دین خود را از وی فرا گیرم؟ فرمود: این فرزندم علی است از وی دین خود را فراگیر، پدرم دست مرا گرفت و با خود کنار قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله برد و فرمود: ای فرزند من خداوند عزوجل می‌فرماید: من در زمین خلیفه و جانشین قرار می‌دهم، و خداوند هرگاه وعده فرمود به وعده خود وفا می‌کند.
5- داود رقی گوید: به حضرت ابوالحسن موسی (ع) عرض کردم: عمرم به آخر رسیده و ضعف و پیری بر من مستولی شده، از پدرت پرسیدم امام بعد از خود را به من معرفی کن، شما را به من معرفی کرد، و اینک از شما می‌پرسم امام بعد از خود را به من معرفی کنید، موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: فرزندم ابوالحسن رضا بعد از من امام تو خواهد بود.
6- زیاد بن مروان قندی که از واقفیه بود گوید: خدمت حضرت ابوابراهیم (ع) رسیدم و فرزندش ابوالحسن (ع) هم در نزد او بود، فرمود: ای زیاد این فرزند من: گفته‌هایش گفته من است، نامه‌هایش به مانند نامه‌ی من است، فرستاده‌اش به طرف شما مانند فرستاده‌ی من است، و هر چه

گفت حق همان است.
7- محمد بن فضیل گوید: مخزومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابی‌طالب بود گفت: ابوالحسن موسی (ع) ما را به منزلش فراخواند، و ما در پیرامون آن جناب گرد آمدیم، حضرت فرمود: آیا می‌دانید چرا شما را در این جا فراخواندم؟
[صفحه 29]
عرض کردیم خیر اطلاع نداریم، فرمود: گواهی دهید که این فرزندم وصی من است، و بعد از من جانشین و قیم امور من خواهد بود، هر کس از من طلبی دارد باید از این فرزندم بگیرد، و به هر کس وعده‌ای داده‌ام، این فرزندم آنها را انجام خواهد داد، و هر کس نمی‌تواند مرا ملاقات کند و دسترسی به من ندارد به وسیله نامه از من طلب خود را بخواهد.
8- حسین بن مختار گوید: الواحی از موسی بن جعفر علیه‌السلام برای ما رسید و در این هنگام آن حضرت در حبس بود، در آن نامه‌ها نوشته بود: جانشین من فرزند بزرگم هست، و او باید امور مرا اداره کند، و وظایف مرا انجام دهد، دیگری از کارها و وظائف من بهره‌ای ندارد، تا آنگاه که خودم با شما ملاقات کنم و یا خداوند اجلم را برساند.
9- و نیز حسین بن مختار گوید: از حضرت کاظم علیه‌السلام الواحی در بصره منتشر شد که در آنها ذکر شده بود، فرزند بزرگترم جانشین من است، در نامه ذکر شده بود که به اشخاصی عطایائی داده شود، و به افرادی چیزی بخشیده نشود تا خود از زندان بیرون گردم، و یا خداوند اجلم را برساند و خداوند مشیت خود را جاری کند.
10- علی بن یقطین گوید: حضرت ابوالحسن موسی علیه‌السلام از زندان برای من نوشت: که فرزندم فلانی، سرور اولادم هست و من کنیه خود را به او بخشیده‌ام.
11- داود بن سلیمان گوید: به ابوابراهیم علیه‌السلام عرض کردم: می‌ترسم حوادثی پیش آید و من نتوانم بار دیگر خدمت شما برسم، اکنون به من خبر ده که امام بعد از شما کیست؟ و ما باید به که مراجعه کنیم؟، حضرت فرمود: امام بعد از من فلانی که مقصودش حضرت ابوالحسن رضا علیه‌السلام بود.
[صفحه 30]
12- نصر بن قاموس گوید: به ابوابراهیم علیه‌السلام عرض کردم: از پدرت پرسیدم امام بعد از تو کیست؟ پدرت تو را به من معرفی کرد، پس از اینکه پدرت ابوعبدالله علیه‌السلام وفات کرد مردم هر کدام به طرفی رفتند، و لیکن من با یاوران خود به امامت تو گردن نهادیم، اینک به ما خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ فرمود: پسرم.
13- داود بن ذربی گوید: خدمت حضرت کاظم علیه‌السلام رسیدم و اموالی

نیز با خود برای آن جناب برده بودم، حضرت مقداری از آن مالها را قبول کرد و مقداری را نپذیرفت، گفتم: چرا مقداری را قبول کردی و مقداری را نپذیرفتی؟ فرمود: امام شما در موقع خود این مال را از شما مطالبه خواهد کرد هنگامی که خبر شهادت حضرت به ما رسید فرزندش ابوالحسن علیه‌السلام مال را از من خواست، و من هم به او تسلیم کردم.
14- یزید بن سلیط گوید: هنگامی که برای انجام عمره عازم مکه بودم در بین راه خدمت ابوابراهیم علیه‌السلام رسیدم.
عرض کردم: قربانت گردم آیا در اینجا تاکنون فرود آمده‌اید؟ فرمود: آری شما چه طور؟ گفتم: آری من و پدرم در این مکان با تو برخورد کردیم در حالی که پدرت ابوعبدالله علیه‌السلام نیز با شما بود و برادرانت هم با شما همراهی می‌کردند.
پدرم به پدرت گفت: پدر و مادرم فدایت باد همه شما پیشوایانی پاک سرشت هستید، و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست، اینک امام بعد از خود را به من معرفی کن تا به فرزندان خود او را معرفی کنم، و آنان سرگشته و گمراه نگردند، فرمود: آری اکنون امام بعد از خود را به تو می‌شناسانم، اینان همه فرزندان من هستند و این یکی (در حالی که به تو اشاره می‌کرد) سید و بزرگ آنها است.
این فرزند من علم و حکمت و فهم و فضیلت آموخته، و جود و سخاء و فتوت
[صفحه 31]
و جوانمردی و معرفت و دانش فراگرفته است و تمام نیازمندیهای مردم را در امور دین و دنیا می‌داند، و علاوه بر این فضائل دارای خلقی نیکو و خوش برخورد می‌باشد این فرزند من دریست از درهای خداوند که روی مردم گشوده شده، در این فرزند من خصلت دیگری هست که از همه این فضائل و مناقب ارزنده‌تر است.
پدرم عرض کرد: آن خصلت ممتاز کدام است؟ حضرت فرمود: خداوند از این فرزند من فریادرس این ملت را بیرون می‌آورد، و در آن فرزند حکمت و فضیلت و علم و نور و وجود دارد و این ملت از انوار درخشان فرزند من استفاده خواهد کرد، آن فرزند بهترین مولود امت و نیکوترین جوان ملت خواهد بود، خداوند متعال بوسیله او از خون‌ریزی جلوگیری می‌کند، و بین مسلمانان را اصلاح می‌فرماید و پراکندگی را به اجتماع مبدل می‌سازد.
خداوند متعال توسط آن فرزند صفوف متفرق ملت را به یکدیگر متصل می‌کند و گرسنگان را سیر می‌گرداند، و دلهای خائفین را آرامش می‌بخشد، و بوسیله آن باران نازل می‌گرداند، و به بندگانش رحم می‌کند او بهترین جوان و مردان امت، هنگام گفتار بهترین سخنگو و موقع سکوت بهترین دانشمند و متفکر می‌باشد، برای مردم اختلافات آنها را بیان می‌کند،

و پیش از آن که به مرحله بلوغ برسد به عشیره خود سیادت می‌کند.
پدرم گفت: پدر و مادرم فدایت باد آیا این فرزند متولد شده است؟ فرمود: آری چند سال از عمر آن گذشته است، یزید بن سلیط گوید: در این بین گروهی وارد شدند و ما نتوانستیم به سخنان خود ادامه دهیم، پس از آن گفتم: اکنون به من خبر ده همانطور که پدرت به من خبر داد، فرمود: پدرم در زمانی زندگی می‌کرد که اکنون مثل آن نیست، گفتم: لعنت خدا بر کسی باد که به این اندازه از تو راضی گردد.
[صفحه 32]
راوی گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام در این هنگام خنده‌اش گرفت و سپس فرمود: ای اباعمارة من هنگامی که از منزلم بیرون شدم به فرزندم وصیت کردم و فرزندان دیگرم را نیز در ظاهر در وصیت خود شرکت دادم، و لیکن در باطن فقط او را وصی خود قرار دادم، و اگر چنانچه کار و اختیار در دست من بود فرزندم قاسم را برای امامت اختیار می‌کردم.
زیرا که وی در نظرم از همه فرزندان محبوب‌تر است، و لیکن اختیار امام در نزد خداوند است، و خداوند هر که را برای این مقام بخواهد برمی‌گزیند، و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز در این مورد برای من خبری رسیده است.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به من نشان داد و هم چنین کسانی که با او بودند به من نمایانید، و تا از پیغمبر به ما خبری نرسد درباره‌ی هیچ یک از ما وصیتی انجام نمی‌گیرد و هم‌چنین از جد ما علی علیه‌السلام هم باید خبری رسیده باشد من با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مهری و شمشیری و عصائی و کتابی و عمامه‌ای دیدم.
عرض کردم: یا رسول الله اینها چیست؟ فرمود: اما عمامه نشانه سلطنت خداوند است، و اما شمشیر علامت عزت و اقتدار خداوند می‌باشد، و اما کتاب علامت نور پروردگار است، و اما عصا نشانه قدرت و قوت خداوند است، و اما مهر و انگشتری جامع همه این امور و صفات می‌باشد.
سپس به من فرمود: امر امامت از دست تو خارج شده و در اختیار دیگری قرار گرفته، گفتم: یا رسول الله او را به من بنمایان تا ببینم او کیست؟ حضرت رسول فرمود: من هیچ یک از امامان را مانند تو که از فراق امامت جزع داشته باشد ندیدم و اگر امامت با محبت انجام می‌گرفت، اسماعیل بیش از تو مورد علاقه پدرت بود، و لیکن امر تعیین امام با خداوند است.
[صفحه 33]
بعد از این حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: من فرزندان خود را چه آنها که زنده و در قید حیات هستند و چه آنها که از این جهان رفته‌اند همه را در یکجا مشاهده کردم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: این

فرزندت «علی» سید اولاد تو می‌باشد، او از من است و من از او و خداوند با نیکوکاران است.
راوی گوید: حضرت فرمود: ای یزید این سخنان در نزد تو ودیعه است، و این گفته‌ها را جز با مردمان عاقل و راستگو در میان نگذاری، و اگر از تو گواهی خواستند گواهی بده، و خداوند در قرآن می‌فرماید: «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها».
و نیز فرمود: «و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله» راوی گوید: حضرت ابوابراهیم علیه‌السلام فرمود: من خود را متوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردم و گفتم: تو همه فرزندانم را در این جا گرد آوردی، پدر و مادرم فدایت باد اینک بفرمائید کدام یک از آنها امام است.
فرمود: آن کسی که به نور خداوند می‌نگرد، و آن چه را می‌داند و می‌فهمد به دیگران عطا می‌کند، و به حکمت و دانش سخن می‌گوید، همواره راه صواب می‌رود و خطا نمی‌کند، به همه چیز دانا است و چیزی بر وی نامعلوم نیست، دانش آموخته و حکیم و شاخص می‌باشد، آن شخص دارای این صفات، این است، در این هنگام دست فرزندم علی را گرفت.
سپس فرمود: تو جز مدت اندکی با وی زندگی نخواهی کرد، هرگاه از این سفر به جای خود مراجعه کردی، وصیت کن و امور خود را اصلاح نما، و از آن چه که در نظر داری خود را فارغ ساز، زیرا تو از خانه‌ات دور خواهی شد و در جای دیگری دور از آنها زندگی خواهی کرد، هرگاه خواستی از منزلت بیرون روی، علی

را نزد خود بطلب و به او وصیت کن تا تو را غسل دهد و کفن کند و تغسیل و تکفین او تو را پاک خواهد کرد.
این وصیت‌ها را باید انجام دهی، و این روش گذشتگان است، تو باید در مقابل او خواب روی، و برادران و اعمام او را در پشت سر او جای دهی، او را امر کن تا بر جنازه تو نه مرتبه تکبیر گوید، وصیت‌های تو درباره‌ی او استوار و محکم خواهد شد، و تو هنوز در این دنیا خواهی بود که او جای تو خواهد نشست، و امور و وظائف تو را انجام خواهد داد.
بعد از این فرزندانت را جمع کن و آنها را گواه بگیر و خداوند را نیز بر این مطلب گواه بگیر، خداوند در موضوع شهادت از همگان کفایت کننده‌تر است، راوی گوید: پس از این حضرت کاظم علیه‌السلام فرمود: من در این سال از طرف هارون گرفتار خواهم شد، و رشته امور امامت در دست فرزند من خواهد بود.
او همنام دو علی است که یکی جدش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و دیگر جدش علی بن الحسین علیهماالسلام است، از جد اولش فهم، حلم، دیانت، مودت، محنت و نصرت را به ارث برده، و از دومش نیز محنت، و

صبر در برابر شدائد و مکروهات، و او چهار سال بعد از درگذشت هارون امامت خود را آشکار می‌کند و سخن می‌گوید.
سپس فرمود: ای یزید بن سلیط هرگاه بار دیگر از این محل عبور کردی و با او برخورد نمودی، و به همین زودی در این جا با او ملاقات خواهی کرد، او را مژده بده که به همین زودی خداوند به او فرزندی پسر عنایت خواهد کرد، فرزندی امین، مأمون و مبارک خواهد بود، و او تو را از جریان امروز و این مذاکرات خبر خواهد داد، و به او اطلاع بده جاریه‌ای که این فرزند از آن متولد
[صفحه 35]
خواهد شد از اهل‌بیت ماریه جاریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد که مادر ابراهیم بود.
اگر توانستی سلام مرا هم به او برسان، راوی گوید: من بعد از شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام علی بن موسی را ملاقات کردم، قبل از اینکه من آغاز سخن کنم فرمود: ای یزید درباره‌ی عمره چه نظری داری؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت باد اختیار دست شما است و من توشه سفر ندارم، فرمود: سبحان الله ما تو را به مشقت و سختی دعوت نمی‌کنیم، اینک مخارج سفر تو را قبول می‌کنیم.
راوی گوید: به اتفاق حضرت رضا علیه‌السلام بیرون شدیم، تا به آن منزل مورد بحث رسیدیم، حضرت آغاز سخن کرد و فرمود: ای یزید من در این مکان مکرر اعمام و همسایگان تو را ملاقات کرده‌ام، گفتم: آری چنین است، سپس داستان خود و موسی بن جعفر را با وی در میان گذاشتم، فرمود: آن کنیز مورد بحث هنوز نرسیده و هرگاه رسید سلام پدرم را به آن می‌رسانم.
از این منزل حرکت کردیم و بطرف مکه رهسپار شدیم، در آن سال حضرت رضا علیه‌السلام آن کنیز را خریداری کردند، و چندی نگذشت که کنیز حامله شد و فرزندی به جهان آورد، یزید گوید: برادران امام رضا امیدوار بودند که از وی ارث ببرند.
پس از این داستان از من روی برگردانیدند و بدون جهت با من دشمن شدند، اسحاق بن جعفر به برادران حضرت رضا علیه‌السلام می‌گفت: به خداوند سوگند من او را دیدم که در جای ابوابراهیم در مجلسی که جز من در آن نمی‌نشست جلوس می‌کرد.
[صفحه 36]
15- یزید بن سلیط گوید: هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام وصیت فرمود، برای انجام امور وصیت، اشخاص ذیل را به عنوان شاهد برگزید:
ابراهیم بن محمد جعفری، اسحاق بن محمد جعفری، اسحاق بن جعفر بن

محمد، جعفر بن صالح، معاویه جعفری، یحیی بن حسین بن زید بن علی، سعد بن عمران انصاری، محمد بن حارث انصاری، یزید بن سلیط انصاری. محمد بن جعفر بن سعد اسلمی که کاتب وصیت اولی بود و متن وصیت‌نامه چنین بود:
«موسی بن جعفر این اشخاص را شاهد گرفت بر اینکه وی به وحدانیت خداوند متعال گواهی می‌دهد و برای خداوند شریکی قائل نیست. و نیز گواهی می‌دهد به اینکه محمد بنده و فرستاده خداوند است، و گواهی می‌دهد که روز رستاخیز خواهد آمد و شکی در وقوع آن نیست، و پروردگار همه بندگان خود را از قبرها بیرون می‌کند و در صحرای قیامت حاضر می‌سازد.
موسی بن جعفر گواهی می‌دهد که زندگی بعد از مرگ و وعده‌های پروردگار حق است، و خداوند در روز رستاخیز از همه مردم حساب خواهد کشید و حق را به حق‌دار خواهد رسانید و مجرم را به سزای کردارش می‌رساند، و بین مردم داوری خواهد کرد، و همه را برای رسیدن به اعمال آنها در پیشگاه خداوند باز خواهند داشت، و آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و جبرئیل آن را فرود آورده حق است، با این عقیده خواهم مرد و با همین عقیده زنده خواهم شد.»
در حضور اشخاص نامبرده وصیت‌های خود را انجام داد و آنان را بر صحت آن گواه گرفت، موسی بن جعفر سلام الله علیه فرمود: متن وصیت‌نامه به خط من است، و طبق وصیت جدم امیرالمؤمنین و محمد بن علی علیهم‌السلام وصایای خود را تنظیم کرده‌ام، و نیز از متن وصیت پدرم جعفر بن محمد علیهماالسلام هم
[صفحه 37]
پیروی کرده‌ام.
من به فرزندم علی و فرزندان دیگرم وصیت می‌کنم، و اگر فرزندم علی در برادران خود رشدی احساس کرد و علاقه‌مند شد می‌تواند آنها را هم در اجرای وصیت دخالت دهد، و اگر از آنان رشد و عقلی دیده نشد وی به تنهائی می‌تواند وصیت‌های مرا به مرحله عمل برساند، و هیچ یک از برادرانش را در این موضوع دخالت ندهد و آنها هم باید از وی متابعت کنند و دخالتی در کارهای من نکنند.
فرزندم علی اموال و صدقات، و غلامان و کنیزان و کودکان مرا که از من به جای مانده‌اند باید سرپرستی کند و فرزندانم ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، احمد و ام‌احمد را نیز در این موارد شرکت دهد، امور زنان خود را در اختیار فرزندم علی گذاشتم و دیگران در این باره حق دخالت ندارند، و ثلث صدقات پدرم را با ثلث خودم در عهده‌ی وی گذاشتم و به هر طریقی که صلاح می‌داند مصرف کند و مال را به صاحب مال برساند.

اگر میل داشت می‌تواند ثلث مرا بفروشد و یا به دیگری ببخشد، و یا صدقه بدهد به اشخاصی که نام برده‌ام و یا نام نبرده‌ام، اختیار این امر در دست اوست هر طور میل دارد عمل کند، زیرا او وصی من در اموال و امور خاندانم می‌باشد. و اگر بخواهد در اجرای وصیت از فرزندانم که در این وصیت‌نامه نام آنها را برده‌ام مشورت بخواهد مانعی ندارد، و اگر هم میل نداشت می‌تواند آنها را در وصیت دخالت ندهد و آنها نیز نباید در امور وصیت فتنه‌انگیزی کنند و یا سخنان او را رد کنند بلکه باید مطیع و فرمانبردار باشند.
اگر یکی از فرزندان من خواست خواهرش را به کسی تزویج کند، باید از برادرش علی اجازه بگیرد و اگر او مورد را پسندید و رضایت داد مانعی ندارد، زیرا وی به امور زناشوئی خویشاوندانش از دیگران آشناتر است، و اگر حاکمی
[صفحه 38]
و یا شخص دیگری بخواهد جلوی او را در اجرای موارد وصیت‌نامه‌ام بگیرد و موجبات ناراحتی او را فراهم آورد، و یا بخواهد در متن وصیت‌نامه تغییری بدهد به لعنت خداوند و رسولش گرفتار شود، و هم‌چنین مورد لعنت و نفرین فرشتگان مقرب و پیامبران و مؤمنین واقع گردد.
هیچ یک از حکام و خلفاء حق ندارند او را از اجرای وصیت‌نامه‌ام بازدارند، و هیچ ضرر و زیانی از من در نزد او نیست، و هیچ یک از فرزندان من از طرف من در نزد او چیزی ندارند و او هر چه بگوید در گفتارش راستگو است و اگر کم بدهد او داناتر است، و اگر زیاد بدهد راستگو می‌باشد، و اگر من نام فرزندانم را در این وصیت‌نامه داخل کردم برای این بود که به آنان احترامی بگذارم و آنان را معزز بدارم.
امهات اولاد من اگر خواستند در منزل خود با حجاب و عفاف بمانند، زندگی آنها همان طور که در ایام حیات من جاری بود بهمان طریق باشد و حقوق و وظائف آنها کماکان پرداخت شود، و اگر یکی از آنها شوهر کرد و از خانه بیرون شد نباید بار دیگر به جای اولش برگردد، مگر اینکه علی فرزند من مصلحت و نظریه‌ای در این باره بدهد.
دختران من هم چنین هستند، هیچ یک از برادران و مادران و یا اعمام آنها و هم‌چنین حاکم حق ندارند بدون رضایت و مشورت با علی آنها را به کسی تزویج کنند و اگر بدون رضایت او عملی انجام دادند با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند، زیرا وی به امور تزویج خاندانش از همگان آشناتر است و اگر خواست خواهرانش را تزویج کند و اگر خواست از تزویج آنان خودداری کند.
من به دختران خود نیز وصیت کرده‌ام و مطالبی را که در وصیت‌نامه خود نوشته‌ام شفاها به آنها گفته‌ام، و خداوند را بر این امر گواه گرفته‌ام، علی

و ام‌احمد نیز هر دو شاهد هستند، هیچ کسی حق ندارد متن وصیت‌نامه مرا باز کند و یا متن آن را انتشار بدهد ...
[صفحه 39]
هر کس به مدلول وصیت عمل نکند و از حدود خود تجاوز نماید، به خود ستم کرده است، و هر کس، راه صواب را در پیش بگیرد و حدود وصیت مراعات کند به خویشتن نیکی نموده است و خداوند متعال به بندگان خود هرگز ستم روا نمی‌دارد و سلام و رحمت خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله باد.
هیچ حاکم و فرمانروائی و یا اشخاص دیگری حق ندارند وصیت‌نامه مرا که زیرش را مهر کرده‌ام پاره کند و آن را از اعتبار بیاندازد، هر کسی مرتکب این عمل گردد به لعنت پروردگار و خشم و غضب وی گرفتار شود و هم مورد لعن همه پیغمبران و فرشتگان و مؤمنان قرار گیرد، این وصیت‌نامه را حضرت ابوابراهیم (ع) با خط خود نوشت و آن را با مهر خود رسمیت داد و گواهان هم بر متن وصیت گواهی دادند.
یزید بن سلیط گوید: در هنگام شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام ابوعمران طلامی قاضی مدینه منوره بود، برادران موسی بن جعفر و فرزندش عباس بن موسی را نزد قاضی مدینه فرستادند تا در مورد وصیت موسی بن جعفر با او گفتگو کند، عباس بن موسی گفت: در زیر وصیت‌نامه پدرم گنجی نهان است و می‌خواهند آن را از ما پنهان کنند، پدر ما تمام اختیارات را به او داده است و ما را در فقر و پریشانی گذاشته است، و من دوست ندارم اکنون همه چیز را در این مجلس بازگو کنم.
در این هنگام ابراهیم بن محمد که در مجلس قاضی بود متوجه عباس شد و گفت: مطلبی گفتی که ما هرگز او را قبول نمی‌کنیم و گفته‌های تو قابل تصدیق نیست، و تو در نزد ما شخص قابل اعتماد و مورد توجهی نیستی، ما تو را از کودکی و جوانی و تا اکنون که بزرگ شده‌ای می‌شناسیم، پدرت تو را از همگان بهتر می‌شناخت،
[صفحه 40]
و اگر تو را مورد اعتماد می‌دانست و در تو فضیلتی می‌دید برای تو حقی قائل می‌شد.
پدرت تو را خوب می‌شناخت و ظاهر و باطن تو را می‌دانست و تو را بر دو دانه خرما هم مورد اطمینان قرار نمی‌داد، سپس اسحاق بن جعفر به طرف او متوجه شد و گریبانش را گرفت و گفت: تو سفیه و ضعیف الرأی هستی، عقل خود را از دست داده‌ای، امروز هم مانند دیروز داد و فریاد راه انداخته‌ای، پس از این همه حاضران مجلس او را مورد حمله قرار دادند و سخنان او را ناروا دانستند.
در این هنگام قاضی مدینه متوجه حضرت رضا (ع) شد و گفت: شما

برخیزید و بروید و من هرگز وصیت‌نامه پدرت را باز نمی‌کنم و خود را مورد لعنت پدرت قرار نمی‌دهم، پدرت همه امور خود را به تو واگذاشته، و هیچ کسی مانند پدر فرزندان خود را نمی‌شناسد، و پدرت مردی بزرگ و باعقل و تدبیر بود و او با حفظ حدود و ثغور و مراعات حال همگان وصیت کرده است.
بار دیگر عباس بن موسی گفت: مهر را پاره کنید و متن وصیت‌نامه را بخوانید، ابوعمران قاضی گفت: من مهر را پاره نمی‌کنم و خود را گرفتار لعنت نمی‌سازم، عباس گفت: اینک من مهر را پاره کرده و کتاب را باز می‌کنم تا شما خود متن وصیت‌نامه را قرائت کنید، قاضی گفت: خودت می‌دانی، عباس مهر را پاره کرد و وصیت‌نامه را باز نمود و آن را قرائت کردند.
هنگامی که وصیت‌نامه حضرت کاظم (ع) خوانده شد معلوم گردید که آن حضرت اجرای امور وصیت را در اختیار فرزندش علی گذاشته است و همه فرزندانش را مأمور کرده است که از او متابعت کنند و مخالفت وی را ننمایند، گشودن وصیتنامه همه را رسوا کرد و حیثیت و اعتبار آنها را از بین برد، عباس بن موسی کار را به جائی
[صفحه 41]
رسانید که ام‌احمد هم که یکی از شهود وصیت بود در مجلس حاضر کردند.
ام‌احمد گفت: به خداوند سوگند سید و سرور من موسی بن جعفر مرا از این قضیه آگاه کرد و گفت: تو را با زور و جبر در مجلس قاضی حاضر خواهند کرد، در این هنگام اسحاق بن جعفر گفت: شما سکوت کنید و سخن نگوئید و من گمان ندارم که موسی از این سخنان گفته باشد.
در این هنگام حضرت رضا (ع) متوجه عباس شد و گفت: ای برادر من می‌دانم تو از بابت قرض‌هائی که داری ناراحت شده‌ای و این سروصداها را به راه انداخته‌ای، بعد از این متوجه سعید شد و گفت: در این مورد با من کمک کنید و ببینید عباس چه مقدار قرض دارد، قرضهای او را خواهم پرداخت و او را راحت خواهم ساخت، به خداوند سوگند من همواره در حفظ حقوق شما خواهم کوشید و تا آنگاه که در زمین به زندگی خود ادامه دهم در احسان و نیکی به شما کوشش خواهم کرد، و اینک شما هر چه می‌خواهید بگوئید.
عباس گفت: تو از زیادی مال ما خواهی بخشید، و ما حق زیادی داریم، حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمود:
شما هر چه در نظر دارید بگوئید و در گفته‌های خود آزاد هستید، اگر راه درست و صحیح بروید به نفع خود قدم برداشته‌اید و در نزد خداوند روسفید هستید، و خداوند هم آمرزنده و مهربان است.
به خداوند سوگند شما می‌دانید که من هنوز فرزندی ندارم و وارثی ندارم

و هر چه دارم مال شما است، و اگر گمان دارید که من چیزی از شما پنهان کرده‌ام آن هم مال شما خواهد بود.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: از هنگامی که پدر شما درگذشته است، من
[صفحه 42]
از اموال او چیزی برای خود برنداشته‌ام، و همه را در طریق خود مصرف می‌کنم، در این هنگام عباس سخنانی بر زبان جاری کرد و سپس حضرت رضا سلام الله علیه فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و بعد چنین آغاز سخن کردند:
ای برادران! من بسیار دوست دارم که شما خوشحال باشید و خداوند می‌داند که در رضایت و خرسندی شما بسیار کوشش می‌کنم، بارخدایا! اگر می‌دانی که من شب و روز در اصلاح امور برادرانم کوشش می‌کنم، و با آنها به نیکی رفتار می‌کنم، و حقوق آنها را مراعات می‌نمایم به من در تمشیت امور آنان مساعدت کن و یاری نما و به طرف خیر و صلاح مرا رهنمون باش، و اگر چنانچه غیر از این هستم مرا آن طور که هستم به آنان بنمایان «ان کان شرا فشرا و ان کان خیرا فخیرا».
خداوندا باطن آنها را اصلاح فرما و آنان را به طرف خیر و سعادت رهنمون باش، و از ما و آنها شیطان را دور ساز، و آنها را به اطاعت و فرمان‌برداری از خود و رستگاری موفق و مؤید بدار، در پایان مجلس بار دیگر سخنانی بین آن جناب و عباس رد و بدل شد و مجلس پایان یافت و مردم متفرق شدند.
16- ابن سنان گوید: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام رسیدم و این ملاقات یک سال پیش از حرکت آن جناب به طرف عراق بود، فرزندش علی هم در نزد او نشسته بود، موسی بن جعفر به من نگاه کرد و فرمود: ای محمد به همین زودی جریانی پیش خواهد آمد، و در این سال حوادثی واقع خواهد شد، تو از این جریان ترسی به خود راه نده، عرض کردم: چه خواهد شد از این سخنان مضطرب شدم.
فرمود: مرا در سال جاری به طرف این مرد سرکش خواهند برد، و لیکن او قدرت نخواهد داشت نظر سوء خود را نسبت به من اعمال کند، و لیکن من از مطلب دیگری می‌ترسم، عرض کردم: جانم فدایت باد آن مطلب دیگر چیست؟ فرمود:
[صفحه 43]
خداوند ستمکاران را به حال خود وا می‌گذارد و مشیت خود را به مرحله عمل می‌رساند، گفتم: آن چیست؟ فرمود: هر کس حقوق این فرزندم را بعد از من مراعات نکند و امامت وی را منکر گردد مثل این است که امامت امیرالمؤمنین را بعد از رسول خدا انکار کند.

گوید: عرض کردم: اگر خداوند به من زندگی داد و من روزگار او را درک کردم، حق او را به رسمیت خواهم شناخت و به امامت او اعتراف و اقرار خواهم کرد،
فرمود: راست گفتی، خداوند به تو عمر خواهد داد و ایام امامت او را درک خواهی کرد و حق او را خواهی شناخت و به امامت او اقرار خواهی کرد و به امامان بعد از او هم معتقد خواهی شد، گفتم: امام بعد از او کیست؟
فرمود: فرزندش محمد، عرض کردم: در برابر فرمان شما تسلیم هستم.
17- محمد بن فضل هاشمی گوید: در خدمت حضرت ابوالحسن موسی (ع) رسیدم و آن حضرت سخت از اوضاع و احوال ناراحت بود، عرض کردم اگر حادثه‌ای پیش آید باید از که پیروی کنم؟ فرمود: از فرزندم علی او وصی و جانشین من در میان شما است.
18- علی بن یقطین گوید: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام بودم و فرزندش علی هم در نزد او بود، موسی بن جعفر فرمود: ای علی بن یقطین این فرزندم سید فرزندانم هست و من کنیه خود را به او بخشیده‌ام، راوی گفت: در این هنگام هشام بن سالم دست خود را بر پیشانی زد و گفت: به خداوند سوگند از مرگ خود خبر داد.
19- و نیز علی بن یقطین گوید: موسی بن جعفر علیهماالسلام به من فرمودند: این فرزندم داناترین فرزندانم هست و در این هنگام اشاره به فرزندش علی کرد و
[صفحه 44]
سپس فرمود: من کنیه خود را به او بخشیده‌ام.
20- منصور بن بزرج گوید: خدمت حضرت ابوالحسن موسی (ع) رسیدم فرمود: ای منصور می‌دانی امروز چه کاری کردم؟ عرض کردم: خیر نمی‌دانم، فرمود: امروز فرزندم علی را وصی خود قرار دادم، در این هنگام به فرزندش رضا (ع) اشاره فرمودند، و فرمودند: کنیه خود را هم به او بخشیدم و او جانشین من خواهد بود.
اکنون نزد او برو و او را تبریک و تهنیت بگو و بدان که تو را من به این امر فرمان دادم، منصور گوید: من خدمت حضرت رضا (ع) رسیدم و او را مبارک‌باد و تهنیت گفتم و اعلام کردم که پدرت مرا به این امر دستور داده است.
راوی گوید: منصور بعد از این امامت حضرت رضا (ع) را منکر شد و همه اموالی که در نزدش بود ضبط کرد.
21- داود بن کثیر گوید: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: قربانت گردم خداوند مرا قبل از تو از دنیا ببرد، اگر حادثه‌ای واقع شد امام بعد از تو کیست؟ فرمود: فرزندم موسی، بعد از این جریان همانطور شد و حضرت صادق قبل از من از دنیا رفت و من به امامت فرزندش موسی معتقد شدم

و شکی به خود راه ندادم.
سی سال از این جریان گذشت، یکی از روزها خدمت موسی بن جعفر (ع) رسیدم و عرض کردم: قربانت گردم اگر حادثه‌ای پیش آمد امام بعد از شما کیست؟ فرمودند: فرزندم علی. داود گوید: جریان باز تکرار شد و موسی بن جعفر قبل از من از دنیا رفت و من به امامت فرزندش علی معتقد شدم و شکی به خود راه ندادم.
22- داود رقی گوید: به حضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کردم: قربانت گردم پیر شده‌ام و عمرم به پایان رسیده است، مرا از امام بعد از خود خبر ده، راوی
[صفحه 45]
گفت: امام (ع) به فرزندش ابوالحسن رضا (ع) اشاره فرمود: و گفت این فرزند من امام بعد از من است.
23- و نیز داود رقی گوید: به حضرت ابوابراهیم (ع) عرض کردم پدرم فدایت باد من بزرگ و پیر شده‌ام و می‌ترسم حادثه‌ای پیش آید و من نتوانم تو را ملاقات کنم، اینک امام بعد از خود را معرفی کنید، فرمود: فرزندم علی بعد از من امام شما هست و باید از او پیروی کنید.
24- سلیمان بن حفص مروزی گوید: خدمت حضرت ابوالحسن موسی (ع) رسیدم و در نظر داشتم از امام بعد از او پرسش کنم. هنگامی که به من نگاه کرد خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای سلیمان فرزندم علی وصی من و امام مردم بعد از من است و او بهترین فرزندانم می‌باشد، اگر زنده ماندی و او را درک کردی گواهی امامت او را در نزد شیعیان من بده و هر کس از جانشین من پرسید او را معرفی کن.
25- علی بن عبدالله هاشمی گوید: من به اتفاق شصت نفر از دوستان و شیعیان در کنار قبر حضرت رسول (ص) ایستاده بودیم، ناگهان حضرت ابوابراهیم (ع) وارد شد و دست فرزندش علی را نیز در دست خود داشت. فرمود: می‌دانید من که هستم؟ عرض کردیم: تو آقا و سرور ما هستی.
فرمودند: نام و نسب مرا بگوئید، عرض کردیم: تو موسی بن جعفر بن محمد هستی. فرمود: این کیست که با من هست؟ گفتیم: او علی بن موسی بن جعفر است. فرمود: گواهی بدهید که این فرزندم در حال حیات من وکیل من است و بعد از اینکه من از دنیا رفتم او وصی و جانشین من خواهد بود.
26- عبدالله بن مرحوم گوید: از بصره بیرون شدم و قصد مدینه داشتم،
[صفحه 46]
هنگامی که به راه خود به طرف مدینه ادامه می‌دادم در بین راه موسی بن جعفر را ملاقات کردم در حالی که او را به طرف بصره می‌بردند، آن حضرت دنبال من فرستادند و من خدمت رسیدم، آن جناب نامه‌ای به من

دادند که او را به مدینه برسانم، عرض کردم: نامه را به که تسلیم کنم؟ فرمود: به فرزندم علی، زیرا او وصی و امام بعد از من و بهترین فرزندانم می‌باشد.
27- عبدالله بن حرث که مادرش از فرزندان جعفر بن ابی‌طالب بود می‌گفت ابوابراهیم (ع) ما را دعوت کردند، و ما همه در نزد آن حضرت اجتماع کردیم.
سپس فرمودند: می‌دانید چرا شما را دعوت کردم و علت این اجتماع برای چیست؟ عرض کردیم علت دعوت و جمع شدن در این منزل را نمی‌دانم.
موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: شما را دعوت کردم تا گواهی دهید که فرزندم علی وصی و خلیفه و امام بعد از من خواهد بود، هر کس از من طلبی دارد از وی بگیرد، و هر کس در نزد من وعده‌ای دارد از وی طلب کند، و هر کس هم نمی‌تواند مرا ملاقات کند بوسیله نامه موضوع را از من بپرسد.
28- محمد بن یزید هاشمی گوید: باید جماعت شیعه علی بن موسی علیهماالسلام را به امامت اختیار کند، حیدر بن ایوب گوید: گفتم از کجا این حرف را می‌زنید؟ گفت: ابوالحسن (ع) او را دعوت کرد و او را وصی و جانشین خود قرار داد.
29- حیدر بن ایوب گوید: ما در مدینه در محله قبا اجتماع کرده بودیم، محمد بن زید بن علی که همیشه در آن اجتماع شرکت می‌کرد برخلاف معمول کمی دیرتر به مجلس ما رسید گفتیم: چرا دیر کردید و علت تأخیر چه بود؟
[صفحه 47]
محمد گفت: ابوابراهیم (ع) امروز هفده نفر از فرزندان علی و فاطمه علیهماالسلام را دعوت کرده بود، و فرزندش علی را به وصایت و وکالت خود در حیات و بعد از ممات معین کرد و ما را نیز بر این وصیت شاهد گرفت.
محمد بعد از این گفت: ای حیدر به خداوند سوگند او را به امامت برگزید، و شیعه بعد از او به امامت علی فرزندش معتقد خواهند شد.
حیدر گفت: او هنوز در دنیا زندگی می‌کند و معلوم نیست بعد از این چه حوادثی روی دهد.
محمد گفت: ای حیدر هر گاه او را وصی خود معین کرد در واقع او را به امامت برگزیده است، علی بن حکم می‌گفت: حیدر از جهان رفت و لیکن هنوز در امامت علی شک داشت.
30- عبدالرحمان بن حجاج گوید: ابوالحسن موسی (ع) به فرزندش علی وصیت کرد، و در این مورد وصیت نامه‌ای تنظیم کرد که شصت نفر از وجوه اهالی مدینه بر آن گواهی دادند.

31- حسین بن بشیر گوید: ابوالحسن موسی (ع) فرزندش علی را برای ما به عنوان امامت معرفی کرد، همان طور که حضرت رسول (ص) روز غدیرخم علی (ع) را معرفی فرمود.
موسی بن جعفر علیه‌السلام به اهل مدینه و یا مردمان حاضر در مسجد رسول خدا خطاب کرد و فرمود: ای مردم این وصی و امام بعد از من است.
32- حسن بن علی خزاز گوید: با علی بن ابی‌حمزه به طرف مکه حرکت کردیم، و او مقداری مال و متاع با خود همراه داشت، از وی پرسیدیم این اموال چیست؟ علی گفت: اینها متعلق به موسی بن جعفر علیهماالسلام است، و به من امر کرده است این
[صفحه 48]
اموال را به فرزندش علی بن موسی که وصی اوست تسلیم کنم.
33- سلمة بن محرز گوید: خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم: مردی از عجلیه به من گفت: این پیرمرد به همین زودی از دنیا خواهد رفت و بعد از آن امامی که شما را سرپرستی کند نخواهد بود.
حضرت صادق سلام الله علیه فرمود: می‌خواستی به آن مرد بگوئی: اینک موسی بن جعفر به سن رشد رسیده و ما برای آن کنیزی خریده‌ایم، و به همین زودی از وی فرزندی فقیه متولد خواهد شد و جانشین او خواهد گردید.
34- اسماعیل بن خطاب گوید: ابوالحسن موسی (ع) فرزندش علی را می‌ستود و از فضائل و مناقب آن سخن می‌گفت، و همواره بیش از دیگران از وی گفتگو می‌کرد، و مقصودش از ذکر خصوصیات او این بود که او را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کند.
35- جعفر بن خلف گوید: از ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام شنیدم می‌فرمود: خوشبخت است آن کسی که از دنیا نرود تا جانشین او را مشاهده کند، و خداوند جانشینانی از این فرزندم به من نشان داد، و در این هنگام اشاره به فرزندش علی بن موسی فرمودند.
36- حسین بن مختار گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام الواحی بیرون شد هنگامی که در حبس بود، و در آن الواح ذکر شده بود که فرزند بزرگ من وصی و جانشین من است.
37- و نیز حسین بن مختار گوید: هنگامی که موسی بن جعفر سلام الله علیه از بصره عبور می‌فرمودند الواحی از ناحیه‌ی آن جناب بیرون شد که در آن نوشته بود، بزرگترین فرزند من جانشین من خواهد بود.
[صفحه 49]
38- زیاد بن مروان قندی گوید: خدمت حضرت ابوابراهیم (ع) رسیدم و فرزندش علی در نزد او بود، حضرت موسی بن جعفر فرمود: ای زیاد این

فرزند من سخنش مانند سخن من و فرستاده‌اش مانند فرستاده من، و نامه‌هایش مانند نامه‌های من است، و هر چه او گفت مانند این است که من گفته‌ام.
39- نصر بن قابوس گوید: به ابوابراهیم موسی بن جعفر عرض کردم: از پدرت پرسیدم امام بعد از تو کیست؟ پدرت شما را به من معرفی کرد.
هنگامی که ابوعبدالله وفات نمود مردم به این طرف و آن طرف رفتند و سرگردان شدند، و لیکن من به اتفاق یارانم به امامت تو معتقد شدیم، و اینک بفرمائید امام بعد از شما کیست؟ حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمودند: فرزندم علی بعد از من امام است.
40- نعیم بن قابوس گوید: حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: فرزند بزرگترم علی که از همگان بیشتر گفته‌های مرا می‌شنود، و از من اطاعت می‌کند، و با من در جفر و جامعه می‌نگرد، و جز پیغمبر و جانشین پیغمبر کسی نمی‌تواند در جفر و جامعه بنگرد.
41- مفضل بن عمر گوید: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام رسیدم در حالی که فرزندش علی در نزد او بود و در دامن پدرش نشسته بود، موسی بن جعفر او را می‌بوسید و زبانش را می‌مکید، و او را روی دوش خود می‌گذاشت و به سینه خود می‌چسبانید، و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چه خوشبو و پاکیزه هستی، و اخلاق پاک و دارای فضل روشن می‌باشی.
مفضل گوید: عرض کردم: محبت این کودک در قلب من جای گرفته است، به همان اندازه که تو را دوست دارم، فرمود: ای مفضل این فرزند من در نزدم مانند پدرم هست.
[صفحه 50]
گوید: عرض کردم: او امام بعد از شماست؟ فرمود: هر کس از وی اطاعت کند رستگار خواهد شد، و کسی که از وی سرباز زند و از او اطاعت نکند از حق منحرف شده است.
42- محمد بن سنان گوید: خدمت حضرت ابوالحسن (ع) رسیدم قبل از اینکه او را به طرف عراق حرکت دهند، فرزندش علی هم در نزد او بود، فرمود: ای محمد امسال حادثه‌ای واقع خواهد شد از آن هراسان مباش و جزع و فزع مکن، سپس سر مبارک خود را پائین انداخت و انگشتان خود را به زمین زد.
بار دیگر سر مبارک خود را بلند کرد و فرمود: خداوند گمراهان را به حال خود وا می‌گذارد و آنچه را اراده کند انجام می‌دهد، عرض کردم مقصودت از این سخنان چیست؟ فرمود: هر کس به این فرزندم ستم روا دارد و حقش را ضایع کند، و امامتش را انکار نماید، مانند کسی است که حق علی بن ابی‌طالب (ع) را پامال کرده و امامت آن جناب را منکر گردد، و

من از سخنان وی چنان استنباط کردم که با اظهار این سخنان از مرگ خود خبر می‌دهد، و فرزندش علی را به عنوان امام بعد از خود معرفی می‌کند.
راوی گوید: عرض کردم: به خداوند سوگند اگر پروردگار به من عمر و زندگی بدهد و روزگار او را درک کنم، حقوق او را اداء کرده و به امامت و خلافت وی گردن خواهم نهاد و اینک گواهی می‌دهم و تصدیق می‌کنم که او بعد از شما حجت خدا در روی زمین است و بر مردم امام می‌باشد و جامعه را به طرف دیانت دعوت می‌کند.
فرمود: ای محمد خداوند عمر تو را طولانی خواهد کرد و روزگار امامت او را درک خواهی نمود و مردم را به طرف او دعوت می‌کنی و به امام بعد از وی هم اعتراف و تصدیق می‌نمائی.
[صفحه 51]
عرض کردم: قربانت گردم امام بعد از وی کیست؟ فرمود: فرزندش علی، گفتم: به فرمان شما تسلیم هستم و به امامت فرزند او نیز اعتراف می‌کنم.
حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: آری ای محمد من نام تو را در کتاب امیرالمؤمنین (ع) مشاهده کردم و تو از شیعیان ما هستی و در میان آنها مانند برق در شب تاریک می‌درخشی و نورافشانی می‌کنی.
بعد فرمود: ای محمد مفضل مونس من است و هر گاه او را مشاهده کنم آرامشی به من دست می‌دهد و تو نیز محل انس دو امام بعد از من خواهی بود و آنان با دیدن تو آرامش خواهند یافت و بدنت بر آتش جهنم حرام است و هرگز آتش بدنت را لمس نخواهد کرد.
شیخ مفید - رضوان الله علیه - فرموده: امام بعد از موسی بن جعفر فرزندش ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) می‌باشد، فضیلت و بزرگواری آن حضرت او را از برادران خود ممتاز کرده بود و علم و تقوی و بردباریش در میان خاندان و اهل بیتش از همگان زیادتر بود و خاصه و عامه بر این مطلب گواهی داده‌اند، و پدرش به امامت او بعد از خود تصریح کرد، و او را به جانشینی خود برگزید و از میان فرزندان و برادرانش وی را برای امامت اختیار کرد.
امین‌الاسلام طبرسی - قدس الله سره - گفته: اصحاب موسی بن جعفر اجماع کرده‌اند که پدرش به امامت فرزندش علی بن موسی علیهماالسلام وصیت کرده است و او را به عنوان جانشین خود معرفی نموده فقط چند نفر از واقفیه به امامت او گردن ننهادند و علت مخالفت اینها اغراض دنیوی بود و اینان بدین وسیله مقداری از اموال موسی بن جعفر را حیف و میل کردند.
واقفیه به عنوان اینکه موسی بن جعفر از دنیا نرفته از تحویل اموال امام و امانات

[صفحه 52]
به حضرت رضا (ع) خودداری کردند و امامت او را منکر شدند و در هنگامی که حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه در زندان بود آنان خیانت در امانت کرده حقوق مردم را پایمال نمودند از این رو مرگ آن حضرت را انکار کرده و امامت و خلافت حضرت رضا (ع) را به رسمیت نشناختند.
از این جهت ادعای این طایفه و مقاله آنها در موضوع امامت حضرت رضا صلوات الله علیه مردود است و از این طایفه امروز در جهان اثری نیست و خود به خود منقرض شدند و امامت آن جناب ثابت و مستقر گردید و ادعای مغرضین باطل شد.
مؤلف گوید:
نصوص دیگری نیز در ضمن نصوص به امامت ائمه‌ی اثناعشر علیهم‌السلام درباره امامت حضرت رضا (ع) رسیده و ما برای عدم تطویل از ذکر آن روایات فراوان خودداری کردیم، جویندگان اگر تفصیل مطلب را خواسته باشند می‌توانند به کتاب عیون‌الاخبار ج 1 صفحه‌ی 40 و کمال‌الدین باب 23 مراجعه کنند.
[صفحه 53]

1- نادر خادم گوید: غلامان و خدمتگزاران حضرت رضا (ع) در خدمت آن جناب میوه می‌خوردند، پس از اینکه سیر شدند مقدار باقی‌مانده را به دور انداختند.
حضرت رضا (ع) فرمود: سبحان الله! اگر شما سیر شدید و از بقیه میوه‌ها بی‌نیاز شدید، مردم که از اینها بی‌نیاز نیستند، می‌خواستید بقیه را به نیازمندان بدهید.
2- صفوان گوید: برای محمد بن خالد از حضرت رضا (ع) اذن ورود خواستم و به آن جناب اطلاع دادم که وی به امامت شما اعتقادی ندارد و لیکن او در نظر دارد با ملاقات شما از عقیده‌ی خود درباره‌ی شما دست بردارد و به امامت شما معتقد گردد.
حضرت رضا (ع) فرمود: او را نزد من بیاورید، محمد بن خالد خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد:
قربانت گردم من از حد خود تجاوز کردم و به جان خود ستم روا داشتم، و بعضی گمان می‌کردند که محمد بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام عیب‌جوئی می‌کند و سخنهای ناروا می‌گوید.
وی گفت: من از آنچه گفته‌ام استغفار می‌کنم، و دوست دارم عذر مرا قبول
[صفحه 54]
کنی، و از آنچه درباره من شنیده‌ای درگذری.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آری می‌پذیرم و از گذشته‌های تو چشم‌پوشی می‌کنم، و اگر از لغزشهای تو درنگذرم گفته‌های صفوان و یاران وی باطل خواهد شد، و گفته‌های مخالفین اینها مورد تصدیق قرار خواهد گرفت.
خداوند متعال به پیغمبرش فرمود: تو با نرمش و مهربانی که خداوند به تو ارزانی داشته با این مردم معامله می‌کنی، و اگر تند و درشت‌خو، بودی جماعت از اطراف تو پراکنده می‌شدند.
اینک از آنها درگذر و برای آنان استغفار کن و از آنها در امور زندگی مشورت بخواه، محمد بن خالد از وضع پدرش موسی بن جعفر از آن حضرت سئوالاتی کرد و آن جناب فرمود: پدرم درگذشته و سپس برای محمد بن خالد طلب آمرزش کردند.
3- معمر بن خلاد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: هرگاه با مردی حضوراً خواستی سخن بگوئی او را با کنیه مخاطب قرار بده و هر گاه خواستی از کسی که غائب است سخن بگوئی او را با

نامش عنوان کن.
4- و نیز معمر بن خلاد روایت کرده که حضرت رضا علیه‌السلام هر گاه سر سفره‌ی غذا می‌نشست یک ظرفی پیش آن جناب می‌گذاشتند، و حضرت قبل از اینکه شروع به میل کردن غذا بفرمایند از غذاهای گوناگونی که در سفره حاضر بود، از هر کدام مقداری بر می‌داشتند و در آن ظرف مخصوص می‌گذاشتند، و سپس دستور می‌دادند آن غذا را به فقرا بدهند.
حضرت رضا علیه‌السلام در این هنگام آیه شریفه «فلا اقتحم العقبة» را قرائت می‌کردند، و می‌فرمودند: چون خداوند متعال می‌دانست همه بندگانش قدرت ندارند برده را خریده و آزاد کنند از این رو اطعام مساکین را مانند آزاد کردن بردگان
[صفحه 55]
تلقی کرده است، و از این طریق بندگانش را به طرف بهشت راهنمائی نموده است.
5- و نیز معمر بن خلاد روایت می‌کند که حضرت رضا علیه‌السلام هنگامی که در خراسان بودند، هنگامی که نماز صبح را اداء می‌کردند، در سجاده خود می‌نشستند. تا آنگاه که آفتاب طلوع می‌کرد، بعد برای آن جناب یک کیسه سربسته که در آن تعدادی مسواک قرار داشت حاضر می‌کردند، و با آنها مسواک می‌کرد.
بعد از این کندر می‌آوردند و آن را مصرف می‌فرمود، و بعد از این از روی مصحف آیات شریفه قرآن را تلاوت می‌کردند.
6- ابوعباد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در تابستان روی حصیر جلوس می‌فرمود، و در زمستان روی پلاس می‌نشست، و جامه‌های درشت دربر می‌کرد، و هر گاه در میان مردم ظاهر می‌شد لباسهای قیمتی می‌پوشید، و خود را در انظار مزین جلوه می‌داد.
7- محمد بن یحیی صولی از جده‌اش هند نقل می‌کند که مرا با گروهی از کنیزان مولدة از کوفه خریداری کردند، و برای مأمون فرستادند.
ما در منزل مأمون از همه مواهب زندگی برخوردار بودیم، و همه‌گونه خوردنیها و آشامیدنیها و پول فراوانی در اختیار داشتیم، و ما در واقع در بهشت زندگی می‌کردیم و از زندگی خود بسیار لذت می‌بردیم.
پس از مدتی مأمون مرا به علی بن موسی الرضا علیهماالسلام بخشید، هنگامی که در منزل او وارد شدم، از همه چیز محروم گردیدم، و همه آن نعمت‌های فراوان که در منزل مأمون از آن برخوردار بودم از دست دادم.
علی بن موسی شخصی را معین کرده بود که ما را شب از خواب بیدار می‌کرد
[صفحه 56]
تا نماز بگذاریم، و این موضوع برای ما بسیار سخت و مشقت‌آور بود، و من

همواره آرزو می‌کردم از منزل آن جناب بیرون شوم.
بعد از این علی بن موسی الرضا مرا به عبدالله بن عباس صولی بخشید، هنگامی که در منزل وی درآمدم بار دیگر به خوشی و لذت رسیدم، و نعمت‌های فراوانی در اختیار ما قرار گرفت.
صولی گوید: این جده ما بسیار زنی عاقل و باسخاوت بود، و در سال دویست و هفتاد در حالی که صد سال از عمرش می‌گذشت وفات کرد.
از حالات و خصوصیات حضرت رضا علیه‌السلام از این زن سؤال می‌کردند، وی می‌گفت: حضرت رضا از عود هندی و چینی بخور می‌کرد، و مشک و گلاب استعمال می‌نمود، و نماز صبح را در اول وقت اداء می‌کرد.
و سپس سر خود را در سجده می‌گذاشت تا هنگامی که آفتاب بلند می‌شد سر مبارک خود را از سجده برنمی‌داشت.
بعد از اینکه از نماز و سجده خود فارغ می‌شد، جلوس می‌کرد و مردم در خدمتش حاضر می‌شدند، و احتیاجات خود را عرضه می‌داشتند.
و گاهی هم بر مرکب سوار می‌شد و به اطراف و اکناف می‌رفت، و هیچ کسی قدرت نداشت در منزل آن حضرت و یا در حضورش صدای خود را بلند کند و با مردم بسیار نرم و آرام سخن می‌گفت.
8- ابراهیم بن عباس گوید: من ندیدم که از حضرت رضا علیه‌السلام چیزی بپرسند و او نداند، و همه سؤالات را پاسخ می‌گفت، و از او داناتر کسی را مشاهده نکردم و همه مطالب گذشته را می‌دانست و از همگان اعلم بود.
مأمون همواره آن جناب را مورد سؤال و امتحان قرار می‌داد و از هر چیزی از
[صفحه 57]
وی می‌پرسید، و او نیز همه سؤالات مأمون را جواب می‌داد.
حضرت رضا علیه‌السلام در سخنان خود همیشه از آیات قرآنی استفاده می‌کرد و همه سؤالات را از قرآن پاسخ می‌گفت، و هر سه روز یک ختم قرآن می‌کرد، و می‌فرمود: اگر بخواهم در کمتر از سه روز هم می‌توانم ختم کنم.
و لیکن من هر گاه آیه‌ای را قرائت می‌کنم در آن تأمل می‌نمایم، و فکر می‌کنم که این آیه در کجا و چه وقت نازل شده است، و از این رو هر سه روز یک بار قرآن را ختم می‌کنم.
9- احمد بن علی انصاری می‌گوید: از رجاء بن ابی‌الضحاک شنیدم می‌گفت مأمون مرا به مدینه منوره فرستاد تا علی بن موسی الرضا علیهماالسلام را به خراسان ببرم.
مأمون دستور داد او را از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم، و از طریق قم عبور نکنم، و فرمان داد شب و روز خودم از او محافظت نمایم، تا وی را وارد مرو سازم.

من از مدینه تا مرو همواره با او بودم، و تمام حرکات و سکنات او را تحت مراقبت داشتم، به خداوند سوگند از وی پرهیزگارتر احدی را ندیدم.
او همواره در یاد خداوند بود و دائما به ذکر پروردگار مشغول، و در همه‌ی اوقات به ذکر اوراد و اذکار می‌پرداخت و بیش از همه از خداوند خائف بود.
علی بن موسی هنگامی که نماز صبح را اداء می‌کرد، در مصلای خود جلوس می‌کرد و مشغول تسبیح و تهلیل و تکبیر می‌شد، و بر جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد، تا آنگاه که آفتاب طلوع می‌کرد.
سپس سرش را به سجده می‌گذاشت و تا مقداری از آفتاب گذشته سرش را از سجده برنمی‌داشت، بعد از این متوجه مردم می‌شد و با آنان سخن می‌گفت و
[صفحه 58]
موعظه می‌فرمود و تا نزدیک ظهر ادامه می‌داد.
بار دیگر وضوی خود را تجدید می‌کرد و به مصلای خود مراجعت می‌فرمود، هنگامی که آفتاب از نصف النهار می‌گذشت، قیام می‌کرد و شش رکعت نماز به جا می‌آورد، در رکعت اول سوره حمد و قل یا ایها الکافرون می‌خواند، و در رکعت دوم حمد و قل هو الله احد را قرائت می‌فرمودند، و در چهار رکعت بعدی در هر رکعت سوره حمد و قل هو الله احد را می‌خواند، و در دو رکعتی سلام می‌داد و در رکعت دوم هم بعد از قرائت و قبل از رکوع قنوت می‌گرفت.
بعد از این اذان می‌گفت و دو رکعت نماز می‌گذارد، بعد اقامه می‌گفت و نماز ظهر را شروع می‌کرد، پس از سلام نماز، خداوند را تسبیح و تهلیل و تکبیر می‌گفت.
سپس به سجده می‌رفت و سجده شکر به جا می‌آورد و صد بار «شکرا لله» را تکرار می‌فرمود.
بار دیگر سر از سجده برمی‌داشت و شش رکعت نماز می‌گذارد، در هر رکعت سوره حمد و قل هو الله احد را قرائت می‌کرد و در هر دو رکعت سلام می‌داد و در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع قنوت می‌خواندند.
بار دیگر اذان می‌گفت و به نماز می‌ایستاد و دو رکعت نماز می‌خواند و در رکعت دوم قنوت می‌گرفت، پس از سلام شروع به نماز عصر می‌فرمود، پس از سلام در مصلای خود جلوس می‌کردند و به ذکر مشغول می‌شدند و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمهید می‌گفتند، بعد از این به سجده می‌رفت و صد مرتبه «حمدالله» را تکرار می‌کردند.
هنگامی که آفتاب پنهان می‌شد وضوء می‌گرفت و نماز مغرب را با یک

اذان و اقامه شروع می‌کرد، و در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع قنوت می‌خواند.
پس از اینکه از نماز فارغ می‌شد در سجاده خود جلوس می‌فرمود: و به ذکر
[صفحه 59]
تکبیر و تهلیل و تسبیح مشغول می‌شد، بعد از این سر به سجده می‌گذاشت و سجده شکر را انجام می‌داد.
بار دیگر سر مبارک خود را از سجده برمی‌داشت، و سخن نمی‌گفت و از جای خود حرکت می‌کرد و چهار رکعت نماز می‌گذارد و در دو رکعتی سلام می‌داد و در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع قنوت می‌خواند، و در این چهار رکعت در رکعت اول حمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم حمد و قل هو الله احد را قرائت می‌کرد و در دو رکعت دیگر حمد و قل هو الله احد می‌خواندند، بعد از این می‌نشستند و به اذکار و اوراد مشغول می‌شدند.
بعد از این افطار می‌کردند، و بعد از مدتی استراحت که مقداری از شب می‌گذشت بر می‌خواستند و نماز عشاء را شروع می‌فرمودند، نماز عشاء را چهار رکعت می‌خواندند و در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع قنوت می‌گرفتند، پس از اینکه از نماز فارغ می‌شدند در مصلای خود جلوس می‌کردند و به ذکر خداوند و تکرار اوراد و اذکار مشغول می‌شدند، و بعد از تعقیب، سجده شکر به جا می‌آوردند.
بعد از این به خوابگاه خود تشریف می‌بردند و استراحت می‌کردند، هنگامی که ثلث آخر شب فرا می‌رسید از بستر خود بر می‌خواستند در حالی که به تکبیر و تسبیح و تهلیل مشغول بودند و استغفار می‌فرمودند، سپس مسواک می‌کردند و وضوء می‌گرفتند، و به نماز مشغول می‌شدند، حضرت رضا علیه‌السلام در این هنگام هشت رکعت نماز می‌گذاردند و در هر دو رکعت سلام می‌دادند، در دو رکعت اول سوره حمد و قل هو الله احد را سه مرتبه قرائت می‌فرمودند.
بعد از این نماز جعفر بن ابی‌طالب را در چهار رکعت می‌خواند، و در هر دو رکعت سلام می‌داد، و در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع قنوت می‌خواند،
[صفحه 60]
و این نماز را از نماز شب حساب می‌کردند، بعد از این قیام می‌فرمودند و دو رکعت باقی را می‌خواندند، در رکعت اول سوره‌ی حمد و سورة الملک و در رکعت دوم حمد و هل أتی علی الانسان را تلاوت می‌فرمودند.
بار دیگر بر می‌خواست و دو رکعت شفع را انجام می‌داد، و در هر دو رکعت حمد یک بار و قل هو الله احد سه بار می‌خواند و در رکعت دوم بعد

از قرائت و قبل از رکوع قنوت می‌گرفت، بعد از اینکه سلام می‌داد نماز وتر را شروع می‌کرد، و در آن سوره‌ی حمد یک بار، و قل هو الله احد را سه بار قرائت می‌فرمود، و بعد از قل هو الله أحد یک بار سوره‌ی قل أعوذ برب الفلق و قل أعوذ برب الناس را می‌خواندند و قبل از رکوع قنوت می‌گرفت و در قنوت خود می‌گفت:
«اللهم اهدنا فیمن هدیت، و عافنا فیمن عافیت، و تولنا فیمن تولیت، و بارک لنا فیما أعطیت، و قنا شر ما قضیت، فانک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یذل من والیت و لا یعز من عادیت، تبارکت و تعالیت ثم یقول: استغفر الله و أسأله التوبة».
پس از اینکه از نماز فارغ می‌شد مشغول تعقیب می‌شد، هنگامی که نزدیک فجر می‌شد، برمی‌خاست و دو رکعت نافله‌ی صبح را می‌خواند.
در رکعت اول سوره‌ی مبارکه‌ی حمد و قل یا أیها الکافرون را تلاوت می‌کرد. و در رکعت دوم حمد و قل هو الله أحد را قرائت می‌فرمود.
بعد از اینکه فجر طالع می‌شد اذان و اقامه می‌گفت و نماز صبح را دو رکعت اداء می‌کرد، و بعد مشغول تعقیب می‌شد تا آفتاب طلوع می‌کرد، و سپس سر به سجده‌ی شکر می‌گذاشت، تا مقداری که از طلوع آفتاب می‌گذشت.
حضرت رضا علیه‌السلام در نماز واجب همیشه سوره‌ی مبارکه حمد و انا انزلناه و در رکعت دوم حمد و قل هو الله أحد را قرائت می‌کرد، و در نماز صبح و ظهر و عصر
[صفحه 61]
روز جمعه در رکعت اول حمد و سوره‌ی جمعه و در رکعت دوم حمد و سوره‌ی منافقین تلاوت می‌فرمودند، و در رکعت اول نماز عشاء در شب جمعه سوره‌ی حمد و جمعه و در رکعت دوم حمد و سبح اسم ربک الاعلی را قرائت می‌فرمود.
در نماز صبح روز دوشنبه و روز پنجشنبه در رکعت اول سوره‌ی حمد و هل اتی علی الانسان و در رکعت دوم حمد و هل اتیک حدیث الغاشیة تلاوت می‌کردند.
و در نماز مغرب، عشاء و صبح و هم‌چنین در نمازهای شب و شفع و وتر، حمد و سوره را بلند قرائت می‌فرمودند.
و در نماز ظهر و عصر اخفات می‌کردند، و در دو رکعت اخیر نمازهای چهار رکعتی سه بار «سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله و الله اکبر» می‌گفتند.
در همه نمازها در قنوت این دعا را می‌خواندند: «رب اغفر و ارحم، و تجاوز عما تعلم، انک أنت الاعز الاجل الأکرم».
و هر گاه در شهری ده روز قصد اقامه می‌کرد روزه می‌گرفت، و هنگامی

که شب فرا می‌رسید قبل از افطار نماز خود را اداء می‌فرمود، و در هنگام سفر نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت می‌خواند، و نماز مغرب را مانند همیشه سه رکعت می‌گذارد.
نافله‌ی مغرب را با نماز شب و شفع و وتر، و هم‌چنین نافله صبح را در حضر و سفر ترک نمی‌کرد و لیکن خواندن نوافل روز را انجام نمی‌داد، و بعد از هر نماز قصری که انجام می‌داد سی مرتبه: «سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله و الله اکبر» را تکرار می‌کرد و می‌فرمود: تکمیل صلواة با این ذکر انجام می‌گیرد، و من ندیدم آن حضرت نماز «ضحی» را چه در حضر و یا در سفر بخواند و در هنگام مسافرت روزه هم نمی‌گرفت.
حضرت رضا علیه‌السلام قبل از اینکه شروع به خواندن دعا کند به محمد و آل او علیهم‌السلام صلوات می‌فرستاد، و در نماز و غیر آن این عمل را زیاد تکرار
[صفحه 62]
می‌کرد، و شب هنگامی که در بستر قرار می‌گرفت آیات قرآن را تلاوت می‌فرمود. و هر گاه به آیه‌ای که در آن از بهشت و یا دوزخ سخن رفته بود می‌گذشت گریه می‌کرد، و از خداوند درخواست بهشت می‌فرمود، و از آتش دوزخ استفاده می‌کرد.
امام رضا صلوات الله علیه بسم الله را بلند قرائت می‌فرمودند، و در همه نمازهای شب و روز این سنت را انجام می‌دادند.
و هر گاه از قل هو الله احد فارغ می‌شد، آهسته می‌فرمود: «الله احد» و پس از اینکه سوره را تمام می‌کرد می‌فرمود: کذلک الله ربنا، و این جمله را سه بار تکرار می‌کرد.
و هر گاه سوره‌ی جحد را قرائت می‌کرد آهسته می‌گفت: «یا ایها الکافرون» و هنگام فراغت از سوره می‌گفت: «ربی الله و دینی الاسلام» این جمله را سه بار تکرار می‌کرد.
هر گاه سوره‌ی و التین و الزیتون را قرائت می‌کردند، پس از فراغت از سوره می‌فرمودند: «بل و انا علی ذلک من الشاهدین» و هنگامی که سوره‌ی لا اقسم بیوم القیامة را تلاوت می‌کردند پس از تمام شدن سوره می‌فرمودند: «سبحانک اللهم» و در سوره‌ی جمعه این آیه را چنین قرائت می‌فرمودند: «قل ما عند الله خیر من الله و من التجارة (للذین اتقوا) و الله خیر الرازقین».
هنگامی که از قرائت سوره‌ی حمد فارغ می‌شد می‌فرمود: «الحمد لله رب العالمین».
و هر گاه سوره‌ی سبح اسم ربک الأعلی را تلاوت می‌کرد می‌گفت: سبحان ربی الاعلی، و هر گاه یا ایها الذین آمنوا را قرائت می‌کرد می‌فرمود: لبیک و این جمله‌ها را آهسته می‌فرمود.

حضرت رضا علیه‌السلام هر گاه وارد شهری می‌شد، مردم پیرامون او را
[صفحه 63]
می‌گرفتند و از مسائل دین از وی استفتا می‌کردند، و آن حضرت به همه آن سؤالات پاسخ می‌داد و برای مردم از پدرانش بسیار حدیث و روایت می‌خواند.
هنگامی که بر مأمون وارد شد، مأمون از حالات او در سفر از من سؤالاتی کرد و من نیز آن چه از آن حضرت مشاهده کرده بودم برای مأمون گفتم.
مأمون پس از اینکه سخنان مرا شنید گفت: ای فرزند ابوالضحاک این مرد بهترین مردم روی زمین است، و از همگان داناتر و عابدتر است، از آن چه از وی در مسافرت مشاهده کرده‌ای برای مردم بازگو مکن، و من در نظر دارم فضائل و مناقب وی فقط از زبان من به اطلاع مردم برسد، و از خداوند یاری می‌جویم که مرا نیرو دهد تا از وی دفاع کنم و از اسائه ادب نسبت به او جلوگیری نمایم. [1].
10- عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام را در سرخس زندان کرده بودند، من نزد زندان‌بان رفتم و از وی خواستم مرا نزد حضرت ببرد.
زندان‌بان گفت: تو نمی‌توانی با او ملاقات کنی، گفتم: چرا؟
زندان‌بان گفت: او همواره نماز می‌گذارد، و در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و جز یک ساعت در اول روز و قبل از ظهر و قبل از مغرب در جای خود می‌نشیند و در این اوقات هم با خداوند مناجات می‌کند.
ابوالصلت گوید: گفتم: در یکی از همین اوقات از وی برای من اجازه ورود بگیر، او برای من اذن ورود گرفت، و من خدمت آن حضرت رسیدم در حالی که در مصلای خود نشسته و در فکر فرورفته بود.
ابوالصلت گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا این چه مطلبی است که
[صفحه 64]
مردم از شما نقل می‌کنند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: کدام مطلب؟ ابوالصلت گوید: عرض کردم: مردم می‌گویند: شما مدعی هستید که مردم همه بردگان شما هستند.
فرمود: خداوندی که آسمان و زمین را آفریده و از عالم غیب و شهود مطلع است می‌داند که من هرگز چنین سخن را نگفته‌ام، و از هیچ یک از پدرانم هم چنین مطلبی نشنیده‌ام، پروردگارا تو می‌دانی که این ملت چه اندازه به ما ظلم کردند و ستم روا داشتند: و این نیز یکی از همان سخنان نارواست.
بعد از آن متوجه من شد و فرمود: ای عبدالسلام اگر همه مردم بنده و

برده ما باشند همانطور که نقل می‌کنند، پس ما چرا آنها را نمی‌فروشیم؟
عرض کردم: یابن رسول الله درست فرمودی.
بعد از این فرمود: ای عبدالسلام آیا ولایت ما را که از طرف خداوند بر مردم واجب شده است منکر هستی همانطور که مردم انکار کردند، گوید:
عرض کردم: به خداوند پناه می‌برم از اینکه ولایت شما را انکار کنم [2].
11- ابراهیم بن عباس گوید: هرگز ندیدم که حضرت رضا علیه‌السلام درباره‌ی کسی سخن ناروا بگوید، و هر کس با وی صحبت می‌کرد آن حضرت به سخنان او گوش می‌داد، و تا مطلب او تمام نمی‌شد سخن او را قطع نمی‌کرد.
و هر کس از وی درخواستی داشت، در صورتی که قدرت و توانائی داشت خواسته او را انجام می‌داد، و در مجلسی که جلوس می‌کرد هرگز پای خود را دراز نمی‌کرد، و در مقابل هم‌نشین خود تکیه نمی‌داد.
راوی گوید: هرگز مشاهده نکردم که یکی از غلامان و خدمت‌گزاران خود
[صفحه 65]
را فحش دهد، و او را هرگز با خنده‌ی شدید ندیدم، بلکه خنده آن جناب فقط تبسم بود.
و هرگاه سفره‌ی غذا برای حضرت رضا علیه‌السلام حاضر می‌کردند، دستور می‌دادند، تمام خدمت‌کاران و غلامان در مجلس سر سفره حاضر شوند، حتی دربانان و مهتران نیز در نزد آن حضرت حاضر می‌شدند و در سر یک سفره غذا می‌خوردند.
حضرت رضا (ع) شب‌ها کمتر به خواب می‌رفت و بسیاری از شب را بیدار بود بعضی از شب‌ها را از اول شب تا صبح بیدار می‌ماند و روزه زیاد می‌گرفت و روزه داشتن سه روز در هر ماهی را هرگز ترک نمی‌کرد و می‌فرمود:
«هر کسی سه روز از هر ماه را روزه بگیرد مثل این است که همه عمرش را روزه گرفته باشد». به مردم زیاد احسان می‌کرد و در نهانی صدقه می‌داد و انفاق می‌نمود، و در شب‌های تاریک بر انفاق و صدقات خود اضافه می‌کرد، هر کسی گمان کند که مانند آن را دیده است تصدیق نکنید.
12- محمد بن موسی ابوعبدالله رازی گوید: از پدرم شنیدم می‌گفت: مردی به حضرت رضا (ع) عرض کرد: در روی زمین مردی بهتر از تو از جهت پدر نیست.
حضرت رضا (ع) فرمود: تقوی بهترین فضیلت پدران من بود و اطاعت از خداوند نیکوترین حظ و بهره‌ی آنان به شمار می‌رفت. یکی دیگر گفت: به خداوند سوگند تو بهترین مردم هستی.
حضرت رضا سلام الله علیه به آن مرد فرمود: ای مرد به خداوند قسم نخور، بهتر از من آن کسی است که تقوایش بیشتر و فرمانبرداریش از

خداوند زیادتر باشد، به خداوند سوگند این آیه شریفه قرآن که خداوند می‌فرماید «و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان أکرمکم عند الله أتقکم». پروردگار می‌فرماید: ما شما را دسته دسته قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید
[صفحه 66]
گرامی‌ترین شما در نزد خداوند آن کسی است که تقوایش از همه بیشتر باشد.
13- عبدالله بن الصلت از مردی که از اهل بلخ بود و با حضرت رضا (ع) در سفر خراسان همراهی می‌کرد نقل می‌کند: که یکی از روزها در خدمت آن حضرت بودیم و برای او غذائی حاضر کردند. حضرت رضا سلام الله علیه همه غلامان خود را چه آنها که سیاه بودند و چه غیر سیاه دعوت کردند سر سفره با آن جناب غذا بخورند.
گوید: عرض کردم: قربانت گردم بهتر بود برای این غلامان و خدمتگزاران سفره‌ای جداگانه ترتیب می‌دادید.
فرمود: خداوند همه ما یکی است و مادر و پدر ما هم یکی است، و پاداش هم در برابر اعمال داده می‌شود.
14- محمد بن حسین بن یزید گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: ما اهل‌بیت عفو و گذشت را از آل یعقوب، و شکر و سپاسگزاری را از آل داود فرا گرفته‌ایم.
راوی گمان داشت که حضرت کلمه‌ی دیگری را هم فرموده و او فراموش کرده است، گوید: گفتم شاید فرموده باشد که صبر و شکیبائی را هم از آل ایوب فرا گرفتیم، گفت: شاید چنین گفته باشد.
علی بن اسباط گوید من این سخن را از اینجا استنباط کردم که از یعقوب بن یقطین شنیدم که از رجال چنین نقل می‌کرد:
ابوجعفر منصور در سالی که محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن را کشت وارد مدینه شد و با عموی خود عیسی بن علی گفت: ای ابوالعباس امیرالمؤمنین تصمیم گرفته است درختان مدینه را قطع کند، و قنات‌ها و چاه‌ها را کور کند و شهر مدینه را ویران سازد.
[صفحه 67]
عیسی بن علی گفت: اینک پسر عمت جعفر بن محمد در حضور تو هست، بفرست و در این مورد با وی مشورت کن. راوی گوید: ابوجعفر منصور دنبال حضرت صادق (ع) فرستاد و عیسی خود جریان را با امام صادق در میان گذاشت.
امام جعفر صادق (ع) نزد منصور آمد و فرمود: داود در برابر عطایای خداوند سپاسگزاری کرد و ایوب گرفتار مصائب شد و صبر کرد، و یوسف بعد از آنکه به سلطنت رسید عفو کرد، تو نیز امروز از اهل مدینه درگذر

که از نسل آنها هستی.
15- سلیمان بن جعفر گوید: علی بن عبیدالله که یکی از اولاد حضرت سجاد (ع) بود به من گفت: میل دارم خدمت حضرت رضا (ع) برسم. گفتم: چرا خدمت آن جناب تا حالا نرسیده‌ای؟ گفت: عظمت و هیبت و جلال و شکوه وی مانع شده که تا امروز خدمت وی برسم.
سلیمان بن جعفر گوید: در این ایام حضرت رضا (ع) مختصر کسالتی پیدا کردند، و مردم از آن جناب عیادت می‌نمودند، من علی بن عبیدالله را ملاقات کردم و گفتم: در این روزها می‌توانی حضرت رضا را ملاقات کنی، زیرا وی هم اکنون بستری است و مردم دسته دسته از وی عیادت می‌کنند، و تو هم می‌توانی به عنوان عیادت از وی ملاقات کنی و به مقصود خود برسی.
راوی گوید: علی بن عبیدالله خدمت حضرت رضا (ع) رسید و حضرت از وی بسیار تجلیل و تکریم کرد و او را مورد لطف و احسان خود قرار داد.
علی بن عبیدالله از این ملاقات بسیار خوشحال شد، بعد از چندی علی بن عبیدالله کسالت پیدا کرد و حضرت رضا علیه‌السلام از وی عیادت کردند، و ما هم در خدمت آن جناب بودیم.
حضرت در منزل وی مدتی جلوس فرمودند و پس از اینکه همه متفرق شدند از
[صفحه 68]
منزل خارج شدند.
16- معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا (ع) دنبال من فرستادند که با تو کاری دارم، خدمت آن حضرت رسیدم، فرمودند: اکنون برگرد و فردا بعد از طلوع آفتاب نزد من بیا، زیرا من بعد از خواندن نماز فجر می‌خوابم.
مؤلف گوید:
شیخ ابوجعفر طوسی - رضوان الله علیه - بعد از نقل این روایت فرموده: بهتر این است که انسان بعد از نماز صبح نخوابد، و از این روایت رخصت فهمیده می‌شود، و نیز ممکن است حضرت رضا (ع) به جهت عذری که داشته است می‌خوابیده است.
17- یونس بن عبدالرحمان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در نزد من غذا میل فرمود هنگامی که آب و طشت حاضر کردند تا حاضرین دست خود را بشویند، خادم ابتداء آب را خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بردند، حضرت به خادم فرمودند از طرف راست شروع کن، بعد از اینکه یکی از حاضرین دست خود را شست، غلام خواست طشت را بردارد، حضرت به او اشاره کردند طشت را بلند نکند.
18- نذار روایت می‌کند که دیدم حضرت رضا علیه‌السلام را در هنگامی که قبل از صرف غذا دست خود را می‌شست، و دستش را با دستمال خشک

نمی‌کرد، و هنگامی که بعد از صرف غذا دستش را می‌شست دست خود را با دستمال خشک می‌کرد.
19- یعقوب بن اسحاق نوبختی نقل می‌کند که مردی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسید و عرض کرد: به اندازه‌ی شخصیت و مقام خود به من چیزی عطا کن. فرمود: به این شرط برای من امکان ندارد، عرض کرد: پس به اندازه‌ی مقام و موقعیت من عطا فرما، فرمود: این را انجام می‌دهم، سپس متوجه غلام شد و فرمود: دویست دینار به این مرد بده.
[صفحه 69]
20- و نیز ابن شهر آشوب روایت کرده که سفیان ثوری حضرت رضا علیه‌السلام را در جامه‌ای از خز مشاهده کرد و گفت: یابن رسول الله اگر جامه پست‌تر از این پوشیده بودی بهتر بود.
حضرت رضا فرمود: دستت را نزدیک بیاور، او دست خود را جلو آورد امام علیه‌السلام دست او را گرفت و در آستین خود فرو برد، سفیان دید حضرت رضا علیه‌السلام در زیر لباس خز جامه درشتی پوشیده و سپس فرمود: این لباس درشت برای حق است و لباس نرم برای خلق.
مؤلف گوید:
ظاهر این است که در روایت ابن شهر آشوب خلط و اشتباهی شده است زیرا سفیان ثوری در سال شصت و یک هجری درگذشته و ملاقات او با حضرت رضا علیه‌السلام بدین صورت که در روایت آمده بسیار بعید است. و العلم عند الله تعالی.
21- و نیز ابن شهرآشوب نقل می‌کند که حضرت رضا علیه‌السلام هنگامی که در خراسان بودند در روز عرفه تمام ثروت خود را به مردم بخشید، فضل بن سهل عرض کرد: این عمل شما موجب ضرر و زیان است.
حضرت فرمود: خیر چنین نیست، بلکه در این عمل غنیمت و سود فراوانی هست، اگر بوسیله مال اجر و مزدی برای انسان حاصل شد او را هرگز ضرر و زیان تلقی نکن.
22- و نیز روایت می‌کند که حضرت رضا علیه‌السلام هرگاه سر سفره جلوس می‌کردند، تمام خدمتکاران و کارگذاران خود را روی سفره می‌نشانید و با آن‌ها غذا می‌خورد.
23- و نیز ابن شهرآشوب روایت می‌کند که حضرت رضا علیه‌السلام روزی
[صفحه 70]
وارد حمام شدند، مردی از آن جناب درخواست کرد بدن او را دست بکشد، حضرت رضا سلام الله علیه درخواست او را اجابت فرمودند.
در این هنگام حضرت را به آن مرد معرفی کردند، و او پس از اینکه امام علیه‌السلام را شناخت شروع به عذرخواهی کرد، و لیکن امام رضا با سخنان خود دل او را آرام کرد و هم‌چنین بدن او را دست می‌کشید.

24- و نیز روایت می‌کند که یکی از دوستان حضرت رضا علیه‌السلام هنگامی که آن جناب را به ولایت عهدی انتخاب کرده بودند بسیار خوشحالی می‌کرد و اظهار فرح و انبساط می‌نمود.
امام رضا به آن مرد فرمود: نزدیک بیا، هنگامی که نزدیک شد فرمود: خود را به این چیزها مشغول نکن و خوشحال مباش، این ولایت عهدی به آخر نخواهد رسید.
25- و نیز روایت کرده است که حضرت رضا علیه‌السلام را در حالی که دست مبارک خود را به طرف آسمان دراز کرده بود مشاهده کردند و آن جناب در این حال می‌گفت: پروردگارا تو می‌دانی که مرا با اکراه وادار به پذیرفتن این امر کردند خداوندا مرا مورد مؤاخذه قرار مده همانطور که بنده و پیغمبر خود یوسف صدیق را در پذیرفتن ولایت مصر مؤاخذه نفرمودی.
26- و نیز از الیسع بن حمزه نقل می‌کند که مردی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا من مردی از دوستان شما و پدرانت هستم، من اینک از مکه معظمه برمی‌گردم، و زاد و توشه‌ام را تمام کرده‌ام، و اکنون قدرت اینکه بتوانم یک منزل راه بروم ندارم، و اگر ممکن باشد ما را تا ولایت خود برسانید من در مملکت خود دارای مال و ثروت هستم و هرگاه به منزل خود رسیدم مبلغ مورد
[صفحه 71]
احتیاج را از طرف شما به فقراء و نیازمندان صدقه خواهم داد. زیرا خود مورد صدقه دیگران نیستم.
حضرت رضا علیه‌السلام پس از استماع سخنان این مرد از جای خود حرکت فرمودند و به یکی از اتاق‌های منزل رفتند، پس از مدتی بازگشتند و دست خود را از لای درب اطاق بیرون کردند و به طوری که آن مرد صورت حضرت رضا را ندیدند، و امام علیه‌السلام مبلغ دویست دینار به آن مرد محتاج مرحمت فرمودند و گفتند: از این مبلغ نیازمندیهای خود را رفع کن، و زاد و توشه بین راه فراهم گردان، و از طرف من هم انفاق نکن، و اینک از خانه بیرون رو تا همدیگر را مشاهده نکنیم.
هنگامی که آن شخص از منزل حضرت رضا علیه‌السلام خارج شد از آن جناب پرسیدند چرا با این مرد چنین رفتار کردید.
فرمودند: خواستم وی صورت مرا نبیند، و من هم ذلت سؤال را در چهره‌ی او مشاهده نکنم، آیا نشنیده‌اید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
کسی که نیکی را بپوشاند مانند این است که هفتاد عمل نیک را انجام داده است و کسی که بدیها را علنی انجام دهد رسوا می‌گردد، و کسی که اعمال بد را پنهانی انجام دهد خداوند آن اعمال زشت را خواهد بخشید آیا

نشنیده‌ای که شاعر گفته:
متی آته یوما اطالب حاجة
رجعت الی أهلی و وجهی بمائه
[صفحه 72]

حرکت حضرت رضا به طرف خراسان

اشاره

در سال دویست و یک هجری مأمون رجاء بن ابی‌ضحاک و یاسر خادم را به مدینه منوره فرستاد تا حضرت رضا علیه‌السلام را به طرف خراسان حرکت دهند، این دو نفر با دعوت‌نامه‌ای که از مأمون در دست داشتند، به مدینه منوره رفتند و پس از گفتگوهای زیادی که در این مورد صورت گرفت، حضرت رضا ناچار شد که به طرف خراسان حرکت کند.
در موضوع دعوت مأمون از حضرت رضا علیه‌السلام و تعیین آن جناب به عنوان ولایت‌عهدی سخن بسیار گفته شده، و مورخین هر یک در این باره چیزی گفته‌اند، و ما اینک برای روشن شدن موضوع حوادث و انقلاباتی که در روزگار مأمون پیش آمد به طور اختصار تا آنجا که با این کتاب تناسب داشته باشد بیان می‌کنیم و جویندگان می‌توانند تفصیل قضایا را در کتب تاریخ و سیر بررسی کنند.

اختلاف در میان بنی‌عباس

پس از اینکه طاهر بن الحسین فرمانده لشکر مأمون با جبر و قهر وارد بغداد، و محمدامین برادر مأمون را کشت، سر امین را برای برادرش مأمون به خراسان فرستاد و مأمون امر کرد سر برادرش را در بالای درختی نصب کردند، و مردم دسته دسته
[صفحه 73]
می‌آمدند و آن سر را لعنت می‌کردند و دشنام می‌دادند، و بعد از آن دستور داد سر امین را در شهرهای مختلف خراسان بگردانند تا کشته شدن او بر همگان روشن شود.
این عمل مأمون موجب شد که شیوخ بنی‌عباس با وی به مخالفت برخیزند، و بر ضد او دسته‌بندی و توطئه چینی کنند، و در واقع حکومت بنی‌عباس با اختلاف این دو برادر تضعیف شد، و در همه ولایات و قصبات آثار دو دستگی نمایان گردید.
مخالفین و افرادی که از ترس هارون در خانه‌ها نشسته از موقعیت استفاده کرده نقشه‌های انقلاب را طرح می‌کردند و به طور کلی اوضاع عراق، حجاز و یمن درهم ریخت.

ظهور محمد بن ابراهیم در کوفه

محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا در کوفه قیام کرد و خود را به عنوان یکی از رهبران و مخالفین خلافت بنی‌عباس به مردم معرفی کرد.
ابن‌طباطبا مردم را به کتاب و سنت دعوت می‌کرد و می‌گفت: مردم باید یکی از آل محمد علیهم‌السلام را برای خلافت برگزینند و به حکومت و امامت وی رضایت دهند.
مردم کوفه دعوت محمد بن ابراهیم را پذیرفتند و جماعت زیادی با او بیعت کردند.
یکی از کسانی که برای پیشرفت امور ابن طباطبا بسیار فعالیت می‌کرد و همه کارها را تحت‌نظر داشت، ابوالسرایا سری بن منصور بود.
این مرد که بسیار شجاع و دلیر بود فرماندهی جنگ با مخالفین را به عهده داشت، در این وقت جنگهای متعددی بین سری بن منصور، و حسن بن سهل فرمانده لشکر مأمون در عراق پیش آمد و ابوالسرایا همواره پیروز می‌شد و پیش می‌رفت.
حسن بن سهل از پیشروی ابوالسرایا بسیار ناراحت بود و فعالیت می‌کرد که
[صفحه 74]
هر چه زودتر او را از پا درآورد، و فتنه و آشوب را بخواباند، از این رو عبدوس بن محمد مرورودی را با چهار هزار نفر فرستاد تا با ابوالسرایا جنگ کنند.
عبدوس طبق فرمان حسن بن سهل در منطقه‌ای به نام «جامع» با او روبرو شد و جنگ شدیدی آغاز گردید، عبدوس در جنگ کشته شد، و همه آن چهار هزار نفر جز چند نفر کشته شدند.
این شکست فاحش موجب شد که مردم دسته دسته به لشکر ابوالسرایا داخل شوند، و از این پس ابن طباطبا شوکت و قدرت و شهرتی به هم رسانید، و در کوفه سکه زد و رسما زمام امور را در دست گرفت.
بعد از این علویان که در اطراف و اکناف عراق، شام و حجاز مخفی بودند هر کدام از ناحیه‌ای قد برافراشتند، و مخالفت خود را با مأمون و خلافت آل عباس آشکار کردند.
در این هنگام ابوالسرایا و علویان در کوفه به منازل بنی‌عباس و طرفداران آنها حمله آوردند، و هر چه در خانه‌ها بود غارت کردند و خانه‌ها را خراب نمودند، و همه ضیاع و عقار و متعلقات آنان را ضبط کرده و همه را از کوفه اخراج کردند.
پس از اینکه کوفه کاملا در اختیار ابن طباطبا قرار گرفت، و حکومتش

استقرار پیدا کرد، فعالیت‌های خود را در اطراف آغاز نمود.
نخست لشکریان خود را به طرف بصره فرستاد و آن ناحیه را فتح کرد، و سپس واسط و اطراف آن را متصرف شد.
عباس بن محمد جعفری را به بصره فرستاد و امور آن منطقه را بدو سپرد، و حسن بن حسن را والی مکه نمود، و ایالت فارس را به اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهماالسلام واگذار کرد، و اهواز را به زید بن موسی بن جعفر داد، و یمن را به ابراهیم
[صفحه 75]
ابن موسی بن جعفر تفویض کرد، و سپس محمد بن سلیمان علوی را مأمور کرد که به مدائن برود و از طرف مشرق به بغداد که مقر عباسیان بود حمله کند.

قیام ابراهیم بن موسی در یمن

ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهماالسلام در یمن قیام کرد، و در این هنگام اسحاق بن موسی عباسی در یمن از طرف مأمون حکومت می‌راند.
ابراهیم بن موسی لشکریانی فراهم آورد و به طرف یمن حمله آورد، هنگامی که نزدیک صنعا رسید اسحاق بن موسی عامل یمن از صنعا فرار کرد و خود را به مکه رسانید، و در «مشاش» لشکریانش را گرد آورد، و جماعتی که از یمن فرار کرده بودند پیرامون وی جمع شدند.
ابراهیم وارد صنعا شد و زمام امور را در دست گرفت، او نخست طرفداران بنی‌عباس را قلع و قمع کرد، و گروهی از آنها را کشت، و اموال مردمان زیادی را ضبط کرد.
ابراهیم در یمن به اندازه‌ای شدت عمل به خرج داد و بر مردم سخت گرفت که او را «جزار» لقب دادند، و در نتیجه اوضاع یمن نیز منقلب شد و از دست وی خارج گردید.

نهضت زید بن موسی بن جعفر

زید بن موسی بن جعفر علیهماالسلام در بصره قیام کرد و حکومت را از دست عباسیان خارج ساخت، زید بن موسی نیز مانند ابراهیم نخست بنی‌عباس و طرفداران آنها را از بصره بیرون کرد و خانه‌های آنان را آتش زده و ویران ساخت.
هرگاه یکی از سیاه جامگان را در نزد او حاضر می‌کردند دستور می‌داد او را آتش بزنند، و روی هم رفته قیام زید موجبات پریشانی مأمون را فراهم آورده بود.
[صفحه 76]

قیام نصر بن سیار عقیلی در شام

نصر بن سیار بن شبث عقیلی که در ناحیه «کیسوم» در شمال حلب زندگی می‌کرد در آن منطقه نهضت کرد و علم مخالفت بر علیه مأمون را برافراشت.
نصر بن سیار قبلا با امین بیعت کرده بود، و میل داشت امین بر مأمون پیروز گردد و در ناحیه شام به نفع او فعالیت می‌کرد، پس از اینکه مأمون پیروز شد و امین در بغداد کشته شد ناراحت گردید و مخالفت خود را با مأمون علنی ساخت.
عقیلی در شام جنب و جوش به راه انداخت، و بر شهرهای ناحیه حلب مسلط شد، و گروهی از اعراب پیرامون او گرد آمدند، مردمانی که دارای اغراض دنیوی بودند و برای رسیدن جاه و مقام و ثروت دنیا نظر داشتند پیرامون او جمع شدند.
نصر بن سیار قوی شد و از فرات عبور کرد و در نواحی شرق فرات با طرفداران مأمون به جنگ و ستیز پرداخت.
در اثر این انقلاب و زد و خوردها مأمون مضطرب شد و شهرها و ولایات یکی پس از دیگری از دست او خارج گردید، وی در مرو خراسان در مقر حکومت خود زندگی می‌کرد و همواره در فکر بود که چگونه اوضاع و احوال را ساکت کند و آب از جوی رفته را بار دیگر برگرداند، و در این مورد با وزرا و مشاورین خود موضوعات را مورد مشورت قرار می‌داد.

رجاء بن ابی الضحاک در مدینه منوره

رجاء و یاسر خادم وارد مدینه شدند و دعوت‌نامه مأمون را خدمت حضرت رضا علیه‌السلام تقدیم کردند، و از آن جناب دعوت کردند که همراه آنها به طرف خراسان حرکت کند.
[صفحه 77]
در مصادر و منابع موجود که در دست نگارنده بوده است، از گفتگوی حضرت رضا علیه‌السلام با فرستادگان مأمون سخنی به میان نیامده، و امام رضا علیه‌السلام با کراهت و عدم میل این پیشنهاد را پذیرفته و آماده مسافرت شده است و یقین داشته که از این مسافرت مراجعت نخواهد کرد و با خاندان خود وداع نمودند.
مخول سجستانی گوید: من در مدینه منوره بودم که مأمورین مأمون وارد شدند، و در نظر داشتند که آن حضرت را به خراسان ببرند، حضرت رضا علیه‌السلام وارد مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدند و با جدش توديع کردند، و هنگامی که می‌خواستند از مسجد بیرون شوند چند بار به طرف قبر مبارک حضرت رسول اکرم برگشتند و با صدای بلند گریه کردند.
در این هنگام من خدمت آن جناب رسیدم و سلام کردم و حضرت جواب سلام مرا دادند، من او را تسلی دادم.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: از من دیدن کنید زیرا من از جوار جدم خارج خواهم شد، و در سرزمین غرب از دنیا خواهم رفت، و در کنار هارون دفن خواهم گردید.

خروج حضرت رضا از مدینه

مأمون به رجاء بن ابی‌الضحاک دستور داده بود که حضرت رضا علیه‌السلام را از طریق بصره و اهواز و فارس به طرف خراسان حرکت دهد. و از راه بغداد و کوفه و قم و بلاد جبل عبور نکند.
در آن هنگام بصره و فارس و شهرهای خوزستان در دست برادران امام رضا بود، اسماعیل بن موسی بن جعفر بر فارس حکومت می‌کرد و زید بن موسی بر بصره
[صفحه 78]
و اهواز مسلط شده بود.
فرزندان موسی بن جعفر علیهماالسلام در آن نواحی قدرتی به دست آورده بودند و مردم طوعا و کرها از آنها پیروی می‌کردند.
شاید مقصود مأمون از آوردن حضرت رضا علیه‌السلام از این نواحی این بود که مردم از اطراف اسماعیل و زید پراکنده شوند.
هنگامی که امام رضا علیه‌السلام تصمیم گرفت از مدینه به طرف خراسان حرکت کند عیالات و اهل‌بیتش را جمع فرمود و فرمان داد تا بر وی گریه کنند و آن حضرت صدای گریه آنها را بشنود.
سپس دوازده هزار دینار در میان آنها تقسیم کرد، و فرمود: من دیگر به طرف شما مراجعت نخواهم کرد.
بعد از آن در حرم جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شد و با آن جناب وداع فرمود و گریه کرد، و به طرف خراسان حرکت نمودند.

حضرت رضا در مکه

امام رضا علیه‌السلام با همراهان خود وارد مکه مکرمه شد و خانه خدا را زیارت کرد و با اهل‌بیت وداع نمود، محمد بن میمون گوید: من در مکه با آن جناب بودم پیش از آنکه به طرف خراسان حرکت کند، عرض کردم: تصمیم دارم به مدینه برگردم نامه‌ای برای فرزندت ابوجعفر بنویس با خود ببرم.
حضرت رضا تبسمی کردند و نامه را نوشتند، من نامه را به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم. [3].

امام رضا در قادسیه

حضرت رضا از مکه معظمه بیرون شدند و از طریق بادیه وارد قادسیه گردیدند
[صفحه 79]
قادسیه پانزده میل با کوفه فاصله داشته و آخرین حد عراق به شمار می‌رفت.
احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی گوید: در قادسیه به استقبال حضرت رضا رفتم، پس از اینکه خدمتش رسیدم فرمودند: برای من اطاقی اجاره کن که دارای دو در باشد، دری به حیاط باز شود و دری به بیرون تا مراجعه‌کنندگان به آزادی رفت و آمد کنند.
بزنطی گوید: امام رضا علیه‌السلام زنبیلی برای من فرستادند که در آن تعدادی دینار و یک قرآن مجید بود، و خادم آن جناب نزد من می‌آمد و من مایحتاج زندگی او را تهیه می‌کردم و می‌فرستادم.
گوید: در یکی از روزها از آن جناب پرسیدم: قربانت گردم میل دارم مسئله‌ای از تو بپرسم، ولی عظمت و جلال تو مانع از این است که سئوال خود را مطرح کنم، و این سئوال برای من بسیار اهمیت دارد و میل دارم با طرح این موضوع خود را از آتش جهنم نجات دهم.
امام علیه‌السلام به من نگریست در حالی که بسیار اندوهگین بودم.
فرمود: هر چه در نظر گرفته‌ای از من بپرس.
عرض کردم قربانت گردم من از پدرت در همین مکان پرسیدم جانشین تو کیست؟ پدرت تو را به من معرفی کرد، و من اینک دو سال است از تو می‌پرسم امام بعد از تو کیست؟
حضرت رضا علیه‌السلام در این هنگام فرزندش ابوجعفر جواد علیه‌السلام را معرفی کردند. [4].

حضرت رضا در نباج

کاروان حضرت امام همام علیه‌السلام از قادسیه بیرون شد و از طریق بادیه به طرف بصره حرکت کرد، و پس از چندی به ناحیه «نباج» رسیدند.
نباج بر وزن کتاب نام دهکده‌ای است در کویر بصره که به آن نباج بنی‌عامر بن
[صفحه 80]
کریز گویند. و این قریه یکی از منازل حاجیان بصره است.
یاقوت حموی در معجم البلدان گفته: نباج در ده منزلی بصره قرار دارد، و در این ناحیه جنگی بین بکر بن وائل و تمیم روی داد که در آن تمیمیان پیروز شدند، و آب نباج را عبدالله بن عامر بن کریز استخراج کرد، و در آن جا کشت و زرع نمود و نخلستانهائی ایجاد کرد.
ابوحبیب ناجی گوید: در عالم رؤیا دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نباج تشریف آورد، و در مسجدی که حجاج فرود می‌آیند وارد شده است، من خدمت آن جناب رسیده و بر آن حضرت سلام کردم و در مقابل او قرار گرفتم.
در این هنگام مشاهده کردم که یک طبق از خرمای مدینه را در جلو آن حضرت گذاشته‌اند، و نبی اکرم یک مشت از آن خرماها را به من دادند و من آنها را شمردم و هیجده دانه بود، پس از اینکه از خواب بیدار شدم خواب را چنین تعبیر کردم که من هیجده سال عمر خواهم کرد.
مدتی از این جریان گذشت، یکی از روزها که در زمین خود به امور کشاورزی و باغداری اشتغال داشتم، یک نفر نزد من آمد و گفت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام وارد نباج شده‌اند و در مسجد نزول اجلال فرموده‌اند من به طرف مسجد حرکت کردم و دیدم گروه گروه به دیدن آن جناب می‌روند، من خود را به آن حضرت رسانیده و سلام کردم..
[5].

حضرت رضا در بصره

امام رضا علیه‌السلام با همراهان خود از نباج بیرون شده و پس از چند روز وارد بصره شدند.
[صفحه 81]
ابن‌علوان گوید: در خواب دیدم مردی می‌گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بصره آمده‌اند، پرسیدم در کجا فرود آمده‌اند، گفت در باغ فلان شخص.
راوی گوید: من خود را به آن باغ رسانیدم و دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان باغ جلوس فرموده و گروهی از یاران او نیز با وی، نشسته‌اند و در مقابل او مقداری رطب گذاشته شده است.
رسول اکرم یک مشت از آن خرما را برداشتند و به من مرحمت فرمودند، من آن خرماها را برداشته و شمردم تعداد آنها هیجده دانه بود، چندی از این جریان گذشت از مردم شنیدم می‌گفتند علی بن موسی الرضا علیهماالسلام در بصره اقامت دارند، پرسیدم در کجا منزل کرده‌اند گفتند در باغ فلان شخص.
من خود را به آن باغ رسانیده مشاهده کردم آن حضرت در جائی قرار گرفته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن جا قرار گرفته بود.
در مقابل علی بن موسی الرضا علیهماالسلام چند طبق خرما گذاشته بودند، و آن جناب با دست خود هیجده دانه به من مرحمت فرمودند، عرض کردم یابن رسول الله بیشتر مرحمت فرمائید، فرمودند: اگر جدم بیشتر از این به تو داده بود من هم می‌دادم.

امام رضا در اهواز

امام علیه‌السلام از بصره بیرون شده و به طرف اهواز حرکت کردند، و پس از چند روز به اهواز رسیدند، اهواز یکی از شهرهای معروف خوزستان است، و در آن ایام این شهر را «سوق الاهواز» می‌گفتند.
[صفحه 82]
ابوالحسن صائغ از عموی خود روایت می‌کند که وی گفت: من همراه حضرت رضا علیه‌السلام به طرف خراسان حرکت کردم، هنگامی که به اهواز رسیدند از مردم آنجا نیشکر طلب کردند، عرض کردند: اینک فصل نیشکر نیست و نیشکر در زمستان به دست می‌آید.
حضرت فرمودند: شما بروید نیشکر پیدا خواهد شد.
اسحاق بن ابراهیم گوید: به خداوند سوگند سید و سرور من هرگز چیزی را که موجود نباشد طلب نمی‌کند، چند نفر را به اطراف و نواحی فرستادند، کارگران اسحاق رسیدند و گفتند ما مقداری نیشکر را به عنوان بذر در منزل نگهداری کرده‌ایم و اینک آن را برای حضرت رضا علیه‌السلام ببرید.
راوی گفت: این یکی از دلالات آن حضرت بود.
ابوهاشم جعفری گوید: من در جائی به نام آبیدج بودم، هنگامی که شنیدم امام رضا (ع) وارد اهواز شده است خود را به این شهر رسانیده و پس از اینکه خود را به مجلس آن جناب رسانیدم خویشتن را به آن حضرت معرفی کردم، و این نخستین ملاقاتی بود که با او انجام دادم.
امام رضا (ع) در این هنگام مریض بودند و هوا نیز بسیار گرم و فصل تابستان بود.
حضرت رضا (ع) فرمودند: برای من طبیبی بیاورید، من طبیبی را به بالین آن جناب بردم، حضرت نام گیاهی را برای طبیب بردند و خواص او را بیان داشتند.
طبیب گفت: من در روی زمین همچو گیاهی را نمی‌شناسم و کسی غیر از شما نام این گیاه را نمی‌داند، تو از کجا این گیاه را می‌شناسی، و این گیاه در این زمان و در این مکان پیدا نمی‌گردد؟ [6].
[صفحه 83]

حضرت رضا در قنطره اربق

امام رضا (ع) از اهواز بیرون شد و در نزدیک پل اربق نزول اجلال فرمودند.
اربق به ضم باء نام دهی است در نزدیک رامهرمز از نواحی خوزستان که به آن اربک هم می‌گویند.
جعفر بن محمد نوفلی گوید: در پل اربق خدمت حضرت رسیدم و سلام کردم و خدمتش نشستم.
عرض کردم: قربانت گردم گروهی گمان می‌کنند که پدرت زنده است.
فرمود: دروغ می‌گویند خداوند آنان را لعنت کند، و اگر او زنده بود میراث او تقسیم نمی‌شد، و زنانش شوهر نمی‌کردند، به خداوند سوگند پدرم طعم مرگ را چشید همانطور که علی بن ابی‌طالب (ع) چشیدند.

در یکی از کویرها

حضرت رضا (ع) در سر راه خود به یکی از کویرها رسید، و ممکن است این کویر موردنظر همین «کویر لوت» باشد، زیرا حضرت رضا سلام الله علیه پس از اینکه از رامهرمز گذشتند از طریق اصطخر عازم یزد و از کویر عازم نیشابور گردیدند.
کویر لوت یکی از پهناورترین و در عین حال خطرناکترین کویرهای دنیا است.
اسطخری در کتاب خود گفته: کویر خراسان از طرف شرق به مکران و سیستان و از غرب به ناحیه قومس و ری و کاشان و قم، و از شمال به حدود کرمان و فارس و اصفهان محدود است.
در این کویر قراء و قصبات و آبادی بسیار کم است، و افرادی معدود راه‌های
[صفحه 84]
ارتباطی این کویر بزرگ را می‌شناسند.
این کویر همواره مرکز دزدان و عیاران و حرامیان بوده است.
قنبری که یکی از اعقاب قنبر کبیر غلام خاص امیرالمؤمنین (ع) بود می‌گفت: ما در خدمت حضرت رضا (ع) بودیم در حالی که به طرف خراسان می‌رفتند، در هنگام حرمت به سرزمین بی‌آب و علفی رسیدیم، تشنگی سخت همه ما را فراگرفت و نزدیک بود خود و چهارپایان هلاک گردیم.
امام (ع) فرمود: بروید دنبال آب، و با دست خود جائی را نشان دادند، رفتیم و آب را پیدا کردیم، و همه از هلاکت و نابودی نجات یافتیم و خود و چهارپایان از آن آشامیدیم. [7].

امام رضا در نیشابور

نیشابور یکی از شهرهای باستانی خراسان بوده، و در قدیم آن را ابرشهر می‌گفتند، و در بعضی از کتاب‌ها گفته‌اند یکی از نامهای آن نوشهر بوده است.
نیشابور در زمان حضرت رضا (ع) یکی از مراکز بزرگ علمی و دینی در ایران بود و یکی از شعراء درباره‌ی آن گفته:
و ماذا یضع المرء ببغداد و کوفان
و نیشابور فی الدنیا کالانسان فی الانسان
و شاعر دیگری گوید:
برادر جان خراسان است اینجا
سخن گفتن نه آسان است اینجا
خراسان جا چو نیشابور دارد
که صد پیشی به پیشاوور دارد
نشسته گرد هر جمعی ادیبی
ز انواع فضائل با نصیبی
[صفحه 85]
و انوری ابیوردی گوید:
حبذا شهر نیشابور که در روی زمین
گر بهشت است خود این است و گر نی خود نیست
ابن‌حوقل گوید: نیشابور در یک زمین هموار بنا شده و بنای آن از گل است، شهر نیشابور وسعتش یک فرسخ در یک فرسخ است، و خانه‌ها و عمارات آن به هم متصل می‌باشد، و در خراسان شهری به مانند نیشابور از نظر هوا و فضا و ساختمان‌های بزرگ نیست.
نیشابور از نظر تجارت و کاروان‌های بازرگانی بی‌نظیر است.
دارالاماره‌ی خراسان در زمان قدیم در مرو و بلخ بود، و طاهریان مرکز امارت و حکومت را از مرو به نیشابور منتقل کردند، نیشابور در ایام طاهریان بزرگ و آباد شد و بر شکوه و جلال آن افزوده گشت، اهل علم و ادب و فقه و حدیث در نیشابور متوطن شدند و این شهر مشهور آفاق گردید.
استاد عالیقدر ما شیخ محمدتقی معروف به ادیب نیشابوری مدرس روضه رضویه یکی از روزها که در حوزه درسش بودیم در اطراف نیشابور و فضائل و محاسن آن سخن می‌گفت و از آن جمله این دو بیت را فرمودند:
یا قدس الله نیشابور من بلد
للعلم و الدین و الایمان اوطان

کانها جنة الفردوس اذ وجدت
...
مؤلف گوید:
اخبار نیشابور و مناقب آن بسیار است و ما انشاءالله در تاریخ بزرگ خراسان بخش نیشابور در این مورد به تفصیل تحقیق و بررسی خواهیم کرد.
[صفحه 86]
حاکم ابوعبدالله نیشابوری در کتاب مفاخر الرضا علیه‌السلام گوید: هنگامی که امام رضا وارد نیشابور شدند، در محله «فور» که اکنون در نزد مردم معروف است در خانه‌ای که آن را «پسندیده» می‌گفتند فرود آمد.
این منزل را از آن جهت پسندیده می‌گفتند که حضرت رضا علیه‌السلام آن را پسندید و در آن جا منزل کرد.
هنگامی که در این خانه نزول فرمودند در گوشه‌ای از حیات این خانه درختی کاشتند این درخت رشد کرد و بزرگ شد، و میوه داد.
این درخت بعد از این مورد توجه مردم قرار گرفت، و بیماران و دردمندان و علیلان و ناتوانان از هر طرف به این خانه روی می‌آوردند و از میوه این درخت استشفا می‌کردند، و جماعتی از برگ این درخت بهبودی یافتند و بسیاری از علیلان شفا پیدا کردند.
شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه گوید: گفته شده که حضرت رضا علیه‌السلام وارد نیشابور شدند در محله‌ای به نام «فروبین» منزل کردند، و در آن منزل حمامی بود که امروز در شهر نیشابور آن را حمام رضا و یا «گرمابه رضا» گویند.
در آن خانه چشمه‌ای بود که آب آن خشک شده و جریان نداشت، حضرت دستور دادند چاه را بار دیگر باز کردند.
آب آن چاه بسیار زیاد شد و مردم حله از آن استفاده می‌کردند، جلو درب منزل حوضی درست کردند و چند پله برای آن ساختند و مردم از آن پله‌ها پائین رفته و از چشمه آب بر می‌داشتند.
حضرت رضا علیه‌السلام در یکی از روزها در این چشمه خود را شستند و در بالای آن نماز خواندند.
[صفحه 87]
مردم نیشابور هنوز از آن حوض آب برمی‌دارند، و در آن محل نماز می‌گذارند.
علی بن عیسی اربلی گوید: در یکی از کتابها که اینک نام آن را به خاطر ندارم چنین نوشته بود: عمادالدین محمد بن ابی‌سعید بن عبدالکریم بن هوازن در محرم سال 596 روایت کرده که حاکم ابوعبدالله نیشابوری در تاریخ نیشابور گفته:

علی بن موسی الرضا علیهماالسلام هنگامی که وارد نیشابور شد در کجاوه‌ای قرار گرفته بود که ساز و برگ آن از طلا و نقره بود.
در این هنگام ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی که از حافظان بزرگ حدیث و از رجال علم بودند، در وسط بازار جلو مرکب آن حضرت را گرفتند و گفتند: تو را به حق پدرانت و دودمان بزرگوارت چهره‌ی مبارک را برای ما باز کن و از پدرانت برای ما حدیثی نقل کن.
در این هنگام مرکب آن حضرت متوقف شد و سایبان برطرف گردید و دیدگان مسلمانان از جمال مبارک و طلعت روشن او منور گردید.
مردم همگان از جای خود برخاسته و به احترام آن جناب ایستاده بودند.
گروهی از مردم گریه می‌کردند و جماعتی فریاد هلهله و شادی برآورده بودند، و دسته‌ای جامه‌های خود را پاره می‌نمودند، و عده‌ای خود را به خاک افکنده بودند، و بعضی افسار استرش را می‌بوسیدند، و تعدادی سرهای خود را بلند کرده به جای آن جناب می‌نگریستند.
این ازدحام و غوغاء تا هنگام ظهر به طول انجامید، و اشک از دیدگان مردم جاری بود، فریادها خاموش شد.
در این وقت که سکوت همه جا را فراگرفت علماء و اهل فضل فریاد برآوردند: ای گروه مردم بشنوید و گوش فرا دهید و فرزند حضرت رسول را اذیت نکنید.
[صفحه 88]
حضرت رضا (ع) حدیثی را املاء فرمودند، و در حدود بیست و چهار هزار نفر قلم در دست گرفته و حدیث را نوشتند، که از آن جمله ابوذرعه رازی و محمد بن اسلم بودند.
حضرت رضا (ع) فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر، و او گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد، و او گفت: شنیدم از پدرم محمد بن علی، و او گفت: شنیدم از پدرم علی بن الحسین، و او گفت: شنیدم از پدرم حسین بن علی، و او گفت: شنیدم از پدرم علی بن ابی‌طالب و او گفت شنیدم از برادرم و پسر عمویم حضرت رسول علیهم‌السلام و او فرمود: شنیدم از جبرئیل و او گفت: شنیدم از حضرت رب العزة جل جلاله که فرمود: کلمه‌ی «لا اله الا الله» سنگر و دژ من است، هر کس در این حصن داخل گردد از عذاب من در آسایش است. [8].
استاد ابوالقاسم قشیری می‌گفت: این حدیث با همین سند برای بعضی از پادشاهان سامانی خوانده شد، و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتند، و سپس وصیت کرد هنگامی که درگذشت این حدیث را در کفن او بگذارند.
هنگامی که آن مرد درگذشت او را در خواب دیدند، از او پرسیدند خداوند با تو چه معامله کرد؟ گفت: خداوند بواسطه تعظیم و تکریم این حدیث مرا

آمرزید.
ابن‌جوزی گوید: هنگامی که حضرت رضا (ع) به نیشابور رسید علماء این شهر مانند: یحیی بن یحیی، و اسحاق بن راهویه، و محمد بن رافع، و احمد بن حرب و غیر آنها خدمت آن جناب رسیدند و از وی طلب حدیث کردند تا از روایات او تبرک جویند.
امام رضا (ع) مدتی در نیشابور اقامت نمودند، و سپس مأمون آن حضرت را به مرو فراخواندند.
[صفحه 89]

حضرت رضا در ده سرخ

امام رضا (ع) از نیشابور برآمد، هنگامی که نزدیک «ده سرخ» رسید گفته شد: یابن رسول الله آفتاب به وسط السماء رسیده آیا نماز نمی‌گذارید؟ حضرت از مرکب فرود آمد و فرمود: برای من آب بیاورید، گفتند: همراه آب نداریم، امام رضا (ع) با دست خود زمین را شکافت، و از زمین آب جوشید و حضرت رضا با همراهان از آن آب وضو گرفتند و آن آب تا این زمان باقی است. [9].

امام رضا در رباط سعد

ابواحمد عبدالرحمان معروف به صفوان گوید: کاروانی از خراسان به طرف کرمان حرکت کرد، در بین راه دزدان راه را بر آنها بستند، از میان کاروانیان مردی را به گمان اینکه پول زیادی دارد گرفتند و او را مقید ساخته با خود بردند.
این مرد مدتی در دست آن دزدان گرفتار بود و مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفت.
راهزنان او را از این جهت اذیت می‌کردند تا وی محل پولهای خود را ابراز کند و بدین وسیله جان خود را از دست آنان نجات دهد.
دزدان او را در برف حبس کرده و آزارش می‌دادند، یکی از زنان راهزنها بر این مرد ترحم کرد و او را آزاد ساخت، این مرد از آن ناحیه فرار کرد، در اثر زجر و شکنجه لب‌ها و زبانش فاسد شده و از بین رفته بود، و قدرتش را از دست داده و توانائی نداشت سخن بگوید.
شخص مزبور از کرمان به خراسان مراجعه کرد و شنید حضرت رضا (ع) در
[صفحه 90]
نیشابور می‌باشد، این مرد در خواب دید که مردی به وی می‌گوید: فرزند رسول خدا اینک در خراسان است، و از وی چاره‌ی درد خود را بخواه، شاید وی داروئی به تو دهد و از این رنج رهائی پیدا کنی.
وی از خواب بیدار شد و فورا خود را به نیشابور رسانید.
هنگام ورود به نیشابور به او گفتند حضرت رضا (ع) از نیشابور بیرون شد، و اینک در رباط سعد است وی از نیشابور خود را به رباط سعد رسانید و خدمت امام رضا (ع) رسید و جریان کار را برای آن جناب شرح داد، و در ضمن از امام (ع) شفاء درد خود را طلب کرد.
حضرت رضا (ع) دستوراتی به او دادند و او عمل کرد و از آن مرض مزمن نجات یافت. [10].

عبدالسلام بن صالح هروی گوید: هنگامی که امام رضا (ع) وارد سناباذ شد به کوهی که از آن سنگ می‌تراشند تکیه کرد و فرمود: خداوندا مردم را از این کوه سود برسان و در غذاهائی که در ظرف‌های سنگی این کوه می‌پزند برکت قرار بده، سپس حضرت رضا (ع) فرمان دادند از این کوه برای آن حضرت نیز دیگ‌هائی بسازند.
برای آن جناب چند دیگ از کوه تراشیدند، و سپس وارد سناباذ شد و در منزل حمید بن قحطبه طائی نازل شد و وارد قبه هارون الرشید گردید.
امام علیه‌السلام با دست خود خطی در نزد قبر هارون کشید. و فرمود: من در این جا دفن خواهم شد، و زود است که شیعیان من در این جا رفت و آمد کنند، سپس
[صفحه 91]
روی خود را به طرف قبله کرد و دعائی را قرائت نمودند.
موسی بن سیار گوید: من با حضرت رضا علیه‌السلام بودم در هنگامی که به دیوارهای طوس رسید، من فریادی شنیدم و به طرف آن رفتم، در این هنگام جنازه‌ای را مشاهده کردم، وقتی که جنازه را مشاهده نمودم دیدم مولایم امام رضا پای خود را از رکاب خارج کرده و می‌خواهد از مرکب فرود آید، سپس به طرف جنازه آمدند و او را بلند کردند، و با کمال مهربانی آن جنازه را مشایعت کردند. [11].

حضرت رضا در سرخس

ابونصر احمد بن حسین گوید: از پدرم شنیدم می‌گفت: از جده‌ام شنیدم که می‌گفت از پدرم شنیدم هنگامی که امام رضا علیه‌السلام در زمان مأمون وارد نیشابور شد من مأمور خدمت‌گزاری و اداره‌ی کارهای او شدم، چون از نیشابور بیرون گردید من تا سرخس از وی مشایعت کردم.
پس از اینکه از سرخس بیرون شد در نظر داشتم تا مرو همراه او باشم، بعد از اینکه یک منزل از سرخس دور شدیم سر خود را از کجاوه بیرون کرد و فرمود: ای بنده خدا برگرد، تو وظائفت را درباره‌ی ما انجام دادی با ما نیکو معاشرت کردی و مشایعت حد معینی ندارد.
راوی گوید: عرض کردم به حق جدت مصطفی و مرتضی و مادرت حضرت زهرا علیهم‌السلام حدیثی برای من بگو تا دلم آرام گیرد، و من از خدمت شما برگردم.
فرمود: از من حدیث طلب می‌کنی در حالی که مرا از کنار قبر جدم رسول صلی الله علیه و آله بیرون آوردند و نمی‌دانم عاقبت کار من چه خواهد شد و این‌ها
[صفحه 92]
با من چگونه رفتار خواهند کرد.

مرو در آن ایام از شهرهای بزرگ خراسان بود، و مرکز ایالت خراسان و دارالاماره مسلمین بود، و به علت اقامت مأمون در آن جا مرکز خلافت هم به شمار می‌رفت، فرمان‌ها از آن شهر به همه اطراف و اکناف صادر می‌شد، رجال سیاست از لشکری و کشوری در این جا مستقر بودند.
ابن‌حوقل در صورة الارض گوید: پس از اینکه مرو به دست مسلمانان گشوده شد مملکت ایران استقلال سیاسی خود را از دست داد، و مسلمانان در آنجا مستقر شدند و این شهر را لشکرگاه قرار دادند، و دولت بنی‌عباس از این شهر آشکار گردید، و در خانه آل ابوالنجم معیطی برای نخستین بار پارچه‌ها را سیاه کردند و پوشیدند.
شهر مرو از شهرستانهای بسیار قدیم است، و او را مرو شاه جهان می‌گفتند.
گفته می‌شود حصار و قلعه آن را طهمورث بنا کرده است، مرو در یک زمین مسطح بنا شده و اطراف آن بیابان و کویر است، و هیچ کوهی از آنجا دیده نمی‌شود.
در مرو سه مسجد هست، نخستین مسجدی که در آن جا ساخته شد همان مسجدی است که اکنون در درون شهر قرار دارد، و در آن نماز جمعه می‌خوانند.
پس از اینکه بر تعداد مسلمین افزوده شد مسجد دیگری که اینک به مسجد کهنه معروف است ساخته شد و در این زمان اهل حدیث در آن نماز می‌خوانند و بعد از این مسجد دیگری در دروازه ماخان ساخته شده.
گفته می‌شود که این مسجد و بازار و دارالامارة از بناهای ابومسلم مروزی است.
[صفحه 93]
مؤلف گوید:
اخبار و فضائل مرو بسیار زیاد است، و ما انشاءالله در تاریخ بزرگ خراسان بخش مرو در این باره به تفصیل سخن می‌گوئیم، و اینک چند سطری که با بحث ما تناسب دارد ذیلاً یادداشت می‌کنیم:
در سال 182 هارون الرشید برای فرزندش مأمون از مردم بیعت گرفت و قرار شد پس از امین او خلیفه باشد، و همه خراسان را در اختیار او قرار داد و او را به حکومت این منطقه بزرگ منصوب کرد، مادر مأمون از باذغیس خراسان بود و او را «مرجم» می‌گفتند.
در سال 192 در خراسان انقلاب و اضطرابی پدید آمد و گروهی از مخالفین بنی‌عباس در اطراف نسا و باورد (کلات و درگز) بر علیه هارون

قیام کردند.
هارون در این هنگام در شهر رقه در کنار فرات به عیش و عشرت مشغول بود پس از اینکه انقلاب خراسان را به هارون گزارش دادند وی سخت از این موضوع ناراحت و تصمیم گرفت برای سرکوبی این گروه خود به خراسان حرکت کند.
کارگذاران هارون و مشاورانش او را از سفر خراسان منع کردند، هارون در این ایام مختصر کسالتی هم داشت و از این جهت هم حرکت او را تجویز نمی‌کردند و لیکن او به سخنان مشاوران خود اعتنائی نکرد و عازم خراسان شد.
هارون بیم داشت اگر خود برای سرکوبی مخالفین حرکت نکند ممکن است مأمورین او در خراسان به موضوع چندین توجهی نکنند، و دامن اغتشاشات به سایر اماکن و نواحی برسد، و برای او دردسرهای بزرگی به وجود آورد.
هارون در حالی که مریض بود از رقه بیرون شد، و بدون توقف در بغداد از طریق همدان و ری عزم خراسان کرد.
هارون از ری راه سمنان، دامغان، بسطام، سبزوار، نیشابور به طوس رسید و
[صفحه 94]
در این ناحیه مرض او شدت کرد و جان سپرد و در باغ حمید بن قحطبه طائی طوسی به خاک سپرده شد.
پس از مرگ هارون در لشکرگاه برای فرزندش امین که در بغداد بود بیعت گرفتند، رجاء بن خادم رداء و مهر و عصای مخصوص خلافت را که هارون با خود داشت از خراسان برگرفت در مدت دوازده روز از طوس خود را به بغداد رسانید و تسلیم امین کرد.
امین پس از اینکه از مرگ پدر مطلع شد روز جمعه برای مردم بغداد نماز جمعه خواند، و سپس خطبه انشاء کرد و در ضمن آن مرگ پدر خود را به اطلاع آنان رسانید.
اهالی بغداد بار دیگر با وی بیعت کردند، امین مردی عیاش و زن‌باز بود، از آداب و رسوم کشورداری و تدبیر امور بی‌اطلاع بود، و عمر خود را با خوانندگان و نوازندگان گذرانده و علم و دانش و فضل و کمالی نداشت، و برای احراز عنوان خلافت لایق نبود.
امین پس از اینکه بر اریکه خلافت مستقر شد برای برادرش مأمون در خراسان نوشت که باید در خطبه‌ها نام فرزندش موسی را بر خود مقدم دارد.
مأمون از این موضوع برآشفت و به سخنان امین توجهی نکرد قاصد امین از خراسان برگشت و گزارش داد که مأمون پیشنهاد وی را نپذیرفته است.
امین در خشم شد و دستور داد نام مأمون را از ولایت‌عهدی برانداختند، و

برای فرزندش موسی که طفلی شیرخوار بود بیعت گرفتند، و مردم هم طوعا و کرها با فرزندش بیعت کردند.
[صفحه 95]
امین فرزند خود را به الناطق بالحق ملقب ساخت، و این نخستین باری بود که یک کودک شیرخوار به عنوان ولایت‌عهدی انتخاب می‌شد.
هنگامی که مأمون از این جریان‌ها اطلاع پیدا کرد و دانست برادرش او را از ولایت‌عهدی عزل کرده است، نام خود را به عنوان امام المؤمنین نوشت، و اختلافات بین این دو برادر آشکار گردید، و جنگ‌های شدیدی آغاز شد.
امین علی بن عیسی بن ماهان را با لشکری مجهز و مکمل به طرف خراسان فرستاد، و به علی بن عیسی فرمانده لشکر خود دستور داد هرگاه مأمون غالب شد او را با قید طلائی مقید ساخته و با خود به بغداد بیاورد.
لشکریان امین با وضع خاصی از بغداد حرکت کردند و راه خراسان را در پیش گرفتند.
مأمون نیز طاهر بن حسین خزاعی یوشنجی را که معروف به «ذوالیمینین» بود با لشکری گران از خراسان به طرف عراق فرستاد تا جلو لشکریان امین را بگیرند.
این دو لشکر در ری به هم رسیدند و جنگ شدیدی میان آنها درگرفت، و در نتیجه لشکر بغداد شکست فاحشی خورد و علی بن عیسی بن ماهان فرمانده آنها در جنگ کشته شد و آن لشکر انبوه از هم پراکنده گشت.
طاهر بن حسین پس از این پیروزی سر علی بن عیسی را از بدن جدا کرده و برای مأمون در خراسان فرستاد، و خود راه بغداد را در پیش گرفت، و بدون هیچ مانعی خود را به بغداد رسانید و شهر را محاصره کرد.
محاصره بغداد مدت پانزده ماه طول کشید، و خرابی زیادی به این شهر بزرگ وارد آمد.
سرانجام با استعمال منجنیق و آتش‌افروزی با نفط بغداد فتح شد.
[صفحه 96]
لشکریان بغداد با قهر و غلبه وارد بغداد شدند، اطرافیان امین از پیرامون او پراکنده شدند، و همه اشراف و بزرگان بغداد به مأمون ملحق شدند و امین با مادر و یارانش از دارالاماره بیرون شد و در شهری که منصور عباسی در نزدیک بغداد ساخته بود مستقر گردید.
سرانجام تمام غلامان و خواص ش او را ترک گفته و خود با تنی چند در قصر منصور محصور شد، و در آن جا نیز دست از هوسبازی بر نمی‌داشت.
طاهر بن حسین امر کرد مدینه منصور را محاصره کردند، پس از مدتی کشمکش آنجا را از دست امین گرفتند.
طاهر دستور داد امین را تعقیب کنند، کارگذاران وی امین را در زورقی

زرین که در میان دجله به صید ماهی مشغول بود دستگیر نمودند و در اطاقی او را حبس کردند.
هنگام شب گروهی از لشکریان طاهر به اطاق او وارد شدند و او را با شمشیر قطعه قطعه کردند، و سرش را از تن جدا کرده نزد طاهر بردند.
طاهر فرمان داد سر امین را بالای دیوار یکی از باغها نصب کردند و فریاد زدند این سر امین است، و جسد بی‌سر او را نیز در کوچه و بازار بر روی زمین می‌کشیدند.
سپس طاهر سر امین را با ردا و مهر و چوبدستی خلافت برای مأمون به خراسان فرستاد، و مأمون امر کرد سر او را بالای سر در دارالاماره نصب کردند، تا بر همگان معلوم گردد که وی کشته شده و لشکریانش در عراق پیروز گردیده‌اند.
مأمون امر کرده بود که مردم بیایند و آب دهان خود را بر سر بریده شده امین بریزند و او را لعنت کنند.
پس از قتل امین اوضاع و احوال کشور پهناور هارون درهم ریخت و
[صفحه 97]
گردنکشانی در حجاز، عراق، شام، خوزستان و فارس پیدا شدند و از موقعیت روز استفاده کرده و هر کدام ادعائی برای خود داشتند و حکومت بنی‌عباس و مأمون در حال تزلزل بود.
مأمون چاره‌ای نداشت جز اینکه حضرت رضا (ع) را که در آن عصر محبوب‌ترین فرد زمان و مورد توجه جامعه اسلامی بود به خراسان فراخواند و او را به عنوان خلافت و یا ولایتعهدی انتخاب کند، شاید بدین وسیله اوضاع و احوال آرام شده و بتواند مخالفین را سر جای خود بنشاند.
مأمون با مقدماتی که تهیه دیده بود حضرت رضا (ع) را به مرو رسانید، و در هنگام ورود آن جناب استقبال باشکوهی از آن حضرت به عمل آورد، و در تعظیم و تکریم او بسیار کوشید.
در هنگام اقامت آن جناب در مرو حوادثی میان حضرت رضا و مأمون اتفاق افتاد، و مجالس زیادی با متکلمین و ارباب دیانات و اصحاب مقالات تشکیل شد و ما همه این مطالب را در کتب و ابواب مربوطه ذکر کرده‌ایم.
[صفحه 98]

1- یاسر خادم و ریان بن الصلت گویند: پس از اینکه مأمون بر اوضاع و احوال مسلط شد و برادرش امین کشته گردید نامه‌ای برای حضرت رضا (ع) نوشت و از آن جناب دعوت کرد که به خراسان تشریف‌فرما شوند، حضرت رضا (ع) به جهات و عللی از این پیشنهاد استقبال نکردند.
مأمون بار دیگر درخواست خود را تکرار کرد و اصرار نمود که باید به طرف خراسان حرکت کند، حضرت رضا چون اصرار مأمون را در این مورد مشاهده کرد دانست که وی دست بردار نیست، و ناچار درخواست او را اجابت کرد و عازم سفر خراسان گردید.
مأمون از آن جناب خواست که از طریق بصره و اهواز و فارس به خراسان بیایند و از طرق کوفه و بغداد و قم عبور نکنند.
حضرت رضا (ع) پس از اینکه وارد مرو شد مأمون پیشنهاد کرد که خلافت را بپذیرد امام رضا به شدت با این تقاضا مخالفت نمود.
[صفحه 99]
مأمون گفت: پس ولایتعهدی را قبول کن، حضرت فرمود با شروطی این را می‌پذیرم.
مأمون گفت: شروط شما چیست؟
امام رضا فرمود: شرط من این است که در هیچ امری از امور سیاستی و حکومتی مداخله نکنم، و در عزل و نصب حکام و فرمانداران دخالتی نداشته باشم و از اوامر و نواهی برکنار باشم.
مأمون شروط را پذیرفت.
یاسر گوید: در یکی از اعیاد مأمون به امام رضا (ع) گفت: اینک روز عید است، سوار شوید و امامت نماز عید را به عهده گیرید، و برای مردم خطبه عید را بخوانید.
حضرت رضا در جواب مأمون فرمود خود می‌دانی که من پیشنهاد شما را با شروطی پذیرفتم و یکی از آن شرطها عدم شرکت در این گونه مراسم است.
مأمون بار دیگر پیام فرستاد من در نظر دارم مردم مطمئن گردند و دل آنان به تو مایل شده و فضل تو را بشناسند.
مأمون با سماجت تمام انجام این عمل را از آن جناب خواستار شدند، حضرت فرمود من دوست دارم که مرا از این کار معذور بدارید و اگر چنانچه اصرار داری من مانند جد خود رسول خدا (ص) نماز عید را خواهم خواند.
مأمون گفت: هر طور که در نظر داری انجام بده.

یاسر گوید: هنگامی که اعلام شد حضرت رضا برای نماز عید به مصلی تشریف می‌برند، مردم مرو در کنار راه‌ها نشستند و منتظر تشریف فرمائی آن جناب شدند.
زنان و کودکان پشت بام‌ها در انتظار مقدم او بودند، تمام فرماندهان لشکر و
[صفحه 100]
رجال کشور از هر صنف و طبقه درب منزل امام علیه‌السلام اجتماع کردند و انتظار بیرون شدن آن جناب را داشتند.
هنگامی که آفتاب روز عید طلوع کرد حضرت رضا علیه‌السلام غسل کرد و عمامه سفیدی بر سر مبارک گذاشت یک طرف آن را روی سینه و طرف دیگر را پشت سر افکند، و جامه‌های خود را تا زانو بالا زد، سپس به همه غلامان و کارگزاران و خدمت‌کاران خود فرمان داد تا آنان نیز چنین کنند.
پس از این عصای مخصوصی به دست گرفت و از منزل خارج شد.
یاسر گوید: هنگامی که حضرت حرکت کرد ما هم دنبال او به راه افتادیم، امام علیه‌السلام سر مبارک خود را به طرف آسمان بلند کرد و چهار مرتبه تکبیر گفت، ما خیال کردیم که آسمان‌ها و در و دیوارها در جواب او تکبیر می‌گویند.
همه فرماندهان لشکر و افسران و رجال و طبقات مختلف کشور و شخصیتهای مقیم مرو با ساز و برگ‌های خود در کمال آرامش و زینت ایستاده بودند.
هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام و همراهان او با این هیئت مخصوص وارد میدان مقابل منزل شدند، اندکی درب منزل توقف کردند چهار مرتبه گفتند: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما أبلانا».
همه همراهان این ذکر را با صدای بلند قرائت کردند.
یاسر گوید: در این هنگام چنان ضجه و شیونی از مردم بلند شد، که گویا در و دیوار شهر مرو تکان می‌خورد، و مردم از دیدن آن حضرت هم چنان فریاد بر می‌آوردند.
[صفحه 101]
رجال مملکت و بزرگان لشکر چون مشاهده کردند حضرت رضا پابرهنه حرکت می‌کند، آنان نیز از مراکب خود پائین آمده و کفشهای خود را به دور افکندند و پای برهنه به راه خود ادامه دادند.
حضرت رضا علیه‌السلام هر ده قدم که حرکت می‌کردند یک بار توقف می‌کردند و سه مرتبه تکبیر می‌گفتند، و ما چنان می‌پنداشتیم که زمین و آسمان و در و دیوار با وی هم‌آواز می‌شوند، و فریاد شیون و ناله از شهر مرو برآمد، جریان امر به مأمون گزارش شد و او از اوضاع و احوال مطلع

گردید.
فضل بن سهل ذوالریاستین به مأمون گفت: یا امیرالمؤمنین اگر علی بن موسی الرضا با همین وضع و هیئت خود را به مصلی برساند مردم مفتون و شیفته او می‌گردند، صلاح در این است که از وی بخواهی تا از رفتن به مصلی خودداری کند.
مأمون فرستاد و از آن حضرت درخواست کرد به منزل برگردد، امام رضا نیز لباسها و کفش خود را پوشید و سوار شد و به اقامتگاه خود بازگشت.
2- یاسر خادم گوید: هنگامی که مأمون از خراسان خارج شد و به طرف بغداد حرکت کرد، فضل بن سهل را نیز با خود داشت، و ما هم به اتفاق حضرت رضا علیه‌السلام همراه آنها بودیم.
نامه از حسن بن سهل برای برادرش فضل بن سهل رسید، وی در نامه خود نوشته بود که من حوادث سال جاری را از نظر علم نجوم مورد بررسی قرار دادم، و دریافتم که در یکی از ماههای سال جاری حرارت آهن و آتش شما را فراخواهد گرفت.
صلاح در این است که تو و امیرالمؤمنین و علی بن موسی الرضا همین امروز وارد حمام شوید و حجامت کنید و خون بدست خود بریزید تا از نحوستی که در انتظار تو هست نجات پیدا کنی.
[صفحه 102]
فضل بن سهل این موضوع را برای مأمون نوشت و از وی درخواست کرد که این جریان را از حضرت رضا علیه‌السلام نیز بپرسد، و اطمینان حاصل کند، مأمون قضیه را از آن حضرت پرسید.
امام رضا علیه‌السلام برای مأمون نوشت: که شما و فضل بن سهل فردا وارد حمام نشوید.
مأمون بار دیگر نامه را برای امام علیه‌السلام فرستاد، و حضرت بار دیگر تأکید کردند که شما وارد حمام نشوید، من شب گذشته جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله را در خواب دیدم فرمودند: فردا وارد حمام نگردید و نظرم این است که شما و فضل هم از رفتن به حمام خودداری کنید.
مأمون برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشت: به راستی سخن گفتی و جدت نیز درست فرموده است، من فردا وارد حمام نخواهم شد، و لیکن فضل بن سهل خود داناتر است.
یاسر گفت: هنگامی که آفتاب غروب کرد و شب همه جا را فراگرفت، حضرت رضا فرمودند: بگوئید به خداوند پناه می‌بریم از شر و فسادی که در این شب نازل خواهد شد، و ما نیز این ذکر را ادامه دادیم.
هنگام صبح پس از اینکه امام رضا نماز بامداد را خواندند. فرمودند: پشت بام بروید ببینید چه خبر است.
یاسر گوید: من پشت بام رفتم صدای شیونی شنیدم، مدتی گوش فرا دادم

مشاهده کردم مأمون از در مخصوصی که منزل او را به منزل حضرت رضا ارتباط می‌داد وارد شد و خود را به امام علیه‌السلام رسانید، و گفت: ای سید من مرگ فضل بن سهل را به تو تسلیت می‌گویم.
[صفحه 103]
فضل به سخنان ما توجهی نکرد و داخل حمام شد، گروهی با شمشیرهای برهنه بر او وارد شدند، و او را کشتند و سه نفر از کشندگان او را که یکی از آنها پسر خاله فضل بن ذی‌القلمین است بازداشت نموده‌اند.
راوی گوید: فرماندهان لشکر با افراد تحت‌نظر خود و هم‌چنین طرفداران فضل بن سهل درب خانه مأمون اجتماع کردند و فریاد زدند مأمون وی را فریب داده و دستور داده ناگهان بر او بریزند و وی را بکشند، ما اینک آمده‌ایم انتقام او را از مأمون بگیریم.
این جماعت در نظر داشتند خانه مأمون را آتش بزنند.
مأمون به حضرت رضا علیه‌السلام گفتند: ای سید من از این مردم بخواه از در خانه من متفرق شوند.
یاسر گفت: ابوالحسن رضا خود سوار شد و به من فرمودند شما هم سوار شوید ما سوار شدیم به اتفاق آن حضرت از منزل خارج شدیم، پس از اینکه در مقابل مردم قرار گرفت خطاب به انبوه جمعیت فرمود: متفرق شوید، یاسر گوید: آن جمعیت بلافاصله متفرق شدند.
3- ابوالصلت هروی گوید: مأمون به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: ای فرزند رسول خدا من علم و دانش و فضل و زهد و ورع و عبادت تو را می‌دانم و تو را برای خلافت از همگان شایسته‌تر می‌دانم.
حضرت رضا سلام الله علیه فرمود: من به عبادت و پرستش پروردگار افتخار می‌کنم. و با زهد در دنیا امیدوارم خداوند مرا از شرور دنیا نجات دهد، و با ورع و پرهیزکاری و دوری از محرمات امید رستگاری دارم، و با تواضع و فروتنی آرزوی مقام بلند در نزد خداوند را دارم.
[صفحه 104]
مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع کرده و تو را به جای خود بگذارم.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو مقرر کرده است، بنابراین جایز نیست خود را از آن خلع کنی و لباسی که خداوند بر بدن تو پوشانیده از خود دور کنی و در بدن دیگری بپوشانی و اگر چنانچه خلافت حق تو نیست. حق نداری آن را به دیگری واگذار کنی.
مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا باید پیشنهاد مرا قبول کنی.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: من با طوع و رغبت قبول نخواهم کرد، مأمون چند روز سخنان خود را تکرار کرد، هنگامی کِه مأمون متوجه شد حضرت

رضا پیشنهاد خلافت را نمی‌پذیرد و کاملا مأیوس شد، گفت: پس اکنون ولایت‌عهدی مرا بپذیر، و مقام خلافت بعد از من به تو تعلق گیرد.
حضرت رضا فرمود: به خداوند سوگند پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام و او از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت می‌کند که من قبل از تو مسموم و مقتول می‌گردم و از دنیا می‌روم، فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه خواهند کرد و من در کنار هارون در زمین غربت دفن خواهم شد.
مأمون از شنیدن این سخنان گریه کرد و گفت: یابن رسول الله کدام کس تو را خواهد کشت و تا من زنده هستم هیچ کس قدرت ندارد به تو اسائه ادب کند، و یا زیانی برساند.
امام علیه‌السلام فرمود: اگر بخواهم می‌توانم بگویم کدام شخص مرا خواهد کشت.
مأمون گفت: یابن رسول الله تو با این سخنان می‌خواهی شانه از زیر بار
[صفحه 105]
مسئولیت خالی کنی و پیشنهاد مرا نپذیری، تا مردم بگویند علی بن موسی زاهد است و طالب دنیا و مقام آن نیست؟!!
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به خداوند سوگند از هنگامی که خداوند مرا آفریده است دروغ نگفته‌ام، و من برای رسیدن به دنیا در دنیا زهد نورزیده‌ام، و من می‌دانم تو از این پیشنهاد چه نظری داری.
مأمون گفت: چه نظری دارم، حضرت فرمود: آیا امان دارم حقیقت را بگویم و نیتت را فاش کنم، مأمون گفت: هر چه می‌خواهی بگو من تو را امان دادم.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: مقصودت این است که مردم بگویند علی بن موسی در دنیا به حقیقت زهدی نداشته بلکه چون دنیا از وی روگردان بوده او هم خود را زاهد نشان می‌داده است، و اینک مشاهده می‌کنید چگونه ولایت‌عهدی را پذیرفته و می‌خواهد راه وصول به خلافت را برای خود هموار سازد.
مأمون در خشم شد و گفت تو با این سخنان مرا همواره ناراحت می‌کنی، و اگر پیشنهاد مرا نپذیری گردنت را خواهم زد.
حضرت رضا (ع) فرمود: خداوند مرا نهی کرده تا خود را در مهلکه و خطر اندازم، و اگر چنین است هر کاری می‌خواهی انجام بده، و من این پیشنهاد را قبول می‌کنم مشروط بر اینکه در عزل و نصب امرا و حکام دخالتی نداشته باشم و قانونی را نقض نکرده و سنتی را از بین نبرم و همواره به عنوان مشاور باشم.
مأمون راضی شد و آن حضرت را به عنوان ولایتعهدی برگزید در صورتی که امام از این جریان کراهت داشت.

4- محمد بن عرفه گوید: به حضرت رضا (ع) عرض کردم: یابن رسول الله چه چیز تو را واداشت که ولایتعهدی مأمون را قبول کنی. فرمود: چه چیز جدم را
[صفحه 106]
واداشت تا در شورائی که عمر تشکیل داده بود شرکت کند؟
5- عبدالسلام بن صلاح هروی گوید: به خداوند سوگند علی بن موسی الرضا علیهماالسلام با میل و رغبت قبول ولایتعهدی نکرد، و او را با جبر و اکراه از مدینه بیرون کردند و از طریق بصره و فارس به مرو بردند.
6- موسی بن سلمه گوید: با محمد بن جعفر در خراسان بودیم، شنیدم فضل بن سهل ذوالریاستین در یکی از روزها که از منزل مأمون خارج می‌شد می‌گفت: من امروز چیز شگفتی به نظرم رسید، از من بپرسید چه دیدم؟
گفتند بگو چه دیدی؟
گفت: دیدم امیرالمؤمنین به علی بن موسی الرضا می‌گفت: تصمیم دارم امارت مسلمین را در اختیار تو بگذارم، و اختیارات خود را به تو تفویض کنم، و دیدم علی بن موسی پیشنهاد او را قبول نمی‌کرد و می‌گفت تو را به خدا دست از من بدار و من طاقت و قوت این کار را ندارم، چطور این خلافت ضایع شده و به جائی رسیده که به همدیگر تعارف می‌کنند.
7- هارون فروی گوید: هنگامی که بیعت مأمون به حضرت رضا (ع) به عنوان ولایتعهدی به مدینه رسید، عبدالجبار بن سعید مساحقی برای مردم خطبه خواند و در ضمن خطبه گفت: آیا می‌دانید ولیعهد شما کیست؟ گفتند: نمی‌دانیم.
گفت: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام به عنوان ولایتعهدی انتخاب شد و سپس گفت:
سبعة آباءهم ماهم؟
هم خیر من یشرب صوب الغمام
8- ابراهیم بن عباس گوید: هنگامی که مأمون برای حضرت رضا (ع) بیعت
[صفحه 107]
گرفت، امام رضا به او گفت: نصیحت و راهنمائی و ارشاد تو بر من واجب است، و مکر و خیانت و غش برای مؤمن جایز و روا نیست، عموم مردم از این عمل تو راضی نیستند، و خواص یاران تو از کارهائی که در مورد فضل بن سهل انجام داده‌ای رضایت ندارند، نظر من این است که ما را از دستگاه خود دور کنی تا کارهای تو بر وفق مرادت پیش رود.
ابراهیم گوید: به خداوند سوگند همین نصیحت و اندرز موجب شهادت آن جناب شد.
9- ابن عبدون از پدرش روایت می‌کند: هنگامی که مأمون با حضرت رضا

(ع) بیعت کرد، او را در کنار خود نشانید، عباس خطیب برخاست و خطبه خواند و بسیار فصیح و نیکو سخن گفت، و در پایان سخنان خود این بیت را انشاد کرد:
لابد للناس من شمس و من قمر
فانت شمس و هذا ذلک القمر
10- محمد بن اسحاق گوید: چون بیعت امام رضا (ع) انجام گرفت، مردم پیرامون آن جناب اجتماع کردند و تبریک گفتند، حضرت رضا به آن جماعت اشاره کردند سکوت کنید، پس از اینکه مردم سکوت کردند و همه در جای خود آرام گرفتند فرمود:
به نام خداوند بخشنده مهربان، ستایش مخصوص خداوندی است که هر چه اراده فرماید انجام می‌دهد، کسی نمی‌تواند از فرمان او سرپیچی کند، و حکم او را رد نماید، خداوندی که خیانت دیدگان را مشاهده می‌کند، و اسرار دلها را می‌داند، رحمت پروردگار و تحیات خداوند بر محمد و آل پاک و پاکیزه او باد.
من که علی بن موسی بن جعفر هستم می‌گویم: امیرالمؤمنین مأمون که خداوند او را به رستگاری توفیق دهد، و به راه خیر و سعادت ارشاد فرماید حقوق ما را که دیگران
[صفحه 108]
نشناخته بودند شناخت، پیوندهای خویشاوندی را که دیگران قطع کرده بودند بار دیگر به هم پیوست، و افرادی را که از ترس جان ناراحت بودند در امن و آسایش قرار داد، بلکه آنان را زنده ساخت در حالی که تلف شده بودند، و گروهی را که فقیر شده بودند بی‌نیاز نمود.
مأمون این کارها را برای طلب خشنودی خداوند انجام داد، و از خداوند پاداش می‌خواهد، و پروردگار جزا و پاداش شاکرین را می‌دهد و اجر نیکوکاران را از بین نمی‌برد، وی ولایتعهدی و خلافت را در اختیار من قرار داده که اگر پس از وی زنده باشم خلافت و امارت حق من خواهد بود.
هر آن کسی که پیمانها را از هم متلاشی کند و رشته‌های محبت و مودت و پیوندها را از هم بگسلد احترامات خود را از بین برده و حقوق خود را که بر گردن دیگران داشته ضایع کرده است.
هر کسی که بر امام خود ستم روا بدارد، و احترام اسلام را از بین ببرد، خودبخود موقعیت‌های اجتماعی خویشتن را در معرض هلاکت قرار داده است، گذشته‌ها بر همین منوال بوده و مسلمانان احترام امام خود را نگهداشته و عهد و پیمان‌های خود را نقض نمی‌کردند.
و اگر چنانچه از امام گاهی لغزشی سر بزند باید صبر داشته باشند، و اگر ضرری از او برای آنها پدید آمد اعتراضی به او نداشته باشند.
زیرا اگر صبر و شکیبائی نباشد و برای اندک لغزشی با امام مخالفت گردد

در جامعه مسلمین پراکندگی و دو دستگی پدید خواهد آمد، و رشته‌های مودت در بین مسلمانان گسسته و یا پاره می‌گردد، هنوز ریشه‌های عصر جاهلیت از بین نرفته، و منافقین در انتظار فرصت هستند و مترصدند که نقطه ضعفی بدست آورند و بر جامعه
[صفحه 109]
اسلامی حمله آورند.
من نمی‌دانم بعد از این بر سر من و شما چه خواهد آمد فرمان در دست خداوند است و او است که به حق حکم می‌کند و بین حق و باطل را با بهترین وجهی از هم جدا می‌سازد.
11- حسن بن جهم گوید: از پدرم شنیدم می‌گفت: هنگامی که مأمون با حضرت رضا (ع) به عنوان ولایتعهدی بیعت کرد بالای منبر قرار گرفت و گفت: ای مردم شما با علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام بیعت کردید، به خداوند سوگند اگر این نامها بر افراد کر خوانده شود گوش آنان شنوا خواهد شد و به اذن خداوند بهبودی حاصل خواهد کرد.
12- عبیدالله بن عبدالله بن طاهر گوید: فضل بن سهل مأمون را وادار کرد تا برای تقرب به خداوند متعال و صله رحم با علی بن موسی الرضا بیعت کند و او را به عنوان ولایتعهدی انتخاب نماید، تا بدین وسیله گناه پدرش رشید را که درباره‌ی پدرش مرتکب شده بود بزداید.
مأمون رجاء بن ابی‌الضحاک و یاسر خادم را به حجاز فرستاد تا محمد بن جعفر و علی بن موسی الرضا را از مدینه به خراسان بیاورند و این قضیه در سال دویست هجری اتفاق افتاد.
هنگامی که علی بن موسی به مرو رسید، مأمون او را به عنوان ولایتعهدی برگزید و حقوق یکساله لشکریان را پرداخت، و موضوع ولیعهدی او را به همه اطراف و اکناف نوشت، و او را به «رضا» نامگذاری کرد.
مأمون امر کرد نام علی بن موسی را در درهم و دینار سکه زدند، و مردم لباس
[صفحه 110]
سیاه را ترک گفته و جامه‌ی سبز بپوشند. وی دختر خود ام‌حبیب را به حضرت رضا و دختر دیگرش را به فرزندش محمد بن علی تزویج کرد.
مأمون پوران دختر حسن بن سهل را توسط فضل بن سهل تزویج کرد.
تمام این امور در یک روز انجام گرفت، و مأمون نمی‌خواست بیعت او با حضرت رضا سرانجامی بگیرد، و آن جناب بعد از او به عنوان خلافت جای او قرار گیرد.
صولی گوید: این حدیث از چند جهت مورد قبول است و من صحت آن را تصدیق می‌کنم، و عون بن محمد نیز این حدیث را از فضل بن سهل

نوبختی و هم‌چنین از برادرش نقل کرده است.
صولی گوید: هنگامی که مأمون بیعت با علی بن موسی را انجام داد، گفتم: من اکنون باطن مأمون را آزمایش می‌کنم تا بدانم وی از این موضوع تا چه اندازه راضی است، آیا واقعا او می‌خواهد بیعت به آخر برسد و علی بن موسی به خلافت برسد، و یا تظاهر و فریب‌کاری دارد.
صولی نامه‌ای برای مأمون نوشت و به وسیله یکی از نزدیکان مأمون که با صولی ارتباط نزدیک داشت و همواره از اسرار مأمون وی را مطلع می‌داشت برای او فرستاد.
صولی در نامه خود به مأمون نوشت که: ساعت و روزی که فضل بن سهل برای اخذ بیعت انتخاب کرده از نظر علم نجوم چندان مبارک نیست، و ممکن است این ساعت برای علی بن موسی عواقب خوشی نداشته باشد، و من لازم دانستم که امیرالمؤمنین از این موضوع مطلع باشند.
[صفحه 111]
مأمون در جواب صولی نوشت: هرگاه نامه مرا خواندی آن را به من برگردان، به جان خودت باید این نامه را به کسی نشان ندهی، و نباید فضل بن سهل از نظر خود برگردد، و اگر چنانچه وی از نظر خود عدول کرد معلوم می‌گردد تو او را از این موضوع باز داشته‌ای و گناه متوجه تو خواهد شد، و تو را عقوبت خواهم کرد.
صولی گوید: دنیا در نظرم تنگ شد و آرزو کردم کاش این نامه را برای او نمی‌نوشتم، بعد از این جریان دریافتم که فضل بن سهل از موضوع مطلع شده و تصمیم گرفته است ساعت و روز معین را تغییر دهد، فضل از علم نجوم و ستاره‌شناسی اطلاع فوق‌العاده‌ای داشت.
صولی گوید: من از این تصمیم فضل ناراحت شدم و به جان خود از مأمون ترسیدم: سوار شدم و نزد فضل بن سهل رفتم، و گفتم: می‌دانی که در آسمان ستاره‌ای مبارک‌تر از مشتری نیست؟
گفت چنین است که می‌گوئی.
گفتم پس از تصمیم خود منصرف نشوید، او هم از عقیده خود برنگشت و بیعت همان طور که مأمون در نظر داشت انجام گرفت و از ترس او نتوانستیم وقت آن را تغییر دهیم.
13- ابراهیم بن هاشم گوید: یاسر خادم هنگامی که با مأمون از خراسان برگشت تمام اخبار حضرت رضا علیه‌السلام را با مأمون از آغاز ورود به خراسان تا هنگام شهادت برایم نقل کرد.
14- ریان بن صلت و محمد بن عرفه و صلاح بن سعید راشدی که همه
[صفحه 112]
حاملان اخبار حضرت رضا علیه‌السلام بودند گفتند: پس از اینکه امین کشته شد و مأمون بر اوضاع و احوال مسلط شد برای حضرت رضا نوشت و او

را به خراسان فراخواند.
امام رضا علیه‌السلام به عللی پیشنهاد او را نپذیرفت، مأمون با اصرار و لجاجت دعوت خود را تکرار می‌کرد، پس از اینکه امام متوجه شد مأمون دست از او برنمی‌دارد از مدینه منوره بیرون شد، و در این هنگام فرزندش ابوجعفر جواد هفت سال داشت.
مأمون برای آن جناب نوشت از طریق کوفه و قم مسافرت نکند و از طریق بصره و اهواز و فارس به مرو بیاید.
هنگامی که امام علیه‌السلام وارد مرو شد مأمون گفت: باید خلافت را قبول کنی، حضرت رضا علیه‌السلام از پذیرفتن خلافت خودداری کرد، و در این موضوع میان آنان گفت‌وگوهائی شد.
و این مباحثات و مذاکرات مدت دو ماه طول کشید از مأمون اصرار و از امام رضا انکار بود، پس از اینکه خلافت مورد پذیرش واقع نشد پیشنهاد پذیرش ولایت‌عهدی را نمود و حضرت با شروطی پذیرفت.
راویان گویند: علی بن موسی نوشت: من ولیعهدی را می‌پذیرم مشروط بر اینکه امر و نهیی نداشته باشم و قانونی را تغییر نداده و در امور قضائی مشارکت نکنم.
مأمون درخواست‌های آن جناب را پذیرفت، و سپس والیان و قاضیان و فرماندهان لشکر و گارد مخصوص او و همچنین فرزندان و اولاد عباس با آن حضرت
[صفحه 113]
بیعت کردند.
گروهی از رجال حکومت در این مورد با مأمون مخالفت کردند، و مأمون با دادن اموال زیاد آنها را راضی کرد و فقط سه نفر از فرماندهان لشکر از مخالفت خود دست برنداشتند، و آنان عبارت بودند از:
عیسی جلودی، و علی بن ابی‌عمران. و ابویونس. این سه نفر با حضرت رضا علیه‌السلام بیعت نکردند و مأمون آنها را حبس کرد.
هنگامی که بیعت امام رضا علیه‌السلام پایان پذیرفت، مأمون این موضوع را به همه شهرها و ولایات اطلاع داد، و نام آن جناب را در درهم و دینار سکه زد، و در منابر به نام او خطبه خواندند، و مأمون اموال زیادی را بین مردم انفاق کرد.
در یکی از اعیاد مأمون دنبال حضرت رضا علیه‌السلام فرستاد و از آن حضرت درخواست کرد سوار شود و به مصلی برود و برای مردم نماز عید بخواند تا دلهای مردم از موضوع ولایتعهدی آن جناب اطمینان حاصل کند و فضل و کمال و علم و دانش او بر همگان مسلم شود.
امام رضا علیه‌السلام در جواب مأمون فرمود من با تو پیمان بستم که در هیچ امری از امور شرکت نکنم.

مأمون گفت: مقصودم از این پیشنهاد این است، که دل مردم و لشکریان و سربازان مخصوصم مطمئن شود و آنها مقام و موقعیت تو را درک کنند، و فضیلتی را که خداوند به تو عطاء کرده است بشناسند.
مأمون همواره سخن خود را تکرار می‌کرد و در قبول پیشنهادش اصرار می‌ورزید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر از این موضوع درنگذری نماز
[صفحه 114]
عید را مانند جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و جدم امیرالمؤمنین انجام خواهم داد.
مأمون گفت: هر طور که نظر داری انجام بده و به هر طریقی که دوست داری به طرف مصلی حرکت کن، وی دستور داد تا فرماندهان لشگر و رجال دولت و ارکان مملکت و طبقات مختلف مردم هنگام صبح در خانه حضرت رضا علیه‌السلام اجتماع کنند.
مردم مرو سر راه‌هائی که به مصلی می‌رسید و همچنین پشت بام‌ها جمع شدند و منتظر قدم امام علیه‌السلام بودند.
هنگام طلوع آفتاب حضرت رضا ابتداء غسل کرده، و عمامه سفیدی بر سر گذاردند، یک طرف آن را روی سینه و طرف دیگرش را پشت سر انداختند و دامن پیراهن و جامه خود را تا زانو بالا زدند، و به همه کارگزاران و خدمت‌کاران خود دستور دادند مانند او رفتار کنند، و عصائی در دست گرفته از منزل بیرون شدند.
راوی گوید: ما همراه آن حضرت از منزل بیرون شدیم، هنگامی که از در خارج شد سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت.
چنان به نظر رسید که آسمان و در و دیوارها با آن سخن می‌گویند، فرماندهان لشکر و رجال کشور هر یک در جای خود قرار گرفته و با لباسهای جنگی و ساز و برگ خود حاضر شده بودند، و همه آنها بهترین لباسهای خود را پوشیده و با نیکوترین هیئتی در جای خود قرار داشتند.
پس از اینکه با این هیئت صورت در مقابل مردم قرار گرفتیم، حضرت رضا (ع) اندکی توقف کردند و فرمودند: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، و الحمدلله علی ما ابلانا.
امام (ع) هنگامی که این دعا را می‌خواندند صدای خود را بلند می‌کردند.
[صفحه 115]
در این هنگام فریاد ناله و شیون از شهر مرو بلند شد و زنان و مردان گریه می‌کردند حضرت رضا دعای مذکور را سه بار قرائت کردند.
چون چشم رجال لشکری و کشوری به امام رضا افتاد از مراکب خود پیاده شده و کفش‌های خود را به دور انداختند و با پای برهنه به حرکت خود

ادامه دادند.
مردمان مرو هنگام دیدن این جریان به گریه افتادند، حضرت رضا (ع) به سیر خود به طرف مصلی ادامه دادند، در هر ده قدم یک بار توقف می‌کردند و چهار مرتبه تکبیر می‌گفتند و چنان می‌نمود که در و دیوار با آن حضرت همزبان هستند.
مأمون از اوضاع و احوال مطلع شد و دانست که حضرت رضا در چه موقعیت بزرگ قرار گرفته است.
فضل بن سهل گفت: یا امیرالمؤمنین اگر علی بن موسی با این هیئت به مصلی برسد، مردم مفتون او می‌شوند، صلاح شما در این است که از وی درخواست کنی تا بازگردد.
مأمون فرستاد و حضرت رضا را از بین راه باز گرداندند و امام رضا (ع) کفش و لباس خود را پوشیدند و مراجعت کردند.
15- ریان بن الصلت گوید: اکثر مردم و رجال لشکر مأمون عقیده داشتند که فضل بن سهل مأمون را وادار کرد تا حضرت رضا (ع) را به عنوان ولیعهدی انتخاب کند.
مأمون از این شایعه مطلع شد و مرا در نیمه شبی احضار کرد هنگامی که نزد او حاضر شدم گفت: ای ریان شنیده‌ام که مردم می‌گویند: بیعت علی بن موسی از نقشه‌های فضل بن سهل بوده است، گفتم: مردم چنین می‌گویند.
مأمون گفت: چه می‌گویی ای ریان، آیا کسی جرأت و جسارت این را دارد [صفحه 116]
که در نزد خلیفه فرزند خلیفه حاضر شود و به او پیشنهاد کند که دست از خلافت بردارد و آن را به دیگری واگذار کند، آیا عقلی این را باور می‌کند؟
گفتم: نه به خداوند سوگند، کسی این جرأت را ندارد.
مأمون گفت: نه به خداوند سوگند این طور نیست که مردم می‌گویند، من اینک علت آن را برای شما بیان می‌کنم، هنگامی که برادرم محمد برایم نوشت تا از خراسان حرکت کنم و به بغداد بروم، من از این پیشنهاد خودداری کردم و به بغداد نرفتم.
برادرم علی بن عیسی بن ماهان را با لشکری به طرف خراسان فرستاد و او را فرمان داد مرا مقید ساخته و پالهنگ در گردنم گذارد.
من از این موضوع مطلع شدم، هرثمة بن اعین را به طرف سیستان و کرمان فرستادم، او را بر آن نواحی امارت دادم، هرثمه برخلاف من عمل کردو آن نواحی را درهم شورانید، صاحب تخت خروج کرد و بر اطراف بلاد خراسان مستولی شد.
تمام این حوادث در یک هفته انجام گرفت، و من دیگر نیروئی نداشتم که با این حوادث مقابله کنم، و نمی‌دانستم در این مورد چه اقدامی بکنم، و از

کجا نیرو تهیه کنم.
از طرف دیگر مشاهده کردم فرماندهان لشکرم همه را ترس و وحشت فراگرفته و قدرت جنگیدن از آنها سلب شده است، در نظر گرفتم به پادشاه کابل ملحق شوم، فکر کردم پادشاه کابل کافر است و ممکن است برادرم به او اموالی بدهد و او هم مرا دستگیر کرده تحویل او بنماید، و من در تنگنا گیر کرده و نمی‌دانستم از کجا چاره‌جوئی کنم.
[صفحه 117]
تصمیم گرفتم که از گناهان خود توبه کنم و در خانه خدا بروم، و از پروردگار در مشکلات یاری بجویم، و به او پناه ببرم، دستور دادم یکی از اطاقها را پاک کردند پس از اینکه غسل کرده دو جامه سفید را پوشیدم، و چهار رکعت نماز گذاردم و آیاتی از قرآن مجید را قرائت کردم. و به خداوند پناه بردم. سپس با خود عهد بستم و با نیتی پاک با خداوند پیمان نهادم که اگر بر برادرم پیروز گردم و خلافت بدست من برسد، او را در محل خود قرار دهم.
اینک خداوند مرا پیروز کرد و خلافت در اختیار من گذاشته شد، من هم به عهد و پیمان خود عمل کرده و خلافت را در جای خود گذاشته و به صاحبش برگردانده‌ام.
بعد از این پیمان دلم قوی شد و طاهر را به طرف علی بن عیسی بن ماهان فرستادم و کار او همانطور که معلوم است انجام گرفت، و هرثمة بن اعین را بسوی رافع فرستادم بر وی پیروز شد و رافع را کشت، و صاحب تخت را با دادن مال از خود راضی کردم.
از آن روز هم‌چنان کارم بالا گرفت و نیرومند شدم، برادرم از بین رفت و خلافت در اختیار من قرار گرفت، و چون خداوند به عهد خود وفا کرد من هم تصمیم گرفتم به عهد و پیمان خود وفا کنم، من امروز کسی را شایسته‌تر و سزاوارتر از ابوالحسن علی بن موسی الرضا برای خلافت نمی‌بینم، و اینک خلافت را به او واگذار کردم، و او قبول نکرد همان طور که تو می‌دانی، این است سبب و علت انتخاب او.
گوید: گفتم: خداوند امیرالمؤمنین را توفیق دهد.
مأمون گفت: ای ریان فردا هنگامی که مردم اجتماع کردند، در میان فرماندهان و رجال کشور بنشین و از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام
[صفحه 118]
برای آنها سخن بگو.
ریان گفت: یا امیرالمؤمنین بهترین حدیث در این مورد را از تو شنیده‌ام، مأمون گفت: سبحان الله من کسی را ندیدم که مرا در این مورد کمک کند، تصمیم گرفته‌ام اهل قم را به رازداری خود انتخاب کنم.

ریان گوید: گفتم: یا امیرالمؤمنین من در این مورد فقط اخباری را که از تو شنیده‌ام نقل می‌کنم، گفت: مانعی ندارد نقل کنید.
روز بعد در میان رجال و بزرگان قرار گرفتم و گفتم: حدیث کرد مرا امیرالمؤمنین مأمون، از پدرش و او از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، و نیز فرمود: علی منی بمنزلة هارون من موسی، و بعضی اخبار را به همدیگر داخل می‌کردم و حدیث خیبر را با سایر اخبار مشهوره خواندم. عبدالله بن مالک خزاعی گفت: خداوند علی را رحمت کند او مردی صالح بود، مأمون یکی از غلامانش را فرستاده بود تا سخنان ما را بشنود و به مأمون برساند.
ریان گوید: مأمون دنبال من فرستاد و من نزد او رفتم، هنگامی که مرا دید گفت: ای ریان اخبار را نیکو حفظ کرده‌ای، سپس گفت: می‌دانی این یهودی عبدالله بن مالک درباره‌ی علی (ع) چه گفت، به خداوند سوگند او را خواهم کشت.
16- هشام بن ابراهیم راشدی همدانی یکی از خواص حضرت رضا علیه‌السلام بود، وی مردی دانشمند و ادیب و عاقل بود، کارهای حضرت رضا علیه‌السلام بدست او انجام می‌گرفت، و اموال از بلاد مختلف برای او می‌رسید.
بعد از اینکه امام رضا را از مدینه به خراسان بردند، وی امام علیه‌السلام را ترک گفت، و از خواص و یاران فضل بن سهل شد.
هشام بن ابراهیم اخبار داخلی امام رضا را برای مأمون و فضل بن سهل می‌فرستاد و از این جهت نزد آنها مقرب شد، و آن دو نفر از همه اخبار داخل خانه آن جناب
[صفحه 119]
مطلع می‌شدند.
مأمون هشام بن ابراهیم را به پیشکاری امام علیه‌السلام انتخاب کرد، و او مانع می‌شد از اینکه افراد بتوانند با حضرت رضا ملاقات کنند، و فقط افرادی را که دوست داشت اجازه ملاقات می‌داد، و دوستان امام نمی‌توانستند خود را به او برسانند.
هر سخنی که در خانه امام رضا گفته می‌شد هشام آن را به مأمون و فضل گزارش می‌کرد، مأمون فرزندش عباس را در نزد هشام گذاشته بود تا وی را علم و دانش بیاموزد، و از این جهت او را هشام عباسی هم می‌گفتند.
راوی گوید: فضل بن سهل چون دید مأمون علی بن موسی را بر وی ترجیح و برتری می‌دهد، عداوت آن جناب را در دل گرفت.
نخستین عداوتی که از فضل بن سهل نسبت به حضرت رضا علیه‌السلام ظاهر شد این بود که مأمون و یکی از دختر عمویش یکدیگر را دوست داشتند، دختر عموی مأمون در اطاقش را به طرف مجلس مأمون باز

می‌کرد، وی از علاقه‌مندان امام رضا هم بود و همواره از فضل بن سهل بدگوئی می‌کرد.
هنگامی که فضل شنید که دختر عموی مأمون در اتاق خود را به طرف مجلس باز می‌کند به مأمون گفت: نباید در اتاق زنها به طرف مجلس باز باشد.
مأمون دستور داد آن درب را بستند، معمول چنین بود که یک روز حضرت رضا نزد مأمون می‌آمد، و یک روز مأمون نزد آن جناب می‌رفت، در یکی از روزها که حضرت رضا نزد مأمون آمده بود، مشاهده کرد که درب بسته است. فرمود: چرا این در بسته است؟ مأمون گفت: فضل بن سهل صلاح ندید درب اطاق زنها به طرف مجلس ما باز باشد.
حضرت رضا در این هنگام کلمه استرجاع بر زبان جاری کردند و فرمودند:
[صفحه 120]
به فضل چه مربوط است که در کارهای خصوصی تو دخالت کند و در امور خانوادگی تو اظهارنظر نماید، فرمود: اینک درب را باز کنید و به سخن‌های فضل توجهی نداشته باشید، مأمون امر کرد بار دیگر آن درب را باز کردند.
فضل هنگامی که این خبر را شنید بسیار اندوهگین شد.
17- شیخ صدوق - رضوان الله علیه - گوید: در یکی از کتاب‌ها نسخه کتاب «حباء و شرط» حضرت رضا علیه‌السلام را درباره‌ی فضل بن سهل و برادرش حسن به کارگذاران صادر شده است دیدم، و من این کتاب را از هیچ کس روایت نمی‌کنم و طریق آن به حضرت را در سلسله اخبار مشاهده نکردم، متن این نامه چنین است:
اما بعد: ستایش مخصوص خداوندی است که کائنات را ایجاد کرد، خدای بلند جایگاه که بر همه چیز قدرت دارد و بر همگان غالب است، پروردگاری که مراقب بندگان خود بوده و آنها را روزی می‌دهد، تمام اشیاء در نزد او سر نیاز فرود آورده و همه در برابر عزت او خوار و ناتوان هستند، و در مقابل نیروی لایزال او تسلیم گردیده‌اند.
خداوندی که همه کائنات در تحت سلطنت او قرار گرفته و سر تعظیم و تواضع فرود آورده‌اند. پروردگاری که علم و دانش او به همه احاطه پیدا کرده و شمارش همه اشیاء را می‌داند، و هیچ بزرگ و کوچکی از نظر او پنهان نیست.
دیده‌ی بینندگان او را درنیابد، و تعریف کنندگان نمی‌توانند او را وصف کنند، عالم ارواح و اجسام در اختیار اوست و مثل اعلی در آسمان و زمین است و خداوند قادر و دانا و غالب می‌باشد.
[صفحه 121]
ستایش مخصوص خداوندی است که شریعت مقدس اسلام را دین خود قرار داد، و او را بزرگ شمرد و بر همه ادیان برتری داد، و او را دینی

پایدار و ثابت مقرر ساخت و جز دین اسلام دین دیگری را قبول نمی‌کند.
اسلام همان صراط مستقیم است که هر کسی در آن پای نهاد گمراه نمی‌گردد، و هر کس از آن منحرف شد راه وصول به حق را پیدا نمی‌کند.
در شریعت اسلام روشنائی و چراغ هدایت نهاده، و اسلام را شفاء درماندگان و برهان گمراهان قرار داد و بیان هر چیزی را در دین مقدس اسلام گذاشته است، خداوند یکی از فرشتگان برگزیده‌اش را به یکی از بندگان مخصوصش مبعوث کرد و او را به رسالت برگزید، و این انتخاب پیامبر در تمام زمان‌ها و در میان همه امت‌ها انجام گرفت.
سرانجام خداوند رسالت خود را در اختیار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گذاشت، و با رسالت آن جناب دفتر پیامبران ختم شد و آثار انبیاء با بعثت آن حضرت تکمیل گردید، خداوند او را برای مردمان جهان وسیله‌ی رحمت قرار داد. حضرت رسول اهل ایمان و تصدیق کنندگان به رسالت خود را به بهشت و رسیدن به جوار حق را مژده داد و کفار و مکذبین را به عذاب و دخول در دوزخ ترسانید.
خداوند متعال بوسیله‌ی آن حضرت حجت خود را بر مردم تمام کرد، پس از این راه بهشت از دوزخ تمیز داده شد و ثواب و عقاب روشن گردید، و خداوند به همه چیز دانا و شنواست.
ستایش مخصوص خداوندی است که به اهل‌بیت آن حضرت مواریث نبوت را عطا کرد و به آنان علم و دانش و حکمت بخشید، و امامت و خلافت را در خانه آنها قرار داد، و ولایت آنان را بر همه مسلمانان واجب گردانید و مقام و منزلت آنان را

بازگو کرد.
پروردگار متعال به رسول خود امر کرد تا از مردم محبت و مودت اهل‌بیت را مسألت کند، و فرمود: «قل لا أسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» و خداوند در قرآن مجید اهل‌بیت را وصف کرده و فرموده من پلیدی‌ها را از شما رفع کرده و شما را پاک و پاکیزه قرار دادم و فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا».
همانا مأمون به رسول خدا نیکی کرد و اهل‌بیت او را مورد احترام و تکریم قرار داد، دوستی خود را بار دیگر با آنها برقرار کرد، و آنان را از پراکندگی و دربدری نجات داد، شکافی که بین اهل‌بیت مأمون و پدرانش پیدا شده بود پر کرد، و نفاق و شقاق و کینه و حسد را مبدل به وحدت و انفاق نمود، محبت و دوستی و رفت و آمد جایگزین تفرقه و دشمنی شد و بار دیگر ارتباط برقرار گردید.
اینک از برکت و یمن این بیعت بار دیگر ارحام قطع شده به یکدیگر پیوستند و وحدت آنها عملی گردید، و سخن آنها متحد شد، و نظریات و امیال آنان با

هم مربوط شد.
مأمون مراعات حقوق اهل‌بیت را کرد و مواریث را در جای خود صرف نمود، و نیکی نیکوکاران را پاداش داد، و گرفتاری گرفتاران را محفوظ نگهداشت و مردم را به خاطر دین به خود نزدیک و یا دور ساخت.
مأمون کسانی را که در مساعی جمیله اقدام کرده بودند فضیلت و برتری داد و آنان را بر دیگران مقدم داشت و بر مقام و منزلت آنها افزود و به خود نزدیک گردانید و از این افراد ذوالریاستین فضل بن سهل بود، مأمون او را کمک‌کار و مساعد خود یافت و دید او حقوقش را مراعات می‌کند و اوضاع و احوال او را بر وفق
[صفحه 123]
مراد اداره می‌نماید و کارگذاران را نیکو مراقبت داشته است.
فضل بن سهل فرمانده سواران مأمون، و نقشه‌کش میدان‌های جنگ، و گرداننده امور رعیت و ملت بوده است، فضل مردم را به طرف مأمون دعوت کرد و کسانی را که دعوت او را پذیرفتند پاداش داده و افرادی را که از وی عدول کردند بدور انداخت.
فضل از مأمون یاری کرد و مرض دلها و دردهای نهانی را مداوا نمود.
وی از تهیدستی هرگز خود را از کارها کنار نکشید، و بدون داشتن کمک هدفهای خود را دنبال کرد و با بصیرت و نیتی که داشت عمل نمود.
هنگامی که همه از اوضاع و احوال واهمه داشتند، و فریاد مخالفت و دشمنی از هر طرف بلند بود، و مخالفین و معاندین از هر طرف سر بلند کرده و محیط را تیره و تار ساخته بودند، فضل بن سهل با همه سختیها دست از مأمون برنداشت و در راه او جان‌فشانی کرد و خلافت را برای او تثبیت نمود.
فضل بن سهل تیرهای ضلالت را درهم شکست و شمشیرهای بران را کند ساخت، و ناخن‌های مخالفین را بشکست و قطع نمود، و شوکت و قدرت دشمنان مأمون را برطرف ساخت و آنان را مانند ملحدین بر زمین کوبید.
کسانی که با مأمون نقض عهد کرده و فرمان او را نقض نموده و او را سبک شمرده و از خشم و غضب او خود را در امان داشته بودند مورد مؤاخذه قرار داد و همه آنها را مجازات کرد.
فضل بن سهل علاوه بر این کارها با مشرکین و کفار نیز به محاربه و جهاد کرده و حدود و ثغور مسلمین را حفظ نموده است.
ذوالریاستین حقوق مأمون را حفظ کرده و همواره در اجرای فرمان‌های او
[صفحه 124]
قیام داشته است، و در راه او از ریختن خون خود دریغ نورزیده است، و برادرش حسن بن سهل نیز سیاستش پسندیده و روشش نیکو بوده است.
مأمون فضل بن سهل را در برابر اعمالش پاداش نیکو داد، و اموال زیادی

به او بخشید، و لیکن همه این اموال و جواهر کفاف خرج او را نمی‌دهد، و درخور مقام او نیست، فضل بن سهل بواسطه علو همتش از دست زدن به مال و منال دنیا خودداری می‌کرد و دنیا را کوچک می‌شمرد و به آخرت رغبت نشان می‌داد.
از این‌رو، ما و مأمون به او علاقه‌مند شدیم و موقعیت وی در نزد ما افزایش پیدا کرده زیرا فضل همواره در راه دین کوشش می‌کرد و در جهاد با مشرکین جدیت نشان می‌داد، و با قدرت و تسلط تمام امور مملکت را اداره می‌نمود.
تدبیر او در اصلاح امور و نیت درست وی و پاکی طینت و طرفداری و مساعدت او از حق، و تقوی و نیکوکاری فضل بن سهل واضح و روشن است.
امیرالمؤمنین مأمون به فضل اعتماد کرد و ما هم به او اعتماد می‌کنیم، چون شایستگی او در امور دین و دنیا بر ما مسلم گردید، درخواست او را اجابت کردیم و کتاب «حباء و شرط» را برای او نوشتیم، ما خداوند را در این مورد گواه گرفتیم و کسانی که از اهل‌بیت ما در مجلس حاضر بودند، و هم‌چنین فرماندهان لشکر و رجال کشور و دوستان، و قاضیان و فقهاء و خواص امت و همه مردم را بر این مطلب شاهد آوردم.
مأمون دستور داد این نامه را به همه بلاد و ولایات بفرستند، و در همه جا منتشر کنند، و در منابر خوانده شود تا همگان از مفاد این کتاب اطلاع پیدا کنند.
مأمون از من پرسید تا این نامه را بنویسم، و معانی آن را برای مردم توضیح دهم و این نامه در سه باب نوشته شد.
باب اول در بیان آثار و افعال فضل بن سهل است که به خاطر انجام آن کارها
[صفحه 125]
حق او بر ما و همه مسلمین واجب شده است.
باب دوم در بیان مقام و موقعیت اجتماعی اوست، کارهائی که وی تاکنون انجام داده و تصمیماتی که اتخاذ کرده مورد رضایت می‌باشد و اشکالی بر او وارد نیست و اگر کارهائی انجام نداده و یا صلاح ندانسته بعضی امور را انجام دهد بر وی ایرادی نیست.
فضل بن سهل و برادرش حسن حق دارند هر کسی نسبت به آنها و ما ظلمی و ستمی روا دارد از او انتقام بگیرند، تا کسی در تعدی به آنها طمع نورزند و از آنان نافرمانی نکند، و بین ما و آنها با مکر و حیله فاصله ایجاد ننماید.
باب سوم در بیان بخشش ما به اوست از هر چه که دوست دارد، چون فضل ابن سهل طالب ثواب آخرت بود ما اموالی به او عطا کردیم، تا

کسانی که در مورد او به شک افتاده بودند موقعیت او را دریابند.
لازم بود که ما او را معزز و گرامی بداریم، و او را با برادرش از هر گزندی باز بداریم همانطور که خود را نگاه می‌داریم، و احتیاط در هر امری از امور دین و دنیا لازم است.
و این است نسخه کتاب «حباء و شرط» که عبدالله مأمون امیرالمؤمنین و ولیعهدش علی بن موسی الرضا برای ذوالریاستین فضل بن سهل نوشتند، و این نامه روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال 201 نوشته شد، و در همین روز خداوند دولت امیرالمؤمنین مأمون را با انتخاب علی بن موسی به عنوان ولیعهدی تمام کرد، و مردم لباس سبز پوشیدند و مأمون بر دشمنانش غالب شد و به آرزوی خود رسید.
ما خواستیم اعمال تو را پاداش دهیم و چون حق خدا و رسول و حق امیرالمؤمنین و ولیعهدش را اداء کردی و به بنی‌هاشم خدمت نمودی از این رو اعمال و افعالت را
[صفحه 126]
تقدیر می‌کنیم.
تو کاری کردی که صلاح دین و سلامتی مسلمین در آن بود، در اثر فعالیت و کوشش‌های تو نعمت‌ها بر ما و همه مسلمانان ثابت شد، و در اثر مساعدت و کمک‌های تو امیرالمؤمنین مأمون پیروز شد.
استقامت دین و پایداری سنت در اثر مجاهدتهای تو پایدار ماند و سرکوبی مشرکین و شکستن بت‌ها و کشته شدن سرکشان و طاغیان بوسیله تو انجام یافت، و در اثر تدبیر و سیاست تو بود که امین کشته شد، و ابوالسرایا از بین رفت، و محمد بن جعفر طالبی معروف به «مهدی» و ترکان خرسخی سر جای خود نشانده شدند.
تو با بندار بن هرمز بن تروین پادشاه طبرستان، و با مهمورس پادشاه دیلمان، و با هرموس پادشاه کابل و با اسپهبد و پادشاهان غور و غرجستان و خاقان چین در خراسان و صاحب تبت و تغز غز و ارمنستان و حجاز، و صاحب تخت، و امیر خزر و در بلاد غرب جنگها نمودی و همه را سر جای خود نشاندی.
همه این حوادث و جنگها در دفاتر حکومتی و دواوین دولتی ثبت شده است.
ما اینک صد میلیون درهم و ده میلیون غله جز آنچه که قبلا به تو عطا کرده بودیم به تو بخشیدیم، و به اندازه صد میلیون درهم نیز جواهر به تو دادیم، و تو را در گرفتن این همه اموال سزاوار می‌دانیم.
قبلا امین همین اندازه از مال را به تو پیشنهاد کرده بود تو از وی نپذیرفتی و دین خود را به او نفروختی، و حق مأمون را فراموش نکردی، و از ولیعهد او پشتیبانی کردی.
تو همه این اموال را در اختیار مسلمانان قرار دادی و دارائی خود را به

آنان
[صفحه 127]
بخشیدی، و به ما فهمانیدی که تو اهل مال و منال دنیا نیستی، و می‌خواهی مانند زاهدان رفتار کنی.
با بخشش اموالت ثابت کردی که به دنیا علاقه نداری و برای آخرت کوشش می‌کنی، و لیکن بدان افرادی مانند تو هرگز نمی‌توانند بدون مال و ثروت زندگی کنند، و یا از خواسته چشم بپوشند.
ما اگر خواسته‌های تو را آن طور که مطلوب هست انجام می‌دادیم، مردم خیال می‌کردند که کمک شما به ما جهت منافع دنیوی بوده و آخرت را در نظرت نگرفته‌اید و ما اینک سؤالات شما را پاسخ گفتیم، و با شما عهد و پیمان بستیم و در میثاق ما تغییر و تصرفی نخواهد بود.
ما کارها را به خودت واگذار کردیم، و در اموری که دوست نداری شرکت نکن.
در هر صورت و در هر حال از تو دفاع می‌کنیم همان طور که از خودمان دفاع می‌کنیم، و هرگاه میل داری می‌توانی از کارها کناره کنی و بدن خود را در آسایش و راحتی قرار دهی، ما در زندگی شما تغییری نخواهیم داد و هر چه امروز داری فردا هم خواهی داشت.
ما برای حسن بن سهل نیز مقرر می‌داریم مثل آن چه برای تو قرار دادیم.
حسن بن سهل دو بار عراق را فتح کرد و با سرکشان جهاد و پیکار نمود، و لشکریان را با دست خود متفرق ساخت، تا آنگاه که دنیا قوی و نیرومند شد و آتش جنگ فرونشست.
وی ما را از سم‌های کشنده نگهداری کرد و خود را با خویشاوندش و طرفداران حق در راه ما فدا ساخت، ما اینک خداوند و فرشتگان و بهترین مخلوقات
[صفحه 128]
او را با همه کسانی که با ما بیعت کرده‌اند بر این عهد و پیمان گواه می‌گیریم.
خداوند ما را بر خودمان کفیل قرار داد، و بر ما واجب کرد که به عهد و شرط خود وفا کنیم، و در نهان و آشکار بر علیه همدیگر کارشکنی ننمائیم، و اهل ایمان باید در شرط و عهد خود استوار باشند، وفاداری به پیمان‌ها از واجبات است و خداوند از آن پرسش می‌کند.
شایسته‌ترین مردم به وفاء عهد آن کسی است که از مردم طلب وفا کند، مخصوصا آن کسی که توانائی داشته باشد.
خداوند متعال می‌فرماید: هرگاه عهدی بستی به آن وفا کنید، و سوگندهای خود را هرگز نشکنید، پروردگار شما را بر خودتان کفیل قرار داده، و او می‌داند شما چه می‌کنید.

حسن بن سهل در توقیع مأمون نوشت: امیرالمؤمنین مأمون متعهد شد تمام مضمون این عهدنامه را عمل کند و خداوند را گواه گرفت که از مندرجات این نامه تخطی ننماید، و این نامه در صفر سال 202 به امضاء وی رسید.
حضرت علیه‌السلام نیز مرقوم داشتند: علی بن موسی الرضا خود را ملزم می‌داند مادامی که زنده است به مضمون عهدنامه عمل کند، و خداوند را بر این مطلب گواه می‌گیرد، و در صفر سال 202 نامه را امضاء کرد.
مؤلف گوید:
این حدیث را همان طور که شیخ صدوق رضوان الله علیه در عیون الاخبار روایت کرده ذکر نمودیم، و صحت این عهدنامه و صدور آن از حضرت رضا (ع) بسیار بعید است زیرا امام علیه‌السلام با مأمون شرط کرده بود که در این گونه امور مداخله نکند.
[صفحه 129]
احتمال زیادی می‌رود که این عهدنامه را که متضمن تعریف و توصیف فضل بن سهل است طرفداران نوبختیها ساخته باشند و العلم عند الله.
18- یاسر خادم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام هنگامی که در خلوت جلوس می‌کرد تمام خدمت‌کاران و کارگزاران خود را از بزرگ و کوچک جمع نزد خود فرامی‌خواند، و با آنها ملاطفت و صحبت می‌فرمود و هرگاه روی سفره قرار می‌گرفت تمام اهل خانه حتی مهتر اسب و دلاک را هم دعوت می‌کرد تا با وی غذا بخورند.
یاسر گوید: در یکی از روزها که خدمت آن حضرت بودیم، ناگهان زنگی که از خانه مأمون به منزل حضرت رضا کشیده شده بود به صدا آمد.
امام علیه‌السلام فرمود: برخیزید متفرق شوید، ما از جای خود برخاستیم، در این هنگام مأمون وارد شد و با خود نامه مفصلی داشت، امام رضا خواست از جای خود بلند شود. مأمون او را به حق جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند داد که از جایش حرکت نکند.
بعد آمد خود را در بغل حضرت رضا علیه‌السلام افکند و پیشانی او را بوسید و در مقابل آن جناب بر روی تشکی نشست، و آن نامه را برای او خواند، در نامه از فتح یکی از دهات کابل گزارش شده بود و مأمون از این فتح و پیروزی بسیار خوشحال و شادمان بود.
امام رضا فرمود: آیا از فتح یکی از دهات شرک خوشحال هستی؟ مأمون گفت: مگر این فتح خوشحالی ندارد؟
امام رضا علیه‌السلام فرمود: از خدا بترس و امت محمد صلی الله علیه و آله را نیکو سرپرستی کن، اکنون که خلافت در دست شما قرار گرفته و خداوند امور مسلمین را در اختیار تو گذاشته در نظر داشته باش حقوق مسلمان‌ها

[صفحه 130]
را ضایع نکنی.
تو اینک کارهای مسلمین را در اختیار دیگران قرار داده‌ای، و آنها برخلاف حکم خداوند در میان مسلمانان حکم می‌کنند.
ای مأمون تو دارالهجرة و مهبط وحی را ترک کرده‌ای، و در این بلاد بعید مسکن گزیده‌ای، اولاد مهاجر و انصار را مورد ظلم و ستم قرار می‌دهند و تو اطلاع نداری، مظلوم خود را به مشقت می‌اندازد و روزهائی این طرف و آن طرف می‌رود کسی به دادش نمی‌رسد، و به شکایت او رسیدگی نمی‌کنند، و دستش هم به تو نمی‌رسد.
اینک از خداوند بترس و به درد مسلمانان رسیدگی کن، و به مهبط وحی و نبوت برگرد، و از مهاجر و انصار یاری کن، مگر نمی‌دانی که والی مسلمانان مانند ستون است و همواره باید در وسط جمعیت باشد و هر کس بخواهد بتواند او را ملاقات کند. و دردهای خود را به او بگوید.
مأمون گفت: ای سید من نظر تو چیست؟ فرمود: صلاح می‌دانم از این سرزمین خارج گردید، و در منطقه پدران و اجدادت منزل کنید، و به امور مسلمانها رسیدگی نمائید، و آن‌ها را به دیگران واگذار ننمائید.
خداوند متعال از تو بازخواست می‌کند که چرا به وظائفت عمل نکردی.
مأمون گفت نظر خوبی دادی، مطلب درست همین است. که تو فرمودی، وی بلافاصله بیرون شد و دستور داد تا پیشقراولان حرکت کنند و خود آماده حرکت گردید که از مرو بیرون شود.
در این هنگام فضل بن سهل از قضیه مطلع شد و بسیار اندوهگین گردید، فضل همه کارها را در اختیار گرفته بود و مأمون در مقابل نظر او نظری نداشت، و نمی‌توانست نظر خود را در امور بیان کند.
[صفحه 131]
مأمون به سخنان حضرت رضا علیه‌السلام دلش قوی شد، و تصمیم گرفت به سخنان فضل توجهی نکند، فضل نزد مأمون آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین این چه تصمیمی است گرفته‌ای.
گفت: سیدم ابوالحسن مرا به این نظر واداشته است، و حق هم همین است.
گفت: یا امیرالمؤمنین این نظر درست نیست، تو دیروز برادرت را کشتی، و خلافت را از وی گرفتی، خویشاوندان پدرت با تو دشمن هستند و اهل عراق و بنی‌عباس و همه قبائل عرب بر علیه تو می‌باشند.
پس از این علی بن موسی را به عنوان ولیعهدی انتخاب کردی و خلافت را از خاندان خود خارج نمودی، اینک عموم مردم و فقهاء و علماء و فرزندان عباس از تو ناراضی هستند.
اکنون دلهای آنها از تو رمیده است، صلاح در این است که در خراسان

اقامت داشته باشی، تا دلهای مردم تسکین پیدا کند، و از جریان امین و کشته شدن او فراموشی حاصل شود، در خراسان رجال و شخصیتهائی می‌باشند که به رشید خدمت کرده‌اند، و حقوق شما را شناخته‌اند، اکنون با آنها مشورت کن هرچه آنها نظر دادند انجام بده.
مأمون گفت: این اشخاص را معرفی کنید، گفت: مانند علی بن عمران، ابویونس، و جلودی، این سه نفر با بیعت ولیعهدی علی بن موسی مخالفت کردند، و رضایت ندادند، و تو اینک آنان را به زندان افکنده‌ای.
مأمون گفت: مانعی ندارد آن‌ها را حاضر کنید تا در این مورد مشورت گردد.
روز بعد حضرت رضا علیه‌السلام در مجلس مأمون حاضر شد، و فرمود: در مورد حرکت از خراسان چه تصمیمی گرفته‌ای؟
[صفحه 132]
مأمون آنچه که بین او و فضل بن سهل رد و بدل شده بود بیان کرد، پس از این مأمون دستور داد آن سه نفر را از زندان بیاورند.
نخستین کسی که در مجلس حاضر شد علی بن ابی‌عمران بود.
هنگامی که چشم او بر حضرت رضا علیه‌السلام افتاد و دید آن جناب در کنار مأمون نشسته است، گفت: یا امیرالمؤمنین به خداوند پناه ببرید و خلافت را از خانه خود خارج نکنید، و آن را در دست دشمنان خود قرار ندهید، پدران تو اینها را می‌کشتند و در شهرها پراکنده می‌ساختند.
مأمون گفت: ای فرزند زن بدکار هنوز از این حرفها می‌زنی، ای جلاد گردن این را بزن، فورا گردنش را زدند.
بعد از آن ابویونس را وارد کردند، هنگامی که چشمش به حضرت رضا افتاد، گفت: یا امیرالمؤمنین این شخصی که در پهلوی تو نشسته است بتی است که او را می‌پرستند.
مأمون گفت: ای فرزند زن بدکار هنوز دست از این سخنان برنمی‌داری.
مأمون اشاره به میرغضب کرد و گفت: گردن این را هم بزن، جلاد فورا گردن او را هم زد.
بعد از این جلودی را وارد کردند، جلودی در هنگام خلافت رشید وقتی که محمد بن جعفر در مدینه خروج کرده بود وارد مدینه شد، رشید به جلودی امر کرده بود اگر محمد بن جعفر را دریابد گردن او را بزند، و سپس منازل آل ابی‌طالب را غارت کرده و لباس زنها را نیز از بدن آنها بیرون آورد، و جز یک جامه در بدن آنها نگه ندارد.
جلودی دستورات هارون را اجرا کرد.
در این هنگام حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام از دنیا رفته بود، جلودی
[صفحه 133]

خود را به درب منزل حضرت رضا علیه‌السلام رسانید، و خواست با سواران خود به منزل وارد شود.
هنگامی که حضرت رضا مشاهده کرد جلودی می‌خواهد وارد منزل گردد، همه زنان را در یک اطاق جمع کرد و خود درب اطاق توقف نمود.
جلودی گفت: من باید طبق فرمان امیرالمؤمنین وارد شوم و لباسها را از بدن آنها درآورم.
حضرت رضا علیه‌السلام گفت: من خود لباس زنها را بیرون خواهم آورد، و سوگند یاد کرد که نظر او را انجام خواهد داد.
جلودی پس از مدتی کشمکش قانع شد که حضرت رضا خودش لباس زنها را بیرون کرده برای او بیاورد.
امام رضا تمام لباسها و زیورآلات زنها را بیرون کرد و برای جلودی آورد.
هنگامی که جلودی را در نزد مأمون حاضر کردند، حضرت رضا علیه‌السلام روی خود را به طرف مأمون کردند و فرمودند:
این پیرمرد را به من ببخشید، مأمون گفت: این همان شخصی است که دختران حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برهنه کرد و آن همه جنایات را مرتکب شد.
جلودی هنگامی که متوجه شد حضرت رضا با مأمون سخن می‌گوید خیال کرد از وی بدگوئی می‌کند.
جلودی گفت: یا امیرالمؤمنین سخن‌های این مرد را درباره‌ی من قبول نکنید و خدمت مرا درباره‌ی رشید در نظر داشته باشید.
مأمون گفت: یا ابالحسن اینک به گفته خودش عمل می‌کنم و سخن تو را در
[صفحه 134]
باره‌ی او قبول نمی‌نمایم.
مأمون گفت: نه به خداوند سوگند گفته‌های او را قبول نخواهم کرد، سپس دستور داد او را به دو نفر دیگر ملحق گردانند.
جلاد او را نیز گردن زد و فضل نزد پدرش سهل مراجعت کرد.
هنگامی که مأمون این چند نفر را کشت فضل بن سهل دریافت که وی تصمیم گرفته است از خراسان برود.
امام رضا علیه‌السلام گفت: آیا پیشقراولان را فرستاده‌ای، مأمون گفت: دستور دهید حرکت کنند، راوی گوید: حضرت علی بن موسی فریاد زدند پیشقراولان حرکت کنند، در این هنگام جنب و جوشی در میان مردم پیدا شد و مقدمة الجیش مأمون حرکت کرد.
در این هنگام فضل بن سهل در منزل خود نشسته بود، مأمون دنبال او فرستاد و فضل خود را به مأمون رسانید.
گفت: چرا در خانه خود قرار گرفته‌ای؟

فضل گفت: یا امیرالمؤمنین گناه من بزرگ است، و خویشاوندانت از من ناراضی هستند، عموم مردم مرا در کشتن برادرت سرزنش می‌کنند و بیعت علی بن موسی را به عنوان ولیعهدی از طرف من می‌دانند، و من بیم دارم که سعایت کنندگان و حسودان بر من گزندی وارد کنند، و اینک بگذارید در خراسان باشم.
مأمون گفت: از وجود تو ما را بی‌نیازی نیست و اما اینکه گفتی از تو سعایت خواهند کرد و برایت توطئه خواهند چید، مطلب قابل توجهی نبوده و ما تو را مردی امین و درست‌کار می‌دانیم، و اینک ضمان‌نامه بنویس و هر چه دلت می‌خواهد در آن یادداشت کن، ما آن عهدنامه را امضاء می‌کنیم و به تو اطمینان می‌دهیم که هیچ گزندی به تو نرسد، و بدخواهان و حسودان نتوانند برایت توطئه‌چینی کنند.
[صفحه 135]
فضل بن سهل در این مورد عهدنامه را تهیه کرد و آن را به امضای علماء و رجال مملکت رسانید، و به نزد مأمون آورد و برای او خواند.
مأمون مضمون نامه را تصدیق کرد و با خط آن را امضاء نمود، و اموال زیادی به او بخشید، و بر قدرت و ثروت او افزود.
فضل گفت: دوست دارم ولیعهد تو هم این عهدنامه را امضاء کند و مضمون آن را تصدیق نماید.
مأمون گفت: تو خود می‌دانی که ابوالحسن با ما شرط کرده بود که در اینگونه امور دخالت نکند، و چیزی را که دوست ندارد از وی نپرسیم، اینک تو خود از وی این موضوع را طلب کن، و او از درخواست تو ابا و امتناعی نخواهد داشت.
فضل درب منزل حضرت رضا علیه‌السلام آمد و اذن دخول خواست.
یاسر گوید: حضرت اجازه دادند فضل وارد شود و به ما فرمودند: شما بروید، سپس وی وارد اتاق شد.
حضرت فرمود: ای فضل تو چه می‌خواهی، گفت: ای سید من این امان‌نامه‌ای است که مأمون برای تو نوشته و امیدوارم که شما هم مانند این را به من بدهی زیرا تو نیز ولیعهد مسلمانان هستی.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: آن را بخوان، فضل نامه را در یک جلد بزرگ گذاشته بود، وی سرپا ایستاد و نامه را خواند، هنگامی که از قرائت آن فارغ شد. امام علیه‌السلام فرمود: ما این عهدنامه را قبول می‌کنیم مادامی که از خداوند بترسی.
یاسر خادم گوید: با این کلمه گفته‌های او را نقض کرد، در این هنگام فضل از نزد آن حضرت بیرون شد و مأمون هم از مجلس بیرون رفت و ما هم به اتفاق امام
[صفحه 136]

رضا آنجا را ترک کردیم.
چند روز از این قضیه گذشت و ما در یکی از منازل فرود آمده بودیم، نامه‌ای از حسن بن سهل برادر فضل رسید و او در نامه‌اش تذکر داده بود که در علم نجوم یافتم که تو روز چهارشنبه یکی از ماه‌ها به حرارت آهن و آتش مبتلا خواهی شد.
اکنون صلاح می‌دانم که تو و امیرالمؤمنین مأمون و علی بن موسی الرضا وارد حمام شوید و حجامت کنید و خون‌ها را به بدن خود بپاشید تا از نحوست در امان باشید.
فضل بن سهل این موضوع را برای مأمون نوشت و گفت: با هم داخل حمام شوند، و از حضرت رضا علیه‌السلام نیز همین مطلب را خواست.
مأمون این موضوع را از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید.
امام در جواب او نوشت: شما فردا وارد حمام نشوید، من هم به حمام نخواهم رفت، و فضل هم حمام نروند.
مأمون بار دیگر نامه را برای آن جناب فرستاد، و حضرت سخنان خود را تکرار کرد و فرمود: من امشب جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم فرمودند: شما و فضل و مأمون وارد حمام نگردید.
مأمون در جواب نوشت شما و جدت رسول خدا درست می‌گوئید من وارد حمام نمی‌شوم و فضل هم خود می‌داند.
یاسر گوید: چون شب فرا رسید و آفتاب از نظرها ناپدید گردید، حضرت رضا فرمودند: از شر و فسادی که امشب پدید خواهد آمد به خداوند پناه برید، و ما همواره ناراحت بودیم و منتظر حادثه بودیم.
هنگامی که صبح شد و امام رضا نماز خود را خواندند فرمودند از حوادثی که

امروز پیش خواهد آمد به خداوند پناه ببرید.
هنگام طلوع خورشید فرمودند: بالای بام بروید و گوش فرا دهید شاید چیزی بشنوید.
من بالای بام رفتم و فریاد ضجه و ناله شنیدم، در این هنگام مشاهده کردم مأمون از در مخصوصی که خانه او را به منزل امام رضا علیه‌السلام ارتباط می‌داد وارد شد و گفت: یا سیدی یا اباالحسن خداوند در مرگ فضل به شما صبر و اجر دهد، فضل بدون توجه وارد حمام شد و گروهی با شمشیر بر او وارد شدند و وی را از پا درآوردند، و سه نفر از کشندگان او را دستگیر کردند.
یکی از آن سه نفر پسر خاله فضل ذوالقلمین بود.
راوی گوید: فرماندهان لشکر با نفرات خود و طرفداران فضل بن سهل درب منزل مأمون اجتماع کردند و گفتند تو او را فریب دادی و دستور دادی

ناگهان او را بکشند، ما اینک آمده‌ایم تا خون او را از تو بگیریم.
مأمون به حضرت رضا گفت: شما بیرون روید و این مردم را متفرق کنید.
حضرت امام رضا علیه‌السلام سوار شدند و من هم به اتفاق آن جناب سوار شدم، هنگامی که از منزل بیرون شدیم انبوه جمعیت را مقابل خود دیدیم. آن جماعت با خود آتش آورده بودند تا درب منزل مأمون را آتش بزنند.
امام رضا به آن جماعت اشاره کردند متفرق شوند یاسر گوید به خداوند سوگند که همه آن مردم متفرق شدند، و از شتابی که داشتند روی همدیگر می‌ریختند و کسی در آنجا نماند.
19- محمد بن ابی‌عباد گوید: هنگامی که فضل بن سهل کشته شد مأمون بر حضرت رضا علیه‌السلام وارد شد در حالی که گریه می‌کرد، گفت: یا ابالحسن اینک
[صفحه 138]
وقت آن رسیده که به من مساعدت و راهنمائی کنی، و مرا از این گرفتاری نجات دهی
حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: تو اوضاع و احوال را با تدبیر و سیاست خود آرام ساز، ما هم از خداوند می‌خواهیم تا کارها اصلاح شود.
راوی گوید: پس از اینکه مأمون از منزل حضرت رضا علیه‌السلام خارج شد، به آن جناب عرض کردم چرا درخواست مأمون را اجابت نکردی، و پیشنهادات او را نپذیرفتی؟
فرمود: وای بر تو ای ابوالحسن، شما از این قضایا اطلاع نداری و نمی‌دانی کار از چه قرار است، و موضوع چگونه بوده است.
راوی گفت: حضرت رضا مشاهده کردند من از سخنان او اندوهگین شدم.
فرمودند: تو را با این کارها چیست؟ اگر امورات همان طور که می‌گوئی انجام پذیرد، و تو اکنون با من همان طور هستی که با او می‌باشی، روزی تو همواره در آستینت بود، و تو مانند یکی از افراد مردم بودی.
20- محمد بن ابی‌الموج رازی گوید: از پدرم شنیدم می‌گفت: یکی از افرادی که در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بود برای من نقل کرد که آن حضرت می‌فرمود:
ستایش می‌کنم خداوندی را که آثار ما را حفظ کرد، در صورتی که مردم آنها را ضایع ساختند، و آنچه را که مردم درباره ما جعل کردند خداوند آنرا از ما دفع کرد، ما مدت هشتاد سال در منابر لعن شدیم، و فضائل و مناقب ما از محیط اسلامی فراموش شد.
دشمنان ما اموال زیادی خرج کردند و دروغ بر ما بستند، ولیکن خداوند متعال در برابر همه این دشمنان و مخالفین، فضائل ما را آشکار کرد و نام ما را بالا برد خداوند متعال در برابر همه این لطف و احسان که درباره‌ی

ما انجام داده است به جهت قرابت ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.
[صفحه 139]
21- احمد بن عیسی بن زید گوید: مأمون به کشتن یک مردی فرمان داد، آن مرد گفت: مرا نکش که از تو شکرگزار خواهم بود.
مأمون گفت: تو کیستی و شکرت چیست؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای مأمون از شکرگزاری هیچ کس خود را بی‌نیاز مدان اگر چه آن شکر اندک باشد، زیرا خداوند متعال بندگان خود را به شکرگذاری امر کرده، بندگان هم او را شکر کردند و خداوند نیز از آنان درگذشت.
22- راوی مذکور گوید: گروهی نقل می‌کنند که فضل بن سهل مأمون را وادار کرد که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را ولیعهد خود قرار دهد.
ابوعلی سلامی در کتاب اخبار خراسان گفته: فضل بن سهل ذوالریاستین وزیر و مدبر امور مأمون بود و کارهای او را اداره می‌کرد، وی نخست مذهب مجوس داشت، و بر دست یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد، بلکه بعضی گفته‌اند که سهل پدر او نخست اسلام اختیار کرد.
یحیی بن خالد برمکی او را برای خدمتکاری مأمون برگزید، فضل با سیاست و کیاست بر مأمون غلبه کرد و کارها را در اختیار خود گرفت.
فضل را از این جهت ذوالریاستین می‌گفتند که وزارت و ریاست لشکر را به عهده داشت.
فضل در یکی از روزها گفت: من مانند ابومسلم رفتار کردم، یکی از حاضران گفت: کار تو با کار مسلم ارتباطی ندارد، او خلافت را از یک قبیله به قبیله دیگری برگردانید، و تو از یک برادر به برادر دیگری دادی.
فضل گفت: من هم از یک قبیله به قبیله دیگری تحویل می‌دهم، سپس اشاره کرد تا مأمون علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را به عنوان ولیعهدی برگزیند، و
[صفحه 140]
بیعت برادرش مؤتمن را لغو کند.
علی بن موسی الرضا در سال دویست هجری در خراسان نزد مأمون آمد، رجاء بن ابی‌الضحاک او را از طریق بصره به خراسان برد، پس از اینکه وارد مرو شد مأمون دخترش را به او تزویج کرد.
هنگامی که خبر ولایت‌عهدی علی بن موسی به بغداد رسید بنی‌عباس در خشم شدند، و ابراهیم بن مهدی را به عنوان خلافت انتخاب کردند. دعبل بن علی خزاعی شاعر در این مورد گفته:
یا معشر الاجناد لا تقنطوا
خذوا عطایاکم و لا تسخطوا

فسوف يعطيكم حنينية
يلذها الاثرد و الا شمط
و المعبدات لقوادكم
لا تدخل الكيس و لا تربط
و هكذا يرزق اصحابه
خليفة مضجعها البربط
ابراهیم بن مهدی همواره عود می‌نواخت و در این باره بسیار حریص بود، وی شراب هم می‌نوشید و همواره با خوانندگان و نوازندگان و عیاشان و میگساران روزگار می‌گذرانید.
هنگامی که مأمون این خبر را شنید دانست که فضل بن سهل وی را فریب داده و در انتخاب علی بن موسی الرضا علیهماالسلام خطا کرده است.
مأمون از مرو بیرون شد و به طرف عراق حرکت کرد، با حیله و فریب در حمام سرخس فضل بن سهل را کشت، و غالب دائی مأمون با گروهی ناگهان به حمام ریختند و او را از پا درآوردند، و این حادثه در شعبان سال 203 روی داد.
و هنگام ورود به سناباد علی بن موسی الرضا را مسموم کرد و در کنار قبر
[صفحه 141]
پدرش او را مدفون ساخت، و این واقعه در ماه صفر سال 203 حادث شد و در این هنگام پنجاه و دو سال از عمر آن جناب گذشته بود، و گفته شده که پنجاه و پنج سال داشته است.
شیخ صدوق - رضوان الله علیه - می‌فرماید: این گفته ابوعلی حسین بن احمد سلامی بود که ما در این جا نقل کردیم، و لیکن مطلب درست این است که مأمون به جهت نذری که منعقد کرده بود امام رضا علیه‌السلام را به ولیعهدی انتخاب کرد.
فضل بن سهل همواره با آن حضرت دشمن بود و از ولایت‌عهدی او رضایت نداشت و فضل بن سهل از ساخته‌های آل برمک بوده است.
حضرت رضا در هنگام شهادت چهل و نه سال داشت و در سال 203 به شهادت رسید.
23- معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام روزی به من گفت: در یکی از روزها مأمون به من گفت: یا اباالحسن بنگر مرد مورد اعتمادی را پیدا کنیم و او را در یکی از شهرهائی که بر علیه ما شورش کرده‌اند حکومت دهیم.
به او گفتم: تو به شرط خود وفا کن تا من هم به پیمان خود عمل کنم، من ولایت‌عهدی را به این شرط پذیرفتم که در این گونه امور دخالت نکنم، و در عزل و نصب حکام شرکتی نداشته باشم تا از جهان بروم.
به خداوند سوگند من هرگز در یاد خلافت هم نبودم، و هیچ روزی از خواطر

م هوس خلافت هم نگذشت، من در مدینه به مرکب خود سوار می‌شدم و در کوچه‌های آن عبور می‌کردم، مردمان مدینه و سایر ولایت‌ها حوائج و نیازمندیهای خود را از من می‌خواستند، و من هم احتیاجات آن‌ها را رفع می‌کردم، و مردم همه مانند اعمام بودند.
[صفحه 142]
نامه‌های من در شهرها رفت و آمد می‌کرد و همه به گفته‌های من گوش می‌دادند، و هر نعمتی که به من ارزانی داری آن از خداوند است.
مأمون گفت: اینک به پیمان خود عمل می‌کنم و تو را آزاد می‌گذارم.
24- و نیز معمر بن خلاد گوید: فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم حضور حضرت رضا علیه‌السلام رسیدند، فضل گفت:
یابن رسول الله آمده‌ام مطلبی را به شما بگویم، مجلس را خلوت کنید تا سخن خود را اظهار نمایم.
فضل یک سوگند نامه‌ای را بیرون آورد و در آن نوشته بود همه غلامان و کنیزان و زنانم مطلقه و آزاد باشند اگر در این سخن خلافی در نظر گرفته باشم و هر چه می‌گویم از راه حق و صواب است.
ما می‌دانیم که خلافت و حکومت حق شما هست، و حقیقت و واقعیت در خانه شما می‌باشد، اکنون آن چه را به زبان می‌آوریم در دل خود هم به آن اعتقاد داریم، ما اینک در نظر گرفته‌ایم مأمون را بکشیم و خلافت را که حق شما است در دست شما قرار دهیم، و در نظر داریم که حق بار دیگر به جای خود برگردد.
حضرت رضا علیه‌السلام به سخنان آنها توجهی نکرد و آنان را فحش و ناسزا گفت، و از خود دور کرد، و فرمود: شما کفران نعمت می‌کنید، و سلامتی خود را از دست می‌دهید، و جان خود را در خطر انداخته‌اید، و من هرگز به این پیشنهاد رضایت ندارم.
هنگامی که فضل و هشام این سخن را شنیدند دانستند که در نقشه خود خطا کرده‌اند. به حضرت رضا علیه‌السلام گفتند: ما در نظر داشتیم که تو را آزمایش کنیم.
[صفحه 143]
امام علیه‌السلام فرمود: شما دروغ می‌گوئید، دل شما همان طور است که برای من گفتید، و لیکن چون مرا با خود موافق ندیدید این سخنان را بر زبان جاری می‌کنید.
فضل و هشام نزد مأمون رفتند و جریان را با مأمون در میان نهادند، و گفتند: ما در نظر داشتیم وی را امتحان کنیم و نیت او را بدانیم.
مأمون آنها را تمجید کرد و آن دو از نزد او بیرون شدند، پس از خروج آنها حضرت رضا علیه‌السلام نزد مأمون آمد، و با او در خلوت نشست و سخنان آن دو را برایِ او بازگو کرد، و فرمود: پس از این خود را حفظ کنید.

هنگامی که مأمون موضوع را شنید فهمید که آن جناب سخن به حق گفته است.
25- علی بن محمد بن سیار از پدرش و او از حضرت امام حسن عسکری و او از پدرش از حضرت جواد سلام الله علیهم اجمعین روایت می‌کند که در هنگام ولایت‌عهدی حضرت رضا علیه‌السلام مدتی باران نیامد.
گروهی از حاشیه‌نشینان مأمون و مخالفین امام رضا گفتند: از هنگامی که علی ابن موسی وارد این جا شد و ولیعهد ما گردید خداوند باران را از ما قطع کرد.
این سخنان به مأمون رسید و بسیار ناراحت شد، به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: مدتی است باران نیامده و مردم ناراحت هستند، از خداوند بخواهید برای مردم باران رحمت بفرستد.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مانعی ندارد، گفت: چه وقت آن را انجام می‌دهی؟ فرمود: روز دوشنبه، زیرا دیشب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در خواب دیدم، فرمودند: روز دوشنبه بیابان بروید و طلب باران کنید خداوند متعال در اثر دعاء تو باران میفرستد و فضل و مقام و موقعیت تو را به
[صفحه 144]
مردم نشان می‌دهد.
روز دوشنبه که فرا رسید حضرت رضا علیه‌السلام بامداد به طرف صحرا حرکت کردند، مردم از خانه و منازل خود بیرون شدند و به هیئت آن جناب نگاه می‌کردند.
حضرت رضا علیه‌السلام منبر رفتند و پس از حمد خدا و ثناء پروردگار فرمودند: بارخدایا تو ما اهل بیت را بزرگ داشتی و ما را مورد احترام عموم قرار دادی، آنان به ما توسل می‌جویند و از طریق ما فضل و رحمت تو را طلب می‌کنند، و منتظر نعمت و احسان تو هستند.
خداوندا اکنون باران رحمت خود را بر این مردم نازل گردان و آن‌ها را از نعمت خود بهره‌مند گردان، باران خود را در هنگامی که مردم به منازل خود برگشته‌اند فرو فرست.
راوی گوید: سوگند به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را براستی برانگیخت، پس از دعاء آن حضرت بادها پدید آمدند و ابرها را به هم پیوند دادند، و رعد و برق پدید آمد، مردم از جای خود حرکت کردند، مانند افرادی که از باران فرار می‌کنند به طرف منازل خود روان شدند.
امام علیه‌السلام فرمود: از جای خود حرکت نکنید، این ابرها باران خود را در جائی دیگر خواهند ریخت.
ابرها گذشتند، و پس از آن ابر دیگری پدیدار شد، و رعد و برق در فضا بلند گردید و محیط را روشن کرد مردم بار دیگر آماده حرکت شدند.

حضرت فرمود: این ابرها نیز باران خود را در شهر شما نخواهند ریخت، و همین طور چند بار این موضوع تکرار شد و امام آنها را از حرکت بازداشت، چند
[صفحه 145]
لحظه گذشت ابری دیگر پیدا شد فرمود: این ابرها را خداوند برای شما فرستاده و اینک خداوند را سپاسگزار باشید.
ای مردم اکنون حرکت کنید و به طرف منازل خود بروید تا شما به منازل خود نرسیده‌اید، باران نخواهد بارید و پس از رسیدن شما باران مفصلی خواهد بارید و از فضل و رحمت خداوند برکت‌هائی به شما خواهد رسید.
در این هنگام امام رضا علیه‌السلام از منبر فرود آمد و مردم بسوی شهر حرکت کردند، هنگامی که جمعیت به خانه‌های خود رسیدند باران شروع شد.
باران شدیدی در مرو نازل شد، رودخانه‌ها و گودالها و بیابانها از آب باران پر شد.
مردم می‌گفتند: کرامت‌های خداوند بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گوارا باد، پس از آن حضرت رضا علیه‌السلام در جلو مردم آشکار شدند و گروهی پیرامون آن جناب اجتماع کردند، پس از اینکه مردم جمع شدند حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
ای مردم از خداوند بترسید و نعمت‌های او را کفران نکنید و گرد معاصی نگردید، همواره شکر نعمت خداوند را به جای آرید و به طاعت و فرمان‌برداری او مشغول باشید.
ای مردم بدانید که بعد از ایمان به خداوند متعال و اعتراف به حقوق دوستان خدا که آل محمد صلوات الله علیهم باشند چیزی برتر از مساعدت و معاونت برادران ایمانی نیست، و بدانید که این دنیا پلی است که باید از آن گذشت و به بهشت پروردگار رسید، و هر کسی دارای این فضیلت باشد از اولیاء خداوند محسوب می‌گردد.
[صفحه 146]
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خداوند متعال به بنده‌ای فضل و عنایتی کرد آن بنده باید دنبال آن برود، و سزاوار نیست زهد بورزد و آن فضل و عنایت را نادیده بگیرد.
گفته شد: یا رسول الله فلان شخصی که مرتکب گناه شد هلاک گردید، حضرت رسول فرمود: خداوند گناه آن شخص را آمرزید و عاقبت او را به نیکی پایان داد و پروردگار گناهان او را تبدیل به نیکی نمود.
آن مرد مورد نظر یکی از روزها در راهی می‌گذشت، وی در بین راه مشاهده کرد مؤمنی به خواب رفته و عورتش بدون اینکه متوجه باشد ظاهر گردیده است، وی عورت آن مرد مؤمن را پوشانید و او را برای اینکه

خجالت نکشد مطلع نساخت.
پس از آن مرد مؤمن از این جریان اطلاع پیدا کرد، و به او گفت: خداوند ثواب تو را افزون کند، و جای نیکوئی در آخرت تو را ارزانی نماید، و در هنگام حساب بر تو آسان گیرد.
پروردگار دعای آن مرد را درباره‌ی وی مستجاب کرد و پایان زندگی او را به نیکی ختم نمود.
گفته‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به این مرد رسید، و او توبه کرد و از گناهان خود پشیمان شد، و مشغول طاعت و عبادت گردید.
چند روزی از این جریان گذشت گروهی از مشرکین به طرف مدینه حمله آوردند و مشغول قتل و غارت شدند، حضرت رسول یاران خود را به جنگ آنان فرستاد که این مرد یکی از آنها بود، و او در جنگ به شهادت رسید.
حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: خداوند به برکت دعاء حضرت رضا صلوات الله علیه برکت خود را در شهرها نازل فرمود، در اطراف مأمون چند نفری بودند
[صفحه 147]
که می‌خواستند ولیعهد او باشند و از این رو با حضرت رضا دشمنی می‌کردند، و عده‌ای روی حسد با وی مخالفت داشتند.
بعضی از این مخالفین و حساد به مأمون گفتند: از خداوند بترسید و به او پناه ببرید، و خلافت را از خاندان خود خارج نکنید و به فرزندان علی ندهید.
تو این جادوگر فرزند جادوگر را این جا آوردی، وی مردی گوشه‌گیر بود تو او را ظاهر کردی و به مردم معرفی نمودی او مردی عادی بود تو او را بالا بردی و مقام به او دادی، وی فراموش شده بود تو وجود او را به یاد مردم آوردی.
وی اینک به جهت نزول باران موقعیتی پیدا کرده و او را عنوان تفاخر و مباهات قرار داده است.
اکنون ما می‌ترسیم این مرد خلافت را از خاندان عباس خارج کند، بلکه احتمال می‌رود که با سحر خود نعمت تو را نیز زائل کند و موقعیت تو را از بین ببرد، و بر کشور تو تسلط پیدا نماید، آیا کسی مانند تو این همه جنایت کرده و با دست خود اساس حکومت و خلافت خود را متزلزل ساخته، و راه را برای دیگران باز کرده است.
اکنون باید در این مورد چاره‌اندیشی کرده و جلو او را بگیری.
مأمون گفت: فعالیت این مرد از ما پوشیده بود و او مردم را به طرف خود دعوت می‌کرد، ما تصمیم گرفتیم او را ولیعهد خود قرار دهیم، تا همواره به نفع ما باشد، و اعتقاد به خلافت و سلطنت ما پیدا کند، و کسانی که شیفته او شده‌اند دریابند که وی اهل دنیا بوده و هرگز از دنیا روگردان نبوده است.

ما ترسیدیم اگر او را به حال خود، واگذاریم، بر ضد ما فعالیت کند و ما را از میدان بیرون سازد و ما نتوانیم جلو او را بگیریم.
ما اینک درباره‌ی او انجام دادیم آنچه را که می‌خواستیم، و اگر در این باره
[صفحه 148]
خطا کرده‌ایم این هم گذشته است، و اگر با انتخاب او به ولیعهدی خود را به هلاکت نزدیک کرده‌ایم از این هم چاره‌ای نیست، و اکنون نباید ما درباره‌ی او سهل‌انگاری کنیم، بلکه باید اندک اندک از مقام و منزلتش کاهش دهیم، و به مردم بفهمانیم که او شایستگی این امر را ندارد، پس از آن تصمیم قطعی را درباره‌ی او اتخاذ کنیم و خود را از او نجات دهیم.
مرد ساعی به مأمون گفت: یا امیرالمؤمنین مرا واگذار با او مجادله کنم، من او و یارانش را مجاب خواهم کرد و از قدر و منزلت او خواهم کاست، و اگر از ترس تو نبود من او را از مقامش پائین می‌آوردم، و برای مردم روشن می‌کردم که وی چیزی در دست ندارد و شایستگی این مقام را نداشته است.
مأمون گفت: من چیزی را از این دوست‌تر ندارم، تو اینک هر نظری در این مورد داری اجرا کن، وی گفت: امر کن همه بزرگان مملکت و رجال کشوری و لشکری و فقهاء و قضاة در مجلسی گرد هم آیند، و من در حضور آنان با او مجادله کنم و او را مجاب سازم، تا موقعیتی را که تو برای او فراهم کرده‌ای و مقام و منزلتی که برای وی انتخاب نموده‌ای متزلزل گردد و عدم لیاقت او بر همگان مسلم شود.
راوی گوید: همه بزرگان و رجال علم و دین و سیاست را گرد آورد، و خود در جای خویشتن قرار گرفت، و حضرت رضا علیه‌السلام را نیز در جای خود قرار داد.
پس از این که همه در جای خود قرار گرفتند و مجلس آرام یافت آن مرد آمد و با حضرت رضا آغاز سخن کرد، و گفت: مردم از تو قصه‌ها و داستانهائی نقل می‌کنند و در وصف و مدح تو زیاده‌روی می‌نمایند و اگر تو خود این سخنان را بشنوی از آن برائت حاصل می‌کنی.
[صفحه 149]
در مورد بارانی که چند روز پیش آمد، مردم گفتگوهائی دارند، و می‌گویند در اثر دعای تو آن باران نازل شده است، در صورتی که اکنون فصل باران است و باران بطور طبیعی آمده و هیچ معجزه‌ای هم روی نداده است.
مردم چنان پنداشته‌اند که تو امروز در جهان نظیر نداری، و اینک امیرالمؤمنین مأمون که از همگان برتر و بهتر است، و تو را به این مقام برگزیده است، جایز نیست که تو اجازه دهی که دروغگویان این سخنان را درباره‌ی تو انتشار دهند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: من مردم را از گفتگو درباره‌ی نعمت‌های

پروردگار منع نمی‌کنم، و هرگز دنبال هوا و هوس نبوده‌ام.
و اما اینکه گفتی مأمون مرا عزت و قدرت بخشیده و مرا به این مقام برگزیده است، این همان مقامی است که پادشاه مصر به یوسف صدیق داد و حال آن دو را نیز تو خود دانی.
حاجب از این سخنان در غضب شد و گفت: ای فرزند موسی تو از حد خود تجاوز کرده‌ای و از مقامت بالا رفته‌ای، اینک بارانی که در فصل خود باریده وسیله قرار داده‌ای و او را برای خود معجزه فرض کرده و با آن قدرت و شوکتی برای خود فراهم ساخته‌ای، گویا مانند ابراهیم خلیل معجزه کرده و پرندگان را زنده ساخته‌ای و آن‌ها را پس از کشتن بار دیگر به پرواز در آورده‌ای.
اکنون اگر در ادعای خود راست‌گو هستی این دو شیر پرده را زنده کن و بر من مسلط گردان، در این صورت معجزه‌ی تو ثابت خواهد شد، و در مورد باران که در فصل خود باریده ادعای تو قابل قبول نیست، و این کاملا یک امر طبیعی و معمولی بوده است.
حاجب اشاره کرد به صورت دو شیر که در متکای مأمون نقش شده بودند، و مأمون به آن‌ها تکیه داده بود و حضرت رضا و حاجب هر دو مقابل او بودند.
[صفحه 150]
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام در غضب شد و آثار خشم و ناراحتی در چهره‌اش نمایان گردیده و به دو شیر پرده اشاره فرمودند: این فاجر را دریابید.
آن دو شیر ناگهان بر آن حمله آوردند و او را پاره پاره کردند، و گوشت و استخوان او را چنان خوردند که اثری از او در زمین دیده نشد.
مردم حاضر در جلسه از این موضوع حیران و متعجب شدند، پس از اینکه شیرها آن مرد را خوردند نزد حضرت رضا علیه‌السلام آمدند و گفتند: اجازه دهید این مرد (مأمون) را نیز از هم پاره کنیم.
مأمون در این هنگام از خود رفته بود.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: در جای خود توقف کنید، آن دو شیر در جای خود ایستادند، حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آب‌های خوشبو بر مأمون بریزند.
پس از این بار دیگر آن دو شیر گفتند: اجازه دهید این را هم به رفیقش ملحق کنیم.
فرمود: خداوند درباره‌ی او نظرهائی دارد که بعد از این عمل خواهد کرد، گفتند: پس ما چه کنیم؟ فرمود: بار دیگر به جای خود برگردید همان طور که قبلا بودید.
مأمون گفت: ستایش می‌کنم خداوندی را که شر حمید بن مهران همان

مردی که شیرها او را خوردند از من دفع کرد، بعد از این متوجه حضرت رضا شد و گفت: خلافت حق جد شما رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و اگر چنانچه میل داشته باشی خود را از آن خلع کرده و به شما تسلیم می‌کنم.
[صفحه 151]
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر بخواهم با تو مناظره می‌کنم، و از تو چیزی نمی‌پرسم، خداوند متعال به من نیروئی داده که بدان وسیله مخلوقات خود را مطیع ما ساخته است.
اکنون به چشم خود دیدی که شیرهای پرده چه کاری انجام دادند، فقط جهال مردم هستند که به این گونه امور توجهی ندارند، مردم در این مورد زیان کرده‌اند و حقوق ما را نشناخته‌اند و خود را از این فیض بی‌بهره کرده‌اند.
خداوند مقدرات و تدبیراتی دارد، و مرا فرمان داده است تا با تو در مورد خلافت مناظره نکنم. و ما با تو در ظاهر روی موافق نشان دادیم، و پیشنهاد تو را پذیرفتیم، همان طور که یوسف با فرعون مصر همکاری کرد و در ظاهر با وی کار می‌کرد.
مأمون پس از این همواره گرفتار و ناراحت و محزون بود، تا آن گاه که حضرت رضا علیه‌السلام دیده از جهان فروبست.
26- عبدالله بن محمد هاشمی گوید: بر مأمون وارد شدم مرا پهلوی خود نشانید و کسانی که در نزد او بودند همه را بیرون کرد، پس از آن دستور داد غذا آوردند و ما با او غذا خوردیم، سپس امر کرد عطر آوردند و خود را خوشبو ساختیم بعد از این پرده‌ای زدند، و عده‌ای در پشت پرده اجتماع کردند.
مأمون به یکی از افراد پشت پرده دستور داد که درباره‌ی کسی که در طوس دفن شده مرثیه بخوانند، در این هنگام فریاد زنی را از پشت پرده شنیدم که می‌گفت:
سقیا لطوس و من أضحی بها قطنا
من عترة المصطفی أبقا لنا حزنا
[صفحه 152]
راوی گفت: مأمون در این هنگام گریه کرد و گفت: ای عبدالله خاندان من و تو مرا سرزنش می‌کنند که علی بن موسی را به عنوان ولایت‌عهدی انتخاب کردم.
به خداوند سوگند اینک حدیثی را برایت می‌خوانم که از آن تعجب خواهی کرد.
در یکی از روزها به او گفتم: جان من فدایت باد پدرانت موسی بن جعفر، جعفر بن محمد، محمد بن علی، و علی بن الحسین از آینده و گذشته مطلع

بودند، تو نیز فرزند آنها هستی اینک حاجت مرا روا کن.
فرمود: حاجتت چیست؟ گفتم یکی از زیباترین کنیزان من که بسیار او را دوست دارم، چند مرتبه از من حامله شده و کودک خود را سقط کرده است، و اکنون نیز حامله است، اگر داروئی برای او داری دستور دهید وی را معالجه کنیم.
فرمود: از سقط آن ناراحت نباش، در این بار پسری آورد که به مادرش بیش از همه شبیه‌تر است، و یک انگشت زائد هم در دست او خواهد بود.
با خود گفتم: گواهی می‌دهم که خداوند بر همه چیز قادر است - جاریه زاهریه پسری به دنیا آورد که به مادرش بیش از همه شبیه بود و در دست راست او هم انگشتی زائد دیده می‌شد همان طور که حضرت رضا علیه‌السلام فرموده بود، اینک چرا سرزنش می‌کنند که من او را به عنوان ولایت‌عهدی برگزیدم.
شیخ صدوق می‌فرماید: این حدیث زیاد است و ما آن را خلاصه کردیم.
27- محمد بن ابی‌عباد گوید: یکی از روزها مأمون به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: ما وارد بغداد خواهیم شد و چنان و چنین خواهیم کرد.
امام رضا به او فرمود: تو داخل بغداد خواهی شد، هنگامی که مجلس خلوت
[صفحه 153]
شد گفتم: از تو سخنی شنیدم که مرا اندوهگین ساخت.
گفت: مرا با بغداد چه کار است، من بغداد را نخواهم دید، و بغداد هم مرا مشاهده نخواهد کرد.
28- شیخ مفید در امالی خود روایت کرده هنگامی که مأمون با حضرت رضا علیه‌السلام در خراسان حرکت می‌کردند مأمون گفت:
یا ابالحسن فکری برایم پیدا شده و راه صواب آن را می‌خواهم بدانم، با خود فکر می‌کنم که نسب ما و شما یکی است و همه از یک ریشه هستیم و هدف ما و شما هم مشترک است، پس چرا طرفداران ما با هم نزاع و اختلاف دارند و هر کدام در مورد یکی از ما تعصب می‌ورزند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: این سؤال پاسخی دارد اگر میل داری جواب دهم و اگر می‌خواهی سکوت کنم.
مأمون گفت: مقصودم این بود که جواب دهی، امام رضا فرمودند: تو را به خداوند سوگند می‌دهم اگر خداوند پیغمبر خود را اکنون مبعوث کند و از گوشه این بیابان ظاهر شود و دخترت را خطبه کند، آیا حاضری دختر خود را به او تزویج کنی؟
مأمون گفت: سبحان الله مگر کسی از دختر دادن به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اعراض می‌کند.
حضرت رضا ِصلوات الله علیه فرمود: آیا آن حضرت می‌تواند دختر مرا

خطبه کند، مأمون اندکی سکوت کرد و پس از آن گفت: به خداوند سوگند شما نزدیکتر به آن حضرت هستید.
29- ابن شهرآشوب گوید: فضل بن سهل بیرون شد و مردم را از رأی مأمون درباره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام مطلع ساخت.
[صفحه 154]
فضل گفت: مأمون او را به عنوان ولایت‌عهدی انتخاب کرده و فرمان داده است مردم لباس سبز بپوشند و روز پنجشنبه مردم جمع شوند و بیعت کنند، و روزی یک سال خود را نیز بگیرند.
روز پنجشنبه که فرا رسید مأمون و حضرت رضا علیه‌السلام در حالی که لباس سبز پوشیده بودند در مجلس حاضر شدند.
مأمون نخست فرزندش عباس را امر کرد تا با امام رضا بیعت کند، حضرت پشت دست خود را به طرف خود و باطن آن را به طرف مردم متوجه ساختند.
مأمون گفت: دست خود را برای بیعت باز کن، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بیعت می‌گرفتند.
مردم همین طور با آن جناب بیعت می‌کردند و دست بالای دست مردم بود، در این هنگام بدره‌های طلا و نقره را حاضر کردند و به مردم تقسیم نمودند.
ابوعباد علویان و عباسیان را یک یک دعوت می‌کرد، و جوائز خود را دریافت می‌نمودند.
عبدالجبار بن سعید در این سال در منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه منوره خطبه خواند و در عهد دعای خود گفت: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب ولیعهد مسلمین گردید:
ستة آبائهم من هم
أفضل من یشرب صوب الغمام
مأمون فرمان داد در دراهم و دنانیر به نام آن جناب سکه زدند، حضرت رضا علیه‌السلام مشاهده کردند یکی از دوستان و علاقه‌مندانش بسیار از این جریان خوشحالی می‌کند، به طرف او اشاره فرمودند که نزدیک من بیا.
وی خود را در کنار حضرت رضا جای داد، امام علیه‌السلام آهسته به او
[صفحه 155]
گفتند: دل خود را با این حرفها مشغول نساز و اظهار شادمانی مکن، و بدان که این موضوع به آخر نخواهد رسید.
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام دست خود را به طرف آسمان برداشت و فرمود:
خداوندا تو خود می‌دانی که با اکراه و عدم رضایت این امر را پذیرفتم، و

اضطرار مرا وادار ساخت که خود را در این جریان وارد سازم، خداوند مرا مؤاخذه مکن همانطور که بنده و پیامبرت یوسف را مؤاخذه نکردی در آن هنگام که او را والی مصر کردند.
30- ریان بن صلت گوید: هنگامی که مأمون خواست برای خود به عنوان خلافت، و حضرت رضا علیه‌السلام به عنوان ولایت‌عهد، و جهت فضل بن سهل به عنوان وزارت از مردم بیعت گیرد، دستور داد مردم وارد شوند و بیعت کنند.
مردم دسته دسته وارد شدند و بیعت کردند، طرز بیعت چنین بود که دست راست خود را تا انگشت در دست راست آنها می‌گذاشتند.
در آخرین ساعت جوانی از اولاد انصار رسید و دست راست خود را از انگشت کوچک تا بالای ابهام در دست راست آنها قرار داد و به این طریق بیعت کرد.
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام تبسم کرد و به مأمون فرمود: کسانی که امروز با ما بیعت کردند از روی حقیقت و عقیده نبود، جز این جوان انصاری که از روی ایمان با ما بیعت نمود.
مأمون گفت: جریان از چه قرار است و فسخ و عقد بیعت چیست.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: عقد بیعت از آخر انگشت کوچک است تا ابهام
[صفحه 156]
و فسخ بیعت از ابهام تا انگشت کوچک است.
مأمون دستور داد مردم بار دیگر حاضر شوند و همان طور که حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند بیعت کنند.
مردم گفتند: چگونه کسی سزاوار امامت می‌باشد که از عقد بیعت اطلاع ندارد، البته کسی که می‌داند بهتر است از کسی که نمی‌داند.
31- علی بن عیسی اربلی گوید: در سال 670 یکی از کارگزاران مشهد مقدس حضرت رضا علیه‌السلام نزد ما آمد، و عهدنامه مأمون را که با خط خود نوشته بود و در آن خط حضرت رضا علیه‌السلام نیز دیده می‌شد با خود آورده بود.
من جای قلم آن جناب را بوسیدم و در کلمات مبارکات حضرت رضا غور کردم و این را یکی از موفقیت‌های خود دانستم، و آن عهدنامه را تا آخر نقل نمودم و آن این است:
«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، این نامه‌ای است که عبدالله بن هارون الرشید أمیرالمؤمنین برای ولیعهد خود علی بن موسی بن جعفر نوشته است.
اما بعد خداوند عزوجل اسلام را دین خود اختیار کرد، و از میان بندگان خود پیامبرانی انتخاب نمود، این پیامبران مردم را به طرف خداوند راهنمائی

کرده و ارشاد فرمودند، نخستین آنها به آخرین فرد مژده داد و آخرین پیامبران نخستین آنان را تصدیق کرد.
این بعثت پیامبران هم‌چنان ادامه داشت تا آنگاه که نوبت پیامبری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید.
حضرت رسول در هنگامی که علم و دانش کهنه شده و ارتباط وحی قطع گردیده و آمد و شد پیامبران و سفیران پروردگار قطع شده و قیامت نزدیک گردیده بود، به پیامبری برگزیده شد، خداوند متعال او را شاهد پیامبران و سرور آنان
[صفحه 157]
قرار داد.
خداوند متعال کتاب عزیز خود را که همه حق و حقیقت است و هرگز باطل به آن راه ندارد، بر او نازل فرمود، در قرآن کریم، از حلال و حرام، و عذاب و عقاب و تحذیر و انذار، و امر و نهی سخن گفت، تا حجت بالغه خود را بر مردم تمام کرد.
و پس از این هر کسی طریق حق را اتخاذ کند از روی برهان اتخاذ می‌کند، و هر کسی راه ضلالت را در پیش گیرد آن هم از روی برهان باشد، یعنی بعد از بعثت رسول خدا راه بهشت و دوزخ از هم تمیز داده شده است.
رسالت خداوند را به مردم ابلاغ کرد، و جامعه را با سخنان حکمت‌آمیز و پندهای نیکو به راه خداوند دعوت فرمود، و با مجادله‌های نیک مردم را به طرق معرفت و خداشناسی کشانید.
پس از موعظه و مجادله با جنگ و جهاد دین خدا را ترویج کرد، تا آنگاه که پروردگار او را به جوار رحمت خود کشانید، و او را در جوار خود جای داد.
هنگامی که دوره‌ی نبوت تمام شد و خداوند پیغمبر خود را به عنوان خاتمیت مبعوث فرمود، و وحی و رسالت منقضی شد، نظام امور مسلمین و پایداری دین را در خلافت قرار داد.
عزت دین و قیام به حقوق خداوند و حفظ آداب و احکام شریعت و حدود و سنن دین مقدس اسلام و جهاد با دشمنان و کفار، در زیر لوای خلافت و امامت انجام می‌پذیرد.
پس بنابراین خلفاء باید از خداوند اطاعت کنند، و آن چه به آنان ودیعه گذاشته شده مراعات نمایند، و در حفظ آثار دین بکوشند، و حقوق بندگان خدا را حفظ کنند، مسلمانان نیز باید از خلفاء خود تبعیت نمایند و به آنان مساعدت و
[صفحه 158]
معاونت داشته باشند.
خلفاء راه‌ها را امن می‌کنند، و موجبات آسایش مردم را فراهم می‌سازند، و از خون‌ریزی و قتل و غارت جلوگیری نموده و وحدت را در جامعه

اسلامی پدید می‌آورند، در صورتی که خلیفه‌ای نباشد وحدت جامعه متلاشی شده و اختلاف کلمه در میان آنها پدید می‌آید.
اگر مسلمانان خلیفه نداشته باشند مقهور می‌گردند و دشمنان بر آنها مسلط می‌گردند، و در نتیجه از هم پراکنده شده و زیان دنیا و آخرت را خواهند دید.
اکنون کسی که در روی زمین خلیفه شده و امین خلق خدا قرار گرفته، باید در راه خداوند جان خود را به مشقت اندازد. و برای رضایت خدا و اطاعت از وی ایثار نماید، و باید خود را در برابر سؤالات خداوند آماده سازد، و با عدل و داد در میان جامعه‌ای که حکومت می‌کند رفتار نماید.
پروردگار به بنده و پیامبرش داود علیه‌السلام می‌فرماید:
ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، بین مردم به حق حکم کن و دنبال هوی نرو که تو را از راه خدا باز می‌دارد، و کسانی که راه خداوند را گم کنند برای آنها عذاب دردناکی آماده است، زیرا این گونه مردم حساب روز قیامت را فراموش کرده‌اند.
خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد به پروردگارت سوگند از این مردم از آنچه که انجام داده‌اند خواهیم پرسید، سنی‌ها نقل کرده‌اند که عمر بن خطاب گفت: اگر یک بچه شتری در کنار فرات تلف شود می‌ترسم خداوند او را از من بازخواست کند.
به خداوند سوگند کسی که مسئول اعمال خود بوده و کارهائی که بین او و
[صفحه 159]
خدایش انجام گرفته در خطر عظیم است تا چه رسد به آن کسی که مسئول جامعه بوده و امور امت و مملکت را در اختیار داشته است.
ما اینک به خداوند پناه می‌بریم و از او توفیق و عصمت می‌خواهیم، و از پروردگار هدایت و راهنمائی و رسیدن به رضوان و رستگاری را خواستاریم.
بیناترین امت و ناصحترین آنها در میان بندگان آن کسی است که به طاعت خداوند مشغول باشد و کتاب خدا را در نظر داشته باشد و به سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل کند، و در مدت عمرش همواره خداوند را در نظر بگیرد.
خلیفه مسلمین باید در نظریه خود همواره کوشش داشته باشد و از روی بصیرت و دقت به امور جاریه بنگرد، و در مورد ولیعهد خود دقت کند و بداند که برای امامت مسلمانان چه شخصی را برمی‌گزینند.
او باید شخصی را برای خلافت انتخاب کند که بتواند جامعه اسلامی را حفظ کرده و وحدت آنان را نگهداشته و از خون‌ریزی جلوگیری نموده و اختلافات آنها را برطرف کند و آنان را از شیطان و مکر او نگهدارد.
خداوند عزوجل ولایت‌عهدی را بعد از خلافت از کمال اسلام قرار داده و آن

را موجب عزت و صلاح امت نموده است، و به خلفاء الهام فرموده تا کسی که برای ولایت‌عهدی شایستگی دارد انتخاب کنند، و با اختیار ولیعهد نعمت‌ها فراوان و عافیت همه‌جا را فرا می‌گیرد.
خداوند به وسیله او مکر دشمنان و کید مخالفان را از بین برده و تفرقه را به وحدت تبدیل می‌کند.
امیرالمؤمنین مأمون از روزی که خلافت به او منتقل شده عظمت و بزرگی و سختی این مقام را دریافته است، و متوجه گردیده که خلافت دشواریها و مسئولیت‌هایی دربر دارد، و واجب است بر کسی که بر کرسی خلافت تکیه زده
[صفحه 160]
همواره طاعت و فرمانبرداری پروردگار را در پیش گرفته، و مراقب اوضاع و احوال مسلمانان باشد.
مأمون بدن خود را به سختی انداخت، شب‌ها خواب در دیدگانش راه نیافت و همواره متفکر بود، که تا موجبات عزت دین و سرکوبی مشرکین را فراهم سازد و امت را به طرف صلاح و شایستگی و عدل و داد را در اجتماع اسلامی پدید آورد، و احکام قرآن مجید و سنت رسول صلی الله علیه و آله را زنده نگاه دارد. و عوامل رفاه و آسایش را در جامعه فراهم کند، و مردم را با اندرز و نصیحت و راهنمائی به خداوند آشنا سازد، و خداوند را از خود راضی نماید.
مأمون تصمیم گرفته است که پس از خود کسی را برای خلافت انتخاب کند، که قدرت داشته باشد موجبات آسایش ملت را فراهم کند. و در دین خود ورع و تقوی داشته باشد.
جانشین او باید به اوامر خداوند عمل کند و در تمام شب و روز همواره خداوند را در نظر بگیرد و موجبات خشنودی پروردگار را در خدمت به خلق و به کار بستن احکام قرآن برای خود فراهم سازد.
مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی‌طالب مطالعه و تحقیق کرد تا مرد شایسته‌ای را به عنوان ولایت‌عهدی برگزیند، و مردی که از هر جهت به امور مذهبی و علمی علاقه‌مند باشد اختیار کند، و در این باره بسیار کوشش کرد و همه خاندان خود را مورد بررسی قرار داد تا فرد مورد نظر را پیدا کند، و حال او را معاینه و محل تحقیق قرار دهد، و نیات او را درک نماید.
پس از مدتی تحقیق و طلب خیر از خداوند و کوششی که در این باره انجام داد، بهترین شخص مورد نظر را که در دو خاندان عباسی و علوی از همگان شریفتر و داناتر علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب
[صفحه 161]

بود که برای ولایت‌عهدی در نظر گرفته شد.
علی بن موسی کسی است که همه زبانها به فضل او گویا و همه مردم به لیاقت او اجماع دارند و او را سزاوار این مقام می‌دانند.
مأمون خود او را به خوبی می‌شناسد، از هنگام کودکی و جوانی تا اکنون که مردی کامل است در نظر وی بوده است.
اینک او را ولیعهد خود انتخاب کرده و برای او از مردم به این عنوان بیعت گرفته است، تا پس از او خلیفه مسلمین باشد، و او اطمینان دارد که خداوند به انتخاب وی راضی است، زیرا خداوند می‌داند که مأمون برای رضای او علی بن موسی را به ولایت‌عهدی برگزیده است.
مأمون برای پیشرفت اسلام و مسلمین و سلامتی جامعه، و ثبات و دوام حق و اتمام حجت او را اختیار کرده امیدوار است خداوند او را در روز قیامت که همه مردم در پیشگاهش حاضر می‌شوند نجات دهد، و از اهوال آن روز او را برهاند.
مأمون فرزندان و خویشاوندان و اصحاب و یاران، و کارگذاران و کارمندان خود را امر کرد تا با او بیعت کنند، و بدانند که وی برای فرمانبرداری از خداوند از حق خود گذشته و فرزندان خود را کنار نهاده است.
مأمون فرزندان و ارحام خود را کنار زد و خویشاوندان خود را از خلافت محروم ساخت، علی بن موسی الرضا را ملقب به «رضا» نمود، زیرا آن جناب را از میان مردم برگزید و به خلافت او رضایت داد.
تمام خویشان و اهل بیت او و کسانی که در مرکز حکومت و خلافت بودند با علی بن موسی بیعت کردند زیرا وی مردی عابد و دین‌دار بود، و شایستگی این مقام را داشت.
شما با رضایت با او بیعت کردید، و دلهای شما از این حسن انتخاب باز شد [صفحه 162]
و شادمان گردید، و دانستید که مأمون با انتخاب او منظورش چه بوده است.
وی در برابر طاعت پروردگار از خود گذشت نشان داد، و شما باید خدا را سپاسگزار باشید که به امیرالمؤمنین مأمون الهام کرد تا حقوق او را در برابر شما رعایت کند.
مأمون حریص بود که شما هدایت شوید و تفرقه شما به وحدت انجام پذیرد.
مأمون با انتخاب علی بن موسی مقصودش این است که از خون‌ریزی جلوگیری شود، و پراکندگی‌ها به وحدت تبدیل گردد. و مرزهای شما استوار و قوی شود، و دین شما رونق پذیرد، و دشمن شما نابود گردد، و کارهای شما مستقیم شود.
ای مردم اکنون به اطاعت خدا و امیرالمؤمنین بشتابید و آنها را از خود

راضی سازید، و سپاسگزار باشید این نامه را با دست خود در هفتم ماه رمضان سال 201 نوشت.
در پشت عهدنامه به خط حضرت رضا علیه‌السلام چنین آمده بود: به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان.
ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد، کسی از فرمان او نمی‌تواند سرپیچی کند، وحکم او را رد نماید خیانت‌های چشم و آن چه در دلها باشد می‌داند، درود بر حضرت رسالت و آل علیهم‌السلام باد.
می‌گویم من که علی بن موسی بن جعفر هستم: امیرالمؤمنین مأمون که خداوند او را به پایداری استوار بدارد، و به طریق رشاد و هدایت موفق گرداند، حق ما را که دیگران نشناخته بودند شناخت، و پیوندهای خویشاوندی را که قطع شده بود بار دیگر به هم پیوست، و جانهای ترسان را آسایش بخشید و آنان را زنده کرد، و پس از فقر و ناداری آنها را بی‌نیاز ساخت.
[صفحه 163]
مأمون این کارها را برای رضای خداوند جهانیان انجام داد، و از دیگری پاداش نمی‌خواست، زود است خداوند جزای نیکوکاران بدهد، و اجر آنها را ضایع نمی‌گرداند.
مأمون ولایتعهدی و خلافت را در اختیار من قرار داد، اگر بعد از او زنده بمانم این منصب متعلق به من است، هر کسی پیمانی را بشکند، و عهدی را نقض کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است.
زیرا همچه شخص بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده است، و به همین روش در گذشته عمل شده و عهد و پیمان‌ها حفظ شده است.
اگر چنانچه از امامی لغزشی دیده شد و یا اشتباهی در وی مشاهده گردید، باید او را نصیحت کرد و با او مخالفت ننمود، و در غیر این صورت در جامعه اسلامی اختلاف و تشتت پدید می‌آید و رشته‌های حکومت اسلامی مضطرب می‌گردد، مخصوصا که هنوز مردم به زمان جاهلیت نزدیک هستند، و دشمنان در پی فرصت می‌باشند.
با خدای خود عهد بسته‌ام که امور مسلمین را به خوبی انجام دهم، و اینک که خلافت را به گردن من افکنده است، در میان مسلمین عموما و بنی‌عباس خصوصا با عدالت رفتار کنم، و از خدا و رسولش اطاعت نمایم.
و اینکه خون حرامی را نریزم، و جان و مال و ناموس مردم را حفظ کنم، مگر آن کسی که حدود خداوند را مراعات نکرده و به واجبات خدا تجاوز کرده باشد که این چنین شخص باید مجازات شود.
من به اندازه کفایت و توانائی خود کوشش خواهم کرد، و با نفس خود

پیمان
[صفحه 164]
بستم که حدود و ثغور را حفظ کرده و از آنچه که خداوند بر من واجب گردانیده و بازخواست خواهد کرد فروگذار نکنم.
پروردگار در قرآن مجید فرموده: به پیمان‌ها وفا کنید که خداوند از پیمان‌ها بازخواست می‌کند.
اگر چنانچه بدعتی ایجاد کردم و یا در احکام تغییری دادم و یا در قوانین شرع مقدس دست بردم، مستحق عقوبت و تعرض دیگران هستم. از خشم و غضب خداوند به او پناه می‌برم، و از پروردگار توفیق اطاعت و خدمتگزاری را خواستارم، و خداوند بین من و معصیت خود حائل شده و به من و همه مسلمانان عافیت دهد.
در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این کار حکم می‌کنند، و نمی‌دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت فرمان فقط در دست خداوند است و او به حق حکم کرده و حق و باطل را از هم جدا می‌کند.
من امتثال امیرالمؤمنین مأمون را کرده و خشنودی او را پذیرفتم، خداوند مرا و او را حفظ کرده و از هر گزندی نگهداری فرماید و خداوند را بر این امر گواه گرفتم، و خداوند بهترین گواهان است.
من این مطالب را با خط خود در حضور امیرالمؤمنین، و فضل بن سهل و سهل بن فضل، و یحیی بن اکثم، و عبدالله بن طاهر و ثمامة بن اشرس و بشر بن المعتمر و حماد بن نعمان در ماه رمضان سال 201 نوشتم.
گواهان طرف راست: یحیی بن اکثم به مندرجات این نامه که در دو طرف نوشته شده گواهی می‌دهند، و از خداوند متعال مسئلت دارد که امیرالمؤمنین و همه مسلمانان از برکت این عهدنامه به بزرگی و عظمت برسند، و عبدالله بن طاهر نیز در تاریخ معین در متن به مندرجات آن گواهی داد، و همچنین حماد بن نعمان و بشر بن معتمر مضمون آن را در تاریخ معین گواهی می‌کنند.
گواهان طرف چپ نیز همچنین عهدنامه را تأیید می‌کنند، این صحیفه
[صفحه 165]
عهد و پیمان را که در دو طرف نامه نوشته شده در حرم حضرت رسول الله (ص) بین قبر و منبر خواندند، و بنی‌هاشم و فرماندهان لشکر و رجال بزرگ و عموم مردم آن را تأیید کردند و به همه شایعات خاتمه دادند.
فضل بن سهل به فرمان مأمون تاریخ صدور عهدنامه را گواهی کردند.
یعقوبی گوید:
مأمون رجاء بن ابی‌الضحاک را که از خویشاوندان فضل بن سهل بود، به مدینه منوره فرستاد و او را امر کرد تا علی بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام را به خراسان بیاورد، وی وارد مدینه شد و حضرت رضا را با

خود برداشت و به بغداد آورد، و سپس از طریق بصره او را به مرو رسانید.
مأمون به ولایت‌عهدی با او بیعت کرد، و این حادثه در سال 201 در ماه رمضان اتفاق افتاد.
مأمون دستور داد مردم لباس سبز بپوشند، و سپس به ولایات و شهرها نوشت و از مردم بیعت گرفتند، و در منابر به نام امام رضا علیه‌السلام خطبه خواندند، و نام او را در درهم و دینار سکه زدند، همه اطرافیان مأمون لباس سبز پوشیدند جز اسماعیل ابن جعفر بن سلیمان هاشمی که از پوشیدن لباس سبز خودداری کرد.
اسماعیل بن جعفر از طرف مأمون حاکم بصره بود، و با مأمون و حکم او در تغییر رنگ لباس مخالفت کرد، و گفت: این موضوع مخالف روش گذشتگان است و ما پیمان‌شکنی نخواهیم کرد.
اسماعیل مأمون را از خلافت خلع کرد، مأمون پس از شنیدن این خبر عیسی ابن یزید جلودی را به جنگ او فرستاد.
هنگامی که جلودی نزدیک بصره رسید اسماعیل بدون اینکه با وی جنگ کند از بصره فرار کرد.
[صفحه 166]
جلودی وارد بصره شد و در آن جا مقیم گردید.
اسماعیل بن جعفر به طرف حسن بن سهل رفت، حسن او را به زندان افکند و جریان را برای مأمون نوشت.
مأمون دستور داد او را به طرف مرو بفرستند، هنگامی که اسماعیل را نزدیک مرو رسانیدند، مأمون بار دیگر فرمان داد او را به جرجان (گنبد کاووس امروز) ببرند و در آن جا زندانی کنند.
وی مدتی در جرجان زندانی بود و پس از مدتی درگذشت.
مأمون حکم بیعت حضرت رضا علیه‌السلام را با جلودی به مکه فرستاد، و ابراهیم بن موسی بن جعفر در این هنگام در مکه بود، و مکه را در اختیار داشت و لیکن مردم را به طرف مأمون دعوت می‌کرد.
جلودی وارد مکه شد در حالی که لباس سبز پوشیده بود، ابراهیم بن موسی از وی استقبال کرد، و مردم مکه با حضرت رضا بیعت کردند و لباس سبز را پوشیدند.
مؤلف گوید:
ما در باب مسیر آن حضرت به طرف خراسان ذکر نمودیم که آن جناب داخل بغداد نشد، و از قادسیه راه بیابان بصره را در پیش گرفت، و از طریق نباج وارد بصره شد و هرگز کوفه و بغداد را ندید.
ورود آن حضرت را به بغداد تنها یعقوبی نقل کرده است، و کسی دیگر از مورخین و محدثین این موضوع را نقل نکرده و تأیید ننموده است.

طبری گوید:
در سال 200 مأمون رجاء بن ابی‌الضحاک را با فرناس خادم به مدینه فرستاد
[صفحه 167]
تا علی بن موسی بن جعفر و محمد بن جعفر را به خراسان بیاورند.
و نیز در حوادث سال 201 نوشته: در این سال مأمون علی بن موسی بن جعفر را به عنوان ولایتعهدی مسلمین و خلیفه بعد از خود انتخاب کرد، و او را ملقب به «رضا» نمود، و فرمان داد لشکریانش لباس سیاه را دور انداخته و لباس سبز بپوشند، و این موضوع را به همه ولایات نوشت.
و نیز طبری گوید: عیسی بن محمد بن خالد هنگامیکه لشکریانش را در لشکرگاه مرتب کرد وارد بغداد شده در این هنگام نامه‌ای از حسن بن سهل برای او رسید و در آن نامه نوشته بود:
امیرالمؤمنین مامون علی بن موسی بن جعفر بن محمد را به عنوان ولایت عهدی و خلافت بعد از خود انتخاب کرده است، وی در میان اولاد عباس و علی لایق‌تر و فاضل‌تر از او کسی را ندیده است، و هم‌چنین دستور داده لباسهای سیاه را دور انداخته و لباس سبز بپوشند.
موضوع ولایت‌عهدی او در شب دوم ماه رمضان سال 201 برگزار شد، مأمون امر کرد تمام بنی‌هاشم و یاران و اطرافیان و فرماندهان لشگر و رجال کشورش با او بیعت کنند، و لباسهای سبز را دربر نمایند، و در کلاه‌ها و سراپرده‌ها و پرچم‌ها علامت سبز را نصب کنند، و از مردم بغداد نیز بیعت بگیرند.
هنگامی که عیسی از این خبر مطلع شد مردم بغداد را دعوت کرد و موضوع را با آنان در میان نهاد، و گفت: هر کسی زودتر بیعت کند حقوق یک ماهش را دریافت می‌کند و باقی را هنگام رسیدن غله خواهند گرفت.
گروهی از مردم بغداد گفتند: بیعت می‌کنیم و لباس سبز را دربر می‌کنیم.
بعضی گفتند: بیعت نخواهیم کرد و لباس سبز را نخواهیم پوشید، و خلافت را از فرزندان عباس نخواهیم گرفت.
[صفحه 168]
مخالفین گفتند: این نیرنگی است که فضل بن سهل درآورده است، مردم چند روز در این باره توقف کردند. خاندان بنی‌عباس که در بغداد بودند ناراحت شدند، و با همدیگر در این باره به مشورت پرداختند.
گفتند: یکی از خودمان را به عنوان خلافت انتخاب می‌کنیم و مأمون را خلع می‌نمائیم، سخنگوی آنان در این باره و گردانندگان مخالفین مأمون ابراهیم و منصور فرزندان مهدی بودند.
ابن‌اثیر گوید:
مأمون علی بن موسی بن جعفر را به ولایت‌عهدی مسلمانان و خلیفه بعد

از خود انتخاب کرد و او را به «رضا» از آل محمد علیهم‌السلام ملقب ساخت، و فرمان داد لشکریانش لباسهای سیاه را دور انداخته و لباس سبز بپوشند، و به مردم ولایات نیز دستور داد تا با علی بن موسی بیعت کنند، و لباس سبز بپوشند.
حسن بن سهل برای عیسی بن محمد بن ابی‌خالد نوشت (بعد از اینکه وارد بغداد شد): مأمون علی بن موسی الرضا را به عنوان ولایت‌عهدی انتخاب کرده است وی در میان فرزندان عباس و علی کسی را شایسته‌تر از او ندید و او را از همگان داناتر و بهتر دانسته، و او را به «رضا» ملقب ساخته است.
مأمون فرمان داده مردم لباس‌های سیاه را دور انداخته و لباس سبز دربر کنند.
موضوع ولایت‌عهدی در روز دوم شهر رمضان سال 201 برگزار شد، و امر کردم تا لشکریان و بنی‌هاشم به علی بن موسی بیعت کنند، و لباسهای سبز بپوشند، و باید اهل بغداد همه با وی بیعت نمایند.
عیسی بن محمد مردم بغداد را دعوت کرد، گروهی موافقت کردند و جماعتی مخالفت نمودند، و گفتند: ما خلافت را از اولاد عباس خارج نمی‌کنیم، و این فتنه را فضل بن سهل درست کرده است، و ما اینک مأمون را خلع می‌کنیم.
[صفحه 169]
ابن‌اثیر گوید: علی بن موسی الرضا به مأمون اطلاع داد که از هنگام کشته شدن امین مردم گرفتار هستند، و همواره جنگ و خونریزی جریان دارد، و فضل ابن سهل نمی‌گذارد اخبار و حوادث به اطلاع مأمون برسد.
اهل بیت مأمون و همه بنی‌عباس از مأمون ناراحت شده‌اند و می‌گویند: او دیوانه شده است، مردم بغداد با ابراهیم بن مهدی به عنوان خلافت بیعت کرده‌اند.
مأمون گفت: با ابراهیم بن مهدی به عنوان خلافت بیعت نکرده‌اند، بلکه او را به عنوان امیر برای خود برگزیده‌اند تا امور آنها را اداره کند.
فضل موضوع ابراهیم بن مهدی را این چنین برای من تعریف کرده است.
علی بن موسی به مأمون یادآوری کرد که فضل در این مورد دروغ گفته است و هم‌اکنون جنگ بین حسن بن سهل و ابراهیم جریان دارد، و مردم از اینکه فضل و برادرش بر تو مسلط شده‌اند ناراحت هستند، و هم‌چنین از بیعتی که برای من گرفته‌ای راضی نیستند.
مأمون گفت: کدام اشخاص از این جریان اطلاع دارند، حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: یحیی بن معاذ و عبدالعزیز بن عمران و گروهی دیگر از فرماندهان لشکر.
مأمون دستور داد آن‌ها را حاضر کردند، و موضوع را از آن‌ها پرسید، آن‌ها

به شرطی که از فضل بن سهل در امان باشند حاضر شدند مأمون را از حوادث مطلع کنند.
مأمون قول داد آن‌ها را از شر فضل نگهداری کند، و امان‌نامه‌ای به خط خود نوشت.
این چند نفر تمام اوضاع و احوال عراق و بغداد را برای مأمون تعریف
[صفحه 170]
کردند و گفتند: اهل بغداد با ابراهیم بن مهدی به عنوان خلافت بیعت کرده و آن را خلیفه بزرگ نام‌گذاری نموده‌اند، و مأمون را متهم می‌کنند که مذهب رفض را قبول کرده و خلافت را به علی بن موسی داده است.
عبدالعزیز بن عمران و همراهانش به مأمون گفتند: که مردم از وی راضی نیستند، و مأمون با اشاره فضل بن سهل هرثمه را کشته است.
هرثمه آمده بود که شما را نصیحت کند و فضل وسیله کشتن او را فراهم آورد و اگر چنانچه مأمون تأخیر کند و اقدام لازم را به عمل نیاورد خلافت از دستش خارج خواهد شد.
طاهر بن حسین که آن همه در راه مأمون فداکاری کرد و جان خود را در معرض هلاک قرار داد، اینک از همه کارها دستش قطع شده و در یک گوشه شهر رقه اقامت گزیده و هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد.
وی به اندازه‌ای ضعیف شده که لشگریانش بر او غلبه کرده‌اند، و اگر چنانچه او در بغداد می‌بود اوضاع و احوال را اداره می‌کرد و کسی قدرت نداشت در بغداد قیام کند.
اینک در همه جا بر ضد تو قیام کرده‌اند و اوضاع و احوال را بر تو شوریده‌اند شما باید به طرف بغداد حرکت کنید، و اگر مردم بغداد شما را مشاهده کنند، از تو اطاعت خواهند کرد.
هنگامی که مأمون این سخنان را شنید دستور داد حرکت کنند، فضل بن سهل از جریان مطلع شد دستور داد کسانی که این گزارشها را به مأمون داده‌اند دستگیر شوند.
فضل چند نفر را زندانی کرد و چند نفر را معذب ساخت، حضرت رضا در این مورد با مأمون سخن گفت: مأمون گفت: اکنون با او مدارا می‌کنیم.
شهاب‌الدین نویری گوید:
گفته شده که مردی را نزد مأمون آوردند، وی امر کرد آن مرد را بکشند،
[صفحه 171]
در این هنگام علی بن موسی در مجلس نشسته بود.
مأمون به آن جناب گفت: شما در این مورد چه نظر دارید؟ حضرت رضا فرمود: خداوند با درگذشت از این شخص تو را عزت دهد.
مأمون از گناه او درگذشت.
مأمون همواره از مجرمین گذشت می‌کرد و این گذشت برای او یک

خصلت شده بود.
مأمون می‌گفت: من از عفو بسیار خوشم می‌آید، تا آنگاه که گمان می‌کنم در آن افراط کرده و از ثواب عفو محروم شوم.
مرد گناهکاری را نزد مأمون بردند او گفت: تو همان شخصی هستی که مرتکب فلان کار شده‌ای، و باید مجازات شوی.
آن مرد گفت: شما درست می‌گوئید، من کسی هستم که از حد خود تجاوز کرده و بر خود ستم نمودم و لیکن با امیدواری به گذشت تو آن جرم را مرتکب شدم.
مأمون از وی درگذشت.
سیوطی گوید:
در سال 201 مأمون برادرش مؤتمن را از خلافت و ولایت‌عهدی خلع کرد و علی بن موسی بن جعفر صادق را به عنوان ولیعهدی انتخاب نمود، وی این کار را برای افراطی که در مذهب تشیع داشت انجام داد، حتی گفته شده وی تصمیم گرفت خود را از خلافت کنار بکشد، و در اختیار علی بن موسی الرضا قرار دهد.
مأمون علی را به «رضا» ملقب کرد و نام او را در درهم و دینار سکه زد، و دخترش را به او تزویج نمود.
[صفحه 172]
مأمون موضوع ولایت‌عهدی علی بن موسی را به ولایات و شهرها ابلاغ کرد و امر نمود تا از مردم بیعت بگیرند و لباس سیاه ترک کرده و لباس سبز بپوشند.
این حادثه برای بنی‌عباس بسیار گران تمام شد، و آنان سخت ناراحت گردیدند، خاندان عباس بر علیه مأمون قیام کردند و ابراهیم بن مهدی ملقب به مبارک را به عنوان خلیفه انتخاب نمودند.
مأمون از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد و لشکر مجهزی برای سرکوبی او فرستاد، بین مأمون و ابراهیم جنگ درگرفت و حوادثی پدید آمد.
مأمون از خراسان به طرف عراق حرکت کرد، و در بین راه علی بن موسی درگذشت.
مأمون برای مردم بغداد نوشت: شما به جهت علی بن موسی با من مخالفت کردید، و اینک او از دنیا رفت.
مردم بغداد جواب بسیار درشت و سختی برای او نوشتند، مأمون عازم بغداد شد.
ابراهیم بن مهدی شنید مردم از اطراف او پراکنده شده‌اند، وی در ذی حجه سال 203 مخفی شد.
وِی مدت دو سال خلافت کرد و هشت سال نیز در مخفی‌گاه به سر برد.

مأمون در ماه صفر سال 304 وارد بغداد شد، خاندان عباس از وی درخواست کردند که لباس سبز را ترک گوید، مأمون ابتداء نپذیرفت و لیکن بعد از مدتی لباس سبز را ترک گفت.
صولی گوید: بعضی از خویشاوندان مأمون به او گفتند: تو فرزندان علی بن
[صفحه 173]
ابی‌طالب را از خویشاوندانت بیشتر دوست داری، در صورتی که اکنون خلافت در اختیار تو می‌باشد و باید به فرزندان عباس بیشتر رسیدگی کنی.
مأمون گفت: من از روی مطالعه و انصاف این کار را کرده‌ام.
هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید یک نفر از بنی‌هاشم را حکومت نداد، پس از آن عمر و عثمان وارد عمل شدند و آنها نیز به بنی‌هاشم توجهی نکردند، علی بن ابی‌طالب چون به خلافت رسیدند عبدالله بن عباس را حکومت بصره، و عبیدالله بن عباس را حاکم یمن، و معبد را حاکم مکه و قثم را در بحرین امارت دادند.
وی همه فرزندان عباس را حکومت داد، و او را بر گردن ما حقی بود، من با نصب فرزندان او در شهرها خواستم نیکی‌های او را جبران کنم.
ابن‌جوزی گوید:
صولی گفته: هنگامی که مأمون با علی بن موسی بیعت کرد او را در کنار خود نشانید، عباس خطیب به پا خواست و پس از خطابه گفت:
لابد للناس من شمس و من قمر
فانت شمس و هذا ذلک القمر
علماء سیر گویند: هنگامی که مأمون نظر خود را درباره ولایت‌عهدی انجام داد، بنی‌عباس با او دشمنی آغاز کردند و از خلافت خلعش نمودند، و ابراهیم بن مهدی را به عنوان خلافت به جای او نشاندند، طرفداران خاندان عباس از مأمون روگردان شدند.
علی بن موسی الرضا به مأمون گفت: غش و مکر و فریب‌کاری برای مؤمن جایز نیست، و باید تو را از اوضاع و احوال مطلع ساخت، حقیقت این است که عموم مردم از ولایت‌عهدی من ناراضی هستند و خواص و یارانت از فضل بن سهل
[صفحه 174]
رضایت ندارند، نظر ما این است که ما را از خود دور سازی، تا عوام و خواص پیرامون تو را بگیرند و کارها مستقیم شوند.
مأمون پس از شنیدن این مطلب از خراسان عازم بغداد شد و در ماه صفر سال 204 وارد این شهر شد. لباس مأمون و یارانش در هنگام ورود به بغداد سبز بود، و هم‌چنین پرچم‌های آنها هم سبز بود.
مأمون قبلا حسن بن سهل را به بغداد فرستاد و او اطرافیان ابراهیم بن مهدی را پراکنده کرد، و ابراهیم خود مخفی شد و مأمون پس از ورود به

بغداد در قصر الرصافه منزل کرد.
صولی گوید: بنی‌عباس نزد زینب دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس آمدند، زینب در میان خاندان عباسیان بسیار معظم و محترم بود، و او را مانند ابوجعفر منصور احترام می‌کردند.
بنی‌عباس به زینب گفتند: از مأمون بخواهد لباس سبز را ترک گوید: و بار دیگر لباس سیاه را که شعار عباسیان بود دربر کند.
مأمون تصمیم گرفته بود محمد بن علی بن موسی را به عنوان ولیعهدی انتخاب کند، و لیکن از ترس عباسیان اقدام نمی‌کرد.
مأمون در این باره اصرار داشت تا آنگاه که زینب بر او وارد شد، مأمون برخاست و به او احترام کرد.
زینب گفت: تو درباره‌ی فرزندان علی بن ابی‌طالب بیش از خاندانت نیکی می‌کنی در صورتی که خلافت در دست و در اختیار تو هست و می‌توانی بیشتر به آنها برسی و اگر خلافت را از دست دادی کسی به آنها توجه نمی‌کند، اکنون لباس سبز را از خود دور کن و لباس خاندانت را بپوش، و کسی را در خلافت شریک نکن.
[صفحه 175]
مأمون از سخنان او در شگفت آمد و گفت: ای عمه هیچ کس مانند تو با من سخن نگفته، و حرف‌های تو در دل من جای گرفت، و من اینک در این مورد با شما محاکمه می‌کنم.
زینب گفت: مقصودت چیست؟
مأمون گفت: ابوبکر و عمر و عثمان به خلافت رسیدند و بنی‌هاشم را از شرکت در کارها منع کردند، و هیچ کدام را حکومت ندادند، و لیکن علی بن ابی‌طالب چون به خلافت رسید فرزندان عباس را در بصره، مکه، یمن و بحرین حاکم کرد، و حق او در گردن ما بود، من اینک جبران می‌کنم و به فرزندان او حکومت می‌دهم.
زینب گفت: کارهای خوبی انجام داده‌ای، و مصلحت تو را درباره‌ی بنی‌اعمام و فرزندان ابوطالب تأیید می‌کنم، و لیکن باید گفته‌های مرا هم در نظر بگیری.
مأمون گفت: آنچه مورد نظر شما هست انجام خواهد گرفت.
مأمون بار دیگر با خود فکر کرد و از تصمیم ولایت‌عهدی محمد بن علی بن موسی منصرف شد، او از این جهت انصراف حاصل کرد که مبادا خلافت از دست عباسیان و علویان خارج شود.
مأمون درک کرد که هنوز در روی زمین گروهی از بنی‌امیه حکومت می‌کنند، و ممکن است از این تفرقه استفاده کرده موجبات ناراحتی او را فراهم کنند، و فتنه انگیزی نمایند.
وی در مجلس خود نشسته و بنی‌عباس را جمع کرد و در حضور آنها

لباسهای سبز را از بدن خود خارج نمود و لباس سیاه پوشید، و همه اطرافیان و یاران او نیز لباسهای خود را عوض کردند، و مأمون فقط هشت روز در بغداد با لباس سبز
[صفحه 176]
بسر برد.
حافظ قندزی گوید:
ابن‌مسکویه در کتاب ندیم الفرید گفته: مأمون برای بنی‌عباس نامه‌ای نوشت و مضمون نامه از این قرار بود.
امیرالمؤمنین از مندرجات نامه شما اطلاع حاصل کرد، خداوند متعال محمد (ص) را پس از مدتی که در میان مردم پیامبری نبود مبعوث فرمود، نخستین کسی که به او ایمان آورد دختر خویلد بود، پس از آن علی بن ابی‌طالب در حالی که هفت سال داشت و هرگز به خداوند کافر نشده بود ایمان آورد.
پدرش ابوطالب از رسول خدا سرپرستی کرد، و همواره او را از دشمنانش نگهداری نمود و نگذاشت به او آزاری برسد.
پس از اینکه ابوطالب درگذشت مشرکین اجتماع کردند و تصمیم گرفتند او را بکشند، حضرت رسول به مدینه مهاجرت کرد و انصار از او پذیرائی کردند، هیچ کسی مانند علی بن ابی‌طالب در راه او فداکاری نکرد.
وی در جای رسول خدا خوابید و جان خود را فدای او کرد، پیغمبر هرگاه لشکری تجهیز می‌کرد او را امیر لشکر قرار می‌داد، و احدی را بر او امارت و ریاست نبخشید.
علی بن ابی‌طالب از همگان بیشتر با مشرکین جهاد کرد و در راه خداوند به جنگ و قتال پرداخت، و احکام دین را از همه بیشتر و بهتر می‌فهمید.
رسول الله او را در غدیرخم به عنوان ولایت و خلافت به مردم معرفی کرد، و او همان است که خیبر را فتح کرد و عمرو بن عبدود را از پای درآورد.
حضرت رسول (ص) هنگامی که بین اصحاب خود عقد برادری بست، او را
[صفحه 177]
برادر خود معرفی کرد.
علی (ع) کسی است که آیه «یطعمون الطعام» درباره‌ی او نازل شده، و او فرزند رسول خدا قرار گرفت در وقتی که او را به خانه خود آورد و کفالت و تربیت وی را قبول کرد.
و او همان کسی است که در روز مباهله مانند نفس پیغمبر معرفی شد، خداوند می‌فرماید: آیا سقایت حاج و تعمیر مسجدالحرام را مانند کسی که به خداوند و روز جزا ایمان آورده و در راه او کوشش کرده مساوی قرار می‌دهید؟ و خداوند همه مناقب و فضائل را در او تمام کرده است.

ما و فرزندان علی با هم متحد و متفق بودیم، تا آنگاه که خلافت در دست ما قرار گرفت، ما بر آنها سخت گرفتیم، و جهان را برای آنان تنگ ساختیم و بیش از بنی‌امیه از فرزندان علی را کشتیم، و گروهی از آنان را از پا درآوردیم.
هر کسی اندکی کار بد هم مرتکب شود جزای آن را خواهد دید، فقط شمشیر می‌تواند شما را سر جای خود بنشاند، و انتقام آنها را از شما بگیرد.
آن مرد حسینی که برای خونخواهی مظلومان قیام می‌کند شما را از روی زمین پاک می‌کند، و نسل شما را قطع می‌سازد، و مهدی قائم خواهد آمد و سفیانی را از بن می‌کند.
من اینک اراده دارم که علی بن موسی الرضا را به ولایتعهدی انتخاب کنم، و به دین وسیله خون شما را حفظ کنم، و بار دیگر پیوند دوستی و محبت را ارتباط دهم، و امیدوارم از صراط قیامت به آسانی عبور کرده و از هول و عذاب قیامت آسوده گردم.
من اکنون عمل شایسته و پاکی بهتر از بیعت علی بن موسی نمی‌دانم، و اینکه
[صفحه 178]
شما مرا متهم کرده‌اید که پدران خود را به گمراهی و ظلم و ستم نسبت داده‌ام و آنها را زیانکار معرفی کرده‌ام، مشرکین قریش نیز همین سخن را به حضرت رسول می‌گفتند.
مگر مشرکین نمی‌گفتند: ما پدران خود را به همین طریق و روش مشاهده کردیم و عقیده آنان را ترک نمی‌کنیم.
وای بر شما دین از پدران اخذ نمی‌گردد، بلکه از افراد امین و خداشناس باید دین را یاد گرفت.
به جان خودم سوگند مجوسی مسلمان از مسلمان مرتد بهتر است، و اینک امیرالمؤمنین از خداوند قوه و نیرو می‌خواهد و در امور خود از او یاری جسته و بر او توکل می‌کند.
مسعودی گوید:
مأمون در زمان خود تشیع را ظاهر کرد، و با مردم در این مورد مناظره نمود، و جامعه را به طرف دین سوق داد، و خلافت را به علی بن موسی الرضا منتقل ساخت.
مأمون برای او نوشت و وی را به خراسان دعوت کرد تا خلافت را به او واگذار کند، علی بن موسی از آمدن امتناع کرد، و لیکن مأمون با مکاتبه او را به خراسان کشانید و ولایتعهدی را به او داد.
روایت شده که مأمون از علی بن موسی استقبال کرد، و او را تعظیم و تکریم نمود، و فضل و جلالت و بزرگی مقام او را به مردم شناسانید، و در

مورد نظریه خود با مردم گفتگو کرد.
علی بن موسی فرمود: موضوع خلافت در خاندان ما قرار نخواهد گرفت تا آنگاه که بیست نفر قبل از خروج سفیانی حکومت کنند، مأمون اصرار کرد و او امتناع
[صفحه 179]
پس از مدت گفتگو قرار شد که خلافت بعد از مأمون در اختیار او قرار گیرد.
کمال‌الدین بن طلحه گوید:
ما قبلا درباره‌ی امیرالمؤمنین علی و زین‌العابدین بحث کردیم، و اینک علی الرضا سومین علی از اهل‌بیت می‌باشد، هر کسی درباره‌ی این علی دقت کند و نیک بیندیشد درمی‌یابد که او وارث آن دو علی بوده است.
این علی دارای ایمانی ریشه‌دار و مقامی بلند و موقعیتی عظیم، و شخصیتی عالیقدر بود، به جهت کثرت اعوان و انصار و علم و فضلش مأمون او را گرامی داشت و مقام خلافت را که بالاترین شرف و فضیلت بود به او عطا کرد.
مأمون علی بن موسی الرضا را در سلطنت و حکومت خود شرکت داد، و علنا در حضور رجال مملکت و بزرگان ملت به نام او خطبه خواندند و از مردم بیعت گرفتند وی علاوه بر این دختر خود را نیز به آن جناب تزویج نمود.
علی بن موسی دارای مناقبی بلند و صفاتی برجسته و فضائلی آسمانی بود، ریشه‌های خانوادگی و پیوند هاشمی و خوی و خصلت عربی آن جناب بر همگان واضح و روشن بود.
هر چه از اخلاق پسندیده و مناقب عالیه‌ی وی گفتگو شود باز شطری از عظمت و بزرگی او را نتوان تحریر کرد، یکی از فضائل و مناقب مخصوص آن حضرت که حاکی از مقام بلند و ارجدار او در جامعه اسلامی است این است که مأمون وی را به عنوان ولایت‌عهدی برگزید و خلافت را بعد از خود به او واگذار کرد.
گروهی که در حاشیه مأمون بودند ترسیدند که مبادا خلافت از خاندان بنی‌عباس خارج شده و در دست بنی‌فاطمه قرار گیرد، از این رو با رضا دشمنی آغاز کردند.
[صفحه 180]
خلیفة بن خیاط گوید:
در سال 201 مأمون با علی بن موسی الرضا به عنوان خلافت بیعت کرد، و برادرش قاسم بن هارون را از ولایتعهدی خلع نمود، فرمان داد لباسهای سیاه را ترک گویند و لباس سبز را بپوشند و در همان سال مردم بغداد حسن بن سهل را از بغداد بیرون کردند و با ابراهیم بن مهدی بیعت

نمودند.
کوفه و همه عراق به تصرف ابراهیم بن مهدی درآمد.
ابن‌کثیر دمشقی گوید:
در سال 201 مأمون با علی بن موسی بن جعفر به عنوان ولایتعهد بیعت کرد، و خلافت را بعد از خود به او واگذاشت و او را به «رضا» ملقب ساخت، لباسهای سیاه را بدور انداخت، و لباس سبز دربر کرد، به همه شهرها و ولایات نوشت که مردم از وی تبعیت کنند.
این بیعت در ماه رمضان سال 201 در روز سه‌شنبه واقع شد، علت این بود که مأمون در میان فرزندان عباس و اهل‌بیت کسی مانند او واجد شرائط پیدا نکرد از این رو خلافت را به وی واگذاشت.
و نیز مسعودی گفته:
ابوالحسن علی بن موسی الرضا در مرو نزد مأمون آمد، مأمون او را بسیار گرامی داشت و در بهترین منزل جای داد، سپس خواص دوستان و یاران خود را جمع کرد و گفت: من در فرزندان عباس و علی نظر کردم و کسی را مانند علی بن موسی برای خلافت شایسته ندیدم.
مأمون با وی بیعت کرد و نام او را در درهم و دینار سکه زد و دخترش ام‌الفضل را به محمد بن علی تزویج کرد، سپس امر نمود لباسهای سیاه را براندازند و به جای
[صفحه 181]
آن از لباسهای سبز استفاده کنند.
ابن‌حجر گوید:
علی بن موسی بن جعفر ابوالحسن الرضا از پدرش و عبیدالله بن ارطاة بن منذر روایت می‌کند و او از پسرش و ابوعثمان مازنی نحوی، و علی بن علی دعبلی، و ایوب بن منصور نیشابوری و ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی و مأمون بن رشید و علی بن مهدی بن صدقه و ابواحمد داود بن سلیمان غازی قزوینی و عامر بن سلیمان طائی و ابوجعفر محمد بن محمد بن جان و گروهی دیگر روایت کرده‌اند.
ابوالحسن یحیی بن جعفر نسابه علوی گوید: مأمون با وی به عنوان ولیعهدی بیعت کرد و مردم را وادار کرد تا لباس سبز بپوشند.
مبرد از ابوعثمان مازنی روایت می‌کند از علی بن موسی الرضا پرسیدند: آیا خداوند بندگان خود را به آنچه نمی‌توانند انجام دهند امر می‌کند.
فرمود: خداوند عادل تر از این است که این چنین حکم و فرمانی را بکند؟
سائل بار دیگر پرسید: آیا بندگان خدا قدرت و استطاعت دارند آنچه را خداوند بخواهد انجام دهند؟ فرمود: بندگان خداوند عاجز و ناتوان‌تر از این هستند که آنچه خداوند بخواهد عمل نمایند.
علی بن موسی الرضا در حدود سال 203 جِهان را وداع گفت.

از حاکم نیشابوری رؤیت شده که گفت: مأمون علی بن موسی را از مدینه به بصره و از آنجا از طریق اهواز و فارس و نیشابور به مرو فراخواند، تا آخر.
خلیفة بن خیاط گوید: علی بن موسی از پدرش و همچنین از اعمام خود اسماعیل، عبدالله، اسحاق، علی بن جعفر، عبدالرحمان بن ابی الموالی و غیر آنان حدیث نقل می‌کند.
[صفحه 182]
وی در مسجد رسول خدا (ص) جلوس می‌کرد در حالی که بیست و اندی سال از عمرش نمی‌گذشت، و برای مردم احکام و مسائل دین را بیان می‌کرد.
پیشوایان اهل حدیث مانند: آدم بن ابی ایاس و نصر بن علی جهضی و محمد بن رافع قیثری و غیر از آنها از او روایت دارند، علی بن موسی الرضا در سناباد طوس به شهادت رسید.
این حادثه در شب جمعه ... از ماه رمضان سال 203 واقع شد، در حالی که چهل و نه سال و شش ماه از عمر او می‌گذشت، سپس از طریق دیگری نقل کرده است که آن حضرت در ماه صفر از جهان رفت.
و نیز گوید: از ابوبکر محمد بن مومل شنیدم می‌گفت: با امام اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه و رفیقش ابوعلی ثقفی و گروهی دیگر از محدثین و مشایخ بزرگ برای زیارت علی بن موسی الرضا به طوس رفتیم.
راوی گوید: مشاهده کردم ابوبکر بن خزیمة به آن قبر مبارک بسیار تعظیم و احترام می‌کرد، و در کنار آن به تضرع و زاری مشغول بود، به طوری که ما از آن هیئت و حالت متحیر شدیم.
ابوزکریا موصلی گوید:
علی بن موسی الرضا وارد مرو شد و مأمون او را گرامی داشت و گفت: من در فرزندان عباس و علی نظر کردم و کسی را لایق‌تر و شایسته‌تر از علی بن موسی ندیدم.
وی پس از مدتی او را به عنوان ولایتعهدی برگزید، و به «رضا» ملقب نمود، سپس دستور داد مردم لباسهای سیاه را دور افکنده و لباس سبز دربر کنند، و حقوق یکسال لشکریانش را نیز در یکجا پرداخت کرد.
و این حادثه در ماه رمضان سال 201 واقع شد.
[صفحه 183]
ابن‌وردی در تاریخ خود گفته:
مأمون علی بن موسی الرضا را ولیعهد مسلمین کرد، و او را به «رضا» ملقب ساخت، و فرمان داد مردم لباسهای سیاه را دور اندازند و لباس سبز دربر کنند.
ابن‌خلکان گوید:

ابوالحسن علی الرضا یکی از ائمه دوازده‌گانه بر اعتقاد امامیه می‌باشد، مأمون او را ولیعهد خود قرار داد و دخترش ام‌حبیبه را به او تزویج کرد، و نام او را در درهم و دینار سکه زد.
علت انتخاب او به ولیعهدی این بود که مأمون آماری از فرزندان عباس را خواست، پس از شمارش در حدود سی و سه هزار نفر زن و مرد و کوچک و بزرگ برآورد شد.
سپس گفت: من در میان اولاد عباس و علی بن ابی‌طالب در این زمان شخصی سزاوارتر و شایسته‌تر از علی بن موسی الرضا برای خلافت سراغ ندارم.
مأمون با وی بیعت کرد و دستور داد علامت سیاه را از پرچمها و لباسها براندازند، و این واقعه در پنجم محرم سال 202 و یا 203 پایان پذیرفت.
ابن‌تغری بروی گوید:
مأمون ولایتعهدی و خلافت را بعد از خود به علی بن موسی الرضا علوی داد، و برادرش قاسم را از ولایتعهدی خلع کرد، و لباس سیاه را ترک گفته و لباس سبز را دربر کرد.
وی همچنین غالب شعار بنی‌عباس را منسوخ نمود، اعمال و افعال او بر بنی‌عباس و فرماندهان لشکر سخت آمد و آنان را ناراحت ساخت.
[صفحه 184]
ابن‌طقطقی گوید:
مأمون در امر خلافت مدتی فکر می‌کرد، او در نظر داشت خلافت را در اختیار مردی که صلاحیت آن را دارد قرار دهد تا ذمه خود را مشغول نسازد - مأمون همین‌طور پنداشته بود.
وی می‌گفت من در میان بزرگان دو خاندان عباس و علی در این مورد مطالعه کرده‌ام، و کسی را شایسته‌تر و داناتر که جامع همه شرائط باشد از علی بن موسی الرضا ندیده‌ام.
مأمون در این باره عهدنامه‌ای تهیه کرد و با خط خود آن را امضاء نمود، و علی بن موسی الرضا را وادار کرد تا پیشنهاد او را قبول کند.
حضرت رضا (ع) ابتداء امتناع کرد و سپس قبول فرمود، و در پشت نامه مأمون با خط خود عهدنامه را امضاء فرمود و نوشت من برای امتثال امر مأمون پذیرفتم در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این حکم می‌کنند.
فضل بن سهل وزیر مأمون مقدمات امر ولایتعهدی را فراهم آورد، و او بود که خوبیهای این امر را برای مأمون بازگو کرد.
مردم با علی بن موسی بیعت کردند که پس از مأمون خلیفه باشد، مأمون او را ملقب به «رضا» از آل محمد علیهم‌السلام نمود، و دستور داد مردم لباسهای سیاه را از بدن درآورده و لباس سبز بپوشند.
این جریان در خراسان انجام گرفتِ، هنگامی که عباسیان در بغداد از

موضوع مطلع شدند، و دانستند که مأمون این عمل را انجام داده و خلافت را از عباسیان به علویان منتقل کرده و دست از لباس و شعار پدران خود برداشته ناراحت شدند و او را از خلافت خلع کردند.
[صفحه 185]
ابوالفرج اصفهانی گوید:
گروهی از محدثین برای من نقل کردند: مأمون گروهی از اولاد ابیطالب را از مدینه فراخواند و در میان آنها علی بن موسی الرضا بود. فرستادگان مأمون آنها را از طریق بصره به مرو بردند.
آورنده آنها به خراسان مردی از اهل خراسان بود که او را جلودی می‌گفتند، وی علی بن موسی الرضا را نزد مأمون برد، و مأمون فرمان داد تا یک منزل در اختیار او قرار دادند.
مأمون به فضل بن سهل پیغام فرستاد و او را از جریان مطلع ساخت و گفت: من تصمیم دارم علی بن موسی را به عنوان خلافت انتخاب کنم و دستور داد تا فضل همراه برادرش حسن در مجلس حاضر گردند و در این مورد گفتگو کنند.
آن دو برادر نزد او حاضر شدند، حسن بن سهل مأمون را از این نظر بازداشت، و به او گفت: اگر این کار را بکنی خلافت را از خاندانت خارج می‌کنی و عباسیان را با خود دشمن می‌نمائی.
مأمون گفت: من با خداوند عهد کرده‌ام که اگر بر امین پیروز شدم خلافت را در دست بهترین فرد از آل ابوطالب قرار دهم، و اینک کسی را فاضل‌تر از او نمی‌دانم.
فضل بن سهل و برادرش نظر او را تأیید کردند و علی بن موسی الرضا را حاضر نمودند و پیشنهاد خود را بر آن جناب عرضه داشتند.
علی بن موسی سخنان آنها را قبول نکرد و لیکن آن دو نفر بر اصرار خود افزودند، گفتند: اگر پیشنهاد ما را قبول نکنی نظر خود را اعمال می‌کنیم، سپس یکی از آن دو گفت: اگر قبول نفرمائی گردن شما را خواهیم زد.
بعد از این مأمون آن حضرت را طلب کرد و او را مورد خطاب قرار داده و
[صفحه 186]
خواسته‌های خود را مطرح ساخت.
علی بن موسی گفته‌های مأمون را نیز نپذیرفت، مأمون در این باره سخنان تهدیدآمیز بر زبان جاری کرد، و گفت: عمر شورای خلافت تشکیل داد و جد شما را هم در آن وارد کرد و سپس گفت: هر کسی مخالفت نمود گردنش را بزنید، و اکنون باید پیشنهاد مرا قبول کنید.
علی بن موسی با شرایط مخصوصی قبول کرد.
مأمون روز پنجشنبه جلوس کرد، فضل بن سهل مردم را از تصمیم مأمون آگاه ساخت و گفت: مأمون در نظر گرفته علی بن موسی را ولیعهد خود

گرداند، و فرمان داده است مردم لباس سبز پوشیده و روز پنجشنبه دیگر برای بیعت حاضر شوند، و حقوق یکساله خود را نیز یکجا بگیرند.
روز موعود که فرا رسید فرماندهان لشکر و رجال کشور همگان سوار شدند و لباس سبز دربر کردند و در دارالاماره جمع گردیدند، مأمون در جای خود جلوس کرد و برای حضرت رضا (ع) متکای مخصوصی گذاشتند.
امام رضا (ع) در حالی که لباس سبز پوشیده، عمامه سفیدی بر سر نهاده و شمشیری بسته بود در کنار مأمون جلوس فرمودند.
مأمون ابتداء امر کرد فرزندش عباس با او بیعت کند، حضرت رضا دست خود را بلند کرده پشت دست را به طرف خود و کف دست را به سوی چهره‌های مردم قرار دادند.
مأمون گفت: دست خود را برای بیعت به طرف مردم دراز کنید.
امام رضا فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله این چنین بیعت می‌کردند، مردم بیعت کردند، کیسه‌های درهم و دینار آوردند و به مردم تقسیم نمودند، خطباء، خطبه خوانده و شعراء شعر خواندند، و در فضائل و مناقب امام رضا سخن گفتند.
[صفحه 187]
در این هنگام ابوعباد عباس بن مأمون را طلبید، وی نزدیک پدرش آمد و دست او را بوسید و پدرش اجازه جلوس دادند.
بعد از این فضل بن سهل محمد بن جعفر را طلبید و گفت: برخیزید، محمد از جای خود حرکت کرد و نزدیک مأمون رفت و دست او را نبوسید و جائزه‌ی خود را گرفت.
مأمون فریاد زد ای اباجعفر در جای خود بنشین، او هم برگشت و در جای خود قرار گرفت، در این هنگام ابوعباد علویان و عباسیان را دعوت می‌کرد و جوائز آنها را می‌داد، تا کیسه‌های درهم و دینار خالی گشت.
در این وقت به حضرت رضا (ع) گفت: اینک خطبه بخوانید.
حضرت رضا (ع) برخاست و خطبه خواند و بعد از ستایش و سپاس خداوند متعال فرمود: ما به خاطر حضرت رسول صلی الله علیه و آله حقی بر شما داریم، و شما هم بر گردن ما حقی دارید، هرگاه شما حقوق ما را در نظر گرفتید و حق ما را ادا کردید ما هم حقوق شما را ادا می‌کنیم.
حضرت جز این سخنی نگفت، و در جای خود بار دیگر جلوس فرمود.
مأمون فرمان داد تا نام او را در درهم و دینار سکه زدند، و به نام آن جناب در شهرها و قصبات خطبه خواندند، و او را به عنوان ولیعهد معرفی کردند.
عبدالجبار بن سعید در این سال در منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت رضا را دعا کردند و برای علی بن موسی بن جعفر ولیعهد مسلمین توفیق و سلامتی خواستند و گفتند:
ستة آباءهم ما هم؟

هم خیر من یشرب صوب الغمام
[صفحه 188]
یافعی گوید:
امام بزرگوار معظم سلاله خاندان عزت و شرافت ابوالحسن علی بن موسی ابن جعفر یکی از امامان دوازده‌گانه، و دارای مناقب و فضائل بسیاری است که امامیه خود را به آنان پیوند داده و مذهب خود را بر آراء آنها گذاشته‌اند و از آنها پیروی می‌کنند.
مأمون دختر خود را به او تزویج کرد، و او را ولیعهد خود نمود، و نام او را در درهم و دینار سکه زد.
مأمون اولاد عباس را که تعداد آنها سی و سه هزار بود شمارش کرد، و علی بن موسی را از مدینه به مرو خراسان طلب کرد و گفت: من در میان فرزندان عباس و علی کسی را شایسته‌تر و سزاوارتر از این برای خلافت و امامت نمی‌دانم، سپس خود با او به عنوان ولیعهدی و خلافت بعد از او بیعت کرد و امر کرد همه با او بیعت کنند.
ابن‌عماد حنبلی گوید:
علی بن موسی الرضا امام ابوالحسن حسینی، صاحب مشهد بزرگ در طوس است، که مردم به زیارت او می‌روند، وی از پدرش موسی بن جعفر و از جدش جعفر بن محمد روایت می‌کند، و یکی از ائمه دوازده‌گانه می‌باشد که امامیه اعتقاد به آن دارند.
وی در سال 153 در مدینه متولد شد، و در طوس درگذشت و مأمون بر او نماز گذارد و در کنار قبر پدرش دفن کرد.
مرگ او با تب و گفته شده با سم از دنیا رفت.
[صفحه 189]

عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی گوید: به مأمون اطلاع دادند که ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام مجالس علمی تشکیل می‌دهد و با علماء و دانشمندان و متکلمین مناظره و مباحثه می‌کند، و مردم شیفته مقام علم و فضل آن حضرت می‌گردند.
مأمون به محمد بن عمرو طوسی که یکی از رجال دستگاهش بود فرمان داد تا مردم را از اطراف آن جناب پراکنده کند.
مأمون از این هم تجاوز کرد و حضرت رضا علیه‌السلام را نزد خود طلبید، هنگامی که چشمش به آن حضرت افتاد او را سبک شمرد و بی‌اعتنائی نشان داد.
امام رضا علیه‌السلام با حالت غضب و ناراحتی از نزد مأمون بیرون شد در حالتی که چیزی زیر لب زمزمه می‌کرد و می‌گفت: به حق مصطفی و مرتضی و سیده زنان و با حول و قوه‌ی پروردگار با دعای خود سگهای این منطقه را از اطراف او دور می‌کنم، و او را در میان خاص و عام رسوا می‌کنم.
بعد از این حضرت رضا علیه‌السلام به منزل خود مراجعت کرد، و آب وضوء [صفحه 190]
خواست، بعد از اینکه وضوء گرفت دو رکعت نماز به جای آورد و در رکعت دوم در قنوت گفت.
«اللهم یا ذاالقدرة الجامعة، و الرحمة الواسعة، و المنن المتتابعة، و الآلاء المتوالیة، و الایادی الجمیلة، و المواهب الجزیلة.
یا من لا یوصف بتمثیل، و لا یمثل بنظیر، و لا یغلب بظهیر.
یا من خلق فرزق، و الهم فأنطق، و ابتدع فشرع، و عاد فارتفع، و قدر فأحسن و صور فأتقن و احتج فأبلغ، و أنعم فأسبغ، و أعطی فأجزل.
یا من سما فی العز ففات خواطف الابصار، و دنی فی اللطف فجاز هواجس الافکار.
یا من تفرد بالملک فلاند له فی ملکوت سلطانه، و توحد بالکبریاء فلا ضد له فی جبروت شأنه.
یا من حارث فی کبریاء هیبته دقائق لطائف الاوهام، و حسرت دون ادراک عظمته خطائف أبصار الانام یا عالم خطرات قلوب العارفین، و شاهد لحظات أبصار الناظرین.
یا من عنت الوجوه لهیبته، و خضعت الرقاب لجلالته، و وجلت القلوب من خیفته، و ارتعدت الفرائض من فرقه، یا بدیء، یا بدیع، یا قوی یا منیع.
صل علی من شرفت الصلواة بالصلواة علیه، و انتقم لی ممن ظلمنی، و

استخف بی، و طرد الشیعة عن بابی، و أذقه مرارة الذل و الهوان، کما أذاقنیها، و اجعله طرید الارجاس، و شرید الانجاس».
ابوالصلت گوید: هنوز دعای مولا و سرورم تمام نشده بود، که تکانی در مرو پدید آمد، و شهر به خود لرزید، و فریاد شیون و غوغا و داد و فریاد بلند شد و
[صفحه 191]
مردم از این سو و آن سو برآمدند.
من از جای خود حرکت نکردم، در این هنگام علی بن موسی علیهماالسلام آمدند و فرمودند: ای اباصلت خود را به پشت بام برسانید، هنگامی که پشت بام رسیدی زنی بدکار لاغر اندام و بد هیکل را مشاهده می‌کنی.
این زن بدکاران را به هیجان می‌آورد، و جامه‌های چرکین می‌پوشد، مردم این شهر او را «سمانه» می‌نامند، این زن بدزبان و کودن است، این زن به جای نیزه یک چوب نی در دست گرفته و یک پارچه قرمز رنگی هم به جای پرچم بر آن آویخته است، این زن لشکریان شرور و پست را بسوی قصر مأمون هدایت می‌کند و در نظر دارد مأمون و رجال کشورش را مورد حمله قرار دهد.
ابوالصلت گوید: من مردم را در حالی که با عصا مضروب شده و سرهائی که با سنگ شکسته گردیده بود مشاهده کردم.
مأمون را دیدم در حالی که زره پوشیده از قصر شاه جهان برآمده بود، و می‌خواست فرار کند.
در این هنگام دیدم یک شاگرد حجام آجر بزرگی را از پشت یکی از بام‌ها بر فرق مأمون کوبید، خود از سر مأمون افتاد و پوست سرش مجروح شد و از هم شکافته گردید.
یکی از کسانی که مأمون را شناخته بود به شاگرد حجام گفت: این امیرالمؤمنین است.
سمانه گفت: ای بی‌مادر سخن نگو، امروز روز فخرفروشی و اختلاف طبقاتی نیست، اگر این شخص امیرالمؤمنین بود مردان بدکار را بر دامن دوشیزگان مسلط نمی‌کرد، در این روز در اثر انقلاب مردم مأمون سرکوب شد و لشکریان و
[صفحه 192]
طرفدارانش با خفت و خواری رانده شدند.
محمد بن سنان گوید: در خراسان خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم، مأمون او را دست راست خود می‌نشانید.
مأمون معمولا روزهای دوشنبه و پنجشنبه جلوس می‌کرد.
یکی از روزها به مأمون گزارش دادند که مردی از صوفیه سرقت کرده است مأمون دستور داد او را احضار کردند، هنگامی که چشمش به او

افتاد، دید لباس درشت پوشیده و در پیشانیش اثر سجود هست.
مأمون گفت: با این آثار زیبا که در ظاهر داری بدعملی را مرتکب شده‌ای تو را به سرقت متهم کرده‌اند در حالی که دارای چهره‌ای زیبا و رخساری آراسته هستی و اثر عبادت در پیشانی تو هویدا است.
آن مرد صوفی گفت: من از روی اضطرار مرتکب سرقت شده‌ام، و با اختیار این عمل را انجام نداده‌ام.
ای مأمون تو حق ما را از خمس و غنائم غصب کرده‌ای و ما ناگزیر هستیم برای امرار معاش دست به سرقت بزنیم.
مأمون گفت: تو از کجا در خمس و غنائم حق داری؟
مرد صوفی گفت: خداوند متعال خمس را بر شش بخش تقسیم کرده و فرموده: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان» و غنائم را به شش بخش تقسیم کرد و فرمود:
«ما أفاء الله علی رسوله من أهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتمی و المساکین و ابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم».
مرد صوفی گفت: تو مرا از حق خود محروم کردی، من مردی ابن السبیل
[صفحه 193]
هستم، و از منزل و خاندان خود دور مانده‌ام و به جائی دسترسی ندارم و خود نیز از حافظان قرآن مجید می‌باشم.
مأمون گفت: یکی از حدود خداوند را تعطیل کنم، و به این سخنان بیهوده‌ات گوش فرا دهم، تو دزدی کرده‌ای و حکم سارق باید درباره‌ی تو اجرا شود.
صوفی گفت: ابتداء دست خود را قطع کن سپس حدود خداوند را درباره‌ی دیگران اجراء نما.
در این هنگام مأمون متوجه حضرت رضا علیه‌السلام شد و گفت: این مرد چه می‌گوید؟
حضرت فرمود: این مرد خود مقر است که دزدی کرده است.
مأمون در غضب شد و به صوفی گفت: به خداوند سوگند دست تو را قطع خواهم کرد.
وی گفت: دست مرا قطع می‌کنی در صورتی که تو بنده من هستی!
مأمون گفت: وای بر تو من از کجا بنده‌ی تو شدم؟
گفت: برای اینکه مادرت را از مال مسلمانان خریده‌اند، و تو بنده همه مسلمانان در شرق و غرب عالم هستی، و آنها باید تو را آزاد کنند، من هنوز تو را آزاد نکرده‌ام، تو خمس را خورده‌ای و فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از آن محروم کرده‌ای، و حقوق من و امثالم را پامال

نموده‌ای.
دیگر اینکه خبیث نمی‌تواند خبیث را پاک کند، بلکه باید مردی پاک خبیث را پاک سازد، کسی که در گردنش حدود خداوند باشد نمی‌تواند درباره‌ی دیگران حدود جاری کند، او باید نخست از خود شروع نماید.
ای مأمون آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال فرموده: «أ تأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسکم، و أنتم تتلون الکتاب أ فلا تعقلون».
[صفحه 194]
در این هنگام مأمون متوجه حضرت رضا علیه‌السلام شد و گفت: درباره‌ی این مرد چه نظری داری؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال به پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «قل فلله الحجة البالغة» و این حجت به جاهل به خاطر جهلش نرسیده همانطور که عالم بوسیله علمش از آن اطلاع دارد.
دنیا و آخرت به حجت و برهان برپای هستند، و این مرد حجت خود را بر تو تمام کرد.
مأمون پس از شنیدن این سخن دستور داد مرد صوفی را آزاد کردند، و خود از مردم دوری کرد و در خانه خود را بروی مردم بست، و همواره درباره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام مشغول مطالعه بود تا سرانجام به وسیله سم آن جناب را مسموم کرد، و فضل بن سهل را با گروهی از شیعیان کشت.
ریان بن شبیب دائی معتصم گوید: مأمون هنگامی که تصمیم گرفت برای خود به عنوان خلافت و برای علی بن موسی الرضا به عنوان ولایت‌عهدی و جهت فضل ابن سهل به عنوان وزارت بیعت بگیرد، فرمان داد سه کرسی مخصوص برای آنها نصب کنند.
هنگامی که آن سه نفر بر کرسیها قرار گرفتند، دستور داد مردم وارد شوند، و بیعت کنند. مردم وارد شدند و دست راست خود را در دست راست آن سه نفر می‌گذاشتند و بیعت می‌کردند.
جریان بیعت از این قرار بود که بیعت کننده دست راست خود را از ابهام گرفته تا انگشت کوچک در دست آنها می‌گذاشت، و به این طریق بیعت می‌کرد و از در خارج می‌گردید.
در آخر مجلس جوانی از انصار وارد شد و دست راست خود را از بالای
[صفحه 195]
انگشت کوچک تا بالای ابهام دست بیعت گیرنده نهاد، و این چنین بیعت کرد.
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: تمام کسانی که با ما بیعت کردند از روی عقیده نبود جز این جوان انصاری.
مأمون گفت: قضیه چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: عقد بیعت از بالای انگشت کوچک تا بالای انگشت بزرگ است، و فسخ بیعت از بالای ابهام تا انگشت کوچک می‌باشد.
راوی گوید: در این هنگام مردم به گفتگو رفتند و سخنان زیرگوشی شروع شد.
مأمون دستور داد بار دیگر بیعت شروع گردد همان‌طور که حضرت رضا علیه‌السلام فرموده بودند.
مردم می‌گفتند کسی که طرز بیعت را نمی‌داند چگونه سزاوار خلافت می‌باشد.
این موضوع سبب شد آن جناب را مسموم کند.
احمد بن علی انصاری گوید: از ابوصلت هروی پرسیدم چگونه مأمون حاضر شد که حضرت رضا علیه‌السلام را به قتل برساند با اینکه آن جناب را مورد تعظیم و تکریم قرار می‌داد و او را ولیعهد خویشتن ساخت.
ابوالصلت گفت: مأمون او را از این جهت گرامی می‌داشت و او را احترام می‌کرد که دارای فضل و علم بود، و او را ولیعهد خود قرار داد برای اینکه به مردم بفهماند که او اهل دنیا می‌باشد و در نظر داشت موقعیت او را متزلزل کند، و مقام او را در جامعه کاهش دهد.
هنگامی که مشاهده کرد که فعالیت‌های وی نتوانست مقام و موقعیت امام رضا علیه‌السلام را در انظار جامعه پائین بیاورد. بلکه روز به روز بر اعتبار و آبروی آن
[صفحه 196]
حضرت افزوده می‌شد، از این رو متکلمان و دانشمندان را از شهرها در مرو گرد آورد و در نظر داشت از جهت علمی آن حضرت را مجاب کند و او را به پندار خود شکست دهد.
متکلمان و دانشمندان از فرق مختلف در مرو گرد آمدند، و با آن جناب گفتگو کردند.
علمای نصاری، یهود، مجوس، برهمنان، صابئین، ملحدان و دهریه و هم‌چنین علمای مسلمین از هر فرقه با حضرت رضا مجادله و مباحثه کردند. و امام علیه‌السلام همه آن‌ها را مجاب کرد و پیروز گردید.
در این هنگام مردم گفتند حضرت رضا علیه‌السلام از مأمون برای خلافت شایسته‌تر است.
مأمورین این اخبار را به مأمون می‌رسانیدند و او از شنیدن این مطالب به خشم می‌آمد، و حسد می‌ورزید.
امام رضا همواره کلمات حق را بر زبان جاری می‌کرد و از مأمون و سطوت او نمی‌ترسید، و او هم از سخنان آن جناب ناراحت می‌شد و لیکن چیزی اظهار نمی‌داشت و در دل خود آن‌ها را حفظ می‌کرد و سرانجام با حیله و تزویر حضرت رضا را مسموم کرد.

علی بن الحسین کاتب بغاء کبیر نقل می‌کند، حضرت رضا علیه‌السلام را، تب فراگرفت، و تصمیم داشت که از بدن خون بگیرد.
مأمون سوار شد و قبلا به یکی از غلامان خود گفته بود: دست خود را با چیزی که به او داده بود آلوده کند، و به او دستور داده بود که همواره با او باشد.
مأمون به منزل حضرت رضا علیه‌السلام آمد و در خدمت آن جناب نشست، تا از آن حضرت خون گرفتند، عبیدالله گفته: حضرت رضا خون گرفتن را
[صفحه 197]
به تأخیر انداخت.
مأمون به غلام مخصوص خود گفت: از انارهای باغی که حضرت رضا (ع) در آن منزل کرده بود بیاورد.
آن غلام رفت و تعدادی انار چید و نزد مأمون آورد.
مأمون گفت: بنشین و آب این انارها را در ظرفی بگیر. غلام آب انارها را گرفت و به مأمون داد.
مأمون به حضرت رضا (ع) پیشنهاد کرد آب انار را میل کند، حضرت رضا فرمود: بعدا خواهم خورد.
مأمون گفت: نه به خداوند سوگند باید در حضور من بخوری، و اگر از معده‌ام نمی‌ترسیدم خودم هم می‌خوردم.
امام رضا (ع) چند قاشق از آن میل کردند سپس مأمون از اتاق بیرون شد.
راوی گوید: ما هنوز نماز عصر را نخوانده بودیم که امام (ع) پنجاه بار از جای خود برخاستند.
مأمون قاصدی نزد آن جناب فرستاد و گفت: یقین دارم این ناراحتی از خون گرفتن شما است.
حالات حضرت رضا (ع) در شب شدت کرد و بامداد جان مقدسش از بدن پاکش بیرون شد.
آخرین سخنی که از زبان آن جناب جاری شد این بود: «قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم. و کان أمر الله قدرا مقدورا».
مأمون بامداد در منزل حضرت رضا (ع) حاضر شد و امر کرد آن جناب را غسل دادند و کفن نمودند و خود با پای برهنه در پشت جنازه حرکت کرد و می‌گفت:
[صفحه 198]
ای برادرم با مرگ تو در اسلام رخنه ایجاد شد و مقدرات بر تصمیم من چیره شد.
مأمون فرمان داد گور رشید پدرش را باز کردند و او را پهلوی پدرش دفن نمودند، و گفت امیدوارم خداوند رشید را از قرب جوار علی بن موسی

بهره‌مند سازد.
یاسر خادم گوید: هنگامی که در هفت منزلی طوس بودیم علی بن موسی الرضا علیهماالسلام را عارضه‌ای پیدا شد چون به طوس رسیدیم آن مرض شدت پیدا کرد، ما در طوس چند روز توقف کردیم و دراین ایام مأمون از آن جناب دیدن می‌کرد.
در آخرین روزی که آن حضرت از دنیا رفت بسیار ضعیف شده بود، پس از اینکه نماز ظهر را اداء فرمود گفت: ای یاسر مردمان اطراف من غذا نخورده‌اند.
یاسر گوید: عرض کردم: با این حالی که تو داری کسی نمی‌تواند غذا بخورد امام رضا (ع) در این هنگام برخاست و فرمود: اینک سفره را حاضر کنید، پس از اینکه سفره را پهن کردند تمام خدمتکاران و کارگذاران خود را سر سفره طلب کردند و از همه دلجوئی و تفقد فرمودند.
هنگامی که غذا خورده شد فرمود: برای زنان هم طعام ببرید، برای زنان نیز غذا برده شد.
چون از غذا خوردن فارغ شدند حال آن حضرت رو به وخامت نهاد و بیهوش شد، در این هنگام فریاد ضجه و شیون از خانه بلند شد، زنان و کنیزان مأمون پای برهنه از منازل خود بیرون شدند، و در طوس اضطرابی پدید آمد.
مأمون نیز با پای برهنه در حالی که به سر و صورت خود می‌زد و متأسف و گریان بود بیرون گردید و اشک از دیدگانش جاری بود.
[صفحه 199]
مأمون آمد در کنار بدن حضرت رضا (ع) قرار گرفت، امام (ع) در این هنگام به هوش آمد.
مأمون گفت: ای سید من نمی‌دانم کدام یک از دو مصیبت بر من گران است؟ فقدان تو برای من و یا تهمت مردم که می‌گویند من وسیله مرگ تو را فراهم آورده‌ام.
راوی گوید: حضرت رضا (ع) دیدگان خود را باز کرد و گفت: با فرزندم ابوجعفر نیکو رفتار کن، عمر تو و عمر او همینطور است، در این هنگام سبابه‌های خود را بهم پیوست.
یاسر گوید: در آن شب امام رضا (ع) درگذشت، هنگام صبح مردم در خانه جمع شدند و گفتند: مأمون او را فریب داده و کشته است، و گفتند فرزند رسول خدا کشته شد، و در این مورد سخن بسیار گفته شد.
در این موقع محمد بن جعفر عموی حضرت رضا هم در خراسان بود و مأمون او را امان داده و در آسایش زندگی می‌کرد.
مأمون گفت: ای ابوجعفر بیرون شوید و به مردم اعلام کنید که ابوالحسن امروز بیرون نمی‌گردد، مأمون میل نداشت جنازه آن حضرت را بیرون

بیاورد زیرا بیم فتنه و آشوب می‌رفت.
محمد بن جعفر بیرون شد و به مردم اعلام کرد که حضرت رضا امروز بیرون نمی‌شود، مردم با شنیدن این خبر پراکنده شدند.
بدن مبارک امام (ع) را غسل دادند و شبانه دفن نمودند.
علی بن ابراهیم گوید: یاسر مطالب دیگری هم نقل می‌کرد که من دوست ندارم آنها را نقل کنم.
شیخ مفید - رضوان الله علیه گفته: حضرت رضا (ع) در خلوت مأمون را بسیار موعظه می‌کرد و او را از خداوند می‌ترسانید و اعمال خلاف او را تقبیح می‌کرد.
[صفحه 200]
مأمون در ظاهر گفته‌های آن جناب را قبول می‌نمود و لیکن در باطن ناراحت می‌شد و کینه آن حضرت را در دل می‌گرفت.
یکی از روزها امام (ع) بر مأمون وارد شد دید وی وضو می‌گیرد و غلام آب بر دستش می‌ریزد.
فرمودند: در عبادت پروردگار برای خود شریکی اتخاذ نکن.
مأمون غلام را از خود دور کرد و خود مشغول وضو گرفتن شد و نسبت به امام رضا خشمگین گردید.
در ماه صفر سال 203 در طوس خراسان در حالی که پنجاه و پنج سال از عمر شریفش می‌گذشت جهان را وداع گفت و به جوار رحمت حق شتافت.
ایام امامت و خلافت آن حضرت بعد از پدرش بیست سال طول کشید.
مأمون امر کرد او را غسل دادند و کفن نمودند و خود در حمل جنازه شرکت کرد و تا کنار قبرش آمد و او را دفن کرد.
محل قبر او منزل حمید بن قحطبه بود، و این منزل در قریه سناباد نوقان در سرزمین طوس که قبر هارون الرشید نیز در آن قرار دارد واقع شده است، و قبر حضرت رضا (ع) در قبله قبر هارون واقع گردیده است.
کلینی - رحمة الله علیه - گوید: امام رضا در ماه صفر سال 203 در حالی که پنجاه و پنج سال از عمرش می‌گذشت در دهکده سناباد نوقان از سرزمین طوس دیده از جهان فروبست و در همانجا دفن شد.
مأمون آن جناب را از مدینه احضار کرد و از طریق بصره و فارس وارد مرو شد.
هنگامی که مأمون از خراسان به طرف بغداد حرکت می‌کرد آن حضرت را هم با خود حرکت داد، و امام رضا در این قریه درگذشت.
[صفحه 201]
محمد بن سنان گوید: علی بن موسی علیهماالسلام در حالی که 49 سال و چند ماه از عمرش می‌گذشت در سال 203 درگذشت.

حضرت رضا (ع) مدت بیست سال بعد از پدرش موسی بن جعفر علیهماالسلام زندگی کرد.
طبرسی - قدس الله سره - گفته: علی بن موسی الرضا علیهماالسلام در سناباد طوس وفات کرد.
وفات آن حضرت در آخر ماه صفر واقع شد و گفته شده در 23 ماه رمضان روز جمعه سال 203 درگذشته، و عمر شریفش در آن وقت 55 سال بوده است.
ایام امامت و خلافتش بیست سال بود، وی ایام خلافت هارون و امین و مأمون را درک کرد و در روزگار حکومت مأمون به شهادت رسید.
ابراهیم بن عباس گوید: مأمون در پنجم ماه رمضان سال 201 برای آن جناب بیعت گرفت، و دختر خود ام‌حبیبه را در اول سال 202 به آن جناب تزویج کرد، و در سال 203 هنگامی که مأمون عازم عراق بود درگذشت.
حضرت رضا (ع) از انگور خوشش می‌آمد، برای آن حضرت مقداری انگور تهیه کردند و سوزن‌های مسموم را در سر دانه فرو بردند و چند روز این سوزن‌ها در دانه‌های انگور بودند.
پس از آن سوزن‌ها را بیرون کشیده و انگورها را برای آن جناب آوردند، امام (ع) از انگورها میل فرموده و درگذشتند.
کفعمی می‌گوید:
حضرت رضا (ع) در هفدهم ماه صفر روز سه‌شنبه سال 203 درگذشت، مأمون او را با انگور مسموم شهید کرد، و در هنگام مرگ پنجاه و یک سال از عمر
[صفحه 202]
شریفش گذشته بود.
فتال نیشابوری گفته:
امام رضا صلوات الله علیه روز جمعه ماه رمضان سال 203 در حالی که 55 سال از عمرش می‌گذشت درگذشتند، مدت خلافت آن جناب بیست سال بود.
شهید در دروس گوید:
امام رضا (ع) در ماه صفر سال 203 در طوس درگذشت.
در کتاب عدد گوید:
حضرت رضا در بیست و سوم ذی‌قعده درگذشت.
ابن‌شهرآشوب در کتاب مناقب گفته: امام رضا (ع) روز جمعه بیست و سوم ماه رمضان سال 202 و گفته شده سال 203 درگذشت.
در کتاب در گوید:
در جمعه اول ماه رمضان سال 202 حضرت رضا (ع) درگذشتند و همینطور در ذخیره نیز ضبط شده است.

مؤلف گوید:
در کتاب امامت باب دلالات حضرت رضا (ع) روایاتی درباره شهادت آن حضرت رسیده و مطالبی در این موضوع از ابوالصلت هروی و هرثمة بن اعین نقل شده است.
خوانندگان محترم به آن اخبار در جلد دوم مراجعه کنند.
[صفحه 203]
ابن خلکان گفته:
علی بن موسی در آخرین روز ماه صفر سال 202 درگذشت، و گفته شده در پنجم ذیحجه و یا سیزدهم ذیقعده سال 203 در طوس وفات کردند.
مأمون بر جنازه او نماز گذارد و در پهلوی قبر پدرش دفن کرد.
علت مرگ او از خوردن انگور بود، و گفته شده که آن انگور مسموم بوده است، وی پس از خوردن انگور مریض شد و درگذشت - رحمه الله -
ابن الوردی گفته:
در سال 203 علی الرضا به طور ناگهانی در طوس درگذشت.
مأمون بر جنازه او نماز خواند و در نزدیک قبر پدرش هارون او را دفن کرد، و او هشتمین امام از امامان دوازده‌گانه امامیه می‌باشد.
ابن طقطقی گفته: علی بن موسی الرضا در اثر خوردن انگور درگذشت.
گفته شده که مأمون هنگامی که مشاهده کرد مردم بغداد از انتقال خلافت به فرزندان علی ناراحت شدند، و گمان کردند که فضل بن سهل موجبات این کار را فراهم کرده، بسیار نگران شد و از فتنه و فسادی که در بغداد پیش آمده بود سخت مضطرب و ناراحت گردیده بود. برای همین جهت گروهی را واداشت تا فضل بن سهل را در حمام کشتند، سپس دستور داد کشندگان فضل را حاضر کردند و آنها را برای کشتن آماده ساختند.
آن جماعت گفتند: تو خود ما را به کشتن فضل تحریک کردی و اینک در نظر داری ما را بکشی.
مأمون گفت: شما خود به کشتن فضل اقرار کردید، و اما ادعای شما که مرا متهم می‌کنید من دستور کشتن او را به شما داده‌ام مدعای باطلی است و شاهد و بینه برای آن ندارید.
[صفحه 204]
بعد از این مأمون امر کرد گردن آنها را زدند و سرهای آنان را برای برادرش حسن بن سهل در عراق فرستاد، و به او مرگ برادرش را تسلیت و تعزیت گفت، سپس با حیله و نیرنگ انگور مسمومی را فراهم کرد، و علی بن موسی الرضا را مسموم ساخت.
علی بن موسی که انگور را دوست داشت از انگور مسموم خورد و در دم جان سپرد، مأمون برای بنی‌عباس در بغداد نوشت: علی بن موسی الرضا درگذشت، و دیگر شما با من نباید مخالفت کنید.

سمعانی در انساب گفته:
رضا به کسر راء لقب ابوالحسن علی بن موسی بن جعفر است.
و ابوالصلت هروی از وی روایت می‌کند، علی بن موسی در آخر ماه ... سال 203 درگذشت، وی را با آب انار مسموم کردند و رضا علم و فضل را با شرافت نسب بهم آمیخته بود.
شیخ ابوزکریا موصلی گوید:
علی بن موسی الرضا ولیعهد مأمون در ماه صفر سال 203 درگذشت، و مأمون بر وی نماز خواند و در نزد قبر پدرش در ناحیه طوس دفن کرد.
در مورد وی قصه‌ای نقل شده که در اثر آن درگذشت.
مؤلف گوید:
مقصود از قصه‌ای که درباره‌ی آن حضرت رسیده و موصلی آن را ذکر نکرده همان داستان مسموم شدن آن جناب است.
ابوزکریا موصلی که در زمان خلفاء عباسی زندگی می‌کرده شاید روی مصلحت زمان نتوانسته و یا نخواسته حقیقت را آن طور که هست بنویسد، و از
[صفحه 205]
این نوع تعصبات و حق‌کشی‌ها در تاریخ زیاد دیده می‌شود.
ابوالفرج اصفهانی گوید:
حضرت رضا علیه‌السلام مریض شد و در همان مرض درگذشت، وی قبل از مرگ خود از فضل بن سهل و برادرش حسن در نزد مأمون سخن می‌گفت، و اعمال و کردار ناشایسته آن دو برادر را برای وی نقل می‌کرد، و مأمون را از گرایش به آنان منع نموده و از تبعیت آنها بازمی‌داشت.
یکی از روزها علی بن موسی مشاهده کرد مأمون وضوء می‌گیرد و غلامی بر دست او آب می‌ریزد، علی بن موسی گفت: در عبادت خداوند شریک مگیر.
مأمون همواره بر آن حضرت داخل می‌شد.
یکی از روزها مأمون اظهار سنگینی در بدن خود کرد و گفت: یا علی بن موسی طعامی خورده‌ام و شاید از خوردن آن مریض شده‌ام.
علی بن موسی همواره علیل بود تا درگذشت، در علت درگذشت او اختلاف شده، و در چگونگی مسموم شدن آن جناب، و اینکه چگونه آن سم را نوشید نیز اختلاف است.
محمد بن حمزه گوید: منصور بن بشیر از برادرش عبدالله بن بشیر نقل کرده که مأمون به او دستور داد ناخن‌های دراز نگهدارد و آنها را نچیند.
وی هم دستور مأمون را مورد عمل قرار داد، سپس چیزی که شبیه به تمر هندی بود به او داد و گفت: این را با دست خود به هم مخلوط کن، او نیز همین کار را کرد، بعد از این جریان امام رضا علیه‌السلام داخل شد.

مأمون گفت: حالت چگونه است؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امیدوارم حال من خوب باشد.
[صفحه 206]
مأمون گفت: امروز کسی از خدمت‌کاران این جا آمده است؟
فرمود: کسی نیامده است.
مأمون در خشم شد و غلامان خود را صدا زد، در این هنگام غلام مخصوص آمد مأمون به او گفت: اینک مقداری آب انار بگیر که امروز نمی‌توان از آن گذشت، پس از آن چند عدد انار طلب کرد و به عبدالله بن بشیر داد و گفت آب این انارها را بگیر.
عبدالله بن بشیر آب انارها را گرفت و به مأمون داد.
مأمون با دست خود آن آب را به حضرت رضا علیه‌السلام داد و آن جناب از آن نوشید، و همین آب انار موجب قتل او شد، و بیش از دو روز زنده نماند.
محمد بن علی بن حمزه و یحیی گفته‌اند که عبدالسلام ابوالصلت هروی گفته: که او بعد از خوردن آب انار حضور امام علیه‌السلام رسیده است.
حضرت رضا به ابوالصلت فرمود: اینان کار خود را کردند یعنی مرا مسموم ساختند.
علی بن موسی همواره خداوند را تسبیح می‌کرد و زبانش به اوراد و اذکار مشغول بود.
راوی گفت: از محمد بن جهم شنیدم می‌گفت: حضرت رضا علیه‌السلام از انگور خوشش می‌آمد و این میوه را بسیار دوست می‌داشت، و برای وی مقداری انگور فراهم کردند و سوزن‌های مسموم را در جای دم آن قرار دادند، پس از چند روز همان انگورها را میل کردند و شهید شدند.
پس از اینکه امام رضا علیه‌السلام جهان را وداع گفتند مأمون مرگ آن حضرت را در موقع خود اعلام نکرد و یک شبانه‌روز که از این جریان گذشت، محمد
[صفحه 207]
ابن جعفر و گروهی از آل ابوطالب را احضار کرد، و جسد امام علیه‌السلام را که آثاری در آن دیده نمی‌شد به آنان نشان داد.
سپس گریه کرد و گفت: ای برادر بسیار سخت است که تو را در این حالت مشاهده کنم، و دوست داشتم قبل از تو بمیرم، و لیکن خداوند مشیت خود را انجام داد.
مأمون بسیار جزع و فزع می‌کرد و اظهار اندوه و ناراحتی می‌نمود.
مأمون همراه جنازه امام رضا علیه‌السلام از خانه بیرون شد و خود در حمل جنازه شرکت کرد و تا کنار قبری که برای او تهیه کرده بود آمد.
مأمون دستور داد در کنار قبر پدرش هارون الرشید قبری حفر کردند و

امام رضا علیه‌السلام را در آن دفن نمودند.
حسن بن علی خفاف از ابوالصلت هروی روایت کرده که گفت: مأمون نزد علی بن موسی الرضا آمد و می‌خواست از وی عیادت کند.
مأمون مشاهده کرد که امام رضا علیه‌السلام به خود مشغول است، و از درد رنج می‌برد.
مأمون گفت: بر من بسیار گران است که تو را در این حال مشاهده می‌کنم، و دوست نداشتم بعد از تو زندگی کنم، و در بقاء تو آرزوها داشتم.
سخت‌تر از همه این است که مردم مرا به کشتن تو متهم می‌کنند، در صورتی که خدا می‌داند من در این جریان تقصیری ندارم.
بعد از این مأمون از نزد آن جناب بیرون شد، امام رضا علیه‌السلام درگذشت. پیش از اینکه قبری برای امام رضا حفر شود مأمون آمد و دستور داد در کنار قبر پدرش هارون قبری حفر کردند، سپس مأمون طرف ما آمد و گفت: صاحب
[صفحه 208]
این قبر به ما خبر داد که قبر او را خواهند شکافت، و در آن مقداری آب و یک ماهی ظاهر خواهد شد، اینک حفر کنید.
هنگامی که زمین را کندند آب و ماهی ظاهر شد، پس از آن آب فروکش کرد و امام را دفن کردند.
مسعودی گوید:
علی بن موسی الرضا از خوردن انگور زیاد در طوس درگذشت و گفته شده که آن انگور مسموم بوده است.
وفات علی بن موسی در ماه صفر سال 203 واقع شد.
مأمون بر جنازه او نماز گزارد، و دخترش ام‌حبیبه را به او تزویج کرده بود و دختر دیگرش را به فرزندش محمد بن علی داده بود.
ابن تغری بردی گوید:
در سال 203 علی بن موسی بن جعفر امام ابوالحسن هاشمی علوی حسینی درگذشت.
وی امامی عالم بود، از پدرش و عبیدالله بن ارطاة روایت می‌کرد، و از او فرزندش ابوجعفر محمد و ابوعثمان مازنی و مأمون و گروهی روایت دارند، و مادرش هم ام‌ولد بود.
این علی در زمان خود سید بنی‌هاشم و بزرگتر آنان به شمار می‌رفت.
مأمون او را تعظیم و تکریم می‌کرد و او را بر همگان ترجیح می‌داد، تا آن جا که او را ولیعهد خود قرار داد و همه مردم را واداشت با او بیعت کنند، در نتیجه مملکت او مضطرب شد و تا هنگام مرگ او اضطراب ادامه داشت.
محمد بن جریر طِبری گفته:

در سال 203 مأمون از سرخس حرکت کرد و به جانب طوس آمد، هنگامی که
[صفحه 209]
به طوس رسید چند روز در کنار قبر پدرش اقامت کرد، در این وقت علی بن موسی الرضا انگور زیادی خورد و ناگهان درگذشت.
این واقعه در آخر ماه صفر همان سال انجام گرفت، مأمون دستور داد علی بن موسی را در کنار قبر پدرش هارون دفن کردند، و مأمون خود بر وی نماز خواند.
مأمون برای حسن بن سهل نوشت که علی بن موسی بن جعفر درگذشت، و از این رو غمگین و مصیبت‌زده است و هم‌چنین برای بنی‌عباس و موالیان آنها و اهل بغداد اعلام کرد که علی بن موسی درگذشت و آنها برای اینکه او به ولایت‌عهدی انتخاب شده است بر مأمون خشم گرفته‌اند، و اکنون با مرگ او موضوع منتفی است، و باید مردم بغداد از وی تبعیت کنند.
مردم بغداد برای مأمون و حسن بن سهل جواب‌های تندی نوشتند.
ابن اثیر جزری گوید:
علی بن موسی الرضا با خوردن انگور به طور ناگهانی درگذشت، و این حادثه در آخر ماه صفر سال 203 واقع شد.
و گفته شده که مأمون او را مسموم کرد و لیکن این مطلب نزد من بعید است.
مرگ او در شهر طوس پیش آمد، مأمون خود بر وی نماز خواند و در کنار قبر پدرش دفن کرد.
یعقوبی گوید:
علی بن موسی بن محمد علیهم‌السلام در آغاز سال 203 در قریه نوقان درگذشت و مرض او فقط سه روز طول کشید.
گفته شده علی بن هشام یک انار مسموم به او خورانید، و مأمون در مرگ او اظهار جزع و فزع می‌کرد و بسیار ناراحت به نظر می‌رسید.
[صفحه 210]
ابوالحسن بن ابی‌عباد برای من نقل کرد: مأمون را دیدم دنبال جنازه رضا پای برهنه حرکت می‌کرد و لباس سفیدی هم دربر کرده بود.
مأمون می‌گفت: ای ابوالحسن بعد از تو کجا بروم.
مأمون مدت سه روز در نزد قبر او بسر برد، هر روز یک گرده نان با مقداری نمک برای او می‌آوردند و او می‌خورد، در روز چهارم از آنجا حرکت کرد.
سن علی بن موسی در هنگام وفات چهل و چهار سال بوده است.
سیوطی گوید:
مأمون از خراسان به طرف عراق حرکت کرد، علی بن موسی الرضا

ناگهان در همان سال 203 درگذشت.
مأمون برای اهل بغداد نوشت که علی بن موسی درگذشت، و اینک جای مخالفتی برای آنها نیست.
ابن‌کثیر دمشقی گوید:
مأمون از طوس گذشت و در آن جا منزل کرد و چند روزی در کنار قبر پدرش اقامت گزید، در روزهای آخر ماه صفر، علی بن موسی مقداری انگور خورد و درگذشت.
مأمون بر او نماز خواند و در کنار قبر پدرش رشید او را دفن کرد، و از مرگ او اظهار تأسف نمود و جریان درگذشت او را برای حسن بن سهل نوشت، و اعلام کرد که من از مرگ او متأسف و متأثر هستم.
یافعی گوید:
علی الرضا در پنجم ذیحجه و یا سیزدهم ذی‌قعده سال 203 و گفته شده: در آخر ماه صفر سال 202 در طوس درگذشت.
مأمون بر جنازه او نماز کرد و در کنار قبر پدرش هارون دفن نمود.
[صفحه 211]
علت مرگ او به طوری که نقل کرده‌اند از خوردن انگور زیاد بوده، و گفته شده که آن انگور مسموم بوده است.
مؤلف گوید:
از طبری نقل کردیم که وی گفته است: امام رضا علیه‌السلام از کثرت خوردن انگور درگذشت.
مورخین و محدثین بعدا این مطلب را از وی اخذ کرده و بدون مطالعه و تحقیق در آثار و تألیفات خود ذکر نموده‌اند.
معلوم نیست طبری روی چه مأخذی این گفته را نقل کرده در صورتی که مورخین قبل از او چنین مطلبی را در کتب خود نیاورده‌اند.
باید از طبری که چنین دروغ و افترائی بر امام رضا علیه‌السلام بسته است پرسید آیا تاکنون کسی از خوردن انگور درگذشته است؟
آیا می‌توان شخصیتی مانند امام رضا علیه‌السلام را به پرخوری متهم کرد و یا گفت: آن جناب از پرخوری مرده است؟.
آیا طبری از سرگذشت حضرت رضا و روابط او با مأمون اطلاع نداشته است که این سخنان را در کتاب خود نوشته است؟
آری طبری خود مورخ بزرگی است و زمان او با حضرت رضا علیه‌السلام چندان دور نبوده است.
طبری گروهی از مورخین و محدثین را که زمان حضرت رضا را درک کرده بودند مشاهده کرده و از آنها اخذ حدیث کرده است.
شاید طبری تحت تأثیر و نفوذ افرادی قرار گرفته و یا نسبت به حضرت رضا دشمنی و عناد می‌ورزیده که این اتهام را به آن جناب وارد آورده

است.
[صفحه 212]
مورخین بعد از طبری مانند: مسعودی، ابن اثیر، ابن الوردی، ابن حجر، و دیگران این مطلب را از وی گرفته و عین عبارت او را نقل کرده‌اند.
نگارنده احتمال می‌دهد که این اتهام ابتداء از طرف خود مأمون القاء شده و یا اطرافیان او برای تبرئه وی این شایعه را ترویج کرده و به وسیله عمال و جیره‌خواران خود برای او سندی هم درست کرده باشند و سپس مورخین مانند طبری این سخن دروغ را با سند نقل کنند، و مأمون را تبرئه نمایند.
علامه مجلسی گوید:
امامیه و مخالفین در اینکه حضرت رضا علیه‌السلام به اجل طبیعی درگذشته و یا با سم به شهادت رسیده اختلاف کرده‌اند، و در صورتی که آن جناب شهید شده باشد آیا مأمون او را شهید کرده یا غیر از او؟
مشهور بین علمای امامیه این است که مأمون آن حضرت را با سم جفا شهید کرد.
از سید بن طاووس رضوان الله علیه نقل شده که وی مأمون را در این جریان مسئول ندانسته است.
علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه با شیخ مفید مخالفت کرده و با مطالب سست و بی‌پایه‌ای سخنان مفید را رد می‌کند و مدعی است که مأمون امام رضا را مسموم نکرده است، و او از قضیه بی‌اطلاع بود.
اربلی بعد از نقل کلمات شیخ مفید می‌گوید:
یکی از افراد مورد اطمینان به من اطلاع داد که سید بن طاووس - (رحمة الله علیه) با این عقیده که مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را مسموم کرده مخالف بوده است.
سید بن طاووس اهل تحقیق و تتبع بود و بدون مطالعه این عقیده را ابراز
[صفحه 213]
نمی‌کند.
مأمون به حضرت رضا علاقه و میل داشت و او را بر برادران و خویشاوندان و فرزندان خود ترجیح داد و به خلافت برگزید.
شیخ مفید در مورد مأمون مطلبی نقل کرده که عقلم او را قبول نمی‌کند، شاید من در این باره اشتباه می‌کنم.
و آن این است که امام علیه‌السلام از فرزندان سهل در نزد مأمون عیب‌جوئی می‌کرده، و لیکن حضرت رضا علیه‌السلام با اشتغال به امور دینی و اخروی هرگز وقت این گونه مطالب را نداشت.
بنابر رأی شیخ مفید دولت بنی‌عباس از ریشه فاسد بود و اساس آن بر غیر تقوی و فضیلت بنا نهاده شده.

اهتمام امام رضا علیه‌السلام در مورد فرزندان سهل و عیب‌جوئی از آنها در نزد مأمون، تا هنگامی که رأی و نظر مأمون از آنها برگشت مورد قبول نیست و این سخن ثابت نشده است.
علاوه بر اینها نصیحت کردن مأمون و واداشتن او به امور دینی سبب قتل آن حضرت نمی‌گردد و مأمون را وادار به این جنایت بزرگ نمی‌کند، و ممکن بود مأمون با آن جناب ارتباط و رفت و آمد نداشته باشد و یا جلو وعظ و ارشاد او را بگیرد.
علاوه بر این ما قبول نداریم که سوزن‌های مسموم در انگور اثر بگذارد، و انگور را مسموم کند، و این مطلب در طب هم ثابت نشده است.
خداوند متعال به همه امور دانا است، و همگان به طرف او برمی‌گردند و در آن جا به مخاصمه می‌پردازند.
این کلام اربلی بسیار سست است، زیرا بدگوئی از فرزندان سهل برای
[صفحه 214]
امور دنیوی نبوده است تا اشتغال به امور اخروی مانع آن باشد، بلکه از باب امر به معروف و نهی از منکر لازم بود که امام علیه‌السلام اعمال و افعال آنها را به مأمون بگوید و جامعه را از کارهای خلاف آنان برهاند، و مسلمانان را از شر و فساد و ظلم آنان آسوده سازد.
حق همان است که شیخ صدوق و مفید و سایر بزرگان امامیه گفته‌اند و حضرت مسموم شده است، و مأمون خود او را مسموم ساخته است.
مؤلف گوید:
ما در باب حرکت حضرت رضا علیه‌السلام به طرف خراسان علل و جهات ولایت‌عهدی را ذکر کردیم.
و بیان مطلب از این قرار است که مأمون پس از کشتن برادرش امین موقعیت خود را در میان بنی‌عباس و خویشاوندانش از دست داد، و اکثر ممالک اسلامی از مصر، شام، عراق، حجاز، یمن، خوزستان، و فارس را از دست داد و در هر یک از این نواحی حاکمی بالاستقلال حکومت می‌کرد.
مأمون خود مردی عالم و سیاستمدار بود و در میان خلفای بنی‌عباس مردی به زیرکی و تیزهوشی او دیده نشد.
وی از این اوضاع و احوال سخت هراسان شد، و بیم آن داشت که در خراسان هم بر علیه وی توطئه شود و یکسره کار او به ضعف و نابودی گراید.
از این رو تصمیم گرفت حضرت رضا علیه‌السلام را که در آن روز محبوب‌ترین فرد جامعه اسلامی بود به خراسان فراخواند و با نقشه‌های معینی که به کمک طراحان سیاسی خود کشیده بود اوضاع را آرام کند.
نقشه‌های او با موفقیت انجام گرفت، وی پس از اینکه علی بن موسی الرضا

[صفحه 215]
علیهماالسلام را به ولایت‌عهدی برگزید، تمام مخالفان و مدعیان امامت را که هر یک در گوشه‌ای قیام کرده بودند آرام ساخت.
از اوضاع و احوال آن روز چنان برمی‌آید که مأمون از فرزندان علی (ع) که در میان جامعه اسلامی محبوب بودند، زیاد هراسان بود، و از بنی‌عباس و سایرین چندان بیم نداشت.
پس از اینکه اولاد موسی بن جعفر سر جای خود نشستند و همه گردنکشان رام شدند، دیگر مأمون وجود حضرت رضا را برای خود مفید نمی‌دانست.
از این رو با سیاستی که داشت ابتداء فضل بن سهل، و سپس حضرت رضا و بعد از آن محمد بن جعفر را با نقشه‌های مخصوصش از بین برد، و ما اقوال مورخین و محدثین و ارباب رجال و تراجم را به طور مشروح نقل کردیم.
[صفحه 216]

در باب فرزندان حضرت رضا علیه‌السلام بین علماء اختلاف شده است.
گروهی از دانشمندان برای آن جناب غیر از یک فرزند که حضرت جواد (ع) باشد فرزند دیگری ننوشته‌اند، و معتقد هستند که امام رضا اولاد دیگری نداشته است.
و جماعتی دیگر نیز تا پنج فرزند ذکور و اناث برای حضرت رضا نوشته‌اند، و ما اینک آنچه در این مورد گرد آورده‌ایم ذیلاً به اطلاع اهل علم و تحقیق قرار می‌دهیم.
شیخ مفید رضوان الله علیه گوید:
حضرت رضا علیه‌السلام درگذشت و از او فرزندی جز ابوجعفر جواد (ع) به جای او نماند، و سن او در هنگام وفات پدرش هفت سال و چند ماه بود.
طبرسی رحمة الله علیه گفته:
حضرت رضا علیه‌السلام جز فرزندی به نام ابوجعفر جواد علیه‌السلام نداشت.
علی بن عیسی اربلی گوید:
حضرت رضا علیه‌السلام شش فرزند داشت، یک دختر و پنج پسر، فرزندان [صفحه 217]
او محمد قانع، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین، و عایشه نام داشتند.
از حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابذی نقل شده که وی گفت: حضرت امام رضا (ع) پنج پسر و یک دختر داشته، و اسامی آنها از قرار ذیل است:
محمد که بعد از وی امام بود، ابومحمد حسن، جعفر، ابراهیم، حسین، و عایشه.
و نیز اربلی به سند خود از حنان بن سدیر روایت می‌کند که او گفت: به حضرت رضا (ع) عرض کردم: آیا امامی هست که از وی فرزندی نیاید و بلاعقب باشد.
امام (ع) فرمود: از من جز یک فرزند نخواهد شد، و لیکن خداوند متعال از او فرزندان و اعقاب زیادی ظاهر خواهد کرد.
ابوخداش گوید: من مدت سی سال است این حدیث را از حنان بن سدیر شنیده‌ام.
ابن‌خشاب گوید:
برای حضرت رضا (ع) پنج پسر و یک دختر متولد شد، محمد امام ابوجعفر ثانی، ابومحمد حسین، جعفر، ابراهیم، حسن و عایشه.
ابن شهر آشوب گوید:
حضرت رضا (ع) جز یک فرزند به نام ابوجعفر جواد (ع) نداشت.

و نیز گفته: در مسجد زرد که در حومه مرو واقع شده فرزندی از امام رضا (ع) در آن دفن شده است، و درباره این مسجد و مزار کرامت‌هائی نقل شده است.
در کتاب عدد گوید: حضرت رضا دو فرزند بیشتر نداشت، یکی از آنها محمد و دیگری موسی نام داشت.
و در کتاب در گوید: علی بن موسی درگذشت و از او فرزندی جز ابوجعفر محمد بن علی به جای نماند، و سن او در روز وفات پدرش هفت سال و چند ماه بود.
[صفحه 218]
ابن‌جوزی گوید:
فرزندان امام رضا عبارت بودند از: ابوجعفر ثانی، و ابومحمد حسن، و ابراهیم و یک دختر.
محمد بن طلحه گوید:
فرزندان علی بن موسی شش تن بودند، پنج پسر و یک دختر، و آنان عبارت بودند از: محمد قانع، حسن، ابراهیم، حسین و عایشه.
ابن‌حزم اندلسی گوید:
فرزندان علی الرضا عبارتند از: علی بن علی که از وی فرزندی به جای نماند، و محمد بن علی داماد مأمون که از وی فرزندانی بجای ماندند، و حسین.
مؤلف گوید:
از یک روایتی که ما در مسند آن حضرت در کتاب آداب و مواعظ تحت شماره‌ی 28 نقل کردیم معلوم می‌شود که آن جناب دختری به نام «فاطمه» داشته است.
و این حدیث را ابوالحسن بکر بن احمد عصری از فاطمه دختر علی بن موسی روایت می‌کند که او گفت: از پدرم علی بن موسی و او از پدرش موسی بن جعفر نقل می‌کند.
و نیز در کتاب رشحات الفنون که از تألیفات امین‌الدین ابوالمکارم حسینی هروی است، و این کتاب هنوز چاپ نشده و در کتابخانه «کاماهال» ملافیروز در شهر بمبئی از بلاد هندوستان محفوظ است.
در این کتاب مطالب ذیل را دیده و یادداشت کردم:
حضرت رضا (ع) اولاد ذکورش: اول محمدتقی، دوم ابوجعفر اکبر، سوم ابوجعفر اصغر، چهارم ابومحمد حسن، پنجم ابراهیم، ششم حسین، اناث یک
[صفحه 219]
تن بودند.
در قزوین مزار معروف و مشهوری هست به نام «شاهزاده حسین بن علی

بن موسی الرضا» علیهماالسلام و این بقعه و مزار از زمان‌های بسیار قدیم در قزوین مورد توجه و زیارتگاه خاص و عام بوده است.
رافعی قزوینی در کتاب التدوین فی اخبار قزوین و حمدالله مستوفی در کتاب تاریخ گزیده و عبدالجلیل رازی در کتاب النقض این مزار را ذکر نموده‌اند.
نکته قابل توجه در این بحث این است که: حضرت جواد و هادی و عسکری علیهم‌السلام را ابن الرضا می‌گفته‌اند، و ممکن است در این مورد اشتباهی از طرف مورخین و علمای انساب شده باشد.
مثلا ابومحمد الحسن که از اولاد امام رضا علیه‌السلام نوشته شده حضرت امام حسن عسکری باشد، و یا موسی همان موسی مبرقع فرزند حضرت جواد باشد. و العلم عند الله تعالی.
[صفحه 220]

در فضیلت زیارت حضرت رضا

اشاره

علی بن مهزیار گوید: به حضرت ابوجعفر (ع) عرض کردم قربانت گردم زیارت پدرت رضا افضل است و یا زیارت ابوعبدالله حسین (ع).
فرمود: زیارت پدرم افضل است، زیرا ابوعبدالله (ع) را همه مردم زیارت می‌کنند، و لیکن پدرم را جز خواص شیعه کسی زیارت نمی‌کند.
محمد بن سلیمان گوید: از حضرت جواد (ع) پرسیدم مردی حجة الاسلام را انجام داد، و سپس با عمره‌ی تمتع حج به جا آورد، سپس به طرف مدینه آمد و بر حضرت رسول الله (ص) در مدینه وارد شد و به آن جناب سلام کرد بعد از آن در حالی که مقام و موقعیت تو را درک کرده وارد شد، و به عنوان حجت خداوند و باب رحمت پروردگار بر تو سلام نمود.
بعد از این خدمت حضرت اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه رفت و به آن حضرت نیز سلام کرد، و سپس عازم بغداد شد و بر ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام سلام نمود و از آنجا به ولایت خود رفت.
هنگامی که فصل حج فرا رسید این شخص حج خانه خدا را انجام دهد و یا [صفحه 221]
به طرف خراسان برود و پدرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام را زیارت کند کدام یک از این دو عمل بهتر و صوابش بیشتر است.
حضرت جواد (ع) فرمود: این شخص که حجة الاسلام خود را انجام داده، اگر به خراسان برود و پدرم را زیارت کند بهتر است.
و این زیارت باید در ماه رجب باشد، و سزاوار نیست که شما امروز از این کارها بکنید، زیرا حکومت وقت درباره‌ی ما و شما در این باره سخت‌گیری می‌کند.
حمدان بن اسحاق گوید: از حضرت ابوجعفر جواد (ع) شنیدم - و یا مردی از آن حضرت برایم نقل کرد - که فرمود: هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد.
راوی گوید: پس از زیارت به حج رفتم و ایوب بن نوح را ملاقات کردم، وی به من گفت: از حضرت جواد (ع) شنیدم می‌فرمود:
هر کس پدرم را در طوس زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی او را می‌آمرزد، و منبری برای او در مقابل منبر محمد و علی علیهماالسلام می‌گذارند تا از حساب مردم فارغ شوند.
یحیی بن سلیمان مازنی از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت می‌کند که آن جناب فرمود: هر کس قبر فرزندم علی را زیارت کند، در نزد خداوند ثواب هفتاد حج را خواهد داشت.
راوی گوید: گفتم: ثواب هفتاد حج! فرمود: آری ثواب هفتاد هزار حج.

گفتم: هفتاد هزار حج؟! فرمود: چه بسا حج‌هائی که قبول نمی‌شود، هر کسی او را زیارت کند و یک شب در کنار قبر او بخوابد مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کرده باشد.
حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: روز قیامت چهار نفر از اولین، و چهار نفر
[صفحه 222]
از آخرین در عرش پروردگار خواهند نشست.
چهار نفر از اولین عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، و عیسی، و چهار نفر از آخرین عبارت بودند از: محمد، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام.
بعد از آن پرده‌ای کشیده می‌شود، هر کس قبور ائمه علیهم‌السلام را زیارت کرده باشد با ما خواهد نشست، و در این بین کسانی که قبر فرزندم علی را زیارت کرده باشند مقام بلندی دارند.
احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: در نامه‌ی حضرت رضا (ع) خواندم که به خط خود نوشته بود: به شیعیان من برسان که زیارت من در نزد خداوند با هزار حج و عمره مقبوله برابر است.
گوید: به حضرت ابوجعفر (ع) گفتم: هزار حج؟ فرمود: آری هزار هزار حج برای کسی که عارف به حق آن باشد.
ابراهیم بن اسحاق نهاوندی گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: هر کس با دوری قبرم مرا زیارت کند، من در روز قیامت در سه جا نزد او خواهم آمد و او را از خطرات نجات خواهم داد:
هنگامی که نامه‌های اعمال مردم در میان آنها پخش شود و موقعی که مردم می‌خواهند از صراط عبور کنند، و وقتی که آنها را در پای میزان عدل پروردگار حاضر نمایند.
داود صرمی گوید: از حضرت ابوجعفر جواد (ع) شنیدم می‌فرمود: هر کس قبر پدرم را زیارت کند از اهل بهشت خواهد بود.
یاسر خادم گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: به سوی هیچ قبری جز قبور ما شد رحال نمی‌گردد.
آگاه باشید که من با سم جفا کشته می‌شوم و در سرزمین غربت دفن می‌گردم،
[صفحه 223]
هر کس قصد زیارت مرا بکند، دعای او مستجاب و گناهان او آمرزیده می‌شود.
حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت می‌کند که آن جناب فرمود: در خراسان بقعه‌ای است که محل آمد و شد فرشتگان خواهد شد، همواره دسته‌ای از فرشتگان از آسمان فرود می‌آیند، و دسته‌ای دیگر بالا می‌روند، تا آنگاه که در صور دمیده شود.

گفته شد: یابن رسول الله این بقعه کجا است.
فرمود: سرزمین طوس، این زمین به خداوند باغی است از باغهای بهشت، هر کس مرا در آن بقعه زیارت کند، مانند این است که حضرت رسول الله (ص) را زیارت کرده باشد، خداوند ثواب هزار حج و عمره‌ی مبروره و مقبوله را به وی می‌دهد و من و پدرانم در روز قیامت شفیع او خواهیم بود.
عبدالله بن فضل هاشمی گوید: در خدمت حضرت صادق (ع) بودم که مردی از اهل طوس بر آن جناب وارد شد، و گفت: یابن رسول الله برای کسی که قبر حضرت امام حسین (ع) را زیارت کند چه اجر و مزدی هست.
امام صادق سلام الله علیه فرمود: هر کس قبر حسین (ع) را زیارت کند، و بداند که آن حضرت از طرف خداوند امام مفترض الطاعة می‌باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد، و شفاعت او را درباره‌ی پنجاه نفر گناهکار قبول می‌کند، و در نزد قبر آن حضرت هر چه می‌خواهد برآورده می‌گردد.
راوی گوید: در این هنگام موسی بن جعفر که کودک بود وارد شد، امام صادق (ع) او را روی زانوی خود گذاشت، و پیشانیش را بوسید، و بعد صورت خود را به طرف من برگردانید و گفت:
ای طوسی آن امام و جانشین و حجت خداوند بعد از من می‌باشد، به همین زودی پروردگار از صلب او مردی را بیرون می‌آورد که خداوند در آسمان و مردم در
[صفحه 224]
زمین از وی راضی هستند.
ای طوسی آن مرد در زمین شما با زهر جفا مسموم و مظلوم خواهد شد، و در حال غربت دفن خواهد گردید، اینک متوجه باش هر کس در سرزمین غربت او را زیارت کند و بداند که او امام واجب الاطاعة بعد از پدرش می‌باشد، مانند کسی است که رسول خدا (ص) را زیارت کرده باشد.
ابوهاشم داود بن قاسم جعفری گوید: از حضرت جواد (ع) شنیدم می‌فرمود: بین دو کوه طوس پاره‌ای از بهشت است، هر کسی وارد آن گردد، روز قیامت از آتش دوزخ در امان خواهد بود.
حسین بن زید از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند که از آن حضرت شنیدم می‌فرمود: از فرزندان موسی مردی بیرون می‌گردد که همنام امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد، وی در سرزمین طوس در خراسان دفن می‌شود و در آنجا با زهر جفا کشته شده و با حال غربت دفن می‌گردد.
هر کسی او را زیارت کند و مقام او را بشناسد، خداوند متعال مزد کسانی را که قبل از فتح مکه جهاد و انفاق کرده‌اند به او خواهد داد.
بزنطی از حضرت رضا (ع) روایت می‌کند که آن جناب فرمود: هر کس از

دوستان من که حق مرا بشناسد و به زیارت من بیاید، روز قیامت از وی شفاعت خواهم کرد.
و نیز بزنطی گفته: ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهماالسلام فرمود: بین دو کوه طوس پاره‌ای از بهشت است هر کس وارد آنجا شود روز قیامت از عذاب دوزخ در امان خواهد بود.
و نیز بزنطی روایت می‌کند که ابوجعفر (ع) فرمود: هر کس قبر پدرم را زیارت کند و عارف به حق او باشد، من بهشت را از طرف خداوند برای او ضمانت
[صفحه 225]
می‌کنم.
و نیز حضرت ابوجعفر جواد (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرمودند: به همین زودی پاره‌ای از تن من در خراسان دفن خواهد شد، هر اندوهناکی که او را زیارت کند خداوند اندوه او را برطرف کرده و هر گناهکاری که به زیارت او برود پروردگار گناهان او را می‌آمرزد.
احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی گوید: نعمان بن سعد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: به همین زودی مردی از فرزندانم با زهر جفا در خراسان کشته خواهد شد، نام او نام من و نام پدرش نام فرزند عمران است.
آگاه باشید هر کسی او را زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی او را می‌آمرزد، اگر چه گناهان او مانند عدد ستارگان، و قطره‌های باران، و برگ درختان باشد.
حمدان دیوانی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که آن جناب فرمود: هر کسی به زیارت من که در جای دوری قرار گرفته‌ام بیاید، من روز قیامت در سه جا از او دیدن می‌کنم، و او را از سختیها نجات می‌دهم.
هنگامی که نامه‌های اعمال در پرواز باشند و به طرف دست راست و چپ مایل گردند، و هنگامی که بخواهند از صراط عبور کنند، و وقتی که در پای میزان عدل الهی برای سنجش اعمال حاضر شوند.
حمزة بن حمران از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: حفید من در شهر طوس خراسان کشته خواهد شد، هر کسی او را در آن جا زیارت کند و عارف به حق او باشد، من روز قیامت دست او را گرفته وارد بهشت خواهم کرد، اگر چه مرتکب کبائر شده باشد.
[صفحه 226]
راوی گوید: عرض کردم: قربانت گردم شناختن حق او چیست؟ فرمود: مقصود از شناختن حق او این است که بدانی وی امام واجب الاطاعه می‌باشد، و در زمین غربت شهید شده، هر کسی با این حال او را زیارت کند خداوند مزد هفتاد شهید را که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و

آله شهید شده باشند به او می‌دهد.
حسن بن علی فضال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که مردی از اهل خراسان به آن جناب گفت: یابن رسول الله من در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم می‌فرمود: شما چه خواهید کرد هنگامی که پاره‌ی تن من در سرزمین شما دفن شود، و ستاره‌ی من در آن‌جا غروب کند، شما ودیعه مرا چگونه حفظ خواهید کرد.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: منم آن ودیعه و ستاره، و من هستم آن پاره‌ی تن که در زمین شما دفن خواهم شد.
آگاه باشید هر کس مرا زیارت کند و حقی را که خداوند برای من مقرر کرده بشناسد، من و پدرانم روز قیامت از او شفاعت خواهیم کرد، و هر آن کسی را که ما شفیع او باشیم نجات پیدا خواهد کرد اگر چه گناهانش زیاد باشد.
پدرم از جدش و او از پدرش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی مرا در خواب ببیند در حقیقت خودم را مشاهده کرده است، زیرا شیطان به صورت من و اوصیاء من و شیعیان آنها در نمی‌آید، و خواب درست جزئی از هفتاد جزء نبوت می‌باشد.
ابوالصلت هروی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: به خداوند سوگند همه ما شهید از دنیا خواهیم رفت.
به آن حضرت گفته شد: که تو را خواهد کشت یابن رسول الله؟ فرمود: بدترین خلق خدا در زمان خودم، مرا با سم خواهد کشت، و سپس در شهر غربت
[صفحه 227]
دفنم خواهد کرد.
اینک متوجه باشید هر کس مرا در غربت زیارت کند خداوند ثواب هزار شهید و صد هزار صدیق، و صد هزار حج و عمره کننده و صد هزار مجاهد به او خواهد داد، و او در گروه ما محشور شده و در درجات بلند بهشت با ما خواهد بود.
و نیز گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: به همین زودی پاره‌ی تن من در زمین خراسان دفن خواهد شد، هیچ مؤمنی او را زیارت نمی‌کند مگر اینکه خداوند بهشت را برای او واجب می‌گرداند، و بدن او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.
محمد بن مشهدی از وشاء روایت می‌کند که از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هر امامی عهد و پیمانی گردن شیعیان خود دارد، از تمامی وفاء به عهد، زیارت قبور آنان می‌باشد.
هر کس از روی میل و رغبت به زیارت آنان برود و آنان را به امامت تصدیق کند امامان آنها در روز قیامت شفاعت آنان را خواهند کرد.

حسن بن علی وشاء گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: کسی که قبر یکی از ائمه را زیارت کند چه ثوابی دارد؟
فرمود: مانند کسی که قبر حضرت ابوعبدالله الحسین را زیارت کرده باشد.
گوید: عرض کردم ثواب زیارت قبر سیدالشهداء چیست؟
فرمود: به خداوند سوگند بهشت است.
ابن قولویه گوید: از یکی از آنها روایت شده که فرمود: هنگامی که اراده زیارت قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام را کردی، هنگام بیرون شدن از منزل غسل کن، و در حین غسل کردن بگو:
«اللهم طهرنی و طهر لی قلبی، و اشرح لی صدری، و أجر علی لسانی
[صفحه 228]
مدحتک و الثناء علیک، فانه لا قوة الا بک، اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و نورا»
هنگامی که خواستی از منزل بیرون شوی بگو:
«بسم الله و بالله و الی الله، و الی ابن رسوله، حسبی الله توکلت علی الله، اللهم الیک توجهت، و الیک قصدت، و ما عندک أردت».
هنگامی که از منزل بیرون شدی کنار درب منزل توقف کن و بگو:
«اللهم الیک وجهت وجهی و علیک خلفت أهلی و مالی، و ما حولتنی، و بک وثقت فلا تخیبنی، یا من لا یخیب من أراده، و لا یضیع من حفظه، صل علی محمد و آل محمد، و احفظنی بحفظک، فانه لا یضیع من حفظت.»
وقتی که به سلامتی وارد مشهد مقدس آن حضرت شدی غسل کن و در حین غسل کردن بگو:
«اللهم طهرنی و طهر قلبی، و اشرح لی صدری، و أجر علی لسانی مدحتک و محبتک، و الثناء علیک فانه لا قوة الا بک، و قد علمت ان قوام دینی التسلیم لأمرک، و الاتباع لسنة نبیک، و الشهادة علی جمیع خلقک، اللهم اجعله لی شفاء و نورا، انک علی کل شیء قدیر».
سپس پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوش، با پای برهنه با وقار و طمأنینه در حالی که زبانت به تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید و تمجید مشغول باشد به طرف مزار آن حضرت حرکت کن، و گامها را کوتاه بردار، و هنگامی که نزدیک روضه مطهره‌ی آن جناب رسیدی بگو:
«بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله، أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و أن علیا ولی الله».
سپس اشاره به قبر آن حضرت بکن و مقابل آن حضرت قرار بگیر و پشت به
[صفحه 229]
قبله بگو:

«أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و أنه سيد الأولين و الآخرين، و أنه سيد الأنبياء و المرسلين.
اللهم صل على محمد عبدک و رسولک، و نبيک و سيد خلقک أجمعين، صلواة لا يقوى على احصائها غيرک.
اللهم صل على اميرالمؤمنين على بن ابى‌طالب عبدک و أخى رسولک، الذى انتجبته لعلمک، و جعلته هاديا لمن شئت من خلقک، و الدليل على من بعثته برسالاتک، و ديان [يوم] الدين بعدلک و فصل قضائک بين خلقک، و المهيمن على ذلک كله و رحمة الله و بركاته.
اللهم صل على فاطمة بنت نبيک و زوجة وليک، و ام السبطين الحسن و الحسين سيدى شباب أهل الجنة، الطهرة، الطاهرة، المطهرة، التقية، النقية، الرضية، الزكية، سيدة نساء العالمين، و سيدة نساء أهل الجنة من الخلق أجمعين، صلوة لا يقوى على احصائها غيرک.
اللهم صل على الحسن و الحسين، سبطى نبيک، و سيدى شباب أهل الجنة، القائمين فى خلقک، و الدليلين على من بعثت برسالاتک، و ديانى الدين بعدلک و فصلى قضائک بين خلقک.
اللهم صل على على بن الحسين سيد العابدين، عبدک والقائم فى خلقک، و الدليل على من بعثت برسالاتک، و ديان الدين بعدلک، و فصل قضائک بين خلقک.
اللهم صل على محمد بن على عبدک و ولى دينک، و خليفتک فى أرضک، باقر علم النبيين، القائم بعدلک، و الداعى الى دينک، و دين آبائه الصادقين، صلوة لا يقوى على احصائها غيرک.
اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق، عبدک و ولى دينک، و حجتک على
[صفحه 230]
خلقک أجمعين، الصادق البار.
اللهم صل على موسى بن جعفر الكاظم، العبد الصالح و لسانک فى خلقک، الناطق بعلمک، و الحجة على بريتک صلوة لا يقوى على احصائها غيرک.
اللهم صل على على بن موسى الرضا الرضى المرتضى، عبدک و ولى دينک، القائم بعدلک، و الداعى الى دينک، و دين آبائه الصادقين، صلوة لا يقدر على احصائها غيرک.
اللهم صل على محمد بن على، و على بن محمد القائمين بأمرک، و المؤدين عنک، و شاهديک على خلقک، و دعائم دينک، و القوام على ذلک، صلوة لا يقوى على احصائها غيرک.
اللهم صل على الحسن بن على، العامل بأمرک، و القائم فى خلقک، و حجتک المؤدى عن نبيک، و شاهدک على خلقک، المخصوص بكرامتک، الداعى الى طاعتک و طاعة رسولک، صلواتک عليهم أجمعين، صلوة لا يقوى على احصائها غيرک.

اللهم صل على حجتک و ولیک، و القائم فی خلقک، صلوة نامیة، باقیة، تعجل بها فرجه و تنصره بها، و تجعله معها فی الدنیا و الآخرة.
اللهم انی أتقرب الیک بزیارتهم و محبتهم، و أوالی ولیهم، و أعادی عدوهم فأرزقنی بهم خیر الدنیا و الآخرة، و اصرف عنی هم نفسی فی الدنیا و الآخرة، و أهوال یوم القیامة».
سپس در نزدیک سر مبارک آن حضرت می‌نشینی و می‌گوئی:
«السلام علیک یا حجة الله، السلام علیک یا ولی الله، السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الأرض، السلام علیک یا عمود الدین، السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله، السلام علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله، السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله، السلام علیک یا وارث عیسی روح الله.
[صفحه 231]
السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله، السلام علیک یا وارث امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ولی الله، السلام علیک یا وارث الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک یا وارث علی بن الحسین زین العابدین، السلام علیک یا وارث محمد بن علی باقر علم الاولین و الآخرین، السلام علیک یا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقی النقی، السلام علیک یا وارث موسی بن جعفر الکاظم. السلام علیک ایها الصدیق الشهید، السلام علیک ایها الوصی البار التقی، أشهد أنک قد أقمت الصلوة، و آتیت الزکوة، و أمرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر و عبدت الله مخلصا حتی أتاک الیقین، السلام علیک یا أباالحسن و رحمة الله و برکاته انک حمید مجید.»
پس از خواندن این کلمات خود را به قبر مبارک آن حضرت بچسبان و بگو:
«اللهم الیک صمدت من أرضی، و قطعت البلاد رجاء رحمتک فلا تخیبنی و لا تردنی بغیر قضاء حوائجی و ارحم تقلبی علی قبر ابن اخی نبیک و رسولک علیهم‌السلام. بأبی انت و امی اتیتک زائرا وافدا عائذا مما جنیت به علی نفسی و احتطبت علی ظهری، فکن لی شفیعا الی ربک یوم فقری و فاقتی، فان لک عند الله مقاما محمودا، و انت وجیه فی الدنیا و الآخرة».
پس از این دست خود را بلند کن و دست چپ را به ضریح مبارک بگذار و بگو:
«اللهم انی اتقرب الیک بحبهم و بموالاتهم، و اتولی آخرهم بما تولیت به اولهم، و أبرء من کل ولیجة دونهم.
اللهم العن الذین بدلوا نعمتک، و اتهموا نبیک و جحدوا بآیاتک، و سخروا بامامک، و حملوا الناس علی اکتاف آل محمد، اللهم انی اتقرب الیک باللعنة علیهم، و البرائة منهم فی الدنیا و الآخرة، یا رحمن یا رحیم.»
[صفحه 232]

بعد از این به پائین پای آن حضرت بروید و بگوئید:
«صل الله علیک یا اباالحسن صلی الله علیک و علی روحک و بدنک، صبرت و انت الصادق المصدق، قتل الله من قتلک بالایدی و الالسن.»
سپس بر قاتلان امیرالمؤمنین و امام حسین و همه قاتلان اهل‌بیت رسول خدا علیهم‌السلام لعنت بفرست، و بعد از پشت سر آن حضرت به طرف بالا سر برو و دو رکعت نماز بگذار، در رکعت اول یس و در رکعت دوم سوره‌ی الرحمان بخوان، و برای خود و والدینت هر چه می‌توانی دعا کن و تضرع نما.
و هم‌چنین برای برادران ایمانی خود هم دعا کن و هر چه می‌خواهی در نزد قبر آن حضرت توقف کن، و نمازهای خود را در نزد قبر آن حضرت اداء کن.

زیارت وداع حضرت رضا

شیخ ابوجعفر طوسی - رحمة الله علیه - گوید: هرگاه خواستی حضرت رضا علیه‌السلام را وداع کنی، غسل کن و همانطور که در اول زیارت آن حضرت شرح دادیم انجام بده و سپس بگو:
«السلام علیک یا مولای و ابن مولای و رحمة الله و برکاته، أنت لنا جنة من العذاب، و هذا اوان منصرفی عنک غیر راغب و لا مستبدل بک، و لا مؤثر علیک، و لا زاهد فی قربک.
فقد جدت بنفسی للحدثان، و ترکت الاهل و الأولاد و الاوطان، فکن لی شفیعا یوم فقری و حاجتی، یوم لا یغنی حمیم و لا قریب، یوم لا یغنی عنی والد و لا ولد.
اسأل الله الذی قدر رحلتی الیک ان ینفس بک کربتی و الذی قدر علی فراق هذا المکان أن لا یجعله آخر العهد من رجوعی الیک.
و أسأل من أبکی عینی علیک أن یجعله لی ذخرا و أسأل الله الذی أرادنی
[صفحه 233]
مقامک و هدانی للتسلیم علیک. أن یوردنی حوضکم و یرزقنی مرافقتکم فی الجنان.
السلام علیک یا صفوة الله، السلام علیک یا أمیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین، و قائد الغر المحجلین السلام علی الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنة، السلام علی الأئمة - تسمیهم علیهم‌السلام - و رحمة الله و برکاته.
السلام علی ملائکة الله المقربین المسبحین الذین هم بأمره یعملون، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه، فان جعلته فاحشرنی معه و مع آبائه الطاهرین و ان أبقیتنی فارزقنی زیارته أبدا ما أبقیتنی انک علی کل شیء قدیر».
و نیز می‌گوئی:
«أستودعک الله و استرعیه ایاک، و اقرأ علیک السلام، مؤمن بالله و بما دعوت الیه و دللت علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین.
اللهم ارزقنی حبهم و مودتهم أبدا ما أبقیتنی، السلام علی ملائکة الله و زوار قبر ابن نبی الله أبدا ما بقیت، و دائما اذا فنیت، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.»
هنگامی که از روضه مبارکه بیرون شدی صورت خود را از قبر بر نگردان تا آنگاه که از دیدگانت پنهان گردد.
[صفحه 234]

در کرامات قبر حضرت رضا

از روزی که امام رضا (ع) در قریه سناباد طوس مدفون گردید، قبر مبارک آن جناب مزار و مطاف شیعیان و دوستان آن حضرت شد.
اینک یک هزار و یکصد و نود سال است که حضرت امام رضا (ع) در این سرزمین مقدس آرمیده است و در این مدت خلایق بی‌شماری از اطراف و اکناف جهان به زیارت مرقد مبارک آن امام عظیم الشأن شتافته‌اند.
کرامت‌هائی که در طول تاریخ در روضه مبارکه و بقعه‌ی مطهره امام رضا روی داده از حد احصاء خارج است، و در کتابها و تذکره‌ها که در حالات حضرت رضا علیه‌السلام گفتگو شد، نمونه‌های زیادی ذکر شده است.
در زمان ما نیز کرامت‌های زیادی به معرض ظهور و بروز رسیده و در میان مردم معروف و مشهور می‌باشد.
روضه شریفه رضویه همواره ملجأ درماندگان و ملاذ بیچارگان بوده و می‌باشد، و در طول یک هزار سال حرم پاک آن حضرت مرکز عباد و زهاد و عرفای حق‌جو و خداپرست بوده است.
[صفحه 235]
در تمام ایام و لیالی گروهی در آنجا به ذکر پروردگار مشغول بوده‌اند و با خدای خود راز و نیاز داشته‌اند.
و اگر خواسته باشیم در این مورد تحقیق و بررسی کنیم باید یک مجلد درباره‌ی کرامات و خوارق عادات قبر مبارک بنگاریم و فقط به ذکر چند مورد که شیخ صدوق رضوان الله علیه نوشته است اکتفاء می‌کنیم.
حسین بن عبدالله بن بنان طائی گوید: از محمد بن عمر نوقانی شنیدم می‌گفت:
من هنگامی که در منزل خودمان در یک بلندی در نوقان خوابیده بودم و شب بسیار تاریکی بود، ناگهان از خواب بیدار شدم و به طرفی که قبر علی بن موسی الرضا علیهماالسلام در آن واقع شده بود نگریستم.
مشاهده کردم نوری در آن طرف ظاهر شد و همه مشهد آن حضرت را فراگرفت روشنائی به اندازه‌ای بود که گویا روز است.
من درباره علی بن موسی الرضا در شک بودم و نمی‌دانستم آن حضرت برحق است.
مادر من که از مخالفین امام رضا بود گفت: تو را چه شده است ای فرزند؟! گفتم: روشنائی در اطراف مشهد علی بن موسی دیدم، و همه مشهد از آن نور پر شده است.
پس از اینکه مطلب را به مادرم فهمانیدم، به طرف مشهد امام رضا آمدم و مادرم را نیز با خود آوردم تا او هم آن روشنائی را بنگرد.

مادرم از دیدن آن نور و روشنائی خیره کننده در شگفت آمد و او را امری بسیار بزرگ شمرد.
مادرم متصل کلمه‌ی «الحمد لله» را بر زبان جاری می‌کرد، و لیکن مانند من به این
[صفحه 236]
قضیه ایمان نداشت.
من وارد مشهد شدم و مشاهده کردم درب روضه و مشهد بسته است، گفتم: خداوندا اگر علی بن موسی الرضا (ع) بر حق است این در را روی من بگشا.
سپس در را با دست خود به عقب دادم و در گشوده شد.
با خود گفتم: شاید این در بسته نبوده و یا خوب بسته نشده است، بار دیگر درب را بستم، و یقین کردم که در چنان بسته شد که جز با کلید نتوان آن را گشود.
بار دیگر گفتم: خداوندا اگر رضا سلام الله علیه بر طریق حق است این در را روی من بگشا، بعد در را با فشار به طرف عقب راندم و در روی من گشوده شد، و من داخل روضه مبارکه شدم و زیارت کردم و نماز گذاردم و درباره امام رضا (ع) روشن گردیدم، و فهمیدم که آن حضرت بر حق است.
بعد از این در هر شب جمعه از نوقان به زیارت می‌رفتم و در کنار قبر مبارک نماز می‌گذاردم.
و نیز ابوطالب حسین بن عبدالله طائی گوید: از ابومنصور بن عبدالرزاق شنیدم که به حاکم طوس معروف به ابیوردی می‌گفت:
آیا فرزندی داری؟ وی گفت: فرزند ندارم.
ابومنصور گفت: چرا به مشهد رضا (ع) نمی‌روی و از خداوند طلب فرزند نمی‌کنی، من در کنار قبر آن حضرت از خداوند حاجت‌هائی خواستم، پروردگار آن حوائج را برای من برآورد.
حاکم طوس گوید: من به مشهد و روضه مبارک امام رضا (ع) رفتم، و در کنار قبر شریف از خداوند متعال فرزندی خواستم، پروردگار به من پسری عنایت فرمود.
[صفحه 237]
من نزد ابومنصور بن عبدالرزاق رفتم و به او گفتم: خداوند در مشهد رضا علیه‌السلام دعای مرا اجابت فرمود و به من فرزندی بخشید، و مرا گرامی داشت.
شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه گوید: از امیر رکن‌الدوله اذن گرفتم به زیارت مشهد حضرت رضا (ع) مشرف گردم.
رکن‌الدوله به من اذن داد و من در رجب سال 352 عازم طوس شدم.
هنگام حرکت رکن‌الدوله مرا نزد خود فراخواند و گفت: من به زیارت

مشهد علی بن موسی مشرف شده و آن قبر مبارک را زیارت کرده‌ام، و در آنجا از خداوند آنچه خواسته‌ام برآورده شده است.
اکنون که به مشهد مقدس مشرف می‌گردی از دعا کردن درباره من کوتاهی مکن، و از طرف من هم زیارت نما، زیرا دعا در آنجا مستجاب می‌شود و خواسته‌ها برآورده می‌گردد.
من هم سفارش‌های او را در نظر گرفته و برایش در روضه مبارکه امام رضا (ع) دعا کردم.
هنگامی که از مشهد مقدس رضوی برگشتم نزد او رفتم، گفت: برای ما دعا کردی و زیارت نمودی؟ گفتم: آری.
گفت: کار خوبی کردی، و نزدم ثابت شده است که دعا در آنجا مستجاب است.
و نیز شیخ صدوق گوید: ابونصر احمد بن حسین ضبی که مردی ناصبی و خارجی بود، و از وی ناصبی‌تر کسی را ندیدم.
و او چنان بود که می‌گفت: «اللهم صل علی محمد فردا» خداوندا تنها به محمد درود بفرست و از صلوات بر آل امتناع می‌کرد.
[صفحه 238]
این مرد ناصبی می‌گفت: از ابوبکر حمامی که از اصحاب حدیث بود و در کوچه «حرب» نیشابور زندگی می‌کرد شنیدم می‌گفت: یک نفر ودیعه و امانتی به من داد و من او را در جائی پنهان کردم. پس از مدتی فراموش نمودم که آن امانت را در کجا پنهان ساخته‌ام، از این بسیار ناراحت و سرگردان بودم، بعد از مدتی صاحب امانت آمد و او را از من مطالبه کرد.
من جای آن را نمی‌دانستم و متحیر بودم که چه کنم، صاحب امانت مرا به خیانت متهم کرد، من از خانه خود اندوهگین و سرگردان بیرون شدم.
دیدم گروهی از مردم متوجه مشهد امام رضا (ع) شده‌اند.
من نیز همراه آنها به طرف مشهد حرکت کردم، پس از آنکه به مشهد مقدس و روضه پاک و منور حضرت رضا رسیدم زیارت کردم و دعا نمودم و از خداوند درخواست کردم که محل آن امانت را به من بنمایاند.
در مشهد رضا در خواب دیدم مردی آمد و گفت: آن امانت در فلان مکان است، من بار دیگر برگشتم و به صاحب امانت گفتم: به همان جائی که در خواب به من نشان داده بودند مراجعت کند، در صورتی که به آن خواب چندان عقیده نداشتم.
صاحب امانت به همان مکان مراجعه کرد و آنجا را حفر نمود و امانت خود را از آن بیرون آورد، در صورتی که مهرش در آن دیده می‌شد.
این بعد از این جریان با مردم در این مورد سخن می‌گفت و از کرامات حضرت رضا (ع) مردم را مطلع می‌کرد، و آنان را به زیارت قبر مبارک آن حضرت ترغیب و تحریص می‌نمود.

ابوجعفر محمد هروی گوید: از ابوالحسن قهستانی شنیدم می‌گفت:
[صفحه 239]
هنگامی که در مرو رود بودم یک نفر از اهل مصر به نام حمزه که از آنجا عبور می‌کرد ملاقات کردم.
وی می‌گفت: من از مصر بیرون شدم و در نظر داشتم در طوس قبر علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت کنم.
وی می‌گفت: هنگام غروب آفتاب وارد روضه‌ی شریفه آن حضرت شدم.
در این هنگام کسی در حرم پاک آن حضرت نبود، من زیارت کردم و نماز گزاردم پس از اینکه نماز عشاء را خواندم خادم روضه خواست درب را ببندد، و آمد که مرا از روضه بیرون کند، آن مرد مصری از خادم درخواست کرد که در را ببندد و بگذارد او شب را در حرم بماند.
مرد مصری گفت: من از راه دور آمده‌ام و بهتر است مرا از روضه بیرون نکنید و اجازه دهید شب را در آنجا بگذرانم.
خادم روضه مبارک با ماندن او موافقت کرد و درب را روی او بست.
مرد مصری در حرم تنها ماند و به عبادت و اوراد و اذکار مشغول شد، بعد از مدتی وی خسته شد و در گوشه‌ای نشست و سر خود را روی زانویش نهاد تا اندکی استراحت کند.
هنگامی که سر خود را از روی زانو برداشت، در روی دیوار مقابل خود دید چنین نوشته است:
من سره أن یری قبرا برؤیته
یفرج الله عمن زاره کربه
فلیأت ذاالقبر ان الله أسکنه
سلالة من نبی الله منتجبه
گوید: از جای خود برخاستم و شروع کردم به نماز خواندن، تا هنگام سحر نماز خواندم، سپس مانند اول باز جلوس کردم و سر خود را روی زانو گذاشتم.
[صفحه 240]
هنگامی که سر خود را از روی زانوهایم برداشتم، در دیوار چیزی ندیدم، من خطوط مزبور را در دیوان تر و تازه یافتم، و پنداشتم در همین ساعت نوشته‌اند.
وی گفت: بعد از این سپیده دمید و درب روضه باز شد و من از آنجا بیرون شدم.
ابوعلی معاذی نیشابوری گوید: ابوالحسن علی بن احمد معدل بصری می‌گفت:
یکی از صالحین حضرت رسول (ص) را در خواب دید و گفت: یا رسول الله کدام یک از فرزندانت را زیارت کنم.

حضرت رسول فرمود: بعضی از فرزندانم مسموم و گروهی مقتول نزد من آمدند.
گوید: عرض کردم قبور فرزندان تو از هم پراکنده‌اند اینک بفرمائید کدام یک از آنها را زیارت نمایم؟
حضرت رسول الله (ص) فرمود: آن کسی که در نزد تو مدفون است و روضه‌اش به تو نزدیک می‌باشد.
گفتم: یا رسول الله مقصودت رضا (ع) است؟
حضرت رسول الله (ص) فرمود: بگو سلام و صلوات خداوند بر او باد
حضرت این جمله را سه بار تکرار کردند.
و نیز ابوعلی معاذی گوید: ابوعمرو محمد بن عبدالله حکمی حاکم نوقان گفت: دو نفر از طرف ری که حامل نامه از طرف یکی از سلاطین برای امیر نصر بن احمد بودند و به بخارا می‌رفتند، به نیشابور رسیدند.
یکی از آنها از اهل ری بود و دیگری از مردمان قم، مرد قمی پیرو مذهب نصب بود که در قدیم در قم متداول بود و مرد رازی شیعه و از پیروان مذهب اهل بیت
[صفحه 241]
به شمار می‌رفت.
هنگامی که وارد نیشابور شدند مرد رازی به قمی گفت: ابتداء به زیارت حضرت رضا (ع) برویم و بعد به طرف بخارا حرکت کنیم.
مرد قمی گفت: سلطان ما را همراه نامه‌ای به دربار بخارا فرستاده و ما اکنون باید ابتدا به بخارا برویم و مأموریت خود را انجام دهیم.
آن دو نفر راه بخارا را در پیش گرفتند و پس از اینکه رسالت خود را پایان دادند مراجعت کردند.
هنگامی که نزدیک طوس رسیدند مرد رازی به رفیقش گفت: برویم امام رضا (ع) را زیارت کنیم.
مرد قمی گفت: من از شهر ری با عقیده‌ی «مرجئه» بیرون شدم و نمی‌خواهم با عقیده «رفض» مراجعت کنم.
راوی گوید: مرد رازی اثاثیه خود را به مرد قمی داد و خود بر مرکبی سوار شد و عازم مشهد حضرت رضا (ع) گردید.
مرد رازی هنگامی که وارد روضه مبارکه شد به خدام گفت: اجازه دهید من امشب در حرم امام رضا (ع) توقف کنم.
خدام نیز کلید روضه‌ی شریفه را به او دادند، وی گفت: من داخل مشهد شدم و درب را بستم، و مشغول زیارت شدم.
پس از زیارت بالای سر آن حضرت چند رکعت نماز گذاردم و چند آیه از قرآن مجید را قرائت کردم.
مرد رازی گفت: من صدای قرائت قرآن شنیدم در حالی که خود، قرآن

می‌خواندم، صدای خود را قطع کردم و تمام روضه منوره را مورد بررسی قرار دادم
[صفحه 242]
و هیچ کس را ندیدم.
بار دیگر به جای خود برگشتم و شروع به قرائت قرآن نمودم و لیکن باز مانند اول همچنان صدائی را می‌شنیدم.
چند لحظه سکوت کردم و گوش فرا دادم.
در این هنگام مشاهده کردم صدای قرآن از قبر بلند است، و همچنان با من در قرائت قرآن همراهی می‌کرد تا به آخر سوره‌ی مریم رسیدم.
هنگامی که آیه شریفه: «یوم نحشر المتقین الی الرحمان وفدا، و نسوق المجرمین الی جهنم وردا» را قرائت می‌کردم.
شنیدم از صدای قبر که این آیه را چنین قرائت می‌کرد: «یوم یحشر المتقون الی الرحمان وفدا و یساق المجرمون الی جهنم وردا».
پس از اینکه من از قرائت قرآن دست کشیدم صدای قبر نیز آرام شد و سکوت همه‌جا را فراگرفت.
هنگام صبح از روضه مبارکه بیرون شدم و به نوقان رفتم، و از قراء آنها پرسیدم این چنین قرائتی تاکنون دیده و یا شنیده‌اید.
قراء گفتند: این قرائت در لفظ و معنی درست است، و لیکن ما تاکنون از هیچ‌یک از قارئین این قرائت را نشنیده‌ایم.
مرد رازی گفت: هنگامی که به نیشابور رسیدم از قراء آنجا از آن قرائت پرسیدم، آنها نیز از این قرائت اظهار بی‌اطلاعی کردند.
پس از اینکه وارد ری شدم از قراء آنجا در این مورد تحقیق کردم.
گفتند: تو این قرائت را از کجا آورده‌ای؟ گفتم: نیازمند هستم که این مطلب را بدانم.
[صفحه 243]
یکی از قراء گفت: این قرائت حضرت رسول (ص) می‌باشد که از طریق اهل‌بیت وارد شده است، سپس آن مرد علت پرسش مرا از این قرائت جویا شد و من نیز قصه را برای او نقل کردم.
ابوالحسن هروی گوید:
مردی از اهل بلخ با یکی از بردگان خود در مشهد حضرت رضا (ع) حضور یافتند و زیارت کردند، مرد بلخی در نزد سر آن حضرت نماز می‌گذارد و غلامش در پائین پا نماز می‌خواند.
هنگامی که از نماز خود فارغ شدند سجده کردند و سجده را طول دادند، مرد بلخی سر خود را زودتر از غلام از سجده برداشت و او را نزد خود فراخواند.
غلام سرش را از زمین برداشت و گفت: لبیک یا مولای.

مولایش گفت: می‌خواهی آزاد شوی.
گفت: آری.
گفت: تو در راه خدا آزاد هستی و فلان کنیز خود را در بلخ نیز آزاد کردم و به تو تزویج نمودم، و مهریه‌ای هم برای او معین کردم و یک باغی را هم برای شما و فرزندانتان وقف نمودم و این امام را هم گواه گرفتم.
غلام از شنیدن این سخنان گریه کرد و گفت: به خداوند سوگند من در سجده خود همین‌ها را از خداوند می‌خواستم و خداوند هم به زودی خواسته‌های مرا داد.
ابوالنصر نیشابوری گوید: مرض سختی مرا فراگرفت و زبانم سنگین شد و از سخن گفتن بازماندم، به خاطرم رسید که حضرت رضا (ع) را زیارت کنم، و از خداوند بخواهم مرض مرا بهبود بخشد و زبانم را باز کند.
[صفحه 244]
بر مرکب خود سوار شدم و به زیارت امام رضا علیه‌السلام رفتم، پس از زیارت در بالای سرش دو رکعت نماز گذاردم و سجده کردم.
در سجده بسیار تضرع و زاری نمودم و از صاحب قبر خواستم که از من نزد خداوند شفاعت کند، تا خداوند مرض مرا بهبودی بخشیده و گره زبانم را بگشاید.
در سجده به خواب رفتم، و در خواب دیدم که قبر از هم شکافت، و یک مردی کامل و بلندبالا و گندم‌گون از آن برآمد و نزدیک من قرار گرفت، و گفت: ای ابونصر بگو: لا اله الا الله.
گوید به آن حضرت اشاره کردم زبانم بسته است و قدرت تکلم ندارم.
راوی گوید: در این هنگام فریاد زد و فرمود: مگر قدرت خداوند را انکار می‌کنی، بگو: لا اله الا الله، گفت: پس از این زبانم باز شد و گفتم لا اله الا الله، بعد از این پابرهنه به طرف منزلم مراجعت کردم، و مرتب لا اله الا الله می‌گفتم:
زبان من باز شد و بعد از آن سنگینی زبان کاملا از بین رفت و راحت شدم.
ابوالنصر مؤدب گوید: یکی از روزها سیل سناباد را فراگرفت و همه‌جا پر شد، رودخانه به مشهد مقدس مسلط بود و سیل آمد تا نزدیک مشهد رسید.
ما ترسیدیم مبادا از سیل گزندی به روضه مبارکه وارد آید، و لیکن به اراده و اذن خداوند سیل برطرف شد و در اطراف و اکناف سناباد در قنوات فرو رفت و مشهد مصون ماند.
محمد بن احمد سنانی نیشابوری گوید: در خدمت امیر ابونصر صغانی فرمانده لشکر بودم، او را به من انس و الفتی بود و همواره با من به نیکی رفتار می‌کرد.
من همراه او تا صغانیان رفتم، اطرافیان او نسبت به من حسد

می‌ورزیدند، و از اینکه می‌دیدند امیر به من لطف و محبت دارند ناراحت بودند.
[صفحه 245]
یکی از روزها امیر ابونصر یک کیسه حاوی سه هزار درهم به من دادند و دستور دادند آن کیسه را به خزانه او تسلیم کنم.
از نزد امیر بیرون شدم و در مکانی که حاجب در آن‌جا می‌نشست نشستم، و کیسه پول را هم نزد خود گذاشتم، و با مردم مشغول گفتگو شدم.
در این هنگام کیسه را دزدیدند و من متوجه آن نشدم، امیر ابونصر صغانی غلامی داشت به نام خطلخ‌تاش و او در مجلس حاضر بود.
هنگامی که متوجه شدم کیسه در جای خود نیست نگران شدم و درباره‌ی آن جستجو نمودم و مردم را مورد بازجوئی قرار دادم.
همه کارکنان و خدمت‌گزاران منکر ربودن کیسه شدند و گفتند: ما از آن اطلاعی نداریم، و تو اصلا کیسه‌ای در این جا نگذاشته‌ای و می‌خواهی بدین وسیله صحنه‌سازی کنی.
من چون متوجه حسد آنان نسبت به خودم بودم ترسیدم موضوع را برای امیر نصر صغانی تعریف کنم، چون می‌ترسیدم مرا متهم به حیف و میل کنند.
از این رو بسیار ناراحت و متفکر بودم که چه کاری انجام دهم، و نمی‌دانستم کیسه در دست کیست.
در این هنگام متوجه شدم پدرم هرگاه مشکلی برایش پیدا می‌شد و از موضوعی محزون می‌گردید، به مشهد حضرت رضا (ع) می‌رفت و در آن جا به زیارت و دعا می‌پرداخت، خداوند اندوه او را برطرف می‌کرد، و او را از ناراحتی و گرفتاری خلاص می‌ساخت.
روز بعد نزد امیر ابونصر رفتم، و گفتم: ایها الامیر اجازه می‌فرمائید برای انجام کاری به طوس بروم!
[صفحه 246]
امیر گفت: در طوس چه کاری داری؟ گفتم: یک غلام طوسی داشتم وی کیسه امیر را برداشته و به طوس رفته است.
امیر گفت: متوجه باش خودت را در نزد ما خراب نکنی و موقعیت خود را در دستگاه ما از دست ندهی.
گفتم: پناه به خداوند می‌برم از اینکه خود را آلوده سازم و به اموال شما خیانت کنم.
امیر گفت: اکنون که در نظر داری به طوس بروی ضمانت کیسه با کیست؟ و اگر تأخیر کردی باید از کجا او را گرفت.
گفتم: اگر تا چهل روز برنگشتم منزل و املاک من در اختیار شماست و هر طور که در نظر داری انجام بده.

در این هنگام امیر ابونصر صغانی نامه‌ای برای ابوالحسن خزاعی در طوس نوشت و دستور داد همه دارائی مرا در صورت فقدان کیسه بگیرد.
من از منزل خود بیرون شدم و مرکبی را کرایه کردم تا خود را به مشهد طوس رسانیدم و در آن جا به تضرع و زاری و زیارت و دعا پرداختم.
در یکی از اوقات دعا و زیارت خوابم ربود، و در خواب حضرت رسول (ص) را مشاهده نمودم و آن حضرت به من فرمودند: از جای خود برخیز خداوند حاجت تو را برآورد.
در این هنگام از خواب پریدم و تجدید وضو کردم و بار دیگر مشغول دعا و زیارت شدم، بار دیگر به خواب رفتم و حضرت رسول (ص) را در خواب دیدم، فرمودند: کیسه را خطلخ‌تاش دزدیده و در منزل خود زیر «کاتون» دفن کرده است، و مهر ابونصر هنوز روی آن هست.
[صفحه 247]
سنانی گوید: من بلافاصله به طرف امیر ابونصر حرکت کردم و سه روز قبل از رسیدن موعد مقرر خود را به امیر رسانیدم، و هنگامی که نزد امیر رفتم گفتم: خداوند حاجت مرا برآورد.
گفت: الحمد لله، از نزد امیر بیرون شدم و لباس خود را تغییر دادم و بار دیگر در مجلس او حاضر شدم.
گفت: کیسه کجا است؟ گفتم: در نزد خطلخ‌تاش است! گفت: از کجا دانستی؟
گفتم: حضرت رسول (ص) در کنار قبر حضرت رضا (ع) به من فرمودند.
گوید: در این هنگام بدن امیر از شنیدن این سخن بر خود لرزید و سخت ناراحت شد، و دستور داد خطلخ‌تاش را حاضر کنند.
وقتی خطلخ در مقابل امیر قرار گرفت از وی پرسید تو کیسه را از مقابل این شخص برداشته‌ای؟
خطلخ که از عزیزترین غلامان او بود منکر قضیه شد.
امیر صغانی امر کرد او را تازیانه بزنند، سنانی گفت: او را نزنید زیرا رسول خدا (ص) محل کیسه را به من نشان داده است.
امیر گفت: کیسه در کجاست، گفتم: در منزل خود در زیر کاتون در حالی که مهر امیر بر آن قرار دارد مخفی کرده است.
امیر یک نفر شخص مورد اعتماد را به منزل او فرستاد و محل مورد نظر را حفر کرد و کیسه را از زمین درآوردند.
هنگامی که کیسه پول را نزد امیر آوردند و در مقابل او قرار دادند.
گفت: ای ابونصر من تاکنون مقام و منزلت تو را نمی‌دانستم، و پس از این
[صفحه 248]
در احترام و تعظیم و تکریم تو خواهم کوشید، و اگر می‌دانستم تو در نظر داری به مشهد بروی یکی از مرکب‌های خاص خود را به تو می‌دادم.

ابونصر سنانی گوید: من از ترکانی که اطراف او را گرفته بودند ترسیدم، و بیم داشتم که بر من حسد برند و به من ضرر و زیان برسانند و گرفتارم کنند، از این رو از امیر اجازه گرفتم که به نیشابور بازگردم.
امیر به من اذن مراجعت داد و من به نیشابور آمدم و در دکان خود به کاه‌فروشی پرداختم.
ابوالفضل سلیطی گوید: شنیدم از حاکم رازی صاحب ابوجعفر عتبی که می‌گفت ابوجعفر عتبی مرا به عنوان رسالت نزد ابومنصور بن عبدالرزاق فرستاد، روز پنجشنبه از وی اذن گرفتم به زیارت حضرت رضا (ع) بروم.
ابومنصور گفت: از من بشنوید مطالبی را که در مورد این مشهد دیده‌ام.
در ایام جوانی من نسبت به اهالی این مشهد تعصب داشتم و متعرض زوار می‌شدم، در راه‌ها جلو کاروان‌های زوار را می‌گرفتم، و لباس و اثاثیه آن‌ها را می‌گرفتم.
در یکی از روزها برای شکار بیرون شدم، و یک سگ شکاری را دنبال یک آهو فرستادم، آن سگ آهو را تعقیب کرد و او را در محاصره قرار داد، آهو چون مشاهده کرد گرفتار خواهد شد به دیوار مشهد پناه برد.
در این هنگام آهو توقف کرد و سگ شکاری نیز از حمله خودداری کرد و از نزدیک شدن به غزال خود را نگه می‌داشت ما هر چه کوشش کردیم سگ را وادار کنیم که غزال را بگیرد نتیجه نبخشید، و هرگاه آهو از جای خود حرکت می‌کرد سگ به طرف او می‌رفت، و هرگاه به نزدیک دیوار می‌آمد سگ از حرکت خودداری می‌نمود و به عقب برمی‌گشت.
پس از این جریان آهو در یکی از سوراخهای دیوار فرو رفت و از دیدگان ناپدید شد.
[صفحه 249]
به ابوالنصر مقری گفتم: آهوی فراری داخل این جا شد و اکنون کجا است؟
وی گفت: من آهوئی در اینجا ندیدم، من از جائی که آهو از آن عبور کرده بود وارد محوطه شدم و در آن‌جا بول و بعره‌ی آهو را دیدم، و لیکن از خود غزال هیچ خبری نبود و هر چه جستم او را ندیدم.
پس از این با خود عهد بستم که بعد از این زوار را اذیت نکنم، و در راه‌ها متعرض آنان نگردم، و همواره کمک‌کار و معاون زائرین باشم و آن‌ها را به راه خیر و سعادت راهنمائی نمایم.
و هرگاه مشکلی و کار بزرگی و یا گرفتاری سختی برایم پیش می‌آمد، به آن مشهد مقدس پناه می‌بردم و پس از مراسم زیارت حوائج خود را از خداوند درخواست می‌کردم و پروردگار حوائج و خواسته‌های مرا برآورده می‌کرد.
من در آن مشهد مقدس از خداوند متعال درخواست کردم پسری به من عطا فرماید، پروردگار خواسته مرا برآورد و فرزندی به من بخشید.

این فرزند پس از اینکه به مرحله بلوغ رسید کشته شد، بار دیگر فرزندی از خداوند خواستم، و فرزند به من ارزانی داشت، و من هر چه از پروردگار در این مشهد خواستم به همه آرزوهای خود رسیدم، و از برکت این روضه مبارکه که بر صاحبش درود و رحمت فراوان باد خیر زیادی دیده‌ام.
ابوالطیب سلیطی گوید: حمویه فرمانده لشکر خراسان در یکی از روزها در میدان حسین بن یزید واقع در نیشابور حضور پیدا کرده، و در نظر داشت فرماندهان لشگر را که در دروازه عقیل اجتماع کرده بودند مشاهده کند.
حمویه می‌خواست در نیشابور بیمارستانی بنا کند و این تشریفات و اجتماع رجال برای همین منظور بود، در این هنگام مردی از کنار او عبور کرد، وی به یکی از غلامان خود گفت: این مرد را به خانه‌ی من برسان تا برگردم.
[صفحه 250]
هنگامی که امیر حمویه به منزل خود مراجعت کرد، همه رجال و فرماندهان را در خانه نگهداشت، و با آنها غذا خورد.
وقتی که همه در سر سفره حاضر بودند به غلام مزبور گفت: آن مردک کجا است؟ گفت: درب خانه ایستاده است.
گفت: او را داخل اطاق کنید، هنگامی که آن مرد وارد شد دستور داد آب آوردند و او دست خود را شست و پس از آن سر سفره جلوس کرد.
پس از اینکه طعام و غذا صرف شد امیر حمویه گفت: دراز گوش داری؟
گفت: ندارم، دستور داد الاغی به او دادند.
بعد گفت: پول برای مخارج روزانه داری؟ گفت: ندارم.
فرمان داد یک هزار درهم و مقداری اثاثیه و لوازم زندگی به او دادند.
سپس روی خود را به طرف رجال و فرماندهان لشکر کرد و گفت: این شخص را با این خصوصیت می‌شناسید؟
گفتند: او را نمی‌شناسیم.
گفت: بدانید که من در جوانی به زیارت حضرت رضا (ع) رفتم و جامه‌های کهنه و مندرس دربر داشتم، و این مرد را در آنجا دیدم.
من در حرم امام رضا (ع) از خداوند خواستم امارت خراسان را به من روزی کند، و در آن هنگام شنیدم این مرد از خداوند همین چیزهائی را که من اکنون به او دادم درخواست می‌کرد و من از برکت آن حضرت به خواسته‌های خود رسیدم.
اینک دوست دارم خواسته‌های این مرد به دست من انجام گیرد، و لیکن او به این سخنی گفته که باید قصاص شود.
گفتند: آن سخن چیست؟
امیر حمویه گفت: این مرد هنگامی که مرا در آن لباس چرکین و کهنه دید و
[صفحه 251]

حاجت مرا که از خداوند طلب می‌کردم شنید مرتکب امر بزرگی شد، و مرا بسیار کوچک شمرد و با پای خود مرا محکم کوبید.
وی گفت: تو با این حال و هیئت آرزوی ولایت و امارت خراسان و فرماندهی لشکر را داری؟!
فرماندهان و امرای لشکر گفتند: ای امیر از آن در گذرید و مورد عفوش قرار دهید تا احسان خود را درباره‌ی او به آخر رسانیده باشد.
گفت: من هم اینک از آن درگذشتم.
امیر حمویه بعد از این همواره به زیارت مشهد رضا (ع) می‌رفت، و دخترش را به زید بن محمد بن زید علوی تزویج کرد و زید را پس از اینکه پدرش در جرجان کشته شد به قصرش آورد و وسایل زندگی را برای او فراهم آورد.
و او این احسان را به خاطر برکاتی که از مشهد امام رضا (ع) برایش رسیده بود به علویان انجام می‌داد.
هنگامی که ابوالحسن محمد بن احمد بن زید علوی در نیشابور خروج کرد و بیست هزار نفر با وی بیعت کردند خلیفه دستور داد او را دستگیر کرده و به بخارا فرستادند.
امیر حمویه وارد بخارا شد و قید و بند از محمد برداشت و به امیر خراسان گفت: اینها فرزند رسول خدا هستند که گرسنه می‌باشند، و باید مخارج اینها را بدهید تا نیازمند نباشند.
امیر خراسان فرمان داد برای محمد بن احمد علوی شهریه‌ای تعیین کردند و در هر ماه مرتبا به او پرداخت کردند و او را آزاد کرد و بار دیگر به نیشابور برگردانید، و همین خود موجب گردید که در بخارا برای سادات مقرری تعیین شد.
[صفحه 252]
و همه اینها از برکات قبر مبارک و مشهد مقدس حضرت امام مرتضی ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام بود.
ابوالعباس حاکم گوید: از ابوعلی عامر بن عبدالله باوردی حاکم مرو رود که از اصحاب حدیث بود شنیدم می‌گفت: در مشهد رضا (ع) بودم یک مرد ترکی را دیدم وارد روضه مبارکه شد و در نزدیک سر آن حضرت قرار گرفت و گریه می‌کرد و به زبان ترکی می‌گفت:
خداوندا اگر فرزندم زنده است او را به من برسان، و اگر مرده است مرا از حال او آگاه گردان.
راوی گوید: من زبان ترکی می‌دانستم به طرف آن مرد رفتم و گفتم: ای مرد تو را چه شده است؟
گفت: مرا فرزندی بود که در جنگ اسحاق آباد با من همراهی می‌کرد، و من از آن روز آن را گم کرده‌ام و اطلاعی از او ندارم، مادرش سخت

ناراحت است و همیشه گریه و بی‌تابی می‌کند، و من در اینجا از خداوند می‌خواهم فرزند مرا به من بازگرداند زیرا شنیده‌ام دعا در اینجا مستجاب است.
باوردی گفت: من به او ترحم کردم و دستش را گرفتم و از روضه مبارکه بیرون آوردم و او را مهمان نمودم.
هنگامی که از مسجد بیرون شدیم یک جوان بالا بلند را مشاهده کردیم، چون چشم آن مرد ترک بر آن جوان افتاد خود را ناگهان به طرف او رسانید و دست در گردن وی انداخت و گریه کرد.
آنها فورا همدیگر را شناختند، معلوم شد همان فرزندی است که دیدار وی را از امام رضا (ع) طلب می‌کرد.
راوی گوید: از آن جوان پرسیدم چگونه خود را به اینجا رسانیدی؟ گفت:
[صفحه 253]
پس از جنگ اسحاق آباد به دست یک مرد دیلمی افتادم و او مرا به طبرستان برد و در آنجا به تربیت من همت گماشت.
اینک که بزرگ شدم در جستجوی پدر و مادرم برآمدم، و از آنها هیچ اطلاعی نداشتم، و من با گروهی که از طبرستان عازم این دیار بودند حرکت کردم و خود را به اینجا رسانیدم.
آن مرد ترک گفت: از این مشهد برکاتی دیدم و بر من یقین آمد که صاحب این قبر در نزد خداوند قرب و منزلتی دارد، و من اکنون عهد کرده‌ام که از مجاورت این مشهد دست بر ندارم، و زندگی خود را در اینجا سپری کنم.
[صفحه 254]

1- حسن بن علی بن جهم گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمودند: حضرت رسول (ص) فرمود: دوست هر مردی خرد و عقل اوست، و دشمنش نادانی و جهل او می‌باشد.
2- ابوهاشم جعفری گوید: در خدمت حضرت رضا (ع) اجتماع کرده بودیم، در این هنگام از عقل و ادب گفتگو به میان آمد، امام (ع) فرمود:
ای ابوهاشم عقل نعمتی است که از طرف خداوند به بندگان عطا شده است و ادب با مشقت به دست می‌آید، هر کس با سختی و مشقت دنبال ادب برود به مقصود خود خواهد رسید، و لیکن عقل با مشقت به دست نمی‌آید و هر کس بخواهد با مشقت عقل را به دست بیاورد جز جهالت چیزی به دست نخواهد آورد.
3- معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: عبادت به کثرت نماز و روزه نیست، بلکه عبادت و پرستش فکر و اندیشیدن در اوامر پروردگار است.
4- احمد بن عامر طائی گوید: از امام رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: نخستین اثر عقل و خرد بعد از ایمان به خداوند، محبت و احسان و لطف و دوستی با مردم است، و همچنین نیکی و رسانیدن خیرات به نیکوکاران و بدکاران.
[صفحه 255]
5- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا (ع) روایت می‌کند که فرمود: خداوند از این جهت عقل را در بنده‌ی خود ودیعه نهاد که او را در یک روزی از مهلکه نجات دهد.
6- احمد بن عمر حلال از حضرت رضا (ع) روایت می‌کند و گوید: به حضرت عرض کردم: مردی از اصحاب ما کتابی به من می‌دهد و نمی‌گوید مطالب آن را از من نقل کن، آیا جایز است من اخبار و مطالب آن کتاب را نقل کنم؟
فرمود: هر گاه یقین کردی کتاب مال اوست از وی روایت کن.
7- صفوان بن یحیی از امام رضا (ع) روایت می‌کند که فرمود: از علامات و نشانه‌های فقه حلم و بردباری و سکوت است.
8- احمد بن عامر طائی از امام رضا (ع) روایت می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) در جواب پرسش‌های مرد شامی فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نمی‌گردند، زمین از باران، ماده از نر، چشم از دیدن، و عالم از کسب دانش.
9- و نیز احمد بن عامر گوید: امام رضا (ع) از امیرالمؤمنین (ع) روایت می‌کرد که آن حضرت فرمود: اگر برای به دست آوردن پنج چیز رنج سفر

به خود بدهید و آنها را به دست آورید مانند آن را به دست نخواهید آورد.
نخست آنکه هیچ بنده‌ای جز از گناه خود از چیزی نترسد، و جز خداوند از کسی امیدوار نباشد، مرد جاهل از آنچه نمی‌داند بپرسد، و از پرسش شرم نداشته باشد، و هیچ یک از شما اگر از وی مسئله‌ای پرسیده شد و او نمی‌دانست شرمنده نباشد، شکیبائی در برابر مصائب مانند سر آدمی در بدن می‌باشد، و کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.
10- و نیز احمد بن عامر روایت می‌کند که حضرت رضا (ع) از جدش رسول خدا (ص) روایت کرد که فرمود:
[صفحه 256]
«دانش مانند گنجی است که کلید آن سؤال است، خداوند شما را رحمت کند هر چه می‌خواهید بپرسید و بر دانش خود بیفزائید، و در پرسشهای علمی چهار نفر ماجور هستند: سؤال کنند، معلم، شنونده، و پاسخ دهنده.
11- احمد بن عامر از حضرت رضا (ع) و او از جدش حضرت رسول (ص) روایت می‌کند که فرمود: خداوندا جانشینان مرا بیامرز و این مطلب را سه بار تکرار کردند.
خدمت آن بزرگوار عرض شد جانشینان شما کیانند؟
فرمود: کسانی که بعد از من خواهند آمد و روایت‌های مرا نقل خواهند کرد، و سنت‌های مرا به مردم تعلیم خواهند داد.
12- احمد بن عامر از امام رضا و او از جدش علیهماالسلام روایت می‌کند که فرمود: هر یک از امت من که چهل حدیث را حفظ کنند و از آن اخبار استفاده نمایند، خداوند آن شخص را روز قیامت فقیه دانشمندی مبعوث خواهد کرد.
13- و نیز احمد بن عامر از حضرت رضا (ع) و او از جدش رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: هر کسی بدون علم فتوی بدهد و در موضوعات دینی اظهارنظر کند فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند.
14- حسن بن عبدالله رازی گوید: امام رضا (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام نقل می‌کرد که آن جناب فرمود: علم گمشده‌ی مؤمن است.
15- عبدالسلام هروی گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: خداوند رحمت کند آن بنده‌ای را که دستورات ما را زنده کند، عرض کردم چگونه دستورات شما را زنده کند؟
فرمود: علوم و معارف ما را بیاموزد، و به مردم تعلیم دهد، زیرا اگر مردم خوبیهای سخنان و دستورات ما را فراگیرند از ما متابعت خواهند کرد.
[صفحه 257]
ابوالصلت گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا از حضرت صادق (ع) برای ما نقل شده که فرمود: هر کس علم بیاموزد و قصدش این باشد که

با نادانان جدال کند، و به دانشمندان فخر بفروشد، و یا نظرش این باشد که با کسب علم و فضیلت، مردم و جامعه را متوجه خود کند، این چنین عالمی جایش در دوزخ است.
حضرت رضا فرمود: جد من درست فرموده است، آیا می‌دانی که نادانان چه افرادی هستند؟
عرض کردم: آنان را نمی‌شناسم.
فرمود: آنها گروهی از داستانسرایان مخالف ما هستند که مردم را از طریق حق و صراط مستقیم منحرف می‌کنند، آیا می‌دانی که مقصود از «علماء» چه کسانی می‌باشند؟
گفتم آنرا هم نمی‌دانم.
امام (ع) فرمود: مقصود از «علماء» علمای آل محمد علیهم‌السلام هستند که خداوند اطاعت آنها را واجب گردانیده و محبت آنان را لازم ساخته است، آیا می‌دانی که معنی توجه مردم به او چیست؟
عرض کردم نمی‌دانم.
فرمود: به خداوند سوگند معنی این جمله ادعای امامت بدون حق و استحقاق می‌باشد، و هر کس مرتکب این عمل گردد جای او در آتش خواهد بود.
16- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا (ع) روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: پادشاهان بر مردم فرمانروا هستند و علم و دانش بر پادشاهان حکومت می‌کند، و قدر علم این است که از خداوند بترسی و به علم و فضیلت خود عمل کنی، و از جهالت برای تو همین بس است که به علم خود فخر و مباهات کنی.
[صفحه 258]
17- محمد بن علی از حضرت رضا (ع) و او از پدرانش از حضرت رسول (ص) روایت می‌کند که فرمود:
طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، علم را در جاهائی که گمان دارید جستجو کنید، و آن را از اهلش فرا گیرید، یاد گرفتن علم برای رضای خداوند از حسنات است، و طلب علم عبادت و مذاکره و مباحثه آن تسبیح و عمل کردن و کار بستن علم به منزله جهاد در راه خداوند می‌باشد.
هر کس علم را به دیگران بیاموزد مانند آن کسی است که در راه خداوند صدقه می‌دهد، و هر کسی علم را در میان اهلش بذل کند و مردم را از علوم خود بهره‌مند کند، به خداوند نزدیک می‌گردد، زیرا راه حلال و حرام از علم حاصل می‌شود و روشنی راه بهشت از آن پدید می‌آید.
علم در هنگام وحشت رفیق و همدم انسان و در غربت و تنهائی یار و یاور آدمی است.
علم و دانش در خلوت هم صحبت و در سختی‌ها و مشکلات راهنما است،

علم در برابر دشمن مانند سلاح بران و در نزد دوستان زیور آدمیان است، خداوند به وسیله علم گروهی را به مقامات عالیه می‌رساند و آنان را در امور خیر و صلاح و سداد مقتدا و راهبر می‌گرداند.
جامعه به وسیله این علماء به طریق خیر و سعادت رهنمائی می‌شود و مردم پیرامون آنها را می‌گیرند و به افعال و اعمال آنان اقتداء کرده و از آراء و نظریات آنان سود برده و در نتیجه سعادت‌مند می‌گردند.
فرشتگان میل می‌کنند که با اهل علم دوستی و ارتباط برقرار کنند و با بالهای خود آنان را نوازش می‌کنند و تماس می‌گیرند، و در هنگام نماز خواندن به آنها مبارک باد می‌گویند.
[صفحه 259]
هر خشک و تری برای علماء استغفار می‌کند، و ماهیان دریاها و همه جنبندگان و درندگان بیابانها و چهارپایان برای این‌گونه مردمان عالم طلب رحمت و مغفرت می‌نمایند.
علم دل را حیات بخشیده و جهالت را از آن می‌زداید، و چشمها را روشنائی بخشیده و تاریکی‌ها را از برابر دیدگان برطرف می‌کند، و به ابدان آدمیان توانائی داده و ضعف و ناتوانی را رفع می‌سازد، علم بندگان را به جایگاه نیکان رسانیده و با خوبان و نیکوکاران همنشین می‌کند، و در دو جهان به مقام بلندی می‌رساند.
مذاکره علم و گفتگو در مباحث علمی مانند کسانی است که روزه داشته باشند و یا به عبادت پروردگار قیام نمایند.
به راهنمائی علم انسانی با خداوند آشنا می‌گردد و از وی اطاعت می‌کند و پرستش می‌نماید، به وسیله علم ارتباط بین ارحام برقرار می‌گردد، و حلال از حرام شناخته می‌شود، علم پیشاپیش عمل و عمل تابع علم است، علم به مردمان خوشبخت الهام می‌گردد، و مردمان بدبخت و سیه روز از افاضه آن محروم می‌گردند.
پس خوشا به حال آن افرادی که از علوم پروردگار محروم نگردند، و از علم و فضیلت بهره‌مند شوند.
18- ابوالصلت هروی از حضرت رضا (ع) از پدرانش از حضرت رسول (ص) روایت کرده که آن جناب فرمود: از دانایان باشید نه از راویان، اگر حدیثی را از روی فقه و بصیرت و دانائی درک کنید و معانی آن را دریابید بهتر است از اینکه هزار حدیث را بدون درک معانی آن را روایت نمائید.
19- یوسف بن محمد و علی بن محمد که هر دو از شیعیان بودند از امام حسن عسکری (ع) روایت می‌کنند که حضرت رضا (ع) فرمود: روز قیامت به عابد گفته
[صفحه 260]
می‌شود تو مرد خوبی بودی و برای خودت کوشش کردی و زاد و توشه خود

را فراهم ساختی، اینک داخل بهشت شوید، و از نتائج اعمال خود بهره‌مند گردید.
لیکن فقیه آن کسی است که جامعه را از علوم خود بهره‌مند گرداند، و آنان را به طرف خیر و سعادت رهنمون شود، و آنها را از چنگال دشمنان برهاند و از نعمتهای پروردگار آنان را بهره‌مند سازد، و خشنودی خداوند را برای آنان فراهم آورد.
روز قیامت به فقیه گفته می‌شود ای کسی که از ایتام آل محمد علیهم‌السلام سرپرستی کردی و دوستان ضعیف آنها را راهنمائی نمودی، اینک از کسانی که از تو علم آموختند شفاعت کن.
پس آن فقیه توقف می‌کند و مردم را دسته دسته با خود به بهشت می‌برد، و اینان کسانی هستند که از وی و یا شاگردان او علم آموخته‌اند، و تا روز قیامت هر کسی از گفته‌های این عالم استفاده کند مشمول شفاعت وی خواهد بود، و اینک بنگرید بین فقیه و عابد چه فرقی هست. [12].
[صفحه 261]

1- محمد بن عبدالله خراسانی خادم امام رضا (ع) گوید: مردی از زنادقه خدمت حضرت رضا رسید در حالی که گروهی از مردم در مجلس حاضر بودند.
امام (ع) از آن مرد زندیق پرسید اگر مطلب همان طور است که شما می‌گوئید و این جهان آفریننده‌ای ندارد - در حالی که چنین نیست - آیا ما و شما پس از مرگ مساوی نخواهیم بود، و این نماز و روزه‌ای که انجام دادیم و زکاتی که دادیم در آن جهان به ما ضرری نخواهند رسانید.
در این هنگام مرد زندیق سکوت کرد، سپس حضرت رضا (ع) فرمود: و اگر گفته‌های ما درست بیاید - در صورتی که گفته‌های ما حقیقت دارد - آیا شما هلاک نخواهید شد و ما نجات پیدا نخواهیم کرد؟
مرد زندیق گفت: خدا تو را رحمت کند مرا مطلع کنید که او چگونه است و در کجا است؟
امام رضا (ع) فرمود: وای بر تو در این گفته خطا کردی و به غلط رفتی، «این» و «کیف» را او پدید آورده است، و به وسیله اینها شناخته نمی‌شود، خداوند را با قوای ظاهری و قیاس نمی‌توان شناخت.
[صفحه 262]
مرد زندیق گفت: پس حالا که خداوند با یکی از محسوسات شناخته نمی‌گردد پس این چنین خدائی وجود ندارد.
حضرت رضا (ع) فرمود: وای بر تو اکنون که حواس ظاهری تو از درک وجود پروردگار ناتوان است انکار وجود مبدء متعال را می‌کنی، ما هر گاه از نظر ظاهر نتوانیم وجود او را درک کنیم یقین می‌کنیم که او خداوند ما است و برخلاف همه اشیاء می‌باشد.
مرد کافر گفت: پس خداوند کجا است؟
حضرت رضا (ع) فرمود: پس شما خبر دهید که در چه وقتی نبوده تا من به شما بگویم در چه وقت بوده است؟
سائل گفت: دلیل بر این مطلب که خداوند در همه زمانها بوده چیست؟
امام (ع) فرمود: من هنگامی که به بدن خود می‌نگرم، توانائی ندارم که در طول و عرض بدنم زیاد و یا کم کنم، و یا مکروهات را از بدن خود دفع کرده و جلب منفعت کنم.
در این هنگام درک کردم که برای این بدن یک سازنده هست و با علم و قدرت این بدن ساخته شده است، علاوه بر بدن انسان گردش فلک با قدرت خداوند انجام می‌گیرد، و ابرها و جریان بادها و طوفان‌ها و گردش آفتاب و ماه و ستارگان و سایر موجودات آسمانی و زمینی و دریایی همه

در پرتو عنایات و توجهات پروردگار حرکت می‌کنند و به زندگی خود ادامه می‌دهند.
از این رو یقین کردم که برای کائنات آفریننده‌ای هست که همه این موجودات را پدید آورده است.
2- حسین بن خالد گوید: مردی از حضرت رضا (ع) پرسید: ای فرزند
[صفحه 263]
رسول خدا دلیل حدوث عالم چیست؟
امام (ع) در پاسخ او فرمود: تو قبل از این وجود نداشتی و اینک وجود پیدا کرده‌ای و یقین داری که خودت خویشتن را خلق نکرده‌ای و آن کسی هم که مانند تو می‌باشد تو را خلق نکرده است.
3- حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: خداوند متعال همواره عالم، قادر، شنوا، بینا و زنده است، و همه این صفات جزء ذات مقدس اوست و هرگز از آن منفک نمی‌شود.
گوید: عرض کردم گروهی می‌گویند: علم، قدرت، حیات، شنوایی، بینائی و قدمت از ذات خداوند بیرون است و این صفات جزء ذات خداوند نیست.
حضرت رضا (ع) فرمود: هر کس به این سخنان عقیده پیدا کند، برای خداوند شریک قائل شده است و از ولایت ما بهره‌مند نیست، بعد از این فرمود خداوند همیشه عالم، شنوا، بینا و قادر است و این صفات هرگز از آن جدا نمی‌شوند.
پروردگار از گفته‌های مشرکین و مشبهین منزه است و مقامش از این سخنان ناروا بلندتر است.
4- صفوان بن یحیی گوید: ابوقره محدث از من درخواست کرد که او را خدمت حضرت رضا (ع) ببرم، پس از اینکه برای او از آن جناب اذن ورود خواستم و اجازه فرمودند ابوقره خدمت رسید و از مسائل حلال و حرام و احکام دینی پرسشهائی فرمود تا سخن را به مبحث توحید کشانید.
ابوقره گفت: برای ما روایت شده که خداوند موضوع سخن گفتن و رؤیت خود را به دو تن از پیغمبران خود اختصاص داد، با موسی بن عمران سخن گفت، و محمد (ص) را به رؤیت خود مخصوص گردانید.
[صفحه 264]
امام رضا (ع) فرمود: اگر چنین است که محمد خداوند را رؤیت کرده است پس آن کسی که از طرف خداوند به جن و انس ابلاغ کرد و فرمود: «لا تدرکه الابصار و لا یحیطون به علما و لیس کمثله شیء» دیدگان، خداوند را درک نمی‌کنند و از جهت علم هم نمی‌توانند خداوند را دریابند و هیچ چیزی مانند او نیست کدام است آیا این محمد نیست؟ ابوقره گفت مطلب همین است که شما بیان فرمودید.
حضرت رضا (ع) بار دیگر فرمود: محمد از طرف خداوند مبعوث می‌گردد و

به مردم می‌گوید: که او از جانب پروردگار آمده و آنها را به طرف خداوند دعوت می‌کند و از صفات و خصوصیات او گفتگو می‌نماید به مردم بگوید: من خداوند را با دو چشم خود دیدم و او را به صورت بشری دریافتم.
آیا شما با اظهار این مطالب شرم نمی‌کنید؟ زنادقه قدرت ندارند این چنین سخن بگویند، آیا جایز است که از طرف خداوند سخنی بگوید، و بار دیگر بیاید و به طریق دیگری برخلاف سخن اول خود مطلبی بگوید.
ابوقره گفت: مگر در قرآن نیامده که «و لقد رآه نزلة اخری» امام رضا سلام الله علیه فرمود: بعد از این آیه مطلبی هست که دلالت می‌کند بر آن چیزی که مشاهده کرد، و آن آیه‌ی «ما کذب الفؤاد ما رأی» می‌باشد.
می‌فرماید: دل محمد (ص) تکذیب نکرد آنچه را که با دو چشمش مشاهده کرد، سپس اطلاع داد به آنچه محمد دید و آن این است که فرمود: «لقد رأی من آیات ربه الکبری».
پس حضرت رسول (ص) آیات خداوند را مشاهده کردند و آیات خداوند غیر از او می‌باشند.
پروردگار فرموده «و لا یحیطون به علما» پس هرگاه با چشم ظاهری بتوان [صفحه 265]
خداوند را دید احاطه علمی نیز امکان‌پذیر است و شناخت واقعی حاصل می‌گردد.
ابوقره گفت: آیا روایات را تکذیب می‌کنید؟
امام رضا (ع) فرمود: هرگاه روایات با مخالفت قرآن مواجه شدند من آن اخبار را تکذیب می‌کنم، زیرا مسلمین اجماع کرده‌اند که با علم و دانش نمی‌توان خداوند را دریافت و با دیدگان ظاهر نمی‌توان او را دید و خداوند را به هیچ چیزی نمی‌توان مانند کرد.
5- ریان بن الصلت از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: به من ایمان نیاورده است کسی که سخنان مرا طبق رأی خود تفسیر و تعبیر کند، و مرا نشناخته است کسی که مرا به مخلوقاتم تشبیه کند، و بر دین من نیست کسی که در دین من به قیاس رفتار نماید.
6- داود بن قاسم گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود:
هر کس خداوند را به مخلوقاتش مانند کند مشرک است، و هر کسی برای او مکانی قائل شود کافر است، و هر کس به خداوند نسبت دهد آنچه را که نهی فرموده دروغگو است.
بعد از این امام (ع) این آیه شریفه را قرائت فرمودند «انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون».
7- حسین بن خالد گوید: به حضرت رضا (ع) عرض کردم ای فرزند رسول خدا مردم روایت می‌کنند که حضرت رسول (ص) فرمود: خداوند آدم را به

صورت خود آفرید.
امام (ع) فرمود: خداوند آنان را بکشد آنها اول حدیث را حذف کرده‌اند پیغمبر از کنار دو نفر که همدیگر را ناسزا می‌گفتند عبور فرمودند حضرت شنید یکی از
[صفحه 266]
آن دو به دیگری می‌گوید خداوند چهره تو و چهره آن کس که شبیه تو هست سیاه کند.
پیغمبر فرمود ای بنده‌ی خدا به برادرت این چنین خطاب نکن که خداوند آدم را به صورت او آفریده است.
8- حسین بن خالد گوید به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم یابن رسول الله مردم ما را به عقیده جبر و تشبیه نسبت می‌دهند و این موضوع از این جا ناشی شده است که از پدرانت در این مورد روایاتی رسیده است.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود اخباری که در این موضوع از پدرانم علیهم‌السلام رسیده است بیشتر است یا روایاتی که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده.
راوی گوید: عرض کردم بلکه اخبار روایت شده از پیغمبر در این مورد بیشتر است.
حضرت فرمود پس مردم بگویند پیغمبر هم معتقد به جبر و تشبیه بوده است.
گفتم مردم می‌گویند پیغمبر این سخنان را نگفته است بلکه این روایات را به آن جناب نسبت می‌دهند.
فرمودند پس بنابراین چرا نمی‌گویند به پدران من هم این روایات را نسبت داده‌اند و آن‌ها از انتساب این سخنان به خود رضایت ندارند.
بعد از این حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هر کس معتقد به تشبیه و جبر باشد کافر است، و ما در دنیا و آخرت از آن تبری می‌جوئیم.
ای فرزند خالد اخبار زیادی در موضوع تشبیه و جبر از طرف غلاة جعل شده و به ما نسبت داده‌اند، غلاة بزرگی خداوند را درک نکردند و خدا را کوچک شمردند
[صفحه 267]
اینک هر کس آنها را دوست بدارد ما را دشمن داشته، و هر کسی آنها را دشمن بدارد ما را دوست داشته است.
9- محمد بن عبدالله خراسانی خادم حضرت رضا علیه‌السلام گوید: یکی از زنادقه به حضرت رضا علیه‌السلام گفت چرا خداوند خود را از مخلوقات پوشیده است؟
ابوالحسن علیه‌السلام فرمود پوشیدن خداوند خود را از مردم برای کثرت گناهان آنها می‌باشد، و بر خداوند در ایام شب و روز هیچ چیزی پوشیده

نیست و او همه اعمال و افعال بندگان خود را می‌داند.
گفت پس چرا خداوند با چشم ظاهر دیده نمی‌شود؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود برای فرق بین او و بندگانش که با حواس ظاهری قابل درک هستند، علاوه بر این خداوند اجل است از اینکه دیدگان او را دریابند و یا گمان و خیال او را احاطه کنند، و یا با عقل بتوان او را دریافت.
وی گفت: خداوند را برایم تعریف کن، امام علیه‌السلام فرمود: خداوند را نمی‌توان به حقیقت تعریف کرد پرسید چرا نمی‌توان پروردگار را وصف کرد؟.
فرمود برای اینکه هر محدودی به حدی پایان پیدا می‌کند، هرگاه احتمال تحدید رفت احتمال زیادی می‌رود، و هرگاه احتمال زیادی رفت احتمال نقصان می‌رود.
10- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: شنیدم حضرت رضا علیه‌السلام به پدرم می‌گفت: من تو را نزد عبدالرحمان بن یعقوب دیدم، پدرم گفت: او دائی من است.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: او درباره‌ی خداوند سخنی بزرگ می‌گوید، او [صفحه 268]
پروردگار را برخلاف واقع وصف و تعریف می‌کند، و خداوند را نمی‌توان با پندار خود، وصف کرد، اکنون یا با ما مجالست کن و او را ترک گو، و یا مجلس ما را واگذار و با او معاشرت کن.
عرض کرد: او هر چه دلش خواست بگوید، من به گفته‌های او عقیده ندارم در این صورت از او چه زیانی به من خواهد رسید.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: آیا نمی‌ترسی که عذابی بر او نازل شود و تو را نیز فراگیرد، آیا خبر نداری از داستان شخصی که از اصحاب حضرت موسی علیه‌السلام بود و پدرش از یاران فرعون، هنگامی که سواران فرعون به موسی رسیدند وی برگشت تا پدرش را موعظه کند.
موسی علیه‌السلام او را دریافت در حالی که پدرش با او با غضب گفتگو می‌کرد تا آنگاه که به کنار دریا رسیدند و هر دو غرق شدند.
چون خبر او به موسی رسید گفت: خداوند او را رحمت کند او به عقیده پدرش نبود، و لیکن هنگامی که عذاب نازل شد همگان را فرا می‌گیرد گناهکار و غیر گناهکار را نمی‌شناسد.
11- یونس بن عبدالرحمان گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم در اخبار روایت شده که خداوند حقیقت علم است و نادانی در آن راه ندارد، و زندگی است که مرگی در او نیست، و نوری است که تاریکی هرگز در آن جا راه پیدا نمی‌کند، امام علیه‌السلام فرمود: همین طور است.
12- داود بن سلیمان فراء از علی بن موسی الرضا و او از پدرانش از

حسین ابن علی علیهماالسلام روایت کرده که یک نفر یهودی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیده و عرض کرد: مرا از آنچه در نزد خداوند نیست و از آنچه خداوند
[صفحه 269]
ندارد، و از آنچه خداوند نمی‌داند خبر دهید.
علی علیه‌السلام فرمود: اما آنچه که خداوند نمی‌داند آن گفتار شما یهودیان است که گفتید عزیز فرزند خدا است در صورتی که خداوند فرزندی برای خود نمی‌داند.
و اما آنچه که در نزد خداوند نیست آن ظلم است و پروردگار هرگز به بندگان خود ستم نمی‌کند.
و اما آنچه خداوند ندارد آن شریک است، در این هنگام یهودی مسلمان شد و شهادتین بر زبان جاری کرد.
13- ابواحمد غازی از حضرت رضا و او از پدرانش علیهم‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: اعمال بر سه قِسمند: فرائض، فضائل و معاصی.
اما فرائض به امر پروردگار و به رضایت و مشیت و علم و قضاء او انجام می‌گیرد.
و اما فضائل به امر خداوند نیست و لیکن رضایت و قضاء و قدر و مشیت و علم او در انجام آن دخالت دارد.
و اما معاصی، امر خداوند در آن دخالت ندارد، و لیکن قضاء و قدر و مشیت و علم در آن نافذ است، و سپس خداوند بندگان خود را در معاصی مورد عقاب قرار می‌دهد.
14- و نیز از حضرت رضا از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت شده که گفت: از پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم فرمود:
تمام جهان را جهل فراگرفته مگر جاهائی که به نور علم روشن است، علم نیز نفعی ندارد مگر آنچه را که مورد عمل قرار دهند، و عمل‌ها نیز ریائی هستند مگر آن
[صفحه 270]
عملی که از روی اخلاص انجام گیرد و اخلاص نیز در معرض خطر است تا آنگاه که بندگان به نتیجه اعمال خود برسند و عاقبت کارهای خود را دریابند.
15- احمد بن عبدالله جویباری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود: مردی از اهل عراق خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید و عرض کرد: مرا خبر دهید آیا بیرون شدن ما به طرف مردم شام با قضا و قدر خداوند انجام گرفته است؟

علی علیه‌السلام فرمود: آری به خداوند سوگند شما از هیچ تپه‌ای بالا نرفتید و در هیچ سرزمین فرود نیامدید مگر آنکه قضاء و قدر خداوند در آن دخالت داشت.
پیرمرد عراقی گفت: پس از مشقت‌هائی که در این مسافرت به من رسیده در نزد خداوند ماجور هستم؟
علی علیه‌السلام فرمود: ای پیرمرد اندکی آرام بگیر، شاید گمان می‌کنی که این قضاء و قدر لازم و حتمی است و اگر چنین بود هر آینه ثواب و عقاب معنی نداشت و امر و نهی لازم نبود، و معنی وعد و وعید ساقط می‌شد، دیگر گناهکار را سرزنش نمی‌کردند و نیکوکار را نمی‌ستودند، حتی شایسته بود نیکوکار را سرزنش کنند و گناهکار را مورد احسان قرار دهند.
این عقیده که از وی بوی جبر می‌آید گفته‌ی بت‌پرستان و دشمنان خداوند است، قدریان و مجوسان این امت به این عقیده هستند.
ای شیخ خداوند بندگان خود را با تخییر مکلف کرد و برای آنکه از عواقب اعمال خود بترسند آن‌ها را از ارتکاب کارهای زشت بازداشت، و در برابر کارهای کوچک پاداش‌های زیادی عطا فرمود.
خداوند هرگز مغلوب نافرمانان و معصیت‌کاران نشده، و از روی اکراه
[صفحه 271]
اطاعت نگردیده است، و آسمان و زمین و آنچه در بین آنها قرار دارد عبث و بیهوده نیافریده است، «ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار».
راوی گوید: شیخ در این هنگام برخاست در حالی که می‌گفت:
أنت الامام الذی نرجوا بطاعته
یوم النجاة من الرحمان غفرانا
أوضحت من دیننا ما کان ملتبسا
جزاک ربک عنا فیه احسانا
16- ابوالصلت هروی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هر کس به جبر عقیده دارد به او زکوة ندهید و شهادت او را قبول نکنید، خداوند متعال مردم را به اندازه‌ی توانائیهای آنها مکلف ساخته و بیش از استعداد آنان برای آنها تکلیف معین نکرده است، هر کسی در گرو کارهای خود بوده و کسی گناه دیگری را تحمل نمی‌کند.
17- برید بن عمیر شامی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم هنگامی که در مرو اقامت داشتند عرض کردم: یابن رسول الله از حضرت صادق علیه‌السلام برای ما روایت شده است که آن جناب فرموده: «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین أمرین» معنی این حدیث چیست؟.
فرمود: هر کس گمان کند که خداوند ما را وادار به گناه می‌کند و بعد ما را در اثر ارتکاب گناه معذب می‌نماید این شخص معتقد به جبر است.

هر کسی اعتقاد پیدا کند که خداوند امور بندگان خود را به ائمه اطهار واگذار کرده است این را تفویض گویند قائل به جبر کافر و معتقد به تفویض مشرک است.
گوید: عرض کردم پس معنی امر بین چیست؟
امام علیه‌السلام فرمود: مردم در انجام اوامر پروردگار و ترک منهیات راه عملی
[صفحه 272]
دارند و طرق خیر و سعادت و شر و شقاوت برای آنها باز است.
راوی عرض کرد: آیا خداوند در افعال بندگان اراده و مشیت دارد؟.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: در انجام اوامر اراده و مشیت خداوند حاکم است و پروردگار از کار بردن دستورات خود خوشنود است و بندگان خود را در طاعات و عبادات کمک می‌کند، و اما در مورد معاصی اراده و مشیت خداوند نهی از ارتکاب معصیت است و از انجام آن به خشم می‌آید و مرتکبین گناه را معذب می‌کند،
گوید: گفتم: آیا «قضاء» در این امور دخالتی دارد؟ فرمود: در تمام افعال بندگان از خیر و شر «قضاء» هست.
گفتم: معنی قضاء چیست؟ فرمودند: معنی «قضاء» حکومت بر مردم است به آنچه استحقاق دارند و خداوند در برابر افعال و اعمال بندگان به آن‌ها در دنیا و آخرت ثواب و یا عقاب می‌دهد.
18- سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده است که در محضر آن جناب از جبر و تفویض سخن به میان آمد، امام علیه‌السلام فرمود: اگر می‌خواهید در این موضوع «اصلی» برای شما ارائه کنم که هرگز با هم اختلاف نداشته باشید و با هر کس در این موضوع مباحثه و گفتگو کردید پیروز گردید.
عرض کردیم نظر خود را در این باره بیان فرمائید.
حضرت فرمودند: خداوند با غلبه و قهر اطاعت و معصیت نمی‌شود، و بندگان خود را در دنیا وانمی‌گذارد هر چه بندگان دارند از آن خداوند است، نیرو و توانائی بندگان از طرف خداوند افاضه شده است.
اگر همه بندگان به طاعت و عبادت پروردگار مشغول گردند پروردگار از عمل آنها جلوگیری نکرده و مانع و رادع آنها نیست، و اگر همه آنها به معصیت
[صفحه 273]
و نافرمانی مشغول شوند، در این صورت اگر خداوند اراده فرماید جلو معصیت آنها را می‌گیرد، و اگر بین آنها و معصیت حائل نگردد این دلیل نیست که خداوند آنها را وادار به معصیت کرده است.
سپس فرمودند: هر کس این گونه سخنان را ضبط کند خصم خود را از پا

درآورده است.
19- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده است که آن جناب از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت می‌کرد که فرمود شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: هر کس به قضاء من راضی نباشد و به «قدر» من ایمان نیاورد، باید خدائی غیر از من برای خود بیابد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در هر «قضاء» پروردگار برای مؤمن خیری هست.
20- حسن بن علی وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم آیا خداوند کارها را به بندگان خود واگذاشته است؟.
فرمود: خداوند عزیزتر از این است که امور را به مردم واگذارد، گفتم: پس آنان را به انجام معاصی مجبور کرده است؟
فرمود: خداوند عادل‌تر و داناتر از این است، سپس فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم من به نیکیهایت از تو سزاوارترم، و تو به گناهانت از من سزاوارتر هستی تو نافرمانیها را با قوتی که در تو گذاشته‌ام انجام دادی.
21- محمد بن عرفه گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم خداوند اشیاء را به قدرت آفرید یا بدون قدرت؟.
فرمود جایز نیست که گفته شود خداوند اشیاء را با قدرت آفریده است،
[صفحه 274]
زیرا اگر این طور گفته شود معنی آن چنین است که قدرت را چیزی غیر از خداوند فرض کنی، و قدرت را وسیله‌ای برای آفرینش موجودات بدانی، و این عقیده شرک است.
و اگر بگوئی که خداوند به قدرت ذاتی خود، موجودات و کائنات را خلق کرد در این صورت قدرت را جزء ذات حق دانسته‌ای، و پروردگار را مقتدر و صاحب قدرت وصف کرده‌ای، خداوندی که هرگز ضعیف و ناتوان نیست و به غیر خود نیازی ندارد.
22- حسین بن بشار گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم آیا خداوند به حوادثی که واقع نشده است علم دارد، و یا فقط گذشته‌ها را می‌داند؟.
امام علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال عالم به اشیاء است قبل از اینکه اشیاء به وجود آیند، خداوند متعال فرموده است «انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون» و هم‌چنین به اهل جهنم فرمود «و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون».
خداوند متعال می‌داند اگر آنها را به دنیا برگرداند مردم بار دیگر دنبال منهیات خواهند رفت و به فرشتگان هنگامی که گفتند «أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی أعلم

مالا تعلمون».
پس بنابراین علم خداوند به اشیاء سبقت دارد و قبل از وجود شیء علم به آن دارد، خداوند بسیار بزرگ است و همواره شنوا و دانا و بینا است.
23- محد بن عبید گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم فرمودند: به عباس بگوئید از سخن گفتن در مباحث توحید و غیر آن خودداری کند، و با مردم طبق معرفت آنها و درک آنها سخن گوید، و از مطالبی که قابل فهم جامعه نیست و مورد انکار آنان قرار می‌گیرد خودداری کند.
و هر گاه از تو از توحید پرسیدند، همانطور که خداوند فرموده است بیان کن.
[صفحه 275]
پروردگار متعال می‌فرماید: «قل هو الله أحد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد، و لم یکن له کفوا أحد».
و هرگاه از کیفیت پرسیدند همانگونه که خداوند فرموده «لیس کمثله شیء» برای مردم بیان کن.
و هرگاه از تو پرسیدند که خداوند چگونه می‌شنود بگو «و هو السمیع العلیم» و روی هم رفته در همه گفتگوها باید به اندازه عقل و معرفت مردم گفتگو شود.
24- داود بن سلیمان فراء از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: توحید نصف دین است، و روزی با دادن صدقه فرود آورید.
25- فتح بن یزید جرجانی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم ادنی معرفت خداوند چیست؟.
فرمود: نازل‌ترین مرتبه در خداشناسی این است که اقرار کنی خدائی غیر آن نیست و نظیر و مانندی ندارد، و قدیم و ازلی است و انقطاع و زوال در وجود مقدس آن راه ندارد، خداوند همواره موجود، و نابودی برای آن نیست، و مانند او چیزی وجود ندارد.
26- عبدالعزیز بن مهتدی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام در موضوع خداشناسی سؤال کردم.
فرمودند: هر کس قل هو الله احد را بخواند و به آن ایمان بیاورد، خدا را شناخته و موحد شناخته می‌گردد.
عرض کردم: چگونه آن را بخواند؟
فرمود همان طوری که مردم می‌خوانند قرائت کند، و در پایان گفتگوی خود
[صفحه 276]
اضافه فرمودند: کذلک الله ربی، کذلک الله ربی، کذلک الله ربی.
یعنی خدای من این چنین است که در این سوره مبارکه وصف شده و من جز این عقیده‌ای دیگر درباره‌ی خداوند ندارم.

27- ابراهیم بن عباس گوید: مردی از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید آیا خداوند بندگان خود را به آنچه قدرت ندارند انجام دهند مکلف می‌کند؟
فرمود خداوند عادل‌تر است از اینکه چنین تکلیفی به بندگانش بکند.
بار دیگر پرسید: آیا مردم توانائی دارند به آنچه اراده کرده‌اند.
فرمود: مردم ناتوان‌ترند از اینکه هر چه بخواهند انجام دهند.
28- احمد بن عامر طائی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود:
خداوند متعال در روز قیامت به حساب همه بندگان خود می‌رسد مگر افرادی که مشرک باشند خداوند مشرکین را بدون حساب روانه دوزخ می‌کند.
29- حسن بن علی بن فضال گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم چرا خداوند متعال مخلوقات را به صور مختلف و انواع گوناگون آفرید، و آنان را به یک صورت و هیئت خلق نکرد؟.
فرمود: برای اینکه مردم خیال نکنند خداوند عاجز است و قدرت ندارد مخلوقات خود را به صور گوناگون بیافریند و ملحدین و کافرین مردم را در شک و وهم گرفتار نکنند، از این رو مردم با دیدن مخلوقات پروردگار متوجه می‌گردند که خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است.
30- اسحاق بن راهویه گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد
[صفحه 277]
نیشابور شد و چون خواست از آن شهر بیرون شود و به طرف مأمون برود اصحاب حدیث پیرامون مرکب آن جناب را گرفتند، و گفتند یابن رسول الله از نیشابور بیرون می‌روی و برای ما حدیثی بیان نمی‌کنی که از آن استفاده کنیم؟.
در این هنگام امام رضا در عماری جلوس کرده بودند، پس از این سؤال سر مبارک خود را از عماری بیرون کرده و فرمودند:
شنیدم از پدرم موسی بن جعفر، و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی ابن الحسین و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی‌طالب، که گفت: شنیدم از رسول خدا (ص) که فرمود شنیدم از خداوند متعال که فرمود:
کلمه‌ی «لا اله الا الله» قلعه استوار و محکم من است، هر کس در این قلعه وارد شود از عذاب من مصون و محفوظ خواهد شد.
راوی گوید هنگامی که مرکب حضرت به سیر خود ادامه داد امام علیه‌السلام سر مبارک خود را از عماری بیرون کرد و فرمود البته لا اله الا الله شروطی دارد و من هم یکی از شروط آن هستم.
31- احمد بن عبدالله جویباری از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود پاداش و

نعمتی که خداوند به موحدین می‌دهد بهشت است.
32- و نیز حضرت رضا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
کلمه «لا اله الا الله» در نزد خداوند مقام بزرگ و ارجمندی دارد، هر کس از روی عقیده و اخلاص این کلمه را بر زبان جاری سازد بهشت برای او واجب می‌گردد و هر کس به دروغ و ریاء کلمه مزبوره را بر زبان خود جاری کند، جان و مالش در
[صفحه 278]
دنیا مصون از تعرض است و در آن جهان جایگاه او در دوزخ خواهد بود.
33- حضرت رضا علیه‌السلام از جدش روایت می‌کند هر کس در یکی از ساعات روز و شب کلمه توحید را بر زبان جاری کند سیئات اعمال او از نامه عملش محو می‌گردد.
34- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد:
نخستین اثری که از علم گرفته می‌شود چیست؟ فرمود شناخت خداوند می‌باشد گفت معرفت حقیقی خداوند چگونه است؟
فرمود آن است که اعتقاد پیدا کنی که پروردگار شبیه و نظیر ندارد و اوست خداوند یگانه، آفریننده، نیرومند، آغاز همه آفرینش، پایان همه موجودات، آشکار و نهان، و مانند او همبازی نیست، هر کس خداوند را این چنین بشناسد معرفت واقعی و حقیقی پیدا کرده است.
35- فضل بن شاذان نیشابوری گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
اگر گوینده‌ای بگوید: چرا مردم مأمور شده‌اند که به خداوند و پیامبران و اوصیاء آنها اقرار و اعتراف کنند و به آنچه که انبیاء از نزد خداوند آورده‌اند معترف گردند؟ پاسخ این سؤال را از چند جهت می‌توان داد.
اول کسانی که اقرار و اعتراف به وجود خداوند متعال نداشته باشند، و از گناه و معصیت اجتناب نکنند، و از ارتکاب کبائر دست نکشند، و به جهت رسیدن به لذت‌ها به کسی توجه ننمایند و از ظلم و فساد و جنایت متمتع شوند.
و هرگاه مردم مرتکب این اعمال و افعال گردند و هر شخصی هر چه دلش بخواهد انجام دهد و حدود و احترامات جامعه را در نظر نگیرد و حقوق مردم را پایمال هوی
[صفحه 279]
و هوس خود قرار دهد.
البته معلوم است در این گونه جامعه که حق و حقیقت و انصاف در آن نیست فساد بزرگی پدید می‌آید. و مردم مانند درندگان بر یکدیگر خواهند پرید و اموال و نوامیس مورد تجاوز مفسدین و بدکاران قرار خواهند

گرفت.
در این هنگام مردم همدیگر را خواهند کشت و بدون جرم و گناه خون عده‌ای ریخته خواهد شد، در نتیجه این بی‌بندوباری و فساد و لجام گسیختگی، دنیا ویران خواهد شد و مردم هلاک شده و در زندگی فساد تولید خواهد شد.
دوم خداوند متعال حکیم است و حکیم کسی را گویند که جامعه را از فساد و تباهی بازدارد و مردم را به صلاح و شایستگی دعوت کند، و از ظلم و ستم بازداشته و از زشتیها نهی فرماید.
تحظیر از فساد و امر به صلاح و نهی از فواحش در صورتی است که مردم به خداوند اقرار و اعتراف کنند، و آمر و ناهی را بشناسند، و اگر مردم به خداوند اقرار نکنند و خداپرست نشوند چیزی آنها را از فساد باز نمی‌دارد و به طرف صلاح و رستگاری هدایت نمی‌گردند.
سوم ما مشاهده می‌کنیم که مردم بسیاری از اعمال زشت را در نهان و دور از انظار انجام می‌دهند، و اگر چنانچه اقرار به خداوند و ترس از او نبود هیچ کس در خلوت دست از فساد نمی‌کشید و به هیچ فردی هم اعتناء نمی‌کرد و همواره در پنهانی مرتکب معصیت و شهوت‌رانی می‌شد و گناهان کبیره را انجام می‌داد.
زیرا مردم از اعمال و افعال او اطلاع نداشتند و او آزادانه هر کاری می‌خواست می‌کرد.
در این صورت مردم در نهان به حقوق همدیگر تجاوز می‌کردند و هیچ کس
[صفحه 280]
بر جان و مال و ناموس خود ایمن نبود، و مردم ناگزیر هستند که اقرار کنند خداوند دانا و آگاهی هست که از ضمایر و نیات مردم اطلاع دارد و آنان را به صلاح و شایستگی دعوت کرده و از فساد و تباهی بازمی‌دارد و به همه اعمال بندگان خود ناظر می‌باشد، مردم اگر اقرار و اعتراف به وجود خداوند بکنند گرد مناهی و ملاهی نمی‌روند.
[صفحه 281]

از کتاب پیامبران

اشاره

1- ابن سکیت گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: چرا خداوند متعال موسی بن عمران را با عصا و ید بیضاء و آلات و ادوات سحر مبعوث فرمود، و عیسی علیه‌السلام را با طب و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و خطبه‌ها به رسالت فرستاد؟.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که موسی علیه‌السلام را به رسالت مبعوث فرمود در میان مردم بیش از همه چیز سحر و جادوگری رواج داشت، و جادوگران در میان جامعه مقام بلندی داشتند و مورد احترام بودند.
برای همین جهت خداوند متعال موسی را به این وسیله برانگیخت تا با مغلوب کردن جادوگران و کاهنان حق را ظاهر کند و سحر آنها را باطل گرداند و حجت خود را بر مردم تمام نماید.
اما حضرت عیسی علیه‌السلام در زمانی مبعوث شد که بیماری و ناخوشی در جامعه زیاد و مردم به طب و طبیب بیشتر احتیاج داشتند از این رو عیسی بن مریم علیهماالسلام کارهائی کرد که اطباء از آن عاجز بودند، و آن حضرت مردگان را زنده می‌کرد و ابرص و اکمه را معالجه می‌کرد.
[صفحه 282]
این‌ها کارهائی بودند که اطباء قدرت انجام آن را نداشتند، از این جهت عیسی علیه‌السلام نبوت خود را اثبات کرد و حجت خود را آشکار نمود.
اما حضرت رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در وقتی مبعوث شد که بهترین و بالاترین فضیلت و امتیاز انشاء شعر و خطبه و سخنرانی بود، اشخاصی در جامعه مقام و اعتبار داشتند که دارای این سه صفت بودند.
در این هنگام حضرت رسول از طرف خداوند کتابی آورد که در آن مواعظ و احکام بود، رسول خدا با آوردن قرآن مجید گفته‌های آنها را باطل کرد و حقانیت خود را آشکار ساخت.
ابن‌سکیت عرض کرد: به خداوند سوگند من مانند تو را امروز مشاهده نمی‌کنم، اینک بفرمائید امروز در میان مردم با چه چیز می‌توان احتجاج کرد.
فرمود: امروز با عقل می‌توان راست‌گو را از دروغگو تمیز داد ابن سکیت گفت: به خداوند سوگند جواب درست همین است که فرمودی و بیان داشتی.
2- حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: پیامبران «اولواالعزم» را از این جهت اولواالعزم می‌گویند که

صاحب «شریعت» بودند.
بیان این مطلب از این قرار است که پیغمبران بعد از نوح همه بر شریعت او بودند و راه و روش او را پیروی کرده و از دین او ترویج می‌کردند، و این سنت تا زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام جاری بود.
پیامبرانی که در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام و یا بعد از او بودند به شریعت و طریقه ابراهیم رفتار می‌کردند و از دین او ترویج می‌نمودند و این روش تا عصر حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام جریان داشت.
[صفحه 283]
پیامبرانی که بعد از حضرت موسی آمدند آنها نیز تابع شریعت و دین او بودند تا آنگاه که حضرت عیسی علیه‌السلام به نبوت مبعوث شد، و پیامبران زمان آن حضرت نیز تابع شریعت او بودند و از دین او ترویج می‌کردند، و این روش هم‌چنین ادامه داشت تا آنگاه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث گردید.
این پنج نفر پیامبران اولواالعزم هستند و آنان از همه پیغمبران افضل می‌باشند، شریعت محمد (ص) تا روز قیامت منسوخ نمی‌گردد و پس از آن تا روز قیامت پیامبری مبعوث نخواهد شد.
هر کسی بعد از آن حضرت ادعای نبوت کند و یا کتابی پس از قرآن بیاورد، خون او برای مردمان مباح است و هر کسی ادعائی از وی شنید باید او را بکشد.
3- فضل بن شاذان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر کسی بگوید: چرا بر مردم واجب شد که از پیامبران متابعت کنند و به نبوت آنان اذعان و اعتراف داشته باشند؟.
در جواب این سائل گفته می‌شود چون در میان مخلوقات خداوند کسانی نیستند که از هر جهت بتوانند مصالح عالیه مردم را در نظر بگیرند و امور دین و دنیای مردم را اداره کنند، و حدود و ثغور فرد و اجتماع را مراعات نمایند خداوند متعال نیز مقامش بسیار بلند است و کسی نمی‌تواند خداوند را مشاهده کند و ضعف و ناتوانی مردم در این مورد ظاهر است.
از این رو لازم بود پیامبری معصوم که از هر جهت پاک و منزه باشد برای ارشاد و هدایت مردم از طرف خداوند برانگیخته شود و بین خدا و بندگانش واسطه شده و اوامر و نواهی پروردگار را برای مردم بیان کند و آنان را در امور دین و دنیا به طرف خیر و سعادت رهنمون گردد.
اگر چنانچه پیامبری مبعوث نمی‌شد مردم نفع و ضرر خود را تشخیص نمی‌دادند
[صفحه 284]
و طرق سعادت و شقاوت را تمیز نمی‌دادند، و اگر چنانچه معرفت و اعتقاد به رسول برای مردم واجب نبود در بعثت انبیاء نفعی مشاهده نمی‌شد و

امری کاملا بیهوده بود و این هم از حکیم بزرگی که همه کارهایش از روی حکمت و علم انجام گرفته و استوار شده است بسیار بعید است که خداوند پیامبری را به رسالت مبعوث کند و اطاعت او را واجب نگرداند.

4- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که روزی علی (ع) در جامع کوفه بودند، در این موقع مردی از اهل شام خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: از تو چند پرسش دارم.
علی (ع) فرمود: برای فهمیدن و درک حقیقت سؤال کن نه برای مجادله و اشتباه‌کاری.
آن مرد سؤالاتی کرد و در ضمن گفت: نخستین کسی که شعر گفت که بود.
علی (ع) فرمود: آدم (ع) اولین کسی است که شعر گفته است، پرسید شعرش چه بود؟
فرمود: هنگامی که وارد زمین شد و وسعت زمین و فضا و هوای آن را مشاهده کرد و هابیل به دست برادرش قابیل کشته شد گفت:
تغیرت البلاد و من علیها
فوجه الارض مغبر قبیح
تغیر کل ذی لون و طعم
و قل بشاشة الوجه المليح
شیطان نیز در پاسخ آدم گفت:
تنح عن البلاد و ساکنیها
فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح
و کنت بها و زوجک فی قرار
و قلبک من اذی الدنیا مریح
[صفحه 285]
فلم تنفک من کیدی و مکری
الی أن فاتک الثمن الربیح
فلو لا رحمة الجبار أضحت
بکفک من جنان الخلد ریح
5- عبدالسلام بن صالح هروی گوید: به حضرت رضا (ع) عرض کردم: یابن رسول الله مرا خبر دهید از درختی که حضرت آدم و حوا از آن خوردند و آن درخت چه بود؟ زیرا مردم در این باره اختلاف کرده‌اند، بعضی گویند: درخت گندم بوده و گروهی می‌گویند: درخت حسد می‌باشد.
امام (ع) فرمود: همه این مطالب درست است.
گفتم: پس معنی این اختلاف چیست و چگونه می‌توان این موضوع را حل کرد؟
فرمود: ای اباالصلت درختهای بهشت چند نوع ثمر را حمل می‌کنند و مانند

درختان دنیا نیستند، درختی که آدم از آن خورد هم گندم داشت و هم انگور.
پس از اینکه خداوند آدم را گرامی داشت و فرشتگان را امر کرد بر وی سجده کنند و او را در بهشت جای داد، آدم در نزد خود گفت: آیا خداوند بشری بهتر از من آفریده است، خداوند متعال قصد و نیت او را دریافت و گفت: ای آدم به ساق عرش بنگر.
هنگامی که آدم به ساق عرش پروردگار نگریست مشاهده کرد در آنجا نوشته شده: «لا اله الا الله، محمد رسول الله علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین و زوجة فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة».
آدم (ع) عرض کرد: خداوندا اینان چه افرادی هستند؟
خداوند فرمود: اینان از ذریه تو هستند و از تو و جمیع مخلوقات من بهترند اگر آنها نبودند من تو و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را خلق نمی‌کردم.
ای آدم مبادا با دیده‌ی حسد به اینها بنگری که تو را از جوار خود بیرون
[صفحه 286]
خواهم کرد، و لیکن آدم مقام آنها را آرزو کرد و حوا مقام حضرت زهرا را خواست از این رو شیطان بر آنها مسلط شد و از درخت ممنوع خوردند و از بهشت رانده شدند.

6- حسن بن علی وشاء گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: پدرم از پدرش علیهماالسلام روایت می‌کرد که فرمود: خداوند متعال به نوح پیغمبر فرمود: ای نوح فرزندت از اهل‌بیت تو نیست، زیرا وی مخالف عقیده پدرش بود، و کسانی که از نوح پیروی کردند جزء اهل‌بیت او قرار گرفتند.
راوی گوید: امام (ع) از من پرسید مردم این آیه را چگونه قرائت می‌کنند؟ عرض کردم مردم آیه را به دو قرائت می‌خوانند، بعضی «عمل» را فعل گرفته و «غیر» را مفعول دانسته‌اند، یعنی فرزند نوح کار غیر شایسته‌ای انجام داد زیرا از پدرش متابعت نکرد.
بعضی دیگر «عمل» را با تنوین و «غیر صالح» را صفت برای آن دانسته‌اند یعنی این فرزند غیر شایسته است.
امام (ع) فرمود: دروغ می‌گویند، آن پسر فرزند نوح است و لیکن چون با پدرش مخالفت کرد خداوند او را از فرزندی نفی کرد.
7- ابوالصلت هروی گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: هنگامی که نوح (ع) در زمین فرود آمد عده‌ی آنها از فرزندان و پیروانش هشتاد نفر بودند، در مکانی که فرود آمدند دهکده‌ای ساختند و او را قریة الثمانین نامگذاری کردند، زیرا عدد آنها هشتاد نفر بود.

8- حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: پدرم از [صفحه 287]
پدرش نقل می‌کرد که خداوند متعال از این جهت ابراهیم را برای خود دوست گرفت که او هیچ کس را ناامید نکرد و از احدی جز خداوند چیزی درخواست نفرمود.
9- احمد بن عامر طائی گوید: در سال 194 حضرت رضا (ع) فرمودند که حضرت رسول (ص) فرمود:
«هنگامی که روز قیامت برسد از داخل عرش پروردگار فریاد می‌کنند ای محمد پدرت ابراهیم پدری خوب بود و برادرت علی بن ابیطالب نیز برادر خوبی است».
10- عبیدالله بن علی گوید حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت می‌کرد که فرمود: ابراهیم (ع) اولین کسی است که مردم را به مهمانی دعوت کرد و او نخستین فردی است که موی سرش سفید شد، گفت: این سفیدی چیست؟
گفته شد، ریش سفید در دنیا به صاحبش وقار و در آخرت روشنائی می‌دهد.
11- حسن بن فضال گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: هنگامی که ابراهیم (ع) را در آتش افکندند، ما را در نزد خدا وسیله قرار داد و دعا کرد و پروردگار آتش را بر او سرد فرمود و او را سالم از آنجا بیرون آورد.

12- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: آیا می‌دانید چرا حضرت اسماعیل (ع) را صادق الوعد گفتند.
گوید: عرض کردم، نمی‌دانم.
فرمود: حضرت اسماعیل به مردی وعده داد، و مدت یک سال در مکان معینی نشست و انتظار او را کشید.
13- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم معنی حدیث حضرت رسول (ص) که فرمود: «انا ابن الذبیحین» چیست؟
[صفحه 288]
فرمود: مقصود آن حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل و عبدالله بن عبدالمطلب می‌باشند، اما اسماعیل همان کودک بردباری است که خداوند تولد او را به حضرت ابراهیم بشارت داد و هنگامی که به سن رشد رسید گفت: ای فرزند من در خواب مأمور شدم که تو را سر ببرم، اینک نظر خود را در این باره بیان کن.
حضرت اسماعیل گفت: ای پدر به آن چه فرمان داده شدی اقدام کن - و نگفت به آنچه دیده‌ای اقدام کن - و انشاءالله مرا از صابرین خواهی یافت.
پس از اینکه حضرت ابراهیم تصمیم گرفت فرزندش را ذبح کند خداوند قوچ بزرگی را فرستاد و او را در اختیار حضرت ابراهیم قرار داد تا آن را به جای اسماعیل بکشد و از ذبح اسماعیل خودداری کند.
این گوسفند پس از اینکه نزد ابراهیم آورده شد در بیابان‌های اطراف مکه می‌خورد و می‌آشامید و به طور آزاد در صحراها رفت و آمد می‌کرد، قبل از اینکه آن را به ابراهیم بدهند مدت چهل سال در بهشت چریده بود.
این گوسفند با مشیت و اراده خداوند آفریده شد و از شکم گوسفند ماده‌ای خارج نشده بود، و تا آنگاه که برای اسماعیل فدیه شد، و اینک هر گوسفندی که در منی کشته می‌شود فدیه اسماعیل می‌باشد تا روز قیامت.

14- اسماعیل بن همام گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه فریضه «قالوا ان یسرق فقد سرق أخ له من قبل فأسرها یوسف فی نفسه و لم یبدها» فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که انبیاء بزرگ آن را از همدیگر ارث می‌بردند، کمربند مزبور در نزد عمه یوسف علیه‌السلام بود، و یوسف هم در نزد عمه‌اش زندگی می‌کرد و مورد علاقه و محبت عمه‌اش قرار داشت.
[صفحه 289]
حضرت یعقوب برای خواهرش پیغام فرستاد که یوسف را نزد وی برگرداند، و بار دیگر به نزد او خواهد فرستاد.
عمه حضرت یوسف برای برادرش پیغام فرستاد که اجازه دهید یوسف امشب در نزد من بماند، و صبح او را نزد شما خواهم فرستاد، امام علیه‌السلام فرمود: چون صبح شد کمربند را در کمر حضرت یوسف علیه‌السلام بست و پیراهنی نیز روی آن بر یوسف پوشانید و نزد پدرش فرستاد.
هنگامی که یوسف از نزد عمه‌اش بیرون شد او کمربند را از وی طلبید و گفت: تو آن را دزدیده‌ای! در آن زمان هر کس چیزی را می‌دزدید دزد را به عنوان بنده و خدمتگزار در اختیار صاحب مال می‌گذاشتند.
در روایت دیگری وارد شده که برادران یوسف هنگامی که پیمانه ملک مصر از میان کیسه گندم خریداری شده آنها درآمد به یوسف گفتند: اگر این برادر ما اینک دزدی کرده برادر دیگر او نیز در چندی قبل مرتکب دزدی شد.
یوسف آن سخن را در دل گرفت و چیزی نگفت.

15- ابونصر بزنطی گوید: حضور حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردیم: اهل مصر معتقدند که مملکت آنها مقدس است.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: چرا چنین باشد؟
گفتم آنها خیال می‌کنند که از کوه آنها هفتاد هزار نفر بدون حساب و کتاب محشور می‌گردند و داخل بهشت می‌شوند.
فرمود: مطلب چنین نیست، خداوند هنگامی که بر بنی‌اسرائیل غضب کرد که آنان را وارد مصر نمود، و هنگامی از آن‌ها راضی شد که از مصر بیرون شدند.
[صفحه 290]
خداوند متعال برای موسی علیه‌السلام وحی فرستاد که استخوانهای حضرت یوسف علیه‌السلام را از مصر بیرون کنند، حضرت موسی علیه‌السلام محل قبر حضرت یوسف را جستجو کردند، او را نزدیک زن بیمار و کوری هدایت کردند.
موسی علیه‌السلام محل دفن یوسف را از او پرسید، پیرزن گفت: با دو شرط حاضرم قبر حضرت یوسف را به شما نشان دهم، نخست اینکه از خداوند بخواهد مرض او را شفا دهد و در بهشت او را در جا و مقام او جای دهد.
موسی علیه‌السلام پیشنهاد آن زن را بزرگ تلقی کرد، خداوند برای او وحی فرستاد از پیشنهاد او تعجب نکند، و خداوند حوائج او را برآورده می‌کند.
موسی به آن زن وعده کرد که در هنگام طلوع ماه حاجت او برآورده خواهد شد موسی به اتفاق آن زن بدن یوسف را که در یک پارچه سفیدی بود از رود نیل گرفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: سرهای خود را با گل مصری نشوئید و از ظروف سفالی آن چیزی نخورید، زیرا این کار ایجاد ذلت می‌کند و غیرت را می‌برد.
گفتیم: پیغمبر چنین فرموده؟ گفت: چنین است.
در حدیث دیگری آمده است که آن زن چهار شرط برای نشان دادن قبر حضرت یوسف مقرر کرد.
نخست اینکه پاهای او شفا پیدا کند.
دوم بینائیش به وی بازگردد.
سوم جوانی به او عود کند.
چهارم در بهشت با موسی باشد.
پس از اینکه بدن یوسف را در میان صندوقی از مرمر پیدا کردند او را به شام آورده و در آن سرزمین دفن کردند، از این جهت اهل کتاب مردگان

خود را به شام حمل می‌کنند.
16- ایوب بن نوح گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال به موسی بن عمران علیه‌السلام وحی فرستاد:
[صفحه 291]
ای موسی مرا دوست بدار و مردم را هم با من دوست کن.
موسی گفت: خداوندا من تو را دوست دارم چگونه مردم را با تو دوست کنم.
فرمود: از نعمت‌هائی که به آن‌ها داده‌ام برای آنها بازگو کن، هنگامی که آنان مشاهده کردند همه خیرات در نزد من است مرا دوست خواهند داشت.
17- ابونصر بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم معنی آیه شریفه «ان ابی یدعوک لیجزیک أجر ما سقیت لنا» آیا این همان است که موسی علیه‌السلام با او ازدواج کرد؟
فرمود: آری، وی هنگامی که گفت: «استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین» پدرش گفت: تو از کجا دانستی او قوی و امین است.
گفت: هنگامی که پیام تو را به او رسانیدم گفت: از پشت سرم حرکت کن و راه را به من نشان ده.
من پشت سر او حرکت کردم و او کراهت داشت شکل و شمایل و یا هیکل مرا مشاهده کند، هنگامی که موسی علیه‌السلام تصمیم گرفت از نزد شعیب بیرون گردد، شعیب گفت: داخل اطاق شوید و یکی از آن عصاها را بردارید تا در بیابان در مقابل درندگان از خود دفاع کنید.
هنگامی که موسی وارد اتاق شد یکی از آن عصاها ناگهان در دست او قرار گرفت موسی از اتاق بیرون شد چون چشم شعیب بر آن عصا افتاد گفت: عصای دیگر بردار.
حضرت موسی علیه‌السلام بار دیگر وارد اتاق شد و باز همان عصا در دستش
[صفحه 292]
قرار گرفت، پس از اینکه بیرون شد شعیب گفت: این همین عصا است که گفتم در جای خود قرار دهید و عصای دیگری بردارید.
موسی گفت: من سه بار این عصا را برگرداندم و او باز در دست من قرار گرفت، در این هنگام شعیب گفت: بردارید.
شعیب سالی یکبار موسی را ملاقات می‌کرد، هرگاه می‌خواست غذا بخورد موسی بالای سرش برای او نان خورد می‌کرد.

18- سعد بن عبدالله در کتاب «فضل الدعا» از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: یکی از اصحاب یک ورقه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد، نبی اکرم دستور دادند مردم همگان در مسجد اجتماع کنند.
مسلمانان از زن و مرد در مسجد جمع شدند، حضرت رسول منبر رفتند و آن کتاب را برای مردم قرائت فرمودند.
ورقه نامبرده از کتاب یوشع بن نون بود که در آن نوشته بود: همانا پروردگار شما مهربان و رحیم است، آگاه باشید که بهترین بندگان خداوند پرهیزگارانی هستند که آرام زندگی می‌کنند، و بدترین بندگان آنهائی می‌باشند که مشار بالبنان و مشهور هستند.
هر کسی دوست دارد که میزان او در روز قیامت نیکو سنجیده گردد، و نعمت‌های پروردگار را سپاس گوید و حقوق خداوند را اداء کند در هر روزی بگوید:
«سبحان الله کما ینبغی لله، و الحمد لله کما ینبغی لله، و لا اله الا الله کما ینبغی لله، و لا حول و لا قوة الا بالله، و صلی الله علی محمد و علی أهل بیته النبی الامی و علی جمیع المرسلین و النبیین حتی یرضی الله».
[صفحه 293]
پس از این رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد، و مردم اصرار داشتند که پیغمبر دعا کند، رسول خدا اندکی صبر کرد و بار دیگر بالای منبر رفت و فرمود:
هر کسی دوست دارد ستایش او از ستایش مجاهدان بالاتر قرار گیرد این دعا را هر روز بخواند، و اگر چنانچه نیازمندی داشته باشد خداوند متعال حاجت او را برمی‌آورد، و اگر چنانچه دشمنی داشته باشد دشمنش مخذول و منکوب می‌گردد، و اگر قرضی داشته باشد وامش اداء می‌شود، و اگر اندوهگین باشد اندوهش از بین می‌رود، این سخنان آسمان‌ها را شکافته و به لوح محفوظ می‌رسد.
19- اسحاق بن ابراهیم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پادشاهی به دانیال گفت: دوست دارم فرزندی مانند تو داشتم.
دانیال گفت: من چه مقامی در نزد تو دارم، ملک گفت: بالاترین مقام را در نزد من داری.
گفت: هر گاه خواستی با همسرت نزدیکی کنی همت خود را در من مصروف دار، امام فرمود بعد از چندی فرزندی از آن ملک پدید آمد که از همگان به دانیال شبیه‌تر بود.

20- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: خضر علیه‌السلام از آب حیاة نوشید و از این رو وی همواره زنده است و نمی‌میرد تا آنگاه که در صور دمیده شود.
خضر علیه‌السلام نزد ما می‌آید و سلام می‌کند ما صدای او را می‌شنویم، و لیکن
[صفحه 294]
شخصش را مشاهده نمی‌کنیم، در هر جائی که مردم یاد خضر را می‌کنند، وی در آن جا حاضر می‌گردد.
هر کس از شما که یادی از خضر کرد بر او سلام کند، خضر همه ساله در عرفات حاضر می‌شود و همه مناسک را انجام می‌دهد، خضر در عرفات توقف می‌کند و به دعای مؤمنین آمین می‌گوید، و زود است خداوند به وسیله او وحشت و تنهائی را از قائم ما برطرف سازد.
21- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمودند، خضر علیه‌السلام در خانه آن حضرت آمد و دم در توقف کرد، در میان خانه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام بودند، و بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنوز دفن نکرده بودند.
خضر علیه‌السلام گفت: رحمت خداوند بر شما باد ای اهل‌بیت محمد، هر کس طعم مرگ را خواهد چشید، و در روز قیامت پاداش خود را به طور کامل و تمام خواهد دریافت، خداوند هر کس را از این جهان ببرد جانشین برای او می‌گذارد، و در برابر هر معصیت و ناراحتی پروردگار صبر و شکیبائی عطا می‌کند، و آنچه از دست رفته است چیز دیگری جایگزین آن می‌سازد، اکنون بر خداوند توکل کنید و به او اعتماد داشته باشید، اینک برای خود و شما استغفار می‌کنم.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: می‌دانید این خضر است که آمده به شما تسلیت می‌گوید.

22- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت
[صفحه 295]
باقر علیه‌السلام فرمود: سلیمان بن داود علیهماالسلام روزی به اصحاب خود گفت:
خداوند متعال سلطنتی به من عطا کرده است که کسی بعد از من به آن نخواهد رسید، بادها جن و انس، پرندگان و درندگان همه در فرمان من هستند، و زبان پرندگان را به من آموخته، و از همه چیز به من ارزانی داشته است، با همه این سلطنت و شکوهی که من دارم یک روز با خوشحالی شام نکرده‌ام.
اینک تصمیم دارم وارد قصر خود شده و بالای بام کاخ بروم و اندکی به اطراف قصر خود بنگرم، اجازه ندهید کسی نزد من بیاید تا امروز اندوهی به من نرسد.
اصحاب سلیمان گفتند فرمان شما را اطاعت می‌کنیم، روز بعد حضرت سلیمان علیه‌السلام عصای خود را به دست گرفت و بالای یکی از مرتفعترین نقاط قصر خود رفت، و بر عصای خود تکیه داد و به اطراف و جوانب می‌نگریست و به سلطنت خود و به آنچه خداوند به او داده بود خوشحال و مسرور شد.
در این هنگام مشاهده کرد جوانی خوش صورت و خوش سیما خود را به او رسانید، هنگامی که چشم سلیمان به او افتاد گفت: به اجازه کدام شخص وارد این قصر شدی؟ من در نظر داشتم امروز به تنهائی در پشت این بام روز را به شب آورم.
جوان گفت: پروردگار این قصر مرا اجازه داد وارد شوم، سلیمان گفت: پروردگار این قصر از من شایسته‌تر است بگو شما که هستی؟
گفت: من ملک الموت هستم، سلیمان گفت: برای چه آمده‌ای؟
گفت: آمده‌ام جانت را بگیرم، گفت: مأموریت خود را انجام ده، امروز
[صفحه 296]
روز خوشحالی من بود، خداوند متعال نخواست که من روز خوشی داشته باشم، و خوشی من فقط در لقاء خداوند است.
ملک الموت روح حضرت سلیمان را قبض کرد در حالی که به عصایش تکیه داده بود.
حضرت سلیمان در حال تکیه دادن به عصا جانش از بدن برآمد، مردم خیال می‌کردند که وی زنده است و بر عصا تکیه کرده، مردم درباره‌ی سلیمان اختلاف پیدا کردند.

گروهی معتقد شدند که سلیمان اینک چند روز است بدون خواب و استراحت و خوردن و آشامیدن هم‌چنان زنده است، شاید او خداوند ما است که واجب شد بر ما او را عبادت کنیم و پرستش او را به جای آوریم.
گروهی گفتند: سلیمان جادوگر است و او خود را متکی به عصا به ما نشان می‌دهد تا دیدگان ما را سحر کند، و حال اینکه چنین نیست.
اهل ایمان گفتند: سلیمان بنده خداوند است و پیغمبر او، پروردگار کارهای او را اداره می‌کند، پس از اینکه مردم درباره‌ی سلیمان اختلاف کردند خداوند مورچه‌ها را فرمان داد تا عصای او را بخورند.
هنگامی که موریانه وسط عصا را خوردند عصا شکست و سلیمان با صورت بر زمین افتاد.
جنیان از موریانه تشکر کردند که به این وسیله مرگ سلیمان را اعلام کردند، برای همین جهت است که موریانه در سرزمین رطوبت زندگی می‌کند و خداوند متعال به همین موضوع در قرآن مجید اشاره کرده و فرموده:
«فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض تأکل منسأته» یعنی
[صفحه 297]
عصایش را «فلما خر تبینت الجن أن لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین».
23- داود بن سلیمان غازی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: جعفر بن محمد علیهماالسلام فرمود: هنگامی که حضرت سلیمان از محلی عبور می‌کرد، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان در منازل خود جای گیرید، سلیمان و لشکریانش از این جا عبور می‌کنند و چون متوجه شما نیستند پامالتان خواهند کرد.
باد سخنان مورچه را به گوش حضرت سلیمان رسانید و از گفته او خنده‌اش گرفت.
در این هنگام سلیمان روی هوا پرواز می‌کرد، فرمان داد مورچه را حاضر کردند، هنگامی که مورچه در برابر حضرت سلیمان قرار گرفت سلیمان گفت: ای مورچه آیا نمی‌دانی که من پیغمبر خدا هستم و به کسی ستم نمی‌کنم.
مورچه گفت: چرا می‌دانم، سلیمان فرمود: پس چرا آنها را از ظلم من ترسانیدی و دستور دادی در خانه‌های خود جای گیرند.
مورچه گفت: ترسیدم جاه و جلال و شکوه و آرایش تو را مشاهده کنند و در نتیجه مفتون شده و غیر خداوند را پرستش کنند.

24- وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: حضرت عیسی علیه‌السلام به حواریون فرمود: ای بنی‌اسرائیل از آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، همان طور که اهل دنیا از دست دادن دین خود تأسف نمی‌خورند، زیرا
[صفحه 298]
آنان به دنیای خود رسیده‌اند.
25- حسن بن علی بن فضال گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: چرا حواریون را به این نام خطاب کرده‌اند؟
فرمود: مردم معتقدند که آنها را از این جهت حواریون گفتند که آنان لباس‌شوئی می‌کردند و چرک و کثافت را از لباسها می‌زدودند و او از کلمه «البخز الحوار» مشتق است.
اما در نزد ما آنها را از این جهت حواریون می‌گفتند که با مواعظ و نصایح خود چرک و کثافت اخلاقی را از جامعه پاک می‌کردند و برای خود و مردمان پاک و مخلص بودند.
عرض کردم پس چرا به نصاری «نصاری» گفته‌اند، فرمود: زیرا اصل آنها از قریه «ناصره» که یکی از شهرهای شام می‌باشد بوده است، عیسی و مریم علیهماالسلام پس از مراجعت از مصر در این جا ساکن شدند.
26- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آیا می‌دانی مریم به چه وسیله حامله شد؟ گوید: عرض کردم: نمی‌دانم.
فرمود: جبرئیل یک دانه خرما از خرماهای صرفان برای او آورد و او با خوردن خرما حامله شد.
27- حسن بن جزم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود عیسی هم گریه می‌کرد و هم خنده می‌نمود، و یحیی بن زکریا علیه‌السلام فقط گریه می‌کرد و خنده بر لبانش دیده نشد، و عملی که حضرت عیسی علیه‌السلام انجام می‌داد بهتر بود.

28- ریان بن الصلت گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
[صفحه 299]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله هرگاه لشکری به طرفی می‌فرستاد، فرماندهی برای لشکر معین می‌کرد، و سپس یکی از افراد مورد اعتماد خود را با او همراه می‌نمود تا از حالات وی جستجو کرده و اعمال او را در مورد نظر قرار دهد.
29- معمر بن خلاد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
حضرت رسول صلی الله علیه و آله هرگاه صبح می‌کرد به اصحاب خود می‌فرمود آیا بشارت دهنده‌ای هست!
مقصودش از «مبشرات» رؤیاهای صادقه بود یعنی کسی خوابی دیده که از او بتوان استنباط خیری کرد.
30- موسی بن عمر بن بزیع گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردم روایت می‌کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هرگاه از راهی عبور می‌کردند و به جائی می‌رفتند در مراجعت از راه دیگر برمی‌گشتند، آیا همین طور است و پیغمبر چنین می‌کرد؟
فرمود: آری من هم همین کار را می‌کنم، سپس فرمود: این کار روزی را زیاد می‌کند.
31- محمد بن یعقوب نهشلی از حضرت رضا و او از پدرانش از حضرت رسول علیهم‌السلام روایت کرده است که خداوند متعال فرمود:
منم خدائی که جز من خدائی نیست، مخلوقات را به نیروی خود آفریدم، و از میان آنها پیغمبران خود را انتخاب کردم، و از میان همه پیغمبران دوست برگزیده و خلیل خود محمد صلی الله علیه و آله را برگزیدم، و او را به طرف مردم به عنوان رسالت فرستادم.
علی بن ابی‌طالب را برگزیدم و او را به عنوان برادر، وصی، وزیر برای او
[صفحه 300]
قرار دادم، علی بعد از محمد حقوق او را حفظ می‌کند، و دیون او را اداء می‌نماید، و خلیفه او در میان بندگانم می‌باشد و کتاب مرا برای جامعه بیان کرده و دستورات مرا در میان مردم مورد عمل قرار می‌دهد.
من علی را علم هدایت قرار داده و مردم به وسیله او از گمراهی نجات پیدا خواهند کرد.
علی درب خانه من است و هر کس بخواهد نزد من آید باید از آن در وارد گردد.
علی خانه من است همان خانه‌ای که هر کسی داخل آن گردد در امان

خواهد بود، و آتش جهنم را نخواهد دید.
علی به منزله قلعه من است که هر کس در آن داخل شد و به آن پناه آورد از ناراحتیهای دنیا و آخرت آسوده خواهد شد.
علی مانند چهره من است که هر کسی به آن توجه کند چهره خود را از آن برنمی‌گردانم.
علی حجت من در آسمان‌ها و زمین است، به وسیله او به همه مخلوقات خود احتجاج خواهم کرد، عمل هیچ یک از عمل کنندگان را قبول نخواهم کرد مگر با اقرار به ولایت او با عقیده نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله.
و علی دست باز من است که برای بندگانم باز شده است.
علی نعمت من است که به بندگانی که مورد علاقه و محبت من هستند داده‌ام، هر کسی را دوست داشته باشم ولایت و معرفت علی را به او خواهم داد.
هر کس مورد بغض من قرار گیرد برای این است که از ولایت معرفت علی
[صفحه 301]
منصرف شده است.
به عزت و جلال خود سوگند می‌خورم هر کسی علی را دوست داشته باشد او را از آتش جهنم دور کرده و داخل بهشت خواهم کرد، هر کس علی را دشمن بدارد و از ولایت او عدول کند مورد بغض من قرار خواهد گرفت، و در آتش جهنم که جای بدی هست منزل خواهد کرد.
32- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: حضرت رضا از پدرش و او از پدرانش علیهم‌السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهار قبیله از قبائل اعراب را دوست داشت و آنان عبارت بودند از:
انصار، عبدالقیس، اسلم، و بنی‌تمیم و هم‌چنین چهار قبیله را دشمن می‌داشتند و آنان عبارت بودند از:
بنی‌امیه، بنی‌حنیف، بنی‌ثقیف، و بنی‌هذیل.
می‌فرمود: من از بکر و ثقیف متولد نشده‌ام، و نیز می‌فرمود: در هر قبیله‌ای نجیب هست مگر در بنی‌امیه.
33- ابوالصلت هروی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال آفریده‌ای بهتر از من و گرامی‌تر از من نیافریده است.
علی علیه‌السلام گفت: یا رسول الله تو افضل هستی یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی خداوند متعال پیامبران مرسل خود را بر فرشتگان مقربش فضیلت داده است و مرا بر همه پیغمبران و مرسلین فضیلت داده.

ای علی فضیلت بعد از من مخصوص تو می‌باشد و بعد از تو نیز مخصوص امامان
[صفحه 302]
بعد از تو خواهد بود.
فرشتگان خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما هستند.
ای علی کسانی که عرش خداوند را بر دوش خود می‌کشند و همچنین کسانی که در اطراف عرش خداوند او را تسبیح می‌گویند برای کسانی که به ولایت ما ایمان دارند استغفار می‌کنند.
ای علی اگر ما نبودیم خداوند آدم و حواء را خلق نمی‌کرد و بهشت و دوزخ را ایجاد نمی‌ساخت و آسمان و زمین را نمی‌آفرید.
چگونه ما بر فرشتگان برتری نداریم در صورتی که قبل از آنها خدای خود را شناختیم و او را تسبیح و تهلیل و تقدیس کردیم.
اولین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، خداوند متعال ما را به توحید و تحمید و سپاسگوئی خود به سخن آورد.
بعد از آن فرشتگان را خلق کرد، هنگامی که ملائکه ارواح ما را یک نور واحد مشاهده کردند، از موقعیت ما دچار شگفتی شدند و او را بزرگ شمردند، در این هنگام ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما مخلوق هستیم و خداوند از صفات ما منزه است.
فرشتگان با تسبیح ما تسبیح گفتند و او را از صفات ما منزه کردند، و چون مقام ما را بزرگ شمردند ما کلمه تهلیل بر زبان جاری کردیم تا فرشتگان بدانند که ما بنده هستیم و مورد پرستش قرار نمی‌گیریم، و فرشتگان هم لا اله الا الله گفتند.
هنگامی که مشاهده کردند جایگاه ما بسیار بزرگ است ما تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند که خداوند بزرگتر است از اینکه کسی بتواند جای او را درک کند
[صفحه 303]
و یا مقام بزرگ او را درک کند.
وقتی که دانستند ما چه مقامی داریم، و خداوند چه عزت و قوتی به ما داده است گفتیم: لا حول و لا قوة الا بالله، تا فرشتگان بدانند که جز خداوند متعال کسی را حول و قوه‌ای نیست.
پس از اینکه فرشتگان مشاهده کردند خداوند متعال نعمت‌هائی به ما ارزانی داشته است و طاعت ما را به مردم واجب گردانیده گفتیم: الحمدلله، تا ملائکه بدانند که خداوند حقی به گردن ما دارد و ما باید نعمت‌های او را سپاس گوئیم فرشتگان نیز گفتند: الحمدلله.
پس فرشتگان به وسیله ما هدایت شدند و به توحید خداوند متعال اعتراف کردند و او را تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید گفتند.

سپس خداوند متعال آدم را آفرید و ما را در صلب او قرار داد و فرشتگان را فرمان داد تا آدم را سجده کنند، و این برای بزرگداشت و تکریم ما بود، سجده فرشتگان به آدم جهت تعظیم بود و برای خداوند برای عبودیت، پس اینک چگونه ما از فرشتگان افضل نباشیم در صورتی که همه فرشتگان به آدم سجده کردند؟
هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان بردند جبرئیل دو بار اذان و اقامه گفت، پس اظهار داشت یا محمد جلو بیا.
گفتم: ای جبرئیل جلوتر از تو بایستم؟ گفت: آری خداوند تبارک و تعالی پیغمبران خود را بر فرشتگان فضیلت داده است، و مخصوصا برای تو فضیلتی خاص قائل شده است.
حضرت رسول فرمود: من پیش رفتم و نماز گذاردم و افتخار هم ندارم، هنگامی که به پرده‌های نور رسیدم جبرئیل گفت: ای محمد پیش برو و خود به عقب
[صفحه 304]
برگشت.
گفتم: ای جبرئیل در این چنین مکانی مرا تنها می‌گذاری؟!
گفت: ای محمد اینجا آخرین مرحله سیر من است و خداوند بیش از این برای من مقرر نداشته است، و اگر از این ناحیه پای خود را فراتر گذارم بالهای من می‌سوزد و از حدود خود تجاوز کرده باشم.
در این هنگام یک مرتبه در میان روشنائی افتادم، تا به عالی‌ترین مقام ملکوتی رسیدم و فریادی شنیدم که گفت: ای محمد، گفتم: بلی ای خدای من که بزرگ و عالی‌مقامی.
ندا آمد ای محمد تو بنده‌ی من هستی و من خدای تو هستم، اکنون مرا عبادت کن و کارهای خود را به من واگذار، تو نور من در میان بندگان و رسول من در میان آفریدگان، و حجت من در میان مخلوقاتم می‌باشی.
برای تو و برای پیروانت بهشت را خلق کردم، و برای مخالفینت جهنم را آفریدم، برای اوصیای تو کرامت خود را لازم کردم و برای شیعیان آنها ثواب خود را واجب نمودم.
عرض کردم خداوندا اوصیاء من کیانند؟ ندا آمد ای محمد نام اوصیائت در ساق عرش نوشته شده است.
در این هنگام که مقابل پروردگار قرار گرفته بودم به ساق عرش نگریستم دوازده نور مشاهده کردم، در هر نوری یک سطر سبزی دیدم که در آن اسم یکی از اوصیاء مرا نوشته بودند، اول آنها علی بن ابی‌طالب و آخر آنها مهدی امت من علیهم‌السلام بودند.
عرض کردم: ای خدای من اینان اوصیاء من بعد از من هستند؟
[صفحه 305]

ندا آمد ای محمد اینان دوستان و برگزیدگان من و حجت‌های من در میان مخلوقاتم هستند، و آنان اوصیاء و جانشینان تو می‌باشند و بهترین خلق من بعد از تو هستند.
به عزت و جلال خودم سوگند به وسیله آنها دین خود را ظاهر می‌گردانم، و کلمه خود را به وسیله آنان بلند می‌کنم و زمین را به وسیله آخرین آنها از دشمنانم پاک می‌گردانم.
شرق و غرب عالم را در اختیار او قرار خواهم داد، بادها را برای او مسخر خواهم کرد، و ابرهای متراکم را برایش رام می‌کنم و او را با اسباب و وسائل خود بالا می‌برم، و با لشکریانم او را یاری می‌کنم، و با فرشتگانم او را مدد می‌رسانم، تا آنگاه که دعوت مرا علنی کند و مردم را به یکتاپرستی جمع نماید، سپس سلطنت او را ادامه خواهم داد و گردش امور مردم را در اختیار دوستانم قرار می‌دهم تا آنگاه که قیامت بر پا گردد.
34- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم چرا حضرت رسول (ص) مکنی به ابوالقاسم بودند؟
فرمود: چون آن جناب فرزندی به نام «قاسم» داشتند از این رو وی را ابوالقاسم می‌گفتند.
عرض کردم: یابن رسول الله اگر مرا اهل می‌دانی بیش از این بفرمائید.
فرمود: آری مگر نمی‌دانی که حضرت رسول پدر امت خود می‌باشد و علی نیز در میان امت به منزله آن جناب است.
عرض کردم چرا همین طور است.
[صفحه 306]
فرمود: مگر نمی‌دانی علی (ع) قاسم بهشت و دوزخ است.؟
گفتم: آری چنین است.
فرمود: از این جهت پیغمبر را ابوالقاسم گفتند، زیرا پدر قاسم جنت و نار است.
گفتم: معنی آن چیست؟
فرمود: محبت حضرت رسول به امتش مانند محبت اولاد می‌باشد، افضل امت آن حضرت علی بن ابیطالب می‌باشد، و محبت علی نسبت به امت بعد از رسول خدا مانند نبی اکرم بوده زیرا او وصی و جانشین و امام بعد از او هست.
برای همین جهت فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم.
حضرت رسول (ص) در منبر فرمودند: هر کس بمیرد و مقروض باشد و یا حقی در گردن داشته باشد من از عهده آن بیرون می‌آیم، و هر کس مرد و مالی از خود بجای گذاشت مالش به ورثه آن متعلق است.
به همین جهت پیغمبر اکرم به مسلمانان از پدر و مادر آنها نسبت به آنان سزاوارتر است، و همچنین از خودشان نیز اولی است، و امیرالمؤمنین (ع)

نیز در این امور مانند رسول خدا است.
35- حسن بن علی بن فضال گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: هر کس معراج را تکذیب کند مانند این است که نبوت حضرت رسول الله (ص) را تکذیب کرده باشد.
36- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود: پدرم از پدرانش از علی بن ابیطالب علیهم‌السلام نقل کرد که فرمود: حضرت رسول (ص) فرمودند:
فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید:
[صفحه 307]
اگر بخواهی مسیل مکه را برای تو پر از طلا خواهم کرد.
حضرت رسول سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: بارخدایا روزی سیر خواهم شد و تو را سپاس خواهم گفت، و روزی گرسنه خواهم بود و از تو سؤال خواهم کرد.
37- و نیز سلیمان بن داود از حضرت رضا (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) هرگاه از کاری خوشحال می‌شد می‌فرمود:
«الحمدلله الذی بنعمته تتم الصالحات» و هرگاه از پیش‌آمدی ناراحت می‌گردید می‌فرمود: «الحمدلله علی کل حال».
38- نصر بن علی جهضمی گوید: از حضرت رضا (ع) از مدت زندگی ائمه اطهار علیهم‌السلام پرسیدم.
فرمود: پدرم از پدرش و او از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) در شصت و سه سالگی از جهان رحلت فرمودند و هنگام رحلت سال دهم از هجرت بوده.
رسول اکرم (ص) چهل سال در مکه اقامت فرمودند که وحی بر او نازل شد، و مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه معظمه اقامت فرمودند و هنگامی که وارد مدینه طیبه شدند پنجاه و سه سال از عمر شریفش می‌گذشت و مدت ده سال نیز در آنجا زندگی فرمودند و در روز دوشنبه دوم ماه ربیع‌الاول رحلت فرمودند.
39- طبرسی - رحمة الله علیه - از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت رسول به یک مرد یهودی که آن جناب را سحر کرده بود فرمود:
چرا با من با سحر و جادوگری رفتار کردی؟ یهودی گفت: چون
[صفحه 308]
می‌دانستم سحر و جادو در شما اثری ندارد و تو پیغمبری از این رو مرتکب این کار شدم.
راوی گفت: حضرت رسول از آن مرد یهودی درگذشت.

40- اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر (ع) گوید: حضرت رضا (ع) از پدرش و او از پدرانش از حضرت امام حسن مجتبی (ع) روایت کرده‌اند که آن جناب فرمود: از دائی خود هند بن ابی‌هاله از شمائل حضرت رسول (ص) پرسیدم.
هند که از صفات و خصوصیات آن حضرت اطلاع داشت و نبی اکرم را به خوبی وصف می‌کرد گفت:
حضرت رسول الله (ص) در دیدگان مردم بسیار بزرگ و باعظمت جلوه می‌کرد و از چهره‌ی مبارکش نوری مانند ماه تابان می‌درخشید، قامتش معتدل بود و بدنش زیاد فربه و گوشت‌آلود نبود، پیشانیش بزرگ و پهن و موهایش پیچیده و درهم رفته بود.
هرگاه موهای سرش از هم باز می‌شد اتخاذ فرق می‌کرد و موهای سرش را از هم باز می‌کرد، موی سرش از لاله‌های گوشش تجاوز نمی‌نمود و این در هنگامی بود که موی سرش را آزاد می‌گذاشت.
رنگش نورانیت و درخشندگی داشت، پیشانیش باز و ابروهایش پهن و پرمو بود، وسط دو ابرویش از مو خالی بود، و رگی در آنجا بود که هرگاه غضب می‌کرد آن رگ پر می‌شد.
در وسط دماغش یک برآمدگی وجود داشت، و از او نوری ساطع می‌شد کسانی که تأمل نمی‌کردند خیال می‌کردند وسط دماغش از قسمت بالا بلندتر است.
محاسنش کوتاه و انبوه و گونه‌هایش کم‌گوشت و دهانش بزرگ بود، و آب دهانش گوارا و سردی مخصوصی داشت.
دندان‌هایش از هم باز و از زیر گلو تا روی ناف موهای نازکی داشت،
[صفحه 309]
گردنش مانند نقره سفید بود، بدنش معتدل و اعضایش متعادل بود، نه لاغر و نه فربه.
شکمش برآمدگی نداشت و سینه‌اش پهن بود از این جهت سینه و شکمش مساوی بودند.
بین دو شانه‌اش فاصله‌ای داشت و استخوانهایش درشت بود.
هنگامی که لباسهای خود را از بدن بیرون می‌کرد بدنش روشن و نوری داشت.
بین گلو و نافش با خطی از مو بهم متصل بود، روی سینه‌ها و شکم خالی از مو بود، هر دو دستش پر مو و همچنین شانه‌هایش مو داشت، استخوانهای دستش درشت بود.
از کفش جود و سخا جریان داشت، و کفش خشن و درشت بود، و پاهایش نیز همچنین درشت می‌نمود.
تمام اعضاء و جوارحش معتدل و استخوانهایش در کمال اعتدال بود، گودی

کف پایش با زمین بیش از حد معمول فاصله داشت.
پاهایش زیاد گوشت‌آلود نبود و از این جهت آب در آن نمایان بود.
هنگامی که پاهای خود را از زمین بلند می‌کرد یک مرتبه آن را از جایش حرکت می‌داد، و چنان قدم‌ها را آهسته برمی‌داشت و به آرامی حرکت می‌کرد که خیال می‌شد متکبرانه راه می‌رود با عجله و شتاب هرگز راه نمی‌رفت، و هرگاه به طرف کسی توجه می‌کرد با همه جهاتش متوجه آن کس می‌شد.
دیدگانش همواره متوجه زمین بود، و بیشتر نظرش به سوی زمین بود و کمتر متوجه آسمان می‌شد، تمام نگاهش از روی دقت بود، و با هر کس برخورد می‌کرد سلام می‌نمود.
امام حسن (ع) فرمود: گفتم: از منطق آن حضرت اندکی سخن بگو، گفت: حضرت رسول (ص) همواره محزون بود و پیوسته فکر می‌کرد.
[صفحه 310]
هیچگاه در آسایش و راحتی نبود، و بدون اینکه نیازی داشته باشد سخن نمی‌گفت، سخنهای خود را سنجیده می‌گفت و با مردم واضح و روشن گفتگو می‌کرد.
همواره سخنهای جامع و پرمعنی بیان می‌داشت و در سخنرانیهای خود زیاده‌روی و کوتاهی نداشت.
حضرت رسول در سخنان خود گاهی مزاح و شوخی می‌کرد، نه به آن اندازه که خود را سبک کند و دیگری را برنجاند.
نعمت‌ها در نزد او بزرگ تلقی می‌شد اگرچه آن نعمت در ظاهر کوچک بود و هرگز نعمتی را مذمت نمی‌کرد، وی هرگز از مأکول و مشروب مذمت و یا ستایش نمی‌کرد، دنیا و متاع آن هرگز او را به غضب نمی‌آورد.
هنگامی که مشاهده می‌کرد به حق عمل نمی‌شود چهره‌اش متغیر می‌شد به اندازه‌ای که شناخته نمی‌گردید ...
هر گاه اشاره می‌کرد با کف دستش به طور کامل اشاره می‌نمود، و هرگاه از چیزی تعجب می‌کرد کف دستش را روی هم می‌گذاشت، هنگامی که سخن می‌گفت دست راست خود را به طرف دست چپ نزدیک می‌کرد و با انگشت ابهام دست راست به کف دست چپ خود می‌زد.
و هرگاه غضب می‌نمود چهره خود را برمی‌گردانید و اعراض می‌کرد، و هرگاه خوشحال می‌شد چشم‌هایش را می‌بست، در هنگام خنده فقط تبسم داشت و دندانهایش مانند دانه تگرگ که از ابر فرو می‌ریخت سفید و درخشندگی داشتند.
امام حسن مجتبی (ع) فرمود: من این حدیث را از حسین (ع) مدتی مخفی داشتم، پس از اینکه حدیث را برای او بازگو کردم معلوم شد که وی قبل از من از این روایت خبر داشته است.

[صفحه 311]
معلوم شد که وی از پدرش از صفات و خصوصیات حضرت رسول (ص) سؤال کرده و پدرش اوصاف و شمائل نبی اکرم را برای او بیان داشته است.
امام حسین (ع) فرمود: از پدرم راجع به صفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم.
فرمود: حضرت رسول (ص) هرگاه وارد منزلش می‌شد اوقات خود را به سه قسمت تقسیم می‌کرد، قسمتی برای خداوند متعال و قسمتی برای خانواده خود و قسمتی برای خود اختصاص می‌داد، و وقت خود را نیز برای مردم تقسیم کرده بود از این وقت چند لحظه برای خواص خود گذاشته بود و با آنها درباره‌ی کارهای روزانه مشورت می‌کرد.
گاهی اجازه می‌داد اهل فضل خدمتش برسند، و با مردم به اندازه استعداد و فضل آنها سخن می‌گفت، گاهی نیازمندان خدمتش می‌رسیدند و نیازمندیهای خود را از آن طلب می‌کردند.
در این هنگام حضرت رسول راجع به کارها سخن می‌گفت، و به امور مردم رسیدگی می‌کرد و به گرفتاری آنها گوش می‌داد.
حضرت رسول فرمود: شاهدین به غائبین برسانند که هر کس توانائی رسانیدن حاجت خود را به من ندارد، شما حاجت و خواسته‌های آنان را به من برسانید، هر کس حاجت حاجتمندی را به حاکمی برساند خداوند روز قیامت پای او را در صراط ثابت نگه خواهد داشت.
در نزد حضرت رسول همواره از این مطالب گفتگو می‌شد و جز این از سخنان دیگری مورد قبول آن حضرت قرار نمی‌گرفت.
مردم خدمت آن حضرت می‌رسیدند و از وی راهنمائی می‌جستند و هنگامی که
[صفحه 312]
از منزل رسول خدا بیرون می‌شدند مزه حق و حقیقت را چشیده و به عنوان راهنما به اطراف و اکناف می‌رفتند.
امام حسین علیه‌السلام گوید: از پدرم پرسیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله چگونه با مردم سخن می‌گفت، و اخلاق و روش او در خارج چگونه بود؟
فرمود: حضرت رسول جز در مواردی که احتیاج داشت سخن نمی‌گفت، و با مردم با محبت رفتار می‌کرد و با سخنان خود موجبات الفت را فراهم می‌ساخت، و هرگز مطلبی را که موجب نفرت مردم باشد بر زبان جاری نمی‌کرد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزرگان عصر قوم و ملتی را گرامی می‌داشت و همان شخص را بر آنان ولایت و حکومت می‌داد.

نبی اکرم از مردم بیم داشت و از آنان خود را حفظ می‌کرد، بدون اینکه کسی را از اخلاق و کردار خود ناراضی کند، و همواره از اصحاب خود احوال‌پرسی می‌کرد و به مشکلات و ناراحتی آنان رسیدگی می‌نمود، و از مردم می‌پرسید در میان آنها چه می‌گذرد و حالات آنان چگونه است.
پیغمبر اکرم خوبیها را تحسین می‌کرد و تقویت می‌نمود، و زشتیها را زشت می‌شمرد و آن را خوار می‌داشت، در کارهای خود همواره معتدل و اختلاف در کردار و رفتارش مشاهده نمی‌شد، از کارها هرگز غفلت نداشت تا دیگران به وی تأسی کرده غفلت نکنند و یا از کارها خسته گردند.
هرگز از حق تجاوز نمی‌کرد، و در انجام آن کوتاهی نداشت.
بهترین مردم را بر مردم حکومت می‌داد، بهترین فرد در نزد او کسی بود که بیشتر به درد مسلمانان می‌خورد، و کسانی در نزد او مقام و منزلت داشتند که با مردم با نیکوترین روش مواساة و همکاری داشته باشند.
[صفحه 313]
فرمود: از پدرم پرسیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجلس خود با مردم چگونه رفتار می‌کرد؟
فرمود: پیغمبر اکرم هرگاه می‌خواست جلوس کند و یا از جای خود حرکت کند خداوند را یاد می‌کرد، و در اماکن خاصی قصد توطن نمی‌کرد و مردم را از توطن در آنها نهی می‌کرد، و هرگاه می‌خواست با گروهی بنشیند در آخر مجلس جلوس می‌کرد، و مردم را امر می‌کرد در مجالس خود چنین کنند.
حضرت رسول به هر یک از هم‌نشینانش حق می‌داد، تا کسی خیال نکند که یکی از هم‌نشینانش بر او ترجیح دارد، و یا مقام یکی از آنها از آن بالاتر است، با هر کس هم‌صحبت می‌شد او را ترک نمی‌گفت، تا هم‌صحبتش او را ترک کند و از وی جدا شود.
هر کس از او حاجتی می‌خواست حاجتش روا می‌شد و یا با زبان شیرین راضی برمی‌گشت، مردم خلق او را فراگرفتند و او برای آنها به منزله پدری مهربان درآمد، و در نزد او از حقوق مساوی بهره‌مند شدند.
مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حیاء و شرم و راستی و درستی و امانت و درستکاری شاخص بود، در مجلس او فریاد کسی بلند نمی‌شد و احترام کسی از بین نمی‌رفت و از لغزش احدی گفتگو به میان نمی‌آمد.
آنها همواره متعادل و با همدیگر دوست و متصل بودند و با تقوی و فضیلت با هم عمل می‌کردند.
اصحاب آن حضرت متواضع بودند، بزرگان را احترام کرده و کوچک‌ها را مورد نوازش قرار می‌دادند، اشخاص نیازمند را بر خود مقدم داشته و احترام اشخاص غریب را نموده و حفظ الغیب می‌کردند.

[صفحه 314]
امام حسین علیه‌السلام گوید: از پدرم پرسیدم روش آن حضرت با هم‌نشینان چگونه بود؟ فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله همواره چهره‌اش باز، و اخلاقش نرم، و گشاده‌رو بودند، وی تندخو، سخت‌گیر نبود، و به کسی ناسزا و دشنام نمی‌داد و از احدی عیب‌جوئی نمی‌کرد شوخی نمی‌کرد و از کسی مدح و ستایش نمی‌نمود.
اگر از چیزی خوشش نمی‌آمد خود را از او غافل می‌ساخت و به صراحت عدم رضایت خود را آشکار نمی‌کرد، کسی را از خود ناامید نمی‌کرد و آرزومندان خود را مأیوس نمی‌ساخت.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سه چیز خود را نگه داشته بود، با مردم مراء و جدال نداشت، و زیاد حرف نمی‌زد، و از سخنان بی‌فائده احتراز می‌کرد، و در مورد مردم نیز از سه چیز خودداری کرد.
هیچ کس را مذمت نمی‌کرد، و از لغزشهای مردم تعقیب و جستجو نداشت، و دنبال اسرار مردم نبود، و سخن نمی‌گفت مگر در جائی که امید ثواب داشت.
هنگامی که سخن می‌گفت اطرافیانش سرهای خود را پائین انداخته و به سخنان او گوش می‌دادند، و هرگاه سکوت می‌کرد مردم سخن می‌گفتند، و در نزد او منازعه و جدال نداشتند، و تا از سخنان خود فارغ نمی‌شد مردم هم‌چنان ساکت بودند.
خنده می‌کرد از آن چه مردم خنده می‌کردند، و تعجب می‌کرد از آنچه مردم از آن تعجب می‌نمودند.
اگر مرد غریبی از وی سئوالی می‌کرد هم‌چنان روی پا توقف می‌کرد و پاسخ او را می‌داد تا آنگاه که مردم او را از حضرتش دور می‌کردند.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هر گاه مشاهده کردید نیازمندی
[صفحه 315]
از شما چیزی درخواست می‌کند او را ناامید نکنید و حاجت او را روا سازید.
پیغمبر اکرم از هیچ کس سپاس و ثناء قبول نمی‌کرد مگر از کسی که از وی دفاع کرده باشد، و سخن کسی را در هنگام صحبت قطع نمی‌کرد تا آنگاه که سخن او تمام می‌شد، در این هنگام یا او را نهی می‌کرد و یا از جای خود برمی‌خاست.
گوید: از پدرم پرسیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله چگونه سکوت می‌کرد؟
فرمود: پیغمبر اکرم به خاطر چهار چیز سکوت می‌کردند، برای حلم و بردباری و ترس و تقدیر، و تفکر.

اما تقدیر برای این بود که با مردم به یک چشم نگاه کند و سخنان آنان را بشنود، و اما سکوت تفکر برای این بود، چه باقی است و چه فانی، و حلم و صبرش به اندازه‌ای بود که چیزی وی را به غضب نمی‌آورد.
اما سکوتش به جهت حذر برای چهار چیز بود، برای رسیدن به نیکیها تا در زندگی به آن اقتدا کند، و زشتیها را ترک کند و از آن دست بکشد، و در اصلاح امت خود بکوشد، و برای امت خود و رسانیدن آنها به خیر دنیا و آخرت قیام و کوشش کند.
درود و رحمت خداوند بر او و اهل‌بیت پاکش باد.
41- احمد بن عامر طائی گوید:
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند براق را برای من مسخر کرد، براق یکی از چهارپایان بهشت است، وی نه کوچک است و نه بزرگ، و اگر خداوند به او اجازه دهد در یک حرکت واحد همه دنیا و آخرت را درهم طی می‌کند، و او زیباترین چهارپایان است.
[صفحه 316]
42- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش از حضرت سجاد علیه‌السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله از پدر و مادر یتیم شدند.
فرمودند: برای اینکه حق مخلوقی در گردن او نباشد.
[صفحه 317]

از کتاب امامت و مناقب اهل بیت

احتیاج به وجود امام

1- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم آیا زمین بدون وجود امام باقی می‌ماند؟
فرمود: باقی نمی‌ماند گفت: از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: زمین از وجود امام خالی نیست و بدون وجود آن باقی نمی‌ماند، مگر آنکه خداوند نسبت به بندگان غضب داشته باشد.
فرمود: اگر در زمین امام نباشد زمین فرو می‌رود.
2- سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم زمین از حجت خالی می‌ماند؟ فرمود: اگر زمین از حجت خالی باشد و یک لحظه بدون امام بماند اهل خود را فرو می‌برد.
3- حسن بن علی وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: حجت خداوند بر مردم تمام نیست مگر به امامی که شناخته شود.
4- صفوان بن یحیی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
[صفحه 318]
زمین هرگز خالی از امام نخواهد بود، و لازم است امامی از ما همواره در روی زمین باشد.
5- محمد بن اسماعیل گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، در نادانی و جهالت مرده است.
گوید: عرض کردم: هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد در جاهلیت و نادانی مرده است.
فرمود: آری چنین است، واقفی کافر است، و ناصبی مشرک.
6- حسن بن محمد رازی از حضرت رضا از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کسی بمیرد و امامی از فرزندان مرا قبول نکند در جاهلیت و نادانی مرده است، و با او طبق آنچه در جاهلیت و اسلام عمل شده است رفتار خواهد شد.

فرق بین رسول و امام

7- حسن بن عباس بن معروف برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشت: قربانت گردم مرا خبر ده که فرق بین رسول، نبی، و امام چیست؟
راوی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام نوشت و یا فرمود: رسول آن است که جبرئیل بر او نازل می‌گردد و او را مشاهده می‌کند و سخنانش را می‌شنود، و هم‌چنین بر او وحی فرستاده شده و در خواب هم به او اطلاعاتی می‌رسد، مانند حضرت ابراهیم علیه‌السلام.
اما نبی گاهی سخنانی می‌شنود، و گاهی شخص را مشاهده می‌کند، و سخنها را استماع می‌کند، و لیکن امام کسی است که سخنان را می‌شنود و شخص را مشاهده
[صفحه 319]
نمی‌کند.

8- عبدالرحمان بن ابی‌نجران گوید: حضرت رضا علیه‌السلام نامه‌ای برای من نوشتند و فرمودند: علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود:
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روی زمین امین خدا بودند، پس از آنکه حضرت رسول وفات کردند ما اهل‌بیت که وراث او هستیم امین خداوند در روی زمین می‌باشیم، علم گذشته و آینده و انساب عرب در نزد ما می‌باشد، و ما می‌دانیم چه افرادی به دین اسلام متولد می‌گردند.
ما هرگاه مردی را مشاهده کنیم، می‌دانیم که او مؤمن است و یا منافق، شیعیان ما با نام و نشان و نام پدرانشان در یک کتابی نوشته شده‌اند.
خداوند از ما و آنها پیمان گرفته است، شیعیان ما در جائی که ما وارد شویم وارد می‌شوند و با ما هم‌منزل می‌گردند.
ما شرافت نسب داریم، فرزندان ما فرزندان انبیاء هستند و ما نیز فرزندان اوصیاء می‌باشیم.
ما در کتاب خداوند برگزیده و مطاع معرفی شده‌ایم، ما سزاوارترین مردم به خدا و کتاب خدا و دین خدا هستیم، و ما کسانی می‌باشیم که خداوند دین خود را برای آنها تشریع کرده است.
و در کتاب خود گفت: برای شما ای آل محمد خداوند دین خود را آشکار کرد و در این باره به نوح هم وصیت کرد، و آنچه را که به نوح وصیت کرده بود به ما هم توصیه فرمود.
ای محمد آنچه را که به تو وحی کردیم به ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی،
[صفحه 320]
و اسحاق و یعقوب وصیت کردیم، خداوند همه آن دانش‌ها را به ما رسانید و علم آنها را در ما ودیعه نهاد، ما ورثه پیغمبران و انبیاء اولواالعزم هستیم.
اینک ای آل محمد دین خدا را بر پا دارید و از همدیگر پراکنده نگردید، و با همدیگر باشید.
9- سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: ائمه علیهم‌السلام جانشینان خداوند عزوجل در زمین می‌باشند.

10- سلیمان بن جعفر گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم: سلاح حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نزد شما است؟
در جواب من با خط خود نوشت: سلاح‌ها در نزد من است.
11- صفوان بن یحیی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
مثل سلاح در نزد ما مانند تابوت در میان بنی‌اسرائیل است، هر کجا تابوت باشد نبوت در آنجا خواهد بود، و هر جا سلاح باشد خلافت و ولایت در آنجاست.
گوید: عرض کردم: سلاح با علم منافات دارد؟ فرمود: خیر.
12- ابونصر بزنطی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: هرگاه امامی از دنیا برود، امام بعد از او به چه وسیله‌ای شناخته می‌گردد.
امام علیه‌السلام فرمود: امام چند علامت دارد. باید فرزند بزرگ پدرش باشد و علم و فضل داشته باشد، و امام گذشته با وصیت او را معین کرده باشد، و کاروان‌ها بیایند و بپرسند امام کدام شخص را وصی خود کرده است، در جواب آنها گفته می‌شود به فلان شخص، و هم‌چنین وجود سلاح است که در نزد هر کسی باشد او خلیفه و
[صفحه 321]
جانشین است.
13- احمد بن ابی‌عبدالله گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم ذوالفقار شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کجا آورده شد؟
فرمود: جبرئیل آن شمشیر را از آسمان آورد و به حضرت رسول تسلیم کرد و زیور آن از نقره بود، و آن شمشیر اکنون در نزد من است.

14- بکر بن صالح از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: هر کسی دوست دارد که بدون حجاب به خداوند نظاره کند و خداوند بدون واسطه نظر رحمت به او افکند باید آل محمد علیهم‌السلام را دوست داشته باشد و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام مؤمنین که از اهل بیت می‌باشد اقتداء کند.
این چنین آدمی روز قیامت مشغول رحمت خداوند خواهد شد و خداوند با نظر لطف و محبت به او نگاه می‌کند.
15- حسین بن بشار از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس دوست داشته باشد که در زندگی و مرگ با من باشد، و در بهشت عدن که خداوند به من وعده فرموده با من زندگی کند، آن بهشتی که خداوند با دست قدرت خود درختکاری آن را انجام داده و با مشیت و اراده خود آن را به وجود آورده است، باید علی بن ابی‌طالب و اوصیاء او را دوست داشته باشد.
آنان شما را از طریق هدایت بیرون نخواهند آورد و به راه گمراهی نخواهند کشانید.
16- محمد بن زید طبری گوید: در خراسان خدمت حضرت رضا علیه‌السلام [صفحه 322]
بودم و در نزد گروهی از بنی‌هاشم اجتماع کرده بودند که یکی از آنها اسحاق بن عیسی عباسی بود.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای اسحاق به من خبر داده‌اند که مردم می‌گویند: ما گمان داریم که مردم بندگان ما هستند.
سوگند به قرابت رسول خدا که ما چنین چیزی نگفته‌ایم و از پدران خود نیز چنین سخنی نشنیده‌ام.
ولیکن می‌گویم: در اطاعت بنده ما می‌باشند و در دین با ما دوست هستند، این مطلب را شاهدین به غائبین برسانند.
17- عبدالعزیز بن مسلم گوید: در مرو خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودیم، روز جمعه در مسجد جامع مرو اجتماع کردیم، از موضوع امامت و کثرت اختلاف مردم در این موضوع سخن به میان آمد.
من خدمت امام علیه‌السلام رسیدم و از مباحثات مردم در این مورد با وی گفتگو کردم.
امام رضا علیه‌السلام تبسمی کرد و فرمود: ای عبدالعزیز مردم نادانند، و در آراء و نظریات مکر و فریب و خدعه می‌کنند.

خداوند متعال پیغمبر خود را هنگامی قبض روح کرد که دینش را کامل گردانیده بود، و قرآن را که در آن بیان هر چیزی هست، و احکام حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم به آن نیاز دارند به طور کامل در آن می‌باشد فرو فرستاد.
خداوند متعال فرمود: ما در کتاب چیزی فروگذار نکردیم، و در حجة الوداع که روزهای آخر عمرش را می‌گذرانید پروردگار آیه شریفه «الیوم اکملت لکم دینکم» را فرستاد و نعمت خود را تمام کرد.
[صفحه 323]
موضوع امامت از اتمام دین است که دین به وسیله آن کامل می‌گردد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبل از اینکه از جهان رخت بربندد معالم دین را برای مردم روشن کرد و راه آنها را واضح و روشن باز گذاشت و مسلمانان به طرق حق راهنمائی شدند.
رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را برای مسلمانان پیشوا و راهنما قرار داد، و هر چه امت به آن نیاز داشتند برای آنان بیان کرد.
هر کس گمان کند که خداوند دین خود را تکمیل نکرده است، کتاب خدا را انکار نموده، و هر کس کتاب خدا را انکار کند کافر است.
آیا این مردم قدر امام را می‌دانند و موقعیت امامت را در میان امت می‌دانند، که تا در مورد انتخاب امام، اختیار داشته باشند.
امامت به اندازه‌ای مقامش بلند، و جایگاهش رفیع و عمیق است که عقول مردم حقیقت و کنه آن را درک نمی‌کند، و با رأی و نظریات خود نمی‌توانند اهمیت امامت را درک کنند، و یا با اختیار و انتخاب خود امامی را برگزینند.
امامت مقامی است که ابراهیم خلیل علیه‌السلام از طرف خداوند به آن مقام برگزیده شد، و این مقامی بود که بعد از نبوت و خلت به آن حضرت تفویض گردید.
مقام امامت که سومین مقام حضرت ابراهیم بود از طرف پروردگار به وی تفویض شد، و این خود فضیلتی بود که ابراهیم (ع) به آن مشرف گردید.
خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «انی جاعلک للناس اماما».
حضرت ابراهیم علیه‌السلام از روی خوشحالی گفت.
خداوندا فرزندان مرا نیز امام و رهبر قرار بده.
خداوند در پاسخ او فرمود: «لا ینال عهدی الظالمین».
[صفحه 324]
این آیه شریفه، امامت ستمکاران را تا روز قیامت باطل ساخت، و باید برگزیدگان به این مقام انتخاب گردند، بعد از آن خداوند متعال امامت را گرامی داشت و آن را در ذریه حضرت ابراهیم که پاک و برگزیده بودند قرار داد.

و فرمود: «و وهبنا له اسحاق و یعقوب نافلة، و کلا جعلنا صالحین - و جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکواة، و کانوا لنا عابدین».
مقام امامت در ذریت آن حضرت باقی ماند و آنها این مقام را از یکدیگر ارث می‌بردند تا آنگاه که نوبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید خداوند متعال در این مورد فرمود: «ان أولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا والله ولی المؤمنین».
مقام امامت مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار گرفت، و پیغمبر اکرم نیز این مقام را به آن جناب تفویض کرد.
واگذاشتن مقام امامت به علی علیه‌السلام به امر پروردگار انجام گرفت، و این دنبال همان سنتی بود که از زمان حضرت ابراهیم جریان داشت.
پس از علی علیه‌السلام مقام امامت در ذریه آن حضرت که از برگزیدگان بودند قرار گرفت، برگزیدگانی که علم و ایمان از طرف خداوند به آنها عطا شده است، و خداوند در قرآن مجید فرمود: «و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث».
امامت در فرزندان علی علیه‌السلام تا روز قیامت خواهد بود، زیرا بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری نیست، پس از کجا این نادان‌ها امام را انتخاب می‌کنند.
[صفحه 325]
امامت مقام انبیاء و میراث اوصیاء است، امامت جانشین خدا و رسول و امیرالمؤمنین می‌باشد و میراث حسن و حسین است.
امامت در اختیار گرفتن امور دین، و نظم و انتظام جامعه مسلمین و اصلاح امور دنیا و به عزت رسانیدن مؤمنین است.
امامت اصل و اساس اسلام است، پایه‌های دین مقدس به آن بستگی دارد و فروعات آن به امامت وابسته است.
با راهنمائی امام نماز، زکوة، روزه، حج و جهاد انجام می‌گیرد، و صدقات و اموال و فیء از مردم اخذ می‌شود و در مصارف خود مصرف می‌گردد.
امام است که حدود و احکام دین را امضاء می‌کند و حقوق اشخاص را مراعات می‌نماید، و کشور اسلام را از دست دشمنان محفوظ نگه می‌دارد و مرزها را حفظ می‌کند.
امام حلال خداوند را حلال و حرام آن را حرام می‌کند و در جامعه اسلامی حدود خداوند را جاری می‌سازد، و از دین پروردگار دفاع می‌نماید، و مردم را با حکمت و دانش به طرف پروردگار دعوت می‌کند و آنان را با پندهای نیکو و حجت‌های بالغه راهنمائی می‌نماید.
امام مانند ستاره‌ی فروزان و آفتاب تابان است که روشنائی آن همه عالم را فراگرفته، و خود در جای بلندی است که دست احدی به آن نمی‌رسد و

دیدگان آن را در نمی‌یابند.
امام مانند ماه تابان، و نور فروزان، و چراغ درخشان، و ستاره‌ی راهنما در شب‌های تاریک در بیابان‌ها و دریاها می‌باشد.
[صفحه 326]
امام آب گوارا برای تشنگان، و دلیل هدایت، و نجات دهنده از لغزش‌ها است.
امام مانند آتش در بلندی است که مردم از آن هدایت می‌گردند، و گرمائی است که به وسیله آن خود را گرم می‌کنند.
امام راهنمائی است که آدمی را از مهلکه‌ها نجات می‌دهد، و هر کس امام را ترک گوید در هلاکت گرفتار می‌گردد.
امام ابر بارنده، و باران ریزنده، و آفتاب درخشنده، و آسمان سایه افکنده، و زمین پهن شده، و چشمه‌ی جوشنده، و آب گاه و باغ سرسبز و خرم است.
امام مونس و رفیق، و پدر مهربان، و برادر همزاد، و مادر مهربان نسبت به فرزند کوچک است.
امام پناه بندگان در هنگام رسیدن مصیبت‌های بزرگ می‌باشد.
امام امین خدا در میان مخلوقات و حجت پروردگار در میان بندگان، و جانشین خداوند در شهرها.
امام مردم را به طرف خدا دعوت می‌کند و از محرمات پروردگار دفاع می‌نماید.
امام از گناهان پاک، و از هر عیب و نقصی منزه است.
امام از علم مخصوص برخوردار، و به حلم و بردباری موصوف است، امام نظام دین و عزت مسلمین بوده، و کافران و منافقان را هلاک می‌سازد.
امام یگانه روزگار است که هیچ کس با او قرین نیست، و عالمی با وی برابری ندارد، و مانند او کسی نیست و کسی را نمی‌توان به جای او گذاشت.
امام فضل و دانش را بدون کسب و تعلیم فرا می‌گیرد، و خداوند وهاب علم را به آنان عطا می‌کند.
[صفحه 327]
پس چه کسی می‌تواند امام را بشناسد، و یا بتواند امام را انتخاب کند، چه اندازه مردم از مطلب دورند.
عقول مردم در این وادی سرگردان، و اندیشه آنها از درک حقائق ناکام است.
خردها در این موضوع حیران و چشم‌ها کور می‌باشند، بزرگان در این وادی کوچک شده، و حکماء و دانایان سرگردان گردیده، و بردباران از درک آن قاصرند، خطباء نمی‌توانند در این موضوع خطبه بخوانند.

خردمندان به جهل خود اعتراف کرده، و شعراء زبانشان بند آمده، و ادیبان از فهم آن ناتوان شده، و بلیغان زبان‌بند گردیده‌اند.
اینان قدرت ندارند مقام آنها را وصف کرده و یا فضیلتی از فضائل امام را بیان کنند، و به عجز و ناتوانی و تقصیر خود در این موضوع اعتراف دارند چگونه می‌توانند امام را با صفات او وصف کرده و یا او را به حقیقت تعریف نمایند.
علماء و دانایان قدرت ندارند امر امام را درک کنند، و کسی نیست که بتواند جای امام را بگیرد، و جامعه را از وجود او بی‌نیاز کند، نه خیر هرگز مردم نخواهند توانست امام را به واقع بشناسند.
امام مانند ستاره است که کسی نمی‌تواند در آن دست یابد، و یا به حقیقت او را وصف کند، پس مردم از کجا قدرت دارند امام را انتخاب نمایند، و کجا عقل آن‌ها به این موضوع خواهد رسید، و در کجا مانند این یافت می‌گردد.
آیا گمان می‌کنید که این فضائل و خصوصیات در غیر آل رسول صلی الله علیه و آله پیدا می‌شود.
به خداوند سوگند نفس آنها خودشان را تکذیب کرده و اباطیل آنان به آرزوهای
[صفحه 328]
دور و دراز کشانیده است.
مردم به جایگاه بلند و صعب العبوری بالا رفته‌اند، که از آن مقام بلند قدم‌هایشان خواهد لغزید و بر زمین افکنده خواهند شد.
در انتخاب امام به عقل ناقص خود مناضله کردند، و به رأی باطل خویش به مبارزه برخاستند، و چیزی جز دوری از حق را به دست نیاوردند، خداوند آنان را بکشد که دروغ و افتراء بستند.
آنان مقام مشکلی را برای خود اتخاذ کرده، و سخنان دروغ گفته و افتراء بسته و از طریق حق و صراط مستقیم منحرف شدند، و در حیرت و سرگردانی فرو رفتند و از روی بصیرت و بینش امام را ترک کردند.
شیطان کارهای آنان را در نظرشان جلوه داده، و آنان را از راه حق بازداشت در حالی که آنها راه درست را تشخیص داده بودند و حق را از ناحق تمیز می‌دادند.
آنها از امامی که خداوند و پیغمبرش اختیار کرده بودند اعراض نمودند و از امامی که خود انتخاب کرده بودند متابعت نمودند، در صورتی که قرآن آنان را مخاطب قرار داده و فرموده:
«و ربک یخلق ما یشاء و یختار، ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون».
و نیز فرموده: «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله أمرا أن

یکون لهم الخیرة من أمرهم» و هم‌چنین فرموده: «ما لکم کیف تحکمون، أم لکم کتاب فیه تدرسون، ان لکم فیه لما تخیرون، أم لکم أیمان علینا بالغة الی یوم القیامة ان لکم لما تحکمون، سلهم أیهم بذلک زعیم، أم لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین».
و نیز فرمود: «أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها».
[صفحه 329]
یا اینکه گفته شود: «طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون» و یا اینکه «قالوا سمعنا و هم لا یسمعون، ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون، و لو علم الله فیهم خیرا لأسمعهم، و لو أسمعهم لتولوا و هم معرضون».
و یا اینکه «قالوا سمعنا و عصینا» امامت فضل خداوند است که به هر کس بخواهد عطا می‌کند، و پروردگار دارای فضل بزرگی است.
آنان چگونه می‌توانند امام را انتخاب کنند، در صورتی که امام عالم است و نادانی در آن راه ندارد، و نگهبانی است که از زیردستان حمایت کرده و آنها را تنها نمی‌گذارد.
امام معدن قداست و پاکی و مرکز عبادت و زهد و علم است، امام به دعوت مخصوص پیغمبر معرفی شده و از ذریه پاک حضرت زهراء بتول می‌باشد، در نسب آن هیچ غل و غشی وجود ندارد، و هیچ صاحب حسبی به آن نمی‌رسد.
امام از خاندان قریش و نسل هاشم می‌باشد.
امام از عترت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و با رضایت خداوند متعال برگزیده می‌شود.
امام شریف‌ترین اشراف و فرعی از خاندان عبدمناف است، علمش همواره در تکامل و حلمش کامل می‌باشد، در امامت متبحر و در سیاست ماهر و عالم است.
اطاعتش بر بندگان واجب و همواره به اوامر خداوند متعال قیام و اقدام می‌کند بندگان خدا را نصیحت کرده و دین خدا را حفظ می‌نماید.
پیغمبران و پیشوایان علیهم‌السلام همواره موفق به توفیقات الهی هستند، و از علوم خفیه پروردگار و حکمت و دانش او برخوردار می‌گردند و دیگران از این موهبت محروم می‌باشند.
علم و دانش آنها از علوم اهل زمانشان بالاتر است و خداوند متعال می‌فرماید:
[صفحه 330]
«أفمن یهدی الی الحق أحق أن یتبع أمن لا یهدی، فما لکم کیف تحکمون».
و هم‌چنین خداوند متعال فرموده «و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا»
خداوند متعال درباره‌ی طالوت می‌فرماید: «ان الله اصطفاه علیکم و زاده

بسطة فی العلم و الجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم.»
و به پیغمبر خود فرمود: «و أنزل علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما».
و درباره‌ی ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام فرموده: «أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله، فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما، فمنهم من آمن و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا».
هرگاه خداوند بنده‌ای را برای امور بندگانش انتخاب کرد، به او شرح صدر عطاء می‌کند، و دل او را از علم و حکمت سیراب می‌گرداند، و به او از علوم خود الهام می‌نمایند، پس از این از پاسخ سؤالات باز نمی‌ماند، و در طریق صواب حیران و سرگردان نمی‌باشد.
امام معصوم و مؤید، و موفق و مسدد است، از خطا و لغزش مأمون و از اشتباه و خطا مصون می‌باشد، خداوند او را این چنین خلق کرده که تا برای بندگانش حجت باشد، و شاهد در میان مردم گردد، و این فضیلتی است که خداوند به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.
آیا مردم توانائی دارند این چنین امامی با این صفات اختیار کنند، و یا کسی را که اختیار کرده‌اند دارای این صفت می‌باشد تا او را بر دیگران مقدم دارند.
به خداوند سوگند از حق تجاوز کردند و کتاب خداوند را پشت سر افکندند، و گویا نمی‌دانند چه کاری مرتکب شده‌اند، هدایت و شفاء در کتاب خداوند است،
[صفحه 331]
و لیکن این مردم آن را دور انداختند و از هوی و هوس خود پیروی کردند.
خداوند متعال آنان را مذمت کرده و سرزنش فرمود و از خود دور ساخت، و فرمود: «و من أضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله، ان الله لا یهدی القوم الظالمین».
و نیز فرمود: «فتعسا لهم و أضل اعمالهم» و فرمود: «کبر مقتا عند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار» درود و رحمت بر پیغمبر و آل او باد.
18- حسن بن علی خزاز گوید: حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمود: گروهی از مردم مدعی دوستی ما اهل بیت هستند، و لیکن به شیعیان ما ظلم و ستم می‌کنند، و از دجال هم با آنها بیشتر بدرفتاری دارند.
گوید: عرض کردم یابن رسول الله چرا چنین هستند.
فرمود: این‌ها با دشمنان ما دوستی دارند و با دوستان ما دشمنی می‌ورزند، هرگاه مطلب از این قرار باشد حق به باطل آمیخته شده و مؤمن از منافق شناخته نمی‌گردد.
19- معمر بن خلاد گوید: یک مرد فارسی از حضرت رضا علیه‌السلام

پرسید: اطاعت شما واجب است؟ فرمود: آری.
گفت: مانند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: آری.
20- دعبل بن علی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
روز قیامت از چهار نفر شفاعت خواهم کرد: کسی که بعد از من از ذریه‌ام احترام کند. و حوائج آنها را برآورد، و در هنگام اضطرار از آنها دلجوئی کند، کسی که با دل و زبان آنها را دوست بدارد.
21- سلیمان بن جعفر از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که علی
[صفحه 332]
علیه‌السلام فرمود: در بال هر هدهدی به زبان سریانی نوشته شده: آل محمد علیهم‌السلام بهترین مخلوقات هستند.
22- حسن بن علی بن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
هر کسی متذکر مصائب گردد، خود گریه کند و یا دیگران را بگریاند روزی که چشمها گریان شوند دیدگانش نگرید، و هر کس در مجلسی که از ما گفتگو می‌شود بنشیند دلش نخواهد مرد در روزی که همه دلها می‌میرند.
23- حسن بن اسحاق گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: پدرم از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس گوش فرا دهد به کسانی که از پیش خود سخن می‌گویند فناء و نابود خواهد شد، و هر که گوش دهد به سخنانی که از غیر طریق خداوند گفته می‌شود مشرک است، و باب گشوده خداوند که امین وحی است در خانه محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.
24- احمد بن عامر طائی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است، هر کسی سوار شد نجات پیدا کرد، و هر کسی تخلف کند در آتش داخل می‌گردد.
25- و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
غضب خدا و رسول هنگامی شدت پیدا می‌کند که کسی خون مرا بریزد و یا مرا در مورد عترتم اذیت کند.
26- حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه
[صفحه 333]
و آله فرمود:
ستارگان برای اهل آسمانها امان هستند، و اهل‌بیت من برای امتم امان می‌باشند.
27- و نیز روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

من به همین زودی از میان شما خواهم رفت، در میان شما دو چیز گرانبها خواهم گذاشت که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است، اول کتاب خداوند که مانند ریسمان از آسمان آویخته شده و به زمین رسیده، دوم عترت و اهل بیت من هستند، اینک بنگرید چگونه با این دو رفتار خواهید کرد.
28- و نیز روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
بهشت حرام شده بر کسانی که به اهل‌بیت من ظلم کنند، و یا با آنها جنگ نمایند، و یا با دشمنان آنها همکاری کنند، و یا آنان را سب نمایند.
این جماعت در آخرت بهره‌ای ندارند، و خداوند با آنان سخن نخواهد گفت، و روز قیامت به آنها نظر رحمت نخواهد داشت و آنها را پاکیزه نخواهد کرد و آنان گرفتار عذاب سختی می‌شوند.
29- محمد بن علی تمیمی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس دوست دارد به درخت سرخی که خداوند متعال با دست قدرت خود آن را غرس کرده است بنگرد و به آن چنگ بزند، باید علی بن ابی‌طالب و ائمه اطهار علیهم‌السلام را که از فرزندان او هستند دوست داشته باشد.
آنان برگزیدگان خداوند می‌باشند و از هر لغزش و گناهی معصوم هستند.
30- حسن بن عبدالله رازی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش و او از پدرانش روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
[صفحه 334]
هر کس ما اهل‌بیت را دوست داشته باشد خداوند در روز قیامت او را در آسایش محشور خواهد کرد.
31- محمد بن عبدالله علوی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند متعال می‌فرماید: هر کس با دوستان من دشمنی کند، با من به جنگ برخاسته است، و هر کس با اهل‌بیت پیغمبرم ستیزه کند عذاب من به او خواهد رسید، هر کس غیر آنان را دوست بگیرد غضب من به او خواهد رسید، و هر کس غیر آنها را عزت دهد مرا آزار داده، و هر کس مرا آزار دهد در آتش داخل خواهد شد.
32- حسن بن علی بن محمد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی و حسنین علیهم‌السلام وصیت کرد و فرمود:
مقصود از قول خداوند متعال «یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم» امامان از فرزند علی و فاطمه هستند، تا آنگاه که قیامت بر پا گردد.

33- فضل بن شاذان نیشابوری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:
اگر گوینده‌ای بگوید: چرا برای مردم اولوالامر مقرر شد و طاعت آنان بر مردم واجب گردید؟ گفته می‌شود: برای این سؤال چند پاسخ هست:
اول چون مردم به حد معینی محدود هستند و مأمور شده‌اند که از آن حد تجاوز نکنند تا به فساد و تباهی گرفتار نگردند.
[صفحه 335]
این موضوع هیچ وقت انجام نمی‌گرفت تا آنگاه که برای مردم امین معین نمی‌شد، و آن امین مردم را از گرایش به فساد بازمی‌دارد و از تجاوز و تعدی و فساد مردم را منع می‌کند، و اگر چنین نبود هیچ کس از لذت فساد دست نمی‌کشید و همواره منفعت خود را در نظر می‌گرفت.
به همین جهت برای مردم نگهبانی مقرر شد تا آنان را از فساد بازدارد و حدود و احکام را در میان مردم برقرار کند.
دوم ما همواره مشاهده می‌کنیم که ملت‌ها و فرقه‌ها بدون رهبر و پیشوا نمی‌توانند زندگی کنند، و ناگزیر است که مردم در امور دین و دنیای خود امام و قائدی داشته باشند، در حکمت حکیم جایز نبود که خلق را واگذارد تا بدون رهبر زندگی کنند، و قوام و ثبات جامعه جز به وجود امام امکان ندارد.
مردم با رهبر می‌توانند با دشمنان جنگ کنند و منافع را بین خود تقسیم نمایند، و اجتماع خود را سر و سامان دهند و حق مظلوم را از ظالم بگیرند.
سوم اگر خداوند برای مردم امام و قیم و امین و حافظ معین نکند، ملت و دین از بین رفته و سخن و احکام تغییر می‌کند، مبدعین در دین زیاد و کم کرده و ملحدین در آن تصرف خواهند کرد، و در جامعه اسلامی ایجاد شبهه خواهند نمود.
زیرا جامعه از نظر عقل و فکر ناقص هستند و نیازمند به مربی می‌باشند، مردم با یکدیگر در موضوعات اختلاف پیدا می‌کنند و با اختلاف و تشتت آراء و اهواء، جامعه خود را متلاشی می‌کنند.
و اگر امام و رهبری نبود جامعه فاسد می‌شد و شرایع و سنن و احکام و ایمان تغییر پیدا می‌کرد، و مردم فاسد می‌شدند.
اگر کسی بگوید: چرا جایز نیست در زمین دو امام باشد و این دو امام در یک وقت با هم امام باشند؟
[صفحه 336]
در پاسخ این پرسش گفته می‌شود علت عدم وجود دو امام در یک زمان از چند جهت است.
اول امام واحد در افعال و اقوالش اختلافی مشاهده نمی‌گردد، و در نظریاتش قاطع است، هر چه اراده کند اِجراء می‌گردد، و هر چه حکم کند

نافذ است، و لیکن دو امام کارها را متفقاً نمی‌توانند انجام دهند و نظریات آنها با یکدیگر مطابقت نمی‌کند.
ما هرگز مشاهده نکرده‌ایم که دو امام و رهبر در مسائل و موضوعات با هم وحدت نظر داشته باشند.
هر گاه دو امام وجود داشته باشد و اراده و تدبیر آنان با یکدیگر مخالفت کند، و هر دو امام هم مفترض الطاعه باشند یکی از آنها از دیگری شایسته اطاعت نیست، و در نتیجه‌ی اختلاف آن دو امام جامعه اختلاف پیدا می‌کند و مشاجره و فساد پدید می‌آید.
و اگر چنانچه یکی از آنها مورد اطاعت قرار گیرد قطعا دیگری مورد مخالفت واقع خواهد شد، و معصیت روی زمین را فراخواهد گرفت.
با اختلاف دو امام مردم راهی برای اطاعت و ایمان نخواهند داشت و حق را از ناحق تمیز نخواهند داد، چون این دو امام مفترض الطاعه از جانب خداوند معین شده‌اند معلوم خواهد شد که اختلاف این دو نفر از جانب خداوند متعال است، و اوست که باب اختلاف را باز کرده است، و در حقیقت تشاجر و فساد از طرف پروردگار بوده است.
زیرا او مردم را امر کرده است که از دو امام مختلف العقیده پیروی کنند.
دوم اگر در روی زمین دو امام بود لازم می‌شد که هر یک از دو امام متخاصم مردم را به طریق خود دعوت کنند، و از طریق امام دیگر بازدارند، مردم هم نمی‌توانند یکی را بر دیگری ترجیح دهند.
[صفحه 337]
در این هنگام حدود و احکام باطل می‌شد و حقوق مردم حفظ نمی‌گردید و بار دیگر جامعه گرفتار فساد می‌شد.
سوم اینکه هیچ یک از این دو امام و حجت در حکم و امر و نهی و خطابه بر دیگری رجحان نداشت، و هرگاه مطلب چنین بود واجب بود که هر دو نفر آنها ابتداء به سخن کنند، و یکی از آنها حق نداشت قبل از رفیق خود سخنی بگوید، زیرا آنان در امامت با هم مساوی بودند.
هر گاه برای یکی از آنها سکوت جایز بود، برای دومی نیز جایز بود، و هرگاه سکوت برای هر دو امام جایز می‌شد حقوق و احکام باطل شده و حدود تعطیل می‌گردید و مردم بار دیگر بدون امام بودند.
اگر کسی بگوید: چرا جائز نیست امام از غیر خاندان رسول باشد، در جواب او گفته می‌شود: علت عدم جواز در چند جهت است:
اول امام مفترض الطاعه باید برای شناخت او دلیلی باشد که تا او را به خوبی معرفی کند، و او را از غیر خودش تمیز دهد، و این دلالت همان خویشاوندی مشهور و وصیت ظاهری می‌باشد، این وصیت امام را از دیگران متمایز ساخته و مردم را به طرف شخص او هدایت می‌کند.
دوم اگر امامت در غیر خاندان رسول صلی الله علیه و آله جایز بود کسانی

که پیغمبر نبودند بر پیغمبران برتری داشته باشند، زیرا در این صورت فرزندان رسول باید متابعت از فرزندان دشمن رسول بنمایند، مانند ابوجهل و ابن ابی‌معیط.
زیرا مخالفین عقیده دارند که امامت به اولاد آنها منتقل می‌شود در صورتی که مؤمن باشند، در این صورت فرزندان رسول تابع و فرزندان دشمنان خدا و رسول متبوع خواهند شد، در صورتی که اولاد رسول به این فضیلت سزاوارتر است.
[صفحه 338]
سوم هرگاه مردم به رسول به عنوان رسالت ایمان بیاورند و به طاعت معتقد گردند، کسی تکبر نخواهد کرد که از اولاد او پیروی کند و از ذریه او اطاعت نماید و در نزد مردم این موضوع جلوه نخواهد کرد.
و هرگاه این قضیه در غیر آل رسول باشد همگان یکدیگر را برای احراز این مقام از دیگری سزاوارتر تلقی خواهند کرد، و از روی کبر و نخوت از اشخاص عادی اطاعت نخواهند نمود، و این اختلاف خود جامعه را به فساد خواهد کشانید و در جامعه‌ی مسلمین اختلاف و دو دستگی پدید خواهد آمد.

34- حسن بن جهم گوید:
به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم:
امیرالمؤمنین سلام الله علیه قاتل خود را می‌شناخت و می‌دانست که در چه شبی کشته می‌شود و در کجا به شهادت می‌رسد، و یا در آن هنگام که فریاد اردک‌ها بلند شد. فرمود: در خانه فریادهائی است که گریه‌ها به دنبال دارد، و یا هنگامی که ام‌کلثوم گفت: امشب در خانه نماز بگذارید و دیگری را بفرستید تا در مسجد نماز بگذارد امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سخنان ام‌کلثوم توجهی نکرد، و در آن شب از اتاق مکرر بیرون می‌شد، و می‌دانست که ابن ملجم لعنة الله او را با شمشیر خواهد کشد این‌ها مطالبی بود که نمی‌شد از آن گذشت؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مطلب همین‌طور است که گفتی، و لیکن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن شب مخیر بود که این حادثه را قبول کند تا تقدیرات خداوند متعال درباره‌ی آن جناب جریان پیدا کند.
[صفحه 339]
35- حسین بن خالد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس می‌خواهد در کشتی نجات بنشیند و به ریسمان محکم خداوند چنگ بزند، باید بعد از من علی را دوست داشته باشد، و با دشمنان او دشمنی کند، امامان هدایت کننده از فرزندان او را امام اتخاذ کند.
آنان خلفاء و اوصیاء من هستند و حجت خداوند بعد از من می‌باشند، آنها بزرگان امت من بوده و راهنمایان پرهیزگاران به طرف بهشت می‌باشند.
گروه آنها گروه من و گروه خدا بوده و گروه دشمنان آنها گروه شیطان هستند.
36- حضرت رضا علیه‌السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
ای علی تو برادر و وزیر من هستی، و پرچم من در دنیا و آخرت در دست تو می‌باشد و تو صاحب حوض من می‌باشی، هر کس تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.
37- علی بن بلال گوید: حضرت رضا از پدرانش از حضرت رسول علیهم‌السلام از جبرئیل و او از میکائیل از لوح و قلم روایت کرده که خداوند متعال فرمود:
ولایت علی بن ابی‌طالب قلعه محکم من است، هر کس در این قلعه‌ی

محکم درآید از عذاب من در آسایش است.
38- عبدالله بن محمد رازی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی از یک نور خلق شده‌ایم.
[صفحه 340]
39- دارم بن قبیصه گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفرید و من گرامیترین آنها هستم، و فخری هم ندارم، و یکصد و بیست و چهار هزار وصی خلق کرده که علی از همه آنان گرامی‌تر و فاضل‌تر می‌باشد.
40- هیثم بن عبدالله رمانی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم: چرا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مدت بیست و پنج سال بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله با دشمنان خود جهاد نکرد، و پس از اینکه به خلافت رسید با مخالفین خود به جهاد پرداخت؟
امام رضا علیه‌السلام فرمود: علی بن ابی‌طالب در این مورد به حضرت رسول صلی الله علیه و آله اقتداء کردند، حضرت رسول مدت سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه از جهاد با کفار و مشرکین خودداری کردند، و خودداری آن جناب برای قلت اعوان و انصار بود، و علی نیز برای همین جهت با دشمنان خود جهاد نکرد همان طور که نبوت حضرت رسول با ترک جهاد باطل نشد امامت علی نیز برای ترک جهاد با دشمنانش باطل نگردید.
41- محمد بن عبدالله علوی گوید: پدرم از حضرت رضا علیه‌السلام و او از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای علی خداوند به وسیله شما این امر را افتتاح می‌کند، و ختم می‌گرداند ای علی شما صبر کنید که پایان کار برای پرهیزگاران است، دوستان شما از حزب خداوند
[صفحه 341]
و دشمنان شما از حزب شیطان هستند.
خوشا به حال آن افرادی که از شما اطاعت کنند، و وای بر کسانی که بر شما عاصی گردند، شما حجت خداوند در میان مردم و ریسمان محکم پروردگار می‌باشید، هر کس به آن ریسمان چنگ زد هدایت می‌گردد، و هر کس از آن دست کشید گمراه می‌شود.
من از خداوند برای شما بهشت را درخواست کرده‌ام، هیچ کس در اطاعت خداوند از شما پیشی نگرفته است، و شما از همگان اولی و سزاوار هستید.

42- عبیدالله بن علی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای علی تو مانند عیسی بن مریم علیهماالسلام می‌باشی، گروهی در محبت عیسی غلو کردند و هلاک شدند، و گروهی در دشمنی او افراط نمودند و هلاک گردیدند، و گروهی راه میانه را پیش گرفتند و رستگار شدند.
43- داود بن سلیمان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای علی تو سید مسلمانان، و پیشوای پرهیزکاران، و رهبر سفید چهرگان، و امیر مؤمنان می‌باشی.
44- و نیز حضرت رضا (ع) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در روز قیامت فقط چهار نفر سوار خواهند بود.
مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم قربانت گردد آن چهار نفر کیانند؟
فرمود: یکی از آنها من هستم که سوار براق خواهم بود، دوم برادرم صالح
[صفحه 342]
است که سوار بر ناقه خواهد بود، سوم عمویم حمزه که به شترم عضباء سوار می‌شود، چهارم برادرم علی که به یکی از ناقه‌های بهشت سوار خواهد شد، وی در حالی که پرچم «حمد» را در دست گرفته در مقابل عرش قرار گرفته و فریاد می‌زند: لا اله الا الله - محمد رسول الله.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
آدمیان می‌گویند: این شخص یا فرشته مقرب، و یا پیغمبر مرسل و یا یکی از حاملان عرش پروردگار است، فرمود: در این هنگام فرشته‌ای از زیر عرش فریاد می‌زند ای گروه آدمیان این فرشته مقرب و یا حامل عرش خداوند نیست، وی صدیق اکبر علی بن ابی‌طالب است.
45- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
در علی علیه‌السلام خصلت‌هائی هست که اگر یکی از آنها در مردم بود آنان را کفایت می‌کرد، فرمود: یکی از آنها گفته حضرت رسول است که فرمود:
هر کس من مولا و سرور او هستم علی نیز مولا و رهبر اوست، و علی از من به منزله هارون در نزد موسی علیه‌السلام است.
علی از من است و من از علی هستم، علی مانند خود من است، طاعت او طاعت من، و معصیت او معصیت من است، جنگ با علی جنگیدن با خداوند، و صلح با علی صلح با خداوند می‌باشد، دوست علی دوست خداوند و دشمن علی دشمن خداوند است.

علی حجت خداوند در میان بندگان او می‌باشد، دوستی با علی ایمان و دشمنی با او کفر است، حزب علی حزب خداوند و حزب دشمنان علی حزب شیطان هستند.
[صفحه 343]
علی با حق است و حق با علی، این دو از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.
علی قاسم بهشت و دوزخ است، هر کس علی را ترک گوید، خداوند متعال را ترک گفته است، شیعیان علی روز قیامت رستگار هستند.
46- احمد بن عامر از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس را من مولا و رهبر او هستم، علی نیز مولا و رهبر اوست، بارخدایا دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس که او را دشمن بگیرد، از درگاه خود بران هر کس او را براند، و یاری کن هر کس علی را یاری کند.
47- دعبل خزاعی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای علی تو بعد از من مظلوم خواهی شد، وای بر کسی که با تو جنگ کند، خوشا به حال کسی که در رکاب تو قتال نماید.
ای علی تو آن کسی هستی که با سخنان من سخن خواهی گفت، و با زبان من گفتگو خواهی کرد، وای بر آن کس که سخنان تو را رد کند، خوشا به حال آن کس که سخنانت را بپذیرد.
ای علی تو سید این امت بعد از من خواهی بود، و امام امت و خلیفه من در میان آنها می‌باشی، هر کس از تو جدا شود روز قیامت از من جدا خواهد شد، و هر کس با تو باشد روز قیامت با من خواهد بود.
ای علی تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و تصدیق کردی، و تو اول کسی می‌باشی که مرا در مأموریتم کمک نمودی و با من با دشمنانم جهاد کردی،
[صفحه 344]
و با من نماز خواندی در حالی که مردم در جهالت و غفلت بودند.
ای علی تو اول کسی هستی که با من سر از قبر برمی‌داری، و با من مبعوث می‌گردی و با هم از صراط عبور می‌کنیم.
خداوند متعال به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده است، که هیچ کس از گردنه صراط عبور نخواهد کرد مگر اینکه به ولایت تو و فرزندانت مؤمن باشد.
تو اولین فردی هستی که وارد حوض می‌شوی و دوستانت را از آن سیراب خواهی کرد، و دشمنانت را از آن دور خواهی ساخت.

48- مهدی بن صدقه رقی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند متوجه زمین شد و مرا اختیار کرد، بار دیگر متوجه زمین شد تو را اختیار کرد، تو پدر فرزندان من هستی، و دین مرا اداء می‌کنی، و وعده‌های مرا انجام می‌دهی، تو روز قیامت ساقی حوض من خواهی بود.
خوشا به حال آن کس که تو را دوست بدارد، و وای بر آن کس که تو را دشمن بگیرد.
49- مجاشعی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
از کتاب خداوند از من بپرسید، به پروردگار سوگند هر آیه‌ای که از کتاب خداوند فرود آمد، چه در شب و یا در روز، در سفر و یا در حضر، حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن آیه را بر من قرائت می‌کرد و تأویل او را به من تعلیم می‌فرمود.
در این هنگام ابن الکواء برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین پس در هنگامی که

تو غائب بودی و آیه نازل می‌شد چه می‌کردی؟
فرمود: هرگاه آیه‌ای فرود می‌آمد و من غائب بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن آیه را برای من قرائت می‌کرد، و می‌فرمود: ای علی این آیه بر من فرود آمده و تأویل و تفسیرش چنین است.
50- حضرت رضا علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
ای علی هرگاه روز قیامت بر پا شود تو و فرزندانت بر اسبهای ابلق سوار می‌شوید و تاجهائی از در و یاقوت بر سر می‌گذارید، خداوند متعال فرمان می‌دهد شما را به طرف بهشت ببرند و مردم در این هنگام به شما می‌نگرند.
51- و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی اگر تو نبودی پس از من مؤمنین شناخته نمی‌شدند.
52- حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو و فرزندانم برگزیدگان خداوند از میان مخلوقات هستند.
53- و نیز فرمود، من و علی از یک نور خلق شده‌ایم.
54- و نیز فرمود: ای علی تو بهترین مردمان هستی، کسی درباره‌ی تو شک نمی‌کند مگر اینکه کافر باشد.
55- و نیز فرمود: علی نخستین کسی است که از من متابعت کرد و او اولین فردی است که بعد از حق با من مصافحه می‌کند.
56- حضرت رسول دست امیرالمؤمنین را گرفت و فرمود: هر کس پندارد

مرا دوست دارد و علی را دوست نداشته باشد دروغ گفته است.
[صفحه 346]
57- و نیز فرمود: ای علی تو از درختی آفریده شدی که من از آن خلق شدم، من اصل آن درختم و تو فرع آن هستی، حسن و حسین شاخه‌های آن درخت می‌باشند، و دوستان ما برگ آن هستند، هر کس خود را به آن درخت آویزان کند خداوند او را وارد بهشت می‌کند.
58- حضرت رضا علیه‌السلام از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: من مأموریت دارم با ناکثین، و قاسطین و مارقین جنگ کنم.
59- علی (ع) فرمود: پیغمبر درباره من دعا کرد و فرمود بارخدایا دل او را راهنمائی کن، و به او شرح صدر عطا فرما، و زبانش را ثابت گردان و او را از گرما و سرما محافظت فرما.
60- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم چرا مردم از علی علیه‌السلام اعراض کردند و خلافت را به دیگری دادند، در صورتی که فضل و سابقه او را در اسلام می‌دانستند و موقعیت و مقام او را در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله درک کرده بودند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: علت اعراض مردم از این جهت بود که وی پدران و خویشاوندان آنها را که با خدا و رسولش جنگ می‌کردند کشته بود و از این رو کینه او را در دل گرفته بودند، و نمی‌خواستند او را بر خود خلیفه کنند، به همین جهت او را ترک کردند و دیگری را بر خود خلیفه نمودند.
61- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم چرا علی علیه‌السلام پس از اینکه به خلافت رسید فدک را برنگردانید.
امام رضا علیه‌السلام فرمود ما اهل‌بیت هرگاه خداوند ما را ولایت دهد حقوق ما را خودش اخذ می‌کند، ما ولی مؤمنین هستیم و فقط حقوق آنها را حفظ می‌کنیم و حق آنان را از ظالمین می‌گیریم، و از حق خود منصرف می‌شویم.
[صفحه 347]
62- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: من خاتم پیغمبران و علی خاتم اوصیاء است.
63- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امام حسین علیه‌السلام روایت کرده که بریده می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر کرد که به علی علیه‌السلام به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنیم.
64- و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی علی را سب کند مرا سب کرده، و هر کس مرا سب کند خداوند را سب کرده است.
65- و نیز فرمود: ای علی من دوست دارم برای تو آنچه را برای خود

دوست دارم، و مکروه دارم برای تو آنچه را برای خود مکروه می‌دانم.
66- حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود: ما در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله منافقین را به بغض علی علیه‌السلام می‌شناختیم.

67- ابونصر بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم فاطمه علیهاالسلام را در کجا دفن کردند؟
فرمود: مردی از جعفر پرسید در حالی که عیسی بن موسی در مجلس حاضر بود، عیسی گفت: فاطمه در بقیع دفن شد، آن مرد پرسید نظر شما چیست؟
فرمود: عیسی جواب تو را داد، آن مرد پرسید من با عیسی کاری ندارم، نظر شما چیست؟ پدرانت در این باره چه گفته‌اند؟ فرمود: فاطمه در خانه خود دفن شد.
68- و نیز بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم قبر فاطمه سلام الله علیها
[صفحه 348]
در کجا است؟
فرمود: فاطمه در خانه خود دفن شد. هنگامی که بنی‌امیه مسجد را بزرگ کردند قبرش داخل مسجد شد.
69- حسن بن وشاء بغدادی گوید: در خراسان خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودیم و زید بن موسی هم در مجلس حاضر بود، زید با مردم سخن می‌گفت و همواره افتخار می‌کرد.
حضرت رضا در این هنگام با گروهی مشغول صحبت بود، ناگهان متوجه برادرش زید شد و فرمود:
ای زید از گفته بقالان کوفه مغرور نباش و سخنان آنها تو را فریب ندهد که فاطمه دامنش پاک است و ذریه او بر آتش جهنم حرام شده‌اند، به خداوند سوگند مقصود از این ذریه فقط حسن و حسین و فرزندانی که از شکم او خارج شدند می‌باشند.
اگر موسی بن جعفر علیهماالسلام اطاعت خداوند را بکند، روزها روزه داشته و شب‌ها را به عبادت بگذراند و لیکن تو معصیت و نافرمانی او را بکنی آیا شما روز قیامت با هم برابر خواهید بود و تو در نزد خداوند از او عزیزتر خواهی بود؟
علی بن الحسین علیهماالسلام.
می‌فرمود: نیکوکاران ما دو اجر دارند، و بدکاران ما دو بار عتاب می‌شوند.
70- نصر بن علی جهضمی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم فاطمه (ع) چند سال زندگی کرد؟
فرمود: فاطمه پنج سال بعد از بعثت هنگامی که قریشیان کعبه را می‌ساختند متولد شد و هنگام وفات هیجده سال داشت، هشت سال با

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه زندگی کرد، ده سال پس از هجرت در مدینه با پدر بزرگوارش زندگی
[صفحه 349]
نمود، و هفتاد و پنج روز بعد از وفات پیغمبر در دنیا باقی بود، و در یازده سالگی حسن بن علی متولد شد.
71- مهدی بن سابق از حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام فرمود:
هنگامی که اراده نمودم ازدواج کنم جرأت نداشتم در این مورد با حضرت رسول صلی الله علیه و آله صحبت نمایم، و لیکن شب و روز در این موضوع فکر می‌کردم تا آنگاه که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدم، فرمود: ای علی عرض کردم لبیک یا رسول الله.
فرمود: میل داری ازدواج کنی؟
عرض کردم: رسول خدا داناتر است، در این هنگام گمان کردم که حضرت رسول در نظر دارد مرا با یکی از زنان قریش تزویج کند، و من می‌ترسیدم که از تزویج با فاطمه محروم گردم.
از این مطلب چند روزی گذشت تا آنگاه که پیغمبر مرا نزد خود فراخواند، من در خانه ام‌سلمه خدمت آن حضرت رسیدم.
هنگامی که چشم آن حضرت بر من افتاد چهره‌اش باز شد و تبسم فرمود و من دندانهای سفید آن حضرت را که برق می‌زد مشاهده کردم.
فرمود: ای علی تو را مژده دهم خداوند متعال امر تزویج تو را بر من آسان کرد و مشکل آن را برای من گشود.
عرض کردم: مطلب چیست؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمد در حالی که یک سنبل بهشتی و یک شاخه گل در دست داشت.
جبرئیل سنبل و شاخه گل را به من داد من آنها را گرفته و بوئیدم و گفتم:
[صفحه 350]
ای جبرئیل این سنبل و گل چیست؟
گفت خداوند متعال فرشتگان ساکن بهشت را امر کرده است که بهشت را زینت کنند، درختها و جویها و کاخهای بهشت را آرایش دهند، و فرمان داد بادها بوی خوش پراکنده کنند، و حورالعین سوره‌های طه، یس، و حمعسق را قرائت نمایند.
پس از این فرمان داد که منادی فریاد زند ای فرشتگان و ساکنان بهشت من، گواهی دهید که من فاطمه دختر محمد را به علی بن ابی‌طالب تزویج کردم و از این عمل رضایت دارم.
سپس خداوند متعال به فرشته‌ای از فرشتگان جنت که او را «راحیل» می‌گفتند و فرشته‌ای از او بلیغ‌تر نبود فرمان داد تا خطبه‌ی عقد را بخواند فرشته مزبور خطبه‌ای خواند که در آسمان و زمین مانند آن خطبه خوانده

نشده بود.
بار دیگر خداوند متعال فرمان داد منادی ندا کند: ای فرشتگان و ساکنان بهشت من به علی بن ابی‌طالب تبریک بگوئید و به زوجه‌اش فاطمه نیز تبریک بگوئید، من خود نیز به آنها مبارک باد گفتم.
راحیل گفت: بارخدایا برکت تو چیست؟
خداوند متعال فرمود: برکت من بر آن دو نفر این است که آنها را به دوستی خود جمع کرده و آن دو را حجت برای مخلوقات خود قرار می‌دهم.
به عزت و جلالم سوگند که از آن دو مخلوقاتی خواهم آفرید و فرزندانی پدید خواهم آورد، و آنان را در زمین خازن خود قرار داده و حکمت خود را در سینه‌های آنها جای خواهم داد، و بعد از پیامبران بوسیله آنان به مردم احتجاج خواهم کرد.
ای علی تو را مژده می‌دهم و اینک دخترم فاطمه را به تو تزویج می‌کنم به همان
[صفحه 351]
طریقی که خداوند راضی شده است اکنون خانواده‌ات را در اختیار گیر که تو سزاوارتر از آن به من می‌باشی.
جبرئیل به من خبر داده که اهل بهشت به شما اشتیاق پیدا کرده‌اند، و اگر نبود که خداوند اراده کرده از شما فرزندانی بیاورد و آن‌ها را حجت مردم قرار دهد هر آینه خواسته بهشت و اهل آن را اجابت می‌فرمود.
تو بهترین برادر و داماد و رفیق هستی، و رضایت خداوند در این مورد تو را کفایت می‌کند.
علی علیه‌السلام فرمود: «رب أوزعنی أن أشکر نعمتک التی أنعمت علی» حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمین گفتند.
72- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای علی مردانی از قریش در مورد تزویج فاطمه با من به درشتی سخن گفتند، و اظهار داشتند ما فاطمه را خطبه کردیم، و تو ما را رد کردی و فاطمه را به علی تزویج نمودی.
من به خطبه کنندگان گفتم: به خداوند سوگند من شما را منع نکردم بلکه خداوند فاطمه را به علی تزویج کرد، و جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد خداوند متعال می‌فرماید: اگر علی را خلقت نکرده بودم برای فاطمه همسری نبود که با او برابری کند.
73- عبدالله بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
[صفحه 352]
دخترم فاطمه روز قیامت در حالی که جامه‌های خون‌آلود در دست دارد در

محشر حاضر می‌شود، و یکی از قوائم عرش را در دست خود می‌گیرد و می‌گوید: یا احکم الحاکمین بین من و کشندگان فرزندانم داوری کن.
علی علیه‌السلام گفت:
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
به پروردگار کعبه سوگند که خداوند برای دخترم حکمیت می‌کند و خواسته‌های او را اجابت می‌کند.
74- و در روایت دیگری آمده که خداوند متعال غضب می‌کند در هنگامی که فاطمه غضب کند، و خوشنود می‌گردد در وقتی که فاطمه خوشنود گردد.
75- حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: من فاطمه را به علی تزویج کرده‌ام و تو نیز او را به علی تزویج کن، من امر کردم درخت طوبی، در و یاقوت و مرجان نثار کند، و اهل آسمان‌ها از این تزویج خوشحال هستند.
بزودی از آن دو نفر دو جوانان اهل بهشت متولد می‌گردد و اهل بهشت به وسیله آنها خود را زینت می‌دهند.
ای محمد تو را بشارت دهم که تو بهترین مردم در گذشته و آینده هستی.
76- حضرت رضا علیه‌السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن جناب فرمود:
هرگاه روز قیامت شود، منادی فریاد می‌زند: ای گروه مردمان دیدگان خود را درهم گذارید تا فاطمه دختر پیغمبر عبور کند.
77- حضرت رضا علیه‌السلام از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
[صفحه 353]
در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم در هنگامی که خندق را حفر می‌کردند، در این هنگام فاطمه علیهاالسلام در حالی که یک دانه نان در دست داشتند خدمت پدرش رسیدند و نان را حضور آن حضرت تقدیم کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این نان چیست؟
حضرت زهرا سلام الله علیها گفت: این نان را برای حسن و حسین پخته بودم اکنون خدمت شما آورده‌ام، تا آن را میل فرمائید.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: این اولین طعامی است که بعد از سه روز پدرت میل می‌کند.
78- حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود: اسماء بنت عمیس گفت: در نزد حضرت زهراء سلام الله علیها بودم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شدند، در گردن زهراء گردن‌بند طلائی بود که علی علیه‌السلام از غنائم خریده بود.
رسول خدا فرمود: ای فاطمه کاری نکن که مردم بگویند دختر محمد لباس

ستمکاران را پوشیده حضرت زهراء گردن‌بند را قطع کرد و فروخت و از پول آن یک برده خرید و آزاد کرد.
حضرت رسول از این کار زهراء خوشحال و شادمان گردید.
79- حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من دخترم را از این جهت فاطمه نام گذاشتم، که خداوند او و دوستانش را از آتش جهنم دور داشته است.
80- حسن بن عبدالله رازی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند متعال مرا امر کرد که فاطمه را به علی تزویج کنم.
[صفحه 354]
81- ابوجعفر طبری از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
یکی از روزها فاطمه گفت: من از همه شما در نزد حضرت رسول محبوب‌ترم، علی فرمود: من از همه محبوب‌ترم، حسن گفت: من محبوب‌ترم، امام حسین گفت: من هستم.
در این هنگام حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شد، و فرمود: ای دخترک من به چه کاری مشغول بودید.
علی علیه‌السلام فرمود: موضوع را به آن حضرت عرض کردیم.
رسول خدا حضرت زهراء را بغل گرفت و از دهانش بوسید، و علی را نیز در بغل گرفت و از پیشانیش بوسید، حسن را روی زانوی راست، و حسین را روی زانوی چپ نهاد و از صورت آنها بوسید، و فرمود:
شماها در دنیا و آخرت از همگان به من سزاوارترید، خداوند دوست دارد کسی را که شما را دوست داشته باشد و دشمن دارد کسی را که با شما دشمن باشد، شما از من هستید و من از شما به خداوند سوگند هر کس شما را دوست داشته باشد خداوند در دنیا و آخرت او را دوست خواهد داشت.

82- حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امام حسین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که وفات حضرت امام حسن علیه‌السلام رسید گریه کرد.
گفته شد: یابن رسول الله چرا گریه می‌کنید، موقعیت شما در نزد حضرت
[صفحه 355]
رسول صلی الله علیه و آله معلوم است، و پیغمبر درباره‌ی تو سخنانی گفته که همگان از آن اطلاع دارند، تو در زندگی خود بیست حج با پای پیاده انجام دادی، و ثروت خود را سه بار در میان مردم تقسیم کردی.
امام حسن فرمود: من از وحشت جنگ و دوری دوستان می‌ترسم.
83- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امام حسن مجتبی در حالی که چهل و نه سال از عمرش می‌گذشت جهان را وداع گفت.
بین حسنین یک طهر بیش نبود، و حضرت امام حسین در شش ماهگی متولد شد، و کسی غیر از آن حضرت در این ایام متولد نشده است، و فقط عیسی بن مریم علیهماالسلام در شش ماهگی متولد گردید.
امام حسن علیه‌السلام مدت هفت سال با حضرت رسول صلی الله علیه و آله زندگی کرد و با پدرش نیز مدت سی سال زندگی نمود.
84- قندوزی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حسن مجتبی سلام الله علیه وارد بیت الخلاء شد، در آن جا یک لقمه نان مشاهده کرد، لقمه را برداشت و به یکی از غلامان خود داد.
هنگامی که از بیت الخلاء بیرون شد لقمه را از آن غلام طلب کرد، غلام گفت: لقمه را خوردم، امام علیه‌السلام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.
سپس فرمود: از جدم شنیدم فرمود: هر کس لقمه‌ای را مشاهده کند، آن را پاک و یا بشوید و بعد بخورد، خداوند او را از آتش جهنم نجات می‌دهد، من دوست ندارم مردی را به خدمت گیرم که خداوند او را آزاد کرده باشد.
85- عبدالله بن هشام از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
[صفحه 356]
فطرس یکی از فرشتگان مقرب بود، و در نزد خداوند متعال مقام ارجمندی داشت، خداوند متعال او را برای انجام رسالتی فرستاد، وی در رسانیدن پیام اندکی تأخیر کرد و بالش شکسته شد و در یکی از جزائر دریا افتاد.
هنگامی که حسین بن علی علیهماالسلام متولد شد، خداوند جبرئیل را با هزار فرشته خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد تا ولادت

حسین را تبریک گویند و موقعیت او را در نزد خداوند روشن کنند.
جبرئیل از نزد آن فرشته عبور کرد و با هم دوست بودند، فطرس گفت: ای روح الله کجا می‌خواهید بروید؟
جبرئیل گفت: خداوند به پیغمبر تهامی فرزندی عطا کرده است که اهل آسمان و زمین همدیگر را به ولادت او مژده می‌دهند اینک پروردگار مرا فرستاده تا این مولود جدید را تبریک گوید.
فطرس گفت: آیا می‌توانید مرا با خود آنجا ببرید شاید وی از من شفاعت بکند و خداوند از من درگذرد.
فطرس با جبرئیل حرکت کرد تا آنگاه که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند.
جبرئیل گفت: این یکی از فرشتگان مقرب می‌باشد و در نزد خداوند موقعیتی داشت، و در انجام رسالت کوتاهی کرد و خداوند بر وی خشم گرفت و در نتیجه بالهایش را از دست داد و در یکی از جزائر زندانی شد، و اینک آمده است تا شما از وی شفاعت کنید.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاست و دو رکعت نماز گذارد و سپس گفت: «اللهم انی أسألک بحق کل ذی حق علیک، و بحق محمد و أهل بیته أن ترد علی
[صفحه 357]
فطرس جناحه و تستجیب لنبیک و تجعله آیة للعالمین».
خداوند متعال دعای پیغمبرش را اجابت فرمود، و به او وحی فرمود که فطرس را امر کند بال خودش را بر بدن امام حسین علیه‌السلام بکشاند.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله به فطرس فرمود: بال خود را به بدن این مولود بکشان، فطرس همین کار را انجام داد و بال او به حال اول بازگشت و گفت: ستایش و سپاس می‌گویم خداوند را که به وسیله شما بر من منت گذاشت.
حضرت رسول فرمود: ای فطرس کجا می‌خواهید بروید؟
گفت: جبرئیل مرا از محل شهادت این نوزاد آگاه کرده است، و من از خدای خود خواسته‌ام که مرا در آن‌جا جای‌نشین سازد.
راوی گوید: آن فرشته در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام اقامت گزیده است، و هر گاه بنده‌ای سلامی به حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بفرستد، و یا با شمشیر و زبان او را یاری کند آن فرشته خود را به قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌رساند و می‌گوید:
ای نفس پاک یکی از بندگان حسین و پدرش را دوست دارد و با زبان و دل و شمشیرش آنها را دوست دارد.
در این هنگام فرشته موکل به قبر حضرت رسول می‌گوید: سلام محمد را به آن بنده برسان، و بگو اگر به همین طریق از جهان بروی با او در بهشت

مصاحب خواهی بود.
86- ابوالصلت هروی گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: یابن رسول الله از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که هر گاه قائم علیه‌السلام خروج کند فرزندان قاتلین امام حسین علیه‌السلام را می‌کشد، نظر شما درباره‌ی
[صفحه 358]
این حدیث چیست؟
فرمود: مطلب همین طور است.
گفتم: پس آیه شریفه «و لا تزر وازرة وزر اخری» چه معنی می‌دهد.
فرمود: خداوند در همه گفته‌هایش راست گفته، و لیکن فرزندان قاتلین امام حسین علیه‌السلام از کرده‌ی پدران خود راضی هستند و به این عمل افتخار می‌کنند، و هر کس از عملی خرسند باشد مانند این است که آن عمل را انجام داده باشد، اگر مردی در مشرق آدم بکشد و یک نفر در مغرب از کار او اظهار رضایت کند، این شخص در نزد خداوند قاتل محسوب می‌گردد.
اما کشتن حضرت قائم این جماعت را به خاطر همین رضایت آنها از افعال پدران خود می‌باشد.
راوی گوید: عرض کردم هنگامی که قائم خروج کند از کجا آغاز می‌کند و از چه اشخاصی انتقام می‌کشد.
فرمود: نخست از بنی‌شیبه شروع می‌کند و دست و پای آنها را قطع می‌کند، زیرا این جماعت دزدان خانه خدا هستند.
87- ریان بن شبیب گوید: روز اول ماه محرم خدمت حضرت رضا (ع) علیه‌السلام رسیدم، فرمود: ای فرزند شبیب روزه هستی؟
عرض کردم روزه ندارم.
فرمود: امروز همان روزی است که زکریا علیه‌السلام دعا کرد و گفت: «رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء» خداوند متعال دعای او را
[صفحه 359]
مستجاب کرد و فرمان داد تا فرشتگان او را در حالی که نماز می‌گذارد به ولادت یحیی علیه‌السلام مژده دهند.
هر کس این روز را روزه بگیرد و از خداوند چیزی بخواهد دعایش به اجابت می‌رسد همان گونه که دعای زکریا به اجابت رسید.
سپس فرمود: ای فرزند شبیب محرم همان ماهی است که در دوره جاهلیت محترم بود، و مردم در آن ماه از جنگ و خونریزی و ظلم و ستم خودداری می‌کردند، و لیکن امت اسلام حرمت آن را نگه نداشت و از پیغمبر خود هم احترام نکرد.

در این ماه خون فرزندان آن حضرت را ریختند و زنان آنها را اسیر کردند و با روبنه آنان را غارت نمودند، خداوند متعال هرگز آنان را نخواهد آمرزید.
ای فرزند شبیب اگر خواستی بر کسی گریه کنی بر حسین بن علی علیهماالسلام گریه کن، که او را مانند گوسفند سر بریدند، و هیجده نفر از اهل‌بیت او را که در روی زمین مانند نداشتند کشتند، زمین و آسمان در شهادت او گریه کردند.
چهار هزار فرشته از آسمان برای نصرت او نازل شدند، ولی به آنها اذن جهاد داده نشد، این فرشتگان با حالت پریشان و اندوه در کنار قبر آن حضرت هستند، تا قائم ما قیام کند و در رکاب آن جناب از امام حسین خونخواهی کنند.
ای فرزند شبیب از پدرم شنیدم که جدش فرمود: هنگام شهادت جدم امام حسین علیه‌السلام از آسمان خون باریدن گرفت و خاک سرخ از آسمان به زمین می‌ریخت.
ای فرزند شبیب اگر بر حسین گریه کنی تا اشکهایت بر گونه‌هایت جاری گردد خداوند متعال گناهان بزرگ و کوچکت را خواهد بخشید.
[صفحه 360]
ای فرزند شبیب، اگر می‌خواهی که خداوند را بدون گناه ملاقات کنی از زیارت حسین بن علی علیهماالسلام غفلت نکن.
ای فرزند شبیب اگر دوست داری در قصور بهشت جای گیری و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم‌نشین گردی بر قاتلان حسین لعنت و نفرین کن.
ای فرزند شبیب اگر می‌خواهی در ثواب مجاهدان کربلا شریک باشی بگو: «یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزا عظیما».
ای فرزند شبیب اگر دوست داری در درجات بهشت با ما باشی، در حزن ما محزون و در خوشحالی ما خوشحال باش، و در ولایت ما ثابت باش، و بدان اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد خداوند او را با همان سنگ محشور می‌کند.
88- فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
هنگامی که سر حضرت امام حسین علیه‌السلام را به شام بردند، یزید لعنة الله امر کرد سفره طعام پهن کردند، خود و یارانش روی سفره نشستند و به خوردن غذا مشغول شدند.
پس از اینکه از غذا فارغ شدند دستور داد سر سیدالشهداء علیه‌السلام را در طشتی گذاشتند زیر تختش نهادند و روی آن رقعه شطرنج را پهن کرده و با رفقای خود به شطرنج‌بازی مشغول شد.
یزید با دوستان خود مشغول بازی شد، و نسبت به امام حسین و پدر و جدش علیهم‌السلام ناسزا می‌گفت و آنها را ریشخند می‌کرد، هرگاه از

رفیق خود می‌برد فقاع می‌خورد، و زیادی آن را در کنار طشت روی زمین می‌ریخت.
اینک باید شیعیان ما از خوردن فقاع و بازی شطرنج دست بکشند، و هر کس فقاع و شطرنج را مشاهده کرد از حسین علیه‌السلام یاد کند و یزید و آل زیاد را لعن
[صفحه 361]
کند، خداوند گناهان او را اگر چه زیاد هم باشد می‌آمرزد.
89- فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت سجاد علیه‌السلام روایت می‌کند که اسماء بنت عمیس می‌گفت:
حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: هنگامی که حسن متولد شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای اسماء فرزند مرا نزد من بیاور، من حسن را نزد آن حضرت بردم در حالی که در یک پارچه زردی پوشیده شده بود.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پارچه را یک طرف زد و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، سپس به علی فرمود: پسرم را چه نام گذاشته‌ای.
علی علیه‌السلام گفت: من قبل از شما برای او نامی انتخاب نکرده‌ام و دوست داشتم نام او را حرب بگذارم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من هم قبل از خداوند نامی برای او انتخاب نمی‌کنم.
در این هنگام جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و گفت: ای محمد خداوند علی اعلی سلامت می‌رساند و می‌فرماید: علی در نزد تو به منزله هارون از موسی علیه‌السلام است، و بعد از تو نیز پیغمبری نیست، اسم فرزندت را نام فرزند هارون بگذار پیغمبر فرمود: نام پسر هارون چه بود؟
گفت: شبر.
پیغمبر فرمود: من عرب هستم و با زبان عرب سخن می‌گویم، جبرئیل گفت: او را حسن نام بگذار.
حضرت رسول او را حسن نام گذاشت، و در روز هفتم تولد دو قوچ به عنوان
[صفحه 362]
عقیقه ذبح کردند یک ران آن را با یک دینار به قابله دادند، سپس سرش را تراشیده و به وزن آن صدقه دادند و سرش را عطر مالیدند.
سپس فرمود:
مالیدن خون بر سر نوزاد از کارهای زمان جاهلیت است.
اسماء گوید: پس از یک سال حضرت امام حسین علیه‌السلام متولد شد، حضرت رسول آمد و او را بغل گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، سپس او را در بغل گرفت و گریست.

عرض کرد: چرا گریه می‌کنید؟
فرمود: برای این پسرم گریه می‌کنم، گفت او هم‌اکنون متولد شده است.
فرمود: گروه ستمکاران او را خواهند کشت و خداوند آنها را از شفاعت من محروم خواهد ساخت.
پس از این حضرت رسول فرمود:
ای اسماء فاطمه را از این جریان مطلع نکن زیرا او تازه فرزندش را متولد کرده است.
بعد از این فرمود:
ای علی برای فرزندت چه نامی انتخاب کرده‌ای؟
گفت: من قبل از شما نام برای او انتخاب نمی‌کنم.
حضرت رسول فرمود: من هم قبل از اینکه خداوند برای او نامی انتخاب نکند اقدام نخواهم کرد،
[صفحه 363]
در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی در نزد تو به منزله هارون از موسی است، و نام پسر هارون را روی فرزندت بگذار.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود نام پسر هارون چیست؟
گفت شبیر.
حضرت رسول فرمود:
زبان من عربی است.
جبرئیل گفت او را حسین نام گذار.
روز هفتم پیغمبر اکرم دو قوچ برای امام حسین علیه‌السلام عقیقه کردند یک ران آن را با یک دینار به قابله دادند، سپس سرش را تراشیده و به وزن موی سرش طلا صدقه دادند، و سرش را نیز عطر مالیدند و فرمودند مالیدن خون از اعمال جاهلیت است.
90- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
فرزند مانند دسته‌ی گل می‌باشد، و دو ریحانه من حسن و حسین علیهماالسلام هستند.
91- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسن بن علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول امام حسن را در روز هفتم نامگذاری کرد و از اسم حسن حسین را مشتق فرمود.
و نیز گفت که بین حسنین علیهماالسلام فقط یک حمل فاصله بوده است.
92- حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله روز
[صفحه 364]

تولد امام حسن علیه‌السلام اذان نماز در گوشش خواندند.
93- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
قاتل حسین بن علی علیهماالسلام در تابوتی از آتش قرار دارد، نصف عذاب اهل دنیا را خواهد چشید، دست و پای او در زنجیرهای آتش بسته خواهد شد، و با رو در آتش خواهند افکند تا در قعر دوزخ جای گیرد، از وی بوئی بر می‌آید که اهل جهنم از شدت بوی او به خداوند شکایت خواهند کرد.
قاتل حسین بن علی همواره در دوزخ بسر خواهد برد، و عذاب دردناکی خواهد داشت، و کسانی که در قتل او شرکت کردند آنان نیز معذب هستند، هرگاه پوست آنها سوخته شود خداوند متعال پوست دیگری را در جای آن قرار خواهد داد تا عذاب دردناک را بچشند.
عذاب هرگز از آنان منفک نمی‌گردد، و از آب گرم جهنم خواهند نوشید، وای بر آنها از عذابی که بر آنها مسلط خواهد شد.
94- حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
موسی بن عمران علیه‌السلام از خداوند عزوجل درخواست کرد بارخدایا برادرم هارون مرده او را بیامرز.
خداوند متعال برای موسی وحی فرستاد اگر درباره‌ی گذشتگان و آیندگان از من بخواهی اجابت می‌کنم، فقط در مورد قاتلان حسین بن علی علیهماالسلام گذشت نخواهم کرد و از آنان انتقام خواهم گرفت.
95- حضرت رضا علیه‌السلام از علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه روایت [صفحه 365]
کرده که فرمود گویا مشاهده می‌کنم که قصرها در اطراف قبر حسین بنا شده، و می‌بینم محمل‌ها را که از کوفه بیرون شده و به طرف قبر حسین می‌روند، شب و روزی چند نخواهد گذشت تا آنگاه که از اطراف و اکناف جمعیت در آن جا اجتماع کند، و این در هنگامی خواهد بود که سلطنت بنی‌مروان منقطع گردد.
96- حضرت رسول صلی الله علیه فرمود حسن و حسین بعد از پدرشان بهترین اهل زمین هستند، و مادر آنها نیز بهترین زنان روی زمین می‌باشد.
97- علی علیه‌السلام فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بدترین امت حسین را خواهد کشت، و کسانی که به من ایمان نیاورده‌اند از فرزندان او برائت می‌جویند.
98- محمد بن یعقوب بلخی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم چرا امامت در فرزندان امام حسین علیه‌السلام قرار داده شد، و فرزندان امام حسن علیه‌السلام از آن محروم شدند.

فرمودند خداوند متعال چنین اراده فرموده و خداوند از آنچه انجام می‌دهد بازخواست نمی‌گردد.

99- علی بن اسباط گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردی به برادرت ابراهیم گفت: پدرت در حیات است، و تو می‌دانی این موضوع از چه قرار است.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: سبحان الله! پیغمبر خدا از دنیا می‌رود و لیکن
[صفحه 366]
موسی بن جعفر در دنیا باقی می‌ماند، به خداوند سوگند موسی بن جعفر علیهماالسلام از دنیا رفت، همان طور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جهان را وداع گفت.
خداوند متعال از روزی که پیغمبرش از دنیا رفته است تا امروز این دین را به فرزندان عجم‌ها تقویت کرده و به آنان منت گذاشته است، و خویشاوندان پیغمبر را از آن دور داشته است.
خداوند در این مورد به اولاد عجم‌ها بخشیده آنچه را که از غیر آنان منع کرده است.
من در ماه ذیحجه هزار دینار قرض پدرم را دادم، و زنانش را طلاق گفتم و بردگانش را آزاد کردم، به من از برادران رسید آنچه از برادران یوسف به او رسید.
100- مسافر گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام در هنگامی که او را به طرف عراق می‌بردند فرزندش ابوالحسن را امر کرد تا شبها در دهلیز خانه بخوابد، تا هنگامی که از پدرش خبری برسد.
راوی گوید: ما شب‌ها در دهلیز خانه برای او رختخواب پهن می‌کردیم، و بعد از عشاء می‌آمد و در آنجا می‌خوابید، پس از اینکه صبح می‌شد به منزلش می‌رفت.
مسافر گوید: این جریان چهار سال ادامه داشت، یکی از شبها حضرت رضا علیه‌السلام تأخیر کرد، ما برای او بستر خواب پهن کردیم و او در موقع معین نیامد.
در این هنگام اعضاء خاندان موسی بن جعفر نگران شدند، و ما را وحشتی
[صفحه 367]
بزرگ فراگرفت، پس از اینکه صبح شد تشریف آوردند و نزد اهل و عیال رفتند، و با ام‌احمد گفتگو کردند.
امام رضا علیه‌السلام به ام‌احمد فرمودند ودائع پدرم را بیاور.
در این هنگام ام‌احمد فریادی کشید و دست بر چهره خود زد و گریبان چاک نمود، و گفت: به خداوند سوگند که سید من درگذشت.

حضرت رضا علیه‌السلام او را از گریه کردن بازداشت، و فرمود: از این موضوع سخن نگو و چیزی اظهار مکن، تا آنگاه که خبر از طرف والی منتشر گردد.
ام‌احمد کیسه‌ای بیرون آورد که در او دو هزار و یا چهار هزار دینار بود و آن کیسه را به حضرت رضا تسلیم کرد.
ام‌احمد گفت: هنگامی که موسی بن جعفر را از مدینه بیرون بردند، آن حضرت کیسه‌ای به من دادند، و فرمودند: این را نگهداری کنید، و کسی را از آن اطلاع ندهید، تا آنگاه که از دنیا بروم، هرگاه از دنیا رفتم هر یک از فرزندان من که این کیسه را از تو طلب کردند کیسه را به او بده و بدان که من مرده‌ام.
اینک به خداوند سوگند علامت‌های سید من آشکار شد و معلوم شد که وی وفات کرده است.
حضرت رضا علیه‌السلام امانت را از وی گرفت و گفت: در این مورد سکوت کنید تا خبر وارد شود.
امام علیه‌السلام از منزل بیرون شد و دیگر برای خواب آنجا نیامد.
چند روز از این قضیه گذشت که خبر مرگ آن حضرت به مدینه رسید، و [صفحه 368]
معلوم شد همان روزی که امام رضا آمد ودیعه‌ها را گرفت همان روز موسی بن جعفر وفات کرده بود، و آن جناب طبق معمول از خوابیدن در منزل پدرش خودداری کرد.
101- در کتاب موالید الائمه علیهم‌السلام از حضرت رضا علیه‌السلام روایت شده که فرمود:
موسی بن جعفر علیهماالسلام در سن پنجاه و چهار سالگی در سال یکصد و هفتاد و سه وفات کردند، و ولادت آن جناب در سال یکصد و بیست و نه واقع شد، وی با پدرش نوزده سال و پس از پدرش سی و پنج سال زندگی کرد.
102- علی بن رباط گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردی در نزد ما هست و می‌گوید: پدرت زنده است! و تو می‌دانی قضیه چیست.
حضرت فرمود: سبحان الله! پیغمبر خدا از دنیا رفته و لیکن موسی بن جعفر زنده است، آری به خداوند سوگند موسی بن جعفر درگذشت اموالش تقسیم شد و کنیزانش هم شوهر کردند.
103- احمد بن حماد گوید: عثمان بن عیسی رواسبی که یکی از کارگذاران موسی بن جعفر علیهماالسلام بود و در مصر اقامت داشت، اموال زیادی با شش کنیز در نزد او بود.
حضرت رضا علیه‌السلام برای او سفارش کردند در مورد اموال و کنیزان که در نزد او هست وظیفه خود را انجام دهد.

عثمان بن عیسی گفت: پدرت نمرده است، راوی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام برای او نوشت:
پدرم درگذشت و ما میراث او را تقسیم کردیم، و اخبار موت او به تواتر
[صفحه 369]
رسیده است، و حضرت رضا با او احتجاج کردند.
وی در پاسخ نوشت اگر پدرت نمرده است که تو حقی به این اموال نداری، و اگر چنانچه مرده باشد او به من نگفته است تا اموال را به تو بدهم، من اینک کنیزان را آزاد کردم و آنها هم شوهر کرده‌اند.
104- ابوعاصم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: موسی بن جعفر علیهماالسلام روزی در نزد پدرش سخن می‌گفت و بسیار نیکو سخن می‌گفت، پدرش فرمود: سپاس خداوندی را که تو را جانشین پدران و موجب خوشحالی فرزندان قرار داد.
105- حسن بن جهم گوید: در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش سخن به میان آمد، فرمود: هیچ عقلی به عقل او نمی‌رسید، وی گاهی با سیاهان مشورت می‌کرد، اعتراض می‌کردند چرا با سیاهان مشورت می‌کنید؟
فرمود: خداوند متعال گاهی سخن حقی بر زبان آنها جاری می‌کند.
حضرت رضا فرمود: گاهی سیاهان در امر زراعت و باغداری پیشنهادی می‌کردند و موسی بن جعفر پیشنهاد آنها را عمل می‌کرد.

106- محمد بن عبدالله گوید: در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم، تشنگی مرا فراگرفت، من دوست نداشتم در مجلس آن حضرت آب طلب کنم.
در این هنگام امام علیه‌السلام آب خواست و مقداری از آن را نوشید و بقیه را به من مرحمت کرد و فرمود: ای محمد بخور که آب سردی است، من آب را گرفته و خوردم.
[صفحه 370]
107- محمد بن فضیل گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و از چیزهائی از او پرسیدم، و غفلت کردم در مورد «سلاح» از وی سئوالی بکنم، از مجلس آن حضرت بیرون شدم و نزد ابوالحسن بن بشیر رفتم.
ناگهان غلام امام رضا علیه‌السلام آمد و نامه‌ای از آن حضرت به من داد، در نامه به من نوشته بود: من مانند پدرم هستم و از پدرم ارث می‌برم، هر چه در نزد او بود نزد من هم هست.
108- عبدالرحمان بن ابی‌نجران گوید: در نامه حضرت رضا علیه‌السلام که به یکی از اصحاب خود نوشته بود خواندم:
ما هر گاه شخصی را مشاهده کنیم حقیقت ایمان و یا حقیقت نفاق را در او مشاهده می‌نمائیم.
109- عمر بن یزید گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: من از پدرت مسئله‌ای پرسیدم و اینک در نظر دارم همان مسئله را از شما هم بپرسم.
فرمود: چه می‌خواهی بپرسی؟ گوید: گفتم: علم رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد تو هست؟ و آیا تو دارای علم اوصیاء و کتب آنها هستی؟
فرمود: آری هر چه در نظر داری بپرس.
110- ریان بن الصلت گوید: در خراسان در خانه حضرت رضا علیه‌السلام بودم، به معمر گفتم: می‌خواهم از سید من بخواهی یک دست لباس از لباسهای خود را به من مرحمت کند و از درهم‌هائی که به نام او سکه زده شده به من بدهد.
معمر گفت: من پس از سئوال شما خدمت آن حضرت رسیدم قبل از اینکه درباره شما آغاز سخن کنم فرمود:
ای معمر آیا ریان میل ندارد ما از جامه‌های خود او را بپوشیم و از دراهم خود به او بدهیم؟!
[صفحه 371]
گوید: گفتم: سبحان الله او چند لحظه پیش همین درخواست را از من

می‌کرد، حضرت رضا علیه‌السلام خنده‌اش گرفت و فرمود: مؤمن موفق است، بگو نزد ما بیاید.
ریان گوید: معمر مرا خدمت آن جناب برد، من سلام کردم حضرت جواب سلام مرا داد، سپس دو جامه از جامه‌هایش به من مرحمت فرمود، هنگامی که از محضرش برخاستم سی درهم در دستم گذاشت.
111- ابونصر بزنطی گوید: با حضرت رضا علیه‌السلام در مسجد محله معاویه وعده گذاشته بودیم، حضرت به مسجد تشریف آوردند و بر حاضرین سلام کردند، سپس فرمودند:
هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کردند مردم خواستند نور خدا را خاموش کنند، و لیکن خداوند توطئه آنها را درهم کوبید و نور خود را تمام کرد، و حجت خود را آشکار ساخت.
اکنون علی بن ابی‌حمزه می‌خواهد نور خدا را خاموش کند و از وفات ابوالحسن کاظم علیه‌السلام سوءاستفاده نماید، و لیکن خداوند توطئه‌های او را از بین می‌برد و حجت خود را به آخر می‌رساند.
خداوند شما را به موضوعی راهنمائی کرده که دیگران آن را درک نکردند اینک خداوند را سپاسگزار باشید جعفر می‌گفت: ایمان یا ثابت است، و یا عاریه.
112- عبدالله بن مغیره گوید: من از واقفیه بودم و در همین حال عازم حج شدم، هنگامی که وارد مکه شدم در دلم اضطرابی پدید آمد، به رکن ملتزم ملتجی شدم و از خداوند متعال در خواستم که مرا به بهترین ادیان راهنمایی کند.
در این هنگام در خاطرم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بروم، عازم

مدینه شدم و خود را به در منزل آن حضرت رسانیدم.
غلام امام رضا در خانه بود گفتم: به مولایت بگو مردی از اهل عراق در خانه است.
در این هنگام فریاد او را شنیدم که می‌گفت: ای عبدالله بن مغیره وارد شوید، من وارد منزل شدم هنگامی که چشمش به من افتاد فرمود: خداوند متعال دعای تو را مستجاب کرد و تو را به طرف دین خود هدایت فرمود.
من پس از شنیدن این سخنان گفتم: گواهی می‌دهم تو حجت و امین خدا هستی.
113- صفوان بن یحیی گوید هنگامی که ابوابراهیم درگذشت و ابوالحسن علیه‌السلام سخن گفت، ما از این موضوع ناراحت شدیم و ترسیدیم که زیانی از ناحیه حکومت متوجه آن جناب گردد.

به حضرت رضا علیه‌السلام گفته شد تو اقدام خطرناکی کردی و ما ترسناک هستیم که این مرد سرکش و ظالم زیانی به تو برساند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود وی هر کاری می‌خواهد بکند و ضرری از او به من نخواهد رسید.
114- غفاری گوید مردی از اولاد ابورافع غلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نام «طیس» از من طلب‌کار بود، وی طلب خود را از من می‌خواست و بسیار اصرار می‌کرد و مردم هم از وی حمایت می‌کردند.
چون جریان را این چنین مشاهده کردم نماز صبح را در مسجد حضرت رسول خواندم و به طرف امام رضا که در آن هنگام در عریض اقامت داشت روانه شدم.
[صفحه 373]
هنگامی که در منزل آن حضرت رسیدم دیدم امام رضا علیه‌السلام در حالی که پیراهن سفیدی پوشیده و بر الاغی سوار بود از در بیرون شد.
چون چشمم بر وی افتاد خجالت کشیدم از او سئوالی بکنم، وقتی که از نزدیک من گذشت ایستاد و به من نگاه کرد، من سلام کردم و گفتم: قربانت گردم غلامت «طیس» از من طلب‌کار است، و به هر جا رسیده از این موضوع سخن گفته و آبروی مرا برده است.
من گمان کردم حضرت رضا علیه‌السلام به او سفارش خواهد کرد تا وی از من دست بکشد، و مقدار طلب را به آن جناب نگفتم.
امام امر کرد من در منزل بنشینم تا وی مراجعت کند، من در خانه نشستم تا آن گاه که مغرب شد من نماز مغرب را خواندم، ماه رمضان بود و من روزه داشتم، دلم تنگ شد و قصد کردم منصرف شوم و به مدینه بازگردم.
در این هنگام حضرت وارد شد و مردم اطراف او را گرفته بودند، و از وی سؤال می‌کردند، و او هم از صدقات به آنها می‌داد.
حضرت از جای خود حرکت کرد و داخل اطاقی شد سپس بیرون شد و مرا نزد خود فراخواند، من نزدیک رفتم و با او داخل اطاق شدم، او نشست و من هم نشستم، من از ابن مسیب فرماندار مدینه که با او در این مورد بسیار گفتگو می‌کردم مطالبی گفتم.
هنگامی که از سخن گفتن فارغ شدم، فرمود: مثل اینکه افطار نکرده‌ای، گفتم همین طور است.
دستور دادند برای من طعام آوردند، یکی از غلامان خود را امر کرد با من غذا بخورد.
[صفحه 374]
چون از افطار فارغ شدم فرمود: متکاء را بلند کن و هر چه در زیر آن هست بردار، من متکاء را برداشته دیدم چند دینار در آن جا هست، آنها را برداشته در آستین خود گذاشتم.

سپس دستور داد چهار نفر از غلامانش با من همراهی کنند و مرا تا منزلم برسانند.
گوید: عرض کردم که شب‌گردان ابن مسیب ممکن است مرا با غلامان تو مشاهده کنند و اذیت و آزارم نمایند، فرمود حق گفتی خداوند تو را به طرف حق هدایت کند هرگاه خواستی آنان را برگردان.
چون نزدیک منزلم رسیدم و مطمئن شدم غلامان آن حضرت را برگردانیدم:
هنگامی که به منزل خود رسیدم چراغ خواستم، و چون به دینارها نگاه کردم مشاهده نمودم چهل و هشت دینار است و بیست و هشت دینار به آن مرد بدهکار بودم.
در آن میان دیناری بود که می‌درخشید، او را گرفته نزدیک چراغ بردم و دیدم در آن نوشته شده بیست و هشت دینار قرض شما است. و بقیه هم مال خودت باشد، در این هنگام خداوند را سپاسگزاری کردم.
115- مسافر گوید: هنگامی که هارون بن مسیب خواست با محمد بن جعفر جنگ کند، حضرت رضا علیه‌السلام به من گفت: نزد محمد برو و به او بگو فردا خروج نکن، و اگر فردا جنگ را شروع کنی هزیمت خواهی کرد و یارانت هم کشته خواهند شد، اگر از تو پرسید این مطلب را از کجا می‌گوئی بگو در خواب دیدم.
مسافر گوید: آمدم و جریان را به محمد گفتم، گفت از کجا می‌گوئی گفتم:
[صفحه 375]
در خواب دیدم.
محمد بن جعفر گفت: بنده‌ای مقعد خود را نشسته و اینک این سخنان را می‌گوید.
راوی گوید محمد گوش نداد و خروج کرد و شکست خورد و یارانش کشته شدند.
و نیز مسافر گوید در منی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودیم، در این هنگام یحیی بن خالد عبور کردند سرش را پوشانیده بود تا گرد و غبار او را اذیت نکند.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: بیچارگان نمی‌دانند که در این سال بر آنها چه خواهد گذشت، عجیب‌تر از این من و هارون هستیم در این هنگام دو انگشتانش را به هم چسبانید.
مسافر گوید معنی این جمله را هنگامی دریافتم که او را در کنار هارون دفن کردیم.
116- محمد بن سنان گوید به حضرت رضا علیه‌السلام گفتم اینک هارون حکومت می‌کند، و خود را به عنوان امامت مشهور کرده‌ای و در جای پدرت نشسته‌ای. می‌دانی که از شمشیر هارِون خون می‌چکد.

امام رضا فرمود گفته پیغمبر مرا جرأت داده که اگر ابوجهل یک مو از سر من برداشت من پیغمبر نیستم، و اینک می‌گویم اگر هارون یک مو از سرم کم کرد من امام نیستم.
117- سام بن نوح بن دراج گوید: در نزد غسان قاضی بودم که مردی از اهل خراسان بر او وارد شد، وی مردی بزرگ و از اصحاب حدیث به شمار می‌رفت.
[صفحه 376]
قاضی از وی تعظیم کرد و با او به گفتگو پرداخت، مرد خراسانی گفت: من از هارون شنیدم می‌گفت: امسال به مکه می‌روم و علی بن موسی را دستگیر می‌کنم و او را به سرنوشت پدرش مبتلا می‌کنم.
مرد خراسانی گفت: من برای تقرب به خدا و رسول صلی الله علیه و آله به مکه خواهم رفت و علی بن موسی را از تصمیم هارون مطلع می‌کنم، وی به طرف مکه رفتم و جریان را به آن حضرت گفتم، و او را از نیت شوم هارون خبردار کردم.
علی بن موسی درباره‌ی من دعای خیر کردند و فرمودند هارون نخواهد توانست به من ضرر و زیانی برساند من و او مانند این دو انگشت هستیم.
118- صفوان بن یحیی گوید: پس از اینکه ابوابراهیم علیه‌السلام وفات کرد ابوالحسن رضا علیه‌السلام به جای پدرش جلوس فرمود و آغاز سخن کرد و مردم از آن جناب سؤالاتی می‌کردند و او هم پاسخ می‌داد، ما ترسیدیم از طرف حکومت به وی آزاری برسد، گفتیم: تو کار بزرگی را شروع کرده‌ای و ممکن است از طرف این ظالم سرکش به تو زیانی برسد.
فرمود: او هر کاری می‌خواهد بکند از وی به من ضرری نخواهد رسید.
119- موسی بن مهران گوید: حضرت رضا علیه‌السلام را دیدم در حالی که به هرثمة بن اعین نگاه می‌کرد، فرمود: می‌نگرم این مرد را به مرو می‌برند و در آن‌جا گردنش را می‌زنند، و همین طور هم شد.
120- و نیز گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم برای فرزند بیمارم دعا کنید.
حضرت در پاسخ من نوشت: خداوند به شما فرزند شایسته‌ای عطا خواهد
[صفحه 377]
کرد، فرزند بیمار او درگذشت، و فرزند صالح دیگری از وی پدید آمد.
121- محمد بن فضیل گوید: در سالی که هارون جعفر بن یحیی را کشت، و یحیی بن خالد و فرزندش فضل را به زندان افکند و برامکه را تار و مار نمود حضرت رضا علیه‌السلام در عرفات بودند.
امام در عرفات مشغول دعا بود، سپس سر خود را پائین آورد به اندازه‌ای که نزدیک بود پیشانیش به قدم‌های مردم بخورد، بار دیگر سر خود را بالا

برد پرسیدند این چه عملی بود انجام دادید؟
فرمود: من امروز در حق برمکیان نفرین می‌کردم، آن‌ها انجام دادند آن‌چه را می‌خواستند انجام دهند، خداوند متعال دعای مرا مستجاب کرد.
راوی گوید: ما از عرفات برگشتیم چند روزی گذشت که خبر رسید هارون درباره برمکیان غضب کرده و آنان را کشته و یا به زندان افکنده است.
برمکیان چنان تار و مار شدند که دیگر سر بر نیاوردند و کسی از آنها دارای عنوانی نشد.
122- موسی بن مهران گوید: حضرت رضا علیه‌السلام را در مسجد مدینه دیدم در حالی که هارون گمراه و ظالم سخن می‌گفت، امام رضا فرمود: او و مرا خواهی دید که در یک اطاق کنار هم دفن شده‌ایم، و می‌دانی که از خاندان بنی‌عباس بعد از هارون کسی موفق به زیارت بیت‌الله نخواهد شد.
123- حسین بن بشار گوید امام رضا علیه‌السلام به من گفت عبدالله برادرش محمد را خواهد کشت.
عرض کردم عبدالله رفیق طاهر و هرثمه که اینک در خراسان است پسر زبیده
[صفحه 378]
را که اینک در بغداد است خواهد کشت؟
فرمود آری همین طور است، و مطلب همین طور شد که فرمود.
124- گروهی از اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده‌اند که آن جناب فرمود:
هنگامی که خواستم از مدینه بیرون شوم خاندانم را جمع کردم تا برای من گریه کنند و من فریاد آنها را بشنوم، سپس دوازده هزار دینار در میان آنها تقسیم کردم و می‌دانستم که دیگر نزد آنها مراجعت نخواهم کرد.
راوی گوید سپس دست فرزندش ابوجعفر را گرفت و او را کنار قبر پیغمبر آورد و دستش را روی دیوار قبر گذاشت و فرزندش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله سپرد.
ابوجعفر گفت: ای پدر به خداوند سوگند تو به طرف خداوند می‌روی، سپس حضرت رضا علیه‌السلام به همه وکلایش توصیه کرد از وی اطاعت کنند و مخالفت ننمایند، و امامت او را در نزد ثقات اصحاب خود تصریح فرمود و گفت او بعد از وفاتش امام آنها می‌باشد، سپس از طریق بصره عازم خراسان شد همان طور که مأمون خواسته بود.
125- ابوحبیب نباجی گوید در خواب دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نباج تشریف آورده‌اند و در مسجدی که حجاج در آن فرود می‌آیند منزل کرده‌اند، من خدمت آن حضرت رسیدم و سلام کردم.
در مقابل پیغمبر یک طبق خرما از خرماهای مدینه که به آن صیحانی می‌گفتند قرار داشت، حضرت رسول یک مشت از آن خرماها را به من

دادند، من شمردم
[صفحه 379]
هیجده دانه بود.
در روایت دیگری آمده که بیست و یک دانه بود، من از خواب بیدار شدم، و خواب خود را این طور تأویل کردم که من بیست و یک سال عمر خواهم کرد.
یکی از روزها در مزرعه خود بودم و کارگران من مشغول زراعت بودند، در این هنگام شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن رضا علیه‌السلام از مدینه می‌آیند و در مسجد نباج نزول فرموده‌اند و مردم دسته دسته به دیدن او می‌روند.
من هم از جای خود برخاسته به طرف مسجد رفتم مشاهده کردم حضرت در همان جائی جلوس کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن جا جلوس کرده بودند.
امام رضا مانند حضرت رسول روی حصیری نشسته و یک طبق خرمای صیحانی در مقابلش گذاشته بودند، من بر آن جناب سلام کردم جواب سلام مرا دادند و مرا نزدیک خود فراخواندند و یک مشت از آن خرماها را به من مرحمت فرمودند.
من خرماها را شمردم به همان عددی بود که پیغمبر به من مرحمت کرده بودند
عرض کردم یابن رسول الله زیادتر مرحمت فرمائید.
فرمود اگر جدم زیاد داده بود من هم زیاد می‌دادم، وی یک روز در نباج اقامت فرمود و سپس از راه بصره و اهواز و فارس و کرمان به خراسان رفت.
126- ریان بن صلت گوید: هنگامی که خواستم از خراسان به طرف عراق حرکت کنم، تصمیم گرفتم از حضرت رضا علیه‌السلام خداحافظی کنم، با خود فکر کردم وقتی که با او وداع نمودم یکی از پیراهن‌هائی که پوشیده از وی بگیرم و او را برای خود کفن نمایم، و چند درهم نیز از وی گرفته و برای دخترانم انگشتر
[صفحه 380]
درست کنم.
هنگامی که خواستم او را وداع نمایم، گریه مرا گرفت و از مفارقت بسیار متأسف و اندوهناک شدم و فراموش کردم از وی پیراهن و درهم بخواهم.
پس از وداع و خداحافظی فریاد زد: ای ریان بازگرد، من بازگشتم.
فرمود: آیا دوست نداری یکی از پیراهن‌های خود را به تو دهم تا او را برای خود کفن درست کنی، آیا میل نداری چند درهم داشته باشی تا برای دخترانت از آن انگشتری درست کنی.

عرض کردم آری می‌خواستم این‌ها را از شما درخواست کنم و لیکن اندوه مفارقت تو ما را فراموشانید، متکاء را یک طرف برگردانید و از زیر آن پیراهنی درآورد و از زیر مصلی نیز سی درهم بیرون آورد و به من مرحمت فرمود.
127- حسن بن علی وشاء گوید: به طرف خراسان حرکت کردم و با خود مقداری مال التجاره داشتم، هنگامی که وارد شهر مرو شدم، و پس از موسی بن جعفر علیهماالسلام به امامت دیگری اعتقاد نداشتم ناگهان غلام سیاهی در محل فرود آمدن من پیدا شد و گفت: سید من می‌گوید: یکی از موالیان ما مرده است آن بردی را که با خود داری بدهید تا میت خود را در آن کفن کنیم.
گفتم سید تو کیست؟
گفت: علی بن موسی.
گفتم: من برد و پارچه‌ای که در آن میتی کفن شود ندارم، و در بین راه پارچه‌های خود را فروخته‌ام.
وی رفت و بار دیگر مراجعت کرد و گفت برد را نفروخته‌ای و در میان بساط
[صفحه 381]
تو موجود است.
وی سوگند یاد کرد که هم چه پارچه‌ای در نزد او نیست.
غلام رفت و بار سوم برگشت و گفت: این برد مورد نظر ما در فلان عدل موجود است.
وشاء گوید با خود گفتم اگر این درست باشد معلوم است که وی امام می‌باشد و این خود گواه بزرگی بر امامت او هست، دخترم یک برد را به من داد و گفت این را بفروش و از خراسان برایم فیروزه بیاور، من فراموش کرده بودم که این برد را با خود دارم، به غلام خود گفتم آن عدل را بیاور.
غلام عدل را آورد و باز کرد دیدم برد در میان پارچه‌ها قرار دارد، برد را به غلام او دادم و گفتم از بابت آن چیزی نمی‌گیرم.
غلام رفت و برگشت و گفت چیزی که مال تو نیست هدیه می‌کنی، این برد را دخترت داده که بفروشی و برای او فیروزه بخری، اینک از محل فروش آن فیروزه برای دخترت تهیه کن، و قیمت معمولی برد را تسلیم کرد.
وشاء گوید من از این جریان بسیار تعجب کردم، گفتم: به خداوند سوگند مسائلی که در آن شک دارم از وی خواهم پرسید و او را امتحان خواهم کرد.
مسائل مورد نظر را یادداشت کردم و با یکی از دوستانم که به امامت او اعتقاد نداشت در منزل او رفتم.

هنگامی که درب منزل علی بن موسی علیهماالسلام رسیدم مشاهده کردم رجال کشور و بزرگان و مردم عادی به منزل او رفت و آمد دارند، من در گوشه‌ای جلوس کردم و با خود فکر کردم من چه وقت می‌توانم خود را به او برسانم، انتظار من به طول انجامید و تصمیم گرفتم از منزل بیرون بروم.
[صفحه 382]
در این هنگام یکی از خدام بیرون شد و چهره‌های مردم را نگاه می‌کرد، و گفت: پسر دختر الیاس صیرفی کجا است؟
گفتم من هستم، وی از آستین خود نوشته‌ای بیرون آورد و گفت این‌ها پاسخ مسائل تو می‌باشد.
من آن نوشته را گشودم مشاهده کردم همه پرسشهای مرا پاسخ گفته و تفسیر کرده است، گفتم گواهی می‌دهم که خداوند یکی است، و محمد رسول اوست و تو هم حجت خدا هستی، و از گذشته‌ها استغفار کردم و بازگشت نمودم.
بلافاصله از جای خود برخاستم و به رفیق خود گفتم حاجت من روا شد، و من بار دیگر برای ملاقات او خواهم آمد.
128- عبدالسلام هروی گوید هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام به طرف مأمون می‌رفت، نزدیک ده سرخ رسید، گفته شد یابن رسول الله ظهر شده و وقت نماز فرارسیده است.
امام علیه‌السلام از مرکب پائین آمده و فرمودند برای من آب بیاورید، گفته شد آب همراه نداریم.
حضرت رضا با دست خود زمین را حفر کردند و آب از زمین برآمد، خود و همراهان وضوء گرفتند و اثر آن آب تا امروز باقی است.
پس از آن به حرکت خود ادامه دادند تا به سناباد رسیدند، در سناباد نزدیک کوهی که از آن دیگ می‌تراشیدند رفتند و به کوه تکیه دادند، و فرمودند خداوندا مردم را از این کوه منتفع گردان و در غذاهائی که در دیگ‌های این کوه پخته می‌شود برکت قرار ده.
سپس فرمودند: چند دیگ هم برای آن جناب بتراشند، و دستور دادند از
[صفحه 383]
آن روز در آن دیگ‌ها برای وی طعام طبخ کنند.
حضرت رضا علیه‌السلام اندک غذا می‌خوردند، و مردم از آن روز به این دیگ‌ها رغبت بیشتری نشان دادند، و از دعای آن جناب برکت پیدا کرد.
سپس وارد خانه حمید بن قحطبه شدند و در گنبدی که قبر هارون الرشید در آن بود وارد شدند، و در کنار آن خطی کشیدند و فرمودند: این جا محل قبر من خواهد بود و به زودی این محل جای رفت و آمد زوار و شیعیان و دوستان من خواهد بود.

هر کس در این جا مرا زیارت کند و بر من سلام نماید، سزاوار رحمت خداوند متعال خواهد شد و در روز قیامت به شفاعت ما اهل‌بیت خواهد رسید.
سپس به طرف قبله رفت و چهار رکعت نماز گذارد و بعد دعا خواند، هنگامی که از نماز و دعا فارغ شد سجده طولانی به جای آورد، و پانصد مرتبه سبحان الله گفت، و بعد از زیر گنبد بیرون شد.
129- عمیر بن یزید گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم که از محمد ابن جعفر علیه‌السلام سخن به میان آورد و فرمود من با خود عهد کرده‌ام که در زیر یک سقف با وی جلوس نکنم.
راوی گوید من با خود گفتم این شخص ما را به نیکی کردن به ارحام امر می‌کند و خود با عمویش چنین رفتاری دارد.
در این هنگام امام علیه‌السلام به من نگریست و فرمود: این قطع ارتباط خود صله ارحام است، محمد هرگاه نزد من بیاید مردم او را تصدیق خواهند کرد، و هرگاه نزد من نیاید و من نزد او نروم مردم گفته‌های او را نخواهند پذیرفت.
130- ابوالحسن صائغ از عمویش روایت می‌کند که گفت: با حضرت
[صفحه 384]
رضا علیه‌السلام به طرف خراسان رفتیم، و در بین راه درباره‌ی کشتن رجاء بن ابی‌الضحاک با او مشورت کردم.
حضرت مرا از این نیت منصرف ساخت و نهیم فرمود و گفت: آیا می‌خواهی به جای یک کافر مؤمنی کشته شود.
هنگامی که به اهواز رسید به مردم اهواز فرمود: برای من یک شاخه نیشکر بیاورید، در این هنگام یکی از اهوازیان که عقل درستی نداشت گفت: یک عرب بیابانی است و نمی‌داند که در تابستان نیشکر نیست.
گفتند: ای سید ما نیشکر در این وقت به دست نمی‌آید و در زمستان حاصل می‌شود.
امام علیه‌السلام فرمود: شما جستجو کنید به دست خواهید آورد، اسحاق ابن ابراهیم گفت: به خداوند سوگند که سید من چیزی غیر موجود طلب نمی‌کند.
قاصد به نواحی فرستادند تا نیشکر پیدا کنند، اجاره‌کاران اسحاق آمدند و گفتند: در نزد ما مقداری نیشکر هست که برای بذر ذخیره کرده بودیم، و این یکی از دلائل امامت آن حضرت بود.
پس از آن در قریه‌ای فرود آمد و شنیدم در هنگام سجده می‌گفت:
«لک الحمد ان اطعتک، و لا حجة لی ان عصیتک، و لا صنع لی و لا لغیری فی احسانک، و لا عذر لی ان اسأت، ما أصابنی من حسنة فمنک، یا کریم اغفر لمن فی مشارق الارض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات».

راوی گوید: ما چند ماه پشت سر آن حضرت نماز گذاردیم، در نمازهای واجب همیشه در رکعت اول سوره‌ی حمد و انا انزلناه و در رکعت دوم و سوم سوره حمد و قل هو الله احد را قرائت می‌کردند.
[صفحه 385]
131- یحیی بن محمد بن جعفر گوید: پدرم مریض شد و حضرت رضا علیه‌السلام به عیادت او آمد، عمویم اسحاق نشسته بود و بسیار بی‌تابی می‌کرد.
یحیی گوید: امام رضا علیه‌السلام متوجه من شد و فرمود: چرا عمویت گریه می‌کند؟ گفتم از وضع برادرش گریه می‌کند، فرمود: اندوهگین نباش، اسحاق قبل از او خواهد مرد.
یحیی گوید: پدرم از مرض بهبودی حاصل کرد و اسحاق قبل از آن درگذشت.
132- اسحاق بن موسی گوید: عمویم محمد بن جعفر در مکه خروج کرد و مردم را به امامت خود فراخواند، و خود را به امیرالمؤمنین ملقب ساخت و گروهی به عنوان خلافت با او بیعت کردند.
حضرت رضا علیه‌السلام در حالی که من هم با او بودم به محمد فرمود: ای عم پدرت و برادرت را تکذیب نکن، این وضعی که در پیش گرفته‌ای به آخر نخواهد رسید.
محمد بن جعفر به سخنان آن حضرت توجهی نکرد، و ما به اتفاق به طرف مدینه حرکت کردیم، مدت کمی گذشت که جلودی وارد شد و با او جنگ کرد و محمد فرار نمود.
پس از آن محمد را تأمین دادند و او لباس سیاه پوشید و بالای منبر رفت و خود را از خلافت خلع ساخت و گفت: خلافت حق مأمون است و من در آن حقی ندارم، سپس او را به طرف خراسان بردند و در جرجان درگذشت.
133- محمد بن اثرم رئیس شرطه محمد بن سلیمان علوی در مدینه گوید: در هنگامی که ابوالسرایا قیام کرده بود، خویشاوندان محمد بن سلیمان و گروهی از مردم مدینه با او بیعت کردند، و گفتند: اگر بفرستی ابوالحسن الرضا علیه‌السلام
[صفحه 386]
بیاید و با ما همکاری کند ما پیروز خواهیم شد.
محمد بن سلیمان به محمد بن اثرم گفت: نزد علی بن موسی بروید و سلام مرا به او برسانید و بگوئید اهل بیت تو اجتماع کرده‌اند و دوست دارند تو هم با آنها باشی.
محمد بن اثرم گوید: من در حمراء خدمت آن جناب رسیدم و سخنان محمد ابن سلیمان را با او در میان گذاشتم.
فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو بعد از بیست روز نزد تو خواهم آمد،

گفت برگشتم و سخنان حضرت رضا را به او رسانیدم هیجده روز از این روز گذشت که ورقاء یکی از فرماندهان لشکر جلودی آمد و با ما جنگ کرد و من فرار کردم و به طرف هورین رفتم.
در این هنگام شنیدم کسی فریاد می‌زند ای اثرم. برگشتم متوجه شدم ابوالحسن علیه‌السلام است و می‌فرماید: بیست روز گذشت یا خیر!.
134- حسین بن موسی علوی گوید: ما با عده‌ای از جوانان بنی‌هاشم در اطراف حضرت رضا علیه‌السلام بودیم در این هنگام جعفر بن عمر علوی با هیئت ژولیده‌ای از نزد ما گذشت، ما به همدیگر نگاه کردیم و خنده نمودیم.
حضرت رضا فرمود در همین نزدیکیها او را ثروت‌مند خواهی دید و او پیروان زیادی پیدا خواهد کرد، از این قضیه یک ماه گذشت که وی والی مدینه شد، و حالش دگرگون گردید.
وی هنگامی که از منزلش بیرون می‌شد غلامان و نوکران زیادی با او همراهی می‌کردند و با جاه و جلال حرکت می‌نمود.
135- حسین بن قیاما که یکی از رؤسای واقفیه بود، از عبدالرحمان بن
[صفحه 387]
ابی‌نجران و صفوان بن یحیی درخواست کرد که از حضرت رضا علیه‌السلام برای او اذن ورود بخواهند، ما هم برای وی اذن ورود خواستیم و حضرت اذن دادند و او وارد شد.
هنگامی که در مقابل امام علیه‌السلام قرار گرفت گفت تو امام هستی! فرمود آری من امام می‌باشم.
گفت من خداوند را گواه می‌گیرم که تو امام نیستی!
راوی گوید امام رضا علیه‌السلام مدتی سرش را پائین انداخت، و سپس سرش را بلند کرد و فرمود از کجا دانستی که من امام نیستم؟
گفت از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که امام عقیم نمی‌گردد، و تو اینک به این سن و سال رسیده‌ای و فرزندی نداری.
راوی گفت: بار دیگر امام رضا سرش را پائین انداخت و پس از مدتی سرش را بالا آورد و در جواب او فرمود:
من خداوند را گواه می‌گیرم که پس از گذشت چند شب و روز خداوند متعال به من فرزندی عطا خواهد کرد.
عبدالرحمان بن ابی‌نجران گوید ما از آن روز تاریخ گذاشتیم و در کمتر از یک سال خداوند ابوجعفر جواد علیه‌السلام را به آن حضرت عطا کرد.
وی گفت حسین بن قیاما در طواف ایستاده بود، حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما به او نگریست و فرمود خداوند تو را سرگردان کند در چه فکر می‌کنی و بعد از این دعا او مذهب واقفیه را اختیار کرد و به امامت حضرت رضا علیه‌السلام اعتقادی پیدا ننمود.
136- عبدالله صفوانی گوید: قافله‌ای از خراسان به طرف کرمان حرکت

[صفحه 388]
کرد، در بین راه دزدان بر کاروان زدند و از میان آنها مردی که متهم به کثرت مال و منال بود با خود بردند.
آن مرد چندی در نزد آن دزدان ماند و دزدان او را معذب داشتند تا او پول زیادی که مورد خواسته آنها بود بدهد و خود را از دست آنان نجات دهد.
دزدان او را در میان برف گذاشته و دهانش را نیز پر از برف می‌کردند.
در این هنگام یکی از زنان متعلق به دزدان بر وی ترحم کرد و او را از چنگ دزدان نجات داد و او فرار کرد، زبان و دهان آن مرد فاسد شده و قدرت سخن گفتن را نداشت.
وی بعد از اینکه وارد خراسان شد شنید حضرت رضا علیه‌السلام در نیشابور است، او در خواب دید که شخصی به او می‌گوید: فرزند پیغمبر در خراسان است، از او شفای مرض خود را بخواه.
وی گوید: در خواب خدمت آن جناب رسیدم و او دوای دردم را گفت.
پس از اینکه از خواب بیدار شدم خود را به نیشابور رسانیدم، گفته شد که امام رضا از نیشابور بیرون شده و اکنون در رباط سعد است.
از نیشابور به طرف رباط سعد حرکت کرد و پس از ورود به رباط خدمت حضرت رضا رسید، و جریان خود را عرض کرد.
امام علیه‌السلام دوائی به او تعلیم کرد و او استعمال نمود و بهبودی یافت.
عبدالله صفوانی گوید: من این مرد را ملاقات کردم و این قصه را از وی شنیدم.
137- ابونصر بزنطی گوید: من در امامت ابوالحسن رضا علیه‌السلام شک داشتم، و نامه‌ای برای آن حضرت نوشتم و خواستم اجازه دهد حضورش برسم، و
[صفحه 389]
با خود عهد کرده بودم اگر خدمتش رسیدم تفسیر سه آیه از قرآن مجید را از او بپرسم.
جواب رسید و فرمود: آمدن در این روزها بسیار مشکل است، و مأمورین حکومت مترصد هستند که چه کسانی نزد من می‌آیند، اکنون وقت ملاقات نیست، و در آینده ملاقات خواهد شد.
در ضمن نامه خود آیات موردنظرم را که در نامه خود به آن اشاره نکرده بودم تفسیر کرده بود، و من از این موضوع در شگفت شدم، و من از معنی آن آیات آگاهی یافتم.
138- ابونصر بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام برای من درازگوشی فرستاد و من سوار شده خدمت آن جناب رفتم، تا پاسی از شب گذشته خدمت حضرت بودم.
هنگامی که برخاست برود فرمود: در این هنگام نمی‌توانی به مدینه بروی.

گفتم: آری همین طور است، فرمود: امشب در نزد ما بخواب و با برکت صبح کن.
گفتم: در اینجا خواهم ماند، امام علیه‌السلام فرمود: برای او بستر مخصوصش را پهن کنند تا در آن آرام گیرد.
بزنطی گوید: با خود گفتم: کسی به اندازه من این مقام را پیدا نکرده، امام علیه‌السلام مرکب برای من فرستاده، و از من پذیرائی کرده و اینک در بستر مخصوص خود جای داده و من در بالش او تکیه داده‌ام، و هیچ یک از یاران او این اختصاص را پیدا نکرده‌اند.
[صفحه 390]
هنگامی که این مطالب از خاطرم می‌گذشت وی کنار من نشسته بود، در این وقت فرمود: ای احمد امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عیادت زید بن صوحان رفت و او از این عیادت به دیگران افتخار می‌کرد فرمود: افتخار نکن و در پیشگاه خداوند خود را ذلیل و ناتوان بدان.
139- ابومسروق گوید: گروهی از واقفیه مانند: علی بن ابی‌حمزه، محمد بن اسحاق بن عمار، حسین بن مهران، و حسن بن ابی‌سعید مکاری خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدند، علی بن ابی‌حمزه گفت: قربانت گردم از حال پدرت ما را مطلع کن.
فرمود: پدرم درگذشت، گفت: امامت را در اختیار چه کسی قرار داد؟
فرمود: امامت را در اختیار من گذاشت.
گفت: تو چیزی می‌گوئی که هیچ یک از پدرانت آن را نگفته‌اند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: بهترین پدران من که حضرت رسول باشد آن مطلب را گفته است، گفت از عمال این حکومت نمی‌ترسی.
گفت: اگر بترسم کمک کار آنها خواهم بود، ابولهب خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: از کارهایش دست بکشد و تهدید کرد.
فرمود: اگر از تو خدشه‌ای به من برسد بدان که من در ادعای خود راستگو نیستم، و این اولین معجزه‌ای بود که از پیغمبر ظاهر شد، و من می‌گویم: اگر از هارون به من خدشه‌ای وارد شود من هم راستگو نخواهم بود.
حسن بن مهران گوید: مطلوب ما همین است که تو امامت خود را آشکار کنی.
امام علیه‌السلام فرمود: تو از من چه می‌خواهی؟ آیا قصد داری من نزد هارون
[صفحه 391]
بروم و به او بگویم تو امام نیستی و من امام هستم.
پیغمبر در آغاز امر خود چنین کاری نکرد، و فقط به خویشان و دوستان و اشخاص مورد اعتمادش مقصود خود را اظهار کرد.
شما به امامت پدران من معتقد هستید، و نمی‌گوئید که علی بن موسی از

روی تقیه نمی‌گوید: پدرم زنده است، من از اظهار امامت خود تقیه نمی‌کنم و لیکن از اعتقاد به زنده بودن پدرم تقیه دارم.
140- جعفر بن محمد نوفلی گوید: در سرپل اربق خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و سلام کردم و در خدمت آن جناب نشستم، و عرض کردم قربانت گردم گروهی معتقدند پدرت زنده است.
فرمود: خداوند آنان را لعنت کند در این دروغی که می‌گویند، اگر پدرم زنده بود زنان او شوهر انتخاب نمی‌کردند و میراث او تقسیم نمی‌شد.
به خداوند سوگند موسی بن جعفر طعم مرگ را چشید همان‌گونه که علی بن ابی‌طالب طعم آن را چشید.
گوید: عرض کردم: پس تکلیف من چیست؟ فرمود: پس از من به محمد فرزندم چنگ بزن، و من از این راهی که اکنون می‌روم دیگر مراجعت نخواهم کرد، مبارک آن قبری که در طوس و آن دو قبری که در بغداد هستند.
گوید گفتم قربانت گردم ما قبر اول را شناختیم پس قبر دوم کجا است، فرمود قبر من و هارون به هم چسبیده است.
141- حمزة بن جعفر ارجانی گوید هارون رشید از یک در مسجدالحرام بیرون شد و حضرت رضا علیه‌السلام از دیگری برآمد، و از روی عبرت به هارون توجه کرد و فرمود:
[صفحه 392]
نزدیک است که در یک خانه دوری در طوس با هم ملاقات کنیم، ای طوس به همین زودی مرا با او در یک جا جمع می‌کنی.
142- یکی از غلامان موسی بن جعفر می‌گفت: با گروهی در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودیم، و در بیابانی بی‌آب و علف راه‌پیمائی می‌کردیم، در این هنگام تشنگی شدیدی ما را فراگرفت و نزدیک بود خود و چهارپایان هلاک شویم.
حضرت رضا جائی را نشان دادند و فرمودند در آن جا آب هست، گفت ما رفتیم و در آن جا آب پیدا کردیم، خود و چهارپایان از آن آب نوشیدیم و سیراب شدیم.
سپس از آن سرزمین گذشتیم امام علیه‌السلام ما را فرستادند تا بار دیگر آن چشمه را مشاهده کنیم، ما هر چه تفحص کردیم از چشمه اثری ندیدیم، و فقط مدفوع شتران را در آن جا دیدیم.
این حدیث را برای مردی از اولاد قنبر که یکصد و بیست سال از عمر آن می‌گذشت نقل کردیم، و او نیز این جریان را تأیید کرد و گفت من نیز در آن سفر بودم و حضرت رضا در آن هنگام به طرف خراسان می‌رفت.
143- محول سجستانی گوید هنگامی که قاصد مأمون به مدینه آمد و در نظر گرفتند حضرت رضا علیه‌السلام را به طرف خراسان ببرند. من در

مدینه بودم، حضرت به مسجد رسول صلی الله علیه و آله آمد و در نظر داشت با جدش وداع کند، در هنگام وداع با فریاد بلند گریه می‌کرد و چند بار قبر را ترک کرد و بار دیگر مراجعت نمود.
من خدمتش رسیدم و سلام کردم و او جواب سلام مرا داد، من او را دلداری دادم، فرمود مرا واگذار من اینک از جوار جدم بیرون می‌روم و در زمین غربت دور
[صفحه 393]
از اهل‌بیت خود از دنیا می‌روم، و در کنار هارون دفن می‌شوم.
راوی گوید من نیز از دنبال او روان شدم و او را دنبال کردم، تا آن گاه که در طوس وفات کرد، و در کنار قبر هارون رشید دفن شد.
144- ابومحمد غفاری گوید قرض سنگینی مرا فراگرفت و بسیار اندوهگین شدم، و برای اداء این دین جز علی بن موسی دیگران را سراغ نداشتم که این حاجت را روا کند.
در یکی از روزها صبح زود خدمت آن جناب رسیدم و پس از گرفتن اذن ورود حضورش مشرف شدم.
ابتداء فرمود ای ابومحمد ما از حاجت تو اطلاع داریم، و ما باید قرض تو را بپردازیم، هنگامی که شب فرا رسید غلامش افطار آورد و ما افطار کردیم.
فرمود ای ابومحمد شب در اینجا می‌خوابی و یا می‌روی؟
عرض کردم ای سید و سرور من اگر نیازمندی مرا رفع کنی و من بروم بهتر است.
در این هنگام دست خود را زیر فرش برد و مشتی از آن برآورد و به من داد، من از منزل آن حضرت بیرون شدم و نزدیک چراغی رفتم و به آن چه مرحمت فرموده بود نگاه کردم، معلوم شد که آن‌ها دینارهای سرخ و زرد هستند، اولین دیناری که به نظرم رسید در آن نوشته بود:
ای ابومحمد این پنجاه دینار است بیست و شش دینار آن برای قرضت، و بیست و چهار دینار برای مخارج خاندانت می‌باشد، چون صبح شد از آن دینار مخصوص اثری نبود.
145- موسی بن عمر بن بزیع گوید: من دو کنیز داشتم که هر دو حامله بودند،
[صفحه 394]
برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم و از وی درخواست کردم که از خداوند بخواهد که از این دو کنیز دو پسر به من عطا کند.
در پاسخ من نوشت ان شاء الله برای شما دعا می‌کنم، در نامه دیگری نوشته بود خداوند به من و شما بهترین عافیت را عطا کند و در دنیا و آخرت ما را مشمول عواطف خود قرار دهد.
همه امور در دست خداوند عزوجل است، و با تقدیرات خود کارها را انجام

می‌دهد، برای تو از آن دو کنیز یک پسر و یک دختر متولد می‌گردد، پسر را محمد و دختر را فاطمه نام بگذار.
وی گفت: یک پسر و دختر از آن‌ها متولد شد همان طوری که حضرت رضا علیه‌السلام فرموده بود.
146- داود بن وزین گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام نزد من مالی داشت، مقداری از آن را از من گرفته بود و مقداری در نزد من باقی بود، و فرمود: هر کس بعد از من آن مال را از تو طلب کرد وی امام تو می‌باشد.
پس از وفات موسی علیه‌السلام فرزندش علی برای من پیغام فرستاد و بقیه آن مال را طلب کرد، من هم مال را برای او روانه کردم.
147- حسین بن علی وشاء گوید: عباس بن جعفر از من درخواست کرد که به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کنم نامه‌های او را بسوزاند، تا به دست دیگران قرار نگیرد.
وشاء گوید: قبل از اینکه من در این مورد با وی گفتگو کنم خود حضرت فرمود: من نامه‌های او را بعد از خواندن می‌سوزانم.
148- هشام عباسی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و می‌خواستم
[صفحه 395]
از وی تعویذی برای سردردم بگیرم، و هم‌چنین دو جامه از جامه‌های او را برای احرام طلب کنم.
هنگامی که در مجلسی قرار گرفتم مسائلی را پرسیدم و او جواب داد، و لیکن از مطرح کردن حوائج خود فراموش کردم.
چون خواستم از مجلس او بیرون گردم فرمود: بنشین، در مقابلش نشستم و او دست خود را بر سرم گذاشت و دعا خواند.
پس از این دو جامه از جامه‌های خود را طلب کرد و به من بخشید و فرمود: در این لباس‌ها احرام ببند.
عباسی گوید: در مکه دو جامه مصری طلب کردم که یکی از آنها برای پسرم باشد، در مکه از این نوع لباس‌ها ندیدم.
بعد از آنکه از مکه وارد مدینه شدم، نزد حضرت رضا علیه‌السلام رفتم، پس از اینکه خواستم با او وداع کنم دو جامه مورد نظرم را مرحمت کرد.
149- حسین بن موسی گوید: با امام رضا علیه‌السلام از مدینه بیرون شدیم و در نظر داشتیم به یکی از املاک آن حضرت برویم، در آن روز آسمان صاف بود و ابری در فضا دیده نمی‌شد، پس از اینکه از شهر بیرون شدیم، فرمود: شما لباس بارانی با خود برداشته‌اید.
گفتیم: برنداشته‌ایم، و امروز که هوا صاف است احتیاج به بارانی نیست.
فرمود: من بارانی برداشته‌ام و به زودی باران خواهد آمد، چند لحظه

راه‌پیمائی کردیم که باران باریدن گرفت، و ما همه تر شدیم.
150- موسی بن مهران گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم: از خداوند بخواه برای من فرزند شایسته‌ای متولد شود، در جواب من نوشت:
[صفحه 396]
خداوند به تو فرزند صالحی عطا خواهد کرد.
در این هنگام فرزند موجودش درگذشت و فرزند دیگری خداوند به او عطا فرمود.
151- ابومحمد مصری گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم و از وی اجازه خواستم به طرف مصر برای تجارت بروم.
فرمود تا هر گاه خداوند بخواهد اقامت کن، گوید دو سال اقامت کردم، بار دیگر برای او نوشتم اجازه دهید از این شهر بیرون روم.
فرمود اینک بیرون شوید خداوند به شما برکت می‌دهد و اوضاع و احوال تغییر می‌کند.
وی گفت من از شهر بیرون شدم و به طرف مصر رفتم و در آن جا مال فراوانی به دست آوردم.
در این هنگام در بغداد آشوب و فتنه پدید آمد و من از آن هرج و مرج‌ها آسوده شدم.
152- احمد بن کرخی گوید بیش از ده نفر از اولاد من بعد از تولد مردند و من فرزندی نداشتم، در یکی از سالها به حج رفتم و خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم، و سلام کردم و دستش را بوسیدم، و از وی چند مسئله پرسیدم و از وی در مورد مرگ فرزندانم چاره خواستم.
راوی گوید حضرت رضا مدتی سر خود را پائین انداخت و دعا می‌کرد.
سپس فرمود امیدوارم بعد از مراجعت خداوند به تو فرزندانی عنایت کند و در ایام زندگی از آنان بهره‌مند گردی، خداوند هرگاه اراده کند دعای بنده‌ای را اجابت کند قدرت بر انجام آن را دارد.
[صفحه 397]
153- سعد بن سعد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام به مردی نگاه کرد و فرمود: ای بنده‌ی خدا وصیت کن، و برای مرگ خود را آماده ساز، و این مرد بعد از سه روز درگذشت.
154- عیسی بن جعفر در هنگامی که هارون از رقه به طرف مکه حرکت کرد گفت: تو سوگند یاد کرده بودی که اگر یکی از فرزندان ابوطالب بعد از موسی بن جعفر ادعای امامت کند گردنش را بزنی و اینک فرزندش علی مدعی امامت شده و مردم او را مانند پدرش می‌دانند.
هارون با خشم به او نگریست و گفت: نظرت چیست؟ می‌خواهی همه‌ی آنها را بکشم.
موسی بن مهران گوید: هنگامی که این مطلب را شنیدم خدمت امام رضا

سلام الله علیه رفتم و جریان را عرض کردم، فرمود مرا با آنها کاری نیست و او نمی‌تواند با من کاری بکند.
155- موسی بن سیار گوید در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم هنگامی که وارد طوس شدند، در این هنگام فریادی به گوشم رسید ناگهان متوجه شدم جنازه‌ای را تشییع می‌کنند.
امام علیه‌السلام بلافاصله پای خود را از رکاب برآورد و از مرکب پائین شد و به طرف جنازه آمد و زیر آن قرار گرفت و مانند مادر مهربانی که از کودکش دلجوئی می‌کند به آن میت اظهار محبت می‌کرد.
سپس متوجه من شد و فرمود ای موسی بن سیار هر کس جنازه یکی از دوستان ما را مشایعت کند، از گناهان بیرون می‌گردد مانند روزی که از مادرش متولد شده باشد.
[صفحه 398]
هنگامی که آن میت را در کنار قبرش گذاشتند، مشاهده کردم امام رضا نزدیک قبر آمد و مردم راه را برای او باز کردند، و او نزدیک میت آمد و دست خود را بر سینه او گذاشت، و فرمود ای فلان مژده باد تو را به بهشت، و بعد از این ساعت هیچ ترس و باکی برای تو نیست.
راوی گوید عرض کردم قربانت گردم این شخص را می‌شناسی؟ به خداوند سوگند تو تاکنون به این ناحیه قدم نگذاشته‌ای.
فرمود ای موسی بن سیار آیا نمی‌دانی که ما گروه امامان اعمال و کردار شیعیانمان در صبح و شام بر ما عرضه می‌گردد، اگر در کردارهای آنها گناهی باشد از خداوند درخواست می‌کنیم از آن‌ها درگذرد، و اگر دارای اعمال حسنه باشند از آن تقدیر می‌کنیم.
156- حاکم ابوعبدالله نیشابوری گوید حضرت رضا علیه‌السلام وارد نیشابور شد و در محله فور که یکی از محله‌های معروف نیشابور است در خانه‌ای که به آن «پسندیده» می‌گویند نازل شد، این منزل را از این جهت پسندیده گویند که امام رضا آن جا را پسندید.
امام علیه‌السلام هنگام اقامت در این منزل در گوشه‌ای از این خانه درختی غرس کردند و این درخت بعدا بزرگ شد و بارور گردید، اشخاص علیل می‌آمدند و از میوه این درخت استشفاء می‌کردند و کوران و صاحبان امراض صعب العلاج از برکت آن درخت بهبودی حاصل کردند.
مدتی از این جریان گذشت تا این درخت خشک شد، و حمدان آمد شاخه‌های او را قطع کرد، بعد از چندی پسر حمدان که او را ابوعمرو می‌گفتند درخت را از بن کند، و در نتیجه ثروتش را از دست داد.
[صفحه 399]
وی را دو پسر بود که به یکی ابوالقاسم و به دیگری ابوصادق می‌گفتند، آنها تصمیم گرفتند آن خانه را آباد کنند، و بیست هزار درهم در آن خرج

کردند و ریشه درخت را برآوردند و در مدت یکسال هر دو برادر درگذشتند.
157- علی بن حسین بن یحیی گوید: برادرم عبدالله از طرفداران مرجئه بود و همواره بر ما خورده می‌گرفت و مذهب ما را نکوهش می‌کرد.
برای حضرت رضا علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و از وی شکایت کردم و درخواست نمودم که در این مورد دعا کند.
حضرت در پاسخ من نوشت: او به زودی از عقیده خود دست می‌کشد و با تو هم‌عقیده می‌شود، و به دین حق خواهد مرد، و کودکی نیز از ام‌ولدش متولد خواهد شد.
علی بن حسین گوید: هنوز یک سال از این جریان نگذشته بود که وی به مذهب حق رجوع کرد، و او امروز یکی از بهترین افراد خانواده ما می‌باشد، و بعد از چندی یکی از کنیزانش پسری به دنیا آورد.
158- احمد بن عمره گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم: خانواده‌ام حامل است، از خداوند بخواهید پسری برای من بیاورد.
فرمود: زنت پسر خواهد آورد و پس از تولد او را عمر نام گذار.
گفت: من در نظر دارم او را علی نام گذارم و به خانواده‌ام گفته‌ام نام او را علی بگذارند.
فرمود: او را عمر نام بگذار، پس از اینکه وارد کوفه شدم پسرم متولد شده بود و او را علی نام گذاشته بودند، من نام او را تغییر داده عمر گذاشتم.
همسایگان من گفتند: ما درباره‌ی تو سخنانی شنیده بودیم، من از این دستور حضرت رضا علیه‌السلام فهمیدم وی منظوری داشته است از اینکه من نام فرزندم را عمر بگذارم.
[صفحه 400]
159- بکر بن صالح گوید: خدمت امام رضا علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم: زنم که خواهر محمد بن سنان است باردار می‌باشد دعا کنید از وی پسری متولد شود.
فرمود: زنت دو کودک در شکم دارد، با خود گفتم: پس یکی را محمد و دیگری را علی نام‌گذاری می‌کنم.
امام علیه‌السلام مرا نزدیک خود فراخواند و فرمود: یکی از آنها را علی و دیگری را ام‌عمرو نام بگذار.
من از مدینه بیرون شدم و به طرف کوفه حرکت کردم پس از اینکه وارد کوفه شدم زنم یک دختر و یک پسر آورده بود، من آن کودکان را طبق دستور آن جناب نام‌گذاری کردم.
به مادرم گفتم: معنی ام‌عمرو چیست؟ گفت: مادرم این نام را داشت.

160- ابن شهرآشوب گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد نیشابور شد در آن جا حمامی بنا کرد، و قناتی حفر نمود، و در بالای قنات حوضی ساخت و مصلی ترتیب داد.
در آن قنات خود را شستشو می‌داد و در آن مسجد نماز می‌گزارد، پس از آن حضرت این روش ادامه پیدا کرد و به صورت سنت درآمد، و مردم نیشابور آن را گرمابه رضا و یا آب رضا و هم‌چنین حوض کاهلان می‌گفتند.
معنی حوض کاهلان این بود که مردی در آن حوض غسل کرد و همیان خود را که در یک طاق در آن جا گذاشته بود فراموش کرد و به مکه رفت.
پس از اینکه از مکه مراجعت کرد بار دیگر سر آن حوض رفت و دید همیانش
[صفحه 401]
هم‌چنان سربسته در آن جا هست، مردم را از این جریان متوجه کرد و علت وجود همیان را که تا این وقت در آنجا مانده بود جستجو کرد.
گفتند: ماری بزرگ در آن جا منزل کرد و کسی را جرأت آن نبود که به آنجا دستی بزند، مرد صاحب همیان از این جریان تعجب کرد و این واقعه را از معجزات امام دانست.
در این هنگام مردم به هم نگاه کردند و گفتند: شما عجب مردم کاهلی بودید که در این مدت متوجه این همیان نشده‌اید، از آن روز حوض را «حوض کاهلان» گفتند.
61- علی بن عیسی اربلی از محمد بن طلحه روایت کرده که یکی از مناقب حضرت رضا علیه‌السلام این بود.
در هنگامی که مأمون آن حضرت را ولیعهد خود قرار داد، و او را بعد از خود به عنوان خلیفه معرفی کرد، در اطراف مأمون گروهی بودند که از این وضع ناراحت به نظر می‌رسیدند، و می‌ترسیدند خلافت از خاندان بنی‌عباس خارج شده و در خاندان فرزندان علی علیه‌السلام قرار گیرد.
این گروه از این جهت از حضرت رضا علیه‌السلام نفرت داشتند.
عادت امام رضا این بود هر گاه می‌خواست نزد مأمون بیاید از اطراف و نواحی بر آن جناب سلام می‌کردند و پرده‌ها را برای او بلند کرده تا وارد مجلس مأمون می‌شد.
پس از اینکه این جماعت با حضرت رضا علیه‌السلام کینه کردند با همدیگر قرار گذاشتند هرگاه آن جناب وارد مجلس مأمون شد از وی روی بگردانند و پرده را برای او بالا نزنند.
[صفحه 402]
هنگامی که آن گروه مخالف جلوس کرده بودند، امام رضا علیه‌السلام وارد مجلس شد، و طبق عادت به طرف جایگاه خود رفت.
آن جماعت بدون اختیار بر آن حضرت سلام کردند و بار دیگر پرده‌ها را بالا

زدند تا امام وارد مجلس شود.
بعد از اینکه حضرت در جای خود قرار گرفت، آن جماعت همدیگر را ملامت کردند و گفتند: در مرتبه بعد که خواهد آمد از جای خود حرکت نخواهیم کرد و پرده‌ها را بالا نخواهیم زد.
روز بعد که امام رضا علیه‌السلام وارد شد برخاستند و سلام کردند و لیکن پرده‌ها را بالا نزدند، در این هنگام خداوند باد را فرستاد و پرده بالا رفت.
پس از اینکه حضرت رضا علیه‌السلام داخل شد باد فرونشست، و پس از اینکه از مجلس برخاست بار دیگر باد آمد و پرده‌ها را بالا زد و امام علیه‌السلام از مجلس بیرون شد.
پس از اینکه امام رضا علیه‌السلام از مجلس بیرون شد آنان به هم نگاه کردند و گفتند: این وضع را مشاهده کردید، گفتند: آری.
یکی از آنها گفت: این مرد در نزد خداوند قرب و منزلتی دارد، آیا ندیدید هنگامی که وارد شد و شما پرده‌ها را بالا نزدید چگونه باد پرده‌ها را بالا زد، و باد را مسخر او کرده همان طور که برای حضرت سلیمان مسخر کرده بود، اینک تا می‌توانید به او خدمت کنید، آن جماعت به آن حضرت اعتقاد پیدا کردند و دست از نفاق برداشتند.
162- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: برای من کنیزی خریداری کن، و صفاتی را که باید این کنیز دارا باشد برای من ذکر کرد.
[صفحه 403]
من در نزد یک نفر از اهل مدینه کنیزی به آن صفات دیدم و برای آن جناب خریدم.
هنگامی که کنیز موردنظر را مشاهده کرد از وی خوشش آمد، آن کنیز چند روز در نزد حضرت رضا علیه‌السلام ماند.
و پس از چند روز صاحب اولی آن گفت: من نمی‌توانم مفارقت آن کنیز را تحمل کنم و اینک پول علی بن موسی را پس می‌دهم و او کنیز مرا برگرداند.
سلیمان گوید گفتم: مگر دیوانه شده‌ای، من جرأت می‌کنم چنین پیشنهادی به او بکنم، و یا او کنیز را به تو برگرداند.
وی گفت: من روزی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم قبل از اینکه آغاز سخن کنم فرمود: ای سلیمان صاحب جاریه نظر دارد ما کنیز را به او برگردانیم؟
عرض کردم آری به خداوند سوگند وی از من همین سئوال را کرده است.
فرمود کنیز را به صاحب او برگردان و بهای او را از وی بگیر.
سلیمان گوید: پس از چند روز بار دیگر آن مرد را ملاقات کردم، گفت: قربانت گردم از ابوالحسن بخواه کنیز را قبول کند، من دیگر از وی سودی

نمی‌برم و قدرت ندارم به آن نزدیک گردم.
گفتم: من نمی‌توانم این خواهش را از وی بکنم.
راوی گوید: روزی نزد آن جناب رفتم، فرمود صاحب جاریه می‌خواهد من
[صفحه 404]
کنیز را بار دیگر از وی قبول کنم، اینک بهای آن را بدهید و کنیز را بیاورید.
163- عباس بن نجاشی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تو صاحب امر هستی.
فرمود: آری به خداوند سوگند من امام جن و انس هستم.
164- بزنطی گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم قربانت گردم من از این جهت در فوت پدرت تسلیت نگفتم، که در دلم از سخنان این گروه چیزی جای گرفته و برایم شبهه‌ای پیش آمده بود، و لیکن اکنون یقین پیدا کرده‌ام که پدرت درگذشته است، خداوند متعال تو را در این مصیبت اجر و صبر مرحمت کند، و بهترین عطاها را به تو عطا فرماید.
من اینک گواهی می‌دهم که خداوند یکی است و محمد بنده و فرستاده اوست و سپس امامان را یک یک برشمردم تا به او رسیدم.
حضرت رضا علیه‌السلام در جواب من نوشت: حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: بنده‌ای به کمال ایمان نمی‌رسد تا آنگاه که بفهمد امامان همه مانند هم هستند و در اطاعت با هم مساوی بوده و حجت و برهان آنها یکی است، و در حلال و حرام با هم یکسان می‌باشند، و در این میان فقط محمد و علی علیهماالسلام بر دیگران فضل دارند.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و امام زنده را نشناسد در نادانی مرده است.
حضرت باقر فرمود: حجت خداوند بر مردم تمام نیست، تا آنگاه که امام زنده‌ای در میان آنها باشد و مردم آن امام را بشناسند.
و نیز فرمود: هر کس می‌خواهد بین او و خداوند حجابی نباشد و او به خداوند
[صفحه 405]
نگریسته و خداوند هم به او بنگرد باید آل محمد علیهم‌السلام را دوست داشته باشد و از دشمنانشان بیزاری جوید و به امام آل محمد معتقد گردد.
165- حسن بن علی وشاء گوید: ما در مرو نزد مردی بودیم و با ما یکنفر از واقفیه بود.
من به او گفتم: ای مرد من هم مانند تو بودم، و لیکن خداوند دلم را روشن کرد، اینک چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را روزه بگیر، سپس غسل کن و دو رکعت نماز بگذار و از خداوند بخواه در خواب تو را راهنمائی کند.
من هنگامی که به خانه برگشتم نامه امام رضا علیه‌السلام رسیده بود و دستور داده بودند من این مرد را به امامت آن حضرت دعوت کنم.

من نزد آن مرد رفتم و جریان را به او گفتم، و مطلب اول را بار دیگر به او تذکر دادم که روزه بگیرد و دعا بخواند.
وی روز شنبه نزد من آمد و گفت: گواهی می‌دهم که او امام واجب الاطاعه می‌باشد.
گفتم: مطلب از چه قرار است گفت: ابوالحسن علیه‌السلام را شب گذشته در خواب دیدم، و گفت: ای مرد باید به مذهب حق مراجعت کنی، و او عقیده داشت جز خداوند کسی از نیت من آگاه نبود.
166- محمد بن فضل هاشمی گوید: هنگامی که موسی بن جعفر علیهماالسلام درگذشت به مدینه رفتم و خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم، و مقداری از مال بصره که در نزد من بود به آن حضرت رسانیدم، و گفتم: من در نظر دارم به بصره مراجعت کنم، و می‌دانی که مردم در آنجا اختلاف کرده‌اند، و خبر درگذشت موسی
[صفحه 406]
ابن جعفر نیز در آن جا اعلام شده است، و من یقین دارم که آنها از من راجع به امام سئوال خواهند کرد، اگر مطلبی دارید بفرمائید.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: از این موضوع اندوهناک نباش و ترس به خود راه نده، به دوستان ابلاغ کن ما به زودی به بصره خواهیم آمد، سپس برای من ودایع پیغمبر و پدرانش را که در نزد او بود بیرون آورد و من آنها را دیدم.
گفتم در چه وقت بصره خواهید آمد فرمود: سه روز بعد از ورود تو به بصره در آنجا خواهم بود.
هنگامی که وارد بصره شدم از من از اوضاع و احوال پرسیدند.
گفتم: من یک روز قبل از وفات موسی بن جعفر خدمتش رسیدم، امام علیه‌السلام فرمود: من در این نزدیکی‌ها وفات خواهم کرد، هر گاه مرا در قبر گذاشتید در اینجا اقامت نکن و به زودی به مدینه برو و ودایع مرا به فرزندم علی برسان، زیرا او وصی و صاحب امر بعد از من می‌باشد.
من هم وصیت‌های او را عمل کردم، و اینک علی بن موسی پس از سه روز اینجا خواهد آمد، و شما هر چه می‌خواهید از وی سئوال کنید.
در این هنگام عمرو بن هداب که ناصبی بود و به زیدیه تمایل داشت آغاز سخن کرد و گفت: ای محمد حسن بن محمد مردی است از فضلای اهل‌بیت و دارای زهد و ورع و عامل به سنت، و او مانند رضا جوان نیست، و اگر از رضا از مشکلات پرسیده شود سرگردان می‌گردد.
حسن بن محمد که در مجلس حاضر بود گفت: ای عمرو این چنین سخن نگو علی بن موسی همان طور است که بیان شد.
[صفحه 407]
اینک محمد بن فضل از مدینه آمده و می‌گوید: وی چند روز دیگر وارد

بصره می‌گردد و تو در آن روز موضوع را از نزدیک بررسی خواهی کرد.
روز سوم حضرت رضا علیه‌السلام وارد بصره شد و در منزل حسن بن محمد وارد شد.
حسن منزل خود را خالی کرد و در اختیار او قرار داد و خود در مقابل امام قرار گرفت و از اوامر و نواهی او اطاعت می‌کرد.
فرمود: ای حسن اشخاصی که در منزل محمد بن فضل بودند با سایر شیعیان ما و جاثلیق نصاری در مجلس حاضر کن.

167- ابونصر بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: با فرزندم ابوجعفر سخن بگو و او را به سخن آور.
یکی از روزها به او گفتم: کدام یک از عموهایت بیشتر به تو مهربان هستند فرمود: حسین.
در این هنگام پدرش فرمود: به خداوند سوگند راست می‌گوید، او از همگان به او مهربانتر و خیرخواه‌تر است.
168- ابن قیاما گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم در هنگامی که ابوجعفر علیه‌السلام متولد شده بود فرمود: خداوند به من بخشید کسی را که وارث من و آل داود خواهد بود.
169- محمد بن عمرو زیات گوید: در معنی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام [صفحه 408]
رسیدم در حالی که ابوجعفر علیه‌السلام را در روی زانوی خود گذاشته بود و موز به او می‌خورانید.
170- صفوان بن یحی گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: ما قبل از تولد ابوجعفر علیه‌السلام از شما در مورد امام بعد سئوال می‌کردیم، و شما می‌فرمودید: خداوند به من پسری عطا خواهد کرد، و اینک که فرزند شما متولد شده است بفرمائید امام بعد از شما چه کسی خواهد بود، و اگر حادثه‌ای برای شما پیش آمد که خداوند آن را پیش نیاورد ما به کجا مراجعت کنیم.
در این هنگام حضرت رضا سلام الله علیه به طرف فرزندش ابوجعفر علیه‌السلام که در مقابلش ایستاده بود، اشاره فرمود.
صفوان گفت: قربانت گردم وی اینک سه سال دارد، فرمود: چه مانعی دارد، در صورتی که عیسی علیه‌السلام در سن سه سالگی به نبوت مبعوث شد.
171- خیرانی از پدرش روایت کرده که در خراسان خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم، مردی از وی پرسید اگر حادثه‌ای برای شما پیش آمد به کجا رجوع کنیم.
فرمود: امام بعد از من فرزندم ابوجعفر است، ظاهرا سئوال کننده از سن امام جواد که هنوز کودک بود تعجب کرد.
حضرت رضا فرمود: خداوند متعال عیسی بن مریم علیهماالسلام را در سنی کوچکتر از فرزندم به رسالت مبعوث فرمود.
172- یحیی بن حبیب زیات گوید: کسی که در خدمت امام رضا علیه‌السلام بود به من گفت ما در خدمت آن جناب بودیم هنگامی که مردم از نزد آن

حضرت
[صفحه 409]
بیرون شدند فرمود: ابوجعفر را ملاقات کنید و به او سلام کرده و تجدید عهد نمائید.
پس از اینکه مردم بیرون رفتند فرمود: خداوند مفضل را رحمت کند که به این سخنان احتیاجی نداشت.
173- معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام مطلبی شنیدم و سپس فرمود شما چه احتیاجی به این‌ها دارید اینک ابوجعفر را در جای خود نشانیده‌ام و فرمود ما اهل‌بیتی هستیم که کوچک‌ها از بزرگان ارث می‌برند.
174- ابن قیاما برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشت تو چگونه امامی هستی که فرزند نداری؟
امام رضا در جواب او نوشت تو از کجا می‌دانی که من فرزندی نخواهم داشت، به خداوند سوگند ایام چندی نخواهد گذشت که خداوند به من فرزندی عطا خواهد کرد و حق را از باطل جدا خواهد نمود.
175- ابونصر بزنطی گوید پسر نجاشی از من پرسید بعد از صاحب تو چه کسی امام است؟
من تصمیم گرفتم این موضوع را از امام رضا علیه‌السلام بپرسم، پس از اینکه خدمتش رسیدم و موضوع را مطرح کردم فرمود: امام بعد از من فرزندم هست، آیا کسی جرأت می‌کند بگوید: فرزندم امام است، و او فرزندی نداشته باشد؟
176- ابن قیاما گوید نزد حضرت رضا علیه‌السلام رفتم و گفتم آیا در
[صفحه 410]
زمین دو امام می‌باشند؟
فرمود: خیر مگر اینکه یکی از آنها صامت باشد و سخن نگوید.
فرمود پس تو که امام ناطق هستی و امام صامت نداری؟ و هنوز ابوجعفر متولد نشده بود.
امام رضا به من گفت:
به خدا سوگند از من متولد خواهد شد کسی که حق را ثابت کند و باطل را از بین ببرد.
راوی گوید یک سال بعد از این ابوجعفر علیه‌السلام متولد شد، ابن قیاما از پیروان مذهب واقفه بود.
177- حسن بن جهم گوید در محضر حضرت رضا علیه‌السلام بودم که فرزند خود ابوجعفر را طلبید و او را در دامنم گذاشت، و فرمود پیراهنش را بیرون بیاور، من پیراهن او را درآوردم.
فرمود بین شانه‌هایش را بنگر، من نگاه کردم در بین شانه‌هایش شبیه

مهری بود که در گوشت فرو رفته بود.
فرمود این را مشاهده می‌کنی، هم‌چنین چیزی در میان کتف پدرم نیز مشاهده می‌شد.
178- ابویحیی صنعانی گوید در نزد حضرت رضا علیه‌السلام بودم که فرزندش ابوجعفر را در حالی که کودک بود آوردند.
فرمود این فرزندی است که مانند او پربرکت برای شیعیان ما متولد نشده است.
[صفحه 411]
179- اسماعیل بن ابراهیم به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد در زبان فرزندم گرفتگی هست، من فردا صبح او را نزد شما خواهم فرستاد دست خود را بر سر او بگذارید و دعا کنید، فرزندم دوستدار شما است.
فرمود او را نزد ابوجعفر بفرستید که به او تعلق دارد.
180- محمد بن اسماعیل بن بزیع از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید آیا امامت در دست عمو و یا دائی امامی قرار می‌گیرد؟
فرمود چنین نیست.
گفتم پس در برادر قرار می‌گیرد؟
فرمود خیر.
عرض کردم پس امام بعد از شما کیست؟
فرمود فرزندم، و در این هنگام هنوز فرزندش متولد نشده بود.
181- دعبل بن علی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم، حضرت چیزی به من مرحمت کردند من گرفتم و شکر خداوند را به جای نیاوردم.
وی گفت: حضرت رضا فرمود: چرا شکر خداوند را به جای نیاوردی؟
دعبل گوید: سپس نزد حضرت ابوجعفر علیه‌السلام رفتم و امر کرد چیزی به من دادند گفتم: الحمدلله.
فرمود: حالا مؤدب شدی.
182- حسن بن بشار واسطی گوید: حسن بن قیاما صیرفی گفت: از امام رضا علیه‌السلام برای من اذن ورود بگیر من هم برای او اذن گرفتم، هنگامی که در مقابل آن جناب قرار گرفت گفت: تو امام هستی؟.
[صفحه 412]
فرمود: آری امام هستم.
گفت: من گواهی می‌دهم که تو امام نیستی!
گفت: از کجا می‌گوئی که من امام نیستم؟
گفت: از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: امام عقیم نمی‌گردد و تو اکنون به این سن و سال رسیده‌ای و فرزند نداری.
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: بارخدایا من گواهم که تو پس از گذشت چند شب و روز فرزندی

به من عطا خواهی کرد که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد پس از اینکه پر از ظلم و ستم شده باشد.
راوی گوید: ما آن روز را شماره گذاشتیم و پس از نه ماه ابوجعفر علیه‌السلام متولد شد.
183- زکریا بن آدم گوید: در خدمت امام رضا علیه‌السلام بودم که ابوجعفر سلام الله علیه را نزد او آوردند، و حدود چهار سال از عمرش می‌گذشت.
وی دست خود را بر زمین کوبید و سرش را به طرف آسمان بلند کرد و مدتی در فکر فرورفت، امام رضا پرسید در چه فکر می‌کردی؟
گفت: درباره‌ی ظلمی که به مادرم فاطمه وارد شد، به خداوند سوگند آنها را از قبر خارج می‌کنم و آنها را از هم پراکنده می‌کنم.
حضرت رضا علیه‌السلام او را به طرف خود فراخواند و پیشانیش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، تو شایسته آن مقام یعنی امامت هستی.
184- حنان بن سدیر گوید به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: امامی
[صفحه 413]
هست که فرزندی نداشته باشد؟
فرمود: از من بیش از یک فرزند متولد نخواهد شد، و لیکن خداوند متعال فرزندان زیادی از وی پدید خواهد آورد.
حضرت جواد علیه‌السلام با کمی سن و سال خود امور پدرش را در مدینه اداره می‌کرد، و موالیان خود را امر و نهی می‌نمود، و کسی با او مخالفت نمی‌کرد.
185- حسن بن جهم گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و ابوجعفر در حالی که کودک بود در مقابلش قرار داشت، امام علیه‌السلام بعد از سخنانی که بین ما رد و بدل شد فرمود ای حسن اگر بگویم این کودک امام است چه می‌گوئی؟ گوید گفتم قربانت گردم هر چه بفرمائی همان را می‌گویم.
فرمود سخن حقی گفتی، سپس شانه‌های ابوجعفر را باز کرد و مرا از نشانه‌ای که مانند دو انگشت در روی کتف او بود مطلع ساخت، و فرمود مانند این در روی شانه پدرم نیز مشاهده می‌شد.
186- ابونصر بزنطی گوید در نامه‌ای که حضرت رضا علیه‌السلام برای ابوجعفر نوشته بود خواندم:
ای ابوجعفر به من خبر رسیده که هر گاه اراده می‌کنی سوار شوی غلامان تو را از در کوچک بیرون می‌آورند، آنها این کار را از روی بخل انجام می‌دهند و در نظر دارند خیر تو به کسی نرسد، اینک به حقی که من در گردن تو دارم، باید ورود و خروج تو از درب بزرگ باشد.
هنگامی که از منزل بیرون می‌روی باید مقداری درهم و دینار همراه داشته
[صفحه 414]

باشی، و هر کس از تو چیزی خواست، و حاجتی داشت باید در انجام حوائج و خواسته‌های مردم باشی، و اگر یکی از اعمام تو چیزی طلب کرد باید کمتر از پنجاه دینار ندهی و اگر زیاده دادی بهتر است و اگر یکی از عمه‌هایت چیزی خواست باید کمتر از بیست و پنج دینار ندهی و اگر زیاد دادی مختار هستی.
من می‌خواهم خداوند مقامت را بالا برد، اینک انفاق کن و از فقر و فاقه واهمه نکن.
187- عون بن محمد بن عباد که برای حضرت رضا علیه‌السلام کتابت می‌کرد و حسن بن سهل او را به این کار واداشته بود گوید:
امام رضا علیه‌السلام هرگاه فرزندش محمد را یاد می‌کرد او را به کنیه نام می‌برد و می‌گفت ابوجعفر برایم چنین نوشته و یا نامه ابوجعفر به من رسیده است، در حالی که ابوجعفر کودک بود و در مدینه اقامت داشت، و کتاب ابوجعفر در نهایت بلاغت و فصاحت بود، و می‌گفت ابوجعفر وصی و جانشین من پس از من خواهد بود.
188- محمد بن میمون گوید در مکه خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم قبل از اینکه به طرف خراسان حرکت کنند عرض کردم در نظر دارم مدینه بروم نامه به من بده تا برای ابوجعفر ببرم.
امام رضا علیه‌السلام تبسم کردند و نامه‌ای نوشتند، به طرف مدینه حرکت کردم در حالی که دیدگانم فروغ و نوری نداشت، پس از اینکه وارد مدینه شدم حضور ابوجعفر جواد سلام الله علیه رسیدم.
یکی از غلامان ابوجعفر جواد را نزد من آورد و من نامه را به آن جناب دادم، به موفق خادم گفت: نامه را باز کن.
وی نامه را باز کرد، و حضرت جواد به آن نگریست، و گفت: ای محمد
[صفحه 415]
چشمت چگونه است؟
گفتم: یابن رسول الله چشم من ناراحتی پیدا کرد و همان طور که مشاهده می‌کنی کور شد.
فرمود: نزدیک من بیا، من نزدیک رفتم، دست خود را به آن کشید و خوب شد و من پس از اینکه دست و پای او را بوسیدم با دیده بینا بیرون شدم.

189- ابونصر بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: چه اندازه صبر و انتظار فرج نیکو است، آیا نشنیده‌ای که بنده صالح گفت: ناظر اعمال همدیگر باشید و من نیز با شما مراقب هستم، و انتظار بکشید من نیز با شما از منتظرین می‌باشم.
همواره صبر را پیشه کنید و صبر فرج و گشایش امور را دنبال خود دارد، و امت‌هائی که قبل از شما در این جهان زندگی می‌کردند بیشتر از شما صابر بودند.
حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: به خداوند سوگند حوادثی که در امت‌های گذشته روی داده در این امت نیز روی خواهد داد، و هر چه بر سر آنها آمده به سر شما نیز خواهد آمد، و اگر بر امری اتفاق کردید این بر خلاف سنت و روش گذشتگان است.
و اگر چنانچه علماء می‌یافتند کسانی از شما را که حدیث می‌گفتند، و اسرار آنها را حفظ می‌کردند با شما سخن می‌گفتند و حکمت و دانش را بیان می‌نمودند، و لیکن شما چون اسرار را حفظ نمی‌کنید خداوند شما را گرفتار و مبتلا می‌کند.
شما مردمانی هستید که ما را در دل خود دوست دارید، و با فعل و کردار خود
[صفحه 416]
با ما مخالفت می‌کنید.
به خداوند سوگند اختلاف اصحاب و یاران تو با هم مساوی نیست، چرا شما نفس خود را در اختیار نمی‌گیرید و صبر نمی‌کنید تا خداوند آنچه را اراده کرده‌اید بیاورد و این امر به اراده مردم نیست، بلکه خداوند متعال هر گاه اراده فرماید، امر خود را ظاهر کند.
190- ریان بن الصلت گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: قائم شخصش دیده نمی‌شود و نامش برده نمی‌گردد.
191- ایوب بن نوح گوید خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم امیدوارم صاحب الامر موعود شما باشی، و خداوند ولایت و خلافت را بدون شمشیر و لشگر کشی نصیب شما بگرداند، و اینک مردم به تو بیعت کرده و درهم و دینار به نامت سکه زده شده است.
امام علیه‌السلام فرمود به ما خانواده همواره نامه‌ها رد و بدل شده و مشار بالبنان هستیم، و مردم از ما مسائل حلال و حرام می‌پرسند و اموال خود را برای ما حمل می‌کنند، و در نتیجه یا به طور ناگهان کشته شده و یا در بستر خود وفات می‌کنند.

خداوند هنگامی که اراده‌اش تعلق گرفت جوانی از ما را برای خلافت و امامت برانگیخته می‌کند، که در مولد و منشأ مخفی و لیکن در نسب معروف است.
192- ایوب بن نوح گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هر گاه پشت سر شما علمها برافراشته شد در این هنگام منتظر فرج باشید.
193- معمر بن خلاد گوید در محضر حضرت رضا علیه‌السلام از قائم علیه‌السلام
[صفحه 417]
گفتگو شد، فرمود شما امروز راحت‌تر از هنگام ظهور قائم خواهید بود، عرض کردند چرا چنین خواهد شد؟
فرمودند در آن روز در زحمت و مشقت خواهید بود، و مردم باید همواره بر زین اسبان شوند و جهاد کنند، لباس قائم درشت و خشن و غذایش خشک خواهد بود.
194- عبدالسلام بن صالح هروی گوید خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم از حضرت صادق سلام الله علیه روایت شده که هر گاه قائم علیه‌السلام ظهور کند ذراری کشندگان امام حسین علیه‌السلام را می‌کشد و آنها را به جای پدرانشان می‌گیرد.
امام رضا علیه‌السلام فرمود مطلب همین طور است، گوید عرض کردم خداوند می‌فرماید «و لا تزر وازرة وزر اخری» پس معنی این آیه چیست؟
فرمود در همه اقوالش راستگو است، و لیکن فرزندان قاتلین امام حسین علیه‌السلام به افعال پدران خود رضایت دارند و افتخار می‌کنند، و هر کسی از عمل قومی راضی باشد با آنها محشور می‌گردد.
اگر مردی در مشرق آدم بکشد و مردی دیگر در مغرب از آن عمل رضایت داشته باشد در قتل شریک است، و اگر حضرت قائم آنها را می‌کشد به همین جهت است.
گوید گفتم هرگاه قیام کند از کجا شروع می‌نماید؟
فرمود از بنی‌شیبه شروع می‌کند و دست‌های آنها را قطع می‌سازد، زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند.
195- حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که
[صفحه 418]
فرمود گویا می‌نگرم که شیعیان پس از درگذشت فرزند سوم من حیران و سرگردان شده‌اند گفتم یابن رسول الله چرا شیعیان چنین وضعی خواهند داشت فرمود: برای اینکه امام آنها غائب خواهد شد گفتم چرا غائب می‌گردد، فرمود برای اینکه هنگام ظهور بیعت کسی را در گردن نداشته باشد.
196- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
من سید و سرور مخلوقات خداوند هستم، من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش خداوند و همه فرشتگان و پیامبران بهتر و مهتر هستم.
من روز قیامت شفاعت کرده و صاحب حوض می‌باشم، من و علی دو پدر این ملت هستیم.
هر کس ما را شناخت خداوند را شناخته، و هر کس ما را نشناخت پروردگار را نشناخته است، و از علی دو سبط امت و دو آقا و سرور اهل بهشت حسن و حسین پدید خواهند آمد، و از حسین نه نفر امامان متولد خواهند شد.
اطاعت از آنها اطاعت من و معصیت و نافرمانی آنان معصیت و نافرمانی من می‌باشد نفر نهم از فرزندان حسین قائم و مهدی آنها می‌باشد.
197- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود:
نهمین فرزند تو ای حسین قائم به حق می‌باشد و دین را آشکار می‌گرداند، و عدل در بسیط زمین پهن می‌کند.
امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین این چنین خواهد شد؟
[صفحه 419]
فرمود: آری سوگند به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت و او را بر مردمان برگزید.
خداوند متعال پس از مدتی حیرانی و سرگردانی او را ظاهر خواهد کرد، و جز افراد مؤمن و خالص که دارای روح یقین می‌باشند در عقیده خود ثابت قدم نخواهند بود.
خداوند از این افراد به ولایت ما پیمان گرفته، و ایمان را در دلهای آنان ثابت کرده و آنان را با نیروی خود توانا ساخته است.
198- حسن بن محبوب از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
فتنه و آشوبی پدید خواهد آمد که گروهی در آن هلاک خواهند شد، و این در هنگامی خواهد بود که شیعیان فرزند سوم مرا از دست بدهند، اهل آسمان و زمین بر او گریه خواهند کرد.
بعد از این امام رضا علیه‌السلام فرمود: پدرم و مادرم فدای آن کسی باد که هم‌نام جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و شبیه من و موسی بن عمران است نور و روشنائی از آن هویدا و از پرتو مقدس پروردگار نورش فروزان است، از مرگ او اهل زمین و آسمان محزون و اهل ایمان متأسف می‌باشند.
گویا مشاهده می‌کنم که مردم در حالی که مأیوس می‌باشند فریادی از دور می‌شنوند همانطور که از نزدیک استماع می‌کنند، این فریاد برای مؤمنین

رحمت و برای کافرین عذاب است.
199- حسین بن خالد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: دین ندارد کسی که پرهیزکاری ندارد، ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد، گرامیترین شما در
[صفحه 420]
نزد خداوند آن کسی است که به تقیه عمل کند.
گفته شد: یابن رسول الله تا چه وقت تقیه لازم است؟
فرمود: تا روز معلوم که روز خروج قائم ما اهل‌بیت باشد، و هر کس قبل از خروج مهدی ترک تقیه کند از ما نیست.
گفته شد: قائم شما اهل‌بیت کیست؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: چهارمین فرزند من که فرزند سیده کنیزان است.
خداوند متعال به وسیله او زمین را از جور و ظلم پاک می‌کند و از ستم منزه می‌سازد، و او همان است که مردم در ولادت او شک می‌کنند، و او قبل از ظهورش مدتی از دیدگان پنهان می‌باشد، و هر گاه ظهور کند زمین را روشن می‌کند و میزان عدل را در جامعه بر پا می‌سازد.
مهدی همان است که زمین برای او درهم پیچیده می‌گردد، و او را سایه نیست و منادی مردم را به طرف او دعوت می‌کند و همه اهل زمین دعوت منادی را استماع می‌کنند.
منادی می‌گوید: حجت خداوند در زمین ظاهر شده او را متابعت کنید که حق با او است و در متابعت او، و خداوند متعال در این باره فرمود: «ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت أعناقهم لها خاضعین».
200- عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی گوید: از دعبل شنیدم می‌گفت: هنگامی که خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و قصیده خود را که اول آن:
[صفحه 421]
مدارس آیات خلت من تلاوة
و منزل وحی مقفر العرصات
برای امام علیه‌السلام خواندم، و هنگامی که به این جا رسیدم:
خروج امام لا محالة خارج
یقوم علی اسم الله و البرکات
یمیز فینا کل حق و باطل
و یجزی علی النعماء و النقمات
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام سخت به گریه افتاد، و سپس سر مبارک خود را بلند کرد و فرمود: ای خزاعی روح القدس این دو بیت را در زبانت جاری کرد.

آیا می‌دانی این امام کیست و چه وقت قیام می‌کند؟
عرض کردم نمی‌دانم جز اینکه شنیده‌ام امامی از شما قیام و ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد کرده پس از اینکه پر از ظلم و جور شده باشد.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای دعبل امام بعد از من فرزندم محمد است، و پس از او فرزندش علی خواهد بود، و پس از وی فرزندش حسن، و سپس فرزند او حجت قائم و منتظر در غیبت، که در هنگام ظهورش مورد اطاعت مردم قرار خواهد گرفت.
و اگر چنانچه از دنیا نماند مگر یک روز خداوند آن روز را طولانی می‌کند، تا آن حضرت ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید.
اما وقت ظهور و قیام او مانند روز قیامت وقتش معلوم نیست و علم آن نزد خداوند می‌باشد، پدرم از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که از آن جناب پرسیده شد قائم چه وقت ظهور می‌کند.
فرمود: قیام او مانند روز قیامت است که خداوند می‌فرماید: «لا یجلیها لوقتها
[صفحه 422]
الا هو ثقلت فی السماوات و الأرض لا یأتیکم الا بغتة».
201- ریان بن الصلت گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: تو صاحب الامر هستی؟
فرمود: من صاحب امر می‌باشم، و لیکن آن صاحب امری که جهان را پر از عدل و داد کرده پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد نیستم، من چگونه با این ضعف بدن و ناتوانی خود صاحب امر باشم.
قائم و صاحب امر هنگامی که خروج کند در سن پیرمردان و هیکل و منظر جوانان خواهد بود.
قائم و صاحب امر از نظر بدن و جسم بسیار قوی و نیرومند است، و اگر بخواهد یک درخت تنومند را از جای بر می‌کند و اگر چنانچه در میان دره‌ها فریاد زند کوه‌ها از هم پراکنده می‌گردد.
عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود، و او چهارمین فرزند من است که خداوند او را از انظار مخفی می‌کند و هرگاه اراده فرماید او را ظاهر کرده و جهان را پر از عدل و داد می‌سازد پس از آنکه پر از جور و ستم شده باشد.
202- ابوالصلت هروی گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: علامت و نشانه‌های قائم شما چیست؟
فرمود: در عمر پیرمردان و منظر جوانان است، هرگاه کسی او را مشاهده کند خیال می‌کند چهل ساله است، و یا کمتر، و یکی از علامات او این است که با مرور شب و روز پیر نمی‌شود تا آنگاه که اجلش فرا رسد.
203- حسن بن عبدالله قمی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از

امیرالمؤمنین
[صفحه 423]
سلام الله علیه روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
قیامت بر پا نمی‌شود تا آنگاه که قائم ما قیام کند، و این در هنگامی است که خداوند به او اذن ظهور بدهد، هر کس از او پیروی کند رستگار می‌گردد و هر کس او را ترک گوید هلاک می‌شود.
ای بندگان خدا از خداوند بترسید او را یاری کنید و دعوت وی را لبیک بگوئید ولو از آسمان برف بیاید، او جانشین خداوند و جانشین من در روی زمین می‌باشد.
204- حضرت رضا از امیرالمؤمنین علیهماالسلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
جهان به آخر نمی‌رسد تا آنگاه که مردی از فرزندان حسین قیام کند و دنیا را پر از عدل و داد سازد، پس از اینکه پر از جور و ظلم شده باشد.
205- ابوالصلت هروی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
سوگند به خداوندی که مرا به راستی برانگیخت، فرزندم قائم با عهد و پیمانی که خداوند با من بسته است غیبت می‌کند، تا جائی که اکثر مردم می‌گویند خداوند نیازی به آل محمد علیهم‌السلام ندارد، و گروهی نیز در ولادت او شک می‌کنند.
هر کسی زمان او را درک کند باید به دین و مذهب او چنگ زند، و برای شیطان راه تسلط به خودش نشان ندهد، و درباره او شکی به خود راه ندهد، و اگر به شک و تردید گرفتار شود از دین و ملت من بیرون می‌گردد، همچنان که شیطان پدر آنها را از بهشت بیرون کرد، و خداوند شیطان را دوستان افراد بی‌ایمان قرار داده است.
[صفحه 424]

206- سلیمان بن جعفر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام و زن و فرزندانش از اهل بهشت هستند، سپس فرمود: هر کس از فرزندان علی و فاطمه علیهماالسلام که معتقد به ولایت اهل‌بیت باشند مانند مردم نیستند.
207- احمد بن عمر حلال گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: اگر یکی از اولاد فاطمه علیهاالسلام به ولایت شما عقیده نداشته باشد و یا با شما دشمنی کند آیا او مانند سایر مردمان است؟ و عقاب او با مردم یکی می‌باشد؟
فرمود: علی بن حسین علیهماالسلام می‌فرمود: عقاب این گونه افراد دو برابر است.
208- ابونصر بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم منکرین ولایت از خاندان شما و یا غیر آن که به امامت شما عقیده ندارند با هم مساوی هستند؟
فرمود: منکرین خاندان ما دو عذاب دارند و معتقدین دو ثواب می‌برند.
209- ابونصر بزنطی گوید: از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم آیا صدقه برای بنی‌هاشم رواست و آنان می‌توانند از صدقه استفاده کنند؟
فرمود: بنی‌هاشم می‌توانند از صدقات یکدیگر استفاده کنند و گرفتن صدقه‌ی دیگران برای آنها روا نیست.
210- ریان بن الصلت گوید: گروهی در خراسان خدمت امام رضا علیه‌السلام رسیدند و گفتند: جماعتی از اهل‌بیت شما مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند، شما

آنها را نهی کنید.
فرمود: من به آنها کاری ندارم، گفته شد: چرا؟ فرمود: از پدرم شنیدم می‌فرمود: پند و نصیحت درشتی می‌آورد.
211- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: نظر کردن به ذریه ما عبادت است.
عرض کردند: یابن رسول الله نگاه کردن به صورت همه ذریه‌ی پیغمبر عبادت است؟
فرمود: آری.
212- و در روایت دیگری آمده است که ذریه پیغمبر هنگامی که راه و

روش آن حضرت را گرفته و از جاده حق منحرف نشده‌اند و گرد معاصی و منهیات نرفته‌اند نگاه کردن به چهره آنها عبادت است.
213- ابوعبدون گوید: هنگامی که زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه‌السلام را نزد مأمون آوردند، و این در وقتی بود که زید در بصره قیام کرده و منازل آل‌عباس را آتش زده بود و از این جهت او را زید النار می‌گفتند.
مأمون گفت: ای زید تو در بصره خروج کردی و به جای اینکه منازل بنی‌امیه و ثقیف و باهله و آل زیاد را خراب کنی خانه پسر عموهایت را خراب کردی و آتش زدی.
راوی گوید: زید بن موسی مرد مزاحی بود در جواب مأمون گفت: یا امیرالمؤمنین در این گفته‌ها خطا کردی و اگر بار دیگر به طرف بصره برگردم از دشمنان
[صفحه 426]
خودمان شروع می‌کنیم.
در این هنگام مأمون خنده‌اش گرفت و او را نزد برادرش امام رضا علیه‌السلام فرستاد و گفت: به خاطر شما از تقصیرات او گذشتم.
هنگامی که چشم حضرت رضا علیه‌السلام به زید افتاد او را ملامت کرد و آزادش ساخت و سوگند یاد کرد تا زنده است با او سخن نگوید.
214- یاسر گوید: هنگامی که زید بن موسی در مدینه خروج کرد و خانه‌ها و منازل گروهی را آتش زد و عده‌ای را نیز از دم شمشیر گذرانید، از این رو او را زید النار گفتند، مأمون گروهی از لشکریانش را فرستاد و او را اسیر کرده به خراسان نزد مأمون بردند.
مأمون امر کرد او را نزد حضرت رضا علیه‌السلام بردند، یاسر گوید هنگامی که زید را نزد آن جناب بردند فرمود:
ای زید از گفته‌ی مردم عوام کوفه گول خورده‌ای و خیال کرده‌ای که اولاد حضرت زهرا علیهاالسلام بر آتش جهنم حرام شده‌اند، فقط حسن و حسین علیهماالسلام از این امتیاز برخوردار هستند.
تو خیال می‌کنی که معصیت و نافرمانی خداوند را بکنی و داخل بهشت گردی و موسی بن جعفر علیهماالسلام نیز اطاعت خداوند را بکند و داخل بهشت شود، پس بنابراین تو در نزد خداوند از موسی بن جعفر گرامی‌تر هستی.
به خداوند سوگند هیچ کس بدون اطاعت مقامی در نزد خداوند پیدا نخواهد کرد، و اگر خیال بکنی که با معصیت مقام پیدا می‌کنی در اشتباه هستی.
[صفحه 427]
زید گفت: من برادر و فرزند پدرت هستم.
امام علیه‌السلام فرمود: تو برادرم هستی مادامی که از خداوند اطاعت

داشته باشی.
حضرت نوح علیه‌السلام گفت: خداوندا فرزند من از خاندان من است، و تو وعده دادی که افراد خاندانم را هلاک نکنی، اینک به وعده خود وفا کن.
خداوند متعال فرمود: ای نوح فرزندت از خاندانت بریده و او دنبال کارهای ناشایست رفته است.
پروردگار به خاطر اعمال زشت او را از فرزندی نوح بیرون کرد.
215- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش روایت کرده که اسماعیل به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کرد ای پدرم درباره گناهکاران اهل‌بیت و غیر آنها چه می‌فرمائید؟
امام صادق علیه‌السلام فرمود: «لیس بأمانیکم و لا أمانی أهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به».
216- حسن بن جهم گوید خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم در حالی که زید بن موسی برادرش هم حضور داشت، امام رضا علیه‌السلام فرمود:
ای زید از خداوند بترس فقط متقین در نزد ما ارزش دارند، هر کس از خداوند نترسد و مراقب افعال و اعمال خود نباشد از ما نیست.
ای زید هیچ وقت به شیعیان ظلم و ستم نکن که نور و بهائت از بین می‌رود.
[صفحه 428]
ای زید مردم از این جهت شیعیان ما را دشمن می‌دارند و خون آنها را مباح می‌شمارند و اموال آنها را حلال می‌دانند که آنها دوستان ما هستند و به ولایت ما اعتقاد دارند، و اگر به شیعیان ما بدی کنی و به آنان ستم نمائی از حقوق خود در نزد ما استفاده نخواهی کرد.
حسن بن جهم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام پس از این متوجه من شد و فرمود:
ای فرزند جهم هر کسی با دین خداوند مخالفت کند من از او بیزاری می‌جویم و هر کس می‌خواهد باشد و به هر قبیله و خاندانی که می‌خواهد منسوب گردد.
ای حسن بن جهم هر کس با خداوند دشمنی کند تو او را دوست نگیر.
گوید: عرض کردم: یابن رسول الله چه اشخاص با خداوند دشمن هستند.
فرمود کسانی که معصیت خداوند را انجام می‌دهند.
217- ابراهیم بن محمد همدانی گوید از امام رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود هر کس معصیت‌کاری را دوست بگیرد معصیت کرده، و هر کس بنده فرمان‌برداری را اطاعت کند و دوست بدارد، او نیز فرمان‌بردار است.
هر کس ستمکاری را کمک کند او خود ستمکار است، و هر کس عادلی را ترک گوید ظالم است.
هیچ کس با خداوند نسبتی ندارد، و کسی به دوستی پروردگار نمی‌رسد

مگر به اطاعت و فرمانبرداری.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای بنی عبدالمطلب با اعمال و
[صفحه 429]
افعال خود به من نزدیک شوید، نه به حسب و نسب.
خداوند متعال می‌فرماید: «فاذا نفح فی الصور فلا أنساب بینهم یومئذ، و لا یتسائلون، فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون، و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا أنفسهم فی جهنم خالدون».
[صفحه 430]

از کتاب ایمان و کفر

اشاره

1- بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: ایمان دارای چهار رکن است: توکل بر خداوند متعال و راضی شدن به قضاء و قدر پروردگار و تسلیم در برابر فرمان خداوند، و واگذاردن کارهای خود به او.
یکی از بندگان شایسته پروردگار گفته است: و افوض أمری الی الله، فوقیه الله سیئات ما مکروا».
2- و نیز بزنطی گوید: از آن حضرت شنیدم می‌فرمود:
ایمان از اسلام یک درجه برتر است، و تقوی از ایمان یک درجه برتر است، و یقین از تقوی یک درجه برتر است، و در میان بنی‌آدم چیزی بهتر و برتر از یقین تقسیم نشده است.
3- بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
قلم تقدیر از جانب خداوند برای مؤمنین و متقین به سعادت جاری شده برای مکذبین و معصیت‌کاران به شقاوت و بدبختی نوشته شده است.
4- ابونصر بزنطی گوید حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود:
[صفحه 431]
خداوند تبارک و تعالی شما را هدایت و راهنمائی کرد و دل شما را روشن ساخت.
حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمود ایمان یا ثابت است و یا عاریه، آیا شما قدرت دارید کسی را که خداوند گمراه کرده است هدایت کنید.
5- سلیمان جعفری گوید حضرت رضا علیه‌السلام به من فرمود:
ای سلیمان خداوند متعال مؤمن را از نور خود آفرید و به رحمت خود آنان را شست و شو داد، و برای ما از آنها پیمان ولایت گرفت، پس مؤمن برادر ابوینی مؤمن است، پدرش نور و مادرش رحمت است، از فراست مؤمن بترسید که او با نور خدا می‌نگرد.
6- حارث بن دلهاث غلام حضرت رضا علیه‌السلام گفت از آن جناب شنیدم می‌فرمود:
مؤمن دارای ایمان نخواهد بود تا آنگاه که در او سه خصلت باشد یکی از خدا و دیگری از پیغمبر و سوم از امام.
اما سنت خداوند پوشیدن اسرار است، پروردگار می‌فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا الا من ارتضی من رسول».
و اما سنت پیغمبر مدارا کردن با مردم است، زیرا خداوند متعال پیغمبر خود را به مدارا کردن با مردم امر کرده و فرموده خذ العفو و امر بالعرف.
و اما سنت امام صبر و شکیبائی در مشکلات است.
7- یونس گوید از امام رضا علیه‌السلام از ایمان و اسلام پرسیدم.

فرمود حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند ایمان همان اسلام است، و لیکن
[صفحه 432]
یک درجه از اسلام برتر است، و تقوی یک درجه از ایمان برتر و یقین یک درجه از آن بالاتر است، و چیزی مانند یقین در میان مردم تقسیم نشده است.
گوید عرض کردم یقین چیست؟
فرمود توکل بر خداوند و تسلیم امور به او و به حکم و قضاء خداوند راضی شدن و واگذاری امور به وی.
گفتم تفسیر این کلمات چیست؟ فرمودند حضرت باقر این چنین فرموده‌اند.
8- حسن بن علی وشاء گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هر کس دل مؤمنی را شاد کند و اندوه او را بر طرف گرداند خداوند روز قیامت دل او را شاد می‌کند.
9- محمد بن عبدالله بن طاهر گوید در نزد پدرم، بودم، در این هنگام ابوالصلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل هم حضور داشتند.
پدرم گفت یکی از شما برایم حدیثی نقل کند.
ابوالصلت هروی گفت:
علی بن موسی از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایمان اقرار به زبان و عمل به ارکان است.
راوی گوید هنگامی که از مجلس بیرون شدیم احمد بن محمد بن حنبل گفت این حدیث با این سند چیست؟
پدرم گفت این داروی دیوانگان است، هر گاه این سند را بر دیوانگان بخوانند آنان از جنون بهبودی حاصل می‌کنند.
10- ابوالصلت هروی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت
[صفحه 433]
رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایمان شناختن به دل، و اقرار به زبان، و عمل به ارکان است.
11- و نیز ابوالصلت گوید از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم ایمان چیست؟
فرمود: ایمان دارای سه رکن است پیوند قلبی، و تلفظ به زبان، و عمل به اعضاء و جوارح، ایمان بدون این‌ها تحقق نمی‌پذیرد.
12- داود بن سلیمان از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت صادق فرمود: خداوند متعال برای داود پیغمبر وحی فرستاد که بنده‌ای از بندگانم با کارهای شایسته خود را به من نزدیک می‌کند و من هم او را داخل بهشت می‌کنم.

داود گفت: بارخدایا آن کار شایسته چیست؟
فرمود: اندوه دل مؤمن را برطرف می‌کند اگر چه به وسیله یک دانه خرما باشد.
داود عرض کرد: حق است بر کسی که تو را شناخت امید خود را از تو قطع نکند.
13- عبید بن هلال گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود من دوست دارم که مؤمن محدث باشد.
گوید عرض کردم:
محدث چیست؟
فرمود: یعنی فهمیده.
14- ابراهیم بن ابی محمود گوید حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود مؤمن کسی است که هر گاه کار خوبی کرد خوشحال می‌شود، و هر گاه مرتکب کار زشتی شد استغفار
[صفحه 434]
می‌کند، و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند، از ما نیست کسی که همسایگانش از وی در امان نباشند.
15- احمد طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
مؤمن در آسمان‌ها شناخته شده همان طور که مردی اهل و عیال و فرزندانش را می‌شناسد و مؤمن در نزد پروردگار از فرشته مقرب هم گرامی‌تر است.
16- و نیز امام رضا علیه‌السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
کسی که به مؤمن بهتان بزند و یا درباره‌ی او سخنان ناروائی بگوید، پروردگار روز قیامت او را روی تلی از آتش قرار خواهد داد تا از تهمت و افترائی که به او زده است خارج گردد.
17- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
ای علی از الطاف خداوند نسبت به مؤمن این است که برای مرگ وقت معین قرار نداده است، تا آنگاه که به گناهی اقدام کند، و هرگاه مرتکب گناهی شد او را قبض روح می‌کند.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: از ارتکاب گناهان خودداری کنید تا بر طول عمر شما افزوده شود.
18- حسن بن عبدالله رازی از امام رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
مؤمن با نور

[صفحه 435]
خداوند به امور می‌نگرد.
19- دارم بن قبیصه از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس مؤمنی را خوار بدارد، و یا او را کوچک بدارد و به جهت فقر و تنگدستی او را تحقیر کند خداوند متعال روز قیامت این چنین شخصی را روی پل جهنم نگاه می‌دارد و به مردم معرفی می‌کند.
20- محمد بن سنان از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
ناخوشی برای مؤمن رحمت و پاک شدن از گناهان است، و برای کافر عذاب و نفرین است، مرض همواره با مؤمن هست تا آنگاه که همه گناهان او پاک گردد.
21- ابونصر بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: حضرت باقر (ع) فرمودند.
هیچ بنده‌ای در ایمان به کمال نمی‌رسد مگر اینکه بشناسد ائمه اطهار علیهم‌السلام همه مانند هم هستند و مردم باید در مسائل حلال و حرام به آنها رجوع کنند.
22- ابوالصلت هروی گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد نیشابور شد و بر مرکب مخصوص سوار بود من نیز در خدمت آن جناب بودم.
علماء و محدثین شهر بزرگ نیشابور مانند یاسین بن النضر و احمد بن حرب و یحیی بن یحیی و گروهی دیگر پیرامون او را گرفتند و گفتند به حق پدران پاکت برای ما حدیثی نقل کن.
حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کردند که فرمود: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم ایمان چیست؟
[صفحه 436]
فرمود: شناخت به قلب، و اقرار به زبان، و عمل به ارکان.
ابوعلی انصاری که این حدیث را از ابوالصلت نقل کرده گفت: احمد بن حنبل می‌گفت: اگر این اسناد را به دیوانه‌ای قرائت کنی از جنون نجات پیدا می‌کند، عیب این حدیث فقط صحت سندش می‌باشد.
23- حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: یکی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام مریض شد، امام از وی عیادت کرد و فرمود: حالت چگونه است؟
گفت: بعد از تو حالم به شد و مرگ را مشاهده کردم، مقصودش شدت ناخوشی بود.
امام رضا سلام الله علیه فرمود مرگ را چگونه یافتی؟
گفت: بسیار سخت و آزاردهنده.
فرمود: تو مرگ را مشاهده نکردی بلکه آثار و علائم او را دیدی.

مردم دو دسته هستند دسته‌ای به وسیله مرگ راحت می‌شوند و از رنج و محنت دنیا آسوده می‌گردند، دسته‌ای هم مرگ موجبات آسایش آنها را برهم می‌زند و گرفتار عقوبت اخروی می‌گرداند.
ایمان خود را به خداوند و ولایت اهل‌بیت تجدید کن و راحت باش.
مرد ناخوش دستور حضرت رضا علیه‌السلام را بکار بست، و بعد گفت یابن رسول الله اینک فرشتگان پروردگار با درود و هدایا حاضر شده و در مقابل تو قرار گرفته و اجازه جلوس می‌خواهند.
امام رضا علیه‌السلام فرمود آیا فرشتگان پروردگارم حاضر شده‌اند؟ سپس به مریض فرمودند: از آنها بپرس آیا فرمان داده شده‌اند که در حضور من قیام
[صفحه 437]
کنند.
مریض گفت من از آنها پرسیدم و آنها گمان می‌کنند که اگر همه فرشتگان در این جا حاضر گردند مأمورند قیام کنند و بدون اجازه و اذن شما جلوس نخواهند کرد.
سپس آن مرد چشم‌های خود را روی هم گذاشت و گفت: السلام علیک یابن رسول الله و اینک حضرت رسول و ائمه اطهار در این جا حاضرند، و آن مرد چند لحظه بعد درگذشت.

سکوت و حفظ اسرار

24- ابونصر بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود از علامات فقه حلم و بردباری و علم و دانش و سکوت و دم فرو بستن و حفظ اسرار است.
سکوت یکی از درهای حکمت بوده و ایجاد محبت می‌کند و به همه نیکی‌ها رهنما است.
25- وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هر گاه مردی از بنی‌اسرائیل می‌خواست به عبادت پردازد مدت ده سال سکوت می‌کرد و سپس به پرستش خداوند می‌پرداخت.
26- عباس غلام حضرت رضا علیه‌السلام گفت: از آن جناب شنیدم می‌فرمود:
کسی که کارهای نیک انجام دهد و کارهای خود را از انظار مردم مخفی بدارد پروردگار هفتاد برابر به او حسنه می‌دهد، و هر کس مرتکب گناه گردد و گناه خود را بازگو کند خداوند او را از درگاه خود میراند، و هر کس گناه خود را از
[صفحه 438]
مردم مخفی کرد پروردگار او را مورد رحمت خود قرار می‌دهد.
27- عبدالله بن جعفر حمیری گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: از نشانه‌های فقه و بصیرت حلم و بردباری و سکوت است.
سکوت یکی از درهای حکمت است، و ایجاد محبت کرده و راهنمائی به سوی خیرات می‌باشد.
سپس فرمود: حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرمود: به خداوند سوگند شما به مقصود و آرزوی خود نخواهید رسید تا آنگاه که آزمایش شوید و هر ده نفر یکی از آزمایش بیرون نخواهد شد، سپس این آیه شریفه را قرائت کردند.
«ام حسبتم أن تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین».
28- اسماعیل بن هام گوید: امام رضا علیه‌السلام فرمود: بنده‌ای که خداوند را در نهان بخواند و عرض حاجت کند مانند این است که هفتاد مرتبه در آشکارا دعا کند.
29- احمد طائی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام فرمود: از گنجهای نیکوکاری پنهان انجام دادن عمل، و شکیبائی در گرفتاریها و مصیبت‌ها و آشکار نکردن مشکلات و ناراحتیها است.
30- طبرسی به اسناد خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن

جناب به یکی از اهالی فرمود:
از خداوند بترسید و سکوت را پیشه کنید، و صابر و شکیبا و حلیم و بردبار باشید، هیچ مردی عابد نخواهد شد تا وقتی که حلیم باشد، و کسی به عقل و خرد نخواهد
[صفحه 439]
رسید مگر اینکه حلیم گردد.
31- شیخ مفید به اسناد خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: سکوت و خاموشی و حفظ اسرار بسیار زیبا است و اشخاص پرحرف همواره در لغزش هستند.
32- علی بن شعبه حرانی روایت کرده که حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اشخاص پرحرف همواره نیازمند هستند که باز پرحرفی کنند و از سخن، سخن دیگری برمی‌خیزد.

33- محمد بن عبیدالله گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
اگر مردی از عمرش سه سال مانده باشد و او صله رحم انجام دهد خداوند عمر سه ساله او را به سی سال تبدیل می‌کند و مشیت خود را به کار می‌بندد.
34- ابونصر بزنطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:
با ارحام خود محبت و مهربانی کنید ولو به شربت آبی باشد، و بهترین نوع صله ارحام رفع آزار و اذیت نسبت به آنان است.
صله رحم مرگ را به تأخیر انداخته و موجبات محبت را در میان خانواده افزایش می‌دهد.
35- حسن بن علی وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که امام جعفر صادق سلام الله علیه فرمود:
ما نمی‌دانیم چیزی مانند صله ارحام موجبات طول عمر را فراهم کند، تا [صفحه 440]
آنگاه که اگر مردی سه سال از عمرش باقی مانده باشد، و او صله ارحام کند عمرش سی سال به طول انجامد، و اگر کسی سی و سه سال از عمرش باقی باشد و او قطع رحم کند عمرش به سه سال می‌رسد.
36- محمد بن فضیل صیرفی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند:
رحم آل محمد علیهم‌السلام به عرش پروردگار بستگی دارد، و می‌گوید: بارخدایا هر کس با من ارتباط برقرار کند تو با او ارتباط برقرار کن، و هر کس با من قطع رابطه کند تو با او قطع رابطه کن، سپس همین روش در ارحام مؤمنین نیز برقرار است و سپس این آیه شریفه را قرائت فرمودند: «و اتقوا الله الذی تسائلون به والارحام».
37- طائی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس انجام یک عمل را برای من تضمین کند، من انجام چهار عمل را برای او ضمانت می‌کنم، با ارحام خود رفت و آمد کند تا خداوند او را دوست بدارد، و روزیش را زیاد کند، و عمرش را طولانی گرداند، و او را داخل بهشت نماید.
38- و نیز حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امام حسین علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:
هر کسی دوست دارد مرگش به تأخیر افتد و روزیش زیاد گردد باید صله رحم به جای آورد.

39- حسن بن علی وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی (ع) روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هنگامی که در شب معراج به آسمان‌ها رسیدم مشاهده کردم چند خویشاوندی
[صفحه 441]
به عرش پروردگار آویزان شده و از خویشاوندان خود شکایت می‌کنند، از آنها پرسیدم بین شما و آنها چند پدر فاصله دارد؟ گفتند: مادر پدر چهلم به هم می‌رسیم.
40- بزنطی گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود امام جعفر صادق سلام الله علیه فرمودند:
صله ارحام مرگ را تأخیر انداخته و موجب زیاد شدن مال و محبت خویشاوندان می‌باشد.
41- علی بن شعبه حرانی گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود با خویشانت ارتباط برقرار کن و رفت و آمد نما ولو به شربت آبی باشد، و بهترین نوع صله رحم برطرف ساختن آزار و اذیت از آنها است.
و فرمود در کتاب خداوند آمده است «و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی».
42- محمد بن فضیل از حضرت رضا از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت کرده که مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد عملی به من تعلیم فرما که بین او و بهشت فاصله نباشد.
حضرت رسول فرمود هرگز غضب نکن، و از مردم چیزی طلب منما، برای مردم بپسند آنچه را برای خود می‌پسندی.
گفت یا رسول الله بیش از این مرا موعظه فرما.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه نماز عصر را خواندی هفتاد مرتبه استغفار کن، این عمل موجب می‌گردد گناه هفتاد و هفت سال تو آمرزیده گردد.
گفت من هفتاد و هفت سال ندارم، فرمود آن عمل را برای خود و پدرت
[صفحه 442]
انجام بده.
بار دیگر عرض کرد من و پدرم این اندازه عمر نداریم.
حضرت رسول فرمود: آن استغفار را برای خود و پدر و مادرت قرار بده.
وی بار دیگر گفت پدر و مادرم نیز این قدر عمر ندارند.
پیغمبر فرمود برای خود و پدر و مادر و خویشاوندانت حساب کن.

نیکی و احسان به پدر و مادر

43- معمر بن خلاد گوید خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم برای پدر و مادرم که معتقد به حق نمی‌باشند دعای خیر انجام دهم.
فرمود برای آنها دعا کن و صدقه بده، و اگر زنده هستند و حق را نمی‌شناسند با آنها مدارا کن، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خداوند مرا به رحمت مبعوث فرمود نه به ترک حقوق خویشاوندان و دشمنی با آنها.
44- حارث بن دلهاث از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
خداوند متعال مرا به انجام سه چیز امر کرده و سه چیز دیگر را با آن مقرون ساخته است.
خداوند امر به صلوة و زکوة کرده و هر کسی نماز بخواند و زکاة ندهد خداوند نماز او را قبول نمی‌کند.
و نیز امر کرده که شکر او و پدر و مادرش را انجام دهد، و هر کسی شکر والدین خود را به جای نیاورد شکر خدا را نیز به جای نیاورده است.
[صفحه 443]
و فرمان داده که از خدا بترسند و صله ارحام به جای آورند، و هر کس صله ارحام به جای نیاورد از خداوند نترسیده است.
45- محمد بن سنان گوید حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل او نوشت:
خداوند متعال عقوق والدین را حرام کرده، و این به جهت خروج از اطاعت خداوند و تعظیم والدین و دوری از کفران نعمت و ابطال شکر و سپاسگزاری است.
واگر چنانچه عقوق والدین حرام نشده بود قطع نسل پیش می‌آمد و احترام پدر و مادر از بین می‌رفت و کسی حقوق آنها را نمی‌شناخت، و در نتیجه قطع رحم می‌شد و پدر و مادر اولاد خود را ترک می‌کردند، و فرزندان هم از نیکی به آنها خودداری می‌نمودند.

46- محمد بن عرفه گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
هر کس به روزی کم قناعت نکند و همواره درصدد ازدیاد اموال و ثروت برآید، باید همواره در کار هم بیشتر فعالیت داشته باشد و هر کس به روزی کم قانع باشد در کارها هم کمتر فعالیت خواهد کرد.
47- ابونصر بزنطی گوید خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم قربانت گردم برای اسماعیل بن داود کاتب بنویس شاید از وی چیزی به من برسد.
فرمود من دوست ندارم از او و امثالش چیزی طلب کنی اینک از اموال خود تو را بی‌نیاز می‌کنم.
[صفحه 444]
48- احمد بن عمر گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و حسین ابن ثویر هم با ما بود، عرض کردم قربانت گردم ما در زندگی راحتی به سر می‌بردیم و روزی فراوانی داشتیم، ناگهان اوضاع و احوال برگشت و روزگار تغییر کرد، اینک از خداوند بخواهید اموال ما را بار دیگر به ما برگرداند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود شما چه می‌خواهید؟ قصد دارید مانند پادشاهان زندگی کنید و دوست دارید مانند طاهر و هرثمه باشید و از هر طریقی که باشد اموال جمع کنید؟
گوید: گفتم: نه به خداوند سوگند اگر همه دنیا از طلا و نقره باشد و بخواهند عقیده‌ام را تغییر دهند و آن طلاها را به من بدهند، از عقیده و روش خود دست نخواهم کشید.
راوی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
هر کس از شما دستش بازتر بود باید خداوند را شکر و سپاس گوید.
پروردگار متعال می‌فرماید: اگر در برابر نعمت شکرگزار باشید بر نعمت شما خواهم افزود، و نیز فرموده: ای آل داود شکرگزار باشید و گروه اندکی از بندگانم سپاسگزارند، اینک به خداوند حسن ظن داشته باشید.
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس به خداوند حسن ظن داشته باشد خداوند نیز به حسن ظن او رفتار می‌کند.
هر کس به روزی اندک قناعت کند خداوند نیز اعمال اندک او را می‌پذیرد، و هر کس به اندکی از حلال راضی باشد زندگی خود را به آرامی خواهد گذرانید، و خاندانش در تنعم زندگی خواهند کرد، و خداوند او را به درد و دوای دنیا بینا خواهد
[صفحه 445]

کرد، و او را از جهان سالم بیرون خواهد برد و در دارالسلام جای خواهد داد الحدیث.
49- شیخ صدوق به اسناد خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر کس صبح کند در حالی که بدنش سالم باشد، و امنیت داشته و قوت روزش فراهم باشد مانند این است که همه دنیا را دارد.
50- فضل بن کثیر گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس با فقیر مسلمانی برخورد کند و بر او مانند یک نفر غنی و مالدار سلام نکند روز قیامت مورد غضب خداوند قرار خواهد گرفت.
51- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش روایت کرده که امام صادق فرمود: زاهد کسی است که حلال دنیا را ترک کند برای ترسیدن از حساب، و حرام را ترک کند برای ترسیدن از عقاب و عذاب اخروی.
52- احمد طائی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد خداوند عزوجل تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: اگر بخواهی دره‌های مکه را برایت پر از طلا خواهم کرد.
در این هنگام حضرت رسول اکرم سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا من یک روز سیر خواهم بود و تو را سپاس خواهم گفت، و یک روز گرسنگی خواهم کشید و از تو سئوال خواهم کرد.
53- و نیز حضرت رضا علیه‌السلام از علی علیه‌السلام روایت کرده که ابوجحیفه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد در حالی که از پرخوری مرتبا
[صفحه 446]
آروغ می‌زد.
حضرت فرمود: ای اباجحیفه پرخوری نکن، زیرا بیشتر پرخورهای دنیا در آخرت گرسنگی خواهند دید، سپس فرمود: ابوجحیفه پس از این هرگز سیر غذا نخورد تا از جهان رفت.
54- علی بن شعبه روایت می‌کند که حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ مردی که گفت: من امروز با یک دانه خرما و مقداری تربت قبر سیدالشهداء افطار کردم فرمود تو امروز سنت و برکت را در یکجا انجام دادی.
55- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرموده:
اگر مردی مشاهده می‌کرد که مرگ با چه سرعتی او را تعقیب می‌کند هر آینه کار را مبغوض می‌داشت و دنیا را ترک می‌کرد.
56- شهاب‌الدین نویری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

قناعت، نفس آدمی را از خطا و لغزش نگاه می‌دارد، و موجب می‌شود که انسان در جمع ثروت و مال و اندوختن منال نپردازد، و خود را در نزد اهل دنیا خاضع و خاشع نکند.
راه قناعت را فقط دو نفر اتخاذ می‌کنند، کسی که دنبال آخرت را گرفته و به مال اندک جهان اکتفاء می‌کند و یا شخص کریمی که نمی‌تواند و نمی‌خواهد خود را به کثافات دنیا آلوده سازد.
57- ابومحمد کوفی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و بر او سلام کردم حضرت متوجه من شد و با من به گفتگو پرداخت و من هم از وی چند
[صفحه 447]
روایت پرسیدم.
در این هنگام فرمود: یا ابامحمد هیچ مؤمنی به بلیه‌ای گرفتار نمی‌شود و در آن صبر کند جز اینکه خداوند در برابر آن صبر و شکیبائی اجر هزار شهید به او خواهد داد.

حسن ظن

58- محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به خداوند حسن ظن داشته باشید زیرا خداوند می‌فرماید: من در نزد گمان بنده‌ی مؤمن خود هستم، اگر گمان او خیر باشد پاداش او هم خیر خواهد بود، و اگر گمان او شر باشد پاداش او هم شر خواهد بود.

59- محمد بن عبدالله گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هیچ مردی عابد نخواهد شد مگر اینکه حلیم و بردبار باشد، در بنی‌اسرائیل هرگاه مردی می‌خواست در زمره عباد قرار گیرد قبل از آن مدت ده سال سکوت می‌کرد.
60- حسن بن جهم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: تواضع این است که به مردم حق دهی همان طور که انتظار داری مردم به تو حق دهند.
61- در حدیث دیگری آمده است که راوی گفت: عرض کردم: تعریف تواضع چیست؟ و به چه کسی متواضع می‌گویند؟
فرمود: تواضع درجاتی دارد، یکی از آنها این است که مرد قدر خود را بشناسد و دلش آرام گیرد و با مردم آن طور عمل کند که انتظار دارد مردم با او معامله
[صفحه 448]
کنند، اگر از کسی بدی دید با نیکی او را جبران کند، خشم خود را فرو برد و از مردم درگذرد، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
62- حسن بن جهم گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم و گفتم: قربانت گردم توکل را برایم تعریف کنید.
فرمود: در برابر خداوند از کسی نترسی، گوید: گفتم: معنی تواضع چیست؟
فرمود: حق مردم را بده همان طور که انتظار داری مردم حق تو را بدهند.
گوید: عرض کردم: می‌خواهم بدانم موقعیت من در نزد شما چگونه است؟
فرمود: بنگر موقعیت من در نزد شما چگونه است.
63- حسن بن بنت الیاس گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: از مشاجره با مردم پرهیز کنید، زیرا از وی نادانی و جهل ظاهر می‌شود و عزت و غیرت را دفن می‌کند.

اداء امانت

64- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:
به کثرت صلوة و صیام و حج کسی گول نخورید، و کثرت عبادت و شب زنده‌داری کسی شما را فریب ندهد، بنگرید به راستگوئی و اداء امانت او و اگر کسی دارای این صفات شد قابل اعتماد است.
[صفحه 449]
56- شیخ مفید به اسناد خود از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند متعال می‌فرماید: شما را به ورع و پرهیزکاری و اجتهاد و اداء امانت و راستگوئی و طول سجود و رکوع و نماز شب و طعام و سلام امر می‌کنم.

66- محمد بن عرفه گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
وای بر تو ای فرزند عرفه بدون ریاء و ریبه کار کنید، و بدان که هر کسی عملی برای غیر خداوند انجام دهد خداوند آن عمل را نخواهد پذیرفت و کارش را به او واگذار خواهد کرد اگر آن عمل خیر باشد جزایش را خواهد دید و اگر شر باشد باز هم پاداش خواهد یافت.
67- معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام متذکر مردی شدند و فرمودند: او طالب ریاست است، و سپس فرمود:
اگر دو گرگ درنده به گوسفندانی حمله کنند و چوپانی هم نباشد که آن‌ها را از گوسفندان دور کند ضرر این کمتر است از حب ریاست برای مسلمان متدین.
68- حسن بن علی بن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
امراض ملت‌های قبل به شما روی آورده است و آن مرض کینه و بغض به همدیگر است.
69- احمد طائی از حضرت رضا و او از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: کسی که از مخلوق اطاعت کند و معصیت پروردگار را انجام دهد
[صفحه 450]
دین ندارد.
70- حسن بن سلیمان ملطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بود حسد از قضاء و قدر پیشی گیرد.

71- حسین بن خالد گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم برای ما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده که آن جناب فرمود:
هر کس شراب بنوشد چهل روز نماز او قبول نمی‌شود، فرمود: راست می‌گویند.
گفتم: چگونه نماز او در کمتر از این مدت و یا بیشتر قبول نمی‌گردد؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال خلقت انسان را اندازه گرفت، مدت چهل روز او را در حال نطفه قرار داد، و چهل روز علقه بود، و پس از این مدت چهل روز مانند گوشت کوبیده بود، و هر گاه کسی شراب خورد تا چهل روز اثر آن در بدن شارب خواهد ماند.
72- معمر بن خلاد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیده شد:
مؤمن ترسو هست؟
فرمود: آری.
گفته شد بخیل هم هست؟
فرمود: آری.
[صفحه 451]
گفته شد دروغ هم می‌گوید؟
فرمود مؤمن دروغگو نیست.
73- علی بن اسباط گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از امیرالمؤمنین سلام الله علیه روایت می‌کند که فرمود.
جبین شکسته خود را ظاهر نکن در حالی که مرتکب کارهای زشتی شده‌ای، شب‌ها راحت نباش در حالی که گناهان زیادی انجام داده‌ای.
74- عباس بن هلال شامی غلام حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام گوید از امام رضا (ع) شنیدم می‌فرمود:
هر گاه بندگان گناهانی احداث کنند و ندانند عاقبت آنها چه خواهد شد، خداوند متعال نیز بلاها و گرفتاریها را برای آنها ایجاد خواهد کرد که آنها هرگز از آن بلاها اطلاعی نداشتند و نمی‌دانستند چنین بلاهائی در دنیا هست.
75- ابن عرفه گوید حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمود:
از طرف خداوند متعال در هر شب و روز یک منادی فریاد می‌زند:
ای بندگان خداوند اندکی از معصیت خداوند دست بکشید، و اگر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخوار، و پیران در حال رکوع نبودند بر شما عذاب

فرود می‌آمد و از هم متلاشی می‌شدید.
76- حضرت جواد علیه‌السلام از پدرش از امام رضا سلام الله علیه روایت کرده عمرو بن عبید خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام رسید، پس از سلام در محضر آن بزرگوار نشست و آیه شریفه «الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش» را قرائت کرد، پس از خواندن آیه سکوت نمود.
[صفحه 452]
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود چرا سکوت کردی؟
عرض کرد میل دارم گناهان کبیره را در قرآن بشناسم.
امام صادق در این هنگام گناهان کبیره را برای او تشریح کرده و فرمودند:
1- بزرگترین گناهان شرک به خداوند است، و در قرآن فرموده هر کس برای خدا شریکی قائل شود پروردگار بهشت را بر او حرام خواهد ساخت.
2- از گناهان بزرگ نومیدی از رحمت خداوند است زیرا که فرموده از رحمت پروردگار نومید نمی‌گردند مگر کافران.
3- از گناهان کبیره راحت بودن از مکر خداوند است یعنی انسان به عذاب و غضب خداوند اعتناء نکند، و با کمال آسایش به معصیت و نافرمانی پروردگار خود را مشغول کند، خداوند می‌فرماید از عذاب و مکر خداوند ایمن نخواهند بود مگر زیانکاران.
4- یکی از معاصی کبیره نافرمانی پدر و مادر است، خداوند سبحان می‌فرماید کسانی که از فرمان پدر و مادر سرپیچی کنند بدبخت و ستمکار هستند.
5- از گناهان بزرگ کشتن نفسی است که خداوند ریختن خون او را حرام کرده، مگر اشخاصی که به دستور حاکم شرع قتل آنها صادر شده باشد.
خداوند متعال می‌فرماید جزای کسی که خون مؤمنی را بریزد دوزخ است و او همواره در آن جا معذب خواهد بود.
6- از معاصی کبیره نسبت دادن زن و مرد مسلمان به زنا است، و به طور کلی نسبت
[صفحه 453]
هر عمل زشت و فعل حرام را به مسلمان دادن از گناهان بزرگ است.
خداوند در قرآن فرموده: اشخاصی که مسلمانان را به اعمال زشت و حرام نسبت می‌دهند در دنیا و آخرت از رحمت و آمرزش پروردگار دور هستند و برای آنان عذاب بزرگی آماده است.
7- از گناهان بزرگ خوردن مال ایتام و تصرف غیر مشروع در اموال آنان است.
خداوند می‌فرماید: کسانی که مال ایتام را می‌خورند مانند این است که آتش می‌خورند و زود است که به آتش دوزخ برسند.
8- از معصیت‌های بزرگ فرار نمودن از جهاد و دوری از اجتماع مسلمین در

جنگ با کفار است.
خداوند می‌فرماید: هر کس از مسلمانان در روز جهاد با دشمن فرار کند و پشت به جنگ نماید مشمول غضب خداوند شده و در جهنم منزل خواهد کرد، مگر اشخاصی که از جبهه برگردند و خود را برای حمله بعدی آماده کنند، و یا سربازانی که از عده‌ای فرار کرده و خود را به دسته‌ای دیگر از مجاهدین برسانند.
9- از گناهان بزرگ خوردن ربا و گرفتن بهره و منفعت است.
خداوند می‌فرماید: کسانی که ربا می‌خورند روز قیامت بپا نخیزند مگر مانند آن کس که شیطان او را آسیب رسانیده و دیوانه شده باشد - رباخواران روز رستاخیز مانند دیوانگان عقل و شعور خود را از دست می‌دهند، و در آن وادی هولناک حیران و سرگردان بوده و راه به جائی نخواهند برد.
10- از گناهان بزرگ سحر و جادوئی است.
[صفحه 454]
خداوند متعال می‌فرماید: همانا دانستند آن کس که سحر و جادوئی را بخرد و فراگیرد، برای او در آخرت بهره و نصیبی نخواهد بود.
11- از گناهان بزرگ زنا کردن و زنا دادن است.
پروردگار می‌فرماید: هر کس مرتکب این کار زشت گردد به گناه و حرام خواهد پیوست و مرتکب این فعل قبیح و شنیع روز قیامت عذاب دو چندان خواهد چشید، و در آتش دوزخ به خواری و سرافکندگی جاودان خواهد ماند.
12- یکی از معاصی کبیره دروغی است که صاحبش را در زشتی و بدکاری فرو برد.
خداوند فرموده: کسانی که می‌خرند به عهده خدا و سوگندهای خود بهای اندکی را - یعنی با قسم دروغ منافع خود را در نظر می‌گیرند - این مردم در آخرت بهره و فائده‌ای نخواهند داشت.
13- از گناهان بزرگ خیانت در امانت و اموال مسلمین است.
خداوند متعال می‌فرماید: هر کس خیانت ورزد و اموال مردم را که در نزد وی امانت شده حیف و میل نماید، با همان خیانت و کار زشتی که انجام داده در محضر پروردگار حاضر خواهد گردید.
14- از معاصی کبیره ندادن زکاة واجب است.
خداوند می‌فرماید: به وسیله پولهای اندوخته - طلا و نقره مسکوکه، که در سابق رایج بود - که حقوق واجبه آنها پرداخت نشده باشد چهره‌ها و پهلوها و پشت‌های صاحبان آنها داغ خواهد شد.
[صفحه 455]
مقصود جمع کردن اموال است از طریق غیر مشروع و یا اموالی که حقوق

شرعی آنها داده نشود، چه آن پولها که اندوخته و حقوق آنها را نپرداخته طلا و نقره باشد که سابقا در دسترس بوده و یا کاغذها و اسکناسها که اکنون در دست مردم است و مورد معامله می‌باشد.
15- از گناهان بزرگ گواهی دادن به دروغ است و یا تزویر و کتمان شهادت در هنگامی که به آن احتیاج پیدا شود.
خداوند می‌فرماید: هر کس در وقت احتیاج به شهادت گواهی ندهد، دلش آلوده و معصیت‌کار است.
16- از معاصی کبیره نوشیدن شراب و استعمال مسکرات است.
خداوند متعال از خوردن شراب نهی کرده هم‌چنان که از پرستش بتان جلوگیری فرموده است.
17- از گناهان بزرگ ترک نماز از روی تعمد است، و یا هر عملی که خداوند واجب کرده ترک شود.
خداوند می‌فرماید: هر کس نماز را از روی تعمد ترک کند، از ذمه پروردگار و پیغمبرش بیرون خواهد شد.
18- از گناهان بزرگ پیمان‌شکنی و قطع رحم است.
خداوند می‌فرماید: این گونه از مردمان که گرفتار این صفت مذموم شوند مشمول لعنت خداوند خواهند شد و برای آنان عاقبت بدی خواهد بود.
حضرت علی بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام فرمود: در این هنگام عمرو بن عبید از
[صفحه 456]
محضر حضرت صادق علیه‌السلام بیرون شد در حالی که گریه‌اش بلند بود و می‌گفت: هلاک گردید کسی که از نزد خود مطلبی گفت، و با شما در علم و فضیلت خصومت ورزید.
مؤلف گوید:
ما این حدیث را با ترجمه و شرح آن در مسند حضرت عبدالعظیم حسنی که مزار مبارک آن در شهر ری معروف و مشهور است ذکر کرده‌ایم، جویندگان به صفحه 113 مراجعه کنند.
77- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند متعال می‌فرماید ای فرزند آدم با انصاف با من رفتار نکردی، من از نعمت‌های خود با کمال محبت به تو می‌دهم و تو در مقابل معصیت مرا انجام می‌دهی نیکی‌ها از جانب من برای تو فرود می‌آید و در عوض شرهای تو به آسمان‌ها می‌رسد.
(یکی از فرشتگان مقرب همواره در شب و روز اعمال زشت تو را به من می‌رساند.)
78- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول

صلی الله علیه و آله فرمود:
از ما نیست کسی که با مسلمانان غل و غش کند، و یا به آنان ضرر برساند و یا مکر و خدعه نماید.
79- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول
[صفحه 457]
صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند متعال می‌فرماید:
ای فرزند آدم گناهان مردم تو را مغرور نکند و از ارتکاب گناه بازت ندارد، و نعمت مردم تو را از نعمت خدا فراموش نسازد.
مردم را از رحمت خداوند ناامید نکن در حالی که خود به رحمت خداوند امیدوار هستی.
80- و نیز از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
پس از خود از سه چیز درباره‌ی امت خود نگران هستم، گمراهی پس از معرفت، فتنه‌ها و حوادث گمراه کننده و شهوت دامن و شکم.
81- عبدالله تمیمی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود:
خداوند متعال کسانی را که در دین او مجادله می‌کنند لعنت کرده، و آنها به زبان رسول خدا نیز لعنت شده‌اند.
82- دارم بن قبیصه از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
کسی که از گناه توبه کند مانند این است که هرگز مرتکب گناه نشده است.
83- شیخ مفید به سند خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر کس شرم و حیاء را از خود دور کرد و هر چه دلش خواست انجام داد
[صفحه 458]
غیبت ندارد.
84- یاسر خادم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
هرگاه والیان دروغ بگویند باران قطع می‌گردد، و هرگاه زمامداران ستم کنند حکومت از نظرها خواهد افتاد، و هرگاه زکاة اموال پرداخت نشود گوسفندان خواهند مرد.

85- ابوالصلت هروی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
کفران نعمت از همه گناهان زودتر انسان را گرفتار عقوبت می‌کند.
86- و نیز ابوالصلت گوید حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
روز قیامت یکی از بندگان را در پیشگاه عدل پروردگار حاضر می‌کنند، خداوند فرمان می‌دهد او را به طرف دوزخ ببرند.
آن مرد می‌گوید: بارخدایا فرمان دادی مرا به طرف جهنم ببرند در حالی که من قرآن‌خوان بودم.
پروردگار می‌فرماید: ای بنده‌ی من تو را از نعمت خود بهره‌مند کردم تو شکر نعمت مرا نکردی و کفران ورزیدی.
آن بنده می‌گوید: فلان نعمت را به من دادی و من هم در برابر آن شکر کردم، و او هم چنان نعمت‌های خداوند را شمارش کرد و شکر و سپاس خود را در برابر آنها گفت.
[صفحه 459]
در این هنگام خداوند متعال بنده خود را مورد خطاب قرار داد و فرمود:
ای بنده‌ی من تو راست می‌گوئی، ولیکن تو می‌بایست از کسی که نعمت مرا به تو رسانید سپاسگزاری می‌کردی، و من سوگند یاد کرده‌ام که شکر هیچ بنده‌ای را قبول نکنم مگر اینکه از اشخاصی که وسیله رسانیدن نعمت من شده‌اند سپاسگزاری شود.
87- عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: حیاء از ایمان است کسی که حیاء و شرم ندارد در حقیقت ایمان ندارد.
88- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:
همه جهان در جهل و نادانی است، مگر جاهائی که در آن نور علم باشد، و علم حجت و برهان است، مگر آن اندازه که به آن عمل شود، و عمل نیز در معرض ریاء و تظاهر است، مگر آن عملی که از روی اخلاص باشد، و اخلاص هم در معرض خطر است تا آنگاه که عاقبت کارها معلوم گردد و انسان ببیند در پایان، کارش به کجا خواهد رسید.
89- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش از حضرت صادق علیهماالسلام روایت کرده که فرمود:
خداوند متعال خانه‌ای که در آن گوشت باشد دشمن می‌دارد، یکی از

اصحاب گفت: یابن رسول الله ما همه گوشت را دوست داریم و در منازل ما همیشه گوشت هست، پس ما چکار کنیم؟
امام علیه‌السلام فرمود:
مطلب آن طور که تو درک کردی نیست، مقصود از آن خانه‌ای است که در آن
[صفحه 460]
گوشت مردم را می‌خورند و غیبت همدیگر را می‌کنند، و مقصود از گوشت فربه و پرچربی نیز مردمان متکبر می‌باشند.
90- احمد بن عامر طائی از امام رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
بهترین اعمال در نزد خداوند ایمانی است که در آن شک نباشد، و جهادی است که در آن غش و فریب نباشد، و حجی که مورد قبول خداوند قرار گیرد.
نخستین کسی که وارد بهشت می‌گردد شهید است و هم‌چنین بنده‌ای که عبادت خداوند را انجام داده و از مولایش اطاعت کرده باشد و مردی که در زندگی عفت داشته و عیال خود را در کمال عفت اداره کند.
و نخستین فردی که وارد دوزخ می‌شود زمامداری است که با زور و قلدری بر مردم مسلط گردد و در جامعه عدل و داد نداشته باشد، و هم‌چنین ثروتمندی که حقوق متعلق به مال را پرداخت نکند، و فقیری که فخر و مباهات داشته باشد.
91- احمد بن عامر از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:
هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند متعال برای بنده مؤمنش متجلی می‌گردد و همه گناهان او را یکی بعد از دیگری می‌شمارد، و سپس گناهان او را می‌آمرزد، و هیچ فرشته مقربی و پیغمبر مرسلی را از گناهان او مطلع نمی‌کند، و همه لغزشهای او را پنهان نگه می‌دارد، و سیئات او را به حسنات تبدیل می‌کند.
92- علی بن اسباط گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم از پدرانش از
[صفحه 461]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می‌کرد که فرمود:
از امثال انبیاء چیزی نمانده جز آنکه مردم می‌گویند: هرگاه حیاء نداشته باشی هر کار دلت می‌خواهد انجام بده.
93- عباس بن هلال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
کسی که نیکی کند و قصد تظاهر نداشته باشد خداوند هفتاد برابر به آن حسنه می‌دهد و کسی که آشکارا معصیت کند از رانده شدگان محسوب است، و کسی که معصیت را از مردم مخفی کند خداوند او را می‌آمرزد.

94- حسن بن بنت الیاس گوید حضرت رضا علیه‌السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند لعنت کند کسی را که بدعت گذارد، و یا بدعت‌گذاری را جای دهد.
گوید عرض کردم مقصود از بدعت چیست؟
فرمود کسی که مردی را به ناحق بکشد.
95- یاسر خادم گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود
مردم در سه جا بیش از همه وقت در وحشت می‌باشند، روزی که از مادر متولد شده و دیدگانش متوجه دنیا می‌گردد، و روزی که از جهان برود و آخرت را با اهلش مشاهده کند، و روزی که مبعوث گردد و احکامی را دریابد که در دنیا مانند آن را ندیده است.
خداوند متعال در این سه جا به حضرت یحیی علیه‌السلام سلام فرستاده و وحشت و خوف او را برطرف کرده است.
[صفحه 462]
در قرآن مجید فرموده «و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت، و یوم یبعث حیا» سلام بر یحیی روزی که به جهان آمد، و روزی که جهان را وداع گفت و روزی که مبعوث گردد.
و حضرت عیسی علیه‌السلام نیز در همین ایام بر خود سلام فرستاد و فرمود: «و السلام علی یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیا».
96- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس با مردم در حین معامله ستم نکند، و در محاورات با آنها دروغ نگوید و در وعده‌ها خلف نداشته باشد این چنین کسی در مردانگی کامل، و در عدالت مسلم است، در این صورت برادری او لازم شده و غیبت وی حرام است.
97- ایوب بن نوح گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
انجام هفت چیز بدون در نظر گرفتن هفت چیز دیگر مسخره کردن هفت چیز اول است.
هر کس با زبان استغفار کند و قلبش پشیمانی نداشته باشد خود را استهزاء کرده است.
هر کس از خداوند توفیق بخواهد و در انجام اعمال سعی و کوشش نداشته باشد خود را ریشخند کرده است.
هر کس احتیاط پیشه کند و در کار حزم را مراعات کند، ولی بدون پروا و ترس
[صفحه 463]
از عاقبت آن کار را انجام دهد خود را مسخره نموده است.
هر کس از خداوند بهشت را آرزو کند و در سختیها شکیبائی نداشته باشد

خود را مسخره کرده است.
و هر کس از آتش به خداوند پناه برد و از شهوات دست نکشد خود را استهزاء نموده است.
98- ایوب بن نوح گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش و او از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
پنج نفرند که آتش آنها خاموش نشده و بدنهای آنان نخواهد مرد.
مردی که به خداوند شرک آورد، و مردی که پدر و مادرش را عاق کند، و مردی که از برادرش نزد حاکم سعایت کند و حاکم او را بکشد.
و مردی که شخصی را بناحق بکشد، و مردی که مرتکب گناه شود و گناه خود را به گردن خدا اندازد.
99- فضیل بن یسار گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم آیا افعال بندگان مخلوق است و یا غیر مخلوق؟
فرمود: به خداوند سوگند مخلوق است، مقصود خلق تقدیر است نه خلق تکوین.
سپس فرمود: ایمان از اسلام یک درجه افضل است، و تقوی از ایمان یک درجه افضل است، و چیزی مانند یقین به بنی‌آدم داده نشد.
100- علی بن حسن بن شعبه حرانی از حضرت رضا مرسلا نقل کرده است
[صفحه 464]
که آن حضرت فرمود:
اگر در شخص پنج خصلت نباشد در امور دنیا و آخرت از او انتظاری نداشته باشید.
کسی که در مردانگی مورد اعتماد نباشد، و در طبیعت خود کرم نداشته باشد، و در اخلاق و صفات شایسته نباشد، و در شخصیت خود فضل و کمال نداشته باشد، و از خداوند خود نترسد.
101- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ما اهل بیتی هستیم که وعده‌های خود را به منزله دین می‌دانیم، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز همین طور رفتار می‌کرد.
102- از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیده شد بهترین بندگان چه اشخاصی هستند؟
فرمود: کسانی که کارهای خوب می‌کنند و از کرده‌های خود خوشحال باشند، و هرگاه مرتکب معصیت گردند استغفار کنند، و هرگاه چیزی به آنها داده شد سپاسگزار باشند، و هرگاه گرفتار معصیت شدند شکیبا باشند، و هرگاه بر کسی خشم گرفتند درگذرند.
103- و نیز از آن حضرت پرسیده شد معنی توکل چیست؟
فرمود: از هیچ کس جز خداوند نترسی.

104- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ایمان دارای چهار رکن است، توکل بر خداوند، و خوشنودی از قضاء او و تسلیم امور به خداوند و واگذاری کارها به او.
[صفحه 465]
105- به حضرت رضا علیه‌السلام گفته شد: چگونه صبح کردی؟
فرمود: صبح کردم در حالی که مدت زندگانیم معلوم نیست، و همه اعمالم محفوظ است، و مرگ در انتظار، و آتش در دنبال، و نمی‌دانیم بر ما چه خواهد گذشت.
106- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هرگاه دو گروه به هم رسیدند، یکی از آنها پیروز خواهند شد، و لیکن بزرگتر آنها آن دسته‌ای است که از مغلوب درگذرد.
107- و نیز فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که عافیت در آن زمان ده قسمت خواهد شد، و نه قسمت آن در کناره‌گیری از مردم و یک قسمت در سکوت خواهد بود.
108- و نیز فرمود: کسی که نعمت و تمکن دارد باید به اهل و عیالش به خوبی رسیدگی کند.
109- فرمود: دوستی با مردم نصف عقل است.
110- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هیچ بنده‌ای در ایمان به کمال نمی‌رسد مگر اینکه در او سه خصلت باشد، فهمیدن و درک کردن مسائل شرعی، و تنظیم برنامه‌های زندگی با بهترین روش، و شکیبائی در گرفتاریها.
111- و نیز فرمود: خداوند گفتگوهای مجادله‌آمیز، و ضایع ساختن اموال و کثرت سؤال را مبغوض می‌دارد.
112- از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیده شد مردمان پست چه اشخاصی هستند؟ فرمود: کسی که در نزد او چیزی باشد که او را از خدا غافل کند.
[صفحه 466]
113- و نیز فرمود: هرگاه خداوند اراده‌ی کاری بکند عقول مردم را سلب می‌کند، پس از اینکه امر خود را جاری کرد و اراده‌اش تمام شد، بار دیگر عقل آنها را برمی‌گرداند، و می‌فرماید این عقل از کجا آمد و یا کجا رفت.
114- و نیز فرمود: عقل هیچ مرد مسلمانی به کمال نمی‌رسد مگر اینکه در وی ده خصلت باشد.
از وی همیشه آرزوی خیر داشته باشند، و از شرش در امان باشند خیر دیگران در نظرش زیاد جلوه کند، و خیر خودش را اندک شمارد.
اگر از وی هر حاجتی بخواهند خسته نباشد، و از طلب علم در حال حیات افسرده نگردد، نیازمندی در راه خدا از بی‌نیازی در نزد او محبوب‌تر باشد، و ذلت و خواری در راه خدا از عزت به دست آوردن در نزد دشمنان خدا

نزد او گرامی‌تر باشد، گمنامی نزد او گواراتر باشد از شهرت.
سپس فرمود: دهم و نمی‌دانی دهم چیست؟
گفته شد: آن چیست؟
فرمود: آن کسی است که هر کس را مشاهده کند می‌گوید: او از من بهتر و پرهیزکارتر است، در این مورد مردم از دو دسته خارج نیستند یا از آن بهتر و پرهیزکارترند و یا از وی بدتر و پست‌ترند.
هرگاه ملاقات کند آن کس را که از وی بدتر و پست‌تر است گوید: خیر این مرد آشکار نیست و او از برایش بهتر است، و خیر من ظاهر است و این برایم شر است و هرگاه کسی را که بهتر از او هست مشاهده کرد برای او تواضع می‌کند تا خود را به او برساند.
[صفحه 467]
هرگاه شخصی به این درجه از کمال رسید مقامش بلند شده و خیرش همه‌جا را فرا خواهد گرفت، و نام نیکش در همه‌جا خواهد پیچید، و بر مردم حکومت خواهد کرد.
115- احمد بن نجم از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید آن خودنمائی که اعمال را فاسد می‌کند چیست؟
فرمود: خودنمائی مراتبی دارد: یکی از آنها این است که انسان اعمال زشت خود را نیکو مشاهده کند و پندارد که کارهای نیکی انجام می‌دهد، و دوم اینکه بنده‌ای بر خداوند منت گذارد در صورتی که خداوند بر بندگان منت دارد.
116- فضل بن شاذان گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم یونس بن عبدالرحمان گمان می‌کند که معرفت اکتسابی است.
فرمود: عقیده‌ی او درست نیست، خداوند متعال به هر کس هر چه خواست می‌دهد، بعضی از مردم دارای ایمان مستقر و ثابت و گروهی ایمان عاریه دارند، و اما ایمان مستقر را خداوند از مؤمن سلب نمی‌کند و لیکن ایمان عاریه را از صاحبش سلب می‌کند.
117- صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم آیا مردم در معرفت اختیاری دارند؟
فرمود خیر گفتم آنان در معرفت اجر و مزدی دارند؟
فرمود آری خداوند در معرفت هم احسان می‌کند و در صواب هم احسان می‌نماید.
[صفحه 468]
118- علی بن شعیب گوید خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم فرمود ای علی با چهارپایان به خوبی رفتار کنید زیرا آنها وحشی هستند و اگر به خاطر عدم محبت از گروهی دور شدند دیگر بر نمی‌گردند.
119- و نیز فرمود: ای علی بدترین مردم آن کس است که مردم را از

عطاهای خود دور کند، و به تنهائی غذا بخورد، و بنده خود را تازیانه بزند.
120- و نیز فرمود: هیچ مردی دست مردی را نبوسد، زیرا بوسیدن دست کسی مثل این است که او را سجده کرده باشد.
121- و نیز فرمود: بخیل راحتی، و حسود لذت، و پادشاهان وفاء و دروغگو مردانگی ندارند.
122- در جامع الاخبار از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: کسی که ورع ندارد مسلمان نیست، و کسی که تقیه را مراعات نکند ایمان ندارد.
123- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
هر دو نفری که در راه خدا با هم برادر باشند در لباس و هیئت باید مثل هم باشند و آنها هم‌چنین شناخته می‌شوند تا به اتفاق در جوار رحمت حق قرار گیرند.
خداوند متعال می‌فرماید:
مرحبا به بندگان و آفریدگان و زیارت کنندگان من که با یکدیگر محبت کردند و برای خاطر من همدیگر را دوست داشتند و اینک در محل شریف و محترمی که برای آنها مقرر داشته‌ام منزل کرده‌اند.
ای فرشتگان به آنان طعام و شراب دهید و لباسهای فاخر بر آنها بپوشانید.
در این هنگام از هفتاد تا هفتصد هزار حله برای آنها آماده می‌کنند، که هیچ یک
[صفحه 469]
از آنها شبیه هم نیستند.
بار دیگر خداوند به آنها خوشامد می‌گوید، و فرمان می‌دهد که به آنها احسان کند و عطرهای خوشبو بر آنها بپاشند و در زیر سایه‌های عرش جای دهند و در ظروف طلا و نقره برای آنها طعام بیاورند.
124- حضرت رضا علیه‌السلام از امام جعفر صادق سلام الله علیه روایت می‌کند که فرمود:
در زیر دیوار یکی از شهرها لوحی پیدا شد که در آن نوشته شده بود:
لا اله الا الله محمد رسول الله تعجب دارم از کسی که یقین به مرگ دارد چگونه خوشحال می‌گردد، و عجب دارم از کسی که یقین به دوزخ دارد چگونه می‌خندد، و عجب دارم از کسی که یقین به قدر دارد باز محزون می‌گردد، و تعجب دارم از کسی که جهان را امتحان کرده و می‌داند چگونه دنیا با مردم بازی می‌کند باز هم به دنیا مطمئن است، و تعجب دارم از کسی که یقین به حساب روز قیامت دارد چگونه مرتکب گناه می‌گردد.
125- محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
ثروت جمع نمی‌گردد مگر به پنج خصلت:

بخل شدید، آرزوی دراز، حرص زیاد، قطع با ارحام، و اختیار کردن دنیا بر آخرت.
126- دارم بن قبیصه از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
[صفحه 470]
از زیبارویان همواره طلب خیر کنید، زیرا زیبائی صورت نشانه آن است که افعال آنها هم نیکو باشد.
127- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که فرمود:
سخت‌ترین اعمال سه چیز است، از حق خود نسبت به دیگران گذشت کردن، در هر حال به یاد خدا بودن، و در مال و ثروت با برادر دینی مواسات داشتن.
128- فاطمه دختر حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:
روا نیست مسلمانی مسلمان دیگری را بترساند.
129- داود بن قاسم جعفری گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود
علی علیه‌السلام به کمیل بن زیاد فرمودند ای کمیل دین تو برادرت هست، و اینک هر طور می‌خواهی برای دینت کار کن.
130- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت سجاد علیه‌السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از خطبه‌هایش فرمود
ای مردم دنیا خانه فانی است و آخرت منزل جاودانی، پس از دنیا که محل عبور و مرور است برای آخرت که جایگاه همیشگی شما است توشه برگیرید، در نزد کسی که همه اسرار شما را می‌داند خود را رسوا نکنید.
ای مردم دلهای خود را از دنیا بیرون کنید قبل از اینکه بدن‌های شما را از آن بیرون برند، شما اگر چه در دنیا زندگی کردید و لیکن برای آخرت خلق شدید.
دنیا مانند سم است مردم آن را می‌خورند و نمی‌دانند که زهر است، هرگاه
[صفحه 471]
یکی از بندگان خدا درگذرد فرشتگان می‌گویند چه با خود برده و لیکن مردم می‌گویند: چه از خود گذاشته است.
پس اکنون چیزی برای خود مقدم دارید و به آن جهان بفرستید، و این کار را تأخیر نیندازید که بعدها حسرت خواهید خورد.
محروم کسی است که از اموال خود استفاده نکند و مغبوط کسی است که با صدقات و خیرات میزان خود را سنگین کند و در بهشت جایگاه خود را مهیا کند و راه خود را در صراط هموار نماید.

131- ابوالصلت هروی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هرگاه ظالمی پس از ظالمی به حکومت برسد حق نصف می‌گردد، و اگر عادلی پس از عادلی والی شود حق به اعتدال می‌رسد، و هرگاه عادلی پس از ظالمی حاکم شود حق راحت می‌گردد، و اگر عبدی پس از آزاد والی شود حق به رقیت می‌آید.
132- احمد بن عامر از امام رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود.
بهشت را بر دوزخ اختیار کنید، اعمال خود را باطل نکنید که در آتش به رو افکنده خواهید شد و در آن جاودان خواهید ماند.
133- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود.
خداوند متعال هر گناهی را می‌آمرزد مگر کسی که دینی و مذهبی احداث کند، و یا حق اجیری را غصب نماید، و یا مردی که یک مرد آزاد را بفروشد.
134- و نیز از حضرت سجاد روایت کرده که آن جناب هرگاه مریضی را که
[صفحه 472]
بهبود یافته مشاهده می‌کرد می‌فرمود: پاکی از گناهان بر تو گوارا باد.
135- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
مردم سه چیز را از سه نفر اخذ کردند، صبر را از ایوب، شکر را از نوح، و حسد را از فرزندان یعقوب.
136- احمد بن عامر از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس مسلمانی را در مشورت فریب دهد از وی بیزاری می‌جویم.
137- دارم بن قبیصه از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس به خاطر رضایت حاکم و سلطانی خداوند را به خشم آورد از دین خدا بیرون است.
138- و نیز از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر بنده‌ای که برای رضای خدا چهل روز عبادت کند چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری می‌شود.
139- و نیز از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ابرار را از این جهت ابرار گفتند که آنها به پدران و مادران و برادران نیکی کردند.
[صفحه 473]

140- ابراهیم بن عباس از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: گناهان کوچک برای گناهان بزرگ راه باز می‌کنند، و اگر کسی در معصیت‌های کوچک از خداوند نترسید در معصیت‌های بزرگ هم نخواهد ترسید، و اگر مردم از جنت و نار هم نمی‌ترسیدند باز لازم بود معصیت نکنند.
زیرا خداوند همواره بر آنها تفضل و احسان کرده و از نعمت خود به آنها ارزانی داشته است.
[صفحه 474]

از کتاب آداب و مواعظ

اشاره

1- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که مردی از علی علیه‌السلام دعوت کرد که به منزلش برود.
علی (ع) فرمود: من دعوت شما را می‌پذیرم در صورتی که چیزی از بیرون تهیه نکنی، و آن چه در منزل داری برای ما بیاوری، و نسبت به اهل و عیال سخت‌گیری نکنی.
آن مرد همه شرائط را پذیرفت و علی علیه‌السلام به منزل او رفت.
2- و نیز حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
شش خصلت از جوانمردی است: سه خصلت در سفر و سه خصلت در حضر، و اما خصلت‌هائی که در حضر باید در انسان باشد.
تلاوت کتاب خدا، و بر پا داشتن مساجد، و برادری با هم در راه خدا و اما آن سه خصلت که در سفر باید باشد: بذل زاد و توشه، حسن خلق، و بذل‌گوئی و شوخی در غیر معصیت.
3- حسن بن جهم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:
[صفحه 475]
رد احسان نمی‌کند مگر الاغ!
پرسیده شد: معنی این سخن چیست؟
فرمود: در مجالس همدیگر را جای دادن، و قبول عطر و چیزهای خوشبو از هم نمودن.
4- و در حدیث دیگری که از ابوزید مکی روایت شده حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمود.
رد احسان نمی‌کند مگر الاغ! مقصود آن حضرت این بود که اگر در مجالس عطر و یا متکائی به کسی داده شد رد نکند.
5- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود.
از انجام کارهای خیر با کسانی که اهلیت آن را دارند و یا ندارند خودداری نکنید، و اگر اهلیت خیر نداشته باشند خود اهلیت آن کار را داری.
6- عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد از پدرش امام رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود:
مردم همواره در خیر هستند تا آن وقت که با یکدیگر تفاوت داشته باشند، هرگاه با هم مساوی شدند از بین خواهند رفت.

عرض کردم: بیش از این بفرمائید.
فرمودند: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: شما هرگز نمی‌توانید مردم را به وسیله ثروت و مالی که در دست دارید به خود متوجه سازید، بلکه آنان را به وسیله اخلاق و روش صحیح به خود نزدیک کنید.
[صفحه 476]
حضرت عبدالعظیم گوید: عرض کردم زیاده از این بیان فرمائید.
فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفتند: کسی که به زمان خود خشمگین شد ناراحتی او زیاد به طول خواهد انجامید.
گفتم: زیادتر بفرمائید.
فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: همنشینی با بدان موجب بدبینی نسبت به نیکان است.
گفتم: زیاد بفرمائید.
گفتند: امیرالمؤمنین فرمود دشمنی کردن با بندگان خداوند بدترین زاد و توشه برای روز قیامت است.
گوید عرض کردم بیشتر بفرمائید.
گفتند امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود ارزش هر انسانی بسته به کارهائی است که انجام می‌دهد و موجب نیک‌نامی او می‌گردد، عرض کردم باز هم بفرمائید.
گفتند: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: مردم در زیر زبان خود مستور هستند مقصود این است که تا انسان سخن نگوید قدر و اندازه‌اش معلوم نمی‌گردد، گفتم: باز هم بیان فرمائید.
امام علیه‌السلام فرمود: امیرالمؤمنین گفتند: مردمانی که اندازه و ارزش خود را بدانند هیچ گاه از بین نخواهند رفت.
گوید عرض کردم: باز هم بفرمائید اظهار داشت: امیرالمؤمنین فرمود:
پیش از اینکه به کاری شروع کنی در اطراف آن نیک تأمل کن تا شما را از پشیمانی نگهداری کند.
[صفحه 477]
گفتم بیشتر بفرمائید گفتند امیرالمؤمنین فرمود هر کسی به زمان خود اعتماد بورزد با پشت به زمین خواهد افتاد.
گوید: عرض کردم زیادتر از این بیان کنید.
فرمود: امیرالمؤمنین فرمود: کسی که خویشتن را بی‌نیاز دانست، خود را به مخاطره و هلاکت خواهد افکند.
عرض کردم: بیشتر بیان کنید.
گفت: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:
یکی از راحتی و آسایش قلت اهل و عیال است.
گوید: گفتم: زیادتر بیان کنید، فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

هر کس گرفتار خودبینی گردد هلاک خواهد شد.
گوید: عرض کردم ای فرزند پیغمبر، بیشتر بیان کنید.
فرمود امیرالمؤمنین فرمودند کسی که یقین داشته باشد اعمال و افعال او پس از مرگ به او خواهد رسید در بذل و بخشش و احسان به همنوعان خود کوتاهی نخواهد کرد.
گوید: گفتم: باز هم بفرمائید.
اظهار داشت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:
هر کس با درگذشت از زیردستان خود خشنود گردد از اذیت و آزار مافوق خود در آرامش و سلامتی خواهد بود.
عبدالعظیم حسنی گوید: در این هنگام به حضرت جواد علیه‌السلام عرض کردم از این فرمایشات شما کمال استفاده را بردم و همین اندازه برای من بس
[صفحه 478]
است.
7- نعیم بن صالح از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
یکی از چیزهای خوب هدیه است، و هدیه مفتاح نیکیها است.
8- و نیز حضرت رضا علیه‌السلام فرمود علی علیه‌السلام از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود: هدیه کینه‌ها را از دل بیرون کند.
9- شیخ مفید از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: با علماء مراء و جدال نکنید که شما را ترک خواهند کرد، و با جهال نیز ستیز نکنید که شما را نسبت به جهل خواهند داد.
10- عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود:
ای عبدالعظیم دوستان مرا از من سلام برسان و به آنان بگو در دلهای خود از برای شیطان راهی باز نکنند، و آنان را امر کن به راستگوئی در گفتار و اداء امانت و سکوت و ترک منازعه و جدال در کارهای بیهوده، و امر کن که با یکدیگر آمیزش و رفت و آمد نمایند، و این عمل آنها موجب نزدیکی به من می‌شود.
دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند.
من با خویشتن پیمان بسته‌ام که هر کسی مرتکب این گونه کارها شود، و یا یکی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهد، از خداوند بخواهم تا وی را در دنیا به سخت‌ترین عذاب گرفتار کند.
این نوع اشخاص در آخرت از زیانکاران خواهند بود.
[صفحه 479]

دوستان مرا متوجه کن که خداوند نیکوکاران آنها را آمرزیده و از بدکاران آنان درگذشته، مگر کسانی که مشرک شده و یا یکی از دوستان مرا رنجانیده‌اند، و یا در دل خود نسبت به وی کینه و عداوتی دارند.
پروردگار از این گروه نخواهد گذشت و آنها را نمی‌بخشد، مگر اینکه از نیت خود برگردند.
اگر از این کار زشت خود برگشت مورد آمرزش خداوند متعال قرار خواهد گرفت، و اگر در این عمل باقی ماند، خداوند روح ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت و از ولایت من نیز بیرون می‌رود، و از دوستی ما اهل بیت نیز بهره‌ای نخواهد برد، و من به خداوند از این زلات پناه می‌برم.
مؤلف گوید:
حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام یکی از محدثین جلیل‌القدر و عظیم الشأن است و مزار مبارک وی در شهر ری معروف و مشهور است.
ما روایات و اخبار او را که از ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل کرده در یک مجلد مخصوص تألیف کرده‌ایم، و چند سال قبل منتشر نموده‌ایم.
تنها همین روایت را عبدالعظیم به طور مستقیم و بدون واسطه از امام رضا (ع) نقل کرده است، و این خود حاکی از موقعیت عظیم و شخصیت بزرگ اوست، و ما در کتاب مسند حضرت عبدالعظیم با دلائل و شواهد چندی ثابت کردیم که عبدالعظیم حسنی محضر حضرت رضا علیه‌السلام را درک کرده و در این حدیث ارسالی نیست.

11- یاسر خادم از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
[صفحه 480]
سخی و جوان‌مرد از غذای مردم می‌خورد تا مردم نیز از غذاهای او بخورند.
12- و نیز یاسر گوید:
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
سخی از غذای مردم می‌خورد تا مردم هم در سر سفره او حاضر شوند و از غذاهای او بخورند، و لیکن بخیل برای اینکه مردم از طعام او نخورند از خوردن طعام دیگران خودداری می‌کند.
13- حسن بن علی وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
مردم سخی به خداوند و بهشت و مردم نزدیک بوده و از جهنم دور است، و بخیل از بهشت و مردم دور و به جهنم نزدیک است.
راوی گوید: از آن حضرت شنیدم می‌فرمود:
سخاوت درختی است در بهشت که شاخه‌های او در دنیا است، و هر کس به شاخه‌های آن دست بزند داخل بهشت می‌گردد.
14- حماد بن عیسی از حضرت رضا از پدرش علیهماالسلام روایت کرده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:
مردی از من تقاضای حاجت می‌کند و من به جهت اینکه وی بی‌نیاز شود حاجت او را زودتر روا می‌کنم.
15- علی بن عقبه از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود:
ای اسماعیل آیا کسی نزد شما هست که عبائی نداشته باشد، و یکی از برادرانش یک عبای زیادی داشته باشد و آن عبا را به او بدهد.
[صفحه 481]
گوید: عرض کردم خیر.
فرمود: اگر یک پیراهن زیاد داشته باشد پیراهن خود را برای کسی که پیراهن ندارد بفرستد.
گفتم: هم چه کسی سراغ ندارم.
در این هنگام حضرت باقر فرمود: پس اینان برادر هم نیستند.

16- داود بن سلیمان فراء و دیگران از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
همواره خوش اخلاق باشید که صاحب اخلاق خوب جایش در بهشت است، و از اخلاق بد دوری کنید که صاحب خلق بد در دوزخ است.
17- و نیز راوی مذکور از امام رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
اخلاق بد اعمال آدمی را تباه می‌کند همان طور که سرکه عسل را فاسد می‌سازد
18- و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
بنده‌ای با داشتن خلق نیکو ثواب مرد روزه‌گیر و متهجدی را دریافت می‌کند.
19- حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
در میزان عدل روز قیامت چیزی سنگین‌تر از اخلاق نیکو نیست.
20- حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود
کاملترین شما از نظر ایمان کسی است که دارای خلق کامل باشد.
[صفحه 482]
21- و نیز علی علیه‌السلام فرمود حسن خلق بهترین رفیق است.
22- علی علیه‌السلام فرمود: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیده شد کدام اعمال بیشتر موجب می‌گردد که آدمی در اثر انجام آن داخل بهشت شود.
فرمود ترس از خداوند و خوش خلقی، و نیز پرسیده شد کدام عمل آدمی را وارد دوزخ می‌کند، فرمود شکم و دامن.
23- حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
روز قیامت کسانی به من نزدیک‌تر هستند که از همگان خلق نیکوتر داشته باشد و با خویشاوندانش مهربان باشند.
24- و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
بهترین مردم از نظر ایمان بهترین آنها از جهت اخلاق و مهربان با خویشاوندان است، و من از همه شما با خویشاوندان خودم مهربان‌تر هستم.
25- حسین بن خالد از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
هر کس مسلمان است. باید مکر و خدعه نکند و من از جبرئیل شنیدم

می‌گفت مکر و خدعه در آتش است، و سپس فرمود
از ما نیست کسی که با مسلمانی غش کند و او را بفریبد، و از ما نیست کسی که به مسلمانی خیانت کند.
بعد از این حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که جبرئیل بر من
[صفحه 483]
آمد، و گفت:
ای محمد حسن خلق را مراعات کن و همواره با مردم با نیکی و گشاده‌روئی گفتگو نما، زیرا که بد خلقی خیر دنیا و آخرت را می‌برد.
آگاه باشید که شبیه‌ترین شما به من کسانی هستند که خلق نیکو دارند.
26- فاطمه دختر حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش امام رضا روایت کرده که آن حضرت از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
هر کس خشم خود را فرو برد خداوند او را از عذاب خود ایمن می‌نماید، و هر کس خوی خود را نیکو کند پروردگار ثواب روزه‌دار متهجد را به او می‌دهد.
27- در جامع الاخبار از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
کامل‌ترین مؤمنان کسانی هستند که دارای اخلاقی نیکو باشند، و مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند.
28- دارم و نعیم بن صالح طبری از حضرت رضا و او از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
از حقوق مهمان این است که با او همراهی کنی و او را تا درب منزل مشایعت نمائی.
[صفحه 484]

در سپاسگزاری از نعمت‌ها

29- محمود بن ابی البلاد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
هر کسی از منعم سپاسگزاری نکند از خداوند متعال سپاسگزاری نکرده است.

در سلام دادن به یکدیگر

30- محمد بن عرفه از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که به حضرت صادق سلام الله علیه گفته شد: چگونه برای نصرانی و یهودی دعا کنیم؟ فرمود: بگوئید: خداوند در دنیا به شما برکت دهد.
31- فضل بن کثیر از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر کس با مسلمانی فقیر برخورد کند و با او سلام کند غیر از سلام و برخوردی که با یک نفر غنی و مالدار می‌کند، این شخص خداوند را در حالی که بر وی خشمگین است ملاقات خواهد کرد.

32- محمد بن زید از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که از آن حضرت شنیدم می‌فرمود:
هر کس برای رضای خداوند برادری برای خود اختیار کند، پروردگار خانه‌ای در بهشت برای او برمی‌گزیند.
[صفحه 485]

33- معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم و گفتم: قربانت گردم مردی در میان گروهی زندگی می‌کند و در میان سخنانی رد و بدل می‌گردد که از آن سخن تفریح و خنده می‌کنند؟
فرمود: مانعی ندارد مادامی که ...!
راوی گوید: من گمان کردم مقصودش این است مادامی که به فحش و ناسزا نرسد.
سپس فرمود: عرب‌های بیابان‌گرد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌رسیدند و حضرت به آنان هدیه‌ای مرحمت می‌کردند و سپس می‌فرمودند: قیمت هدیه‌ی ما را بدهید و در این هنگام خنده می‌کردند، و هرگاه از موضوعی مهموم می‌شدند می‌فرمودند آن اعرابی کجا است، کاش نزد ما آمده بود.

در عطسه کردن

34- صفوان بن یحیی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودیم که آن حضرت عطسه کردند.
گفتم: صلی الله علیک بار دیگر عطسه کردند، باز همین جمله را گفتم، و سپس عرض کردم: قربانت گردم هرگاه کسی مانند شما عطسه کرد آیا باید همان طور که در بین ما معمول است «یرحمک الله» بگوئیم و یا همان طور که اینک گفتم.
فرمود: آری همانطور که اینک گفتید بگوئید.
[صفحه 486]
35- ابونصر بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: آروغ زدن از شیطان است، و عطسه کردن از خداوند متعال می‌باشد.

36- حسن بن جهم گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مرا از دعا فراموش نکنید.
حضرت فرمود: آیا گمان داری که من تو را فراموش می‌کنم؟
راوی گوید: من با خود اندیشیدم و گفتم: آن جناب برای شیعیان خود دعا می‌کند و من هم یکی از شیعیان او هستم، گفتم شما مرا فراموش نمی‌کنید.
فرمود: از کجا دانستی؟ عرض کردم من از شیعیان تو هستم و تو آنها را دعا می‌کنی، فرمود آیا غیر از این چیز دیگری به خاطرت رسید؟
گفتم خیر، فرمود هرگاه خواستی بدانی در نزد من چگونه هستی، بنگر من در نزد تو چگونه هستم.
37- صفوان بن یحیی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود در هنگامی که مردی در بیت الخلاء است با دیگران سخن بگوید، و تا قضاء حاجت نکرده باید سخن نگوید.
38- ابراهیم بن ابی‌محمود گوید در محضر حضرت رضا علیه‌السلام از شستن دست قبل از خوردن طعام گفتگو شد.
فرمود این عمل را پادشاهان ابداع کرده‌اند.
[صفحه 487]

39- عباس بن مأمون از پدرش روایت کرده که حضرت رضا علیه‌السلام به من فرمود
سه چیز بر سه چیز دیگر موکل می‌باشند، استیلاء روزگار بر صاحبان قدرت، و تسلط محرومیت بر متخصصین و محققین، و دشمنی عوام با اهل علم و معرفت.
40- محمد بن عرفه گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و آن حضرت دنبال صالح بن سعید فرستاد و ما به اتفاق او نزد آن جناب رفتیم.
حضرت ما را موعظه کرد و سپس فرمود در بنی‌اسرائیل هر کس می‌خواست در زمره‌ی عباد قرار گیرد می‌بایست مدت ده سال سکوت کند و دم فرو بندد، سپس فرمود:
حضرت ابوجعفر علیه‌السلام فرمودند: پیوسته دنبال کارهای نیک را بگیر و از بدی دوری کن، و مانند برگی باش که در آن خاری نباشد.
بعد از این فرمود: بنی‌اسرائیل سخت‌گیری کردند و خداوند هم بر آنان سخت گرفت، موسی علیه‌السلام به آنان گفت یک گاو بکشید، آنان گفتند رنگ آن چگونه باشد؟
آنها همچنان از خصوصیات آن گاو پرسیدند تا وقتی که مأمور شدند که یک گاو را کشته و پوست آن را پر از طلا کنند.
سپس فرمود علی علیه‌السلام فرمودند حکما حکمت را ضایع کردند آنگاه که حکمت را به غیر اهلش یاد دادند.
[صفحه 488]
41- در تذکره ابن حمدون روایت کرده که حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هر کس از خداوند به روزی اندک قناعت کند پروردگار به عمل قلیل او راضی می‌شود.
42- در کتاب ذخیره از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود هر کس با خود حسابش را رسیدگی کند سود می‌برد، و هر کس از حساب خود غفلت کند زیان می‌بیند، و هر کس نفس خویشتن را از عواقب کارها بترساند در آسایش خواهد بود، و هر کس از کارها عبرت بگیرد در کارها بینا می‌گردد، و هر کس بینا باشد عواقب کارها را درمی‌یابد، و هر کس فهمش زیاد شد عالم می‌شود.
دوست جاهل همواره در سختی و مشقت است.
بهترین مالها آن مالی است که آبرو و حیثیت بوسیله آن محفوظ باشد، و بهترین عقل آن است که آدمی نفس خود را به وسیله آن بشناسد.
مؤمن هرگاه غضب کند غضبش او را از راه حق منحرف نمی‌کند، و هرگاه

از چیزی خوشش بیاید او را به باطل نکشاند، و هرگاه قدرت پیدا کرد بیش از حق چیزی نگیرد.
43- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سروصدای عوام و تعصبات جاهلانه آنها موجبات کشته شدن پیامبران را فراهم آورد.
عامه اسمی است که از عوام مشتق شده است، خداوند متعال مردم عوام را به چهارپایان تشبیه کرده و فرموده است: «بل هم أضل سبیلا».
44- حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس نیکیهایش زیاد گردد
[صفحه 489]
مورد مدح و ستایش مردم قرار می‌گیرد.
هر کس خداوند متعال را به مخلوقاتش تشبیه کند مشرک است و هر کس به خداوند نسبت دهد آنچه را که نهی کرده است کافر می‌باشد.
هر کس رأی و نظریه تو را در صلاح و مصلحت خود قبول نکرد، تو هم به نظریات او گوش نده، و در انتظار باش که شری او را اصلاح کند، و هر کس کاری را از راهش طلب کند لغزش پیدا نمی‌کند، و اگر لغزش پیدا کرد راه چاره بر او بسته نمی‌گردد.
هیچ کس شری را معدوم نمی‌کند در صورتی که به کسی سودی نرساند، و هر کس ستمگری را پیشه کند از عقوبت در امان نخواهد بود.
مردم دو دسته‌اند کسی که به ثروت و مقام رسیده و به آنچه دست آورده اکتفاء نمی‌کند، و دیگری هر چه در طلب مقام و مال کوشش می‌کند به آن نمی‌رسد.
خوشا به حال آن کس که قلب خود را با شکرگذاری از نعمت‌های خداوند مشغول سازد.
با حاکم و زمامدار در آغاز کار و هنگامی که هنوز وضع او روشن نشده و بر کارها تسلط پیدا نکرده رفت و آمد و همکاری نکنید.
قناعت آدمی را از هر لغزش نگه می‌دارد، عزت و قدرت در این است که انسانی از زیاده‌روی و افزایش و فراهم آوردن بیش از آنچه احتیاج دارد خودداری کند، و در نزد اهل دنیا خضوع و خشوع نکند.
طریق قناعت را دو نفر در دنیا پیشه کردند، مردی که اهل عبادت و پرستش است
[صفحه 490]
و از قناعت فقط اراده پاداش آخرت را می‌کند، و یا مرد بزرگواری که خود را از مردان لئیم و پست فطرت نگه می‌دارد، کسی که با سخن‌چینی از دیگران می‌خواهد تو را نصیحت کند، در پایان کارش گرفتار عقوبت خواهد شد و از حسابرسی سالم بیرون نخواهد شد.
45- حضرت رضا علیه‌السلام به حسن بن سهل فرمود: تهنیت به ثواب آینده سزاوارتر است از تعزیت و تسلیت به مصیبت که زود می‌رسد.

46- حضرت رضا علیه‌السلام در صفت زهاد فرمود: با نداشتن قوت قناعت کند، و برای روز مرگش خود را آماده سازد، و در زندگی خود را به مشقت اندازد.
47- هر کس با مردم به راستی سخن گوید، مردم او را از خود می‌دانند، فقر و ناداری کلید رنج و محنت است.
دلها اقبال و ادبار و نشاط و سستی دارند، هرگاه دل اقبال کند در او فهم و بصیرت پیدا می‌گردد.
و هرگاه پشت نماید خسته و ملول می‌گردد، پس از دل خود در هنگام اقبال استفاده کنید، و در وقت سستی و خستگی ترک گوئید، در کارهای نیک هنگامی که بی‌اعتبار شود خبری نیست.
گروهی از صوفیه خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: اکنون که مأمون امور خلافت را به تو واگذار کرده است و تو از همگان به این امر شایسته هستی، اینک باید لباس پشمی بپوشی و جامه‌های خشن دربر کنی.
امام علیه‌السلام فرمود: از امام عدل و داد مورد انتظار است، امام هرگاه سخن
[صفحه 491]
گفت راست بگوید، و هرگاه حکم کرد عدالت داشته باشد، و هرگاه وعده کرد به وعده‌ی خود عمل کند.
خداوند متعال می‌فرماید: «قل من حرم زینة الله التی أخرج لعباده و الطیبات من الرزق».
یوسف صدیق علیه‌السلام لباسهای زیبا و گرانبها می‌پوشید و بر مخده‌ها و کرسیهای فرعون تکیه می‌کرد.
48- امام رضا علیه‌السلام فرمود: با حاکم و سلطان با بیم و هراس رفت و آمد کنید، و با دوستان با فروتنی زندگی نمائید و با دشمنان با احتیاط رفتار کنید، و با عموم مردم با گشاده‌روئی ملاقات نمائید.
49- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
مرگ آفت عمل است جود و بخشش ذخیره جاودانی است احسان و نیکی غنیمت اشخاص با احتیاط است تجاوز و تعدی مصیبت صاحبان قدرت و زورمندان است.
بخل عرض و آبروی آدمی را پاره می‌کند، دوست داشتن آدمی را به کارهای ناپسند وامی‌دارد.
بهترین و گرامیترین مردم آن کسی است که کارهای نیک انجام دهد و از درماندگان و ناتوانان حمایت کند و به آنان کمک و مساعدت نماید، و کوشش داشته باشد حوائج مستمندان و نیاز تهیدستان را برآورد، و هر چه بتواند در ایام زندگی خود دوستان متعددی به دست آورد و بعد از درگذشت دوستان برای آنها

[صفحه 492]
طلب مغفرت کند.
50- در کتاب در از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
ای مردم از خداوند بترسید و از نعمت‌های خداوند سپاسگزاری کنید، و با نافرمانی‌های خود موجبات تغییر نعمت را فراهم نکنید، بلکه با شکر و طاعت و سپاس خود از خداوند بخواهید تا نعمت‌های خود را از شما دریغ ندارد و بر احسان و انعام خود افزوده کند.
اینک بدانید پس از ایمان به خداوند و تصدیق رسالت رسول صلی الله علیه و آله و اعتراف به حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام چیزی بهتر از معاونت و دستگیری به برادران ایمانی نیست.
هر کس به حقوق برادران دینی خود برسد و حوائج آنان را برآورد، خداوند او را به خود نزدیک می‌کند و او را گرامی می‌دارد.
هر کس حساب خود را برسد سود می‌برد، و هر کس از حساب خود غفلت کند زیان می‌نماید.
هر کس از کارها عبرت گیرد بینا می‌شود، و هر کس در امور بینا شد عقل و فهمش زیاد می‌گردد.
دوستی با جاهل آدمی را در رنج و زحمت وارد می‌کند.
بهترین مال و ثروت آن مالی است که آبروی آدمی را نگه دارد، بهترین عقل آن است که انسان خود را بشناسد.
مؤمن هرگاه غضب کند غضب او را از راه حق خارج نمی‌کند، و هرگاه از چیزی راضی شد رضایت او را به باطل نکشاند، و هرگاه قدرت پیدا کرد بیشتر از
[صفحه 493]
حقش نگیرد.
دوست انسان عقل اوست و جهلش دشمن او، عقل از عطایای خداوند است، و ادب با مشقت و سختی به دست می‌آید هر کس خود را به مشقت اندازد به ادب دست پیدا می‌کند و لیکن با تکلف عقل بدست نمی‌آید.
تواضع درجاتی دارد یکی از آن درجات این است که انسان قدر و منزلت خود را بشناسد، و به اندازه مقام و موقعیت خود قدم بردارد.
از مردم به همان اندازه انتظار داشته باشد که مردم از او انتظار دارند، اگر کسی به او بدی کرد او در عوض نیکی کند، خشم خود را فروبرد و از مردم درگذرد که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.
51- مردی را نزد مأمون آوردند و او در نظر داشت آن مرد را بکشد، حضرت رضا علیه‌السلام هم در مجلس حاضر بود.
مأمون گفت: ای ابوالحسِن در این مورد چه نظری دارید؟ فرمود: خداوند

با عفو تو را عزت دهد، مأمون هم از آن مرد درگذشت.
52- حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:
ترس آدمی را مأیوس می‌کند و اشخاص ترسو دنبال هیچ کاری نمی‌روند، فرصت‌ها را دریابید که در فرصت‌ها منافع زیادی هست.
دانش گمشده‌ی مؤمن است، دانش را فرا گیرید ولو در نزد مشرک باشد، در این جا شما شایسته‌تر از آن هستید.
53- احمد بن عامر از حضرت رضا از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند
[صفحه 494]
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
امت من همواره در خیر و خوشی هستند مادامی که با همدیگر دوست باشند و رفت و آمد کنند و امانت‌ها را اداء نمایند، و از حرام دوری کنند، و از مهمانان پذیرائی نمایند، و نماز بپا دارند، و زکاة بدهند، و هرگاه از این اعمال خودداری کنند به قحط و غلا مبتلا می‌گردند.
[صفحه 495]

از کتاب تفسیر قرآن

در فضل قرآن

1- یاسر خادم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که از آن حضرت درباره‌ی قرآن سؤالی شد فرمود:
خداوند مرجئه و ابوعیینه را لعنت کند، قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست.
2- و نیز یاسر گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود مجادله و مراء درباره‌ی کتاب خداوند کفر است.
3- حسین بن خالد گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم قرآن خالق است و یا مخلوق.
فرمود: نه خالق است و نه مخلوق بلکه کلام خداوند متعال است.
4- ریان بن صلت گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: درباره‌ی قرآن چه می‌فرمائید.
فرمود: قرآن کلام خداوند است و از این تجاوز نکنید، و جز این چیزی نگوئید که گمراه خواهید شد.
[صفحه 496]
5- ابوحمیون غلام حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رضا (ع) فرمود: هر کس متشابهات قرآن را به محکمش برگرداند به طریق مستقیم هدایت شده است.
سپس فرمود: در اخبار ما هم مانند قرآن متشابهات و محکمات هست و شما همواره متشابهات را با محکمات با هم بسنجید و تنها از متشابهات پیروی نکنید که گمراه خواهید شد.
6- حسین بن خالد گوید از حضرت رضا شنیدم می‌فرمود: از پدرم شنیدم از پدرش روایت می‌کرد نخستین سوره‌ای که از قرآن فرود آمد سوره‌ی «اقرء باسم ربک» بود و آخرین سوره‌ای که فرود آمد «اذا جاء نصر الله و الفتح» بود.
7- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول (ص) فرمود:
هر کس سوره‌ی «اذا زلزلت» را چهار بار بخواند مانند این است که همه قرآن را قرائت کرده باشد.
8- و نیز حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
هر جا در قرآن «یا ایها الذین امنوا» هست در تورات «یا أیها الناس» آمده و در روایت دیگری آمده که «یا ایها المساکین» بوده است.
9- حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: از

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:
من می‌ترسم شما دین را سبک بشمارید و احکام را بفروشید و قطع رحم کنید و قرآن را در آلات موسیقی بخوانید، و کسی را که نسبت به شما فضیلت ندارد
[صفحه 497]
بر خود مقدم دارید.
10- دارم بن قبیصه گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: پدرم از پدرش از علی علیه‌السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
قرآن را با صداهای خود آرایش دهید.
11- ابراهیم بن عباس از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که از پدرم شنیدم می‌فرمود:
مردی از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید چرا قرآن در هنگام درس و تفسیر همواره تازه است و هر کس به اندازه خود در هر زمانی استفاده می‌کند؟
فرمود: برای اینکه قرآن را خداوند برای زمان معین و مردمان خاصی فرود نیاورده است، و از این رو در هر زمانی و در نزد هر ملت و قومی تازه است، و تا روز قیامت این تازگی در او هست.
12- محمد بن موسی رازی از پدرش روایت کرده که یکی از روزها در محضر حضرت رضا علیه‌السلام سخن از قرآن به میان آمد، امام علیه‌السلام درباره‌ی نظم قرآن و اعجاز و حجت آن با اهمیت سخن گفت و سپس فرمود:
قرآن ریسمان محکم خداوند و رشته استوار او در میان بندگان است، قرآن بندگان را به راه راست هدایت کرده و به بهشت می‌کشاند و از دوزخ دور می‌کند.
قرآن در اثر گذشت زمان کهنه نشده و در زبان‌ها و یا از کثرت قرائت اثرش را از دست نمی‌دهد.
زیرا قرآن برای همه زمان‌ها است، بلکه قرآن حجت و برهان برای
[صفحه 498]
همه انسانها در طول زندگی می‌باشد «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید».
13- طبرسی به سند خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
هر گاه از چیزی ترسیدی صد آیه از قرآن مجید را از هر جا که خواستی قرائت کن، و سپس سه مرتبه بگو: «اللهم اکشف عنی البلاء».
14- و نیز از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی

الله علیه و آله فرمود:
هرگاه یکی از شما را درد سر و یا عارضه دیگری پیش آمد دست خود را بر آن موضع گذارد و سوره فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و معوذتین را بخواند و سپس دست خود را به صورت خود کشد خداوند درد او را زائل می‌کند.

15- اسماعیل بن مهران از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «بسم الله» نزدیک‌تر است به اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی.
16- سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هرگاه یکی از شما اراده کرد با اهلش همبستر گردد باید قبل از عمل مدتی با همسرش ملاطفت و بازی کند تا دل او را نرم کند و او را برای انجام عمل جنسی آماده سازد و با میل و رغبت خود را در اختیار قرار دهد. و هرگاه خواست نزدیکی کند و عمل لقاح را انجام دهد سه بار بسم الله بگوید
[صفحه 499]
و اگر توانست یک آیه از قرآن را بخواند و اگر نتوانست همان تسمیه کفایت می‌کند.
مردی از حاضران گفت: اگر تنها بسم الله را گفت کفایت می‌کند؟
فرمود: آری.
گفت: کدام آیه بزرگتر است در قرآن؟ فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم.

17- مردی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله «الحمد لله رب العالمین» را برایم تفسیر کن.
فرمود: پدرم از جدم روایت می‌کرد که مردی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «الحمد لله رب العالمین» را برای من تفسیر کن، علی علیه‌السلام فرمود:
خداوند متعال بندگان خود را از بعضی نعمت‌های خود آگاه ساخت، زیرا مردم قدرت ندارند همه نعمت‌های پروردگار را بشناسند و یا دریابند، زیرا نعمت‌های خداوند بسیار زیاد است و قابل شمارش نیست.
خداوند متعال در این هنگام فرمود: بگوئید: سپاس خداوندی را سزاست که بر ما انواع نعمت‌ها را ارزانی داشت و آن خدا پرورش دهنده‌ی جهانیان است.
مقصود از «عالمین» همه مخلوقات از جماد و حیوان هستند، اما حیوانات را خداوند با قدرت خود در آن‌ها تغییر و تبدیل ایجاد کرده و آن‌ها را روزی داده و در تحت حمایت خود آنان را حفظ نموده و هر کدام را با مصلحت خود نگهداری
[صفحه 500]
می‌کند.
اما جمادات خداوند با قدرت خود آنها را نگه می‌دارد و نمی‌گذارد به همدیگر برخورد کنند و یا به هم بچسبند، و آسمان را نگه داشته و نمی‌گذارد بر زمین اصابت کند و زمین را از فرورفتن حفظ کرده و خداوند به همه بندگان خود مهربان است.
سپس فرمود: «رب العالمین» یعنی مالک و خالق آنها، که روزی را به طرف آنها می‌کشاند از جاهائی که می‌دانند و یا نمی‌دانند.
روزی از طرف خداوند متعال برای همه می‌رسد و همه بندگان از آن استفاده می‌کنند، نه تقوای متقین چیزی بر آن می‌افزاید و نه معصیت معصیت‌کاران از آن می‌کاهد.
بین ما و روزی همواره یک پوششی هست، در حالی که روزی صاحب خود را طلب می‌کند، و اگر یکی از شما از روزی خود فرار کند روزی او را تعقیب می‌کند، همان طور که مرگ او را جستجو می‌کند.
خداوند متعال فرمود: بگوئید: سپاس خداوندی را سزاست که ما را به نعمت ارزانی داشت و آنچه را که در کتب گذشتگان اختیار کرده بود برای ما متذکر شد و در این جا مراعات محمد و آل محمد علیهم‌السلام و شیعیان آنها را کرد که تا خداوند را در برابر فضیلتی که به آنها داده

سپاسگزار باشند.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند متعال موسی بن عمران علیه‌السلام را مبعوث فرمود، و او را به سخن گفتن با خود برگزید، و دریا را برای او شکافت و بنی‌اسرائیل را نجات داد و به موسی تورات و الواح را عطا
[صفحه 501]
کرد، و مقام خود را در نزد خداوند یافت، گفت: خداوندا مرا آنطور گرامی داشتی که هیچ کس را قبل از من آن طور گرامی نداشتی.
خداوند متعال فرمود: ای موسی مگر نمی‌دانی که محمد در نزد من از همه فرشتگان و مخلوقات افضل است؟
موسی گفت: بارخدایا اگر محمد در نزد تو از همه مخلوقات گرامی‌تر است آیا در آل پیامبران کسی گرامی‌تر از آل من هست؟
فرمود: ای موسی مگر نمی‌دانی آل محمد علیهم‌السلام از همه اهل بیت پیامبران افضل هستند؟
موسی علیه‌السلام عرض کرد: بار خدایا اگر آل محمد علیهم‌السلام از همه افضلند، آیا در میان امت‌های انبیاء امتی از امت من افضل هست؟
در صورتی که تو امت مرا گرامی داشتی و فرمان دادی ابرها بر آنها سایه افکندند و در بیابان برای آنان از آسمان غذاهای گوناگون فرستادی، و دریا را برای آنها شکافتی؟
خداوند متعال فرمود: ای موسی آیا نمی‌دانی که فضیلت امت محمد صلی الله علیه و آله مانند فضیلت او بر همه مخلوقات من است، موسی عرض کرد: بار خدایا امت او را به من بنما خداوند وحی فرستاد که تو آن‌ها را نخواهی دید و اکنون وقت ظهور آنها نیست (تا آخر حدیث)
18- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر «اهدنا الصراط المستقیم» فرمود: خداوند می‌فرماید:
[صفحه 502]
«ارشدنا الی الطریق المستقیم» یعنی ما را راهنمائی کن تا راهی که ما را به محبت تو می‌رساند هدایت کند و ما را به دینت رهنمون گردد، و ما را منع کند تا دنبال هوی و هوسهای خود نرویم تا هلاک شویم، و یا به آراء و نظریات خود عمل کنیم و در نتیجه هلاک گردیم.

19- صفوان بن یحیی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم ابراهیم علیه‌السلام از خداوند پرسید به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای گفت: چرا می‌خواهم دلم اطمینان پیدا کند.
مگر ابراهیم شک داشت که خداوند مردگان را زنده می‌کند؟ فرمود: ابراهیم شکی نداشت بلکه می‌خواست یقینش زیاد شود.
20- حسن بن علی گوید: در کتابی که ابوالاسد برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشته و جوابی که امام علیه‌السلام به خط خود برای او نوشته بود خواندم.
سائل پرسیده بود تفسیر «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام» را بیان فرمائید.
امام رضا در جواب آن فرمود: مقصود از «حکام» در آیه شریفه قضاة هستند، و در زیر نوشته بودند مردی خود می‌داند که ظلم و ستم می‌کند و در دعوی حقی ندارد و لیکن با دادن رشوه حکم را به نفع خود اخذ می‌کند و حقوق دیگران را پامال می‌نماید.
21- معمر بن خلاد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود مردم
[صفحه 503]
درباره‌ی نزدیکی کردن با زنان از دبر چه نظری دارند؟
گوید عرض کردم اهل مدینه در این باره اشکالی مشاهده نمی‌کنند.
فرمود یهودیان می‌گفتند هرگاه مردی از دبر با زنش نزدیکی کند فرزندش احول متولد می‌گردد، در این هنگام خداوند متعال آیه «نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم أنی شئتم» را نازل فرمودند مقصود این است از عقب و یا جلو، و این برخلاف قول یهودیان است، و مقصودش نزدیکی از دبر نیست.
22- ابوالقاسم فارسی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده و گوید: خدمت آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم: خداوند متعال می‌فرماید: «فامساک بمعروف أو تسریح باحسان» مقصودش چیست؟
فرمود: اما امساک به معروف آن است که از آزار و اذیت کردن زن خودداری کند و نفقه او را بدهد، و اما تسریح به احسان این است که او را طبق دستور خداوند طلاق دهد.
23- عمر بن سلیمان از مردی از اهل جزیره روایت کرده که گفت: مردی از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید و گفت قربانت گردم: خداوند متعال می‌فرماید «فنظرة الی میسرة» مرا از این «نظرة» مطلع فرما.

آیا برای آن وقت معین هست که باید مدیون تا آن وقت مؤاخذه نشود، مردی از کسی قرض گرفته، در صورتی که نه باغ و ملکی دارد که منتظر محصول آن باشد، و نه از کسی طلبی دارد که وصول شود.
امام علیه‌السلام فرمود: منتظر می‌شوند تا خبر وضع مدیون تنگدست به امام برسد، و هرگاه در نزد امام ثابت شد که وی قدرت پرداخت وام را ندارد، از
[صفحه 504]
محل سهم غارمین که در بیت‌المال هست قرض او را می‌دهند.
اگر آن وام را در اطاعت خداوند مصرف کرده امام می‌پردازد، و اگر در معصیت و نافرمانی پروردگار مصرف کرده باشد امام از پرداخت آن دین خودداری می‌کند.
راوی گوید: عرض کردم: پس تقصیر این مردی که وی را امین دانسته و قرض به او داده چیست و از کجا می‌دانست که وی مال را در طریق معصیت خرج می‌کند و یا در اطاعت خداوند مصرف می‌نماید؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: کوشش می‌کند از مدیون چیزی به دست آورد و از او بگیرد.
24- ابن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر «اذا حضر أحدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم أو آخر ان من غیرکم» را بیان فرمائید.
فرمود: دو نفر از مسلمانان و دو نفر از اهل کتاب، و اگر از اهل کتاب کسی پیدا نشد از مجوس باید باشد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با مجوس مانند اهل کتاب رفتار می‌کرد.
موضوع این آیه شریفه از این قرار است که هرگاه مرد مسلمانی در سرزمین غربت درگذرد باید در هنگام مرگ دو نفر مسلمان را در وصیت خود گواه بگیرد، و اگر چنانچه در آن منطقه مسلمانی پیدا نشد، دو نفر از اهل کتاب را به شهادت می‌طلبد.
25- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام از تفسیر آیه «الله یستهزیء بهم» و «مکروا و مکر الله» و «یخادعون الله و هو خادعهم» سئوال کردم.
[صفحه 505]
فرمود: خداوند متعال کسی را مسخره نمی‌کند و ریشخند نمی‌نماید و مکر و خدعه ندارد، و لیکن پاداش مسخره کنندگان و مکر و خدیعه را می‌دهد، و پروردگار منزه است از اینکه اهل مکر و خدعه و نیرنگ و فریب باشد.
26- ابراهیم بن ابی‌محمود گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام تفسیر آیه شریفه «و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون» را سئوال کردم.
فرمود: خداوند به صفت «ترک» موصوف نمی‌شود همان طور که

مخلوقات به این صفت متصف می‌باشند، لیکن چون خداوند به بواطن بندگان آگاه هست و می‌داند که آنها از کفر و الحاد و گمراهی بر نخواهند گشت از این جهت لطف خود را از آنها گرفته و آنها را مختار فرموده است.
راوی گوید: از آن حضرت معنی «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم» را پرسیدم.
فرمود: «ختم» مهر زدن به دل کافران است از جهت عقوبت بر کفران آنها، همان طور که خداوند فرموده: «بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا» پروردگار بر دل آنها مهر زده به جهت کفری که در نهاد آنها است، و جز عده‌ی اندکی از آنها ایمان نخواهند آورد.
راوی گفت: از آن جناب پرسیدم آیا خداوند بندگان خود را به معصیت مجبور می‌کند؟
فرمود: خداوند بندگان خود را مخیر ساخته و آنها را مهلت داده تا وقتی که توبه کنند، و به سوی او بازگردند.
راوی گوید: گفتم آیا خداوند بندگان را به کارهائی که از طاقت آنها خارج
[صفحه 506]
است تکلیف می‌کند؟
فرمود: پروردگار چگونه این کار را خواهد کرد در صورتی که فرموده «و ما ربک بظلام للعبید» خداوند متعال هرگز ظلم نمی‌کند، سپس حضرت فرمود: پدرم از پدرش روایت کرد که می‌گفت:
هر کس گمان کند که پروردگار بنده‌اش را به معصیت مجبور می‌کند، و یا آنها را به کارهائی که از طاقت آنها بیرون است تکلیف می‌نماید از ذبیحه‌ی او نخورید و شهادت او را قبول نکنید، و پشت سر او نماز نگذارید، و از دادن زکوة به او خودداری نمائید.
27- ابومحمد رازی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: آیه شریفه‌ی «الذین ینفقون أموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة» در شأن علی علیه‌السلام فرود آمد.

28- حسین بن خالد روایت می‌کند حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «اصبروا و صابروا و رابطوا» فرمودند:
هرگاه روز قیامت بر پا شود منادی فریاد می‌زند صابران کجا هستند، در این هنگام گروهی از مردم قیام می‌کنند، بار دیگر فریاد می‌زند متصبران کجا هستند باز گروهی از جای خود برمی‌خیزند.
راوی گوید عرض کردم صابرین کیانند؟
[صفحه 507]
فرمود کسانی هستند که در اداء واجبات صبر داشته باشند و از اجتناب محرمات خود را نگه دارند.
29- مرزبان قمی گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم معنی «شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط» چیست؟
فرمود یعنی امام.
30- اسماعیل بن همام از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر «مسومین» فرمودند:
یعنی عمامه‌هائی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر می‌گذاشتند و طرفین آن را روی سینه و پشت سر خود می‌انداختند.
31- و نیز اسماعیل بن همام گوید حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر «هم درجات عند الله» فرمودند:
درجه مابین زمین و آسمان است.

32- حسن بن محبوب گوید از حضرت رضا علیه‌السلام از تفسیر آیه شریفه «و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقدت أیمانکم» پرسیدم.
فرمود مقصود از این آیه مبارکه ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند، که خداوند به وسیله آنها پیمان و عهدهای شما را منعقد کرده است.
33- عباس بن هلال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب [صفحه 508]
در تفسیر آیه شریفه «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه» فرمودند:
بت‌پرستی و شرب خمر، و قتل نفس، و اذیت کردن پدر و مادر و قذف زنان پارسا، و فرار از جنگ و جهاد و خوردن مال یتیم از کبائر است.
34- محمد بن الفضیل گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «أن تؤدوا الأمانات الی أهلها» فرمود:
مقصود آل محمد علیهم‌السلام هستند که هر امامی امامت را بعد از خود به دیگری تفویض می‌کند، و به دیگران نمی‌دهد و امامت را از اهلش دریغ نمی‌دارد.
35- ابان گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و پرسیدم معنی «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم» چیست؟
فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سپس سکوت فرمود، چون سکوتش به طول انجامید گفتم: بعد از آن کیست؟
فرمود: حسن، بار دیگر سکوت کرد، پرسیدم بعد از آن کدام است.
فرمود: حسین، راوی گوید: وی هم‌چنان سکوت می‌کرد و من سؤال می‌کردم تا آنگاه که همه ائمه را نام بردند.
36- محمد بن فضیل گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «و قد نزل علیکم فی الکتاب أن اذا سمعتم آیات الله - تا - انکم اذا مثلهم» فرمودند:
هرگاه شنیدی مردی حق را انکار می‌کند و یا تکذیب می‌نماید و یا اهل حق را دشنام می‌دهد از نزد او برخیز و با او مجالست مکن.
[صفحه 509]
37- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود از پدرم شنیدم از پدرش روایت می‌کرد که معنی «اتخذ الله ابراهیم خلیلا» این است که وی از هیچ کس چیزی نخواست و نزد کسی نرفت و جز از خداوند از دیگری سؤال نکرد.

38- صفوان بن یحیی گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم معنی «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و أرجلکم الی الکعبین» چیست؟
فرمود مردی از ابوالحسن علیه‌السلام معنی این آیه را پرسید آن حضرت فرمود سوره مائده تو را کفایت می‌کند، مقصودش این بود که مسح بر سر و پا می‌باشد.
راوی گوید: عرض کردم: آیه می‌گوید: «فاغسلوا» پس غسل چگونه است؟
فرمود با دست راست خود آب بردارد و به دست چپ بریزد و تا مرفق برساند و سپس تا سر انگشتان مسح کند.
گفتم یک بار این کار را بکند؟
فرمود ابوالحسن دو مرتبه این عمل را انجام می‌داد.
گوید گفتم موی خود را در هنگام مسح رد می‌کرد؟
فرمود هرگاه کسی در نزد او بود موی خود را رد می‌کرد و هر گاه تنها بود
[صفحه 510]
رد نمی‌کرد.
39- ابواسحاق مدائنی گوید نزد حضرت رضا (ع) بودم که مردی نزد آن جناب آمد و گفت قربانت گردم خداوند متعال می‌فرماید: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله» تا آخر آیه.
امام رضا فرمود خداوند همین طور فرموده است.
وی گفت قربانت گردم کدام یک از این فعل‌ها را اگر کسی به جا آورد مستحق یکی از این چهار عقوبت می‌گردد.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هرگاه مرتکب چهار معصیت شد به چهار عقوبت مؤاخذه می‌شود.
اگر با خدا و رسولش جنگ کرد و در زمین فتنه و فساد بر پا نمود و مرتکب قتل شد کشته می‌شود.
و اگر کسی را کشت و مال او را هم ضبط کرد کشته می‌گردد و مصلوب می‌شود.
و اگر چنانچه مال کسی را به زور گرفت و لیکن مرتکب قتل نشد دست و پایش قطع می‌گردد.
و اگر با خداوند و رسول جنگ کرد و راه فساد پیش گرفت و لیکن کسی را نکشت و مال احدی را هم ضبط نکرد در این صورت تبعید می‌گردد.
راوی گفت: قربانت گردم تبعید او چگونه است؟
[صفحه 511]

فرمود: او را از شهر و دیارش به جای دیگری تبعید می‌کنند و برای مردم آن شهر می‌نویسند که به مردم اطلاع دهند آن مرد تبعیدی است کسی با وی رفت و آمد نکند و با او غذا نخورد و زن به او ندهد.
و اگر از آن شهر به جای دیگری رفت باز هم مردم را از گرایش و ارتباط با او بازمی‌دارند و تا مدت یک سال با وی این رفتار را می‌کنند تا توبه کند و به احکام خداوند تن در دهد.
راوی گوید: اگر وی تصمیم گرفت از کشور اسلام خارج شود و در کشور مشرکین زندگی کند، فرمود: هرگاه خواست این کار را بکند گردنش را باید بزنند.
40- احمد بن محمد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام برای من نوشت:
شما چرا زیاد سؤال می‌کنید، و نمی‌خواهید از کثرت سئوال دست بکشید، گروهی قبل از شما برای سئوالات زیاد هلاک و نابود شدند، خداوند متعال نیز فرموده: «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشیاء».
41- عبدالله بن قیس گوید: از امام رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: «بل یداه مبسوطتان».
عرض کردم: خداوند مانند ما دو دست دارد؟
فرمود: خیر اگر چنین بود که از مخلوقات به شمار می‌رفت.
42- طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت در تفسیر آیه‌ی «اکالون للسحت» فرمود:
[صفحه 512]
آن مردی است که حاجت برادر دینی خود را روا می‌کند و سپس هدیه او را هم می‌پذیرد.

43- حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر آیه «و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» چیست؟
فرمود: «ورقه» کودکی است که از شکم مادرش سقط شده باشد و در هنگام سقط فریادی نکند گفتم: «و لا حبة» چیست؟
فرمود: فرزندی است که در شکم مادرش باشد و قبل از اینکه موعدش باشد سقط کند و در هنگام سقط فریاد برآورد.
راوی گوید: عرض کردم: «و لا رطب» چه معنی دارد؟
فرمود: «مضغه» است، و این در هنگامی است که نطفه در رحم جای گیرد قبل از اینکه هیکل بچه به کمال برسد، گوید: «و لا یابس» چه معنی دارد؟
فرمود: کودکی که به کمال رسیده باشد و تمام اعضاء و جوارح او پیدا باشد، گوید: گفتم: «فی کتاب مبین» چیست؟
فرمود: یعنی در نزد امام مبین است.
44- محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه شریفه «و هو الذی أنشأکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع» فرمود:
[صفحه 513]
هر کس دارای ایمان ثابت باشد این ایمان تا روز قیامت مستقر خواهد بود، و اگر ایمان عاریه باشد خداوند قبل از مرگ آن را از صاحبش خواهد گرفت.
45- ابونصر بزنطی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه مبارکه «و آتوا حقه یوم حصاده» فرمود:
اگر کسی با دو کف خود صدقه بدهد اسراف کرده است، پدرم هنگامی که وقت چیدن زراعت می‌شد چون می‌دید یکی از غلامانش با دو کف دست خود به فقراء گندم می‌دهد فریاد می‌زد: با یک دست بدهید و مشت خود را پر کنید و به مستحقین برسانید، و اگر می‌خواستند گندم را همان طور که در سنبل بود بدهند می‌فرمود مشت مشت بدهند.
و در روایت دیگری آمده که سعد بن سعد از حضرت رضا پرسید اگر در روز چیدن و درو کردن محصولات مستحقین نباشند باید چه کار کرد؟
فرمود: بر گردن آنها چیزی نیست.
46- حمدان بن سلیمان نیشابوری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر آیه شریفه «فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام» را بیان فرمائید.

فرمود: هر کس را خداوند متعال بخواهد به وسیله ایمانش در دنیا به طرف بهشت در آخرت هدایت کند به او شرح صدر می‌دهد تا تسلیم اوامر خداوند متعال بشود و به پروردگار اعتماد داشته باشد و به ثوابی که خداوند به او وعده کرده مطمئن گردد.
و هر کس را بخواهد گمراه کند و او را از بهشت خود دور گرداند برای آن است که وی در دنیا کفران ورزیده است و در نتیجه دلش تنگ شده و به اندازه‌ای که در کفر خود شک می‌کند و در معتقدات خود مضطرب می‌گردد، کارش به جائی می‌رسد که
[صفحه 514]
گویا از آسمان فرو افکنده می‌شود.
برای همین جهت خداوند پلیدی را بر کسانی که ایمان نیاورده‌اند برقرار کرده است.

47- محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه شریفه «فأذن مؤذن بینهم أن لعنة الله علی الظالمین» فرمود:
مقصود از «مؤذن» امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد که در روز قیامت اذانی می‌گوید که همه مردمان آن را می‌شنوند.
دلیل این مطلب آیه شریفه «و أذان من الله و رسوله» در سوره‌ی برائه است، علی علیه‌السلام فرمود: اذان در میان مردم، من بودم.
48- و نیز محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه «خذوا زینتکم عند کل مسجد» فرمود: مقصود از زینت جامه است.
49- وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: حضرت سجاد علیه‌السلام لباسهای خز می‌پوشید و جامه‌های گرانبها دربر می‌کرد و گاهی لباسهای فاخر را می‌فروخت و صدقه می‌داد، و می‌فرمود:
«قل من حرم زینة الله التی أخرج لعباده و الطیبات من الرزق».
50- محمد بن ابی‌زید رازی از مردی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه برای شما سختی و مشکلی پیش آمد از ما استعانت بجوئید و به وسیله ما از خداوند رفع مشکلات خود را بخواهید.
[صفحه 515]
خداوند متعال می‌فرماید: «و لله الأسماء الحسنی فادعوه بها» حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: به خداوند سوگند ما اسماء حسنی هستیم خداوند عمل کسی را قبول نمی‌کند مگر به معرفت ما.

51- بزنطی گوید: از آن حضرت پرسیدم آیه شریفه «و اعلموا أنما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین» را برای من بیان فرمائید.
یکی از حاضران گفت: اگر یکی از این دسته‌ها از دیگر کمتر و یا بیشتر باشد چه باید کرد؟
امام علیه‌السلام فرمود: همان طور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل می‌کرد امام هم مانند او عمل می‌کند.
52- علی بن اسباط از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:
مقداری مال خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند، پیغمبر به عباس فرمود: رداء خود را پهن کن و مقداری از این اموال را بردار.
امام فرمود: حضرت رسول در این هنگام فرمود: خداوند می‌فرماید: «یا أیها النبی قل لمن فی أیدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم مما اخذ منکم»

53- محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام از تفسیر آیه «فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» پرسیدم.
[صفحه 516]
فرمود: اعمال امت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر بامدادی عرضه می‌شود، در این باره نیکان و بدان هر چه انجام دهند به آن جناب می‌رسد، اینک از خدا بترسید و گرد معاصی نروید.
54- ابونصر بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدند معنی «یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» چیست؟
فرمود «صادقون» ائمه هستند، و صدیقین هم کسانی هستند که از آنها اطاعت کنند.
55- عبدالله بن ابان زیات که در نزد حضرت رضا علیه‌السلام موقعیت بزرگ داشت، از آن جناب درخواست کرد که برای او و اهل بیتش دعا کند.
حضرت فرمود آیا من این کار را نمی‌کنم؟ به خداوند سوگند اعمال شما در هر شب و روزی به من عرضه می‌گردد.
راوی گوید من این سخن را بزرگ شمردم، امام در این هنگام آیه شریفه «قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» را قرائت کردند.
56- عبدالعزیز بن مسلم گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام تفسیر «نسوا الله فنسیهم» را پرسیدم، فرمود:
خداوند متعال نسیان و سهو ندارد، و مخلوق حادث گرفتار سهو و نسیان می‌گردد، مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال فرموده: «و ما کان ربک نسیا» بلکه خداوند پاداش کسانی را که او را فراموش کرده و روز قیامت را از یاد برده‌اند می‌دهد به اینکه مردم را از خویشتن فراموش می‌سازد.
[صفحه 517]
در قرآن مجید فرموده «و لا تکونوا کالذین نسوا الله فأنسیهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون» نباشید مانند افرادی که خداوند را فراموش کردند و خداوند هم آنان را گرفتار فراموشی کرد که حتی خود را از یاد بردند، آن گروه فاسق هستند.
و نیز فرموده «فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا» یعنی خداوند آنان را به حال خود واگذاشت همانطور که آنها روز ملاقات خداوند را فراموش کردند.

57- وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که از آن جناب پرسیدم معنی «علامات و بالنجم هم یهتدون» چیست؟
فرمود علامات ما هستیم و نجم هم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.
58- محمد بن فضیل گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر «قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون» را بیان فرمائید.
فرمود به ولایت محمد و آل محمد علیهم‌السلام بهترین خیرها را مردم در دنیا به دست خواهند آورد.
59- احمد بن محمد گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود چه اندازه نیکو است صبر و انتظار فرج آیا نشنیده‌ای که بنده صالح گفت «انتظروا انی معکم من المنتظرین».
60- ابراهیم بن محمد همدانی گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم چرا خداوند فرعون را غرق کرد در حالی که به او ایمان آورده و به توحید معتقد شده بود.
[صفحه 518]
فرمود وی هنگام مشاهده عذاب و ترس از مرگ ایمان آورد و از این رو ایمان او پذیرفته نشد، و خداوند در گذشتگان و آیندگان این حکم را مقرر کرده است، و فرموده: «فلما رأوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا».
و نیز خداوند متعال فرمود «یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت من ایمانها خیرا» و همین طور است که هنگام غرق گفت خداوندا ایمان آوردم به آنچه که بنی‌اسرائیل ایمان آورده‌اند و من اینک تسلیم اوامر تو هستم.
در این هنگام گفته شد حالا ایمان آوردی در صورتی که قبل از این در زمین فساد می‌کردی، ما اینک بدن تو را از دریا بیرون خواهیم افکند تا برای آیندگان درس عبرتی باشد، در این هنگام فرعون از سر تا پایش در آهن بود.
پس از اینکه فرعون غرق شد خداوند او را با همان لباسهای آهنی از آب بیرون افکند، در صورتی که چیز سنگین در آب فرو می‌رود و روی آب قرار نمی‌گیرد، و این برای عبرت مردم بود.
علت دیگر آن بود که فرعون هنگام غرق شدن به موسی متوسل شد و از

خداوند نجات خود را نخواست، خداوند فرمود: ای موسی تو که فرعون را خلق نکرده بودی اگر نجات خود را از من خواسته بود نجاتش می‌دادم.

61- ابونصر بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: خداوند درباره‌ی قوم نوح فرمود: «و لا ینفعکم نصحی ان أردت أن أنصح لکم ان کان الله
[صفحه 519]
یرید أن یغویکم.»
فرمود: کارها در دست خداوند است، هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد.
62- محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم انتظار فرج چیست؟
فرمود: مگر نمی‌دانی انتظار فرج خود فرج است، سپس فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: «و ارتقبوا انی معکم رقیب».
63- ابوالصلت هروی گوید: مأمون از امام رضا علیه‌السلام پرسید تفسیر آیه شریفه «و هو الذی خلق السماوات و الارض فی ستة أیام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم أیکم أحسن عملا» چیست؟
حضرت فرمود: خداوند متعال عرش، آب و فرشتگان را قبل از آسمان و زمین آفرید، و فرشتگان به وسیله خود و عرش و آب به خداوند متعال راه پیدا کردند.
پس از این خداوند عرش خود را روی آب قرار داد تا قدرت خود را به فرشتگان نشان دهد، و آنها بدانند که پروردگار به همه چیز قدرت و توانائی دارد.
سپس عرش را با قدرت خود برداشت و آن را بالای آسمان‌های هفت‌گانه قرار داد. و زمین و آسمان را در شش روز آفرید و بر عرش استیلاء پیدا کرد، در صورتی که قدرت داشت آسمان و زمین را در یک چشم به هم زدن خلق کند.
خداوند متعال به این طریق خواست به فرشتگان بفهماند که وی مخلوقات را به تدریج خلق می‌کند، خداوند عرش را برای احتیاج به آن خلق نکرد زیرا او از عرش و همه مخلوقات بی‌نیاز است، و خداوند روش عرش جلوس نمی‌کند زیرا او
[صفحه 520]
جسم نیست و از صفات مخلوقات خود منزه است.
اما قول خداوند که فرمود: «لیبلوکم أیکم أحسن عملا» تفسیرش این است که مخلوقات را آفرید و آنها را به انجام تکالیف عبادات و طاعات آزمایش کرد، نه از این جهت که خواست آنها را بیازماید زیرا خداوند متعال به پایان

هر چیز آگاه است و آزمایش و امتحان در دستگاه او راه ندارد.
مأمون گفت: ای ابوالحسن مرا از ناراحتی رها کردی خداوند تو را برهاند.
64- در حدیث دیگری آمده که مأمون گفت: یابن رسول الله تفسیر «و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا أفأنت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین، و ما کان لنفس أن تؤمن الا باذن الله» را بیان فرمائید.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: پدرم از پدرش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: مسلمانان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله ما دشمن زیاد داریم اگر مردم را با اکراه وارد اسلام کنید بر دشمنان خود پیروز خواهیم شد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من از نزد خود بدعتی نمی‌گذارم و خود را به مشقت و سختی گرفتار نمی‌کنم.
در این هنگام خداوند متعال فرمود: اگر پروردگار بخواهد همه مردم روی زمین ایمان خواهند آورد، و مردم به ایمان مضطر خواهند شد همان طور که در هنگام معاینه مرگ و عذاب از روی اضطرار ایمان می‌آورند.
و اگر از روی جبر و اضطرار ایمان بیاورند ثواب و پاداش نخواهند داشت، و لیکن اراده فرمود مردم با طوع و رغبت ایمان آورند تا به الطاف و عنایات و بهشت خداوند برسند و به پیغمبر خود فرمود: آیا مردم را اجبار می‌کنی که اسلام بیاورند.
[صفحه 521]
اما آیه مبارکه‌ی «و ما کان لنفس أن تؤمن الا باذن الله» مقصود این نیست که خداوند ایمان را بر آنها حرام کرده باشد، معنی آیه این است که هیچ کس بدون اذن خداوند نمی‌تواند ایمان بیاورد، و اذن خداوند همان است که مردم را مکلف کرده به دستورات و اوامرش ایمان بیاورند، و اگر تکلیف و تعبد نبود خداوند مردم را به ایمان اجبار می‌کرد.
مأمون گفت: ای ابوالحسن مشکل ما را حل کردی خداوند مشکلات شما را حل کند، اینک بفرمائید، آیه‌ی شریفه «الذین کانت أعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا» چه معنی دارد؟
امام علیه‌السلام فرمود کوری چشم مانع یاد کردن خداوند نیست، و تذکر به چشم ارتباطی ندارد، ولیکن خداوند متعال کافرین به ولایت علی علیه‌السلام را به کوران تشبیه کرده، زیرا گفته‌های پیغمبر درباره‌ی علی بر آنها گران می‌آمد، و استطاعت شنیدن آن را نداشتند.
مأمون گفت مشکل ما را حل کردی خداوند مشکلات شما را حل کند.

65- بزنطی گوید حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر «و شروة بثمن بخس دراهم معدودة» فرمود مقصود بیست درهم است.
«بخس» یعنی ناقص، و این قیمت یک سگ شکاری است، هرگاه کشته شود بیست درهم ارزش دارد که باید از طرف قاتل به صاحبش پرداخت گردد.
66- عباس بن هلال گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود زندان‌بان به یوسف علیه‌السلام گفت من تو را دوست دارم، یوسف گفت هر چه به سرم آمد از همین دوستی بود.
[صفحه 522]
خاله‌ام مرا دوست داشت و در نتیجه مرا دزدید، پدرم مرا دوست داشت برادرانم بر من حسد بردند، زن عزیز مرا دوست داشت، مرا به زندان افکند.
پس از این حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند یوسف در زندان شکایت کرد و گفت بارخدایا زندان چرا نصیبم شد، و من در این جا گرفتار شدم؟
خداوند متعال فرمود: تو خود زندان را اختیار کردی و گفتی خداوندا زندان را دوست‌تر دارم از پیشنهادی که به من می‌کنند، و اگر گفته بودی عافیت را دوست دارم تو را گرفتار زندان نمی‌کردم.
67- احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم معنای «و جئنا ببضاعة مزجاة» چیست؟ فرمود: یعنی تنگدستی.
فرمود در ولایت آنها در آن سال فقر و فاقه و خشکسالی بود، و فرزندان یعقوب در تنگی معیشت قرار داشتند.
68- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه شریفه «لو لا أن رأی برهان ربه» فرمود:
زن عزیز برخاست و جامه‌ای را روی بت انداخت، یوسف گفت این چه کاری بود کردی؟ گفت: از بت شرم دارم.
یوسف گفت تو از یک جماد شرم می‌کنی که نه گوش دارد و نه چشم، پس من چگونه از خداوندی که آدمیان را آفریده شرم نداشته باشم.

69- احمد بن عمر از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در [صفحه 523]
معنی آیه شریفه «قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب» فرمود مقصود علی علیه‌السلام است.
70- حسن بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه «هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا» فرمود خوف برای مسافر است، و طمع برای مقیم.
71- ابراهیم بن عباس گوید در محضر حضرت رضا علیه‌السلام بودیم، و سخن از گناهان کبیره به میان آمد و عقیده‌ی معتزله مورد بحث قرار گرفت، که آنها گفته‌اند گناهان کبیره مورد آمرزش قرار نمی‌گیرند.
امام رضا علیه‌السلام فرمودند حضرت صادق فرموده قرآن برخلاف عقیده معتزله نازل شده است که «و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم»

72- بزنطی گوید مردی از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید «جزء» چه اندازه است؟ و جزئی از یک چیز یعنی چه؟
فرمود جزء یک هفتم است، خداوند متعال می‌فرماید «لها سبعة أبواب لکل باب منهم جزء مقسوم»
73- حسن بن فضال گوید حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «فاصفح الصفح الجمیل» فرمود درگذشت و عفو بدون منت را «صفح جمیل» گویند.
74- اسماعیل بن همام گوید حضرت رضا علیه‌السلام درباره‌ی مردی که وصیت کرده بود یک «جزء» از مالش را انفاق کنند، فرمود جزء یک هفتم است و
[صفحه 524]
سپس فرمود خداوند در قرآن فرموده «لها سبعة أبواب لکل باب منهم جزء مقسوم»

75- وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم و گفتم: قربانت گردم «فاسالوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» را بیان فرمائید.
فرمود: اهل ذکر ما هستیم، و باید مردم از ما سئوال کنند، گفتم: پس ما سئوال کننده و شما سئوال شده هستید؟
فرمود: آری.
بار دیگر عرض کردم: لازم است که ما از شما بپرسیم؟
فرمود: آری.
گفتم: لازم است که شما جواب ما را بدهید، گفت خیر آن دیگر به ما ارتباط دارد اگر خواستیم جواب می‌دهیم، و اگر خواستیم سکوت می‌کنیم.
مگر نمی‌دانی خداوند متعال می‌فرماید: «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسک بغیر حساب».
76- صفوان بن یحیی گوید حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «فاسئلوا اهل الذکر» فرمودند:
مقصود از اهل ذکر ائمه هستند، اگر نمی‌دانند باید از آنها بپرسند، و لازم نیست آن‌ها جواب دهند، اگر خواستند پاسخ می‌دهند و اگر خواستند سکوت می‌کنند.

77- محمد بن فضیل گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر آیه [صفحه 525]
شریفه «و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أضل سبیلا» را بیان کنید.
فرمود آن کسی است که انجام مناسک حج را به تأخیر اندازد، و بگوید امسال حج به جا خواهم آورد و سال دیگر بگوید امسال به مکه خواهم رفت، وی همین طور حج را عقب می‌اندازد تا از جهان درگذرد.
78- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
معنی آیه شریفه «یوم ندعوا کل أناس بامامهم» این است که هر قومی را به وسیله امام زمانش می‌خوانند، و از کتاب خداوند و سنت پیغمبرش سئوال می‌کنند.
79- حسن بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر «ان أحسنتم أحسنتم لانفسکم و ان أسأتم فلها» فرمودند: اگر نیکی کنید نیکی به خودتان عاید می‌گردد، و اگر بدی کردید خداوند آن بدی‌ها را می‌آمرزد.
80- ابن شهرآشوب از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه شریفه «ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا» را قرائت می‌کردند، از آن حضرت پرسیده شد فرمود: مقصود آن سه نفر هستند و در مورد وصی من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از آنها بازخواست خواهد شد.
سپس فرمود: به خداوند سوگند همه امت مرا روز قیامت متوقف خواهند [صفحه 526]
ساخت و از ولایت علی از آن‌ها پرسش خواهند کرد، و این است معنی آیه شریفه «و قفوهم انهم مسئولون».

81- یونس و هشام بن ابراهیم در مورد عالمی که با حضرت موسی علیه‌السلام رفیق شد اختلاف کردند، و گفتند:
آیا کسی می‌تواند با موسی که در زمان خود حجت خداوند بود برابری کند و یا از وی داناتر باشد؟
آنها در این باره برای حضرت رضا (ع) نوشتند و حقیقت موضوع را از آن جناب خواستند.
امام علیه‌السلام در جواب آنها نوشت: موسی علیه‌السلام در یکی از جزیره‌ها نزد آن عالم رسید و او را در حال نشسته مشاهده کرد، و سلام نمود، آن عالم جواب سلام را نداد زیرا در آن جزیره سلام معمول نبود، سپس گفت شما از کجا آمده‌ای و کیستی؟
موسی گفت من موسی بن عمران هستم، گفت تو همان موسی هستی که خداوند با او سخن گفت.
فرمود آری من همان هستم.
گفت حاجت شما چیست؟ گفت آمده‌ام تا از علوم شما استفاده برم و راه رستگاری را دریابم.
گفت من کارهائی دارم که تو طاقت آنها را نداری، همچنان که تو کارهائی انجام می‌دهی که من طاقت آنها را ندارم، سپس آن عالم از مصائب آل محمد علیهم‌السلام
[صفحه 527]
و گرفتاری‌هائی که برای آنها پیش خواهد آمد سخن گفت، و هر دو از شدت مصائب گریه کردند، و بعد از فضائل آل محمد علیهم‌السلام گفتگو کرد، تا آنجائی که موسی گفت:
کاش من از آل محمد بودم، سپس از مبعث حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زحماتی که از قومش متحمل شد و از افرادی که پیرامون آن حضرت بودند به تفصیل سخن گفت و حتی نام آن سه نفر را هم بر زبان جاری کرد.
موسی علیه‌السلام گفت اجازه می‌دهید با شما همراهی کنم تا از علوم و فضائل شما استفاده کنم؟
خضر گفت تو قدرت نداری در برابر کارهای من صبر کنی، و چه طور می‌توانی از آن چه خبر نداری صبر داشته باشی.
موسی گفت: اجازه دهید با شما همراهی کنم انشاءالله صبر خواهم کرد، و نافرمانی شما را نخواهم نمود.
خضر گفت اگر با من بیائی از کارهائی که انجام می‌دهم سئوال نکن، و بر

من اعتراضی نداشته باش تا من شما را از عاقبت کار مطلع کنم.
موسی گفت مانعی ندارد، آن سه نفر به طرف ساحل حرکت کردند، هنگامی که به ساحل رسیدند یک کشتی آماده‌ی حرکت بود، یکی از کشتی‌رانان گفت این سه نفر را با خود می‌بریم زیرا اینها مردان شایسته‌ای می‌باشند.
آن‌ها را سوار کشتی کردند و کشتی به حرکت خود ادامه داد، پس از اینکه کشتی در وسط دریا قرار گرفت. خضر از جای خود حرکت کرد و به گوشه کشتی رفت و آن را سوراخ کرد و مقداری پارچه و گل آن جا فرو نمود.
[صفحه 528]
در این هنگام موسی (ع) خشمگین شد و گفت کشتی را سوراخ کردی تا مسافران غرق شوند، این کار عجیب و زشتی بود که انجام دادی؟!
خضر علیه‌السلام گفت آیا من به شما نگفتم قدرت نداری در برابر کارهای من صبر پیشه کنی و به افعال من اعتراض نداشته باشی.
موسی گفت من سفارش شما را فراموش کردم، و اینک در برابر این امر مشکل بر من سخت‌گیری نکن.
آن‌ها از کشتی پیاده شدند، در این هنگام چشم خضر علیه‌السلام به جوانی که در آن حدود بین کودکان بازی می‌کرد افتاد، آن کودک بسیار زیبا بود و چهره‌اش مانند ماه تابان می‌درخشید، و در گوشهایش دو گوشواره بود.
خضر آن کودک را موردنظر قرار داد، و سپس او را کشت، در این هنگام موسی خضر را گرفت و بر زمین کوبید و گفت آیا بدون جهت، نفس پاکی را می‌کشی و بسیار کار زشتی بجای آوردی.
خضر گفت: مگر نگفتم تو قدرت نداری در برابر کارهای من صبر کنی.
موسی گفت: اگر بعد از این از کارهائی که انجام می‌دهی جستجو کنم رفاقت خود را با من قطع کن و دیگر عذری برای من نخواهد بود.
آنها از آن محل گذشتند و به دهکده‌ای رسیدند که آن را «ناصریه» می‌گفتند، شب هنگام بود که موسی و خضر وارد این قریه شدند و از اهل قریه خواستند شب آنها را جای دهند.
اهالی قریه به آنها جا ندادند و از پذیرائی خودداری کردند، در این هنگام خضر متوجه شد که یکی از دیوارهای قریه کج شده و مشرف بر خرابی است، خضر
[صفحه 529]
دست خود را روی دیوار گذاشت و گفت: برخیز این دیوار را راست کنیم.
موسی گفت: باید اهل قریه ما را طعام و غذا بدهند سپس ما این دیوار را اصلاح کنیم.
خضر گفت: از این جا دیگر رفاقت و مصاحبت ما قطع شد و اینک سر کارهای خود را بر تو روشن می‌کنم.

اما موضوع کشتی از این قرار بود که آن متعلق به گروهی از مساکین بود، که بوسیله آن ارتزاق می‌کردند، و چون یکی از پادشاهان در نظر داشت آن را غصب کند من آن را معیوب کردم تا از دستبرد آن پادشاه مصون باشد، و آنان می‌توانند با همان کشتی معیوب امرار معاش کنند.
اما آن کودک را که دیدی کشتم، پدر و مادر او از اهل ایمان هستند، و من در چهره آن کودک علامت کفر دیدم و دانستم که آن کودک پس از اینکه بزرگ شد پدر و مادر خود را به کفر می‌کشاند، از این رو آن را کشتم و خداوند به جای آن کودک فرزند مؤمن و مهربانی به آنها خواهد داد، و خداوند به جای آن پسر یک دختری به آنها می‌دهد که از آن هفتاد پیغمبر متولد خواهد شد.
اما دیواری که من آن را راست کردم و از خرابی و انهدام آن جلوگیری نمودم متعلق به دو کودک یتیم بود که در آن شهر زندگی می‌کردند، در زیر آن دیوار گنجی است که به آن دو کودک تعلق دارد، پدر کودکان مرد صالحی بود و آن گنج را برای فرزندانش ذخیره کرده بود، و ما با راست کردن دیوار گنج را از دستبرد حفظ کردیم و کودکان پس از اینکه بزرگ شدند از گنج استفاده خواهند کرد.
این بود سر کارهائی که من کردم و تو نتوانستی صبر کنی.
[صفحه 530]
82- علی بن اسباط از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر «و کان تحته کنز لهما» فرمود: آن گنج لوحی از طلا بود که در آن نوشته شده بود.
بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول خداست، تعجب دارم از کسی که یقین به مرگ دارد چگونه خوشحال می‌گردد، و تعجب دارم از کسی که به قضاء و قدر معتقد است چگونه محزون می‌شود، تعجب دارم از کسی که دنیا و تغییرات آن را مشاهده می‌کند چگونه به آن دلبستگی پیدا می‌نماید.
سزاوار است کسی که با عقل و خرد خداوند را شناخته، او را در قضاء و قدرش متهم نکند، و او را در روزی دادن بی‌توجه تصور نکند.
83- ابن شهرآشوب از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه «لینذر بأسا شدیدا من لدنه».
فرمود: بأس شدید علی بن ابی‌طالب است که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله با دشمنانش جهاد می‌کرد.

84- یاسر خادم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: انسان در سه جا گرفتار وحشت و اضطراب می‌گردد روزی که متولد می‌شود و دنیا را مشاهده می‌کند، روزی که جهان را وداع می‌کند و آخرت را می‌نگرد، و روزی که مبعوث می‌گردد و چیزهائی مشاهده می‌نماید که در دنیا ندیده بود.
خداوند متعال در این سه جا به یحیی بن زکریا سلام فرستاده و فرمود: «و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا».
[صفحه 531]
عیسی بن مریم علیه‌السلام نیز در این سه جا بر خود سلام فرستاده و گفته: «و السلام علی یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیا».

85- بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر آیه مبارکه «و لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم» چیست؟
فرمود: ناخن چیدن، و برطرف کردن چرک و کثافت، و بیرون شدن از احرام است، و در تفسیر «و لیطوفوا بالبیت العتیق» فرمودند: مقصود طواف واجب است.

86- حسن بن عبدالله رازی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه «اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون» فرمود: این آیه مبارکه درباره‌ی من نازل شده است.

87- عبدالله بن جندب گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم تفسیر آیه «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه» را برایم بیان فرمائید.
امام رضا در جواب من نوشت: اما بعد محمد در میان مردم امین خداوند بود پس از اینکه پیغمبر از جهان رفت ما اهل بیت وارث او می‌باشیم، پس ما اکنون امنای پروردگار در روی زمین هستیم، علم منایا و بلایا و انساب عرب در نزد ما قرار دارد،
[صفحه 532]
و ما می‌دانیم چه اشخاصی بر فطرت اسلام متولد شده‌اند، و حقیقت ایمان هر کسی را می‌دانیم.
ما هرگاه مردی را مشاهده کنیم حقیقت ایمان و نفاق را در چهره او مشاهده می‌کنیم، شیعیان ما و پدران آنها با نام و نشان در کتاب مخصوص نوشته شده‌اند، خداوند از ما و آنها پیمان گرفته است، آن‌ها با ما در یکجا وارد می‌شوند و منزل می‌کنند.
ما و شیعیان، مسلمان حقیقی و واقعی هستیم و تا روز قیامت مسلمان حقیقی ما و شیعیان ما می‌باشند.
ما به ریسمان محکم پیغمبر چنگ می‌زنیم، و پیغمبر به ریسمان محکم خداوند چنگ می‌زند، و شیعیان ما هم به ریسمان ما چنگ خواهند زد، هر کس از ما مفارقت کند هلاک می‌گردد، و هر کس از ما پیروی کند نجات پیدا می‌کند.
کسانی که از ما جدا شوند و ولایت ما را انکار نمایند کافرند، و هر کس از ما و یا پیروان ما متابعت کند مؤمن است، کافر ما را دوست نمی‌دارد و مؤمن ما را دشمن نمی‌گردد.
هر کس بمیرد در حالی که ما را دوست داشته باشد خداوند او را با ما مبعوث می‌کند، ما برای پیروان خود نوری هستیم که با آن نور راه پیدا می‌کنند و هدایت می‌شوند.
هر کس بخواهد هدایت یابد به وسیله ما هدایت می‌شود، هر کس با ما نباشد مسلمان نخواهد بود.
دین را خداوند به وسیله ما افتتاح کرد و در ما هم ختم خواهد فرمود، خداوند به وسیله ما شما را از طعام و غذای دنیا سیر کرد و به وسیله ما از آسمان باران فرستاد
[صفحه 533]
خداوند متعال به جهت ما شما را از غرق شدن در دریا و فرورفتن در زمین حفظ کرده است، و خداوند به وسیله ما شما را در دنیا و در قبر، در

محشر، در صراط در نزد میزان، و در هنگام دخول بهشت نفع می‌رساند.
مثل ما در کتاب خداوند مانند مشکاتی است که در قندیل باشد، مشکاة ما هستیم، و مصباح محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در میان آبگینه مانند ستاره فروزان می‌درخشد.
قرآن نوری است بالای نوری، و خداوند با نور هدایت خود هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.
پروردگار برای مردم مثل‌ها می‌زند و او بر هر چیزی قادر است، پس نور، علی علیه‌السلام است، و خداوند به ولایت ما هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید، و بر خداوند است که دوست ما را با چهره نورانی مبعوث کند و حجت وی را به او نشان دهد، و خداوند دوستان ما را از پرهیزکاران قرار می‌دهد و آنان را در زمره صدیقان و شهیدان و صالحان به شمار می‌آورد.
شهیدان ما بر سایر شهداء برتری دارند و شهدای شیعیان ما نیز بر سایر شهیدان برتری دارند، ما برگزیدگان و فرزندان پیامبران هستیم، و در کتاب خداوند ما را معصوم معرفی کرده و ما از همه مردم به رسول خدا سزاواریم.
و ما کسانی هستیم که خداوند برای آنها دین خود را تشریع کرده است، و در کتاب خود فرموده: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی أوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی»
ما شریعت را فراگرفتیم و رسانیدیم آن‌چه را فراگرفته بودیم، علوم پیامبران را خداوند در نزد ما ودیعه گذاشت.
[صفحه 534]
ما وراث پیغمبران و ورثه صاحبان علم و پیامبران اولواالعزم می‌باشیم، اینک دین را به‌پا دارید همان طور که خداوند فرموده: از همدیگر پراکنده نگردید بر مشرکین بسیار سنگین است که شما آنها را به ولایت علی علیه‌السلام دعوت می‌کنید.
ای محمد خداوند هدایت می‌کند کسانی که تو را در مورد ولایت علی علیه‌السلام اجابت می‌کنند.
ای محمد من کتابی را برای تو نازل کردم، در آن کتاب تدبر کن و تأمل نما که در آن شفا و نور هست، دلیل بر این مطلب آیه شریفه «فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال» سپس خداوند متعال مثلی زد برای کسانی که با آنها منازعه کردند و فرمود: «و الذین کفروا أعمالهم کسراب بقیعة».
سراب آن چیزی است که در بیابان و کویرها از دور می‌درخشد، و آدم تشنه خیال می‌کند آن آب است، هنگامی که خود را به آن رسانید چیزی مشاهده نمی‌کند.
88- عباس بن هلال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام از آیه شریفه «الله

نور السماوات و الارض» سؤال کردم فرمود: خداوند اهل آسمان و زمین را هدایت می‌کند.

89- ابوالصلت هروی از حضرت رضا علیه‌السلام و او از پدرانش علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که مردی از اشراف بنی‌تمیم سه روز قبل از شهادت علی علیه‌السلام خدمت آن حضرت رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین آمده‌ام تا مرا از اخبار اصحاب
[صفحه 535]
رس که در چه زمانی بوده و در کجا زندگی می‌کرده‌اند و پادشاه آنها چه کسی بوده مطلعم کنید.
و نیز بفرمائید آیا خداوند پیغمبری برای آنها فرستاد یا خیر، و چرا آن ملت هلاک شدند؟ من در قرآن مجید نام آنها را می‌خوانم و از اخبار آنان اطلاعی ندارم.
علی علیه‌السلام فرمود: از من مطلبی پرسیدی که کسی قبل از تو آن را نپرسیده است، و کسی غیر از من هم پاسخ این را نمی‌تواند بدهد.
در کتاب خداوند آیه‌ای نیست مگر اینکه من تفسیر آن را می‌دانم، و محل فرود آن را که در کجا بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرود آمد در شب و روز همه اینها را می‌دانم، و در این سینه علوم فراوانی هست و لیکن طلاب و جوینده‌ی آن را مشاهده نمی‌کنم، و به همین زودی که مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد.
اینک بدان داستان اصحاب رس از این قرار است آنها گروهی بودند که درخت صنوبر را می‌پرستیدند، و آن درخت را «شاه درخت» می‌گفتند.
یافث بن نوح آن درخت را کنار چشمه‌ای غرس کرده بود که آن چشمه را «روشاب» می‌گفتند، و آن درخت بعد از طوفان برای نوح روئید، و آن جماعت را از این جهت «اصحاب رس» گفتند که آنان پیغمبر خود را در زمین فرو نمودند.
این قضیه بعد از حضرت سلیمان علیه‌السلام اتفاق افتاد، آنها دوازده قریه داشتند که در کنار رود رس که یکی از نهرهای مشرق است قرار گرفته بود، و این نهر را از این جهت «رس» می‌گفتند، که در آن ایام نهری پرآب‌تر و شیرین‌تر از آن نبود.
در اطراف آن نهر، آبادیهای فراوان و قراء و قصبات زیادی وجود داشت و
[صفحه 536]
از جهت کشاورزی و عمران نیز بسیار بارونق بود.
دوازده قریه مزبور را آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، و مهر می‌گفتند و شهر بزرگ آنها اسفندار بود، و در همین محل پادشاه آنان زندگی می‌کرد، که به آن ترکوذ بن غابور بن

یارش بن سارن ابن نمرود بن کنعان فرعون ابراهیم علیه‌السلام می‌گفتند، و چشمه با درخت صنوبر در آنجا بود.
آن جماعت در هر دهکده‌ای یک شاخه از آن درخت صنوبر را غرس کرده بودند، و آن شاخه خود یک درخت بزرگی شده بود.
آنها آب آن نهر را بر خود حرام کرده بودند، خود و چهارپایان از آن نمی‌خوردند، و هر کس مرتکب خلاف می‌شد و از آن آب می‌خورد او را می‌کشتند، و می‌گفتند خدایان ما به این آب بستگی دارند، و کسی حق ندارد رشته حیات آنها را قطع کند، و آنها از نهر بزرگ رس آب می‌خوردند.
اصحاب رس در یکی از ماه‌های سال در یکی از دهکده‌ها عید داشتند و در آن دهکده اجتماع می‌کردند و بر شاخه‌های درخت صنوبر مقداری حریر آویزان می‌نمودند که در آن نقش‌ها و صورت‌های گوناگونی بود.
سپس گوسفند و گاوی چند در کنار آن درخت ذبح می‌کردند، و آتش روشن می‌نمودند، هنگامی که دود آتش و گوشت‌ها به آسمان می‌رفت و آن‌ها در اثر تراکم دود آسمان را مشاهده نمی‌کردند، با چهره‌های خود بر زمین افتاده و درخت‌ها را سجده می‌کردند، و با گریه و فریاد می‌خواستند درخت از آن‌ها راضی شود.
شیطان می‌آمد و برگ‌های درخت را حرکت می‌داد، و مانند کودکان فریاد می‌زد
[صفحه 537]
و می‌گفت: من از شما راضی شدم، اینک ناراحت نباشید و آسوده خاطر به منازل و سرو کار خود بروید.
آنان در این هنگام سرهای خود را از زمین بلند می‌کردند و شراب می‌خوردند و مشغول نواختن ساز و آواز می‌شدند، و آن‌ها در آن شب و روز به عیش و نوش و خوشگذرانی مشغول بودند.
عجم‌ها از این جهت اسامی ماه‌های خود را آبان ماه، و آذر ماه گذاشته‌اند و این نامها را از اسامی آن دهکده‌ها اختیار کرده‌اند، و هم‌چنین هر سال در یک ده این مراسم برگزار می‌گردد، تا وقتی که، نوبت قریه بزرگ فرا می‌رسد.
هنگام عید در قریه بزرگ، همه مردم از کوچک و بزرگ در آن‌جا اجتماع می‌کنند و در کنار درخت صنوبر یک سراپرده بزرگ از دیبا که در آن انواع نقوش و صور می‌باشد، برافراشته می‌کنند.
آن سراپرده بزرگ دوازده در دارد، و اهالی هر ده از یک در وارد می‌گردند و هنگام نزدیک شدن به درخت صنوبر آن را سجده می‌کردند و قربانی‌های خود را تقدیم می‌کردند.
قربانی‌هائی که در این جا تقدیم می‌شد بیشتر از آن قربانی‌هائی که سال‌های پیش می‌دادند بود.

در این هنگام شیطان می‌آمد و درخت صنوبر را حرکت می‌داد و از داخل آن با فریاد بلند سخن می‌گفت، و آنان را وعده می‌داد، و آن‌ها نیز سرهای خود را از زمین برداشته با حال نشاط به شرب خمر و لهویات مشغول می‌شدند و این نشاط و خوشحالی دوازده روز طول می‌کشید.
چون کفر و طغیان این قوم به طول انجامید خداوند متعال پیغمبری به طرف آنها
[صفحه 538]
فرستاد، و آن پیغمبر از اولاد یعقوب بود وی مدتی در میان آنها زندگی کرد و آنان را به عبادت خداوند واحد و ترک شرک دعوت کرد، و لیکن آنان به سخن‌های او توجهی نکردند و بر کفر و سرکشی و طغیان خود افزودند، و سخنهای او را نپذیرفتند.
پیغمبر مزبور در عید بزرگ آنها که در قریه‌ی بزرگ تشکیل شده بود شرکت کرد، و گفت: بارخدایا بندگان تو گفته‌های مرا قبول نکردند و مرا تکذیب نمودند و بر کفر خود افزودند، و اینک درختی را عبادت می‌کنند که برای آنها نفع و ضرری ندارد و اکنون قدرت خود را به آنان ظاهر کن و درخت آنها را خشک نما.
آن گروه شب را آرام گرفتند و چون صبح از خواب بیدار شدند مشاهده کردند درخت خشک شده است.
اصحاب رس بسیار مضطرب و ناراحت شدند، گروهی گفتند: این مرد خدایان ما را سحر کرده و او گمان می‌کند که رسول خداست و از آسمان برای او وحی می‌رسد، و او در نظر دارد شما را از خدایان خودتان برگرداند و متوجه خدای خود کند.
گروهی دیگر گفتند: چنین نیست بلکه خدایان شما از این مرد خشمگین شده‌اند، چون این مرد نسبت به آنها سخنانی می‌گفت و شما را دعوت می‌کرد که از عبادت آنها دست بردارید.
اینک درخت غضب کرده و خرمی و شادابی خود را از شما دریغ داشته است و شما باید اکنون از خدایان خود دفاع کنید.
آن جماعت اجماع کردند که آن پیغمبر را بکشند، لوله‌ای را تعبیه کردند و آن را در میان رود فرو بردند، و آب و گل میان لوله را بیرون کشیدند و چندین ذرع لوله‌ها را در زمین فرو بردند.
[صفحه 539]
سپس آن پیغمبر را در میان آن لوله انداختند، و بعد سنگی را روی وی انداختند، و سپس آن لوله‌ها را از آب و گل بیرون کشیدند، و آن پیغمبر در اعماق زمین فروماند و رود بزرگ بار دیگر از روی آن جاری گردید.
پس از اینکه پیغمبر را به این صورت کشتند گفتند: اینک خدایان ما راضی شدند چون مشاهده کردند ما بدگوی آنها را کشتیم، و او را در زیر آب و

گل دفن کردیم، و اینک بار دیگر طراوت درخت صنوبر عود خواهد کرد و برگ خواهد داد.
آن جماعت در تمام آن روز فریاد و ناله پیغمبر را می‌شنیدند و او می‌گفت: خداوندا مشاهده می‌کنی که من در جای تنگی قرار گرفته‌ام و چاره‌ای ندارم، اینک جان مرا بگیر و زود مرا نجات بده.
در این هنگام خداوند متعال به جبرئیل گفت: آیا این بندگان که از حلم من سوءاستفاده می‌کنند و از عذاب من خود را در امان می‌بینند، و دیگری غیر از مرا عبادت می‌نمایند، و پیغمبران مرا می‌کشند، اینک خیال می‌کنند در آسایش خواهند بود و یا از زیر سلطه من خارج خواهند شد؟ من اکنون از آنها انتقام خواهم گرفت تا آنها برای آیندگان عبرت باشند.
ناگهان در همین روز باد شدیدی وزیدن گرفت و آن جماعت حیران و سرگردان شدند و از شدت وحشت نتوانستند کاری انجام دهند، زمین زیر آنها مانند سنگ کبریت سرخ شد و ابر سیاهی از آسمان بر آنها سایه افکند، و همگان را ذوب کرد همان طور که سنگ آب می‌گردد.
ما از عذاب خداوند به او پناه می‌بریم، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.
90- محمد بن ابی‌عباد که مشهور به شنیدن لهویات و شرب نبیذ بود گوید: [صفحه 540]
از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم نظر شما درباره‌ی سماع چیست؟ و آیا جایز است که به ساز و آواز گوش داد؟
فرمود: اهل حجاز در این باره رأی باطلی دارند، مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «و اذا مروا باللغو مروا کراما».
91- عباسی می‌گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام اذن گرفتم اجازه دهند به خاندان خود انفاق کنم.
فرمود: مواظب باش که مرتکب دو مکروه نشوی گوید: عرض کردم: من این موضوع را درک نمی‌کنم.
فرمود: خداوند اسراف و زیاده‌روی را در انفاق کراهت دارد همان طور که خودداری و عدم انفاق را نیز مکروه شمرده است، و در قرآن مجید فرمود: «والذین اذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما».

92- سلیمان غازی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «فتبسم ضاحکا من قولها» فرمود:
هنگامی که مورچه گفت: ای مورچگان در منازل خود ساکن شوید که سلیمان و لشکریانش از اینجا می‌گذرند و از روی عدم توجه شما را پایمال می‌کنند، باد، این گفته مورچه را برای حضرت سلیمان علیه‌السلام برد و او در این هنگام در آسمان پرواز می‌کرد.
حضرت سلیمان متوقف شد و فرمود: مورچه را حاضر کردند، هنگامی که در برابر سلیمان قرار گرفت، گفت: ای مورچه مگر نمی‌دانی که من پیامبر هستم و به کسی ستم روا نمی‌دارم.
[صفحه 541]
مورچه گفت: مطلب همین است که فرمودی.
سلیمان گفت: پس چرا آنها را از من ترسانیدی.
مورچه گفت: ترسیدم جلال و شکوه تو را مشاهده کنند و مفتون شوند، و غیر خداوند را عبادت نمایند.

93- محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر آیه شریفه «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» چیست؟
فرمود: مقصود ائمه علیهم‌السلام هستند.

94- هیثم بن عبدالله رمانی از حضرت رضا علیه‌السلام از امام باقر علیه‌السلام روایت کرد که آن جناب در تفسیر آیه مبارکه «فطرة الله التی فطر الناس علیها» فرمود مقصود لا اله الا الله، محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین ولی الله می‌باشد و این‌ها از لوازم توحید هستند.

95- حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام تفسیر «انا عرضنا الامانة علی السماوات و الارض و الجبال فابین أن یحملنها» را پرسیدم، فرمود: مقصود از امانت ولایت است که هر کس بدون استحقاق آن را قبول کند کافر است.
96- محمد بن سنان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم آیه شریفه [صفحه 542]
«ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله» و با گفتار حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: أنت و ما لک لابیک چه معنی دارد، و چرا در این جا از حقوق مادر گفتگو به میان نیامده است، و مادر نمی‌تواند بدون اذن فرزندش از مال او استفاده کند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مادر از مال فرزندش نمی‌تواند بردارد مگر با اجازه پسرش، زیرا پسر در صورت تنگدستی واجب النفقه پدر است، و مادرش لازم نیست نفقه فرزندش را بپردازد، و از این جهت پدر می‌تواند از مال فرزند برای امرار معاش و رفع تنگدستی استفاده کند.

از سوره‌ی فاطر

97- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر «ثم أورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا» چیست؟
فرمود: فرزندان فاطمه سلام الله علیها هستند، «سابق بالخیرات» امام است «منهم مقتصد» کسی است که امام را بشناسد، «و ظالم لنفسه» کسی است که امام را نمی‌شناسد.
98- عباس بن هلال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: پدرم گفت: هر کس هنگام خواب آیه شریفه «ان الله یمسک السموات و الارض أن تزولا و لئن زالتا ان أمسکهما من أحد من بعده انه کان حلیما غفورا» را بخواند در امان خواهد بود.

99- ابوسعید مکاری خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسید و گفت: کارت به جائی رسیده که مدعی مقام پدرت شده‌ای؟!
[صفحه 543]
امام رضا گفت: چه می‌گوئی خداوند نور تو را خاموش کند، و فقر و تنگدستی را وارد منزلت نماید، مگر نمی‌دانی که خداوند متعال به عمران وحی فرستاد که من به تو فرزند پسری خواهم داد، سپس دختری عنایت کرد و از آن دختر عیسی متولد شد،
پس عیسی و مریم از یکدیگر هستند، من و پدرم نیز از همدیگر هستیم.
ابوسعید گفت: می‌خواهم از شما مسئله‌ای بپرسم، فرمود: من گمان نمی‌کنم از من قبول کنی زیرا در گروه من نیستی و لیکن آنچه در نظر گرفته‌ای سؤال کن.
گفت: چه می‌گوئی درباره‌ی مردی که در هنگام مرگ می‌گوید: همه غلامان قدیمی من در راه خدا آزاد هستند.
فرمود: آری هر غلامی که شش ماه از خریداریش گذشته باشد باید طبق وصیت آزاد گردد.
خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: «و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم» و هر چه از آن شش ماه گذشت آن را قدیم می‌گویند.
راوی گوید: ابوسعید از نزد آن حضرت بیرون شد و بعد از چندی فقر و تنگدستی گریبانش را گرفت و دیدگانش نیز کور گردید.

100- حسن بن عبدالله رازی گوید: حضرت رضا از پدرش و او از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه شریفه «و قفوهم انهم مسئولون» فرمود یعنی آنها را از ولایت علی علیه‌السلام بازخواست می‌کنند.
[صفحه 544]

101- محمد بن عبیده گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر آیه شریفه «ما منعک أن تسجد لما خلقت بیدی أستکبرت» چیست؟ فرمود یعنی به قدرت و نیروی من.

102- علی سائی گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم معنی آیه شریفه «أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین» چیست؟
فرمود «جنب الله» امیرالمؤمنین است و هم‌چنین اوصیاء بعد از آن حضرت می‌باشند، یکی بعد از دیگری تا آخرین نفر از آنها، و بعد از آنان خداوند داناتر است چه خواهد شد.
103- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه شریفه «انک میت و انهم میتون» فرود آمد.
فرمود بارخدایا مگر همه مردمان خواهند مرد و پیامبران باقی خواهند بود، سپس آیه شریفه فرود آمد «کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون».

104- محمد بن سنان گوید حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشت.
علت این که مال فرزند برای پدر حلال است و پدر می‌تواند بدون اذن و اجازه
[صفحه 545]
فرزند از مال او استفاده کند، و لیکن فرزند نمی‌تواند بدون اذن پدر در مال او تصرف کند، این است که فرزند از طرف خداوند به پدر هبه شده و فرموده «یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکورا» و نیز به خاطر این که پدر در مورد فرزندش همواره مسئولیت دارد و نفقه‌اش بر او واجب است.

105- صفوان بن یحیی گوید حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسألون» فرمودند مقصود از آن ما هستیم.

106- حسین بن بشار گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم آیا خداوند متعال چیزی که هنوز واقع نشده می‌داند، و اگر می‌داند چگونه می‌داند؟
فرمود خداوند به اشیاء عالم است قبل از اینکه وجود پیدا کنند، خداوند متعال می‌فرماید:
«انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون» و به اهل دوزخ فرمودند «ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه انهم لکاذبون» و خداوند می‌دانست اگر آنها به دنیا برگردند بار دیگر مرتکب فساد می‌گردند.
پروردگار به فرشتگان در هنگامی که گفتند «أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک» فرمود «انی اعلم ما لا تعلمون» پس خداوند متعال همواره علمش به اشیاء هست قبل از اینکه آن اشیاء را خلق کند.

107- حسن بن فضال گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود «اولواالعزم» [صفحه 546]
را از این جهت اولواالعزم گفتند، که دارای شریعت بودند.
مطلب از این قرار است که پیغمبران بعد از نوح علیه‌السلام به شریعت و کتاب او عمل می‌کردند، تا هنگامی که ابراهیم علیه‌السلام مبعوث شده پس از آن همه پیغمبران تابع شریعت و کتاب او بودند تا وقتی که موسی علیه‌السلام برانگیخته شد.
پس از موسی پیامبران از شریعت و کتاب او متابعت می‌کردند تا حضرت عیسی علیه‌السلام مبعوث شدند، و پیغمبران بعد از او به کتاب و شریعت او کار می‌کردند تا آنگاه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبعوث گردید.
این پنج نفر پیامبران اولواالعزم هستند، و آنان افضل انبیاء می‌باشند، شریعت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت منسوخ نمی‌گردد، و هر کس بعد از شریعت و بعد از قرآن کتابی بیاورد خونش هدر است.

108- شیخ صدوق به سند خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه «فالمقسمات أمرا» فرمود گذشتگان روزی بنی‌آدم را بین طلوع فجر و طلوع آفتاب تقسیم می‌کنند، هر کسی بین این دو طلوع بخوابد از رزقش محروم می‌گردد.

109- بزنطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: «ادبار السجود» یعنی چهار رکعت بعد از مغرب، و «ادبار النجوم» دو رکعت است.

110- حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر [صفحه 547]
«الرحمن علم القرآن» چیست؟
فرمود: خداوند قرآن را تعلیم فرمود:
گفتم «خلق الانسان علمه البیان» چه معنی دارد؟
فرمود: آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که بیان هر شیء و هر مطلبی که بشر به آن احتیاج دارد به او تعلیم فرموده است.
111- حسن بن عبدالله رازی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه شریفه «و له الجوار المنشئآت» فرمود: یعنی کشتیها.

112- حسن بن عبدالله رازی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که فرمود:
آیه شریفه «و السابقون» درباره‌ی من نازل شد.

113- اسماعیل بن علی از حضرت رضا از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه شریفه «لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون» قرائت فرمودند و سپس گفتند:
اصحاب جنت کسانی هستند که از من اطاعت کنند، و پس از من تسلیم علی ابن ابیطالب علیه‌السلام شوند و به ولایت او اقرار و اعتراف داشته باشند، و اصحاب دوزخ کسانی می‌باشند که از ولایت او گریزان شده و نقض عهد کنند و با او
[صفحه 548]
جنگ نمایند.
114- یاسر خادم گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم درباره‌ی تفویض چه می‌فرمائید؟
فرمود: خداوند متعال امور دینش را به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واگذاشته و فرمود: «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا».
و اما خلق و آفرینش و دادن روزی را مخصوص خود قرار داده و فرموده: «الله خالق کل شیء» و نیز گفته: «الله الذی خلقکم ثم رزقکم، ثم یمیتکم، ثم یحییکم، قل هل من شرکائکم من یفعل من ذالکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون».

115- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:
روز شنبه مخصوص شیعیان ما است، و دوشنبه روز بنی‌امیه و شیعیان آنها است، روز چهارشنبه مخصوص بنی‌عباس است روز پنجشنبه برای شیعیان آنها است، و روز جمعه متعلق به سایر مردم است و در آن روز نباید به سفر رفت.
سپس این آیه شریفه را قرائت کردند: «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله» یعنی روز شنبه.

116- حسن بن علی بن شعبه حرانی به سند خود از حضرت رضا علیه‌السلام
[صفحه 549]
روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه شریفه «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» فرمود:
توکل دارای چند مرتبه است:
نخست اینکه هر کاری متوجه تو شد اعتماد و اطمینان خود را از دست ندهی و از آنچه برایت پیش آمد راضی باش، و بدان آنچه برایت پیش آمده خیر است.
بر خداوند در کارهای خود توکل داشته باش و همه امورت را به او واگذار، و یکی از موارد توکل واگذاردن کارهائی که از عواقب آن اطلاعی در دست نیست می‌باشد، و باید با توکل بر خداوند دنبال همه کارهای نیک را گرفت و از وی کمک و استعانت خواست تا در آن کارها پیروز و موفق شد.

از سوره‌ی ملک

117- فضالة بن ایوب گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام تفسیر آیه شریفه «قل أرأیتم ان أصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین» پرسیده شد.
فرمود: مقصود از «مائکم» ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند که ابواب خداوند بین او و خلقش می‌باشند «و ماء معین» هم علم امامت است.

118- حسن بن سعید از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه «یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود» فرمود:
حجابی از نور بالا می‌رود و اهل ایمان در این هنگام به سجده می‌آیند، و لیکن
[صفحه 550]
رگهای منافقین خشک می‌گردد و قدرت ندارند سجده کنند.

119- حسن بن عبدالله رازی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در معنی «و تعیها اذن واعیة» فرمود: ای علی من از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد.

از سوره‌ی جن

120- حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: مقصود از «المساجد» ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشند.

121- ابراهیم بن ابی‌محمود گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» فرمود: یعنی آن چهره‌ها نورانی هستند و در انتظار ثواب خداوند می‌باشند.

122- معمر بن خلاد از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب در تفسیر آیه «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا» فرمود: مقصود حب طعام است.

123- حسین بن خالد گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مقصود از «عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون» امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است که فرمود:
[صفحه 551]
خداوند خبری و آیه‌ای بزرگتر از من ندارد.
فضل من بر سایر ملت‌ها و امت‌ها عرضه شد و آنان به فضل من اعتراف نکردند، و در تفسیر «ألم نجعل الارض مهادا» فرمود: در زمین انسان آرامش پیدا می‌کند و ساکن می‌گردد.
در تفسیر «و الجبال اوتادا» فرمود: یعنی کوههای زمین را مانند میخ قرار دادیم که زمین به وسیله آن محکم و استوار گردد، و در تفسیر «و جعلنا اللیل لباسا» فرمود: شب روز را می‌پوشاند.
در معنی «و جعلنا سراجا وهاجا» گفت: یعنی آفتاب جهان تاب و درخشنده که تاریکیها را از هم می‌شکافد، و در تفسیر «و أنزلنا من المعصرات» فرمود: یعنی از ابرها باران رحمت می‌فرستیم.
در تفسیر «ماء ثجاجا» فرمود: یعنی باران‌های پیاپی، و در تفسیر «و جنات ألفافا» فرمود: یعنی باغهائی که درختهای آن انبوه و زیاد و درهم فرورفته باشند، در تفسیر «و فتحت السماء فکانت أبوابا» فرمود یعنی درهای بهشت باز می‌شوند.
در تفسیر «و سیرت الجبال فکانت سرابا» فرمود: کوه‌ها مانند سرابی که در بیابان‌ها می‌درخشد از جلو دیدگان مردم عبور می‌کنند.
در تفسیر «ان جهنم کانت مرصادا» فرمود: یعنی دوزخ ایستاده و در انتظار دوزخیان است، و در تفسیر «للطاغین مآبا» فرمود: دوزخ جای بدکاران است.
و در تفسیر «لابثین فیها أحقابا» فرمود: احقاب یعنی سالها، و حقب به معنی
[صفحه 552]
یک سال است و هر سالی سیصد و شصت روز، و هر روزی مانند هزار سال است.
124- ابن شهرآشوب مازندرانی در مناقب گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه روایت کرده که آن حضرت فرمود: از من خبری بزرگتر در نزد خداوند نیست.

125- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام در مسجد جامع کوفه بودند، در این هنگام مردی از اهل شام برخاست و مسائلی از آن حضرت پرسید، و در ضمن مسائل خود گفت: آیه شریفه «یوم یفر المرء من أخیه و امه و أبیه و صاحبته و بنیه» چه معنی دارد؟ و آن‌ها کدام افراد می‌باشند.
فرمود: آن کس که از برادرش فرار می‌کند قابیل است. و آن کسی که از مادرش فرار می‌کند موسی است، و آن کسی که از پدرش فرار می‌کند ابراهیم است و آن کس که از همسرش فرار می‌کند لوط است، و آن کسی که از فرزندش فرار می‌کند نوح است.

126- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم آیه شریفه «کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» را بیان فرمائید.
امام علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال مکانی ندارد که در آن جای بگیرد و بندگانش را اجازه ورود ندهد، و لکن معنی آیه این است که آنها از ثواب و رحمت خداوند دور هستند.
[صفحه 553]

127- ابن شهرآشوب گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «و الی الجبال کیف نصبت» فرمود: یعنی اوصیاء.

از سوره‌ی فجر

128- حسن بن علی فضال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم: تفسیر آیه «و جاء ربک و الملک صفا صفا» چیست؟
فرمود: خداوند جسم نیست که از مکانی به مکان دیگر برود، مقصود این است که اوامر خداوند متعال فرود می‌آید و فرشتگان برای انجام آن صف می‌کشند.

129- معمر بن خلاد گوید: حضرت علیه‌السلام هرگاه اراده می‌کرد غذا بخورد یک کاسه می‌آوردند و در سر سفره می‌گذاشتند حضرت رضا از هر غذائی مقداری در آن کاسه می‌گذاشتند و می‌فرمودند آن را به فقراء بدهند و سپس این آیه شریفه را قرائت می‌کردند «فلا اقتحم العقبة».
سپس می‌فرمودند چون خداوند متعال می‌دانست هر کس قدرت ندارد یک بنده را بخرد و آزاد کند، برای اینکه آنان راه بهشت را دریابند دستور داد اطعام کنند.

130- بزنطی گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم در تفسیر «واللیل اذا یغشی» می‌فرمود یکی از انصار در باغی یک درخت خرما داشت، و به جهت این درخت مردم را آزار و اذیت می‌کرد، از آن مرد نزد حضرت رسول صلی الله علیه
[صفحه 554]
و آله شکایت کردند.
پیغمبر دستور داد آن مرد را احضار کنند، پس از اینکه صاحب درخت در خدمت آن جناب حاضر شد فرمود درخت خود را به من ببخش من یک درخت در بهشت به تو خواهم داد.
آن مرد از دادن درخت خود امتناع کرد، این قضیه به گوش مردی از انصار رسید و آن مرد نامش ابوالدحداح بود، رفت پیش آن صاحب درخت گفت: درخت خود را در برابر باغی که دارم به من بفروش.
وی هم درخت خود را به ابوالدحداح فروخت، ابوالدحداح نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد من درخت را خریدم و اینک در اختیار شما هست.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند در برابر آن یک درخت درختی به شما در بهشت خواهد داد.
در این هنگام آیه شریفه نازل شد «و ما خلق الذکر و الانثی ان سعیکم لشتی فاما من أعطی» یعنی درخت خرما را بخشید «و اتقی و صدق بالحسنی» وعده حضرت رسول را تصدیق کرده «فسنیسره للیسری و أما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسنیسره للعسری و ما یغنی عنه ماله اذا تردی ان علینا للهدی».
راوی گوید: عرض کردم: معنی «ان علینا للهدی» چیست؟
فرمود: هدایت و ضلالت در دست خداوند است.
گوید: گفتم اصحاب ما خیال می‌کنند که معرفت و خداشناسی اکتسابی است، و هرگاه از روی دقت تحقیق کنند حقیقت را درک می‌کنند.
[صفحه 555]
امام علیه‌السلام فرمودند این عقیده درست نیست.
سپس فرمود، مردم دوست دارند که از یکدیگر بهتر باشند، اینک شما می‌دانید که بنی‌هاشم در اسلام دارای چه موقعیتی هستند، و از همگان به رسول خدا نزدیک‌تر می‌باشند، آنها سزاوارترند که در امر امامت دقت کنند و حقیقت را دریابند.
آیا شما گمان می‌کنید، که آنها درباره خود دقت نمی‌کنند، در صورتی که

شما حق را دریافته‌اید و آنان حقیقت را درک نکرده‌اند.
حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: اگر مردم استطاعت داشتند ما را دوست خود می‌گرفتند.

از سوره‌ی تین

131- محمد بن فضل گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: تفسیر سوره‌ی «والتین و الزیتون» را برای من بیان فرمائید.
امام علیه‌السلام فرمود: تین و زیتون حسن و حسین علیهماالسلام می‌باشند، «طور سینین» یعنی طور سیناء مقصود امیرالمؤمنین است، «و هذا البلد الأمین» رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که مردم با اطاعت از او از آتش دوزخ نجات پیدا می‌کنند.
در تفسیر «لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم» فرمود: مقصود از آن انسان «ابوفصیل» است که خداوند از او برای خود به خداوندی و برای محمد (ص) به نبوت، و برای اوصیاء او به ولایت پیمان گرفت: او هم اقرار و اعتراف کرد.
«ثم رددناه الی اسفل سافلین» یعنی ابوفصیل نقض عهد کرد و به آل محمد علیهم‌السلام ظلم و ستم روا داشت و در نتیجه گرفتار عذاب شد.
[صفحه 556]
در تفسیر «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» فرمود: به خداوند سوگند مقصود امیرالمؤمنین و شیعیان آن حضرت می‌باشند «فلهم أجر غیر ممنون» که برای آنان پاداش بدون منت هست.
در تفسیر «فما یکذبک بعد بالدین» فرمود: یعنی و من یکذبک بعد بالدین، دین در این جا امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

132- بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام قرآنی به من مرحمت کرد و فرمود در آن نگاه نکن، من هنگام قرائت سوره‌ی «لم یکن الذین کفروا» در آن مصحف نام هفتاد نفر از قریش را مشاهده کردم، پس از چندی فرمودند قرآن را برایم بفرستید و من هم فرستادم.

133- ابراهیم بن عباس صولی کاتب در سال دویست و بیست و هفت در اهواز گفت یکی از روزها در محضر حضرت رضا علیه‌السلام بودیم، فرمود در دنیا نعمت حقیقی و واقعی هرگز وجود ندارد.
یکی از فقهاء گفت خداوند متعال می‌فرماید «ثم لتسألن یومئذ عن النعیم» مقصود از این نعمت آب سرد و گوارا است.
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام فرمود شما این طور تفسیر کرده‌اید و در این باره اختلاف نموده‌اید، گروهی گفته‌اند: آن آب سرد است، و دسته‌ای گفته‌اند: غذای پاک می‌باشد، جماعتی گفته‌اند: خواب خوش است.
[صفحه 557]
سپس فرمود: پدرم از پدرش حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کرد که روزی همین گفتگوها در محضر آن جناب پیش آمد و آیه مورد بحث قرار گرفت.
امام صادق علیه‌السلام از این گفتگو و تفسیرها ناراحت شد و فرمود: خداوند از نعمت‌هائی که به بندگانش مرحمت کرده سؤال نمی‌کند و منت نمی‌گذارد، منت نهادن برای بندگان مذموم است تا چه رسد به خداوند، و لیکن مقصود از نعمت در این آیه محبت ما اهل‌بیت است که خداوند متعال بعد از توحید و نبوت مردم را از آن بازخواست می‌کند، زیرا بنده‌ای هرگاه به این مورد عمل کرد راه بهشت و نعیم آن را پیدا می‌کند.
فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی نخستین پرسشی که بعد از مرگ از انسان می‌شود توحید و نبوت من و ولایت تو می‌باشد، و هر کسی اقرار کند و اعتراف نماید، در نعمتی که هرگز زایل نمی‌گردد وارد می‌گردد.
[صفحه 558]

از کتاب دعاء

اشاره

1- شیخ صدوق رضوان الله علیه به سند خود از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت می‌کند که حضرت رسول (ص) فرمود:
دعا سلاح مؤمن است و ستون دین و روشنائی آسمان و زمین است.

2- ابن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس قدرت ندارد کفاره گناهان خود را بدهد، باید بر محمد و آل او علیهم‌السلام صلوات بفرستد، که صلوات گناهان را از بین می‌برد.
و نیز فرمود: صلوات بر محمد و آل او در نزد خداوند ثواب تکبیر و تهلیل را دارد.
3- عبدالله بن المغیره گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هر کس بعد از نماز صبح و مغرب قبل از اینکه از جای خود حرکت کند و یا با کسی سخن بگوید بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد و بگوید: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا أیها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما، اللهم صل علی محمد النبی و ذریته» خداوند متعال صد حاجت او را روا می‌کند هفتاد حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت.
[صفحه 559]
حضرت رضا فرمود: صلوات از جانب خداوند رحمت، و از طرف فرشتگان تحیت و پاکی، و از طرف مؤمنین دعاء است، و هر کس می‌خواهد آل محمد علیهم‌السلام را خوشحال کند بگوید: «اللهم صل علی محمد و آل فی الاولین و صل علی محمد و آل محمد فی الآخرین» تا آخر.
هر کس این صلوات را بخواند گناهانش محو شده و لغزش‌هایش پوشیده می‌گردد، خوشحالیش دائم و دعایش مستجاب می‌شود، به آرزوی خود می‌رسد و رزقش زیاد می‌گردد، و بر دشمنانش پیروز شده و همه خیرات و نیکیها به او روی آورده و در بهشت با حضرت رسول هم‌نشین می‌شود.

4- ابونصر بزنطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:
روز جمعه سید روزها می‌باشد و خداوند در آن روز حسنات را مضاعف می‌کند و گناهان را محو می‌گرداند، و درجات را بالا می‌برد، و دعاها را مستجاب می‌گرداند، و اندوه‌ها را برطرف می‌سازد، و حاجت‌های بزرگ را برآورده می‌کند.
روز جمعه پروردگار گروهی را آزاد می‌کند، هر کس روز جمعه را احترام کند و حقش را مراعات نماید، بر خداوند لازم است که او را از آتش دوزخ نجات دهد، و اگر آن شخص در روز جمعه و یا شب آن درگذرد شهید مرده است و در روز قیامت در امن و آسایش خواهد بود.
هر کس پاس حرمت روز جمعه را ندارد و حق او را ضایع کند خداوند او را وارد دوزخ خواهد کرد مگر اینکه توبه کند.
5- محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: به حضرت رضا عرض کردم شنیده‌ام [صفحه 560]
که روز جمعه از سایر روزها کوتاه‌تر است؟
فرمود: مطلب همین طور است، گوید: عرض کردم قربانت گردم: بیان فرمائید علت کوتاهی روز جمعه چیست؟
فرمود: خداوند متعال ارواح مشرکین را زیر چشمه خورشید جمع می‌کند، هنگامی که خورشید به وسط آسمان رسید خداوند ارواح مشرکین را عذاب می‌کند، و در روز جمعه خداوند به جهت فضیلت جمعه آن‌ها را عذاب نمی‌کند، و بنابراین خورشید در این روز سکون و رکودی ندارد.
6- حمیری به سند خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: در شب جمعه در نماز خود سوره‌ی جمعه و سبح اسم ربک الأعلی بخوانید، و در صبح جمعه سوره‌ی جمعه و قل هو الله أحد را قرائت کنید، و در نماز جمعه نیز سوره‌ی جمعه و منافقون بخوانید، و قنوت در رکعت اول قبل از رکوع انجام دهید.
7- ابراهیم بن ابی‌محمود گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم حدیثی از حضرت رسول (ص) رسیده که خداوند در شب‌های جمعه به آسمان دنیا نزول می‌کند، در این مورد چه می‌فرمائید؟
امام علیه‌السلام فرمود: خداوند لعنت کند کسانی را که کلمات را تحریف و تبدیل می‌کنند، و به خداوند سوگند پیغمبر چنین سخنانی نگفته است.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال در ثلث آخر شب‌ها و در شب جمعه فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد و فریاد

می‌زند آیا کسی هست که از خداوند چیزی بخواهد، و یا توبه کننده‌ای هست که از گناهانش بازگشت کند تا خداوند او را بیامرزد.
ای کسی که جویای خیر هستی روی آور، و ای کسی که در طلب شر هستی کوتاه
[صفحه 561]
بیا، آن فرشته هم‌چنان ندا می‌کند تا فجر طلوع می‌کند، پس از آن به جایگاه خود در آسمان می‌رود.

7- احمد بن عبدالله جویباری از حضرت رضا (ع) از پدرانش علی (ع) روایت کرده که فرمود حضرت رسول (ص) فرمودند:
کلمه «لا اله الا الله» در نزد خداوند بسیار قرب و منزلت دارد، هر کس از روی اخلاص آن را بر زبان جاری کند سزاوار بهشت می‌گردد، و هر کس به دروغ بر زبان جاری سازد مال و جانش در امان بوده و سرانجام به دوزخ رهسپار خواهد شد.
8- راوی نامبرده از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
خداوند ستونی از یاقوت دارد که سر آن زیر عرش و پائین آن در زیر آسمان هفتم است، هرگاه بنده‌ای کلمه مبارکه «لا اله الا الله» را بر زبان جاری کند عرش می‌لرزد و آن ستون حرکت می‌نماید، در این هنگام خداوند متعال می‌فرماید:
ای عرش آرام بگیر، عرش می‌گوید: چگونه آرام بگیرم که تو گوینده آن را نیامرزیده‌ای، در این هنگام خداوند می‌فرماید: ای ساکنان آسمان‌ها گواه باشید که من او را آمرزیدم.
9- و نیز حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
هر کس در هنگام ورود به بازار بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
[صفحه 562]
وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حی لا یموت، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر» خداوند به عدد همه مخلوقاتش به او اجر می‌دهد.
10- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده حضرت رسول (ص) فرمود:
هر کس در هر روزی صد مرتبه بگوید: «لا اله الا الله الملک الحق المبین» خداوند به او مال و ثروت می‌دهد و فقر و فلاکت را از وی دور می‌کند، و آتش جهنم را از او دور کرده و راه بهشت را برای وی باز می‌گرداند.

در فضیلت لا حول و لا قوة الا بالله

11- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش از حضرت سجاد سلام الله علیه و او از پدرش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هرگاه خداوند بر کسی نعمتی داد باید خداوند را حمد کند، و هرگاه روزیش تنگ شد باید طلب مغفرت نماید، و هرگاه محزون شد باید «لا حول و لا قوة الا بالله» بگوید.
12- حضرت رضا (ع) فرمود: پدرم می‌گفت:
هر کس بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله» خداوند نود و نه بلاء را از وی دفع می‌کند که آسانتر آن‌ها خناق است.
13- اسماعیل بن همام از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که علی (ع) فرمود:
[صفحه 563]
هر کس هفت بار بعد از نماز مغرب و صبح پیش از تکلم بگوید: بسم الله الرحمان الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» خداوند متعال هفتاد نوع بلاء را از وی دفع می‌کند، که آسانترین آنها جذام، برص، جور سلطان و اغوای شیطان می‌باشد.

14- حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
رجب ماه خدا است و در آن رحمت پروردگار بر بندگان ریزش می‌کند و در ماه شعبان خیرات پراکنده و تقسیم می‌گردد، و در شب اول ماه رمضان شیاطین در بند گرفتار می‌گردند و در هر شب خداوند هفتاد هزار نفر را می‌آمرزد، و در شب قدر به اندازه ماه رجب و شعبان آمرزیده می‌سازد مگر کسی که با برادر دینی خود بغض و عداوت داشته باشد.
خداوند می‌فرمایند بنگرید هرگاه این‌ها با هم صلح کردند من آن‌ها را خواهم آمرزید.
15- بزنطی گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم که در کدام ماه امام حسین (ع) را زیارت کنیم.
فرمود: در نیمه رجب و شعبان، و مستحب است که در هنگام زیارت غسل کند و دعاء ام داوود را بخواند، و هرگاه خواست این اعمال را انجام دهد باید روز سیزده و چهارده و پانزدهم را روزه گیرد، و در هنگام ظهر روز پانزده غسل کند، و پس از اینکه نماز ظهر و عصر را به جای آورد در جای خلوتی قرار گیرد و رو به قبله
[صفحه 564]
بنشیند.
صد بار سوره حمد، و قل هو الله احد، و آیة الکرسی را ده بار بخواند و سپس سوره‌ی انعام، بنی‌اسرائیل، کهف، لقمان، یس، صافات، حم السجده، حم، عسق، دخان، فتح، واقعه، ملک، ن و اذا السماء انشقت تا آخر قرآن را قرائت کند.
هرگاه از قرائت فارغ شد رو به قبله بنشیند و بگوید: صدق الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم» تا آخر دعا.

16- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود:
هر کس در روزهای ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند خداوند گناهان او را می‌آمرزد و اگر چه به اندازه ستارگان باشد.
17- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا (ع) درباره‌ی شب نیمه شعبان پرسیدم.
فرمود: در این شب خداوند گروهی را از جهنم آزاد می‌کند و گناهان بزرگ را می‌آمرزد، گوید: عرض کردم: آیا در این شب نمازی غیر از نماز سایر شب‌ها هست؟
فرمود: دعا و صلوة مخصوصی برای این شب نیست، و اگر بخواهی نماز مستحبی در این شب بخوانی نماز جعفر بن ابی‌طالب بخوان و بسیار ذکر خداوند
[صفحه 565]
را داشته باش و استغفار کن، پدرم می‌گفت: دعا در این شب مستجاب است.
18- سعد بن سعد گوید: حضرت رضا (ع) فرمود:
علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در سه شب به خواب نمی‌رفت، شب بیست و سوم ماه رمضان و شب فطر، و شب نیمه ماه شعبان. در این سه شب ارزاق تقسیم می‌گردند، و اجل‌ها تعیین می‌شوند و همه حوادث و وقایع سال مورد تصویب قرار می‌گیرند.
19- عبدالسلام بن صالح هروی گوید: خدمت حضرت رضا (ع) رفتم در هنگامی که ماه شعبان به آخر رسیده بود، فرمود:
ماه شعبان گذشت و اینک روز جمعه آخر ماه است، و در این چند روزی که از ماه باقی مانده تلافی گذشته‌ها را بکن و آنچه در نظر داری انجام بده، و قرآن تلاوت کن، و استغفار نما، و از گناهانی که مرتکب شده‌ای استغفار کن، و با قلب پاکی خود را به ماه رمضان برسان.
اگر امانتی بر گردن داری اداء کن، اگر از مؤمنی کینه‌ای در دل داری آن کینه را از دل خود بزدای، و اگر گناهی انجام داده‌ای از خداوند بخواه از تو درگذرد، اینک بر خداوند توکل داشته باش و از او بترس، هر کس به خداوند در کارها توکل داشته باشد خداوند او را کفایت می‌کند و او را به مقصودش می‌رساند، و خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است، و در روزهائی که از این ماه باقی مانده است بسیار بگو: «اللهم ان لم تکن غفرت لنا فیما مضی من شعبان فاغفر لنا فیما بقی منه» و خداوند برای

احترام این ماه گروهی را از آتش نجات می‌دهد.
[صفحه 566]

20- ایوب بن یقطین برای حضرت رضا (ع) نوشت که این دعا را برایم تصحیح بفرمائید، امام علیه‌السلام برای او نوشتند که این دعای حضرت باقر علیه‌السلام است که در سحرهای ماه رمضان می‌خواندند، پدرم از امام باقر روایت می‌کرد که فرمود:
اگر مردم می‌دانستند که این مسائل چه اندازه نزد خداوند ارج و اعتبار دارد و خواسته‌های خواننده را برمی‌آورد، با یکدیگر درباره این دعا جنگ می‌کردند، و خداوند اشخاصی را به رحمت خود اختصاص می‌دهد ...
حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: اگر می‌خواستم آشکار می‌کردم که اسم اعظم خداوند در این دعا نهفته است، هرگاه این دعا را قرائت کردید در انجام درخواست خود کوشش داشته باشید که او از علوم خفیه است، و از کسانی که اهلیت ندارد مکتوم کنید.
منافقان، دروغگویان، و منکران، اهلیت این دعا را ندارند، و او دعاء مباهله است و متن آن از قرار ذیل است که می‌گوئی «اللهم انی أسألک من بهائک بأبهاه و کل بهائک بهی» تا آخر.

21- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت بر پا شود، چهار روز را زینت می‌دهند همانطور که عروس را آرایش، می‌کنند، گفته شد: این چهار روز کدام ایام هستند؟
فرمود: روز عید قربان، روز فطر، روز جمعه، و روز غدیر، اما روز غدیر
[صفحه 567]
در بین اضحی و فطر و روز جمعه مانند ماه در بین ستارگان است، و آن روزی است که ابراهیم علیه‌السلام از آتش نجات پیدا کرد و برای شکرگذاری آن روز را روزه گرفت.
روز عید غدیر همان روزی است که خداوند دین را کامل گردانید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه‌السلام را به عنوان خلافت و حکومت برای مردم برگزید، و فضیلت و وصایت او را آشکار کرد، و آن روز را روزه می‌گرفت.
روز غدیر را روز کمال می‌گویند، و روزی که شیاطین رانده می‌شوند، روزی که در آن اعمال شیعیان و دوستان آل محمد پذیرفته می‌گردد، و آن روزی است که در آن خداوند اعمال مخالفین را رد می‌کند و آن‌ها را ناچیز می‌شمارد.
روز عید غدیر روزی است که جبرئیل علیه‌السلام کرسی مخصوصی را که خداوند کرامت کرده در مقابل بیت المعمور قرار می‌دهد و بالای آن می‌رود، و فرشتگان پیرامون وی را فرامی‌گیرند، و بر محمد درود و تهنیت می‌فرستند و برای شیعیان علی و اولاد او علیهم‌السلام و دوستان آنها استغفار می‌کنند.
غدیر روزی است که خداوند کاتبان اعمال مردم را فرمان می‌دهد که از نوشتن اعمال دوستان اهل‌بیت و شیعیان آنها خودداری کنند، و به احترام محمد و علی از آنان درگذرند.
غدیر روزی است که خداوند آن را برای محمد و آل او مخصوص گردانیده و کسانی که در آن روز عبادت کنند و یا بر اهل و عیال خود انفاق نمایند و به دوستان خود نیکی کنند مورد لطف و احسان پروردگار قرار می‌گیرند، خداوند در آن روز سعی و کوشش شیعیان را تقدیر می‌کند و گناهان آنها را می‌آمرزد، و اعمال آنها را قبول می‌کند.
[صفحه 568]
آن روزی است که اندوه‌ها در آن برطرف می‌شود و گناهان فرو می‌ریزد، و روزی است که در آن عطاها و بخششها داده می‌شود.
غدیر روزی است که در آن علم و فضیلت نشر می‌گردد، و روز مژده و

بشارت و عید اکبر است، و در آن دعا مستجاب است.
غدیر روزی است که در آن باید جامه‌ی نیکو پوشید و لباسهای سیاه را از بدن دور کرد، و آن روزی است که غمها در آن زدوده می‌شود، و گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمرزیده می‌شود.
غدیر روزی است که در آن نسبت به کارهای خیر باید سبقت گرفت، و روزی است که در آن باید به محمد و آل محمد بسیار صلوات فرستاد.
غدیر روزی است که خداوند در آن روز دین اسلام را کامل کرد و آن را پسندید، و روز عید آل محمد علیهم‌السلام می‌باشد، و روز قبول اعمال و استراحت مؤمنین است، و روزی است که باید از خداوند درخواست‌های زیادی کرد، و با یکدیگر داد و ستد نمود.
روز غدیر روز دوستی و رسیدن به رحمت خداوند است.
غدیر روز پاکی و ترک گناهان بوده و روزی است که در آن باید خداوند را عبادت کرد و روزه‌داران را افطار داد، هر کسی در روز غدیر روزه‌دار مؤمنی را افطار دهد مانند این است که گروهی را افطار داده باشد.
غدیر روز تبریک و تهنیت است که گروهی را تبریک می‌گویند و هرگاه مؤمنی برادرش را ملاقات کند می‌گوید: الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیرالمؤمنین و الائمة علیهم‌السلام».
[صفحه 569]
روز غدیر باید در چهره‌های مردم تبسم کرد و با مؤمنین با روی گشاده گفتگو نمود، هر کس روز غدیر با برادران ایمانی خود با چهره خندان روبرو شود خداوند نیز روز قیامت با نظر رحمت به وی نگاه خواهد کرد، و هزار حاجت او را روا خواهد نمود، و برای او در بهشت قصری از لؤلؤ سفید خواهد ساخت، و چهره‌اش را نورانی می‌کند.
غدیر روز زینت است، هر کس روز غدیر خود را زینت کند خداوند گناهان او را می‌آمرزد، و فرشتگان را مبعوث می‌کند تا برای او حسنات بنویسند، و درجات او را بالا برند، و اگر در آن سال بمیرد شهید مرده است، و اگر زنده بماند خوشبخت می‌شود.
اگر در روز غدیر مؤمنی را اطعام کند مانند این است که همه پیامبران و صدیقان را اطعام کرده باشد، و اگر به زیارت برادر ایمانی خود رود، خداوند هفتاد نور در قبر او روشن می‌کند و گورش را وسعت می‌دهد روزی هفتاد هزار فرشته او را زیارت کرده و به بهشت مژده‌اش می‌دهند.
در روز غدیر خداوند ولایت را بر اهل آسمانها عرضه کرد و اهل آسمان هفتم در این امر پیشدستی کردند، و خداوند به وسیله عرش آن را زینت داد، سپس آسمان چهارم پذیرفت خداوند به وسیله بیت المعمور آن را زینت داد، پس از آن آسمان دنیا این امر را پذیرفت خداوند آن را به وسیله ستارگان زینت داد.

بعد از این ولایت را بر زمین عرضه داشت، مکه نخست منطقه‌ای بود که پذیرفت و خداوند به وسیله کعبه آن را بر دیگر مناطق برتری داد.
سپس مدینه پذیرفت و آن را به مصطفی محمد صلی الله علیه و آله برتری داد، بعد از آن کوفه قبول کرد و آن را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام زینت داد.
[صفحه 570]
بعد از آن بر کوه‌ها عرضه داشت نخست سه کوه از میان کوهها آن را قبول کردند: کوه عقیق، کوه فیروزه و کوه یاقوت از این جهت آن‌ها بهترین کوه شناخته شدند.
سپس کوه‌های دیگری قبول کردند که در آن‌ها معادن طلا و نقره پدید آمد، و هر کوهی که اقرار نکرد از معادن و منافع خالی ماند و چیزی در آن نروئید، سپس بر آبها عرضه شد، هر آبی که پذیرفت شیرین و گوارا شد، و هر آبی که قبول نکرد تلخ و بی‌مزه شد.
بعد از این بر گیاهان عرضه شد، هر گیاهی که قبول کرد شیرین و خوشمزه شد، و آن که نپذیرفت تلخ گردید، سپس بر پرندگان عرضه شد هر کدام از آنها که قبول کردند فصیح شدند، و هر کدام که نپذیرفتند گنگ گردیدند.
کسانی که ولایت علی (ع) را پذیرفتند مانند آنهائی هستند که آدم را سجده کردند، و کسانی که ولایت علی را قبول نکردند مانند شیطان هستند، و در این روز نازل شد: «الیوم أکملت لکم دینکم» خداوند همه پیامبران را در روزی مانند غدیر مبعوث فرمود.
حرمت غدیر در نزد خداوند همین بس که برای پیغمبر خود در این روز جانشین انتخاب کرد.
22- ابونصر بزنطی در یک حدیث مفصلی از حضرت رضا (ع) روایت می‌کند که آن جناب فرمود: ای فرزند ابونصر روز غدیر هر جا هستی خود را نزد قبر امیرالمؤمنین برسان.
خداوند متعال گناهان شصت ساله مؤمنین را در آن روز بیامرزد و دو چندان
[صفحه 571]
نفر را که در ماه رمضان و شب قدر و فطر بخشیده است در این روز می‌بخشد، اگر در آن روز یک درهم به مستحق بدهد مانند این است که هزار درهم داده است، در این روز به برادران ایمانی خود کمک کن و همه را خوشحال ساز.
سپس فرمود: ای اهل کوفه شما خیر بسیاری در دست دارید و قدر آن را بدانید، شما از آن‌هایی هستید که خداوند قلب آن‌ها را در معرض امتحان قرار داده است.

شما را از هر طرف اذیت می‌کنند و بلایای زیادی بر شما فرود می‌آورند، و لیکن بدانید که خداوند همه این بلاها را از شما دفع می‌کند.
به خداوند سوگند اگر مردم قدر و منزلت روز غدیر را می‌دانستند فرشتگان روزی ده بار با آنها مصافحه می‌کردند و اگر نبود که از تطویل کلام کراهت دارم از فضائل امروز بسیار سخن می‌گفتم.

23- فیاض بن محمد بن عمر طوسی گوید: در روز غدیر در محضر حضرت رضا (ع) بودیم و گروهی از خواص آن جناب نیز بودند.
امام رضا برای آنها افطار تهیه دیده بود و به منازلشان نیز غذا و خوراک و پوشاک حتی کفش و انگشتری فرستاده بودند و در آن روز اوضاع و احوال خیلی خصوصی و خودمانی بود و از تشریفات و رسوم معموله کاسته بودند.
حضرت رضا (ع) از فضائل روز غدیر سخن می‌گفتند، و در ضمن سخنان خود فرمودند: پدرم از پدرش از حضرت باقر و او از پدرش امام سجاد علیهم‌السلام
[صفحه 572]
روایت کرد امام حسین (ع) فرمود: که در یکی از سالهای ایام خلافت علی (ع)، غدیر و جمعه مصادف شدند.
علی (ع) پنج ساعت از روز بالا آمده بالای منبر رفتند و چنان حمد و ستایش به جای آوردند که تا آن روز از آن حضرت شنیده نشده بود.
مؤلف گوید:
این خطبه بسیار فصیح و بلیغ و مفصل است و ما اینک آنچه مربوط به روز غدیر است ذکر می‌کنیم.
خداوند متعال برای شما گروه مؤمنان در این روز دو عید بزرگ را جمع کرده که یکی از آنها بدون دیگری قوام ندارد، پروردگار به این جهت خواسته است شما را هدایت کند و به طریق رشد و سعادت رهنمون گردد، و راه خود را به شما نشان دهد، و از عطایا و بخشش‌های خود شما را بهره‌مند کند.
جمعه را برای شما روز اجتماع قرار داد، تا شما دلهای خود را که از کثافات پر شده پاک کنید، و سر و تن خود را از آلودگیهای ظاهری بشوئید.
پروردگار در روز غدیر مقصود و هدف خود را برای حضرت رسول (ص) نازل کرد، و رسول خود را فرمان داد تا فرمان او را به مردم برساند، و از اهل مکر و نفاق نترسد و تضمین کرد که جان آن حضرت را در برابر مکاران و منافقان حفظ کند.
نیات شوم اهل نفاق در آن روز آشکار شد، و معلوم گردید گروهی هستند که در نظر دارند حضرت رسول اکرم را اذیت کنند و به وجود مقدسش آسیب برسانند.
[صفحه 573]
آنان که اهل حق بودند ثابت ماندند، و کسانی که اهل نفاق و کفر بودند بر

جهالت خود افزودند، و دندانهای خود را به هم فشار دادند، سخنان و گفتگوهائی آغاز کردند و بانگ و فریاد برآوردند و بر کفر خود افزودند.
گروهی نیز در آن روز با زبان خود اقرار و اعتراف کردند در حالی که دلهای آنها هرگز یقین و ایمان نداشت، و جماعتی هم با دل و زبان تصدیق کردند و اذعان نمودند.

24- حسین بن فضال گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: هر کس حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند خداوند حوائج دنیا و آخرت او را روا می‌کند، هر کس روز عاشورا را روز مصیبت و حزن خود قرار دهد خداوند او را روز قیامت خوشحال و شادمان می‌کند و در بهشت با دیدن ما دیدگانش روشن می‌گردد.
و اگر کسی روز عاشورا را روز فعالیت کند و برای خود اندوخته تهیه نماید از آن ذخائر استفاده نخواهد کرد، و در روز قیامت با یزید و عبیدالله و عمر بن سعد علیهم اللعنة محشور خواهد شد.
25- ابراهیم بن ابی‌محمود گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: مردمان جاهلی در محرم جنگ را حرام می‌دانستند، و لیکن خون ما در آن ماه حلال شد و احترام ما هتک گردید، و فرزندان و زنان ما در آن اسیر شدند، و خیمه‌های ما را در آن آتش زدند، و اموال ما را در آن غارت کردند، و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگاه نداشتند.
روز حسین علیه‌السلام دیدگان ما را زخم کرد و اشکهای ما را جاری ساخت و عزیزان ما را خوار نمود، ای زمین کربلا برای ما محنت و غم و بلا باقی گذاشتی، و
[صفحه 574]
تا روز قیامت باید گریه کنندگان بگریند.
گریه کردن بر سیدالشهداء گناهان بزرگ را محو می‌کند، سپس فرمود پدرم صلوات الله علیه هنگامی که محرم داخل می‌شد خندان دیده نمی‌شد، و محزون بود تا روز عاشوراء، در روز عاشوراء گریه می‌کرد و می‌فرمود: در این روز حسین (ع) کشته شد.
26- ریان بن شبیب گوید: در روز اول محرم خدمت حضرت رضا (ع) رسیدم، فرمود: ای فرزند شبیب آیا روزه هستی؟ گفتم: روزه ندارم.
فرمود: در این روز زکریا (ع) دعا کرد و از خداوند خواست تا به او فرزندی بدهد، خداوند دعای او را اجابت فرمود و به فرشتگان امر کرد تا هنگامی که زکریا در محراب مشغول عبادت است وی را مژده دهند که خداوند به او فرزندی خواهد داد، اینک هر کس امروز روزه داشته باشد و از خداوند هر چه بخواهد مورد اجابت قرار خواهد گرفت همان طور که دعای زکریا مستجاب شد.
ای فرزند شبیب اگر می‌خواهی بر کسی گریه کنی بر حسین بن علی گریه کن که او را مانند گوسفند سر بریدند، و هیجده نفر از خاندان او را که مانند آن‌ها در زمین نبود با وی کشته شدند، آسمان و زمین برای کشته

شدن او گریه کردند.
چهار هزار فرشته برای یاری کردن او فرود آمدند و او را کشته یافتند، و آنها محزون و غبارآلود در کنار قبر او می‌باشند تا وقتی که قائم قیام کند، در هنگام ظهور قائم آن فرشتگان وی را یاری می‌کنند و شعار آنان «یا آل ثارات الحسین» علیه‌السلام می‌باشد. در آن هنگام از آسمان خاک و خون خواهد بارید.
ای فرزند شبیب اگر گریه کنی بر حسین بن علی علیهماالسلام گریه کن تا اشکهایت بر گونه‌هایت جاری شود، خداوند همه گناهان تو را می‌آمرزد، بزرگ باشد یا کوچک،
[صفحه 575]
اندک باشد یا زیاد.
ای فرزند شبیب اگر می‌خواهی خداوند را ملاقات کنی در حالی که گناه نداشته باشی حسین علیه‌السلام را زیارت کن.
ای فرزند شبیب اگر می‌خواهی در بهشت جای گیری و با محمد و آلش هم‌نشین گردی قاتلان حسین علیه‌السلام را لعنت کن.
ای فرزند شبیب اگر می‌خواهی ثواب شهدای کربلا را داشته باشی، هرگاه یاد آنها را کردی بگو: «یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزا عظیما».
ای فرزند شبیب اگر می‌خواهی با ما در درجات بلند قرار گیری، در هنگام اندوه ما اندوهگین باش، و در وقت خوشحالی ما خوشحالی کن، اکنون به ولایت ما چنگ زن و بدان اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد خداوند روز قیامت او را با همان سنگ محشور می‌کند.
27- محمد بن فضیل صیرفی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش و او از پدرانش علیهم‌السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول (ص) روز اول محرم دو رکعت نماز می‌گذارد، و هنگامی که از نماز فارغ می‌شد دست خود را به طرف آسمان بلند می‌کرد و این دعا را سه بار می‌خواند:
«اللهم أنت الاله القدیم و هذه سنة جدیدة» تا آخر.

28- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: بسم الله الرحمان الرحیم نزدیک‌تر است به اسم اعظم خداوند از سیاهی چشم به سپیدی آن، سپس فرمود: پدرم هرگاه می‌خواست از منزل بیرون شود می‌فرمود:
[صفحه 576]
«بسم الله الرحمان الرحیم خرجت بحول الله و قوته لا بحولی و قوتی بل بحولک و قوتک یا رب متعرضا به لرزقک، فاننی به فی عافیة».
29- حضرت رضا از پدرانش روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:
بسم الله یکی از آیات «فاتحة الکتاب» است، از حضرت رسول (ص) شنیدم می‌فرمود: که خداوند متعال به من فرمود: ای محمد ما به تو فاتحة الکتاب و قرآن را بخشیدیم، و بر من منت گذاشت و او را در مقابل قرآن قرار داد و فرمود: «و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم» ، و در میان سوره قرآن تنها از آن نام برد.
خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را به بسم الله مخصوص گردانید و از پیغمبران خود کسی را در این باره با وی شریک قرار نداد، فقط به حضرت سلیمان علیه‌السلام عطا فرمود، و در داستان بلقیس در قرآن مجید فرمود: «القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمان الرحیم».
اگر کسی آن را بخواند و معتقد به ولایت آل محمد باشد و از اوامر آنها اطاعت کند و به ظاهر و باطن آن آیه شریفه عمل کند خداوند به هر حرفی از آن یک حسنه به او می‌دهد، که هر یک از آنها از همه خیرات دنیا و اموال آن بهتر است.
هر کس گوش فرا دهد به کسی که بسم الله را قرائت کند، خداوند به همان اندازه که به قاری ثواب می‌دهد به گوش دهنده نیز عطا می‌کند.
اینک از این ثواب و خیر کثیر بهره گیرید و خود را از این نعمتی که به شما روی آورده محروم نکنید، و از این غنیمت هر چه می‌خواهید استفاده نمائید که بعد از
[صفحه 577]
این حسرت آن در دل شما خواهد ماند.

30- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی (ص) فرمود:
خداوند متعال می‌فرماید: من فاتحة الکتاب را بین خود و بندگانم تقسیم کرده‌ام، نصف آن مال من و نصف دیگر به بنده‌ام تعلق دارد و بنده‌ی من هر چه می‌خواهد از من سؤال کند.
هر گاه بنده‌ای بگوید: بسم الله الرحمان الرحیم خداوند می‌فرماید: بنده‌ی من به نامم آغاز کرد و بر من لازم است که کارهای او را انجام دهم و او را نفع برسانم.
هنگامی که می‌گوید: «الحمد لله رب العالمین» خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا ستایش کرد و دانست که نعمت‌هائی که در دست اوست از من است و من با فضل و احسان خود بلاها را از او دفع کردم.
اینک گواه باشید که من هم چنانکه نعمت‌های دنیا را به او داده‌ام نعمت‌های آخرت را هم به او خواهم داد، و بلاهای آخرت را از او دفع می‌کنم همان طور که بلاهای دنیا را از وی دفع کردم.
هنگامی که گوید: «الرحمان الرحیم» خداوند می‌فرماید: بنده من گواهی داد که من رحمان و رحیم هستم، اکنون شما را گواه می‌گیرم که از رحمت خود به او زیاد عطا خواهم کرد و از عطایای خود او را بهره‌مند خواهم ساخت.
هرگاه بگوید: «مالک یوم الدین» خداوند متعال می‌فرماید: گواه باشید که [صفحه 578]
وی اعتراف کرد که من مالک روز قیامت هستم، من نیز حساب او را در قیامت آسان خواهم کرد و از گناهان او می‌گذرم.
هنگامی که بنده‌ای می‌گوید: «ایاک نعبد» خداوند می‌فرماید: بنده من راست می‌گوید، وی مرا عبادت می‌کند، اینک گواه باشید که من به عبادت او پاداش دهم تا کسانی که مرا عبادت نکرده‌اند غبطه او را بخورند.
هرگاه بگوید: «ایاک نستعین» پروردگار می‌فرماید: بنده‌ام به من استعانت پیدا کرد و به من پناه آورد، اکنون گواه باشید که در همه امور از وی استعانت می‌کنم و در سختیها و شدائد و مکاره او را کمک خواهم کرد.
هنگامی که گوید: «اهدنا الصراط المستقیم» خداوند می‌فرماید: این حق بنده من است و او هر چه دلش می‌خواهد باید از من سؤال کند، من اینک خواسته‌های او را برآوردم و آرزوهای وی را انجام دادم و از آنچه ترس داشت در آسایش قرار دادم.
در این هنگام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال شد آیا بسم الله از فاتحة

الکتاب می‌باشد؟
فرمود: آری. حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسم‌الله را یک آیه از فاتحة الکتاب می‌دانست.

31- حسن بن علی وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود هرگاه بنده در سجده به خواب رود خداوند متعال می‌فرماید: بنده خود را در حالی که به اطاعت من مشغول بود قبض روحش کردم.
32- حسن بن علی بن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:
[صفحه 579]
سجده بعد از نماز فریضه سپاسگزاری خداوند است که بنده‌اش را موفق به عبادت کرد، و سه مرتبه باید گفت: «شکرا لله شکرا لله» راوی گوید گفتم معنی شکرا لله چیست؟
فرمود: یعنی شکر می‌کنم خداوندی را که مرا توفیق عبادت و بندگی داد و من توانستم فرائض او را به جای آورم.
شکر موجب زیاد شدن ثواب است، و اگر ثواب عبادت با نوافل کامل نشود با سجده شکر کامل می‌گردد.
33- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: باد شدیدی وزیدن گرفت و من در سجده بودم، هر کسی دنبال جائی بود که خود را از باد در امان نگهدارد، و لیکن من هم‌چنان در حال سجده بودم تا باد فرونشست.
34- سلیمان بن حفص مروزی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام برای من نوشت در سجده شکر صد بار بگو «شکرا شکرا» و اگر خواستی بگو: «عفوا عفوا».

دعاء در هنگام دیدن ماه نو

35- دارم بن قبیصه گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگام مشاهده ماه می‌فرمود:
«أیها الخلق المطیع الدائب، السریع المتصرف فی ملکوت الجبروت بالتقدیر ربی و ربک الله، اللهم أهله علینا بالأمن و الایمان و السلامة و الاسلام و الاحسان و کما بلغتنا اوله فبلغنا آخره و اجعله شهرا مبارکا تمحو فیه السیئات، و تثبت لنا فیه الحسنات و ترفع لنا فیه الدرجات یا عظیم الخیرات».
[صفحه 580]

36- اسماعیل بن موسی گوید: از برادرم حضرت رضا از پدرش از جدش علیهم‌السلام روایت کرده که از حضرت سجاد علیه‌السلام پرسیدند چرا شب زنده‌داران سپید چهره و نورانی هستند.
فرمود: آنان با خداوند خلوت می‌کنند و خداوند هم از نور خود آنها را منور می‌گرداند.
37- محمد بن علی بن ابی‌عبدالله از امام ابوالحسن علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله» فرمود مقصود نماز شب است.

دعاء هنگام شنیدن اذان

38- عباس غلام حضرت رضا علیه‌السلام از آن جناب از پدرش روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود:
هر کس هنگام شنیدن صدای اذان صبح این دعا را بخواند: «اللهم انی أسألک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک، و أصوات دعائک، أن تتوب علی، انک انت التواب الرحیم».
و همین طور در وقت شنیدن اذان مغرب بگوید، سپس در آن روز و یا در آن شب بمیرد، تائب از دنیا رفته باشد.

دعاء در هنگام پوشیدن لباس نو

39- یاسر خادم از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب لباس را از طرف راست می‌پوشید، و هرگاه می‌خواست لباس نو دربر کند یک ظرف آب طلب
[صفحه 581]
می‌کرد و در آن ده بار سوره انا انزلناه، و ده بار قل هو الله احد، و ده بار قل یا أیها الکافرون قرائت می‌کرد، و بعد آن آب را بر لباسهای خود می‌پاشانید، و سپس می‌فرمود:
هر کس در وقت پوشیدن لباس نو این اعمال را انجام دهد همواره در خیر و خوشی خواهد بود، تا آنگاه که آن لباس را دربر داشته باشد.

دعاء برای صاحب الأمر

40- یونس بن عبدالرحمان گوید: حضرت رضا (ع) امر کردند برای حضرت صاحب الامر این دعا را بخوانند، «اللهم ادفع عن ولیک و خلیفتک» تا آخر.

41- ریان بن الصلت گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم کلماتی بر زبان جاری می‌کرد، و ما آن کلمات را حفظ کردیم، و در هر سختی و شدتی که آن را خوانده‌ام خداوند فرج داده و گشایش حاصل شده است، و آن دعا این است.
«اللهم انت ثقتی فی کل کرب و أنت رجائی فی کل شدة» تا آخر.

دعاء عافیت

42- سعد بن سعد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: این است دعاء عافیت.
«یا الله، یا ولی العافیة و المنان بالعافیة، و رازق العافیة، و المنعم بالعافیة، و المتفضل بالعافیة علی و علی جمیع خلقه، و رحمان الدنیا و الآخرة و رحیمهما، صل علی محمد و آل محمد، و عجل لنا فرجا و مخرجا، و ارزقنی العافیة، و دوام العافیة فی الدنیا و الآخرة، یا أرحم الراحمین».
[صفحه 582]
43- سید بن طاووس - رضوان الله علیه - دعای بسیار مفصلی در این باب از حضرت رضا (ع) نقل کرده است و ما از ذکر آن خودداری نمودیم.
در فضیلت آیةالکرسی و تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام
44- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
هر کس آیةالکرسی را صد مرتبه قرائت کند مانند کسی است که در همه عمر خداوند را عبادت کرده باشد.
45- ابراهیم بن مهزم از مردی روایت کرده که حضرت رضا (ع) فرمود هر کس در هنگام خوابیدن آیةالکرسی را بخواند از فلج در امان خواهد بود، و هر کس بعد از هر نماز آن را قرائت کند هیچ گزنده او را آزار نخواهد رسانید.
46- حضرت رضا (ع) فرمود: دو برادر نزد حضرت رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله ما در نظر داریم برای تجارت به شام برویم، دعائی به ما تعلیم فرما.
نبی اکرم فرمود: هرگاه در منزلی فرود آمدید و نماز عشاء را قرائت کردید و خواستید بخوابید تسبیح زهراء و آیةالکرسی را بخوانید، و از هر گزندی محفوظ خواهید بود.
هنگامی که آنها از مدینه بیرون شدند چند نفر دزد دنبال آنان روان شدند، پس از اینکه در منزلی فرود آمدند، دزدان کودکی را فرستادند تا بنگرند آن دو جوان بازرگان در چه حال هستند.
کودک رفت و جریان آن دو نفر را که در کجا خوابیده‌اند مشخص کرد و بازگشت
[صفحه 583]
و برای دزدان تعریف کرد.
آن دو بازرگان پس از اینکه نماز خواندند تسبیح حضرت زهراء و آیةالکرسی را قرائت کردند و خوابیدند، غلام بار دیگر برگشت و آمد که

بازرگانان را به دزدان نشان دهد و لیکن مشاهده کرد یک دیواری دور آنها کشیده شده است.
غلام بار دیگر نزد دزدان آمد و گفت: دیواری بر آنها کشیده شده است و دسترسی به آنان نیست.
دزدان گفتند: خداوند تو را رسوا کند از ترس دروغ می‌گوئی، دزدان از جای خود بر خواستند و آمدند و لیکن با دیواری بلند روبرو شدند، و کسی را در آنجا مشاهده نکردند.
روز بعد در هنگام صبح دزدان نزد آنها آمدند، و گفتند: شما دیشب کجا بودید.
گفتند: ما در همین جا بودیم و از جای خود حرکت نکرده‌ایم.
دزدان گفتند: ما آمدیم در اینجا یک دیوار بلند مشاهده کردیم، اینک داستان خود را برای ما بازگو کنید، آن دو بازرگان گفتند: ما نزد حضرت رسول (ص) رفتیم، آن جناب تسبیح زهراء و آیةالکرسی را به ما تعلیم فرمود و ما هم طبق فرمان آن حضرت عمل کردیم.
دزدان گفتند: شما آسوده باشید به خداوند سوگند دیگر شما را تعقیب نمی‌کنیم و هیچ دزدی قدرت ندارد به شما دستبرد بزند.

47- مقاتل بن مقاتل گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم قربانت
[صفحه 584]
گردم دعائی برای قضاء حوائج به من تعلیم فرما.
فرمود: هرگاه حاجت مهمی از خداوند خواستی، غسل کن و لباسهای پاکیزه‌ات را دربر کن، و مقداری بوی خوش استعمال نما، سپس زیر آسمان برو و دو رکعت نماز بجای آور، در رکعت اول سوره‌ی حمد و پانزده مرتبه قل هو الله احد را قرائت کن.
پس از آن به رکوع برو، و بار دیگر برخیز و رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول انجام ده و مانند نماز صبح در دو رکعتی سلام بده، پس از سلام بار دیگر پانزده بار قل هو الله احد را قرائت کن، سپس به سجده برو و در سجده بگو:
«اللهم ان کل معبود من لدن عرشک الی قرار أرضک فهو باطل سواک فانک أنت الله الحق المبین اقض الی حاجة کذا و کذا الساعة الساعة» و بعد در برآوردن حاجت خود از خداوند اصرار داشته باش.
48- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس حاجتی دارد دو رکعت نماز بگذارد، و در هر رکعت یک بار سوره‌ی حمد و سیزده بار سوره‌ی انا أنزلناه را قرائت کند، و هرگاه از نماز فارغ شد سجده کند و در سجده بگوید:
«اللهم یا فارج الهم، و یا کاشف الغم، و مجیب دعوة المضطرین، و رحمن الدنیا و رحیم الآخرة صل علی محمد و آل محمد، و ارحمنی رحمة تطفیء بها عنی غضبک و سخطک، و تغنینی بها عن سواک».
بعد از این صورت راست خود را بر زمین بگذارد و بگوید، «یا مذل کل جبار عنید، و یا معز کل ذلیل و حقک قد بلغ المجهود منی فی أمر کذا ففرج عنی» سپس طرف چپ صورت خود را بر زمین گذارد و دعای فوق را بخواند، و بار دیگر پیشانی بر زمین گذارد و همان دعا را بخواند، و خداوند متعال حوائج او را برمی‌آورد
[صفحه 585]
و مشکلات او را برطرف می‌نماید.
49- شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه از حضرت رضا (ع) روایت کرده که هر کس گرفتار مشکلی شود و دلش تنگ گردد، آن حاجت را بر خداوند متعال عرضه کند.
راوی گفت: چگونه حاجت خود را به خداوند عرضه کند؟
فرمود: روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرد، و روز جمعه سرش را با خطمی بشوید، و پاکیزه‌ترین لباسهای خود را بپوشد، و خود را

خوشبو سازد.
بعد از این به یک نفر مسلمان صدقه دهد، سپس در زیر آسمان رو به قبله بنشیند، و دو رکعت نماز به جای آورد در رکعت اول سوره‌ی حمد و قل هو الله احد را پانزده بار بخواند در رکوع پانزده بار و بعد از سر برداشتن از رکوع، و در سجده و بعد از سر برداشتن از سجده و بعد از سلام در هر کدام پانزده بار قل هو الله بخواند، بعد سجده کند و پانزده بار بخواند، و سپس طرف راست صورت و بعد طرف چپ را بر زمین گذارد و پانزده بار قرائت کند.
بار دیگر به سجده رود و در حال گریه بگوید: «یا جواد، یا ماجد، یا واحد، یا أحد، یا صمد، یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد، یا من هو هکذا و لا هکذا غیره، أشهد أن کل معبود من لدن عرشک الی قرار أرضک باطل الا وجهک جل جلالک، یا معز کل ذلیل، و یا مذل کل عزیز، تعلم کربتی فصل علی محمد و آل محمد و فرج عنی».
بعد طرف راست صورت خود را بر زمین گذارد و سه بار دعای مزبور را بخواند، و بعد طرف چپ را بر زمین گذارد و همان دعا را بخواند.
هرگاه این کارها را بکند خداوند حاجت او را روا می‌کند، و در هنگام درخواست خود از خداوند به محمد و آل او علیهم‌السلام متوسل گردد و از آنها
[صفحه 586]
نام ببرد.

طبرسی و سید بن طاووس رضوان الله علیهما در این باب روایاتی و دعاهائی کوتاه و مفصل نقل کرده‌اند و چون نقل همه‌ی آنها به طول می‌انجامد از آوردن آنها خودداری شد.

دعا برای رفع سحر و جادو

50- محمد بن عیسی گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم سحر چیست؟
فرمود: سحر و جادوگری حقیقت دارد و او ضرر و زیان می‌رساند، هرگاه گرفتار سحر شدی دست خود را مقابل صورتت قرار بده و بگو: «باسم الله العظیم، باسم الله العظیم، رب العرش العظیم، الا ذهبت و انقرضت».
راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم چشم زخم واقعیت دارد؟
فرمود: آری هرگاه تو را چشم زنند کف دستت را مقابل صورتت قرار ده و سوره «حمد» و «قل هو الله أحد و معوذتین» را قرائت کن، و هر دو کف را به صورتت بکش خداوند تو را از گزند آن حفظ می‌کند.

51- یاسر خادم گوید: هنگامی که حضرت رضا (ع) وارد قصر حمید بن قحطبه شد لباسهای خود را کند و به حمید داد، حمید هم آن لباسها را به یکی از خدمت‌کاران خود داد که آن را بشوید.
پس از چند لحظه خدمت‌کار برگشت و رقعه‌ای را به حمید داد و گفت: من این را در جیب ابوالحسن یافتم.
[صفحه 587]
حمید گوید: عرض کردم قربانت گردم خدمت‌کار رقعه‌ای را در جیب پیراهنت پیدا کرده است، این رقعه چیست؟
فرمود: ای حمید این یک «عوذه» است که ما همیشه با خود داریم، گوید: گفتم: آن را به من مرحمت کن.
فرمود: هر کس این حرز را در جیب خود نگهدارد از بلاها محفوظ می‌ماند و شیطان بر او تسلط پیدا نمی‌کند، و سلطان هم نمی‌تواند او را آزار و اذیت کند.

دعا در هنگام سفر

52- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: پدرم هنگامی که از منزلش بیرون می‌شد می‌فرمود:
بسم الله الرحمن الرحیم خرجت بحول الله و قوته، لا بحول منی و لا بقوة بل بحولک و قوتک یا رب متعرضا لرزقی فأتنی به فی عافیة».
53- حضرت امام رضا (ع) فرمود: هرگاه از منزلت بیرون شدی بگو: بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله، ما شاء الله، لا حول و لا قوة الا بالله».
اگر شیطان راه را بر او بگیرد، فرشتگان او را از آن مرد دفع می‌کنند و می‌گویند تو را بر این کسی راهی نیست، و او نام خدا را بر زبان جاری کرد و ایمان آورد و بر پروردگار توکل نمود و گفت: «ما شاء الله لا قوة الا بالله».
54- امام رضا (ع) فرمود: هرگاه کسی سوار مرکب شود و در هنگام سوار شدن بسم الله بگوید، فرشته‌ای از وی محافظت می‌کند تا از مرکب به زیر آید.
و اگر بسم الله نگوید، شیطانی با وی همراهی می‌کند و می‌گوید: آواز بخوان و اگر وی از خواندن آواز خودداری کند، می‌گوید: پس آرزو داشته باش، وی هم
[صفحه 588]
چنان در آرزوهای دور و دراز خواهد ماند تا از مرکب به زیر آید.
55- حضرت رضا (ع) فرمود: هر کس هنگام سوار شدن بگوید: «بسم الله و لا قوة الا بالله، الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین» جان او و مرکبش در امان خواهد بود تا آنگاه که فرود آید.

56- بزنطی گوید: هنگامی که حضرت رضا (ع) به شهادت رسیدند تعویذی در بدن آن جناب مشاهده شد.
حضرت می‌فرمود: که پدران من این تعویذ را از علی (ع) نقل کرده‌اند، که آن حضر/ت این تعویذ را برای دفع دشمنان همواره با خود داشت، و با فرزندان خود شرط کرده بود که این تعویذ را بر علیه کسی نخوانند.
زیرا هر کس این دعا را بخواند خداوند خواسته‌های او را قبول می‌کند و دعا این است «اللهم بک استفتح و بک استنجح، و بمحمد صلی الله علیه و آله أتوجه» تا آخر.
57- یونس بن بکیر گوید: از حضرت رضا (ع) سؤال کردم دعائی به من تعلیم کند که در سختیها و شدائد آن را بخوانم.
فرمود: ای یونس آنچه برایت می‌نویسم حفظ کن و در هنگام سختی و مشکلات آن را بخوان، و هر چه خواستی خداوند به تو عطا می‌کند.
امام رضا (ع) نوشت: «بسم الله الرحمان الرحیم اللهم ان ذنوبی و کثرتها قد أخلقت وجهی» تا آخر.
[صفحه 589]
58- سعد بن عبدالله از حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که یکی از صحابه یک صفحه‌ای را یافت و آن را خدمت حضرت رسول (ص) برد، پیغمبر فرمود: تا بانگ صلواة جامعه را در مدینه اعلام کردند، همه مردم از زن و مرد در مسجد اجتماع کردند.
حضرت بالای منبر قرار گرفت و فرمود: این کتاب یوشع بن نون وصی حضرت موسی (ع) می‌باشد و در آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمان الرحیم ان ربکم لرؤف رحیم» تا آخر.
59- وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پدرم را در خواب دیدم فرمود:
ای فرزندم هرگاه مشکلی برایت پیش آمد بسیار بگو: «یا رؤف، یا رحیم».
60- فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم در دعای خود می‌فرمود:
«سبحان من خلق الخلق بقدرته، و أتقن ما خلقه بحکمته، و وضع کل شیء منه موضعه بعلمه، سبحان من یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور، و لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر».

61- بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امام سجاد سلام الله علیه هنگامی که با خداوند مناجات می‌کرد، می‌گفت: «اللهم انما قویت علی معاصیک بنعمک».
[صفحه 590]
62- اسماعیل بن همام گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر بنده‌ای در نهان دعا کند، بهتر از این است که هفتاد بار به طور آشکار و علنی دعا کند.
63- داود بن سلیمان فراء از حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت می‌کند که حضرت رسول (ص) فرمود:
موسی بن عمران علیه‌السلام گفت: بارخدایا آیا تو دور هستی که فریاد بزنم، و یا نزدیک می‌باشی که مناجات نمایم؟ خداوند فرمود: من هم‌نشین کسانی هستم که در یاد من باشند.
موسی عرض کرد: خداوندا من گاهی در حالی قرار دارم که بزرگی تو مرا منع می‌کند که با تو سخن گویم.
فرمود ای موسی در هر حال با من سخن بگو و در یاد من باش.
64- حسن بن علی بن فضال گوید حضرت رضا علیه‌السلام را در هنگامی که می‌خواست قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را وداع کند و برای عمره به طرف مکه حرکت نماید مشاهده کردم، امام رضا از طرف بالاسری مبارک حضرت رسول وارد روضه مطهره شد، پس از اینکه سلام کرد و خود را به قبر چسبانید، برگشت و در کنار آن به نماز پرداخت، بار دیگر برخاست و شانه چپ خود را به قبر چسبانید و در نزدیک سر مبارک شش رکعت و یا هشت رکعت نماز گذارد.
در رکوع و سجود سه بار و یا بیشتر تسبیح گفت، و سپس نماز خود را پایان داد و به سجده رفت و سجده را طول داد، به اندازه‌ای که از عرقش زمین تر شد، یکی از اصحابش که در خدمت آن جناب بود می‌گفت وی صورتش را بر زمین مسجد گذاشته بود.
[صفحه 591]
65- معمر بن خلاد گوید از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: سزاوار است که مردم بعد از نماز صبح پنجاه آیه از قرآن مجید را تلاوت کنند.
66- حضرت رضا علیه‌السلام به اصحاب خود می‌فرمود از سلاح پیامبران استفاده کنید، گفته شد سلاح پیامبران چیست؟
فرمود دعا.
67- امام رضا علیه‌السلام فرمود هرگاه خواستید به دشمنان خود نفرین

کنید بگوئید:
«اللهم اطرقه بلیة لا اخت لها، و أبح حریمة، یا من یکفی من کل شیء و لا یکفی منه شیء، صل علی محمد و آل محمد، واکفنی مئونته بلا مئونة».
67- حضرت رضا (ع) فرمود هرگاه از مردی ترسیدی بگو:
«حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم، امتنع بحول الله و قوته من حولهم و قوتهم و امتنع برب الفلق من شر ما خلق ما شاء الله لا قوة الا بالله».
69- امام رضا (ع) فرمود مردی خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفت و از فقر و تنگدستی شکایت نمود امام صادق سلام الله علیه فرمود هرگاه صدای اذان شنیدی اذان بگو.
70- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هرگاه یکی از شما مریض شد، اجازه دهید مردم از وی عیادت کنند زیرا در اثر دعای مستجاب یکی از آنها خداوند او را شفا می‌دهد.
71- و نیز آن حضرت فرمود: یکی از کنیزان من مریض شد، در خواب کسی
[صفحه 592]
به من گفت: به آن کنیز بگوئید بگوید:
«یا رباه، یا سیداه، صل علی محمد و أهل بیته و اکشف عنی ما أجد» زیرا یکی از اشخاص با خواندن این دعا از آتش نجات پیدا کرد.
[صفحه 593]

از کتاب احتجاجات

احتجاج حضرت رضا با زنادقه و اهل ادیان

1- محمد بن عبدالله خراسانی خادم حضرت رضا (ع) گوید یکی از زنادقه خدمت امام رضا آمد در حالی که گروهی نزد آن جناب بودند.
امام علیه‌السلام فرمود ای مرد اگر قضیه آن طور است که شما می‌گوئید و این جهان صانعی ندارد و مردم مکلف نیستند (در صورتی که چنین نیست جهان آفریننده دارد، و مردم هم مکلف هستند) ما با شما مساوی هستیم، و نماز و روزه‌ای که انجام داده‌ایم و تکالیفی که به آن عمل کرده‌ایم به ما ضرر و زیانی نخواهد رسانید، آن مرد سکوت کرد و چیزی نگفت.
بار دیگر حضرت رضا (ع) فرمود: اگر عقیده ما درست باشد و خدائی وجود داشته باشد و مردم موظفند تکالیفی انجام دهند، و قطعا همین طور است و خدائی وجود دارد، و بهشت و دوزخی هست، و ثواب و عقابی وجود دارد، و حساب و کتابی می‌باشد، در این صورت ما نجات پیدا می‌کنیم، و شما به هلاکت خواهید رسید.
مرد زندیق گفت: خداوند چگونه است و در کجا هست؟
امام علیه‌السلام فرمود وای بر تو این چه سخنی است که می‌گوئی، خداوند مکان و کیفیت را خلق کرده و او به زمان و مکان شناخته نمی‌گردد، و با حواس ظاهری
[صفحه 594]
و قیاس قابل تعریف نیست گفت پس حالا که با حواس و قوای ظاهری شناخته نمی‌شود و قابل درک هم نیست پس اصلا وجود خارجی ندارد.
حضرت رضا (ع) فرمود: وای بر تو چون با قوای ظاهری او را درک نمی‌کنی منکر وجودش می‌گردی، ما هرگاه با دیده ظاهر و حواس حیوانی از درک آن عاجز باشیم یقین می‌کنیم که او خداوند ما هست و با سایر اشیاء فرق دارد.
آن مرد گفت: خداوند در چه زمانی بوده فرمود: بگو در چه زمانی نبوده است تا من بگویم در چه زمانی بوده است.
گفت: دلیل بر مطلب شما چیست؟
فرمود: هنگامی که بدن خود را مشاهده می‌کنیم و قدرت ندارم بر آن چیزی بیفزایم و یا از آن چیزی کم کنم، و یا نفع و ضرر را از خود دفع کنم، می‌دانم که این بدن را یک خدای عالم و قدیر از روی علم و بصیرت ساخته است، و این فلک را با نیروی خود آفریده و آن را به گردش واداشته است، و ابرها را ایجاد کرده و باد را فرمان می‌دهد تا ابرها را پراکنده کند.
خداوندی که آفتاب و ماه و ستارگان را خلق کرده و هر کدام در یک مسیر معین حرکت می‌کنند و برای یکدیگر مزاحمت ایجاد نکرده‌اند، و این آیات

شگفت‌انگیز که در زمین و آسمان و دریاها است و با نیروی علم و قدرت چنان محکم آفریده شده که از هم متلاشی نمی‌گردند.
ما از این آیات و نشانه‌ها درک می‌کنیم و می‌دانیم که این مصنوعات صانع و آفریدگار دارند، گفت: پس چرا خداوند خود را مخفی داشته است.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: چون مردم معصیت‌کار و اهل گناه و فساد هستند از این رو خداوند خود را از آنها مخفی داشته است، در صورتی که تمام اعمال مردم
[صفحه 595]
در شب و روز از وی مخفی نیست.
گفت: پس چرا با چشم ظاهر نمی‌توان خداوند را مشاهده کرد؟
فرمود: برای اینکه میان او و مخلوقاتش فرق باشد، چون مخلوقات او با چشم ظاهر قابل رؤیت می‌باشند، علاوه بر اینکه وی بزرگتر از این است که با عقل و وهم قابل درک باشد.
گفت: خداوند را برای من تعریف کنید، فرمود: خداوند قابل تعریف نیست.
گفت: چرا؟
فرمود: برای اینکه هر محدودی به حدی منتهی می‌شود، و هرگاه احتمال تحدید رفت، احتمال زیادت هم می‌رود، و در صورت احتمال زیادت احتمال نقصان هم می‌رود، در صورتی که خداوند نه محدود به زمان و مکان است، و نه دارای دست و پا و اعضاء و جوارح است و نه نقصان و تجزی در آن راه دارد، و نه با وهم و گمان می‌شود او را دریافت و تصور کرد.
آن مرد ملحد گفت: شما می‌گوئید: خداوند لطیف، سمیع، بصیر، علیم، و حکیم است، آیا می‌شود بدون گوش و چشم چیزی را دید؟! و لطیف نیز به کسی می‌گویند که با دست خود چیزی ساخته باشد و حکیم را نیز با صنعتش می‌شناسند.
امام رضا علیه‌السلام فرمود خداوند را از این جهت لطیف می‌گویند که مخلوقات لطیفی را آفریده، و در حیوانات جان را با جسم مرکب کرده و هر جنسی از مخلوقات خود را به صورت‌های گوناگون خلق کرده که یکی با دیگری فرق دارد.
خداوند را از این جهت لطیف گفتند که با علم و بصیرت این صورت‌ها را
[صفحه 596]
به هم پیوند داد، هنگامی که به درختان و میوه‌های گوناگون آن می‌نگریم می‌گوئیم خداوند لطیف است که این میوه ماکول و غیر ماکول را خلق کرده است.
و اگر می‌گوئیم خداوند شنوا است، مقصود این است که اصوات همه مخلوقات خود را از عرش تا فرش در دریاها و بیابانها می‌شنود و لغات متعدد و زبان‌های گوناگون را درک می‌کند و در این‌جا نیازی به گوش ندارد.

اگر می‌گوئیم خداوند بصیر است و همه چیز را مشاهده می‌کند مقصود این نیست که وی مانند بشر و حیوانات اشیاء را می‌نگرد، خداوند ذره سیاه را در شب تاریک روی سنگ سیاه مشاهده می‌نماید، و حرکت مورچه را در شب سیاه می‌نگرد، و نفع و ضرر و تخم‌ریزی و نسل مورچه را می‌بیند.
ما می‌گوئیم خداوند اشیاء را مشاهده می‌کند نه مانند بندگانش که با چشم سر اشیاء را می‌نگرند. راوی می‌گوید آن مرد ملحد پس از این گفتگوها مسلمان شد.

احتجاج حضرت رضا با یک مرد ثنوی

2- فضل بن شاذان گوید یک مرد ثنوی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام آمد و گفت من عقیده دارم عالم را دو خدا آفریده‌اند، شما چه دلیل دارید که صانع آن یک خدا بوده است؟ حضرت فرمود اینکه می‌گوئی دو خداوند خود دلیل است بر آنکه یک خدا بوده است، زیرا تو مدعی شده‌ای دو خدا بوده و یک خدا را اثبات کرد، پس خدای واحد اجماعی است، و بیشتر مورد اختلاف است.

3- حسن بن محمد نوفل هاشمی گوید هنگامی که حضرت رضا سلام الله علیه نزد مأمون رسید، وی به فضل بن سهل فرمان داد که رؤسای ادیان را مانند
[صفحه 597]
جاثلیق نصاری، و رأس الجالوت و رؤسای صائبین و هربذ اکبر، و اصحاب زردشت و قسطاس رومی و متکلمین را جمع کند، تا وی سخنان آن‌ها را بشنود.
فضل بن سهل طبق فرمان مأمون همه رؤسا را جمع کرد، و سپس به مامون گفت آنها را در یک جا گرد آورده‌ام گفت همه آنها را در مجلس من حاضر کن، او نیز همه را در نزد او حاضر کرد و مامون از وی خوشش آمد و او را تحسین و تکریم نمود.
مامون گفت من شما را برای کار خیری در این جا جمع کرده‌ام، و دوست دارم با پسرعموی من که تازه از مدینه وارد شده گفتگو کنید.
اینک فردا همه شما در این‌جا حاضر شوید، و از مجلس من تخلف نکنید.
گفتند ما گوش به فرمان تو هستیم هر چه اراده کنی انجام می‌دهیم، و فردا صبح در این جا گرد هم خواهیم بود.
حسین بن محمد نوفلی گفت ما در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودیم که ناگهان یاسر خادم وارد شد و گفت ای سید من امیرالمؤمنین مامون تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید جانم فدایت باد، اکنون اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمین در این جا اجتماع کرده‌اند، اگر میل دارید صبح فردا در این اجتماع شرکت کنید، و اگر میل دارید ما خدمت شما خواهیم رسید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سلام مرا به او برسانید و بگوئید ما از نیت شما مطلع شدیم و در وقت معینی در مجلس حاضر خواهیم شد، پس از اینکه یاسر رفت حضرت رضا علیه‌السلام متوجه ما شد و فرمود: ای نوفلی تو عراقی هستی و عراقی میانه‌رو هست، شما درباره‌ی این اجتماع چه نظری داری؟ و پسر عمت چه
[صفحه 598]
کاری می‌خواهد انجام دهد.
گفتم: قربانت گردم وی در نظر دارد شما را بیازماید و علم و کمال شما را امتحان کند، و لیکن او فکر خوبی نکرده و در این باره شکست خواهد خورد.
فرمود: نظر او در این باب چیست؟
گفتم: اصحاب مقالات و اهل بدعت برخلاف علماء هستند که هر چیزی را

انکار نکنند، آنها نسبت به هر چیزی بدبین هستند و منکر بسیاری از معتقدات ما هستند.
اگر تو احتجاج کنی که خداوند یکی است گویند دلیل وحدانیت او را بیان کن، و اگر بگوئی محمد (ص) رسول خدا می‌باشد باز گویند: رسالت او را ثابت کن، و بعد مغالطه و مجادله می‌کنند و خلط مبحث می‌نمایند، شما از آن‌ها حذر کنید.
حضرت رضا (ع) تبسم کرد و بعد فرمود: ای نوفلی آیا گمان می‌کنی که آن‌ها برهان مرا رد کنند و مرا در محاورات از میدان بیرون نمایند.
گفت: به خداوند سوگند هرگز چنین گمانی درباره‌ی شما ندارم، و امیدوارم خداوند شما را بر آنها پیروزی دهد.
فرمود: ای نوفلی دوست داری بدانی که مأمون در چه وقت پشیمان خواهد شد؟
گفتم: آری.
فرمود: هنگامی که با اهل تورات و انجیل و زبور و صائبین و هرابذه احتجاج کنم و آنان را مجاب نمایم، در این هنگام مأمون خواهد فهمید که کار درستی انجام
[صفحه 599]
نداده و پشیمان خواهد شد.
هنگام صبح فضل بن سهل آمد و گفت: قربانت گردم پسر عمت در انتظار شما است، و همه در انتظار شما هستند، نظر شما در این باره چیست؟
فرمود: شما بروید ما هم بزودی در مجلس شما شرکت خواهیم کرد، سپس وضوء گرفت و مقداری سویق میل فرمود و به ما نیز از آن خورانید، بعد بیرون شد و ما نیز با وی بیرون شدیم، تا در مجلس مأمون قرار گرفتیم.
مجلس بسیار با ابهت بود و همه بزرگان و فضلاء و رجال حاضر بودند.
هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد شد مأمون و محمد بن جعفر و بنی‌هاشم از جای خود برخاستند، و حضرت در کنار مأمون نشست، و لیکن مردم هم‌چنین در حال قیام بودند تا آنگاه که مأمون اجازه داد هر کس در جای خود جلوس کند.
مأمون مدتی با آن جناب به گفتگو پرداخت، و سپس روی خود را به طرف جاثلیق کرد و گفت: این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر است و از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و علی بن ابی‌طالب می‌باشد، اینک دوست دارم با وی گفتگو کنی و در صحبت خود طریق انصاف را مراعات کنی.
جاثلیق گفت: یا امیرالمؤمنین من چگونه با مردی احتجاج کنم که وی با مردی و کتابی که من آن‌ها را قبول ندارم محاجه می‌کند.

احتجاج حضرت رضا با جاثلیق

حضرت رضا (ع) فرمود: ای نصرانی اگر به انجیل تو با شما احتجاج کنم به نبوت حضرت رسول اقرار می‌کنی؟
[صفحه 600]
گفت: مگر من می‌توانم مطالب انجیل را منکر شوم و یا آن را رد کنم، به خداوند سوگند هر چه در انجیل باشد قبول خواهم کرد ولو به ضرر من باشد.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: اینک هر چه دلت می‌خواهد بپرس و جواب آن را بشنو، جاثلیق گفت راجع به نبوت عیسی چه می‌گوئی و درباره کتاب او چه نظری داری.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: من به نبوت عیسی و کتاب او اعتراف دارم، و از آنچه به ملت خود مژده داد و به مطالبی که حواریون آن حضرت ایمان و اقرار کردند ایمان دارم، و به نبوت هر عیسی که نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او را انکار کند کافر هستم.
جاثلیق گفت: مگر احکام را در حضور دو شاهد عدل نباید القاء کرد و به آن قطع پیدا نمود.
فرمود: چرا چنین است.
جاثلیق گفت: پس اینک دو شاهد عادل از غیر ملت خود را انتخاب کن، این منتخبین را باید ملت نصاری بشناسند، و دو نفر نیز از طرف ما که نصرانی نباشند در این مورد داوری کنند، و ناظر بر گفته‌های ما باشند.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: اکنون با انصاف سخن گفتی، آیا مرد عادلی که در نزد عیسی از همگان مقدم بود از طرف من به عنوان شاهد قبول می‌کنی؟ جاثلیق گفت: آن کیست؟
امام رضا علیه‌السلام فرمود: درباره‌ی یوحنا دیلمی نظرت چیست؟
عرض کرد: به به از نزدیکترین دوستان مسیح سخن به میان آوردی.
[صفحه 601]
فرمود: اکنون تو را سوگند می‌دهم که یوحنا نگفت عیسی مرا به دین محمد عربی اطلاع داده و مرا مژده فرمود که محمد بعد از وی ظهور می‌کند، و این مطلب را به حواریون خود نیز گفت، و آنها به محمد ایمان آوردند.
جاثلیق گفت: یوحنا این مطلب را از مسیح نقل کرده و به نبوت یک مردی مژده داده است، و از اهل‌بیت و وصی آن پیغمبر نیز خبر داده، و لیکن وقت ظهور و خصوصیات دیگر او را بیان نکرده تا ما آن را بشناسیم.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر کسی را بیاوریم و انجیل را بخواند و

ذکر محمد و اهل‌بیت و امت او را در انجیل به شما نشان دهد ایمان می‌آورید؟
جاثلیق گفت: آری.
امام رضا سلام الله علیه به قسطاس رومی گفت: سفر ثالث انجیل را حفظ داری؟
گفت حفظ نکرده‌ام، در این هنگام متوجه رأس الجالوت شد و فرمود انجیل را می‌توانی بخوانی؟
گفت آری به جان خودم سوگند فرمود پس سفر سوم آن را قرائت کن، و اگر در آن ذکر محمد و اهل‌بیت و امت او هست گواهی دهید و اگر چنانچه گفته‌های من در آنجا نباشد گواهی ندهید.
در این هنگام حضرت رضا (ع) خودش سفر ثالث انجیل را قرائت کرد تا آنگاه که به نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید توقف کرد و فرمود ای نصرانی به حق مسیح و مادرش تو را سوگند می‌دهم من عالم به انجیل هستم یا نه؟ گفت آری.
[صفحه 602]
سپس مطالب مربوط به حضرت رسول و اهل‌بیت و امتش را قرائت کرد، و فرمود ای نصرانی در برابر قول مسیح چه می‌گوئی.
اگر انجیل را قبول نکنی عیسی و موسی علیهماالسلام را تکذیب کرده‌ای، و اگر منکر این دو شوی واجب القتل هستی، زیرا در این صورت پیغمبر و کتاب او را با خداوندی که او را مبعوث کرده کافر شده‌ای.
جاثلیق گفت: من به مطالب واضح انجیل ایمان دارم.
امام رضا فرمود شما گواه باشید که وی به انجیل اقرار و اعتراف کرد، سپس روی خود را به طرف جاثلیق کرد و فرمود اینک تو سؤال کن.
جاثلیق گفت بفرمائید حواریون عیسی (ع) چند نفر بوده‌اند، و دانایان انجیل چند نفر می‌باشند؟
امام رضا علیه‌السلام فرمود «علی الخبیر سقطت» حواریون عیسی دوازده نفر بودند که افضل و اعلم آنها «لوقا» بود. و اما علمای نصاری سه نفر بودند: یوحنا اکبر دراج یوحنا در قرقیسا، و یوحنا دیلمی در زجان، و نام حضرت رسول و اهل‌بیت او و امتش در نزد او بوده است، و او امت عیسی علیه‌السلام را به ظهور آن حضرت مژده داد.
سپس فرمود: ای نصرانی به خداوند سوگند ما به آن عیسی ایمان داریم که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده باشد، و به عیسی شما از جهت ضعفی که در عبادت و روزه و نماز داشت اعتراض داریم.
جاثلیق گفت: علم و دانش خود را در مورد عیسی تباه کردی و خود را ناتوان در مورد عیسی نشان دادی، و من گمان می‌کردم امروز در میان ملت اسلام داناتر از شما

[صفحه 603]
کسی نیست.
حضرت رضا (ع) فرمود: منظور چیست؟
جاثلیق گفت: تو گفتی عیسی مردی ضعیف بود و قدرت نداشت روزه بگیرد و نماز بخواند، در صورتی که عیسی همواره روزه داشت و شب هرگز به خواب نمی‌رفت، او همواره صائم الدهر و قائم اللیل بود.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: اگر مطلب این طور است پس عیسی برای که روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند.
راوی گوید: در این هنگام جاثلیق دم فروبست و نتوانست سخن بگوید.
حضرت رضا (ع) فرمود: ای نصرانی اکنون از شما سؤالی می‌کنم، گفت: سئوال کنید، اگر دانستم جواب می‌دهم امام (ع) فرمود: من مرده زنده کردن عیسی را منکر نشدم، و او به اذن خداوند مردگان را زنده می‌کرد.
جاثلیق گفت: تو قبلا این موضوع را منکر شدی و فرمودی: کسی که مرده زنده کند و یا کر و کور و مبروص را شفا دهد شایسته عبادت است چون این نوع کارها از افعال خداوند است.
حضرت رضا (ع) فرمود: الیسع نیز مانند عیسی روی آب می‌رفت و مردگان را زنده می‌کرد و کوران را شفا می‌داد و امت او هرگز او را خدای خود نگرفتند و مورد پرستش قرار ندادند.
و حزقیل نیز همین افعال را بجا می‌آورد و سی و پنج هزار نفر را در یک روز بعد از آنکه مرده بودند زنده کرد، فاصله بین زنده شدن آنها تا روز مرگ آنها شصت سال طول کشیده بود.
[صفحه 604]

گفتگوی حضرت رضا با رأس الجالوت

در این هنگام امام رضا علیه‌السلام متوجه رأس الجالوت شد و فرمود: ای رأس الجالوت آیا در تورات نیست که بخت نصر هنگامی که در بیت‌المقدس جنگ می‌کرد گروهی از جوانان بنی‌اسرائیل را اسیر کرد و آنان را به بابل برد، و آن جوان‌ها در آنجا زندگی را بدرود گفتند، سپس خداوند متعال حزقیل را فرستاد و آنها را زنده کرد، این مطلب در تورات هست و جز کافران کسی منکر آن نیست.
رأس الجالوت گفت: درست است.
سپس فرمود: ای یهودی اینک چند آیه از تورات را در این مورد می‌خوانم حضرت شروع کرد یکی از اسفار تورات را خواند.
آن مرد یهودی از قرائت آن جناب تعجب می‌کرد، سپس متوجه نصرانی شد و فرمود ای نصرانی آیا اینان قبل از عیسی بودند و یا عیسی قبل از آنها بوده است؟
نصرانی گفت بلکه آنها قبل از عیسی بوده‌اند، امام رضا فرمودند قریش نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجتماع کردند و گفتند مردگان ما را زنده کنید.
پیغمبر اکرم علی بن ابی‌طالب را خواستند و فرمودند به طرف جبانه حرکت کنید، و اشخاصی که اینان نام می‌برند از آنها نام بر و بگو محمد می‌گوید به اذن خداوند از جای خود حرکت کنید، آنان سر از خاک برداشتند، و قریش از آنها سؤالاتی کردند و گفتند محمد به عنوان رسالت مبعوث شده است، و ما دوست داشتیم او را درک کنیم و به او ایمان آوریم، رسول اکرم نیز بیماران و دیوانگان را شفا می‌داد و با چهارپایان سخن می‌گفت و با پرندگان و جن و شیاطین تکلم می‌کرد.
با همه اینها ما مسلمانان او را خدای خود نگرفتیم، و فضل و مقام و شرافت انبیاء
[صفحه 605]
را نیز منکر نشدیم، شما از کجا عیسی را به عنوان معبود قبول کردید در صورتی که سایر پیامبران نیز مانند او کارهائی انجام داده‌اند.
گروهی از بنی‌اسرائیل از شهر و دیار خود به جهت ظهور طاعون فرار کردند خداوند آنان را در یک ساعت هلاک کرد، اهالی جمع شدند و یک گودالی حفر کردند و آن مردم را در آن گودال دفن کردند، و استخوان آنها پوسیده شد.
در این هنگام یکی از انبیاء بنی‌اسرائیل از آنجا عبور کرد، و از کثرت استخوان‌های پوسیده در شگفت ماند، خداوند متعال برای او وحی فرستاد

دوست داری آن‌ها را زنده کنم، تا از عواقب کارشان بیم دهی؟
عرض کرد آری.
خداوند متعال فرمود با صدای بلند آن‌ها را بخوان، آن پیغمبر گفت ای استخوان‌های پوسیده به اذن خداوند از جای خود برخیزید، آنها همگان بپا خواستند و خاک را از سر و صورت خود پاک کردند.
ابراهیم خلیل علیه‌السلام چند پرنده را گرفت و آن‌ها را قطعه قطعه کرد، و سپس هر قطعه‌ای از آنها را بالای کوهی قرار داد، و بعد آنها را به طرف خود فراخواند و آن مرغان با شتاب خود را به او رسانیدند.
موسی بن عمران علیه‌السلام از میان یاران خود هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد، یاران برگزیده او گفتند خداوند را به ما نشان ده همان طور که او را دیده‌ای.
موسی علیه‌السلام گفت من خداوند را ندیده‌ام، گفتند ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنگاه که خداوند را آشکارا مشاهده کنیم، در اثر این درخواست نابجا صاعقه
[صفحه 606]
آمد و آنها را هلاک کرد و موسی تنها ماند.
گفت بارخدایا من هفتاد نفر از بنی‌اسرائیل را برگزیدم و با خود به این‌جا آوردم، اینک تنها برگردم و چگونه جریان را به آنها اطلاع دهم، اگر می‌خواستی قبلا آن‌ها را هلاک می‌کردی، ما را به افعال چند نفر سفیه مؤاخذه نکن، و خداوند همه آنها را زنده کرد.
این داستان‌ها را از این جهت نقل کردم که تو نتوانی آن را رد کنی، زیرا در تورات و انجیل و زبور و فرقان همه آنها نقل شده است.
آیا هر کسی که مرده زنده کرد باید پرستش شود، و اگر چنین است همه این پیغمبران باید عبادت شوند، در این مورد چه می‌گوئی؟
جاثلیق گفت: حق به جانب تو است و خدائی جز خدای واحد نیست.
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام متوجه رأس الجالوت شد و فرمود ای یهودی به طرف من توجه کن، من اینک به حق آن ده آیه که بر حضرت موسی علیه‌السلام فرود آمد از تو می‌پرسم آیا در تورات خبر محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ای.
و در تورات راجع به امت آن حضرت گفته شده هرگاه امت متأخر که از شترسوار پیروی می‌کنند آمدند، و از روی میل و علاقه خداوند را تسبیح می‌نمایند و در معابد جدید خداوند را عبادت می‌کنند، باید بنی‌اسرائیل از آن پیغمبر پیروی کنند، پیروان آن پیغمبر با شمشیرهائی که در دست دارند ملت‌های کافر را می‌کشند، مگر همین طور در تورات نوشته نشده است.
رأس الجالوت گفت: آری ما در تورات آن را مشاهده می‌کنیم، سپس به جاثلیق فرمود: ای نصرانی از کتاب شعیا چه اطلاعی داری؟

گفت او را کلمه به کلمه می‌شناسم.
[صفحه 607]
امام (ع) فرمود: آیا این کلام او را که گفت: ای قوم من به صورت آن کسی که بر الاغ سوار شده و جامه‌هائی از نور پوشیده مشاهده می‌کنم، و آن شترسوار را که چهره‌اش مانند ماه تابان است می‌بینم، گفتند: شعیا راست گفته است.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی آیا در انجیل گفتار عیسی را که فرمود: من به زودی نزد خدای خود و شما خواهم رفت و فارقلیطا خواهد آمد، و او به حقانیت من گواهی می‌دهد همان طور که من به حقانیت او گواهی می‌دهم، و اوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و رسوائیهای ملت‌ها را آشکار می‌کند و ستون کفر را می‌شکند.
جاثلیق گفت: هر چه در انجیل باشد ما به او اعتراف داریم.
امام رضا سلام الله علیه فرمود: آیا این سخنان در انجیل هست؟
جاثلیق گفت: آری، حضرت رضا فرمود ای جاثلیق به من بگوئید آن انجیلی را که گم کردید در کجا او را یافتید، و این انجیل را چه کسی برای شما وضع کرد؟
گفت ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم و بار دیگر او را تر و تازه و بدون کم و کاست پیدا کردیم، و این انجیل را یوحنا و متی برای ما فراهم آورده، و ما این انجیل فعلی را از آن دو نفر داریم.
حضرت رضا (ع) فرمود شناسائی تو نسبت به انجیل بسیار کم است، و اگر مطلب این طور است که بیان می‌کنید پس چرا در اناجیل اختلاف کرده‌اید؟ و همین انجیلی که امروز در دست شما هست مورد خلاف است، و اگر آن همان انجیل نخستین بود که در آن اختلاف نمی‌کردید.
من اکنون در این باره شما را روشن می‌کنم تا درک کنی که مطلب از چه قرار
[صفحه 608]
است و جریان اناجیل از چه قرار بوده است.
اکنون بدان هنگامی که انجیل اول گم شد، نصاری اجتماع کردند و گفتند عیسی بن مریم کشته شد و انجیل مفقود شد اینک شما علماء نصاری در این باره چه می‌کنید.
لوقاء و مرقابوس گفتند انجیل در سینه ما محفوظ است، و ما همه اسفار آن را برای شما خواهیم نوشت، اینک اندوهگین نباشید و کنائس را خالی نگذارید، ما به همین زودی همه انجیل را برای شما جمع‌آوری خواهیم کرد.
لوقاء، مرقابوس، یوحنا و متی دور هم جمع شدند و این اناجیل را وضع کردند، در صورتی که این چهار نفر شاگردان شاگردان حواریون بودند.

در این هنگام امام رضا (ع) به جاثلیق گفتند مطلب را فهمیدی و دانستی که اناجیل چگونه جمع شده‌اند؟
گفت من این موضوع را تاکنون نمی‌دانستم و اکنون متوجه شدم که هم‌چه سخنانی در بین بوده است، و برای من روشن شد که شما از انجیل به طور کامل اطلاع دارید، و اکنون چیزهائی شنیدم و دانستم که آنها حق است. و بر فهم و علم من افزوده شد.
امام رضا (ع) فرمود شهادت این گروه در نزد شما چگونه است؟ گفت اینان علماء انجیل هستند و هر چه گفتند حق است.
حضرت رضا در این موقع متوجه مامون و سایر کسانی که در مجلس بودند شد و فرمود شاهد هستید که این مرد چه می‌گوید؟
گفتند ما سخنان او را شنیدیم و به آنچه شنیده‌ایم گواهی می‌دهیم، سپس متوجه
[صفحه 609]
جاثلیق شد و فرمود به حق فرزند و مادرش آیا می‌دانی که متی گفت: مسیح فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب است، و مرقابوس گفت وی کلمه خداوند است که خداوند او را در جسد آدمی حلول کرده است، و سپس به صورت انسانی درآمده و لوقا گفت: عیسی و مادرش دو انسان بودند از گوشت و خون و روح‌القدس در آن داخل شد.
شما می‌گوئید که عیسی گفت ای حواریون هر کسی به آسمان بالا رود از آنجا فرود نخواهد آمد، مگر خاتم پیغمبران که به آسمان می‌رود و بار دیگر به زمین بازمی‌گردد، آیا این مطلب درست است؟
جاثلیق گفت مطلب همین طور است و ما آن را از عیسی روایت می‌کنیم، فرمود درباره‌ی شهادت لوقاء، مرقابوس و متی راجع به عیسی چه می‌گوئید؟ گفت آن‌ها دروغ گفته‌اند.
امام رضا (ع) فرمود ای گروه مردم مگر جاثلیق قبلا این افراد را تصدیق نکرد، و گفته‌های آنان را درست نخواند، و گواهی نداد که آنها علماء انجیل هستند و گفتار آنان حق است.
جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان دوست دارم مرا در این مورد و از گفتگو درباره این اشخاص معاف بدارید و از این بحث در گذرید.
فرمود ما از این گذشتیم اینک هر چه در نظر داری سؤال کن، گفت دیگری سؤالات خود را مطرح کند به مسیح سوگند در میان علماء مسلمانان مانند شما کسی نیست.

احتجاج حضرت رضا با رأس الجالوت

بعد از این حضرت رضا (ع) متوجه رأس الجالوت شد و فرمود تو از من [صفحه 610]
سؤال می‌کنی یا من از تو بپرسم؟
گفت من از شما سؤال خواهم کرد و جواب مرا باید از تورات و یا انجیل بدهید، و یا از زبور داود و صحف ابراهیم و موسی با من صحبت کنید.
فرمود اگر من جز از تورات موسی، و انجیل عیسی، و زبور داود برای شما برهانی اقامه کردم از من قبول نکنید، رأس الجالوت گفت: نبوت محمد را از کجا اثبات می‌کنید؟
امام رضا (ع) فرمود موسی بن عمران و عیسی بن مریم به نبوت او شهادت داده‌اند، و داود خلیفه خداوند در روی زمین به پیغمبری او گواهی داده است.
گفت موسی در کجا گفته است؟
فرمود مگر نمی‌دانی که موسی به بنی‌اسرائیل وصیت کرد و گفت به همین زودی پیغمبری از برادران شما خواهد آمد او را تصدیق کنید، و سخن وی را بشنوید آیا می‌دانی که بنی‌اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل ندارند، اگر قرابت اسرائیل را از اسماعیل بدانید و نسبی که بین آن دو از طرف ابراهیم می‌باشد مطلب را درک خواهید کرد.
رأس الجالوت گفت: این سخن موسی (ع) است و ما آن را رد نمی‌کنیم.
حضرت رضا (ع) فرمود آیا از برادران بنی‌اسرائیل پیغمبری جز محمد (ص) آمده است؟
گفت: خیر فرمود: آیا شما این مطلب را قبول ندارید؟ گفت: دوست دارم آن را از تورات بیان کنید.
امام رضا فرمود مگر در تورات نیامده است که نور از کوه طور سیناء آمد، و از کوه ساعیر برای ما روشنی آمد، و از کوه فاران بر ما آشکار گردید. [صفحه 611]
رأس الجالوت گفت این‌ها را می‌دانم و لیکن تفسیر آن را نمی‌دانم.
امام رضا (ع) فرمود من اینک برای شما مطلب را بیان می‌کنم، اما ظهور نور در «طور سیناء» آن وحی خداوند به موسی بن عمران است، و روشنی «کوه ساعیر» مقصود وحی پروردگار برای عیسی بن مریم است، و اما «جبل فاران» مقصود یکی از کوه‌های اطراف مکه است که حضرت رسول در آن جا به رسالت مبعوث شد.
در توراتی که اینک هست از قول شعیای پیغمبر نقل شده است که وی گفت دو نفر سوار را مشاهده کردم که زمین برای آنها روشن شد، یکی از

آنها بر الاغی سوار بود و دیگری بر شتری.
امام رضا فرمود الاغ سوار کیست و شترسوار کدام است؟ رأس‌الجالوت گفت من آنها را نمی‌شناسم برایم بیان کنید.
فرمود راکب‌الحمار عیسی بن مریم، و راکب الجمل محمد (ص) می‌باشد.
آیا این مطلب تورات را انکار می‌کنی؟
گفت: انکار نمی‌کنم، بعد از این فرمود آیا حیقوق پیغمبر را می‌شناسی؟
گفت آری من او را نیکو می‌شناسم.
حضرت رضا (ع) فرمود همان طور که کتاب شما از قول او نقل می‌کند او گفته «جاء الله بالبیان من جبل فاران» آسمان‌ها از تسبیح احمد پر شده، سواران او در دریا رفت و آمد می‌کنند، همان طور که در خشکی رفت و آمد دارند، بعد از خراب شدن بیت‌المقدس کتاب جدیدی خواهد آورد - یعنی قرآن - آیا می‌شناسی محمد را و به او ایمان می‌آوری؟
رأس الجالوت گفت: حیقوق این سخنان را گفته و ما منکر آن نیستیم.
امام علیه‌السلام فرمود: داود علیه‌السلام در زبور خود گوید و تو نیز آن را
[صفحه 612]
خوانده‌ای «اللهم ابعث مقیم السنة بعد الفترة» آیا پیغمبری غیر از محمد (ص) می‌شناسی که بعد از فترت سنت را احیا کرده باشد.
رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و ما او را می‌شناسیم، و لیکن مقصود او عیسی علیه‌السلام بوده و مقصود از فترت ایام او بوده است.
فرمود: از روی جهل سخن گفتی، عیسی علیه‌السلام مخالفت با سنت نکرد بلکه وی موافق تورات بوده، تا آنگاه که خداوند او را به آسمان برد.
در انجیل نوشته شده: فرزند زن نیکوکار خواهد رفت، و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد، و او آن شخصی است که بار سنگین را از دوش ملت برمی‌دارد و کارها را آسان می‌کند، و برای شما همه چیز را تفسیر می‌نماید و مطالب مشکله را حل می‌سازد، و به نبوت من گواهی می‌دهد همان طور که من به نبوت او گواهی دادم، من برای شما امثال آوردم، و او برای شما امثال را تأویل می‌کند، آیا به این مطالب انجیل ایمان داری؟
گفت: آری منکر آن نیستم.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای رأس الجالوت من می‌خواهم راجع به پیغمبرت موسی از شما سؤال کنم، گفت: بپرس.
فرمود: دلیل بر اثبات نبوت موسی (ع) چیست؟
یهودی گفت: آن جناب چیزی آورد که هیچ یک از پیغمبران قبل از وی نیاوردند.
فرمود: آن چه بود؟
یهودی گفت: شکافتن دریا، اژدها شدن عصا، جاری شدن آب از سنگ در
[صفحه 613]

اثر زدن عصا، انتشار نور از انگشتانش، و چیزهای دیگری که از آن حضرت به ظهور رسید.
امام رضا فرمود راست گفتی، و هر گاه این اعمال برای نبوت حضرت موسی علیه‌السلام حجت باشد، پس بنابراین هر کسی ادعای نبوت کند و سپس کارهائی انجام دهد که دیگران از آوردن آن عاجز باشند لازم است مردم نبوت او را تصدیق کنند.
گفت: چنین نیست، زیرا موسی در نزد خداوند چنان قرب و منزلتی داشت که کسی نمی‌توانست با او برابری کند، و لازم نیست ما ادعای هر کسی را در این مورد قبول کنیم.
حضرت رضا (ع) فرمود: شما چگونه به انبیاء قبل از موسی اقرار کرده‌اید، در صورتی که آنان مانند موسی ید و بیضاء نداشته و عصائی که اژدها می‌شد در دست ایشان نبوده است.
یهودی گفت: من قبلا گفتم: که هر گاه کسی مدعی نبوت شود، و سپس کارهائی بکند که از دیگران امکان ندارد او را باید پیغمبر دانست، و اگر چیزی آورده بودند غیر از آنکه موسی آورده تصدیق آنها واجب است.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای رأس الجالوت پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نیاوردید، در صورتی که وی مرده زنده کرد و بیماران سخت را شفا داد، و از گل پرنده می‌ساخت و در آن‌ها می‌دمید و آن‌ها پرواز می‌کردند.
رأس الجالوت گفت: ما این‌ها را شنیده‌ایم و لیکن مشاهده نکرده‌ایم.
فرمود: شما آیات موسی را نیز ندیده‌اید بلکه آن را از یاران وی شنیده‌اید.
[صفحه 614]
گفت: آری، فرمود: همین طور اصحاب عیسی این اخبار را نقل کرده‌اند پس چگونه آن را تصدیق و این را تکذیب می‌کنید.
رأس الجالوت سکوت کرد و دم نزد.
حضرت رضا فرمود: همین طور است وضع محمد صلی الله علیه و آله و همه پیامبران، محمد کودکی یتیم بود، و برای کارهای چوپانی اجیر شده و از این راه امرار معاش می‌کرد، هیچ کتابی نخواند و در نزد هیچ معلمی درس فرا نگرفت، سپس قرآنی آورد که در آن اخبار پیامبران و گذشتگان و اخبار آیندگان تا روز قیامت هست.
حضرت رسول (ص) از اسرار مردم خبر می‌داد و هر چه در منازل خود انجام می‌دادند آنها را می‌دانست.
رسول اکرم معجزات و آیات زیادی داشت که قابل شمارش نیست.
رأس الجالوت گفت: اخبار محمد و عیسی در نزد ما ثابت نیست، و ما به آنچه که علم نداریم اقرار و اعتراف نمی‌کنیم.
امام رضا فرمود: پس آن کس که به نبوت عیسی و محمد شهادت داده

شاهد زور است.
یهودی در این هنگام سکوت کرد.

احتجاج حضرت رضا با هربذ اکبر

حضرت رضا (ع) هربذ اکبر پیشوای زردشتیان را نزد خود خواند و فرمود: برهان شما بر صحت مذهبت چیست؟
گفت وی چیزهائی آورد که دیگران از آوردن او عاجز بودند، و لیکن ما [صفحه 615]
آنها را ندیدیم و اخبار مذهبی ما بر این امر دلالت می‌کند، و ما از این رو از وی پیروی کردیم.
امام رضا (ع) فرمود شما به جهت اخباری که رسیده به زردشت ایمان آورده‌اید.
گفت آری، فرمود امت‌های گذشته با شنیدن اخبار به پیامبران خود ایمان آوردند، محمد، موسی و عیسی علیهم‌السلام نیز آیاتی آوردند، پس چرا شما به آنها اقرار و اعتراف نکردید، همان طور که زردشت را قبول کردید.
هربذ جوابی نداد و سکوت کرد.

4 - ابوالصلت هروی گوید: مامون اهل مقالات از مسلمانان را با پیشوایان سایر ادیان جمع کرد تا با حضرت رضا (ع) گفتگو کنند، در آن میان علی بن محمد ابن جهم برخاست و گفت: یابن رسول الله شما به عصمت انبیاء اعتقاد دارید؟
فرمود آری، گفت: پس آیه شریفه «و عصی آدم ربه فغوی» و یا آیه «و ذاالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه» و یا آیه «و لقد همت به و هم بها» ، و یا آیه «و ظن داود أنها فتناه» و یا آیه شریفه «و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله أحق ان تخشاه» چه معنی دارد؟
حضرت رضا (ع) فرمود: وای بر تو ای علی از خداوند بترس و به پیامبران خداوند نسبت‌های زشت نده، و کتاب خداوند را با رأی خود تفسیر نکن، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: تاویل قرآن را جز خداوند و راسخین در علم کسی نمی‌داند.
[صفحه 616]
معنی «و عصی آدم ربه فغوی» این است، که خداوند او را در زمین حجت و خلیفه خود قرار داد، و او را برای بهشت خلق نکرده بود، و معصیت آدم در بهشت بود نه در زمین، و نافرمانی او برای این بود که قضاء و قدر خداوند جریان پیدا کند.
پس از اینکه آدم به زمین فرود آمد، و حجت و خلیفه خداوند قرار گرفت از خطا و لغزش مصون شد و خداوند می‌فرماید: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین».
و اما تفسیر آیه «و ذاالنون اذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر» ، این است که وی دانست خداوند روزی را بر او تنگ نخواهد کرد، و اگر معنی آن بود که وی می‌دانست خداوند قدرت ندارد روزی او را بدهد کافر می‌شد.
در قرآن مجید کلمه «قدر» به معنی ضعیف آمده و در آیه شریفه است که «و أما اذا ما ابتله فقدر علیه رزقه» یعنی روزی را بر او تنگ کرد.
اما در قضیه حضرت یوسف معنی آن این است که زلیخا همت گماشت بر معصیت و یوسف همت گماشت بر کشتن او، و یوسف در نظر داشت اگر وی را به فحشاء و ارتکاب معصیت و حرام مجبور کند وی را بکشد، و لیکن خداوند او را هم از فحشاء و هم از قتل نگهداری کرد.
خداوند متعال می‌فرماید «و کذلک لنصرف عنه السوء - یعنی کشتن - و الفحشاء» یعنی زنا و اما داود نظر پیشینیان شما در این باره چیست؟
علی بن جهم گفت: می‌گویند داود در محراب خود نماز می‌خواند، شیطان

به صورت یک پرنده زیبایی خود را به او نشان داد، داود نماز خود را قطع کرد و خواست آن پرنده را بگیرد، پرنده از اطاق به حیات پرید، داود، به حیات آمد.
[صفحه 617]
پرنده از وسط حیات به روی بام پرید، داود برای گرفتن او بالای بام رفت پرنده از بالای بام به حیات اوریاء بن حنان پرید، داود بار دیگر دنبال پرنده روان شد.
در این هنگام چشم داود بر زن اوریاء افتاد و او در وسط منزل غسل می‌کرد، داود با دیدن زن اوریاء شیفته جمال او شد، اوریاء در این وقت در شهر نبود و با گروهی از لشکریان با دشمن جنگ می‌کردند، داود برای فرمانده لشکر نوشت که اوریاء را در صف اول قرار دهد تا وی در جنگ کشته گردد و او بتواند با زن او ازدواج کند.
فرمانده لشکر طبق فرمان داود اوریاء را جلو دشمن فرستاد و او پیروز شد و داود از این جهت ناراحت گردید، بار دیگر دستور داد او را جلو تابوت قرار بده، و در این بار اوریاء کشته شد و داود زن او را گرفت.
حضرت رضا (ع) پس از شنیدن این سخن ناراحت شد و دست خود را بر پیشانیش زد، و فرمود شما یکی از پیامبران خداوند را به خوار داشتن نماز و سهل‌انگاری نسبت دادید.
پیغمبری نماز خود را قطع می‌کند، و عاشق زنی می‌شود، و بعد با نقشه و فریب شوهرش را می‌کشد و زن او را تصرف می‌کند.
راوی گوید: علی بن جهم عرض کرد: یابن رسول الله پس تقصیر داود چه بود؟
امام رضا (ع) فرمود: داود گمان می‌کرد که در روی زمین کسی از وی داناتر نیست، خداوند متعال دو فرشته را فرستاد و آنها را از بالای دیوار محراب نزد او رفتند، و گفتند: ما با هم در موردی نزاع داریم، اکنون بین ما با حق و عدالت حکم کن و از راه راست منحرف نشوید.
[صفحه 618]
داود در حکم خود عجله کرد و گفت: آنکه گوسفند بسیار دارد ظلم کرده است و بدون شاهد و بینه فورا حکم کرد و نگذاشت مدعی علیه حرف بزند.
این بود خطائی که از وی سر زد نه آنکه شما گفتید، مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال فرموده: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق».
گوید: عرض کردم: پس داستان او با اوریاء چیست؟
فرمود: در زمان داود هر گاه مردی می‌مرد و یا کشته می‌شد زنش هرگز شوهر نمی‌کرد، نخستین زنی که بعد از کشتن شوهرش با مرد دیگری

ازدواجش مباح شد زنی بود که با داود ازدواج کرد، و این موضوع بر اوریا بسیار گران آمد.
اما در مورد حضرت رسول (ص) که فرمود: «و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله أحق أن تخشاه» تفسیرش این است که خداوند متعال: نام‌های زوجات حضرت رسول (ص) را برای آن جناب فاش کرده بود، یکی از آنها زینب بنت جحش بود که در آن روز زوجه زید بن حارثه بود.
حضرت رسول نام او را در نزد خود مخفی کرده بود و برای کسی نقل نکرده بود، برای اینکه منافقین نگویند وی به یک زنی که در منزل شوهرش زندگی می‌کند چشم دارد، و از منافقین می‌ترسید از این رو خداوند فرمود تو نباید از مردم بترسی و باید از خداوند ترس داشته باشی، خداوند هیچ زنی را به مردی تزویج نکرد، مگر تزویج حواء به آدم، و تزویج زینب به حضرت رسول، و تزویج زهراء به علی.
در این هنگام علی بن جهم گریه کرد و گفت یابن رسول الله من از گفته‌های خود توبه کردم و دیگر درباره‌ی پیغمبران از این گونه سخنان نخواهم گفت.
[صفحه 619]

5 - صفوان بن یحیی گوید ابوقره دوست جاثلیق از من خواست او را خدمت حضرت رضا (ع) ببرم، از حضرت اذن گرفتم و او اجازه داد.
هنگامی که ابوقره خدمت امام سلام الله علیه رسید و مقابل آن جناب قرار گرفت زمین را بوسید، و گفت در دین ما چنین آمده که در برابر بزرگان و اشراف این طور تعظیم کنیم.
سپس گفت: خداوند شما را حفظ کند فرقه‌ای ادعائی دارند و گروهی دیگر ادعای آنها را تصدیق می‌کنند، در این باره چه نظری دارید؟
فرمود ادعای آنها درست است، بار دیگر پرسید گروهی دیگر نیز ادعائی دارند و کسی ادعای آنان را تصدیق نمی‌کند، در این باره چه می‌فرمائید؟
فرمودند: برای این دسته چیزی نیست.
ابوقره گفت ما مدعی هستیم که عیسی روح خداوند و کلمه‌ای است که از طرف او القاء شده، و مسلمانان نیز در این باره با ما موافق هستند، و از طرف دیگر مسلمانان مدعی می‌باشند که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خداوند است، و لیکن ما با آنها موافقت نکرده‌ایم و ادعای آنها را قبول نداریم، مورد موافقت طرفین بهتر است از ادعای یک طرف و عدم پذیرش از طرف دیگر
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اسم شما چیست؟ گفت: یوحنا، فرمود ای یوحنا ما به آن عیسی ایمان داریم و او را روح الله و کلمه خداوند می‌دانیم که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده باشد و به نبوت او مژده داده، و معترف باشد که بنده خداوند است، و اگر عیسی غیر از این باشد و یا آن طور که شما به آن معتقد
[صفحه 620]
هستید. و او را خدا می‌دانید ما از همچه عیسی بیزاری می‌جوئیم و او را قبول نداریم و هرگز شما را تصدیق نمی‌کنیم.
در این هنگام ابوقره متوجه صفوان شد و گفت: برخیز برویم ما از این مجلس سودی نبردیم.

احتجاج حضرت رضا با ابواسماعیل سندی

6 - ابواسماعیل سندی گوید: در سند شنیدم مردی در میان عرب هست که او را حجت خداوند می‌دانند، من از سند بیرون شدم و در طلب او برآمدم تا نزد او رسیدم، چون زبان عربی نمی‌دانستم با او به زبان سندی مراسم سلام و احوال‌پرسی را انجام دادم، و او با زبان سندی جواب مرا داد، و سپس با زبان سندی به گفتگو پرداختیم.
گفتم: در سند شنیدم در مان عرب مردی هست که او را حجت خداوند می‌دانند و من در طلب او برآمدم.
امام علیه‌السلام فرمود: آن حجت من هستم، اینک هر چه دلت می‌خواهد بپرس گفت: من هر چه در نظر داشتم از وی پرسیدم هنگامی که خواستم از نزد وی بیرون گردم عرض کردم من زبان عربی نمی‌دانم از خداوند بخواهید آن زبان را به من الهام کند تا با اهل آن زبان گفتگو کنم.
در این هنگام دست خود را به لب‌های من کشید، و من زبان عربی را یاد گرفتم.
در مجلس حضرت رضا (ع) گروهی از رؤسای ادیان و علمای زیدیه و معتزله
[صفحه 621]
هم بودند، در آن میان گفتگوهایی شد و مسائلی مطرح گردید، در آغاز عمرو بن هذاب گفت: محمد بن فضل هاشمی مطالبی از شما نقل می‌کرد که عقل آنها را قبول نمی‌کند.
حضرت فرمود: آن مطالب چه بود؟ گفت: محمد بن فضل نقل می‌کرد که شما همه زبانها را می‌دانید و از تمام کتب آسمان اطلاع دارید.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: محمد بن فضل راست گفته است، و من اکنون به شما خواهم فهمانید که وی به دروغ سخن نگفته است، اینک هر چه می‌خواهید بپرسید.
گفتند: در این مجلس هندی، رومی، فارسی، و ترکی هست اکنون همه آنها را نزد شما حاضر می‌کنیم و با آنها سخن بگوئید.
آنان را در خدمت آن حضرت حاضر کردند و هر کدام مسئله‌ای به زبان خود پرسیدند و امام رضا سلام الله علیه پاسخ آنها را به زبان خودشان دادند، و همگان تعجب کردند.
بعد از این متوجه ابن هذاب شدند و فرمودند: من به شما اطلاع می‌دهم که شما در همین ایام گرفتار یکی از ارحام خود خواهی شد، و سپس مرا تصدیق خواهید کرد.
گفت: علم غیب را فقط خدا می‌داند.

امام رضا فرمود: خداوند متعال در قرآن فرموده: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا الا من ارتضی من رسول» پس رسول خدا از کسانی است که علم غیب را می‌داند و ما هم ورثه آن رسول می‌باشیم و اخبار آینده را تا روز قیامت می‌دانیم.
[صفحه 622]
ای فرزند هذاب حادثه‌ای که برای شما گفتم چند روز بعد پیش خواهد آمد تا پنج روز دیگر به شما خواهد رسید - و اگر چنانچه در این مدت نرسید بدان من دروغگو هستم، و اگر درست از کار درآمد، بدان که تو خدا و رسولش را تکذیب کرده‌ای، و حادثه‌ای دیگر برایت پیش خواهد آمد و چشمت نابینا خواهد شد و جائی را مشاهده نخواهید کرد، حادثه‌ای دیگر این است که قسم دروغی می‌خورید و گرفتار برص خواهید شد.
محمد بن فضل گوید به خداوند سوگند همه این گرفتاریها برای ابن هذاب پیش آمد، به او گفته شد رضا علیه‌السلام راست گفت و یا دروغ.
ابن‌هذاب گفت همان وقتی که این پیشامدها را برایم تعریف می‌کرد می‌دانستم این حوادث پیش خواهد آمد و من مبتلا خواهم شد و لیکن از شدت تعصب قبول نمی‌کردم.

بعد از این حضرت رضا علیه‌السلام متوجه جاثلیق شد و فرمود آیا انجیل مردم را به نبوت حضرت رسول محمد صلی الله علیه و آله دلالت نکرده است؟
جاثلیق گفت اگر دلالت کرده بود ما آن را انکار نمی‌کردیم، امام فرمود معنی «سکینه» در سفر ثالث چیست؟
جاثلیق گفت او یکی از نامهای خداوند است که ما نمی‌توانیم آن را اظهار کنیم
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود اگر من روشن کردم که او نام محمد است و عیسی نیز به آن اقرار کرده و بنی‌اسرائیل به وی مژده داده است اقرار می‌کنی و منکر نمی‌گردی؟
جاثلیق گفت اگر ثابت کنی اقرار می‌کنم، زیرا من نمی‌توانم انجیل را رد کنم؟
[صفحه 623]
امام رضا فرمود اینک سفر ثالث انجیل را که در آن نام و ذکر محمد (ص) آمده بگیر تا مطلب بر تو روشن گردد و حق آشکار شود.
در این هنگام امام علیه‌السلام سفر ثالث را خواندند تا به نام محمد (ص) رسیدند، و فرمودند ای جاثلیق این پیغمبر با این وصف در این جا کیست؟
جاثلیق گفت صفت او را بیان کنید، فرمود من او را وصف می‌کنم همان طور که خداوند وصف کرده است، و او صاحب ناقه، و عصا، و کساء است، و هم او پیغمبری است که در توراة و انجیل نام او آمده.
آن پیغمبر پیروان تورات و انجیل را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، و چیزهای گوارا و طیب و طاهر را برای آنها حلال و خبائث و پلیدیها را برای آن جماعت حرام می‌کند، و سنگینیها و بدعت‌ها را از آن‌ها دفع می‌کند، و آنچه را که خود اختراع کرده و از نزد خود تشریع نموده‌اند باطل می‌سازد، و یهود و نصاری را به راه راست و طریق مستقیم هدایت و ارشاد می‌نماید.
ای جاثلیق تو را به حق عیسی روح الله سوگند می‌دهم آیا این صفات را در انجیل برای این پیغمبر مشاهده می‌کنی.
جاثلیق در فکر فرو رفت و سر خود را پایین انداخت، و می‌دانست اگر مطالب انجیل را منکر شود کافر است.
گفت: آری این صفات در انجیل هست، و عیسی به این پیغمبر تصریح کرده و من اقرار دارم که این صفات بر محمد منطبق است.
سپس فرمود: اینک سفر دوم را بگیرید تا من صفات وصی او و دخترش

فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را برای شما بیان کنم.
هنگامی که جاثلیق و رأس الجالوت این کلمات را شنیدند یقین کردند که آن جناب به تورات و انجیل عالم است.
گفتند: به خداوند سوگند مطالبی ذکر کرد که ما قدرت نداریم آن را رد کنیم،
[صفحه 624]
مگر اینکه انجیل را منکر گردیم و یا تورات و زبور را رد کنیم، و موسی و عیسی به نبوت محمد مژده داده‌اند.
جاثلیق گفت: ما نمی‌توانیم به نبوت محمد اقرار کنیم، زیرا شک داریم که آن محمد شما باشد.
حضرت رضا فرمود: به شک و تردید احتجاج می‌کنید، آیا خداوند قبل از عیسی و یا بعد از او از فرزندان آدم کسی را به نام محمد به عنوان رسالت برگزیده است؟ و آیا غیر از محمد ما پیغمبر دیگری مبعوث شده که شما در آن شک و تردید داشته باشید؟
جاثلیق و همفکران او از پاسخ فرو ماندند، و گفتند: ما نمی‌توانیم به گفته‌های شما معتقد گردیم و اگر قبول کنیم از روی کراهت در اسلام داخل شده‌ایم.
حضرت رضا (ع) فرمود: ای جاثلیق تو در امان هستی و اگر مسلمان گردی در پناه خدا و رسولش می‌باشی، و از ما به شما صدمه و ناراحتی نخواهد رسید، و در آسایش زندگی خواهید کرد.
جاثلیق گفت: پس اکنون که ما را تامین کردید بدانید که نام محمد و وصیش علی، و دخترش فاطمه، و فرزندانش حسن و حسین در انجیل و تورات و زبور آمده است.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: این مطلبی که از تورات و انجیل و زبور نقل کردی و اسم این پیغمبر و وصی و دختر و دو نفر فرزند را بردی راست است و یا دروغ؟
گفت: راست است، و خداوند جز حق چیزی نمی‌گوید، پس از اینکه از جاثلیق اقرار گرفت متوجه رأس الجالوت شد و فرمود: اکنون فلان سفر را از زبور داود گوش بده.
[صفحه 625]
رأس الجالوت گفت: قرائت کن خداوند به تو و فرزندان برکت دهد.
حضرت رضا (ع) سفر اول از زبور را قرائت کردند، تا آنگاه که به نام محمد علی، فاطمه و حسن و حسین رسیدند و سپس فرمودند:
ای رأس الجالوت تو را به خداوند سوگند می‌دهم آیا این مطلب در زبور نیست، و همان طور که به جاثلیق امنیت دادم به تو هم خواهم داد و اگر راست بگوئی در پناه من هستی.

رأس الجالوت گفت: آری مطلب شما همین طور در زبور هست، و آنان با نام ذکر شده‌اند.
امام (ع) فرمودند: به حق آیات ده‌گانه‌ای که خداوند متعال بر موسی (ع) در تورات نازل کرد، آیا صفت محمد، علی، فاطمه و حسنین را در تورات دیده‌ای؟ که خداوند آنان را به فضیلت و عدل ستوده است.
گفت: آری هر کس منکر این حقیقت شود کافر است، فرمود: پس اکنون فلان سفر تورات را گوش دهید.
در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام شروع به خواندن تورات کردند، و رأس الجالوت تعجب می‌کرد که چگونه آن جناب با فصاحت و بلاغت آن را قرائت می‌کند، امام تورات را خواند تا به نام حضرت رسول (ص) رسید.
رأس الجالوت گفت: این احماد، و دختر احماد، و ایلیا، و شبر، و شبیر که در تورات هست، تفسیرش به زبان عربی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام هستند.
امام رضا علیه‌السلام آن سفر را تا آخر قرائت کرد، پس از قرائت رأس الجالوت گفت: ای فرزند محمد به خداوند سوگند اگر ریاستی که اکنون در میان یهود دارم نبود به احماد ایمان می‌آوردم، و از فرمان تو اطاعت می‌کردم، به خداوندی که تورات را بر موسی و زبور را بر داود نازل کرد کسی را ندیدم مانند تو تورات و انجیل
[صفحه 626]
و زبور را قرائت کند، و بیانی شیرین‌تر و تفسیری روشن‌تر از بیان و کلام شما را ندیدم.
حضرت رضا (ع) با آنها تا هنگام ظهر گفتگو کرد، چون ظهر رسید فرمود: من اینک نماز می‌خوانم و سپس عازم مدینه می‌باشم و با والی مدینه وعده ملاقات دارم، و فردا صبح بار دیگر در این جا حاضر خواهم شد.
راوی گوید عبدالله بن سلیمان اذان و اقامه گفت و امام رضا نماز خواند و رفت روز بعد بار دیگر در مجلس شرکت کرد، در این هنگام یک کنیز رومی را به مجلس آوردند و حضرت با وی به زبان رومی گفتگو فرمود و جاثلیق نیز گوش می‌داد.
امام رضا به آن کنیز گفت محمد را بیشتر دوست داری یا عیسی را؟
گفت قبل از این عیسی را بیشتر دوست داشتم ولی اکنون که محمد را شناخته‌ام او را بیشتر دوست دارم.
جاثلیق گفت اگر دین محمد را پذیرفته‌ای چرا عیسی را مورد بغض قرار می‌دهی؟
کنیز گفت از این گفتارت به خدا پناه می‌برم، من عیسی را هم دوست دارم و به او مؤمن هستم، ولی محمد را بیشتر دوست دارم.

7 - علی بن حسن بن شعبه حرانی در تحف‌العقول از حضرت رضا علیه‌السلام احتجاجات مفصلی نقل کرده و آن این است که مأمون علماء عراق و خراسان را در مجلس خود گرد آورده بود، و از آنان پرسید معنی این آیه شریفه «ثم أورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا» چیست؟
علماء حاضر در مجلس گفتند مقصود همه امت می‌باشند، مامون گفت یا ابالحسن نظر شما در این باره چیست؟
[صفحه 627]
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود من نظر آنها را قبول ندارم، عقیده من این است که خداوند متعال در این آیه‌ی شریفه عترت طاهره علیهم‌السلام را در نظر گرفته است.
مأمون گفت چگونه عترت را منظور داشته و امت را قصد نکرده است.
فرمود اگر امت را در نظر گرفته بود باید همه آنها در بهشت باشند، زیرا خداوند بعد از این فرمود «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر».
سپس بهشت را برای آنها مقرر کرد و فرمود «جنات عدن یدخلونها» و وراثت را برای عترت طاهره قرار داد نه برای غیر آنان، بعد فرمود عترت طاهره همانها هستند که در کتاب خود آنها را وصف کرده و فرموده «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا» و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
«انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی أهل بیتی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» انظروا کیف تخلفونی فیهما، یا أیها الناس لا تعلموهم فانهم أعلم منکم».
علماء گفتند یا أباالحسن عترت را به ما معرفی کن، مقصود از آن آل پیغمبر و یا غیر آل او هستند؟ امام رضا علیه‌السلام فرمود مقصود از عترت آل پیغمبر می‌باشند.
علماء گفتند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمود امت من آل من هستند، و اصحاب آن حضرت نیز در یک روایت مستفیض نقل می‌کنند که فرمود «آل محمد امته».
امام رضا علیه‌السلام فرمود به من بگوئید آیا صدقه بر آل محمد علیهم‌السلام حرام است؟
گفتند آری، فرمود: آیا بر امت هم حرام است گفتند خیر حرام نیست.
[صفحه 628]
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود این است فرق بین آل و غیر آل، وای بر

شما شما کجا می‌روید؟ آیا از قرآن روگردان شده‌اید؟ مگر نمی‌دانید که ظاهر روایت نیز مختص است به کسانی که برگزیده و هدایت شده‌اند، و دیگران در این آیه شریفه عنوانی ندارند.
علماء گفتند: این مطلب را از کجا می‌گوئید؟ فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «لقد أرسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون».
طبق نص این آیه شریفه وراث انبیاء و کتب باید افراد متقی و هدایت شده باشند نه فساق و تبه‌کاران مگر نمی‌دانید که نوح علیه‌السلام از خداوند متعال درخواست کرد و گفت: بارخدایا فرزندم جزء خاندانم هست و تو وعده دادی که خاندانم را نجات دهی.
خداوند متعال فرمود: آن فرزند از خاندانت نیست و او دنبال کارهای ناشایست می‌رود و از آنچه علم نداری از من نپرس، اینک تو را پند می‌دهم که از آنچه نمی‌دانی سؤال نکنی.
در این هنگام مامون پرسید آیا خداوند عترت را بر سایر مردم فضیلتی داده است؟
حضرت رضا سلام الله علیه فرمود: خداوند متعال عترت پیغمبر را بر سایر مردمان برتری داده و در قرآن مجید به این موضوع اشاره فرموده است.
مأمون گفت: در کجای قرآن به این امر اشاره کرده فرمود: در آنجا که گفته: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض»
در آیه‌ی دیگری نیز فرموده: «أم یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما» بعد از این به همه اهل ایمان خطاب کرد و فرمود: «یا أیها الذین آمنوا اطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم»
[صفحه 629]
یعنی کسانی که کتاب و حکمت را به آنان ارث داد و از این جهت مورد حسد مردم قرار گرفتند و خداوند در این باره فرمود «ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله» تا آخر آیه که مقصود اطاعت از برگزیدگان پاک می‌باشد و مقصود از «ملک» هم در این آیه شریفه اطاعت از آن مصطفین می‌باشد.
علماء گفتند: آیا خداوند متعال «اصطفاء» را در قرآن تفسیر کرده است:
امام رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند در دوازده جای قرآن به طور آشکار معنی و تفسیر فرموده است.
اول در آیه شریفه «و انذر عشیرتک الاقربین» و رهطک المخلصین که در قرائت ابی بن کعب و در مصحف عبدالله بن مسعود چنین آمده بود، و در هنگام جمع‌آوری قرآن به دستور عثمان به وسیله زید بن ثابت به این

صورت درآمد، و این منزلت بزرگ و شرف و فضیلت عظیم را خداوند مخصوص آل پیغمبر فرمودند.
آیه دوم درباره‌ی اصطفاء این است: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» در این فضیلتها هست، که هیچ معاندی نمی‌تواند آن را انکار کند، زیرا در این جا فضیلت بسیار روشن و آشکار است.
آیه سوم هنگامی است که خداوند متعال خواست آل پاک پیغمبر را از دیگران تمیز دهد، از این رو به آن حضرت امر کرد تا در مباهله با نصاری نجران بگوید:
«تعالوا: ندع أبنائنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»
در این هنگام حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را با خود برداشت و در مباهله حضور پیدا کرد.
پیغمبر اکرم در این جا نفس خود را با آنان قرین هم قرار داد می‌دانید مقصودش از أنفسنا و أنفسکم چه بود؟ علماء گفتند مقصود خودش بود.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: اشتباه می‌کنید، مقصودش علی علیه‌السلام بود، دلیل بر این سخن این است که فرمود: لینتهین بنو ولیعة أولا بعثن الیهم رجلا کنفسی»
[صفحه 630]
که در این جا علی علیه‌السلام منظورش بود، این خصوصیتی بود که در آن حضرت بود و دیگران در آن دخالتی نداشتند.
چهارم: حضرت رسول صلی الله علیه و آله همه اصحاب و یاران خود را از مسجد بیرون کرد جز علی علیه‌السلام را، در این هنگام عباس عموی آن جناب آمد و گفت یا رسول الله ما را از مسجد بیرون کردی و علی را در نزد خود نگه داشتی.
پیغمبر فرمود: من شما را از مسجد بیرون نکردم و علی را در نزد خود نگه نداشتم، بلکه خداوند متعال دستور داد و شما را بیرون کرده و علی را نگاه داشته است، و این بیان گفته حضرت رسول است که فرمود: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی» علماء گفتند: راجع به این گفتارت از قرآن شاهدی داری؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: من اکنون در این مورد آیه‌ای از قرآن را تلاوت می‌کنم، گفتند: بخوانید فرمود: خداوند می‌فرماید: «و أوحینا الی موسی و أخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة»
در این آیه منزلت هارون در نزد موسی معلوم شده و از این جا منزلت علی در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم می‌گردد.
با همه اینها دلیل واضح دیگری نیز هست، و آن این است که نبی اکرم

فرمود: «ان هذا المسجد لا یحل لجنب و لا لحائض الا لمحمد و آله» علماء اهل سنت گفتند: این شرح و بیان فقط در نزد شما اهل بیت هست و ما از آن بی‌اطلاع هستیم.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: کدام کسی می‌تواند منکر ما شود، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «أنا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد مدینة العلم فلیأتها من بابها» پس در شرح و بسطی که من دادم فضیلت و شرف و سابقه و پاکی علی علیه‌السلام و برگزیدگی آن جناب معلوم و مشخص گردید، و جز معاندین و منکرین کسی نمی‌تواند آن را رد کند، و ما خداوند را سپاسگزاریم که این فضیلت را به ما بخشیده است.
[صفحه 631]
اما پنجم خداوند متعال می‌فرماید: «و آت ذاالقربی حقه» این خصوصیتی است که خداوند آل پیغمبر را به آن مخصوص گردانیده و آنان را بر سایر مردم برگزیده است، هنگامی که این آیه‌ی شریفه فرود آمد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
فاطمه را بگوئید نزد من بیاید، فاطمه سلام الله علیها نزد حضرت رسول آمد فرمود ای فاطمه فدک بدون لشکرکشی و جنگ به دست آمده است، و آن متعلق به من می‌باشد، و اینک به شما می‌بخشم و خداوند فدک را به شما و فرزندانت داده است.
اما ششم خداوند متعال می‌فرماید: «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» این خصوصیت برای پیغمبر اکرم می‌باشد و سایر پیامبران در آن شرکت ندارند، و هم‌چنین برای آل پیغمبر نیز فضیلتی است که دیگران در آن سهمی ندارند.
خداوند متعال در داستان نوح علیه‌السلام می‌فرماید: «و یا قوم لا أسألکم علیه مالا ان أجری الا علی الله و ما أنا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم و لکنی أریکم قوما تجهلون»
در داستان هود علیه‌السلام فرموده: «قل لا أسألکم علیه اجرا ان أجری الا علی الذی فطرنی أفلا تعقلون» و لیکن درباره‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قل لا أسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی».
خداوند متعال محبت آنها را از این جهت واجب گردانید که می‌دانست آنان هرگز از دین بر نمی‌گردند و گمراه نمی‌شوند.
هنگامی که این آیه بر حضرت رسول اکرم نازل شد، در میان مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم خداوند بر شما امری را واجب گردانیده آیا می‌توانید امر پروردگار را انجام دهید؟
در این هنگام مردم سکوت کردند و جواب آن حضرت را ندادند، پیغمبر اکرم روز بعد بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و کسی جواب نداد، روز

سوم نیز خطبه خواند و فرمود شما باید امر خداوند را اطاعت کنید، مردم باز سکوت کردند،
[صفحه 632]
پیغمبر فرمود: خداوند متعال از شما طلا و نقره و یا ماکول و مشروب نخواسته است، گفتند: پس در این صورت قبول کردیم، و لیکن اکثر آنها به گفته خود وفا نکردند.
بعد از آن حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پدرم از پدرش و او از پدرانش از امام حسین بن علی روایت کرده که مهاجرین و انصار خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله شما اکنون در مدینه هستید و مردم با شما رفت و آمد دارند و گاهی برای شما مهمان می‌رسد و نمایندگان قبائل از اطراف و اکناف برای شما می‌رسند و شما به مخارجی احتیاج دارید، اینک اموال ما در اختیار شما است هر چه می‌خواهید بردارید و خرج کنید.
در این هنگام جبرئیل امین از طرف خداوند فرود آمد و گفت: «قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودة فی القربی» ای مردم بعد از من خویشاوندان مرا اذیت نکنید، گروهی از مردم بر خواستند و گفتند: وی از این جهت گفته ما را قبول نکرد که خویشاوندان خود را بر ما تحمیل کند، و این سخن را از نزد خود می‌گوید.
وقتی که این سخن بسیار ناروا از آنها شنیده شد این آیه فرود آمد: «أم یقولون افتریه قل فان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا، هم أعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم».
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد آن جماعت در مجلس شرکت کردند، سپس فرمود: مطلب تازه‌ای پیش آمده است؟
گفتند: آری یا رسول الله بعضی از ما سخنان ناروائی گفته‌اند و ما از گفته‌های آنها ناراحت شدیم، پیغمبر اکرم آیه را بر آنها تلاوت کردند و آنها سخت به گریه افتادند، بعد از این آیه نازل شد: «و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئآت و یعلم ما تفعلون»
اما آیه هفتم خداوند متعال می‌فرماید: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا أیها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» معاندان پس از نزول این آیه شریفه
[صفحه 633]
گفتند: یا رسول الله سلام بر شما را دانستیم چگونه است، و لیکن صلوات را برای ما بیان فرمائید که آن چگونه است؟
فرمود: می‌گوئید «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید» ای مردم شما در دین اختلافی دارید؟ گفتند: نداریم، مامون گفت: در دین اختلاف نیست آیا در نزد شما

مطلبی روشن‌تر از قرآن هست.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: تفسیر آیه شریفه «یس و القرآن الحکیم» چیست؟
علماء گفتند: مقصود از «یس» محمد است، و در آن شکی نیست، امام رضا فرمود: خداوند متعال به محمد و آل او فضیلتی داده که به هیچ کس عطا نکرده است و آن فضیلت این است که خداوند جز بر انبیاء به دیگری سلام نکرده است، و در قرآن فرموده: «سلام علی نوح فی العالمین» و نیز گفته: «سلام علی ابراهیم» و یا «سلام علی موسی و هارون».
خداوند متعال نفرمود: سلام بر آل نوح و یا سلام بر آل ابراهیم و یا سلام بر آل موسی و هارون، و لیکن فرموده «و سلام علی آل یس» یعنی آل محمد، مأمون گفت: من می‌دانستم در معدن نبوت شرح و تفسیر این هست.
اما آیه هشتم خداوند متعال فرموده: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی» در این آیه شریفه پروردگار متعال سهم خویشاوندان پیغمبر را با سهم آن جناب نزدیک قرار داده است، و به این وسیله بین آنها و امت فرق گذاشته است.
زیرا در این آیه ذوی‌القربی را در یک طرف و سایر مردم را در طرف دیگر قرار داده است، و آنچه را خداوند برای خود برگزیده برای آنها نیز اختیار کرده است.
[صفحه 634]
این دستور مؤکد برای آنها تا روز قیامت هست و در کتاب ناطق به آن تصریح شده است، و اما قول خداوند متعال که فرمود: «و الیتامی و المساکین» یتیم هر گاه دوره‌ی یتیمیش پایان یابد دیگر از غنائم به او نمی‌دهند، و لیکن ذوی‌القربی تا روز قیامت سهم آنها محفوظ است، و غنی و فقیر در آن سهیم هستند، خداوند برای خود سهمی و برای رسولش نیز سهمی اختیار کرده است، و برای ذوی‌القربی نیز مانند خود و رسولش سهمی برگزیده است.
و در غنائم و فیء نیز برای آنان سهمی معین کرده و در اطاعت خود و رسولش نیز ذوی‌القربی را شرکت داده و فرموده: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و همچنین در آیه شریفه: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» ولایت خود را با رسولش و آل او قرین ساخته است، همان طور که در فیء و انفال با خود شریک و سهیم کرده است.
اما در آیه صدقات، بیان دیگری دارد در آن جا خداوند متعال فرموده: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العالمین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله».

مشاهده می‌کنید که در این آیه مبارکه خداوند برای خود و رسول و ذوی القربی سهمی معین نکرده است، زیرا خداوند خود و رسول و اهل‌بیتش را از گرفتن صدقه منزه نموده است، زیرا صدقه بر آنها حرام است، و چون صدقه از بابت کفاره پرداخت می‌گردد و اهل بیت پاک هستند از این رو گرفتن صدقه بر آنها حرام شده است.
اما آیه نهم خداوند متعال می‌فرماید: «فأسألوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» مقصود از اهل ذکر در این آیه شریفه ما هستیم.
علماء گفتند: مقصود از اهل ذکر در اینجا یهود و نصاری می‌باشند، حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آیا ما می‌توانیم در صورتی که آنان ما را به دین خود
[صفحه 635]
دعوت کنند و بگویند دین ما از اسلام افضل است ما این دعوت آنان را قبول کنیم؟
مامون گفت: آیا در این مورد دلیل روشنی که بتواند آنها را محکوم کند دارید؟
حضرت رضا (ع) فرمود: آری مقصود از «ذکر» رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و «اهل الذکر» هم ما می‌باشیم، و در قرآن مجید در این مورد تصریح شده است، و آن این است که خداوند فرموده «فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد أنزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات مبینات» و ذکر در این جا رسول خدا (ص) بوده و اهل ذکر هم ما هستیم.
اما آیه دهم خداوند متعال فرموده: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم» تا آخر آیه، اینک جواب دهید اگر رسول خدا (ص) زنده بود می‌توانست دختر و یا دختر زاده‌ام را بگیرد.
گفتند: خیر نمی‌توانست، بار دیگر فرمود: آیا می‌توانست دختر یکی از شما را بگیرد؟
گفتند: آری، فرمود: پس از این جا معلوم شد که من از آل او هستم و شما نیستید، پس شما از امت او هستید، این است فرق بین امت و آل.
اما آیه یازدهم خداوند متعال در سوره‌ی مؤمن فرمود: «و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه أتقتلون رجلا أن یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم» آن مرد پسر دائی فرعون بود.
خداوند در این آیه شریفه او را به فرعون نسبت داد و به دین او اضافه نکرد، همین طور ما را به آل مخصوص گردانید زیرا ما از آن جناب متولد شده‌ایم و لیکن سایر مردم به دین او نسبت داده شده‌اند، و این است فرق بین آل و امت
[صفحه 636]
آیه دوازدهم این است که خداوند فرمود: «و أمر أهلک بالصلوة و اصطبر

علیها» خداوند متعال ما را به این خصوصیت معرفی کرد و سایر مردم را از این خصوصیت برخوردار نکرد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله درب خانه علی و فاطمه علیهماالسلام می‌آمد و آنها را برای نماز و حضور در مسجد آماده می‌کرد و می‌گفت: «الصلوة یرحمکم الله» خداوند متعال هیچ یک از فرزندان پیغمبران را مانند ما گرامی نداشت.

8 - علی بن محمد بن جهم گوید: یکی از روزها در مجلس مامون حاضر شدم و حضرت رضا (ع) نیز در آنجا بودند.
مامون گفت: یابن رسول الله شما می‌گوئید پیامبران معصوم هستند، فرمود: آری گفت: پس معنی آیه شریفه «و عصی آدم ربه فغوی» چیست؟ فرمود: خداوند متعال به آدم علیه‌السلام فرمود: «اسکن أنت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین».
خداوند متعال آنان را از خوردن درخت گندم بازداشت و فرمود: به آن درخت نزدیک نگردید، شیطان آن‌ها را وسوسه کرد و گفت: خداوند شما را از نزدیک شدن به درخت نهی کرده نه از خوردن آن، شما اگر از آن درخت میل کنید دو فرشته خواهید شد و در بهشت جاودان خواهید ماند، و شیطان سوگند یاد کرد که من شما را نصیحت می‌کنم و قصد فریب شما را ندارم.
آدم و حواء ندیده بودند تا آن روز کسی به دروغ قسم یاد کند و آنان در اثر اعتماد به سوگند او از آن درخت خوردند.
این عمل آدم و فریب خوردن او قبل از این بود که وی به نبوت برسد، و این عملش گناه بزرگی نبود، که با ارتکاب آن سزاوار دوزخ باشد، این از گناهان
[صفحه 637]
صغیره بود که انبیاء قبل از نزول وحی مرتکب آن می‌شدند، و لیکن پس از نبوت و نزول وحی معصوم از هر گناه و خطا شد و خداوند او را برگزید، و پس از این گناه صغیره و کبیره از او سر نزد، و لذا فرمود: «و عصی آدم ربه فغوی ثم اجتباه ربه فتاب علیه فهدی».
خداوند متعال فرموده: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین» مامون گفت: پس معنی آیه شریفه «فلما أتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاها.»
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: حواء برای آدم پانصد شکم زائید، آدم و حواء با خداوند پیمان بستند و گفتند: اگر به ما کودکان شایسته‌ای مرحمت کنی ما سپاسگزار خواهیم بود، پروردگار خواسته‌های آنان را اجابت فرمود، و فرزندان سالمی به آنان مرحمت کرد.
فرزندان آدم و حواء دختر و پسر بودند، و آنها مانند پدر و مادر خود خداوند را سپاسگزاری نمی‌کردند و مقصود از «جعلا له شرکاء» این دو دسته از فرزندان آدم و حواء می‌باشند.
مامون گفت: گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله

هستی، و اینک معنی آیه شریفه: «فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا قال هذا ربی» را بیان کنید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: در زمان حضرت ابراهیم سلام الله علیه سه دسته وجود داشتند، گروهی از مردم زهره را عبادت می‌کردند و گروهی ماه را و دسته‌ای آفتاب را، ابراهیم هنگامی که از مخفیگاه خود بیرون شد و شب هنگام زهره را دید گفت: این خدای من است؟
ان مطلب را به طور استنکار و استخبار گفت، پس از اینکه زهره در افق ناپدید شد فرمود: این غروب کرد و من خدائی را که غروب کند دوست ندارم.
[صفحه 638]
بعد از این حضرت ابراهیم علیه‌السلام نظرش به ماه افتاد و گفت: این خدای من است! و چون ماه نیز در افق ناپدید شد فرمود: اگر خداوند مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم شد.
هنگام بامداد آفتاب تابان را مشاهده کرد و گفت این است خدای من؟ البته این از زهره و ماه بزرگتر است، پس از اینکه آفتاب هم غروب کرد به پرستندگان زهره و ماه و آفتاب گفت:
ای گروه مردم من از معبودهای شما بیزار هستم و فقط خداوندی که زمین و آسمان‌ها را خلق کرده مورد توجه و پرستش من می‌باشد و من از مشرکین نیستم.
حضرت ابراهیم علیه‌السلام در اینجا می‌خواست بطلان عقیده‌ی مشرکین را بیان کند، و ثابت نماید که زهره و ماه و آفتاب به آن خصوصیات قابل عبادت و پرستش نیستند و باید مردم خالق و آفریننده آنها را عبادت کنند، و این گونه برهان و احتجاج را خداوند به آن حضرت تعلیم کرده بود و در قرآن مجید می‌فرماید: «و تلک حجتنا آتیناه ابراهیم علی قومه».
مامون بار دیگر گفت: به این رسول الله تفسیر آیه شریفه «رب أرنی کیف تحی الموتی قال أولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی» چیست؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال برای ابراهیم وحی فرستاد که من می‌خواهم یکی از بندگانم را دوست خود بگیرم و اگر وی از من زنده کردن مردگان را هم بخواهد برای او انجام می‌دهم.
در این هنگام حضرت ابراهیم آرزو کرد خداوند او را دوست خود بگیرد، و از این جهت گفت: خداوندا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ تا آخر آیه.
خداوند متعال فرمود چهار پرنده را بگیر، و آن‌ها را درهم بکوب و مخلوط
[صفحه 639]
ساز و سپس هر جزئی از آن را بالای کوهی قرار بده، سپس آن پرندگان را به طرف خود دعوت کن و آنها با شتاب به سوی تو خواهند آمد.

ابراهیم علیه‌السلام یک عقاب و یک طاووس و یک خروس و یک اردک را گرفت و آن‌ها را قطعه قطعه کرد و به هم درآمیخت، سپس هر جزئی از آن مرغان را بالای کوهی قرار داد، و منقارهای آنان را در دست خود نگه داشت.
ابراهیم علیه‌السلام آن پرندگان را یک یک صدا زدند، و اجزاء پراکنده آنها هر کدام در بالای کوهی آمدند و به منقارها پیوسته و بعد از چند لحظه بار دیگر به صورت اول درآمدند.
ابراهیم منقارها را از دستش رها کرد و آن پرندگان پرواز کردند، و از دانه‌هائی که ابراهیم برای آنها ریخته بود خوردند و از آبی که در نزد آنها بود آشامیدند، و گفتند: ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خداوند تو را زنده کند.
ابراهیم علیه‌السلام فرمود: خداوند شما را زنده کرد، و مرگ و حیات در دست اوست، خداوند است که بر همه چیز قدرت دارد.
مأمون گفت: خداوند تو را برکت دهد ای ابوالحسن اینک تفسیر آیه شریفه «فوکزه موسی فقضی علیه» را بیان کنید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: موسی علیه‌السلام وارد یکی از شهرهای فرعون شد و از مردم آن شهر غفلت داشت. و این در وقت شب بود.
موسی علیه‌السلام مشاهده کرد دید دو نفر که یکی از آنها از پیروان او و دیگری از دشمنان او با همدیگر جنگ می‌کردند، آن مرد طرفدار موسی از وی یاری و کمک خواست تا بر دشمن خود پیروز گردد.
موسی بر دشمن او حمله آورد و با حکم و فرمان خداوند او را از پای درآورد و او در دم جان سپرد.
[صفحه 640]
موسی گفت: این جنگ و جدال شما در نتیجه تحریک شیطان بود نه اینکه کار موسی از ناحیه شیطان بوده است.
مامون گفت: پس قول موسی علیه‌السلام که گفت: «رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی» چه معنی دارد؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: موسی گفت: من بدون احتیاط وارد این شهر شدم و در این گیرودار گرفتار شدم، خداوندا مرا بیامرز یعنی بارخدایا مرا از انظار این مردم مخفی و پنهان بدار تا آنها مرا نکشند، خداوند هم او را از گزند آنها مصون و محفوظ داشت.
موسی علیه‌السلام گفت: خداوندا تو به من نیرو دادی و مردی را که با من دشمن بود کشتم، و اینک با دشمنان تو جنگ می‌کنم و پشتیبان گناهکاران و ستمکاران نخواهم شد.
موسی شب را، در این شهر ماند و روز بعد هنگام صبح در حالی که ترس بر او مستولی شده بود در شهر حرکت می‌کرد، ناگهان مشاهده کرد آن مردی که دیروز از وی یاری می‌خواست بار دیگر با مردی گلاویز شده و از

موسی طلب نصرت و یاری می‌کند.
موسی علیه‌السلام ناراحت شد و فرمود: تو مردی گمراه و ستمگری هستی، تو دیروز با مردی جنگ کردی و امروز با دیگری در حال ستیز هستی، اینک باید با تو نزاع کنم و تصمیم گرفت به او حمله کند.
مامون گفت: یابن رسول الله تفسیر آیه شریفه «و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب أرنی» را بیان کنید، چگونه موسی علیه‌السلام با خداوند سخن می‌گفت، و لیکن نمی‌دانست که خداوند قابل رؤیت نیست و کسی نمی‌تواند پروردگار را مشاهده کند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: موسی بن عمران علیه‌السلام می‌دانست که
[صفحه 641]
خداوند متعال قابل رؤیت نیست هنگامی که موسی علیه‌السلام با خداوند سخن گفت و مناجات کرد به طرف قومش رفت و گفت: خداوند با من سخن گفت و مرا به خود نزدیک کرد، گفتند ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنگاه که پروردگار را مشاهده کنیم،
قوم موسی در این هنگام هفتصد هزار نفر بودند، و موسی در میان آنها هفتاد هزار نفر و سپس از آن میان هفت هزار و سپس هفتصد نفر و بعد هفتاد نفر را برگزید و آنان را به طرف کوه طور محل مناجات برد.
موسی علیه‌السلام آن هفتاد نفر را در کنار کوه طور نگهداشت و خود بالای کوه رفت و از خداوند درخواست کرد با وی سخن بگوید و مکالمات را به گوش آن هفتاد نفر برساند، خداوند با موسی علیه‌السلام گفتگو کرد و آن‌ها صدای او را شنیدند.
خداوند صدائی در درخت ایجاد کرد و آن هفتاد نفر از آن درخت صداها را استماع می‌کردند، و چنان پنداشتند که صدا از هر طرف می‌آید، آنان گفتند ما تا خداوند را با دیدگان خود مشاهده نکنیم ایمان نخواهیم آورد.
هنگامی که این ادعای بزرگ را کردند و با عناد و سرکشی درخواست خود را تکرار نمودند، پروردگار صاعقه‌ای از آسمان فرستاد و آنها را هلاک کرد.
موس گفت: خداوندا با هلاک شدن آنها من جواب بنی‌اسرائیل را چه دهم؟ و آنها خواهند گفت: تو آنان را بردی و هلاک کردی، و اصلا ادعای تو از اول دروغ بوده و خداوند هرگز با تو سخن نگفته است، و اینک آن جماعت را زنده کن و خداوند آنها را زنده کرد.
آن جماعت بار دیگر گفتند: ای موسی از خداوند طلب کن خود را به تو نشان دهد و در آن صورت خداوند را خواهی دید و ما را از چگونگی خداوند مطلع خواهی کرد.
موسی گفت: ای مردم خداوند قابل روئیت نیست، و با چشم ظاهر دیده نمی‌گردد خداوند را باید به آیات و نشانه‌هایش شناخت، گفتند: ما هرگز به

تو ایمان
[صفحه 642]
نخواهیم آورد، مگر اینکه خداوند خود را به شما نشان دهد.
در این هنگام موسی گفت: خداوندا گفته‌های این قوم را شنیدی و اینک هر چه مصلحت می‌دانی رفتار کن.
خداوند متعال فرمود: ای موسی درخواست خود را بکن، و من تو را در جهل آنها مؤاخذه نخواهم کرد، موسی گفت: بارخدایا خود را به من نشان ده، پروردگار فرمود: ای موسی مرا هرگز نخواهی دید اینک بنگر اگر این کوه از دیدن من مقاومت کرد تو نیز مرا خواهی دید.
هنگامی که پروردگار بر کوه تجلی کرد و یکی از آیات خود را آشکار نمود کوه را از هم متلاشی ساخت و موسی علیه‌السلام بیهوش شد و بر زمین افتاد.
پس از اینکه به هوش آمد گفت: خداوندا تو منزه هستی و من از خواسته خود بازگشت می‌کنم، و از نادانی قوم خود که مرا وادار به این پرسش کردند توبه می‌نمایم، و من نخستین کسی از آنان هستم که ایمان دارم تو هرگز قابل رؤیت و مشاهده نیستی.
مامون گفت: یا ابالحسن آیه شریفه «و لقد همت به و هم بها لولا أن رآی برهان ربه» را برای من تفسیر فرمائید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: زن عزیز مصر خود را آماده ساخت که از یوسف کام دل برگیرد، و اگر یوسف برهان و حجت خداوند را ندیده بود او هم به طرف زلیخا می‌رفت، و لیکن چون یوسف معصوم بود اقدام به معصیت نمی‌کرد، و مرتکب گناه نمی‌شد.
پدرم از پدرش روایت کرد که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: یوسف صدیق تصمیم گرفت که مرتکب گناه نشود و به طرف زن عزیز نرود.
مامون گفت: تفسیر آیه شریفه: «و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر
[صفحه 643]
علیه» را بیان فرمائید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آن یونس بن متی بود که بر قومش خشمگین شد، و یقین کرد که ما روزی را برای او تنگ نخواهیم کرد، و در تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی فریاد زد: خداوندی جز تو نیست و تو پاک و منزه هستی و من از ستمکاران هستم که در این محل فارغ در شکم ماهی تو را عبادت نکنم.
خداوند متعال فرمود: اگر او از جمله عبادت کنندگان نبود تا روز قیامت باید در شکم ماهی به سر می‌برد.
بار دیگر مامون پرسید یا ابالحسن آیه شریفه «حتی اذا استیأس الرسل و

ظنوا أنهم قد کذبوا جاءهم نصرنا» را برای ما تفسیر کنید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: هنگامی که پیامبران از قوم خود مایوس گردند، و قوم آنها گمان کنند که آنان دروغ می‌گویند در این هنگام نصرت ما به آنها می‌رسد.
مامون گفت: تفسیر آیه شریفه «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر» را بیان کنید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مشرکین مکه کسی را گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌دانستند، زیرا مشرکین سیصد و شصت بت را عبادت می‌کردند.
هنگامی که حضرت رسول مبعوث شدند به آنان فرمود: باید دست از این خدایان بردارید و خدای واحد را پرستش کنید، این سخن پیغمبر برای آنها بسیار گران آمد.
مشرکین گفتند: آیا محمد همه خدایان را ترک گفته و ما را به طرف یک خدا دعوت می‌کند، این داستان بسیار شگفت‌آور است.
[صفحه 644]
اشراف و بزرگان مکه گفتند: شما دست از خدایان خود برندارید و صبر داشته باشید، این درخواست محمد قابل پذیرش نیست. و ما هم چه چیزی از ملت خود تاکنون نشنیده‌ایم، و این سخن تازه را محمد از نزد خود آورده و نباید به سخنان او توجه کرد و گفته‌های او را پذیرفت.
پس از اینکه خداوند متعال مکه را برای آن حضرت فتح کرد فرمود: ای محمد ما برای تو فتح آشکاری کردیم، تا خداوند گناهانی که مشرکین مکه درباره تو تصور می‌کردند بیامرزد، و آن‌ها نتوانند توحید را منکر شوند.
پس از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آنها پیروز شد گناهان مورد نظر آنها درباره پیغمبر آمرزیده شد.
مامون گفت: یا اباالحسن آیه شریفه «عفی الله عنک لم أذنت لهم» را برای ما تفسیر و بیان کنید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال در این جا پیغمبر خود را مخاطب قرار داده و لیکن در حقیقت امت او را در نظر گرفته است، و همین طور است آیه شریفه «لئن أشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین» و هم‌چنین آیه مبارکه «و لو لا أن ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا».
مامون گفت: تفسیر آیه شریفه «و اذ تقول للذی أنعم الله علیه و أنعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله أحق أن تخشاه» را بیان فرمائید.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به منزل زید بن حارثه رفتند و با او کاری داشتند، پیغمبر مشاهده فرمود که زن او

در حیات خود را می‌شوید.
هنگامی که چشم حضرت رسول بر وی افتاد گفت: پاک و منزه است آن خداوندی که تو را آفرید مقصودش تنزیه خداوند بود از اینکه مردم می‌گفتند و گمان می‌کردند
[صفحه 645]
فرشتگان دختران خداوند هستند، و پروردگار در قرآن فرموده: «أفأصفیکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما».
حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون چشمش بر زن زید بن حارثه افتاد فرمود: خداوندی که تو را خلق کرده منزه است از اینکه برای خود فرزندی اتخاذ کند که به تطهیر و شست و شو نیازمند باشد.
پس از اینکه زید وارد منزلش شد زنش گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به منزل آمدند، و گفتند: «سبحان الذی خلقک».
زید مقصود حضرت را درک نکرد و پنداشت که پیغمبر از زیبائی او تعجب کرده و این جمله را فرموده است، زید خدمت پیغمبر اکرم آمد و گفت: یا رسول الله زنم بد خلق است و در نظر دارم او را طلاق دهم.
پیغمبر اکرم به زید گفت: زن خود را نگهدار و از خداوند بترس، خداوند متعال تعداد ازدواج آن حضرت را به وی گفته بود، که یکی از آنها همین زوجه زید ابن حارثه بود، و زید پس از چندی زوجه‌اش را طلاق داد و وی عده‌اش را نگهداشت و پس از انقضاء عده حضرت رسول صلی الله علیه و آله با وی ازدواج کرد، و خداوند متعال در قرآن مجید در این باره فرمود:
«فلما قضی زید منها وطرا. زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی أزواج أدعیائهم اذا قضوا منهن وطرا و کان أمر الله مفعولا».
علی بن محمد بن جم گوید: مامون برای نماز از جای خود برخاست و دست محمد بن جعفر را گرفت و از مجلس بیرون شدند من نیز دنبال آنها روان شدم.
مامون گفت: برادرزاده‌ات امروز چگونه عمل کرد، گفت: وی عالم است، و ما ندیدیم که او در نزد اهل علم تحصیل کند و یا درس فراگیرد.
مامون گفت: فرزند برادرت از اهل‌بیت پیغمبر است و درباره‌ی آنها حضرت
[صفحه 646]
رسول فرموده: نیکان از عترت من و پاکان خاندان من در کوچکی حلیم و بردبار و در بزرگی داناترین مردم می‌باشند.
شما مسلمانان نباید به آنها چیزی یاد بدهید زیرا آنان از شما داناترند، آنها شما را به طریق هدایت ارشاد می‌کنند، و به راه ضلالت و گمراهی نمی‌برند، امام رضا علیه‌السلام به منزلش تشریف فرما شدند.
ابن جهم گوید: روز بعد خدمت آن جناب رسیدم و گفته‌های مامون را برای

او شرح دادم، و سخن محمد بن جعفر را نیز به اطلاع آن حضرت رسانیدم.
امام رضا از گفته‌های مامون خنده‌اش گرفت و فرمود: از سخنان او مغرور نباشید که او به همین زودی مرا خواهد کشت، و خداوند انتقام مرا از او می‌گیرد.
9 - ابوالصلت هروی گوید: یکی از روزها مامون به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: چرا جدت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را قسیم بهشت و دوزخ گفته‌اند؟ و معنی این حدیث چیست؟ و من هر چه فکر می‌کنم حقیقت این حدیث را درک نمی‌کنم.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: شما از پدرانت از ابن عباس روایت می‌کنید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: محبت علی ایمان و بغض علی کفر است.
گفت: آری، حضرت بار دیگر فرمود: پس به این معنی علی قسیم بهشت و دوزخ می‌باشد.
مامون گفت: یا ابالحسن خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد، من اینک گواهی می‌دهم که تو وارث علم پیغمبر خدا هستی.
ابوصلت هروی گوید: پس از اینکه حضرت رضا به منزلش تشریف آوردند خدمت آن جناب رسیدم و عرض کردم یابن رسول الله بسیار خوب به مامون جواب دادی.
[صفحه 647]
امام رضا فرمود: ای ابوصلت من طبق عقیده او سخن گفتم، و لیکن از پدرم شنیدم که از پدران خود از علی علیه‌السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو قسیم بهشت و دوزخ هستی، به آتش می‌گوئی این را بگیر و این یکی را برای من واگذار.
10 - محمد بن اسحاق طالقانی گوید: مردی در خراسان سوگند یاد کرده بود که زنم مطلقه است اگر معاویه از اصحاب رسول خدا باشد در این مورد از فقهاء استفتاء کردند و نظر آنان را در این مورد خواستند.
فقهاء فتوی دادند که زنش قابل طلاق گفتن نیست زیرا معاویه از اصحاب رسول خداست - راجع به این قضیه از حضرت رضا سلام الله علیه نیز سؤال کردند، فرمود: آن زن را نباید طلاق دهند.
فقهاء نامه‌ای برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتند که شما از کجا این فتوی را می‌دهید؟
امام علیه‌السلام در پاسخ آنها نوشت من از روایت شما این مسأله را استنباط می‌کنم، مگر شما از ابوسعید خدری روایت نکرده‌اید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مسلمانانی که در روز فتح مکه اسلام اختیار کرده بودند فرمود: شماها خوب هستید و اصحاب من هم خوب می‌باشند، و بعد از فتح مکه دیگر هجرتی نیست، حضرت رسول در این جا هجرت را

باطل کرد و آنها را به عنوان اصحاب یاد نکرد.
راوی گوید: فقهاء در این جا نظریه او را پذیرفتند.

احتجاج حضرت رضا با فقهاء و اهل کلام

11 - حسن بن جهم گوید: روزی در مجلس مامون بودم و علی بن موسی [صفحه 648]
الرضا هم در آنجا بودند، فقهاء و اهل کلام از فرق مختلف در آن مجلس گرد هم آمده و گفتگوها در آن مجلس انجام می‌گرفت.
یکی از حاضران گفت: یابن رسول الله امامت به چه چیز ثابت می‌گردد و مدعی آن را از کجا باید شناخت؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: با نص و دلیل، گفت: پس امام را از چه راه باید شناخت؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امام را با علم و استجابت دعایش باید شناخت. گفت: شما اخبار آینده را از کجا می‌دانید؟
فرمود: ما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم به آینده را فرا گرفته‌ایم، و این علم را از یکدیگر به ارث می‌بریم گفت؟ پس شما مطالب و اخباری که در دلهای مردم است از کجا می‌توانید درک کنید، و نیات مردم را چگونه به دست می‌آورید و از آن اطلاع دارید.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مگر گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که فرموده: از فراست مؤمن بترسید که او به نور خداوند می‌نگرد. گفت آری ما این حدیث را شنیده‌ایم فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه فراستی دارد و به اندازه‌ی ایمانش و بصیرت و دانائیش به امور توجه دارد.
خداوند در ائمه اهل بیت آن نور را قرار داده و نوری که در وجود آنان هست به اندازه تمام نورهائی که در مومنین قرار داده می‌باشد.
خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: «ان فی ذلک لآیات للمتوسمین» نخستین متوسم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و سپس امیرالمؤمنین و بعد حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم‌السلام تا روز قیامت.
راوی گوید: مامون به آن حضرت نگاه کرد و گفت: یا اباالحسن از آنچه خداوند به اهل بیت داده ما را مطلع کنید.
امام رضا فرمود: خداوند متعال ما را با روح مقدس خود مؤید ساخته است [صفحه 649]
این روح از فرشتگان نیست و جز با پیغمبر ما با پیغمبر دیگری نبوده است، و با ائمه اطهار نیز می‌باشد و آنان را تایید و توفیق می‌دهد، و آن روح عمودی از نور است که بین ما و خداوند می‌باشد.
مامون بار دیگر گفت: یا اباالحسن شنیده‌ام گروهی درباره‌ی شما غلو دارند و شما را از مقامی که دارید تجاوز می‌دهند.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: پدرم از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا از آنچه هستم بالاتر نبرید، خداوند متعال را سالها بندگی کردم تا آنگاه که مرا به عنوان نبوت انتخاب کرد و برگزید، پس من قبل از اینکه پیغمبر باشم بنده او هستم.
خداوند متعال در قرآن مجید فرمود: «ما کان لبشبر أن یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله و لکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون، و لا یأمرکم أن تتخذوا الملائکة و النبیین أربابا أیأمرکم بالکفر بعد اذ أنتم مسلمون».
علی علیه‌السلام فرمود: دو دسته درباره‌ی من به هلاکت خواهند افتاد و گمراه خواهند شد، دوستی که در دوستیش افراط کند و مرا از حد خود تجاوز دهد، و دشمنی که مرا مبغوض دارد و از مقامی که خداوند برای من معین کرده پائین بیاورد، و من از این هر دو فرقه بیزار هستم و به خداوند متعال از آنها شکایت دارم.
ما از کسانی که درباره ما غلو کنند برائت داریم همانطور که عیسی بن مریم علیه‌السلام از نصاری برائت دارد.
خداوند متعال در قرآن مجید فرمود: «و اذ قال الله یا عیسی بن مریم أ انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی أن أقول ما لیس
[صفحه 650]
لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا أعلم ما فی نفسک انک أنت علام الغیوب ما قلت لهم الا ما أمرتنی به أن اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت أنت الرقیب علیهم و أنت علی کل شیء شهید».
و نیز فرمود: «لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون» و فرمود: «ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقة کانا یأکلان الطعام».
معنی آن این است که آن‌ها قضاء حاجت می‌کردند و مانند سایر مردم از آنها بول و غائط دفع میشد، هر کس برای پیغمبران و امامان ادعای خدائی کند و یا برای امامان ادعای نبوت نماید کافر است، و اگر برای غیر امامان نیز ادعای امامت کند ما در دنیا و آخرت از آنها بیزار هستیم.
مامون گفت: یا اباالحسن عقیده شما درباره‌ی رجعت چیست؟
فرمود: رجعت حق است و در امت‌های گذشته نیز بوده است و در قرآن نیز آمده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه در امت‌های گذشته روی داده در این امت نیز روی خواهد داد.
سپس فرمود: هر گاه مهدی که از فرزندان من می‌باشد ظهور کند عیسی

علیه‌السلام با وی نماز خواهد گذارد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام در آغاز غریب بود و بار دیگر غریب خواهد شد و خوشا به حال غرباء گفته شد یا رسول الله بعد از آن چه خواهد شد فرمود: حق به حق‌دار خواهد رسید.
مامون پرسید نظر شما درباره‌ی تناسخ چیست؟
فرمود: هر کس به تناسخ عقیده داشته باشد به خداوند بزرگ کافر شده است
[صفحه 651]
و بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است.
مامون گفت پس عقیده شما درباره‌ی مسوخات چیست؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مسوخات گروهی بودند که خداوند بر آنان غضب و آنها را مسخ نمود، و آن قوم سه روز زندگی کردند و بعد مردند و از آنها نسلی هم باقی نمانده است، اکنون هر چه بوزینه و خوک و غیر آنان از حیواناتی که مسخ شده‌اند گوشت آنها حرام و قابل خوردن نیست.
مامون گفت: یا اباالحسن خداوند، مرا بعد از تو باقی نگذارد، به خداوند سوگند علم درست در نزد شما اهل‌بیت می‌باشد، و علوم پدرانت اینک در دست تو می‌باشد خداوند به تو از اسلام و مسلمانان جزای نیک بدهد.
حسن بن جهم گوید پس از اینکه حضرت رضا علیه‌السلام از مجلس مامون بیرون شدند و به منزل خود رفتند، من نیز دنبال او رفتم و با وی وارد منزل شدم و گفتم: یابن رسول الله سپاس خداوندی را سزاست که گفتگوی شما امروز نتیجه خوبی داد و مامون از شما تجلیل کرد و گفته‌های شما را پذیرفت و بر احترام و موقعیت شما افزود.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود ای فرزند جهم از این گفته‌ها مغرور نباش و فریب مامون را نخور، اگر چه او امروز مرا مورد تکریم و احترام قرار داد و سخنان مرا گوش کرد، و لیکن بدان او در همین نزدیکی‌ها مرا با زهر جفا خواهد کشت و به من ظلم و ستم روا خواهد داشت. و این موضوع از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده و شما این حدیث را از دیگران حفظ کن و جائی نقل و منتشر نساز.
حسن بن جهم گوید من این مطلب را در جائی نقل نکردم تا آن گاه که در
[صفحه 652]
طوس درگذشت و با زهر جفا شهید شد و در قصر حمید بن قحطبه در کنار قبر هارون دفن شد.

احتجاج حضرت رضا با یحیی بن ضحاک سمرقندی

12 - محمد بن یحیی صولی گوید از حضرت رضا علیه‌السلام خبری نقل شده که از نظر الفاظ با یکدیگر اختلاف دارند، و من در این مورد روایت درستی هم ندیدم که آن را مطابقت دهم و لیکن همین حدیث را به این طریقه که اکنون در دست دارم نقل می‌کنم. و آن این است؟ مأمون دوست داشت امام رضا را در مجالس بحث و مذاکره شکست دهد اگر چه در ظاهر خلاف این را عمل می‌کرد.
یکی از روزها فقهاء و اهل کلام را جمع کرده بود که با حضرت رضا در موضوع امامت گفتگو کنند در هنگامی که امام در مجلس حاضر شد و گفتگو آغاز شد حضرت رضا علیه‌السلام فرمود یکی را از میان خود انتخاب کنید با من بحث و گفتگو کند.
آنان یحیی بن ضحاک سمرقندی را که در خراسان مانند او نبود برگزیدند تا با آن جناب گفتگو کند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود ای یحیی آنچه در نظر داری بپرس.
گفت: در موضوع امامت گفتگو می‌کنیم، یحیی گفت چگونه برای کسی که مردم او را برای امامت قبول نکردند تو او را امام می‌دانی و کسی که از طرف مردم به عنوان امامت برگزیده شد ترک کردی؟
امام علیه‌السلام فرمود: ای یحیی خلیفه اول گفت «ولیتکم و لست بخیرکم» و خلیفه دوم هم گفت بیعت ابوبکر به طور ناگهانی و بدون مقدمه انجام گرفت و اگر کسی خواست مانند او از مردم بیعت بگیرد او را بکشید.
اگر ابوبکر راست گفت و او لیاقت نداشت خلیفه مسلمانان باشد، و بیعت او
[صفحه 653]
به طور «فلته» انجام پذیرفت پس چرا بار دیگر خلافت را به دیگری واگذار کرد و اگر دروغ گفت دروغ‌گو شایسته خلافت نیست.
بار دیگر در منبر گفت: شیطان بر من مسلط است که مرا فریب می‌دهد، هر گاه راه خطا رفتم مرا هدایت کنید، پس این دو نفر چه راست گفته باشند و چه دروغ شایسته امامت و خلافت نخواهند بود، یحیی بن ضحاک نتوانست پاسخ آن حضرت را بدهد.
[صفحه 654]

از کتاب طهارت

علت غسل جنابت

1 - محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشت:
علت اینکه در شریعت مقدس اسلام غسل جنابت واجب شده این است که انسان بدنش را از چرک و کثافت پاک کند و نظیف و تمیز باشد، و چون جنابت از تمام بدنش حاصل شده از این رو واجب گردیده که همه بدنش را بشوید، و لیکن در بول و غائط چون انسان همواره گرفتار آن دو هست از این رو در خروج آن فقط به وضوء اکتفا شده است، و لیکن جنابت با لذت و اکراه در مردم توام می‌باشد.
علت غسل عیدین - فطر و اضحی - غسل روز جمعه و سایر اغسال برای تعظیم و تکریم خداوند است که بندگان با بدن پاک و نظیف در برابر خداوند متعال قرار گیرند و عبادت کنند و برای خود طلب مغفرت نمایند.
و چون روز عید برای مسلمانان روز اجتماع بوده و در آن روز همدیگر را ملاقات می‌کنند و به طور دسته‌جمعی عبادت خداوند را انجام می‌دهند از این جهت غسل را برای بزرگداشت این روز مقرر کردند و آن روزها بر سایر روزها فضیلت دارند.
[صفحه 655]
غسل روز جمعه موجب می‌گردد که آدمی تا جمعه دیگر هم‌چنان پاک و تمیز باشد.

2 - فضل بن شاذان در ضمن روایاتی که از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده گوید:
اگر کسی بپرسد چرا مردم باید وضوء بگیرند و برای چه این امر در اسلام واجب شده است؟
در جواب گفته می‌شود: برای اینکه هر گاه بنده‌ای می‌خواهد در مقابل خداوند قرار گیرد و با پروردگار مناجات کند باید پاک و پاکیزه باشد، و از چرک و کثافت خود را تمیز کند، و کسالت و سستی را از خود دور سازد، و با دل پاک و آرام در برابر خداوند قرار گیرد.
اگر کسی بگوید: چرا در وضوء شستن دست، پا، سر و صورت واجب شد.
در پاسخ او گفته می‌شود: هر گاه بنده‌ای در برابر خداوند قرار گیرد اعضاء و جوارحی که از وی ظاهر می‌گردد همانها هستند که در هنگام وضوء شسته شده‌اند.
زیرا نمازگزار با چهره خود سجده می‌کند و خضوع و خشوع می‌نماید، و با دست خود از خداوند چیزی طلب می‌کند، و با سرش به رکوع و سجود می‌رود، و با پاهایش بر می‌خیزد و می‌نشیند.
اگر کسی بگوید: چرا شستن فقط مخصوص دست و صورت شده و به سر و پا مسح مقرر شده است؟ و چرا نباید همه اعضاء و جوارح را شست، و یا همه را مسح کشید.
گفته می‌شود این دستورات روی علل و جهاتی انجام می‌گیرد:
[صفحه 656]
یکی اینکه عبادت بزرگ رکوع و سجود است و رکوع و سجود با صورت و دست انجام می‌گیرد، و سر و پا در آن دخالت و ارتباطی ندارند، از این رو شستن آنها لازم نشده است.
دوم اینکه مردم قدرت ندارند در هر وقت سر و پاهای خود را بشویند، و در هنگام سفر و یا سردی و یا کسالت و مرض بر آنها شستن بسیار سخت می‌گردد و در شب و روز انجام آن مشکل می‌باشد، و لیکن شستن صورت و دست از آن سبک‌تر است.
فرائض و واجبات به اندازه استعداد ضعیف‌ترین مردم تشریع شده است، و بعد همه مردم از ضعیف و قوی و سالم و مریض باید آن دستورات را به کار بندند و به آن عمل نمایند.
سوم اینکه سر و پا همیشه اوقات مانند صورت و دست آشکار نیستند.
اگر کسی بگوید: چرا وضوء فقط در صورت خروج بول و غائط و یا خواب واجب شده و در سایر اشیاء این امر مقرر نگردیده است؟

گفته می‌شود: که نجاست از انسان فقط از این دو محل خارج می‌گردد و در انسان جای دیگری که از آن نجاست بیرون گردد نیست، از این رو دستور داده شده که هر گاه از انسان نجاست بیرون شد باید وضوء گرفت.
و در مورد خواب نیز از این رو وضوء واجب شده که هر گاه آدمی در خواب رود تمام اعضاء بدنش از اختیار او بیرون می‌شوند، و امکان دارد که هنگام خواب از وی بادی بیرون گردد، از این رو برای کسی که به خواب رفته بعد از بیدار شدن باید وضوء بگیرد.
[صفحه 657]

از کتاب صلوة

در فضیلت نماز

1 - محمد بن فضیل گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نماز وسیله تقرب هر فرد متقی به خداوند است، و هر کس بخواهد به خداوند نزدیک گردد باید نماز بخواند.
2 - و نیز حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: از نماز چهار هزار در گشوده می‌گردد.
3 - محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشت:
علت تشریع نماز این است که مردم با خواندن نماز به وحدانیت خداوند اقرار کنند، و دست از شرک و بت‌پرستی بردارند، و در برابر خداوند با خضوع و خشوع حاضر گردند و به گناهان خود معترف شوند، و از کرده‌های خود پشیمان گردند، و برای بزرگداشت پروردگار هر روز پیشانی خود را بر زمین بگذارند، و همواره در یاد خداوند باشند و او را فراموش نکنند.
نمازگزار باید خاشع و فروتن باشد و از خداوند خیر دنیا و آخرت را بخواهد، [صفحه 658]
و همواره در یاد خدا بوده و زبانش به ذکر پروردگار مشغول باشد و در شب و روز خدا را از یاد نبرد.
نماز از این جهت واجب شد که بندگان سید و سرور و خالق و مدبر خود را فراموش نکنند، و در نتیجه گرفتار طغیان و سرکشی نفس نگردند.
نمازگزاران اگر از روی بصیرت در حضور خداوند قیام کنند گرد معاصی و فساد نخواهند رفت.
4 - احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
شیطان از مؤمن دلتنگ است مادامی که نمازهای پنجگانه را به جای آورد، هر گاه نماز خود را ترک گفت شیطان بر او مسلط می‌گردد و او را گرفتار گناه و فساد می‌کند.
5 - حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود: هر کس یک نماز واجب را به جای آورد در نزد خداوند یک دعای مستجاب دارد.
6 - امام رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
هنگامی که روز قیامت بر پا شود بندگان را در محکمه عدل خداوندی حاضر می‌کنند و نخستین سؤالی که از وی می‌شود از نماز است، اگر نماز خود را به طور کامل خوانده باشد ماجور است، و اگر نماز را سهل گرفته

باشد داخل دوزخ می‌گردد.
7 - حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
[صفحه 659]
کرده که فرمود: نمازهای خود را ضایع نکنید، هر کس نماز را ضایع کند با قارون و هامان محشور می‌گردد، و بر خداوند لازم است او را وارد دوزخ کند و با منافقان هم‌نشین سازد.
وای بر آن کسی که نماز نگزارد و سنت پیغمبر را به جای نیاورد.
8 - ابوالصلت هروی از حضرت رضا (ع) از پدرانش از حضرت رسول (ص) روایت می‌کند که فرمود:
هر کس قدرت ندارد ایستاده نماز بگزارد باید نشسته اداء کند، و هر کس قدرت ندارد نشسته بخواند به پشت بخوابد و نماز خود را اداء کند، و در این حال پاهای خود را به طرف قبله دراز نماید و با اشاره بخواند.

9 - عباس بن هلال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: هر کس هنگام نماز اذان و اقامه بگوید، دو صف از فرشتگان با وی نماز خواهند خواند، و اگر اقامه بگوید یک فرشته طرف راست و یکی طرف چپ او نماز خواهند گزارد سپس فرمود: شما هر دو صف را از دست ندهید.
10 - فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب فرمود:
مردم از چند جهت مامور شده‌اند که اذان بگویند.
نخست اینکه مردم به یاد نماز باشند، و غافلین متوجه گردند و وقت نماز را بدانند.
[صفحه 660]
مؤذن باید برای رضای خداوند اذان بگوید و نظرش این باشد که مردم را ترغیب به نماز گزاردن بکند، و مقصود او از اذان اعلام اسلام و اظهار ایمان و یاد آوردن هنگام نماز برای فراموشکاران باشد.
مؤذن را از این جهت مؤذن می‌گویند که مردم را به نماز دعوت می‌کند، اذان از این جهت به تکبیر شروع کرده و به تهلیل ختم شده که خداوند اراده فرموده اذان به نام او آغاز و انجام گیرد، و کلمه «الله» هم در اول اذان و هم در آخر آن باشد.
اذان را از این جهت دو بار می‌گویند که تاکیدی برای نمازگزاران باشد و اگر بار اول او را فراموش کرد بار دوم در یادش باشد، و چون نماز در اصل دو رکعت است از این رو اذان را دوبار تکرار می‌کنند.
تکبیر در اول اذان را چهار بار مقرر کرده‌اند، چون اذان به طور ناگهانی شروع می‌شود و قبل از او چیزی که شنوندگان را متوجه نماز کند نیست از این رو دو تکبیر اول را برای آگاهانیدن شنوندگان معین نموده و دو تکبیر دوم را برای اداء شهادت مقرر فرموده است.
زیرا نخستین مرحله ایمان توحید و اقرار به یگانگی خداوند و اعتقاد به رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و اصل ایمان همان اقرار به شهادتین است.
شهادتین را نیز از این جهت دوبار مقرر فرمود که در سایر حقوق نیز دو شاهد لازم است، هر گاه بنده‌ای به یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت رسول (ص) اقرار کرد همه مراحل ایمان و مراتب آن را پذیرفته است زیرا اصل ایمان همان
[صفحه 661]
شناختن خدا و رسول می‌باشد.

و علت اینکه بعد از شهادتین مردم را برای اداء نماز دعوت می‌کنند از این جهت است که اذان برای دعوت مردم به طرف نماز تشریع شده است.
[صفحه 662]

از کتاب صوم

در فضیلت ماه رمضان

1 - ابن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
ماه رمضان ماه بزرگی است، خداوند در آن ماه نیکیها را دو چندان می‌کند و گناهان را پاک می‌سازد، و درجات را بالا می‌برد.
هر کس در این ماه صدقه بدهد خداوند گناهان او را می‌آمرزد، و هر کس در این ماه به زیردستان خود محبت و مهربانی کند خداوند نظر رحمت به او خواهد داشت.
کسی که در ماه رمضان اخلاق خود را نیکو سازد و خشم خود را فرو کشد و غضب نکند، و موجبات رفت و آمد و ارتباط با ارحام و خویشاوندان را برقرار کند پروردگار او را مورد عنایت و محبت خود قرار می‌دهد.
سپس فرمود: این ماه رمضان مانند سایر ماه‌ها نیست، هر گاه ماه مبارک رمضان بیاید با خود خیرات و برکات می‌آورد، و هر گاه ماه رمضان پایان یابد گناهان شما
[صفحه 663]
را نیز با خود می‌برد.
در ماه رمضان ثواب کارهای نیک مضاعف می‌گردد، و اعمال و افعال نیک در آن مورد پذیرش خداوند متعال قرار می‌گیرد، هر کس از شما در ماه مبارک رمضان دو رکعت نماز مستحبی بخواند خداوند متعال او را رحمت می‌کند.
سپس فرمود: بدبخت و بی‌توفیق کسی است که ماه رمضان بر او بگذرد و مورد آمرزش قرار نگیرد، در آن هنگام که نیکوکاران پاداش اعمال خود را بگیرند وی زیان خواهد دید.
2 - حسن بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام و او از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در یکی از روزها خطبه خواند و در اثناء خطبه خود فرمود:
ای مردم اینک ماه خداوند با برکت و آمرزش به طرف شما روی آورده، ماهی که در نزد خداوند از همه ماه‌ها افضل است، روزهای آن بهترین روزها و شبهای آن نیکوترین شبها و ساعات آن افضل ساعات می‌باشد.
ای مردم شما در این ماه به ضیافت خداوند دعوت شده و نزد خداوند گرامی هستید.
نفس‌های شما در این ماه تسبیح و خواب شما در آن عبادت، و اعمال شما در آن مقبول و دعای شما در آن مستجاب است اکنون با نیت پاک و قلبی صادق از خداوند بخواهید که شما را موفق بدارد روزه بگیرید و تلاوت

قرآن مجید کنید.
شقی و بدبخت و بد عاقبت آن کسی است که در این ماه از رحمت خداوند محروم گردد و از فیوضات این ماه مقدس و مبارک بی‌بهره باشد.
[صفحه 664]
ای مردم با گرسنگی و تشنگی خود در این ماه از گرسنگی و تشنگی خود در روز قیامت یاد کنید، ای مردم به فقراء و درماندگان خود احسان کنید و نیکی نمائید بزرگان خود را مورد احترام و تعظیم قرار دهید، و از کوچکان دلجوئی کنید، و از ارحام خود دیدن نمائید و زبان خود را از گفتگوهای بیهوده و سخنان ناروا حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه حلال نیست بپوشانید و گوش‌های خود را از آنچه شنیدن آن روا نیست نگهدارید.
ای مردم با یتیمان مردم محبت و نیکی داشته باشید تا دیگران نسبت به یتیمان شما محبت داشته باشند، از گناهان خود توبه کنید و دست‌های خود را به طرف خداوند در هنگام نماز بلند کنید و حاجت‌های خود را از او طلب نمائید، که هنگام نماز بهترین لحظات و ساعات است.
خداوند در این وقت با نظر رحمت به بندگانش می‌نگرد، هر گاه با او مناجات کنند جواب آنها را می‌دهد و هر چه از وی بخواهند مرحمت می‌کند، و درخواست آنها را اجابت می‌نماید.
ای مردم جان‌های شما در گرو اعمال شما هست هر چه در دنیا انجام دهید به آن خواهید رسید و پاداش آنها را دریافت خواهید کرد، تا می‌توانید استغفار کنید و جان‌های خود را از گرو کارهای ناشایست نجات دهید.
ای مردم پشت‌های شما در اثر بارهای معصیت و نافرمانی خداوند سنگین شده و با طول دادن سجده و عبادت خداوند متعال سنگینی پشت خود را برطرف کنید و بار خود را سبک سازید.
ای مردم بدانید که خداوند متعال به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده که نمازگزاران و سجده کنندگان را عذاب نکند، و آنان را به آتش نترساند، و در روز قیامت
[صفحه 665]
که همه مردم در پیشگاه خداوند حاضر شوند آنان را در کنف حمایت و رحمت خود قرار دهد.
ای مردم هر کس از شما روزه‌دار مؤمنی را افطار دهد مانند این است که یک بنده‌ای را آزاد کرده باشد، و خداوند گناهان گذشته او را می‌آمرزد.
در این هنگام گفته شد: یا رسول الله همه ما قدرت نداریم افطاری بدهیم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: از آتش دوزخ بترسید ولو با انفاق یک دانه خرما و از آتش بترسید ولو با دادن یک شربت آب.
ای مردم هر کس از شما در این ماه رمضان اخلاق خود را نیکو سازد و با روی گشاده با مردم سخن گوید، روز قیامت که همه قدم‌ها در آن می‌لغزند

خداوند مهربان قدمهای او را در صراط ثابت قرار خواهد داد.
هر کس در این ماه از زیردستان خود سرپرستی کند و آن‌ها را مورد لطف و احسان خود قرار دهد پروردگار روز قیامت او را از گزند و عذاب حفظ خواهد کرد و میزان سیآت او را سبک خواهد نمود.
هر کس شر خود را از مردم باز دارد و مردم از زبان او آسوده باشند خداوند روز قیامت غضبش را از او نگاه خواهد داشت، هر کس در این ماه یتیمی را سرپرستی کند و از وی دلجوئی نماید روز قیامت مورد احترام و تکریم خداوند قرار خواهد گرفت.
هر کس در ماه رمضان با ارحام و خویشاوندانش ارتباط و رفت و آمد داشته باشد روز قیامت مشمول رحمت خداوند قرار می‌گیرد، و هر کس در این ماه قطع رحم کند از رحمت خداوند در روز قیامت محروم خواهد شد.
[صفحه 666]
هر کس در این ماه نمازهای مستحبی بخواند خداوند برات آزادی او را از آتش صادر می‌کند، و هر کس در این ماه واجبی به جای آورد مانند این است که هفتاد عمل واجب را در ماه‌های دیگر به جای آورده باشد.
هر کس در این ماه بر من صلوات بفرستد خداوند میزان اعمال او را سنگین می‌کند در روزی که میزان‌ها سبک خواهند شد، و هر کس در ماه رمضان آیه‌ای از قرآن را تلاوت کند مانند این است که در سایر ماه‌ها یک ختم قرآن کرده باشد.
ای مردم در این ماه درهای بهشت باز است، از خداوند بخواهید آن درها را بر روی شما باز گذارد، و درهای آتش دوزخ در این ماه بسته است از پروردگار بخواهید آنها را بر روی شما باز نکند. شیطان‌ها در این ماه در زنجیرند از خداوند بخواهید آنها را بر شما مسلط نکند.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید: من برخاستم و عرض کردم: یا رسول الله بهترین اعمال در این ماه چیست؟
فرمود یا أباالحسن بهترین اعمال در این ماه پرهیز کردن از حرام خداوند است، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد، گفتم: یا رسول الله چرا گریه می‌کنید.
فرمود: ای علی گریه‌ام برای این است که خون تو را در این ماه خواهند ریخت گویا می‌نگرم در هنگامی که نماز می‌خوانی شقی‌ترین اولین و آخرین بر می‌خیزد و شمشیر بر فرقت می‌زند و محاسنت را از خونت رنگین می‌کند.
علی علیه‌السلام فرمود: عرض کردم یا رسول الله در آن روز دینم سالم خواهد بود.
فرمود: آری و سپس فرمود: ای علی هر کس تو را بکشد مانند این است

که مرا کشته است، و هر کس تو را مبغوض دارد مثل این است که مرا مبغوض داشته است، هر کس تو را فحش دهد مثل اینکه مرا فحش داده.
[صفحه 667]
زیرا جان تو از من و طینت تو از من است، خداوند متعال مرا با تو خلق کرد و مرا با تو برگزید مرا برای نبوت و تو را برای امامت اختیار کرد.
هر کس امامت تو را انکار کند مانند این است که نبوت مرا انکار کرده باشد.
ای علی تو وصی و پدر فرزندان من هستی، و همسر دخترم می‌باشی، و جانشین من در میان امتم در حال حیات و ممات هستی، فرمان تو فرمان من، و نهی تو نهی من است.
سوگند می‌خورم به آن کس که مرا به نبوت برگزید و مرا بهترین مردم قرار داد تو حجت خدا و خلیفه او و امینش در میان مردم می‌باشی.
3 - فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت در ضمن مسائلی فرمودند: اگر کسی بپرسد که چرا روزه فقط در ماه رمضان واجب شده و در سایر ماه‌ها واجب نگردیده است.
در پاسخ این سائل گفته می‌شود که در ماه رمضان قرآن نازل شده، و در آن بین، باطل و حق را بیان کرده است و در قرآن مجید آمده «شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان».
نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن ماه آغاز شد و شب قدر که از هزار شب بهتر است در این ماه می‌باشد.
در شب قدر خداوند مقدرات و سرنوشت مردم را تعیین می‌کند، و ماه رمضان ماه اول سال است، و تمام خیر و شر یک سال در این ماه مقدر می‌گردد، و نفع و ضررها معین می‌شود و روزی‌های مردم بر حسب امر پروردگار و مدت عمر بندگان تعیین می‌گردد، و برای همین جهت او را لیلة القدر می‌گویند.
اگر کسی بپرسد چرا مردم مامور شدند که فقط ماه رمضان را روزه داشته
[صفحه 668]
باشند و کمتر و یا زیادتر از این مدت خواسته نشد؟
در پاسخ گفته می‌شود: این مدتی است که قوی و ضعیف می‌توانند در آن مدت عبادت کنند، و خداوند متعال واجبات را طوری قرار داده که قوی و ضعیف بتوانند انجام دهند، و سپس ضعفاء را اجازه داده که هر اندازه قدرت داشته باشند انجام دهند و مردم نیرومند را نیز ترغیب فرموده که علاوه بر واجبات مستحبات هم انجام دهند.
اگر خداوند متعال مصلحت می‌دانست که مردم قدرت ندارند بیش از این روزه بگیرند و یا می‌توانستند بیشتر روزه داشته باشند خداوند مدت را کم

و یا زیاد می‌کرد.
اگر کسی بپرسد چرا زن در هنگام حیض نباید روزه بگیرد و یا نماز بگزارد؟
در پاسخ این سائل گفته می‌شود: که زن در این وقت در حال نجاست است، و خداوند دوست دارد که زن در هنگام پاکی او را عبادت کند و کسی که نماز بر او واجب نیست روزه هم نباید داشته باشد.
اگر کسی سؤال کند چرا زن حائض روزه‌ها را باید قضاء کند و لیکن قضاء نمازهای فوت شده در هنگام حیض لازم نیست؟
در پاسخ وی گفته می‌شود: روزه زن را از خدمت شوهر و کارهای مربوط به خودش و یا منزل باز نمی‌دارد، و لیکن نماز او را از این کارها باز می‌دارد، زیرا نماز را باید در شب و روز چند بار انجام داد و زن نمی‌تواند آنها را انجام دهد، در صورتی که روزه داشتن این چنین نیست.
دیگر اینکه در نماز مشقت هست و ارکان انسان در هنگام اداء آن مشغول است، در صورتی که روزه به بدن کاری ندارد، و فقط روزه‌دار باید از خوردن و آشامیدن خودداری
[صفحه 669]
کند، و اشتغال ارکان در آن راهی ندارد، و نیز اینکه نماز در اوقات متعدده معینی باید گزارده شود، و هر گاه یک نماز را ادا کرد نماز دیگری می‌رسد و لیکن روزه چنین نیست و آن فقط در ساعات معلوم و معین می‌باشد.
اگر کسی بپرسد: چرا هر گاه شخصی در ماه رمضان مسافرت کرد و یا مریض شد، و اگر تا ماه رمضان آینده از سفر برنگشت و یا مرضش بهبودی نیافت واجب است در او کفاره بدهد و قضاء ندارد، و هر گاه در بین دو رمضان از ناخوشی بهبودی پیدا کرد و یا از سفر مراجعت کرد باید قضاء کند و کفاره بدهد.
در پاسخ آن گفته می‌شود: زیرا آن روزه در آن سال و در آن ماه بر وی واجب بود، و می‌بایست قضاء آن را به جای آورد.
اما آن کسی که از مرض بهبودی پیدا نکرده و یک سال بر او گذشته است، حکم او مانند مغمی علیه است، اگر کسی بیهوش شد و یک شب و روز به هوش نیامد قضاء نمازهای آن شب و روز بر او واجب نیست.
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر بنده‌ای که عقلش را از دست داد و مشاعرش کار نکرد معذور است، زیرا آن مرد مریض در هنگام رسیدن ماه رمضان مریض بود و روزه داشتن بر او واجب نبود و در تمام دوران سال به علت استمرار ناخوشی نمی‌توانست روزه داشته باشد.
در این صورت باید فدیه بدهد، زیرا او مانند کسی است که روزه بر او واجب شده و لیکن نتوانسته است روزه را بگیرد، همان طور که خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: «فصیام شهرین متتابعین فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا» و نیز فرموده: «ففدیة من صیام أو صدقه أو نسک»

[صفحه 670]
در این جا صدقه را به جای روزه مقرر کرد در صورتی که قدرت و استطاعت نداشته باشد روزه بگیرد.
اگر کسی بپرسد اگر آن مریض در آن هنگام استطاعت نداشت اکنون که استطاعت دارد؟
در پاسخ او گفته می‌شود: هنگامی که رمضان دیگری برسد واجب است کفاره ماه رمضان گذشته را بدهد زیرا وی مانند آن کسی است که روزه کفاره بر او واجب شده و او قدرت نداشته روزه کفاره را بگیرد.
در این صورت کفاره بر او واجب است، و هر گاه کفاره واجب شد روزه ساقط است.
اگر مریض در بین دو رمضان بهبودی حاصل کرد و روزه‌های قضاء شده را نگرفت، واجب است کفاره بدهد، زیرا وی در این صورت به وظیفه خود عمل نکرده است و باید قضاء روزه‌ها را هم بگیرد چون استطاعت دارد.
اگر کسی بپرسد چرا روزه‌های مستحبی در شریعت مقدس اسلام مقرر شده است،
در جواب آن سائل گفته می‌شود: خداوند متعال با تشریع روزه‌های استحبابی نظرش این بود که روزه‌های واجب را تکمیل کند.
اگر کسی بگوید: چرا در هر ماهی سه روز روزه و در هر ده روز یک روز روزه مستحب شده است؟
در پاسخ وی گفته می‌شود که خداوند متعال فرموده: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» هر کس در هر ده روز یک روز را روزه بدارد مانند آن است که همه عمرش را روزه داشته باشد.
[صفحه 671]
همان طور که سلمان فارسی - رحمة الله علیه - فرمود: روزه سه روز در ماه مانند روزه داشتن در تمام عمر است.
اگر کسی بپرسد: چرا در میان روزهای هفته فقط روز پنجشنبه در دهه اول و آخر روز چهارشنبه در دهه وسط به روزه داشتن اختصاص یافته است.
در پاسخ او گفته می‌شود:
حضرت صادق علیه‌السلام فرموده: در روزهای پنجشنبه اعمال بندگان بر خداوند متعال عرضه می‌شود، از این رو دوست داشته در روزی که اعمال مردم عرضه می‌گردد آنها را روزه داشته باشند.
اگر کسی بپرسد چرا پنجشنبه آخر ماه به این موضوع اختصاص یافته.
در پاسخ او گفته می‌شود: اگر اعمال هشت روزه یک بنده بر خداوند عرضه شود افضل و اشرف است، تا آنکه عمل دو روز بر وی عرضه گردد، و در دهه‌ی وسط روز چهارشنبه را اختصاص دادند چون حضرت صادق

علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال دوزخ را در روز چهارشنبه خلق کرده و در آن روز امت‌های گذشته را هلاک کرده است، و چهارشنبه روز نحسی است از این رو دوست داشت بنده‌اش آن روز را روزه بدارد.
اگر کسی بگوید: چرا در کفاره مقرر شده اگر کسی قدرت نداشت یک برده آزاد کند، باید روزه بگیرد، و لیکن در حج و صلوة این حکم جاری نشده است؟
در پاسخ او گفته می‌شود: صلوة و حج و سایر واجبات مانعند که انسان بتواند برای امرار معاش و اصلاح کارهای دنیائی خود فعالیت کند، و پاسخ این سؤال
[صفحه 672]
درباره‌ی قضاء زن حائض که چرا روزه را باید قضاء کند و نماز را نباید قضاء کند داده شد.
اگر کسی بگوید: چرا اگر کسی یک روز روزه خود را از روی تعمد بخورد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد، و چرا نباید یک ماه و یا سه ماه باشد؟
در پاسخ گفته می‌شود: خداوند متعال یک ماه روزه را واجب کرده و اگر کسی از روی عمد افطار کرد کفاره او مضاعف می‌گردد و خداوند بر آن عبد خطاکار سخت می‌گیرد.
اگر گویند: چرا باید دو ماه را پشت سر هم باید روزه بگیرد.
گفته می‌شود برای اینکه روزه‌های واجب را خوار ندارد و سبک نشمارد، و اگر قضاء را پراکنده انجام داد موضوع برایش آسان می‌شود. و او بار دیگر تساهل و تکاهل می‌کند.
4 - فضل بن شاذان نیشابوری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: روز فطر از این جهت روز عید قرار گرفت که مسلمانان در آن اجتماع کنند و در مورد کارهای خود تصمیم بگیرند، و در آن روز خداوند متعال را سپاسگزاری کنند و او را تمجید و تکریم نمایند و نعمت‌های خداوند را به یاد آورده و شکرگزار باشند.
پس روز فطر هم روز عید و روز اجتماع، و روز پاکی و طهارت، و روز تضرع و ابتهال و روز دعا و رغبت می‌باشد.
روز عید فطر روز اول سال است، که در آن خوردن و آشامیدن حلال می‌گردد و مسلمانان پس از یک ماه در آن روز افطار می‌کنند، ماه رمضان در نزد اهل حق ماه اول سال است، از این رو خداوند دوست داشته که مسلمانان در آن روز گرد
[صفحه 673]
هم آیند و او را سپاس گویند و تقدیس و تمجیدش نمایند.
در نماز عید فطر چند تکبیر بیش از نمازهای دیگر مقرر شده است، زیرا

تکبیر برای تعظیم و بزرگداشت خداوند می‌باشد، همان طور که در قرآن مجید فرموده: «و لتکبروا الله علی ماهداکم و لعلکم تشکرون».
[صفحه 674]

از کتاب زکوة

در علت تشریع زکوة

1- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشت:
علت تشریع زکوة به جهت معاش فقرا بوده است، اگر اغنیاء از مال خود حق فقراء را ندهند اموال آنها در معرض تلف و نابودی خواهد بود.
خداوند متعال مردمان سالم را مکلف کرده که به بیماران و علیلان و ناتوانان و گرفتاران رسیدگی کنند و در قرآن مجید فرموده: «لتبلون فی أموالکم و أنفسکم».
خداوند متعال در اموال آنها حقوقی برای فقراء معین کرده و فرموده است باید زکوة مال خود را بپردازند، و در مورد نفس نیز باید در مشکلات صابر و شکیبا باشند، و همواره خود را بردبار و حلیم دارند و شکر و سپاس پروردگار را به جای آورند، و همواره در فکر فقراء و ضعفاء بوده و از اموال زیادی که به دست می‌آورند باید در خیرات و مبرات انفاق کنند، و با مساکین و درماندگان باید نظر رأفت و رحمت داشته باشند.
اغنیاء باید با اهل فقر و مسکنت مهربان باشند، و با آنها مواساة و همراهی
[صفحه 675]
کنند، و در کمک و تقویت بیچارگان بکوشند، و آنان را در امور دین یاری دهند.
زکوة پندی است برای مال‌داران و ثروت‌مندان که باید از آن پند گیرند و در فکر نیازمندان باشند و آنان باید خداوند را سپاسگزار باشند که به آنها نعمت و ثروت ارزانی داشته است، اغنیاء باید همواره در تضرع باشند و از خداوند بترسند و حقوق واجبه خود را بدهند تا روزی مانند فقراء مستحق زکوة نگردند.
2- بزنطی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و مطلبی برای آن جناب نقل کردم فرمود: صبر کن انشاء الله خداوند برایت فرجی حاصل می‌کند.
سپس فرمود: به خداوند سوگند اگر مؤمنی در این دنیا دستش از مال کوتاه باشد خداوند در آن جهان وی را عزیز و محترم می‌دارد، به اندازه‌ای که مال دنیا در نظر او کوچک و ناچیز جلوه می‌کند.
بعد از این فرمود: صاحب مال و ثروت همواره در معرض خطر است، وی باید حقوق خداوند را از مالش جدا کند و به فقراء و مستمندان بدهد، به خداوند سوگند من هرگاه مال و ثروتم افزون می‌گردد در اضطراب هستم تا آنگاه که حقوق فقراء را از مالم بیرون کنم، و واجبات خود را پرداخت نمایم.

گفتم: قربانت گردم شما هم از این می‌ترسید؟ فرمود: آری من هرگاه حقوق مال خود را پرداخت کنم خداوند را شکر می‌کنم که این توفیق را مرحمت کرد.

در فضیلت انفاق

3- صفوان بن یحیی گوید: در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم که یکی از غلامانش وارد شد، امام رضا فرمود: امروز چیزی انفاق کردی؟
گفت: چیزی انفاق نکرده‌ام، فرمود: پس خداوند چگونه به ما چیزی
[صفحه 676]
مرحمت کند، انفاق کن اگرچه یک درهم باشد.
4- محمد بن عمر بن یزید گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم دو کودک من درگذشتند و اینک یک کودک از من باقی مانده است.
فرمود: از طرف او صدقه بدهید، هنگامی که خواستم برخیزم فرمود: کودک را امر کن تا با دست خود صدقه دهد اگرچه کم باشد، هر چیزی که برای رضای خداوند داده شود اگرچه کم هم باشد در نزد خداوند بزرگ است.
5- حضرت رضا علیه‌السلام از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود: بهترین مال مرد و اندوخته او صدقه می‌باشد.
6- امام رضا علیه‌السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر روز صبح قبل از هر چیز صدقه بدهید، هر کس صدقه بدهد دعایش مستجاب می‌گردد.
7- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مرد سخی از مال مردم می‌خورد که مردم هم از مال او بخورند، و مرد بخیل از مال کسی نمی‌خورد که مردم هم از مال او نخورند.
[صفحه 677]

از کتاب حج

در فضیلت حج و عمره

1- ابن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس در کوههای مکه توقف کند و دعا نماید خداوند دعای او را اجابت می‌کند، اما اهل ایمان دعاهای آنها درباره‌ی آخرت مستجاب می‌شود، و اما کفار دعاهای آنها درباره‌ی دنیا مستجاب می‌گردد.
2- محمد بن عبدالله گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: قربانت گردم پدرم از پدرانت علیهم‌السلام روایت کرده که یک نفر خدمت یکی از آنها عرض کرد: در شهر ما محلی هست که آن را قزوین می‌گویند و دشمنی داریم که آن را دیلم می‌نامند آیا ما می‌توانیم با آنها جهاد کنیم.
فرمود: شما خانه خدا را ترک نکنید، وی بار دیگر سخن خود را تکرار کرد.
امام علیه‌السلام فرمود: شما در خانه خود بنشینید و منتظر امر ما باشید، حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پدرت راست گفته است.
3- محمد بن سنان گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود علت حج، رسیدن [صفحه 678]
به حضور خداوند متعال و طلب رحمت و مغفرت و توبه کردن از گناهان می‌باشد.
کسی که عازم بیت الله الحرام می‌گردد باید از گناهان گذشته توبه کند و در آینده گرد معاصی و ملاهی نرود و همواره در طلب ثواب و عبادت باشد، افرادی که به حج می‌روند مقداری از اموال خود را خرج می‌کنند و در سفر گرفتار رنج و مشقت می‌شوند.
کسانی که به زیارت خانه خدا مشرف می‌گردند باید گرد هوسها و لذات جسمانی نروند، و همواره اوقات خود را به عبادت و پرستش بگذرانند و موجبات نزدیکی پروردگار را برای خود فراهم سازند، و پیوسته باید خضوع و خشوع داشته باشند.
در سرما و گرما در یاد خدا بوده و در هنگام ترس و خوف پروردگار را فراموش نکند و یا اظهار عدم رضایت از سفر نکند و با همراهان خود و سایر مردم با محبت و مهربانی رفتار کرده و ضرر و زیان به کسی نرساند و متوجه پروردگار باشد.
یکی از مواردی که باید حجاج آن را مراعات کنند این است که در هنگام حج قساوت قلب نداشته باشند و با همه مردم مهربانی کنند، و نیز باید خسیس نباشند و اگر مشاهده کردند که یک نفر احتیاج دارد به او برسند و از ضعفاء حمایت کنند.
حجاج باید از همگان امید خود را قطع کنند، و آرزوهای دور و دراز را از خود دور نمایند، و خود را از گرایش به فساد بازدارند، و حقوق همدیگر را

مراعات نمایند، و منافع همه را در نظر بگیرند.
حجاج باید با تجار و بازرگانان و کسبه اصناف مکه به خوبی معامله کنند و به کسی ضرر و زیان نرسانند، و تا قدرت دارند از حاجتمندان دستگیری کنند و به مستمندان و فقراء رسیدگی نمایند، تا از این راه سودهای بزرگ معنوی ببرند و خدا و رسول را از خود راضی سازند.
حضرت رضا فرمود: علت اینکه خداوند یک بار حج را واجب کرده این است [صفحه 679]
که خداوند واجبات را برای همه طبقات مسلمانان مقرر کرده است، و یکی از آن واجبات یک بار زیارت خانه خدا می‌باشد، و بعد ثروتمندان می‌توانند بیش از یک بار هم زیارت کنند.
4- حسین بن خالد گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: چرا خداوند متعال گناه حاجیان را تا چهار ماه آمرزیده است؟
فرمود: برای اینکه خداوند حرم را برای مشرکین مدت چهار ماه مباح کرد و فرمود: «فسیحوا فی الارض أربعة أشهر» و از این رو گناه حجاج مؤمن را مدت چهار ماه می‌آمرزد و در نامه اعمال آنها نمی‌نویسد.

علت استلام حجرالاسود و طواف بیت

5- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ مسائل من نوشت علت استلام حجرالاسود این است که خداوند متعال هنگامی که از بنی‌آدم عهد و پیمان گرفت آن‌ها را در حجرالاسود ودیعه نهاد، از این رو مردم را مکلف کرد که در هنگام طواف حجر را استلام کنند و در هنگام استلام بگویند: «امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة».
و حدیث سلمان فارسی نیز ناظر به همین معنی است که فرمود: حجرالاسود روز قیامت می‌آید در حالی که به بزرگی کوه ابوقبیس می‌باشد و یک زبان و دو لب نیز دارد.
6- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ سؤالات من فرمود: علت طواف بیت این است که خداوند متعال هنگامی که به فرشتگان فرمود:
[صفحه 680]
می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای بگذارم، فرشتگان گفتند: می‌خواهی در زمین کسانی را بگذاری که فساد کنند و خون بریزند، پروردگار گفته آنها را رد کرد و فرمود من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.
فرشتگان دریافتند که آنها سخن ناروائی گفته‌اند از این رو پشیمان شدند و به عرش پروردگار ملتجی شدند و استغفار کردند.
خداوند متعال اراده فرمود که در آسمان چهارم مقابل عرش خانه‌ای بسازد و هم‌چنین در آسمان دنیا نیز خانه‌ای به نام بیت المعمور ساخت و سپس در روی زمین نیز کعبه را بنا کرد و به آدم امر کرد تا آن خانه را طواف کند، و این سنت در میان فرزندان او تا روز قیامت باقی مانده است.
[صفحه 681]

از کتاب زیارت

1- بزنطی گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم چگونه بر حضرت رسول (ص) سلام بفرستم.
فرمود: هرگاه نزد قبر آن جناب رسیدید بگوئید:
«السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا أمین الله أشهد أنک قد نصحت لامتک، و جاهدت فی سبیل الله و عبدته حتی أتاک الیقین، فجزاک أفضل ما جزی نبیا عن امته، اللهم صل علی محمد و آل محمد أفضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».
2- ابراهیم بن ابی‌البلاد گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: شما چگونه بر رسول خدا (ص) سلام می‌کنید؟
گوید: عرض کردم همان طور که شما می‌دانید و برای ما روایت کرده‌اند.
فرمود: میل داری سلامی بهتر از این را به شما تعلیم دهم، گفتم: آری قربانت گردم.
[صفحه 682]
با خط خود برایم نوشت و سپس خودش قرائت نمود و گفت: هنگامی که نزدیک قبر پیغمبر رسیدی بگو:
«اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله» تا آخر زیارت.
3- حسن بن جهم گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردی به مکه می‌رود و لیکن مدینه برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمی‌رود، و یا کسی به زیارت حضرت رسول می‌رود و لیکن مکه نمی‌رود، کدام یک از اینها بهتر عمل می‌کنند.
امام رضا (ع) فرمود: شما چه می‌گوئید؟
گوید: گفتم: ما در مورد حسین علیه‌السلام معتقدیم که باید زیارت آن حضرت ترک نشود، اینک چگونه درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خلاف آن را عقیده داشته باشیم.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: حالا که عقیده شما این است بدانید که حضرت صادق (ع) در یکی از اعیاد که در مدینه منوره بودند به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتند، و بر آن جناب سلام کردند و به کسانی که در پیرامونش بودند فرمودند:
ما بر ساکنان همه شهرها فضیلت داریم و حتی بر مکه معظمه، زیرا در جوار حضرت رسول اکرم می‌باشیم و خدمت آن جناب سلام می‌فرستیم.

4- حسن بن جهم گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم یحیی
[صفحه 683]
ابن موسی متعرض کسانی که برای زیارت علی (ع) می‌روند می‌شود، وی در جائی به نام «ثویه» منزل دارد و در آن جا گردش می‌کند، و قبر علی علیه‌السلام هم اندکی بالاتر از ثویه می‌باشد، و آنجا همان مکانی است که صفوان جمال در خدمت حضرت صادق سلام الله علیه به آنجا رسیدند و امیرالمؤمنین را زیارت کردند و امام صادق محل قبر را برای او تعریف کردند.
حضرت صادق علیه‌السلام به صفوان جمال فرمودند هنگامی که پشت شهر کوفه به موضع «غری» رسیدی متوجه طرف نجف باش و مقداری به طرف دست راست حرکت کن تا به سنگ‌های سفید برسی، پس از اینکه به سنگ سفید رسیدی یک تپه مقابل خود خواهی دید، قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آنجا می‌باشد، و من مکرر به آنجا رفته‌ام.
سپس راوی عرض کرد: گروهی از اصحاب ما روایت صفوان را قبول ندارند و می‌گویند قبر آن حضرت در مسجد کوفه است.
جماعتی هم عقیده دارند که قبر مبارک آن حضرت در دارالاماره کوفه است، و لیکن من این را قبول ندارم، زیرا خداوند متعال قبر علی (ع) را در منازل ستمکاران قرار نخواهد داد و در مسجد هم دفن نکردند زیرا می‌خواستند قبر آن حضرت مخفی باشد، اینک بفرمائید کدام یک از این دو نظر درست است، و علی علیه‌السلام را در کجا دفن کرده‌اند؟
حضرت رضا (ع) فرمود: گفته تو درست‌تر از آنها می‌باشد و با قول حضرت صادق علیه‌السلام درست می‌آید ای ابومحمد کسی از اصحاب ما در این مورد با شما هم‌عقیده نیست.
عرض کردم قربانت گردم این عنایتی است که خداوند به من فرموده گفت:
[صفحه 684]
آری چنین است خداوند هر کس را بخواهد توفیق می‌دهد، و اینک به هدایت پروردگار عقیده خود را اظهار بدار، و خداوند را شاکر و سپاسگزار باش.
5- علی بن صدقه رقی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش روایت کرده که حضرت سجاد زین العابدین (ع) قبر جدش امیرالمؤمنین سلام الله علیه را زیارت کرد، هنگامی که کنار قبر رسید توقف کرد و در حالیکه گریه می‌کرد گفت:
«السلام علیک یا أمیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، السلام علیک یا أمین

الله فی أرضه و حجته علی عباده» تا آخر زیارت معروف به امین الله.
6- احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی گوید: در خدمت حضرت رضا (ع) بودم و گروهی از مردم در آنجا گرد آمده بودند، در این هنگام راجع به روز غدیر گفتگوهائی پیش آمد، بعضی از مردم حاضر در جلسه موضوع غدیر را منکر شدند.
حضرت رضا (ع) فرمود: پدرم از پدرش روایت می‌کرد که روز عید غدیر در آسمان‌ها مشهورتر از زمین است، خداوند متعال در بهشت قصری ساخته که یک خشت آن از طلا و خشت دیگر از نقره است.
در آن قصر صدهزار قبه از یاقوت سرخ، و صد هزار خیمه از یاقوت سبز می‌باشد خاک آن از مشک و عنبر است، و در آن کاخ چهار نهر جاری است، و در اطراف آن نهرها درختان زیادی از انواع میوه‌ها غرس شده و پرندگان در بالای شاخه‌های آن درختان با صداهای مختلف می‌خوانند.
هرگاه روز عید غدیر فرا رسد أهل آسمانها در این قصر گرد می‌آیند و خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کنند، پرندگان در آن نهرها غوطه می‌خورند و بال و پر خود را در آن خاک‌ها که از مشک و عنبر است می‌کشانند، در آخر روز از طرف فاطمه سلام الله علیها
[صفحه 685]
هدایائی برای آن مردم نثار می‌کنند.
سپس فرمود: ای فرزند ابونصر هرجا هستی روز غدیر را در کنار قبر امیرالمؤمنین باش، زیرا خداوند متعال گناهان شصت ساله مؤمنین را در آن روز می‌آمرزد و دو برابر افرادی را که در ماه رمضان آمرزیده بود می‌آمرزد، و انفاق یک درهم در آن روز مانند انفاق هزار درهم در روزهای دیگر است.
در روز غدیر به برادران ایمانی خود مساعدت و کمک کن، و آنها را خوشحال ساز.
بعد از این فرمود: ای اهل کوفه به شما خیرهای زیادی داده شده، و شما کسانی هستید که مورد امتحان و آزمایش خداوند قرار گرفته‌اید و دشمنان اهل‌بیت همواره شما را اذیت کرده‌اند، و بلاها و مصیبت‌های زیادی بر سر شما آورده‌اند، ولی خداوند اندوه شما را برطرف می‌کند.
به خداوند سوگند اگر مردم فضیلت این روز را درک کنند فرشتگان با آنها مصافحه می‌کنند، و اگر سخن به طول نینجامد بیش از این گفتگو می‌کردم.

7- حسن بن علی وشاء از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: هر امامی در گردن دوستان و شیعیان خود حقی دارد و اگر کسی بخواهد عهد خود را به آخر برساند باید به زیارت قبر آنها برود، و اگر کسی در زیارت آنها رغبت نشان داد و گفته‌های آنان را مورد عمل قرار دهد ائمه اطهار از آنها شفاعت می‌کنند.

8- حضرت رضا (ع) از حضرت صادق سلام الله علیه روایت می‌کند که از آن
[صفحه 686]
جناب در مورد زیارت امام حسین سؤال شد، فرمود: پدرم گفت: هر کس قبر سیدالشهداء را زیارت کند و عارف به حقش باشد خداوند او را در زمره‌ی مقربین خواهد نوشت.
سپس فرمود: در اطراف قبر سیدالشهداء هفتاد هزار ملک غبارآلود و اندوهگین هستند و تا روز قیامت بر امام حسین علیه‌السلام گریه کنند.
9- هیثم بن عبدالله رمانی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: کسانی که به زیارت سیدالشهداء (ع) می‌روند ایام زیارت از عمر آنها محسوب نمی‌گردد.
10- محمد بن ابی‌جریر قمی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب به پدرم می‌گفت: هر کس امام حسین را زیارت کند و عارف به حق او باشد در عرش پروردگار با رحمت خداوند هم‌آغوش خواهد شد.
سپس این آیه شریفه را قرائت کرد: «ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر».
11- حسین بن محمد قمی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر کس قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند، مانند کسی است که خداوند را بالای عرش زیارت کرده باشد.
12- بزنطی گوید: یکی از اصحاب از حضرت رضا (ع) پرسید زیارت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه چه ثوابی دارد؟ فرمود: ثواب یک عمره دارد.
13- یونس بن عبدالرحمان از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر کس قبر امام حسین (ع) را زیارت کند مانند این است که یک حج و یک
[صفحه 687]
عمره به جا آورده باشد.
گوید: گفتم: حجةالاسلام از وی ساقط است، فرمود ساقط نیست، زیارت آن جناب حج ضعفاء می‌باشد، هرگاه قوت پیدا کرد باید حج خانه خدا را به جای آورد.
مگر نمی‌دانی که در هر روز هفتاد هزار فرشته خانه خدا را طواف می‌کنند، و هرگاه شب بیاید صعود می‌کنند، و بار دیگر دسته‌ای دیگر نازل می‌شوند و کار آنها را انجام می‌دهند، و سیدالشهداء سلام الله علیه در نزد

خداوند گرامیتر از بیت است، و در هنگام هر نمازی هفتاد هزار ملک غبارآلود و اندوهگین فرود می‌آیند، و بار دیگر صعود می‌کنند و دسته‌ای دیگر می‌آیند.
14- بزنطی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که از آن حضرت پرسیدم در چه ماهی سیدالشهداء (ع) را زیارت کنیم؟ فرمود: در نیمه رجب و نیمه شعبان.
15- علی بن حسان گوید از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود از پدرم سؤال شد چگونه حضرت سیدالشهداء را زیارت کنیم.
فرمود پس از اینکه او را زیارت کردید در مساجد اطراف قبر آن جناب نماز بخوانید، و در هر جا باشید این زیارت را بخوانید «السلام علی أولیاء الله و أصفیائه السلام علی أمناء الله و احبائه» تا آخر.

16- حسین بن محمد قمی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: هر کس قبر پدرم را در بغداد زیارت کند مانند کسی است که قبر حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را زیارت کرده باشد، با فضیلتی که حضرت رسول و امیرالمؤمنین
[صفحه 688]
ندارد.
17- حسن بن علی وشاء گوید از حضرت رضا (ع) پرسیدم فضیلت زیارت موسی بن جعفر علیهماالسلام را بیان فرمائید فرمود مانند کسی است که حضرت سیدالشهداء (ع) را زیارت کرده باشد.
18- حسین بن یسار واسطی گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم فضیلت زیارت پدرت را بیان فرما.
فرمود مانند کسی است که قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.
گوید عرض کردم اگر از دشمن بترسم چه کنم؟ فرمود از پشت دیوارها سلام کنید.

فضیلت زیارت حضرت فاطمه معصومه در قم

19- سعد بن سعد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم زیارت حضرت فاطمه معصومه فضیلتی دارد؟
فرمود: هر کس قبر فاطمه را زیارت کند اهل بهشت خواهد بود.

20- عمرو بن عثمان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود هر کس توانائی ندارد به زیارت ما بیاید، باید به زیارت دوستان صالح ما برود، و خداوند ثواب زیارت ما را به او می‌دهد.
21- محمد بن احمد گوید با علی بن بلال در فید به زیارت محمد بن اسماعیل ابن بزیع رفتیم، علی بن بلال گفت با صاحب این قبر نزد حضرت رضا علیه‌السلام
[صفحه 689]
رفتیم در ضمن گفتگو فرمود:
هر کس قبر برادر مؤمن را زیارت کند و دست خود را روی قبر بگذارد و انا انزلناه را هفت بار قرائت کند از عذاب روز قیامت در امان خواهد بود.
22- حضرت رضا (ع) فرمود هر بنده‌ای که قبر برادر مؤمن خود را زیارت کند و هفت بار «انا انزلناه» را قرائت کند، خداوند متعال گناه او و صاحب قبر را می‌آمرزد.
[صفحه 690]

از کتاب نکاح

1- معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بنت جحش فرمودند: دائی تو حمزه کشته شد، وی کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و گفت: او را در راه خدا حساب می‌کنم.
بار دیگر فرمود: برادرت کشته شد باز استرجاع گفت و اظهار داشت او را به حساب خداوند می‌گذارم.
مرتبه سوم فرمود: شوهرت کشته شد، در این هنگام دست خود را روی سرش گذاشت و گریه کرد.
پیغمبر اکرم فرمود: هیچ کس در نزد زن به اندازه شوهر اهمیت ندارد.
2- سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام فرمود: بهترین زنان شما آن زنی است که خوش‌اخلاق و بردبار باشد، هرگاه شوهرش بر وی خشمگین شد با نظر غضب به شوهرش نگاه نکند، تا هنگامی که از وی خوشنود گردد، و هرگاه شوهرش از وی غائب شد حقوق شوهری را حفظ کند.
این چنین زنی از عمال خداوند است و عاملان خداوند از رحمت او ناامید نیستند.
3- سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت
[صفحه 691]
رسول صلی الله علیه و آله فرمود: با زن سیاه چهره‌ای که بچه‌آور باشد ازدواج کنید، و با زن زیبائی که عقیم باشد تزویج نکنید.
من روز قیامت با شما در میان امت‌های دیگر مباهات خواهم کرد، مگر نمی‌دانی که بچه‌ها در زیر عرش برای پدران خود استغفار می‌کنند، حضرت ابراهیم علیه‌السلام از آن‌ها سرپرستی کرده و ساره آنها را تربیت می‌نماید.
4- صفوان بن یحیی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: برای بنده‌ی خدا چیزی سودمندتر از زن پارسا و شایسته نیست.
هرگاه به زوجه‌اش نظر کند خوشحال گردد، و هرگاه شوهر به مسافرت رود زن ناموس و مال او را حفظ می‌کند.
5- حسین بن بشار واسطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: زن دارای ده عورت است، و هرگاه شوهر کرد یک عورت آن پوشیده می‌گردد، و هرگاه مرد تمام عوراتش با وی دفن می‌شود.
6- عبدالله بن مغیره گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مردی خدمت حضرت باقر علیه‌السلام آمد، امام به او فرمود: آیا تو زن داری؟ گفت:

ندارم.
فرمود: من دوست ندارم شبی زن نداشته باشم در صورتی که همه دنیا مال من باشد، بعد حضرت فرمود: پدرم می‌فرمود: دو رکعت نمازی که مرد زن‌دار می‌خواند بهتر از کسی است که روزها را روزه داشته باشد و شبها را به عبادت بگذراند در صورتی که زن نداشته باشد.

علت قراردادن مهریه برای زنان

7- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من [صفحه 692]
نوشت:
علت وجوب مهر بر مردان و عدم وجوب آن بر زنان از این جهت است که هزینه‌ی زندگی در گردن مردان است، و نیز به جهت این است که زن در حقیقت خود را به مرد می‌فروشد و مرد خریدار آن است، و خرید و فروش بدون ثمن نمی‌باشد،
علاوه بر اینکه زنان از معاملات و داد و ستد نیز ممنوع هستند.

اطعام در هنگام ازدواج

8- حسن بن علی وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: نجاشی هنگامی که آمنه دختر ابوسفیان را برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه کرد مردم را اطعام نمود، و گفت: از سنت‌های پیامبران اطعام مردم در وقت نکاح است.
9- علی بن شعبه از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: اطعام طعام در هنگام تزویج از سنت است.

10- ابوجوید غلام حضرت رضا علیه‌السلام گوید: امام علیه‌السلام فرمود: جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: ای محمد خدایت سلام می‌رساند: و می‌فرماید:
دختران بکر در میان زنان مانند میوه درخت هستند، هنگامی که میوه رسید چاره جز چیدن آن نیست، و اگر میوه چیده نشد آفتاب او را فاسد می‌کند و تغییر آب و هوا وزیدن بادها آن میوه را از بین می‌برد و از انتفاع می‌اندازد.
دختران و دوشیزگان هرگاه به حد رشد رسیدند دواء آنها شوهر کردن است [صفحه 693]
و در صورتی که از شوهر کردن خودداری کنند گرفتار فساد خواهند شد، در این هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله بالای منبر رفتند و برای مردم خطبه خواندند، و اوامر خداوند را به آنان رسانیدند.
مردم از پیغمبر اکرم پرسیدند دختران خود را به چه افرادی تزویج کنیم؟ فرمود: به کسانی که با آنها کفو هستند و سپس فرمود: مؤمنان با یکدیگر کفو هستند، سپس در حالی که بالای منبر بود ضباعة دختر عموی خود را به مقداد تزویج فرمود.

11- سلیمان جعفری از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود: خداوند متعال به زنان مهربانتر از مردان است، هر مردی که به زنی از ارحامش محبت کند و موجبات خوشحالی او را فراهم سازد، خداوند روز قیامت او را خوشحال می‌کند.
12- حسن بن سعید و ابن ابی‌غیلان مدائنی گویند: خدمت حضرت رضا (ع) رسیدیم، ابن ابی‌غیلان گفت: شنیده‌ام هر کس فرزندی در شکم داشته باشد و قصد کند آن فرزند را محمد نام گذارد کودک پسر متولد می‌گردد.
فرمود: اگر نیت کند آن جنین را علی هم نام گذارد آن کودک پسر متولد می‌گردد سپس فرمود: علی و محمد یکی هستند.
راوی گوید: عرض کردم خداوند سلامتت بدارد من از منزل بیرون شدم در حالی که زنم باردار بود، اکنون از خداوند بخواهید پسری به من عطا کند.
امام رضا (ع) سر مبارک خود را به طرف زمین انداخت و مدتی مکث کرد و بار دیگر سرش را بلند نمود، و فرمود: او را علی نام گذار که خداوند عمر او را
[صفحه 694]
طولانی کند.
گوید: هنگامی که به مکه رسیدیم، نامه‌ای از مدائن رسید و در آن نامه نوشته بودند که خداوند به شما پسری عطاء کرده است.
13- سعد بن سعد گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم یک مردی بعضی از فرزندانش را بر بعضی برتری می‌دهد و یا یکی را از دیگری بیشتر دوست می‌دارد.
فرمود: آری حضرت صادق (ع) نیز این طور رفتار می‌کرد به محمد علاقه بیشتری نشان می‌داد، و حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز به احمد علاقه داشت و او را بر دیگر فرزندانش فضیلت می‌داد.
هنگامی که از جای خود برخاستم عرض کردم قربانت گردم مردی دخترش را از پسرش بیشتر دوست دارد؟
فرمود: دختر و پسر با هم مساوی هستند.
14- سعد بن سعد از حضرت رضا (ع) از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
فرزندان خود را روز هفتم تولد ختنه کنید، که آنها رشد و نمو می‌کنند و پاک و پاکیزه می‌شوند.
15- حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:

زنان احمق را برای شیردادن به کودکان خود اختیار نکنید که شیر زن در بچه اثر می‌گذارد.
[صفحه 695]
16- حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
برای کودک چیزی بهتر از شیر مادرش نیست.
17- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
کودکان خود را از چرک و کثافت و چربی بشوئید، و اگر نشوئید شیطان در آن تصرف می‌کند.
18- حضرت رضا (ع) فرمود: خداوند متعال هرگاه اراده کند به یکی از بندگان خود خیری برساند، او را از دنیا نمی‌برد مگر اینکه فرزندی به او عطاء می‌کند.
19- حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت علی بن الحسین فرمود:
فاطمه سلام الله علیها برای حسن و حسین علیهماالسلام عقیقه کرد و یک ران گوسفند را با یک دینار به قابله داد.
[صفحه 696]

1- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ سؤالات من فرمود:
علت اینکه شهادت زنان در مورد رؤیت هلال و طلاق مورد پذیرش نیست از این جهت است که آنها در دیدن ماه دقت و توجه ندارند، و در مورد طلاق نیز ممکن است از زنان طرفداری کنند، برای همین جهت شهادت آنها قبول نیست، مگر در جاهائی که ضرورت اقتضاء کند: مثل شهادت قابله که مورد قبول است.
و هم‌چنین شهادت اهل کتاب در صورتی که دیگری برای شهادت نباشد، در قرآن مجید نیز آمده که دو نفر عادل از شما مسلمانان و یا دو نفر دیگر از غیر شما مسلمانان باید در مورد محل اختلاف شهادت بدهند، و همین طور است شهادت کودکان در موضوع قتل در صورتی که کسی نباشد شهادت بدهد.
2- و نیز محمد بن سنان گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: علت اینکه سه طلاق مقرر شده این است که اگر مردی زن خود را بار اول طلاق داد، ممکن است بار دیگر با هم سازش کنند و با هم زندگی مجددی برقرار کنند، و گاهی می‌شود که مرد و زنی با همدیگر نزاع دارند و در حال غضب از هم جدا می‌گردند، و بعد از چندی خشم و غضب آنها برطرف شده و با هم آشتی می‌کنند، و باز برای اینکه زنان را وادار به اطاعت از شوهران کند و آنها را از معصیت بازدارد.
[صفحه 697]
3- حسن بن علی بن فضال گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم چرا زنی پس از سه طلاق گفتن نمی‌تواند با شوهر خود، ازدواج کند تا آنگاه که با مرد دیگری ازدواج نماید.
فرمود: خداوند متعال دو بار طلاق اذن داده و فرموده: «الطلاق مرتان فامساک بمعروف أو تسریح باحسان» که تسریح به احسان در طلاق سوم است، و چون خداوند متعال طلاق را مکروه می‌داند لذا در مرتبه سوم حرام فرموده و زن برای شوهر اول حلال نیست مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند، تا مردم طلاق را سبک نشمارند و زنان را اذیت نکنند.
[صفحه 698]

از کتاب معیشت و تجارت

در فضیلت کسب و کار

1- بزنطی گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم قربانت گردم از خداوند بخواه روزی حلال قسمت من کند.
فرمود: می‌دانی روزی حلال چیست؟ گفتم: مقصود ما از روزی حلال کسب حلال است.
فرمود: امام سجاد علیه‌السلام می‌گفت: روزی حلال خوراک برگزیدگان است، و لیکن هنگام درخواست روزی از خداوند بخواهید که به شما روزی فراخ مرحمت کند.
2- معمر بن خلاد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: حضرت باقر علیه‌السلام مردی را دیدند که می‌گفت «اللهم انی اسئلک من رزقک الحلال» امام علیه‌السلام فرمود تو از خداوند روزی پیامبران را درخواست می‌کنی، بگو: «أللهم انی أسئلک رزقا واسعا طیبا من رزقک».
3- حسن بن جهم گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: مردم هرگاه غذای یک سال خود را در منزل داشته باشند بار زندگی آنها آسان می‌گردد و از نگرانی‌ها آسوده می‌شود.
امام باقر و صادق (ع) مزرعه‌ای خریداری نمی‌کردند مگر اینکه دو سال هزینه زندگی آنها از آن مزرعه تأمین می‌شد.
[صفحه 699]
4- زکریا بن آدم از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: کسی که برای زندگی زن و فرزند خود مشغول کسب و کار است ثوابش از مجاهدان راه خدا بزرگتر است.
5- معمر بن خلاد از حضرت رضا (ع) پرسید: می‌شود غذای یک سال را ذخیره کرد؟ فرمود من این کار را می‌کنم، مقصود این بود که خوار و بار یک سال را ذخیره می‌کنم.
6- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول (ص) فرمود:
سه خصلت را از کلاغ یاد بگیرید، انجام دادن عمل لقاح به طور مخفیانه، و بیرون شدن در طلب روزی در هنگام صبح، و ترس و احتیاط از دشمن.

در مقاطعه با اجیر

7- سلیمان جعفری گوید: در خدمت حضرت رضا (ع) بودم، هنگامی که خواستم از وی جدا شوم و به منزل خود بروم فرمود: امشب نزد ما بیا و در همانجا بخواب، من در خدمت آن حضرت روان شدم، حضرت با معتسب وارد منزل شد و دید غلامانش در محل چهارپایان مشغول گل‌کاری می‌باشند، و در میان آنها یک مرد سیاه هم هست.
فرمود: این مرد در این جا چکار می‌کند، گفتند: وی با ما کار می‌کند و ما چیزی به او می‌دهیم.
حضرت رضا (ع) فرمود: به اندازه کارش به او طعام بدهید، گفتند: ما هر چه به او بدهیم راضی است.
[صفحه 700]
امام علیه‌السلام از این گفته بسیار ناراحت شد و با تازیانه بر سر آنها زد، سلیمان گفت: قربانت گردم شما از این موضوع ناراحت نشوید.
فرمود: من این‌ها را مکرر نهی کرده‌ام که با کارگر به طور مقاطعه معامله کنند، و اجرت او را معین نمایند و سپس به کار بگمارند، تا وی با اجرت و مزد معلومی کار کند.
ای سلیمان اگر کارگری بدون مقاطعه برای شما کار کند، و تو سه برابر کارکرد او مزد بدهی، باز وی گمان می‌کند که تو حق او را اداء نکرده و مزد او را کامل نپرداخته‌ای، و لیکن اگر با وی قرارداد بگزاری و مزدش را تعیین کنی، و پس از کار مزدش را به طور کامل بدهی او سپاسگزاری خواهد کرد، و اگر اندکی هم زیادتر از مزدش به او بدهی می‌داند که به او احسان و لطف و محبت کرده‌ای.

8- زکریا بن آدم گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم گروهی از دشمنان با مسلمانان صلح کردند، و سپس نقض عهد نمودند و علت نقض عهد هم این بود که با آنها به عدالت رفتار نشد، آیا جایز است از آنها برده گرفته شود.
فرمود: اگر اشخاصی باشند که عداوت آنان محرز شده خرید و فروش برده‌ی آنها مانعی ندارد، و اگر چنانچه معلوم گردد آنها به علت ظلم نقض عهد کرده‌اند برده گرفتن آنها اشکال دارد.
راوی گوید: پرسیدم گروهی از دیلمیان یکدیگر را سرقت می‌کنند و به عنوان برده می‌فروشند، و مسلمانان نیز بدون رهبر و امام بر آنها حمله می‌کنند آیا جایز است از آنها برده گرفت.
فرمود: هرگاه اسیران خود اقرار به بردگی کردند خرید و فروش آنها
[صفحه 701]
اشکالی ندارد.
پرسیدم اگر مردی از اهل ذمه به علت گرسنگی فرزندش را به یک مسلمان بدهد و بگوید: این کودک را به شما می‌دهم و شما او را غذا و طعام بدهید و او را برده خود بگیرید، فرمود: جایز نیست ولو از اهل ذمه باشد.

9- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشت: علت تحریم ربا و نهی خداوند از آن از این جهت است که خداوند متعال از فساد اموال جلوگیری کرده و مردم را از مخلوط شدن مال آنها به حرام بازداشته است.
هرگاه آدمی یک درهم را به دو درهم خریداری کرد یک درهم آن مشروع و درهم دیگر باطل است و خرید و فروش ربوی در هر حال برای فروشنده و مشتری موجب ضرر و زیان است.
پس خداوند متعال بنده خود را از ربا بازداشته تا صاحب مال گرفتار فساد و تباهی مال نگردد، همان طور که سفیه را از تصرف مالش منع کرده تا آنگاه که سفاهت او برطرف شده و قدر و قیمت مالش را بداند، و از این رو خرید و فروش یک درهم را به دو درهم حرام فرموده است.
بعد از اینکه خداوند حرمت ربا را بیان کرده و در قرآن مجید حکم آن را فرموده هر کس این حرام را مرتکب شود و حکم خداوند را زیرپا گذارد مرتکب کفر شده است.
و علت دیگر آنکه اگر در جامعه اسلامی رباخواری پدید آید، مردم خوبیها را فراموش می‌کنند، و برای رسیدن به مال زیاد از هر گونه ظلم و اجحاف [صفحه 702]
خودداری نخواهند کرد، و در نتیجه قرض‌الحسنه و اعمال نیک در جامعه از بین می‌رود، و فساد و تباهی و از بین رفتن اموال مردم و تلف شدن ثروت عمومی و انحصار آن پیش خواهد آمد.

10- معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: من خواستم در بئر مأمون نزد داود بن علی بروم، و دو جامه درشت دربر داشتم، در این هنگام یک پیره‌زن را دیدم که دو کنیز همراه داشت.
گفتم: ای پیرزن این دو کنیز را می‌فروشی؟ گفت: مانند تو خریدار این کنیزها نیستند گفتم: چرا؟
گفت: یکی از آنها آواز می‌خواند و دومی هم لاغر است.
11- حسن بن علی وشاء گوید: از حضرت رضا (ع) سؤال شد کنیز آوازه‌خوان را می‌شود خرید و فروش کرد؟
فرمود: مردی کنیزی دارد که او را با آواز خود مشغول می‌کند، پولی که از محل فروش آن بدست می‌آید مانند پولی است که از فروش سگ به دست می‌آید حرام است و حرام هم در آتش است.

در خوردن مال یتیم

12- بزنطی گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم در نزد مردی مقداری از مال یتیم هست، وی احتیاج پیدا می‌کند که مقداری از آن مال را بردارد و در یک کار ضروری مصرف کند، و نیت می‌کند که آن مال را بار دیگر سر جایش بگذارد.
فرمود: وی باید تجاوز نکند و به اندازه‌ای که احتیاج دارد بردارد، و اگر قصدش این باشد که مال مزبور را بر نگرداند مشمول آیه شریفه: «ان الذین یأکلون
[صفحه 703]
أموال الیتامی ظلما» خواهد شد.

شرکت دادن دیگران در زندگی خود

13- علی بن شعیب گوید: خدمت حضرت رضا (ع) رسیدم، پس از ورود فرمود: ای علی کدام کس زندگیش از دیگران بهتر است؟
عرض کردم: قربانت گردم شما در این مورد از من داناترید، فرمود هر کس دیگری را در زندگی خود شرکت دهد و از معاش خود به او برساند از همگان بهتر است.
بار دیگر فرمود ای علی بدترین مردم از نظر معاش کدام فرد است؟
عرض کردم شما داناترید، فرمود کسی که دیگری را در زندگی خود شرکت ندهد و به معاش او نرسد، ای علی از نعمت‌ها سپاسگزار باشید.
ای علی بدترین مردم آن کسی است که دیگران را از عطای خود محروم کند و تنها بخورد، و زیردستان خود را خوار دارد.
[صفحه 704]

از کتاب اطعمه

خوردن غذا و طعام در شب

1- سعید بن جناح از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: هر گاه مردی سنین عمرش از چهل سالگی تجاوز کرد باید شب بدون خوردن شام نخوابد خوردن شام خواب را بر انسان گوارا می‌کند و دهن را خوشبو می‌نماید.
2- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: شب شام بخورید ولو یک تکه نان باشد، و می‌فرمود: شب شام خوردن بدن را نیرو می‌دهد و برای جماع آدمی را آماده می‌کند.
3- یکی از اهل اهواز از حضرت رضا (ع) روایت می‌کند که فرمود: در بدن آدمی رگی هست که او را رگ عشا می‌گویند، اگر کسی شب شام نخورد و بدون شام خوابید، آن رگ تا صبح او را نفرین می‌کند و می‌گوید: خداوند تو را سیر نکند همان طور که مرا گرسنه نگاه داشتی، و خداوند تو را سیراب نکند که مرا تشنه گذاشتی، اکنون هیچ یک از شما شام را ترک نکند ولو با خوردن مقداری نان و یا شربتی از آب باشد.

4- ابراهیم بن ابی‌محمود از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: کدام یک از غذاها گواراتر و مفیدتر است؟
[صفحه 705]
بعضی گفتند: گوشت خوب است، گروهی گفتند: زیتون بهتر است، چند نفر گفتند: روغن از همه بهتر است.
امام (ع) فرمود: نمک از همه لازم‌تر است، ما از مدینه بیرون شدیم و به یکی از باغهای خود رفتیم، غلامان ما نمک فراموش کرده بودند، و ما آن روز از هیچ غذائی لذت نبردیم.
5- حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که فرمود: حضرت رسول (ص) فرمودند: ای علی نمک را فراموش نکن، در نمک شفاء هفتاد مرض هست، که از آنها است مرض جذام، برص و جنون.

6- سعد بن اشعری گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم: خاندان من گوشت گوسفند نر را نمی‌خورند فرمود: چرا؟
عرض کردم: می‌گویند: گوشت گوسفند نر صفراء را تحریک می‌کند و دردسر می‌آورد، و تولید درد در بدن می‌نماید، فرمود ای سعد اگر در نزد خداوند گرامی‌تر از گوسفند نر چیز دیگری بود او را برای اسماعیل می‌فرستاد.
7- محمد بن اسماعیل گوید در خدمت حضرت رضا (ع) بودیم، یکی از اصحاب ما از گوشت گفتگو کرد و گفت گوشتی گواراتر از گوشت گوسفند ماده نیست.
در این هنگام امام رضا متوجه آن شخص شد و فرمود اگر خداوند متعال گوشتی گواراتر از گوشت گوسفند نر خلق می‌کرد او را فدای اسماعیل می‌نمود.
8- حسین بن خالد گوید خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم: مردم
[صفحه 706]
می‌گویند هر کس سه روز گوشت گوسفند نخورد اخلاقش بد می‌گردد.
فرمود دروغ می‌گویند، هر کس چهل روز گوشت نخورد اخلاقش تغییر می‌کند و لاغر می‌گردد.
9- حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بهترین غذاهای دنیا و آخرت گوشت است.
10- حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که فرمود خوردن گوشت را فراموش نکنید. زیرا خوردن گوشت گوشت بدن شما را زیاد می‌کند.
11- امام رضا (ع) از علی (ع) روایت کرده که در محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از گوشت و چربی سخن به میان آمد.
پیغمبر اکرم فرمود: هرگاه یکی از آنها در معده قرار گرفت مرض‌ها را دفع می‌کند و بیماریها را شفا می‌دهد.
12- حضرت رضا (ع) از امیرالمؤمنین سلام الله علیه روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود:
ای علی هرگاه خواستید چیزی طبخ کنید آب آن را زیاد کنید، و بعد برای همسایگان بفرستید، آنان اگر به گوشت نرسیدند از آب آن خواهند خورد.

13- محمد بن سنان گوید حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من فرمود:
خداوند متعال از این جهت گوشت گوسفندی را که بدون بردن نام او ذبح
[صفحه 707]
شده باشد حرام کرده است، که بندگان اقرار به وحدانیت او کرده و در هنگام ذبح نام او را بر زبان جاری کنند، تا فرقی باشد بین این ذبایح و سایر ذبایحی که برای شیاطین و بت‌ها انجام می‌دادند.
در هنگام ذبح اگر نام خداوند برده شود اقرار به وحدانیت و ربوبیت خداوند است و ذکر خداوند متعال برای فرق بین حلال و حرام است.
پروردگار متعال از این جهت گوشت پرندگان و درندگان را حرام کرده است که آن‌ها کثافت می‌خورند و از گوشت آدمیان و مدفوع انسان تغذیه می‌کنند، و از این رو خداوند برای پرندگان و درندگان حلال گوشت و حرام گوشت نشانه‌هائی گذاشتند که از آن شناخته می‌گردند.
پدرم می‌فرمود: هر حیوان صاحب نیشی و هر پرنده‌ی منقارداری گوشتش حرام می‌باشد، و نیز هر پرنده‌ای که بالهای خود را در هنگام پرواز حرکت دهد گوشت آن حلال، و هر پرنده‌ای که بال خود را حرکت ندهد حرام است.
خداوند متعال گوشت خرگوش را حرام کرده و آن را به منزله گربه دانسته است، و خرگوش مانند گربه نیش دارد و مانند درندگان است، علاوه بر اینکه خرگوش کثافت دارد و از آن مانند زنها خون می‌آید، و از مسوخات شمرده می‌گردد.
و نیز خداوند گوشت خوک را حرام کرده است، خوک حیوانی کریه المنظر است، پروردگار او را برای عبرت و پند گرفتن مردم خلق کرده و آن از مسوخات است، علاوه بر این غذاهای او از کثافات است.
پروردگار متعال گوشت بوزینه را حرام کرده برای اینکه بوزینه نیز مانند خوک از مسوخات است، و آن را نیز عبرت و پند برای مردم قرار داده است، و صورت او را مانند انسان قرار داده تا به مردم بفهماند او از کسانی است که خداوند
[صفحه 708]
بر آنها غضب کرده است.
خداوند گوشت مردار را از این جهت حرام کرده که در آن ناخوشی و امراض وجود دارد، و برای مردم ضرر دارد.
خداوند گوشت الاغ و استر اهلی را حرام کرده برای اینکه مردم نیازمندی

دارند که بارهای خود را به وسیله آنها حمل کنند، و اگر مردم گوشت آنها را می‌خوردند نسل آنها منقرض می‌شد، و حرمت خوردن گوشت این حیوانات برای کثافت گوشت آنها نیست.
پروردگار طحال را حرام کرده برای اینکه خون در آن جمع می‌شود، علت حرمت آن مانند خون، و میته است.
پروردگار متعال خون را مانند میته حرام کرده زیرا در خون فساد هست و اگر کسی خون بخورد بدنش فاسد می‌گردد، و هر کس خون بخورد آب زرد در او پیدا می‌شود، و دهان را بدبو می‌کند، و اخلاق را بد می‌نماید، و قساوت قلب می‌آورد و مهربانی و محبت را از انسان زایل می‌گرداند، و کار انسان به جائی می‌رسد که در اثر عدم محبت و زشتخوئی پدر و یا دوستش را بکشد.
خداوند متعال گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال کرده است چون تعداد آنها بیشتر و در همه جا وجود دارند و همچنین گوشت گاوهای وحشی را نیز حلال فرموده است و سایر حیواناتی که در بیابان هستند و گوشت آنها حلال است، زیرا گوشت بعضی از این حیوانات وحشی حرام و مکروه نیست، و نه خوردن آن به انسان ضرر می‌رساند.
14- سعد بن سعد از حضرت رضا (ع) روایت کرده که از آن حضرت پرسیدم
[صفحه 709]
خوردن گوشت اسب و استر و الاغ چه حکمی دارد؟ فرمود: از گوشت آن حیوانات نخورید.
15- طبرسی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: گوشت «حباری» خوردنش مانعی ندارد، زیرا خوردن آن برای بواسیر مفید است و درد کمر را نفع می‌دهد، و برای مجامعت آدمی را نیرو می‌دهد.
16- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: گوشت طاووس و تخم او حرام است.
17- ابویحیی واسطی گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدند کلاغ سفید و سیاه گوشتش چه حکمی دارد، فرمود: حرام است و سپس فرمود: کدام شخص گوشت کلاغ سیاه را برای شما حلال کرده است.

نان گندم و نان جو

18- یعقوب بن یقطین گوید: حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول (ص) فرمود:
نان‌های خود را هنگام پختن کوچک بگیرید، که در هر یک از نانها برکت هست.
راوی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام را دیدم که نان را از بالا خورد می‌کرد.
19- یونس بن عبدالرحمان گوید: امام رضا علیه‌السلام می‌فرمود: نان را با کارد نبرید و با دست آن را پاره کنید، و با عجم‌ها که نان را با کارد می‌برند مخالفت نمائید.
[صفحه 710]
20- یونس از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: فضیلت نان جو بر نان گندم مانند فضیلت ما بر سایر مردم است، هر پیغمبری که مبعوث شد مردم را به خوردن نان جو دعوت کرد.
خداوند در نان جو برکت داده و هر کس نان جو بخورد از امراض بهبودی حاصل می‌کند، و نان جو قوت پیامبران است، و خداوند روزی پیامبران خود را از نان جو قرار داده است.
21- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که فرمود: در خدمت حضرت رسول (ص) خندق مدینه را حفر می‌کردیم. در این هنگام فاطمه علیهاالسلام آمد و با خود یک نان جو آورده بود، نان را به پدرش داد، پیغمبر فرمود: این تکه نان چیست؟
گفت: من برای حسن و حسین نان پخته بودم و این تکه را هم برای شما آورده‌ام، پیغمبر فرمود: من سه روز است طعام نخورده‌ام.

احترام به مهمان

22- یکی از رواة نقل می‌کند برای حضرت رضا (ع) مهمانی رسید، شب هنگام امام (ع) با وی گفتگو می‌کرد.
در این هنگام چراغ اطاق نورش کم شد مهمان خواست چراغ را اصلاح کند، امام (ع) او را بازداشت و خود چراغ را اصلاح کرد، و سپس فرمود: ما خانواده مهمان خود را به خدمت‌گزاری وا نمی‌داریم.
23- نعیم بن صالح طبری از حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود: از حقوق مهمان این است که او را تا در منزل مشایعت کنی.
[صفحه 711]
فائده‌ی نیشکر
24- یاسر خادم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: نی‌شکر بلغم را از بین می‌برد.

در خوردن گل و خاک

25- سعد بن سعد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که از حضرت رضا (ع) پرسیدم خوردن گل چگونه است؟
فرمود: خوردن گل مانند میته و خون و گوشت خوک حرام است، مگر گل قبر حسین (ع) که در او شفای هر دردی هست و انسان را از هر ترس آرامش می‌دهد.
26- یاسر خادم گوید: یکی از فرماندهان لشکر از حضرت رضا (ع) پرسید که بعضی از کنیزان من گل و خاک می‌خورند.
امام (ع) از شنیدن این سخن ناراحت شد و فرمود: خوردن گل مانند گوشت خوک و خون و میته حرام است.

در خوردن سویق و حلیم

27- محمد بن عمرو گوید: از حضرت رضا (ع) شنیدم می‌فرمود: سویق بهترین غذا می‌باشد، اگر گرسنه باشید شما را نگه می‌دارد و اگر سیر باشید غذای شما را هضم می‌کند.
28- عبیدالله بن ابی‌عبدالله گوید: حضرت رضا (ع) از خراسان برای مدینه نوشتند که به ابوجعفر فرزندش سویق مخلوط با شکر را نخورانند، زیرا مردها در اثر خوردن آن ناتوان می‌شوند.
29- حضرت رضا (ع) از جدش رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:
[صفحه 712]
من مدتی ضعیف شدم و حتی قدرت نماز خواندن و نزدیکی کردن با زنان را هم نداشتم، در این هنگام یک ظرفی حلیم از آسمان فرود آمد و من از آن خوردم، و خداوند نیروی چهل نفر را در من گذاشت.

30- محمد بن حسن بن شمون گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم که یکی از اصحاب ما از بوی دهان ناراحت است.
امام علیه‌السلام در پاسخ من نوشت: خرمای برانی بخورید.
یکی دیگر برای او نوشت و از یبوست شکایت کرد، برای او نوشت ناشتا خرمای برانی بخورید و سپس آب میل کنید، وی دستور حضرت رضا را کار بست و چاق شد و رطوبت بر او غلبه کرد، و بار دیگر از رطوبت شکایت کرد.
فرمود: این بار ناشتا خرما برانی بخورید و آب روی آن میل نکنید، آن مرد دستور حضرت را کار بست و مزاجش معتدل گردید.
31- سلیمان جعفری گوید: بعضی از اولاد علی علیه‌السلام ما را دعوت کرده بودند و ما به اتفاق حضرت رضا سلام الله علیه در دعوت آنها حاضر شدیم، و در گوشه‌ای که مشرف بر مجلس بود جلوس کردیم، مردم دسته دسته وارد می‌شدند و غذا می‌خوردند.
در این هنگام حضرت رضا متوجه من شد و فرمود: مقداری از آن خرماها را بیاورید من هم مقداری خرما را در یک طبق نهاده نزدیک بردم.
حضرت رضا علیه‌السلام در حالیکه تکیه داده بودند چند عدد از آن خرماها
[صفحه 713]
را میل کردند، و من هم در مقابل آن جناب ایستاده بودم، و طبق خرما در دست من بود، پس از اینکه مجلس مهمانی به هم خورد سوار شدیم و به طرف منزل خود حرکت کردیم.
حضرت در بین راه فرمودند: من فقط از خرماهائی که در آن سفره چیده بودند خوشم آمد.
32- سلیمان جعفری گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و مشاهده کردم در مقابل آن جناب مقداری خرما گذاشته شده است و آن حضرت با اشتیاق وافری از آن میل می‌کنند.
فرمود: ای سلیمان نزدیک بیا و از این خرما بخور، وی گفت: نزدیک رفتم و در خوردن خرما با وی شرکت کردم، سپس عرض کردم قربانت گردم شما با میل زیادی خرما می‌خورید؟
فرمود: آری من خرما را دوست دارم، عرض کردم: چرا؟
فرمود: برای اینکه پدرانم خرما را دوست داشتند و حضرت رسول (ص) نیز خرما را دوست داشتند، و شیعیان ما هم خرما را دوست دارند، زیرا آنان نیز از سرشت ما خلق شده‌اند، و دشمنان ما مسکرات را دوست می‌دارند، زیرا آنها از آتش آفریده شده‌اند.

33- حضرت رضا علیه‌السلام از جدش رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: خرما را ناشتا میل کنید، تا کرمهای شکم را بکشد.

34- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: از خوردن هندباء خودداری نکنید، [صفحه 714]
خوردن هندباء مال و فرزند را زیاد می‌کند، و هر کس دوست دارد مال و اولادش زیاد گردد از خوردن هندباء خودداری نکند.
35- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هندباء شفاء هزار مرض است، و هندباء مرض آدمی را نابود می‌کند.
یکی از روزها خدمت‌گزاری از آن حضرت تب کرده بود، فرمود: مقداری هندباء بکوبند و روی کاغذ بگذارند و مقداری روغن بنفشه بر آن بریزند، و بر سر بیمار بگذارند تب و سردرد او تسکین پیدا می‌کند.

36- حضرت رضا علیه‌السلام از جدش رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: انگور را دانه دانه میل کنید که هضمش آسان‌تر و گواراتر خواهد بود.
37- حضرت رضا علیه‌السلام از جدش علی سلام الله علیه روایت کرده که فرمود: هر کس ناشتا بیست و یک دانه کشمش قرمز بخورد همواره سلامت خواهد بود.
38- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت انگور را با نان میل می‌فرمود.
39- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام فرمود: انگور هم خورش است، و هم میوه، و هم طعام، و هم شیرینی.
40- حضرت رضا (ع) فرمود: امام سجاد سلام الله علیه از انگور خوشش می‌آمد، یکی از کنیزانش طبقی از انگور جلوی آن جناب گذاشت، در این هنگام
[صفحه 715]
سائل آمد حضرت طبق انگور را به او داد.
یکی از غلامانش جریان را به یکی از کنیزان آن جناب اطلاع داد و او رفت و طبق انگور را از سائل خرید، و بار دیگر نزد آن حضرت بردند سائل دیگری آمد و باز طبق را به او بخشید و این قضیه سه بار تکرار شد و در مرتبه چهارم انگور را میل فرمود:

در فوائد گوجه سیاه

41- زیاد قندی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و در مقابلش یک ظرف پر از گوجه سیاه بود.
فرمود: حرارت بدن من بالا رفت، از این جهت گوجه سیاه می‌خورم تا حرارت را فرونشاند و صفراء را تسکین دهد، گوجه خشک خون را آرام می‌کند و داروی امراض می‌باشد.

در فوائد سیب

42- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سیب منافع زیادی دارد، و بسیاری از امراض و ناخوشیها را بهبودی می‌بخشد، و چیزی از وی سریع‌تر در رفع امراض نیست.

در فوائد سنجد

43- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر علی (ع) وارد شدند در حالی که تب داشت، فرمودند: مقداری سنجد بخورند.
[صفحه 716]

44- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند روغن زیتون بخورید که اخلاط بدن را از بین می‌برد و بلغم را زائل می‌کند و اعصاب را قوی می‌نماید، و ضعف و ناتوانی را از بین می‌برد، و اخلاق را نیکو می‌گرداند، و دهان را خوشبو می‌کند و اندوه را می‌زداید.
45- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: روغن زیتون بخورید، و به بدن خود هم بکشید.
هر کس روغن زیتون بخورد، و یا به بدنش بکشد، شیطان مدت چهل روز به او نزدیک نمی‌شود.
46- حضرت رضا (ع) فرمود: زیتون غذای خوبی است، دهان را خوشبو می‌کند، و بلغم را می‌زداید، و رنگ چهره را روشن می‌گرداند، و اعصاب را محکم می‌سازد، و خشم و غضب را فرو می‌نشاند.

47- یاسر خادم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خوردن خربزه در ناشتا موجب فلج می‌گردد و ما به خداوند از آن پناه می‌بریم.
48- حضرت رضا علیه‌السلام درباره خربزه فرمود:
أهدت لنا الأیام بطیخة
من حلل الارض و دارالسلام
تجمع أوصافا عظاما و قد
عددتها موصونة بالنظام
کذاک قال المصطفی المجتبی
محمد جدی علیه‌السلام
ماء و حلواء و ریحانة
فاکهة، حرض، طعام، ادام
تنقی المثانة و تصفی الوجوه
تطیب النکهة عشر تمام
[صفحه 717]

49- حضرت رضا از علی علیهماالسلام روایت کرده که طلحة بن عبیدالله خدمت حضرت رسول (ص) رسید، در حالیکه در دست آن جناب یک دانه به بود، فرمود: ای طلحه این به را بگیر که قلب را آرام می‌کند.
50- دارم بن قبیصه از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که فرمود: یکی از روزها خدمت حضرت رسول (ص) رسیدم، پیغمبر مشغول خوردن به بودند و از آن به من هم مرحمت کردند و سپس فرمودند:
ای علی این به هدیه خداوند است و آن را به من و شما هدیه فرموده است، علی (ع) فرمود: من در آن به لذتی دیدم که در میوه‌ای دیگر ندیدم.
سپس فرمود: ای علی هر کس سه روز ناشتا به بخورد، ذهنش باز و فکر و هوشش زیاد می‌گردد، واز شر شیطان و لشکریانش مصون می‌شود.
51- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: یک دانه به برای حضرت رسول (ص) آوردند، پیغمبر اکرم آن را شکافت مقداری خودش میل فرمود، و بقیه را به اصحابش تقسیم کرد.
رسول اکرم به را بسیار دوست داشت و به اصحاب خود فرمود: خوردن به را ترک نکنید که به دل را روشن می‌کند و اخلاط سینه را می‌برد.

در فوائد عدس

52- حضرت رضا علیه‌السلام از جدش علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه روایت کرده که فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: عدس را ترک نکنید.
[صفحه 718]
عدس پاک و بابرکت است، دل را نرم می‌کند و اشک را زیاد می‌گرداند، هفتاد پیغمبر از عدس برکت پیدا کردند که آخرین آنها عیسی بن مریم علیه‌السلام است.

در فوائد برگ چغندر

53- بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای احمد به سبزیجات علاقه داری؟ گوید: عرض کردم: من همه سبزیها را دوست دارم.
فرمود: پس حالا که چنین هستی برگ چغندر را فراموش نکن، چغندر در کنار رود فردوس می‌روید و در آن شفاء همه دردها می‌باشد.
چغندر استخوان را محکم و گوشت را زیاد می‌کند، و اگر دست خطاکاران به آن نرسیده بود یک برگ آن مردان را می‌پوشانید، من او را از همه سبزیجات بیشتر دوست دارم.
54- محمد بن عیسی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مریضان خود را برگ چغندر بدهید که در آن شفا بوده و ناخوشی ندارد برگ چغندر مریض را آرام می‌کند و از اصلش دوری کنید که سودا را تحریک می‌نماید.

55- یحیی بن سلیمان گوید در خراسان حضرت رضا علیه‌السلام را در میان باغی دیدم که مشغول خوردن کراث بودند عرض کردم: قربانت گردم مردم می‌گویند روزی یک قطره آب از بهشت بر هندباء ریخته می‌گردد.
فرمود اگر روزی یک قطره بر هندباء فرو می‌ریزد کراث در آب بهشت فرو رفته و شستشو شده است.
[صفحه 719]

در فوائد کندر و قارچ

56- حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند کندر زیاد بخورید کندر را در دهان بگذارید و بجوید که آن بلغم را پاک می‌کند و معده را تمیز می‌گرداند و عقل را استوار و طعام را زود هضم می‌نماید.
57- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند قارچ از طعامهائی است که برای حضرت موسی علیه‌السلام فرود آمد آب آن چشم را شفا می‌دهد.

58- عمرو بن ابراهیم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود خوردن انار شیرین نطفه مرد را زیاد می‌کند و کودک را زیبا می‌نماید.
59- حضرت رضا (ع) از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود: انار بخورید که هر دانه‌ای از انار که در معده قرار می‌گیرد دل را روشن می‌کند و شیطان را چهل روز از قلب او دور می‌کند.
60- حضرت رضا علیه‌السلام از علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه روایت می‌کند که فرمود: انار را با دانه‌هایش بخورید که معده را پاک می‌گرداند.
61- حضرت رضا علیه‌السلام از حضرت سجاد سلام الله علیه روایت کرده که عبدالله بن عباس می‌گفت: رسول خدا (ص) هرگاه انار می‌خورد کسی را با خود شرکت نمی‌داد، و می‌فرمود: در هر اناری یک دانه از دانه‌های بهشت است.

در فوائد انجیر

62- بزنطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: انجیر بوی [صفحه 720]
دهان را از بین می‌برد، و استخوان را محکم می‌کند، و مو را می‌رویاند، و دردها را زائل می‌سازد، و انجیر شبیه‌ترین چیزها به میوه‌های بهشت است.

در فوائد باقلا

63- بزنطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خوردن باقلا استخوان‌های ساق را محکم می‌کند، و خون تازه در بدن تولید می‌نماید.
64- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: باقلا را با پوست بخورید که معده را پاک می‌کند.

در فوائد نخود

65- بزنطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: نخود برای درد کمر مفید است، و بعد از خوردن غذا و قبل از آن میل می‌فرمود.
66- نادر خادم گوید: حضرت رضا سلام الله علیه نخود مطبوخ را قبل از غذا و بعد از غذا میل می‌فرمودند.

در فوائد موز

67- یحیی بن موسی صنعانی گوید: در منی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم در حالی که ابوجعفر جواد فرزندش را روی زانویش گذاشته و به او موز می‌خورانید.

در فوائد کدو

68- محمد بن عرفه گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مقصود از «شجره‌ی یقطین» در قرآن مجید که در داستان یونس آمده - کدو می‌باشد.
69- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول (ص) روایت [صفحه 721]
کرده که فرمود: هرگاه طبخ کردید کدو زیاد بپزید زیرا کدو دل اندوهگین را تسکین می‌دهد و آرام می‌سازد.
70- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه فرمودند: خوردن کدو را فراموش نکنید، که خوردن آن عقل را زیاد می‌کند.

در فوائد برنج

71- یونس بن عبدالرحمان از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: برای مسلول چیزی بهتر و سودمندتر از نان برنج نیست.
72- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سرآمد طعام‌های دنیا و آخرت گوشت و برنج است.

در فوائد بادنجان

73- موسی بن هارون از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: بادنجان در هنگام چیدن خرما ضرری ندارد و تولید مرض نمی‌کند.

74- ابراهیم بن محمود گوید یکی از اصحاب ما می‌گفت در محضر حضرت رضا علیه‌السلام از شستن دست قبل از غذا خوردن سخن به میان آمد امام علیه‌السلام فرمود این روش را پادشاهان پدید آوردند.
75- یاسر خادم گوید غلامان حضرت رضا علیه‌السلام مشغول میوه خوردن بودند پس از اینکه سیر شدند مقداری از آن میوه‌ها را که باقی مانده بود دور
[صفحه 722]
افکندند.
امام علیه‌السلام فرمود اگر شما سیر شدید و احتیاج به باقی غذا ندارید نمی‌بایست آن را دور می‌انداختید زیرا مردمانی هستند که به آن میوه‌ها نیاز دارند.
76- نادر خادم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمود اگر من در هنگام غذا خوردن بالای سر شما باشم از جای خود تکان نخورید و با کمال اطمینان و راحتی غذا بخورید سپس فرمود گاهی یکی از ما را دعوت می‌کرد اگر می‌گفتند غذا می‌خورد می‌فرمود صبر کنید تا وقتی که از غذا خوردن فارغ شد بیاید.
77- نادر خادم گوید حضرت رضا علیه‌السلام هرگاه یکی از ما مشغول غذا خوردن بود برای خدمت دعوت نمی‌کرد و تا از غذا خوردن فارغ می‌شد مشغول کار می‌گردید.
78- و نیز نادر خادم از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت حلوائی که از شکر و گردو درست می‌شد به ما می‌داد.
79- سلیمان جعفری گوید هنگامی که سفره غذا گسترده می‌شد و گروهی می‌خواستند دست خود را بشویند می‌فرمود هر کس دستش تمیز است غذا بخورد و لازم نیست دستش را بشوید.
80- معمر بن خلاد گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هر کس در منزلش غذا خورد و مقداری از آن بر زمین ریخت باید جمع کند و هر کس در صحرا غذا بخورد باید خورده ریزه‌ها را جمع نکند و برای پرندگان و درندگان بگذارد.
81- ابونصر بزنطی گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هرگاه غذا خوردی
[صفحه 723]
به پشت بخواب و پای راست خود را نیز روی پای چپ قرار بده.
82- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه خواستید ترید بخورید از

اطراف آن میل کنید که در آن برکت خواهد بود.
83- حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در نزد خداوند متعال چیزی مبغوض‌تر از شکم پر نیست.
84- حضرت رضا علیه‌السلام از علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه روایت می‌کند که طعامی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پیغمبر اکرم انگشت خود را در آن فرو برد و معلوم گردید غذا گرم است فرمود واگذارید تا خنک شود که در آن برکت هست و خداوند طعام داغ را به ما روزی نمی‌کند.
85- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بهترین شما کسی است که سخن‌های مفید بگوید و اطعام طعام کند و در هنگامی که مردم در خواب هستند نماز بخواند.
[صفحه 724]

از کتاب اشربه

اشاره

1- یاسر خادم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خوردن آب روی غذا مانعی ندارد، و لیکن باید زیاد خورده نشود.
2- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) ایستاده آب می‌نوشید.

3- حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمودند: اگر کسی به شما شربتی از عسل را تعارف کرد رد نکنید.
4- حضرت رضا از علی علیهماالسلام روایت کرده که فرمود: سه چیز حافظه را زیاد می‌کند و بلغم را از بین می‌برد: قرائت قرآن، عسل، و کندر.
5- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس در نطفه‌اش نقصانی پدید آمد، شیر با عسل بخورد.
6- حضرت رضا علیه‌السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: خداوند متعال در عسل برکت گذاشته و شفای دردها را در آن قرار داده است.
[صفحه 725]
7- سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: خداوند متعال در شیر شتر شفاء قرار داده است.
8- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر خداوند متعال در چیزی شفاء قرار داده باشد همانا عسل است.

در فوائد سرکه

9- محمد بن علی همدانی گوید: مردی در خراسان خدمت حضرت رضا (ع) نشسته بود، در این هنگام غذا آوردند، حضرت رضا علیه‌السلام ابتداء مقداری سرکه میل فرمودند، آن مرد گفت: قربانت گردم شما ما را امر فرمودید ابتداء از نمک کنیم.
فرمود نمک هم مانند سرکه است، سرکه ذهن را زیاد می‌کند و بر عقل آدمی می‌افزاید.
10- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پدران من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: سرکه بخورید که کرمهای شکم شما را می‌کشد.
11- حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سرکه خورش خوبی است در خانواده‌ای که سرکه مصرف شود فقر به آنجا راه پیدا نمی‌کند.

12- سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم فقاع چه حکمی دارد؟ فرمود: شراب است از آن نیاشام اگر خانه مال من بود و یا حکم در دست من قرار داشت فروشنده آن را می‌کشتم و کسی که آن را می‌آشامد تازیانه می‌زدم.
13- محمد بن سلیمان گوید در مورد فقاع از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم، فرمود: آن همان خمر است که حکم آن بیان شده است.
[صفحه 726]
14- حسن بن جهم و ابن فضال گویند: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدیم حکم فقاع را بیان فرمائید، فرمودند: فقاع در حقیقت خمر است و هر کس آشامید حد شارب خمر را باید درباره‌ی او اجراء کنند.
15- وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام در مورد فقاع استفتاء کردم، برای من نوشت: فقاع خمر است، و هر کس فقاع بنوشد مثل اینکه شراب نوشیده است، و نوشنده فقاع را باید مانند شراب‌خوار حد بزنند.
فقاع شرابی است که مردم آن را کوچک شمرده‌اند، و بدون توجه به حرمت آن استعمال می‌کنند، من اگر قدرت داشتم فروشنده‌ی آن را می‌کشتم و استعمال کننده‌ی آن را تازیانه می‌زدم.
16- زکریا بن ابی‌یحیی گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم و در مورد فقاع از وی پرسشی کردم.
فرمود: فقاع نخور، من بار دیگر از وی پرسیدم و موضوع فراهم آوردن فقاع را برای او تشریح کردم، و او در جواب نوشت از نوشیدن فقاع خودداری کن و بار دیگر راجع به این مسئله از من سؤال نکن.
17- حسن بن علی وشاء گوید: حضرت ابوالحسن الرضا علیه‌السلام فرمود هر مست کننده‌ای حرام است، و هر خمری و فقاعی حرام است.
18- فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: هنگامی که سر مبارک حسین علیه‌السلام را به طرف شام بردند یزید ملعون سر را نزد خود گذاشت و دستور داد سفره غذا پهن کردند، سپس با یاران خود مشغول خوردن فقاع شد. و بعد سر مبارک را زیر تخت خود گذاشت و با رفقایش شطرنج‌بازی نمود و سیدالشهداء و پدرش علیهم‌السلام را سب می‌کرد و مسخره می‌نمود.
[صفحه 727]
هرگاه بر رفقایش پیروز می‌شد فقاع می‌خورد و زیادی آن را در طشتی که در کنارش گذاشته بود می‌ریخت.
اینک شیعیان ما باید از آشامیدن فقاع خودداری کنند و از بازی شطرنج

خودداری نمایند.
هر کس نظرش به شطرنج و یا فقاع افتاد باید از حسین علیه‌السلام یاد کند، و یزید و آل او را لعنت کند، خداوند متعال گناهان او را اگرچه به اندازه ستارگان هم باشد می‌آمرزد.
19- ریان بن صلت گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: خداوند متعال در شریعت همه پیامبران خود شراب را حرام فرموده است.
20- محمد بن اسماعیل گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم زنی مبتلی به شرب خمر است و در حال مستی با مردی تزویج کرد، پس از اینکه از مستی به هوش آمد منکر شد، سپس گمان کرد که باید آن عقد در حال مستی را بپذیرد و با آن مرد زندگی نمود. آیا آن زن بر مرد حلال است، و یا عقد آنها فاسد بوده است؟
فرمود: بعد از آنکه از مستی به هوش آمد و به عقد راضی شد مانعی ندارد با آن مرد زندگی کند.
21- حسین بن خالد گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ما روایت شده که هر کسی شراب بخورد نماز او چهل روز قبول نمی‌شود.
فرمود: راست گفته‌اند.
گفتم: چرا چهل روز نه کمتر نه بیشتر از این.
[صفحه 728]
فرمود: خداوند خلق انسان را تقدیر کرده، چهل روز نطفه. چهل روز علقه چهل روز مضغه اگر مردی شراب خورد تا چهل روز در مثانه او باقی می‌ماند، همان طور که طعام و شراب او نیز چهل روز در مثانه باقی است.
22- محمد بن سنان گوید، از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: خداوند متعال شراب را از این جهت حرام کرده که از آشامیدن آن فساد و فحشاء تولید می‌گردد، و عقل و اندیشه آدمی زایل می‌شود، و انسان را وامی‌دارد که منکر ذات پروردگار گردد، و بر خداوند کذب و افتراء بندد، و پیغمبران را دروغگو بداند، و در زندگی خود مرتکب گناه و فساد شود و از طریق حق و حقیقت منحرف گردد.
آدم شراب‌خوار و مست که عقل خود را از دست می‌دهد در حین مستی ممکن است آدم بکشد و مرتکب هتک ناموس شود و با محارم خود زنا کند و پدر و مادرش را آزار دهد، و به محارم خود تجاوز نماید.
برای همین جهت ما حکم کردیم که هر مست کننده‌ای حرام است، زیرا عاقبت آن وخیم است، و اینک هر کسی به ما ایمان دارد و خدا و روز قیامت را معتقد است و ما را دوست دارد باید از هر مست کننده‌ای

اجتناب کند، و بداند بین ما و شراب‌خواران هیچ رابطه و علاقه‌ای نیست و آنها از ما نیستند.

23- معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: نرد و شطرنج مانند هم می‌باشند، و هر چه روی آن برد و باخت باشد مانند قمار است.
[صفحه 729]
24- محمد بن علی بن جعفر گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مردی نزد حضرت باقر سلام الله علیه آمد و گفت: یا اباجعفر نظر شما درباره شطرنج چیست؟
فرمود: پدرم علی بن الحسین از پدرش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سخن بگوید و سخن او برای خدا نباشد گفته‌هایش لغو است، و هر کس سکوت کند و سکوتش برای خداوند نباشد سکوتش باطل است، و بعد از این سکوت کرد و آن مرد هم رفت.
25- سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: کسی که به شطرنج نگاه می‌کند و یا مشغول شطرنج می‌شود، مانند کسی است که گرفتار آتش دوزخ می‌گردد.
26- یاسر خادم گوید امام رضا علیه‌السلام فرمود هر کس خود را از گرایش به غنا و آواز خواندن در مجالس لهو و لعب بازدارد، خداوند فرمان می‌دهد باد بر درختی که در بهشت هست بوزد، و از آن درخت صدائی شنیده می‌شود که هرگز مانند آن صدای دلنواز شنیده نشده است و هر کس گوش به غناء دهد از شنیدن صدای آن درخت محروم می‌گردد.
27- یونس بن عبدالرحمان گوید از حضرت رضا پرسیدم و گفتم عباسی می‌گفت شما مردم را اجازه داده‌اید به غنا گوش دهند.
فرمود زندیق دروغ گفته است و من هرگز این چنین اجازه‌ای نداده‌ام، وی از من موضوع غنا را پرسید، گفتم: مردی نزد حضرت باقر علیه‌السلام آمد و از غناء از وی سؤالی کرد.
فرمود هنگامی که خداوند متعال بین حق و باطل را جدا کند غنا کجا خواهد
[صفحه 730]
بود؟ آن مرد گفت با باطل، حضرت فرمود پس جواب سؤال خود را شنیدی.
28- عیاشی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود مقصود از «میسر» همان قمار است.
[صفحه 731]

از کتاب تجمل و زیبائی

در آداب لباس پوشیدن

1- بزنطی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: پدرم می‌گفت: نظر شما درباره‌ی لباس زیبا چیست؟
گفتم: در اخبار رسیده که حسن علیه‌السلام لباسهای زیبا می‌پوشید، و جعفر ابن محمد علیهماالسلام لباسهای تازه می‌خرید و در آب فرو می‌برد و سپس دربر می‌کرد، و به من می‌گفت تو هم بپوش و خود را نو کن.
زیرا علی بن الحسین علیهماالسلام جبه‌های خز را پانصد درهم می‌خرید و دربر می‌کرد، و مطرف خز را پنجاه درهم خریداری می‌کرد و زمستان می‌پوشید و بعد آن را می‌فروخت و به فقراء انفاق می‌نمود و می‌فرمود «من حرم زینة الله التی أخرج لعباده و الطیبات من الرزق».
2- حسن بن علی وشاء گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: حضرت سجاد سلام الله علیه در تابستان دو جامه را به پانصد درهم می‌خرید و دربر می‌کرد.
3- ابوجریر قمی گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید پر، پاک است؟ فرمود: پدرم از پر متکا درست می‌کرد و بر آن تکیه می‌داد.
[صفحه 732]
4- یاسر خادم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود برای خود یک جبه خز بخرید و اگر خواستید پارچه‌های نقش‌دار تهیه کنید، عرض کردم: هر پارچه نقش‌داری را بخرم؟
فرمود مگر پارچه نقش‌دار چیست؟ گفتم: پارچه‌های نقش‌داری که در آن پنبه نباشد می‌گویند حرام است، فرمود: تو از آن پارچه‌هائی که در آن پنبه هست بپوش.
5- بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امام سجاد سلام الله علیه لباسهای خز و مطرف خز را با پانصد درهم می‌خرید و دربر می‌کرد.
6- سعد بن سعد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام راجع به پوست خز پرسیدم.
فرمود: ما آن را می‌پوشیم، گفتم: آن را که شما می‌پوشید کرک است، فرمود: هرگاه کرک آن حلال شود پوستش هم حلال است.
7- جعفر بن عیسی گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم چهارپایانی که از کرک آنها خز درست می‌کنند درنده هستند؟ در جواب من نوشت: حسین بن علی علیهماالسلام و جد من خز می‌پوشیدند.
8- یکی از غلامان امام رضا علیه‌السلام به نام عبید گوید: گروهی از مردم خراسان نزد حضرت رضا علیه‌السلام آمدند و بر لباسهائی که آن حضرت پوشیده بود ایراد گرفتند.

حضرت رضا سلام الله علیه به آنان فرمود: یوسف بن یعقوب پیغمبر و فرزند پیغمبر بود، پارچه‌های دیبا می‌پوشید و در مجالس آل فرعون می‌نشست، و این لباسها و معاشرتها او را از مقامش فرود نیاورد.
[صفحه 733]
خداوند متعال بر امام واجب کرده که هرگاه حکم کرد جانب عدالت را مراعات کند، و هرگاه به کسی وعده داد، وفا نماید، و هرگاه سخن گفت راست بگوید.
خداوند متعال اشیائی را بعینه حرام کرده چه کوچک باشد چه بزرگ، و چیزهائی را حلال کرده است، چه کم باشد و چه زیاد.
9- معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: به خداوند سوگند اگر خلافت و امامت در دستم قرار گیرد، طعام‌های ناگوار و لباسهای درشت خواهم خورد و خواهم پوشید، و خود را بعد از راحتی به سختی و زحمت خواهم افکند.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وصیت‌های خود به ابوذر فرمودند:
ای اباذر من لباسهای درشت و خشن می‌پوشم و در روی زمین می‌نشینم و انگشتهای خود را پاک می‌کنم، و بر الاغ بدون زین سوار می‌شوم و دیگری را هم دنبال خود سوار می‌کنم.
هر کس از روش من دوری گزیند از من نیست، ای ابوذر اکنون لباسهای خشن دربر کن تا تکبر و نخوت بر تو مسلط نشود.
10- از حضرت رضا علیه‌السلام سؤال شد پوست‌های روباه، سنجاب و سمور را می‌توان پوشید؟ فرمود: پدرم پوست سنجاب می‌پوشید و لیکن از پوشیدن پوست روباه و سمور نهی می‌کرد.

11- صفوان بن یحیی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
[صفحه 734]
انگشتر حضرت صادق سلام الله علیه را پدرم به هفت دینار خریداری کرد.
12- بزنطی گوید: در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودیم، و آن جناب انگشتر پدرش و جدش را بیرون کرد در خاتم امام صادق علیه‌السلام نوشته شده بود: «أنت ثقتی فاعصمنی من الناس» و در خاتم موسی بن جعفر سلام الله علیهما نوشته شده بود: «حسبی الله» و در آن یک شاخه گل و یک هلال هم نقش شده بود.
13- یونس بن عبدالرحمان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم نقش خاتم شما چیست؟ فرمود: نقش خاتم من اینست: «ما شاء الله لا قوة الا بالله» و نقش خاتم پدرم «حسبی الله» است و من او را در دست خود دارم.
14- احمد بن محمد گوید: حضرت رضا سلام الله علیه فرمود: انگشتر عقیق فقر را از بین می‌برد و نفاق را از دلهای مردم زائل می‌کند.
15- وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر کس با عقیق مساهمه کند سهم زیادتری خواهد برد و سود بیشتری نصیب او می‌گردد.
16- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نقش خاتم حضرت باقر علیه‌السلام «ظنی بالله حسن، و النبی المؤتمن و بالوصی ذی‌المنن، و بالحسن و الحسین» بود.
17- امام رضا علیه‌السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: انگشتر عقیق در دست کنید که شما را اندوه فرا نخواهد گرفت مادامی که انگشتر در دست داشته باشید.
18- حسین بن خالد می‌گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردی که در دست خود انگشتری دارد و در آن کلمه لا اله الا الله نقش شده است، می‌تواند استنجاء کند؟
[صفحه 735]
فرمود: مکروه است، گوید: عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرانت علیهم‌السلام این کار را می‌کردند، فرمود: درست است و لکن آنها انگشتری را در دست راست خود قرار می‌دادند و لیکن شما از خداوند بترسید و بنگرید چه می‌کنید.
19- امام رضا علیه‌السلام از پدرش از جدش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست راستش انگشتری

می‌نهاد.
20- دارم بن قبیصه از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: انگشتر عقیق در دست کنید زیر او اولین کوهی است که به وحدانیت خداوند و نبوت من و ولایت تو ای علی و به دخول شیعیانت به بهشت ایمان آورد.
21- حسین بن خالد گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود نقش خاتم حضرت رسول (ص) «محمد رسول الله» بود، و نقش خاتم علی علیه‌السلام «العزة لله» بود، و نقش خاتم حسین علیه‌السلام «ان الله بالغ أمره» بود، و نقش خاتم حضرت سجاد و ابوجعفر علیهماالسلام نقش خاتم حسین علیه‌السلام بود، و نقش خاتم حضرت صادق علیه‌السلام «الله ولیی و عصمتی من خلقه» بود.
نقش خاتم موسی بن جعفر علیهماالسلام «حسبی الله» بود، و نقش خاتم حضرت رضا علیه‌السلام «ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله» بود، و نقش خاتم ابوجعفر ثانی (ع) «حسبی الله حافظی» بود، و نقش خاتم حضرت ابوالحسن هادی (ع) «الله الملک» بود.
22- علی بن محمد نصیری گوید با دختر جعفر بن محمود ازدواج کردم و
[صفحه 736]
او را بسیار دوست داشتم، و لیکن مدتی گذشت و از وی فرزندی نیامد، خدمت حضرت رضا سلام الله علیه رسیدم و موضوع را عرض کردم، تبسم کرد و فرمود در انگشتری که نگین آن فیروزه باشد بنویس «رب لا تذرنی فردا و أنت خیر الوارثین».
گوید من این کار را کردم و یک سال از این قضیه گذشت خداوند به من پسری عنایت فرمود.

در فوائد حمام

23- سلیمان جعفری گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود حمام یک روز در میان گوشت بدن را زیاد می‌کند، و هر روز حمام رفتن پیه‌های کلیه را آب می‌سازد.
24- سلیمان جعفری گوید مریض شدم به اندازه‌ای که گوشت‌های بدنم ریخت، خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم فرمود دوست داری که بار دیگر گوشتهایت برگردد، عرض کردم آری.
فرمود حمام بروید تا گوشتهایت بازگردد، و لیکن اگر ادامه بدهی و زیاد حمام بروی مبتلی به سل می‌شوی.
25- جعفری از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود روز چهارشنبه حمام بروید و روز سه‌شنبه ناخن بگیرید، روز پنجشنبه حجامت کنید، و روز جمعه خود را خوشبو نمائید.
26- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هر کس روز جمعه حمام برود و موهای زائد بدن خود را پاک کند، اگر گرفتار برص شد، باید خود را ملامت کند.

در فرشهای نقشه دار

27- عبدالله بن مغیره گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود [صفحه 737]
مردی از حضرت باقر سلام الله علیه پرسید انسان می‌تواند روی فرشی که در آن صورت نقش شده است جلوس کند.
امام علیه‌السلام فرمود: عجم‌ها روی این فرش‌ها با نخوت و تکبر می‌نشینند، و لیکن ما برای آن ارزش و اعتباری قائل نیستیم.
28- علی بن جعفر گوید: از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام پرسیدم روی فرش حریر و دیبا می‌توان نشست، و یا روی آن نماز گزارد و یا خوابید و تکیه کرد؟
امام علیه‌السلام فرمود: می‌توانید روی آن بخوابید و لیکن نمی‌توانید نماز بگزارید.

در خضاب

29- حسن بن جهم گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم مشاهده کردم آن حضرت محاسن خود را با خضاب سیاه کرده است عرض کردم محاسن خود را سیاه کرده‌اید؟
فرمود خضاب اجر دارد، و خضاب عفت زنها را زیاد می‌کند، اگر مردها خضاب می‌کردند و خویشتن را آماده می‌کردند زنان از جاده عفاف بیرون نمی‌شدند.
گوید عرض کردم می‌گویند حناء آدمی را پیر می‌کند، فرمود چه چیز آدمی را پیر می‌کند هر روز که از عمر انسان می‌گذرد به طرف پیری می‌رود.
30- اسماعیل بن یوشع گوید به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم دختری از ما مدتی است خون نمی‌بیند.
فرمود به او بگوئید حناء بر سر خود گذارد، زود حائض خواهد شد.
راوی گوید ما دستور آن جناب را کار بستیم و آن دختر حائض شد.
[صفحه 738]
31- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خضاب سه نفع دارد، در جنگ‌ها به مرد هیبت می‌دهد، و زن را به مرد متمایل می‌کند، و بر قوه باه افزوده می‌کند.
32- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مکروه است آدمی در حال جنابت خضاب کند، فرمود: هر کس در حال جنابت خضاب کند، و یا در هنگام خضاب جنب شود، ممکن است شیطان به او آسیب برساند.

در چیدن ناخنها

33- خلف گوید در خراسان حضرت رضا علیه‌السلام را در حالی که چشم من درد می‌کرد مشاهده کردم، فرمود شما را دلالت می‌کنم بر چیزی که اگر آن را به کار بندی هرگز مبتلا به چشم‌درد نمی‌گردی، عرض کردم بفرمائید.
فرمود روزهای پنجشنبه ناخن‌های خود را بگیر، من از آن روز همین کار را کردم و تا امروز چشم‌درد ندیده‌ام.

34- معمر بن خلاد گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود سزاوار نیست انسان حتی یک روز استعمال بوی خوش را ترک کند، و اگر قدرت نداشت یک روز در میان خود را خوشبو کند، و اگر باز هم نتوانست در روز جمعه حتما بوی خوش استعمال نماید.
35- وشاء از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: امام سجاد سلام الله علیه یک مشکدان داشتند که در آن عطریات بود، و هرگاه می‌خواستند از منزل بیرون گردند از آن استعمال می‌کردند.
36- بزنطی از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: استعمال بوی خوش
[صفحه 739]
از سنتهای پیامبران است.
37- یاسر خادم گوید حضرت رضا سلام الله علیه فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند جبرئیل به من گفت روز در میان بوی خوش استعمال کن و روز جمعه را ترک نکن.
38- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه فرمودند پیغمبر اکرم با دست خود یک گل به من دادند من هنگامی که گل را نزدیک دماغم بردم فرمود آن گل سرآمد گلهای بهشت بعد از گل یاس می‌باشد.
39- امام رضا علیه‌السلام فرمود محلی که حضرت باقر سلام الله علیه در مسجد جلوس می‌کرد با بوی خوش شناخته می‌شد و مردم از بوی خوشی که از آنجا بلند بود می‌دانستند آنجا محل آن حضرت است.

در وسعت منزل

40- معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام برای یکی از خدمتکاران خود منزلی خرید و فرمود چون منزل شما تنگ است در آنجا ساکن شوید آن مرد گفت پدرم در اینجا زندگی می‌کرد فرمود اگر پدرت احمق بود تو هم باید مانند او باشی!
41- بشیر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود زندگی فراخ در منازل و داشتن خدمت‌کاران است.
42- گروهی از اهل حدیث از امام رضا علیه‌السلام روایت می‌کنند که فرمود زندگی دنیا و لذت آن در بزرگی منزل و دوستان زیاد است.
[صفحه 740]

در فوائد سرمه کشیدن

43- حسن بن جهم گوید حضرت رضا علیه‌السلام یک میل از آهن و سرمه‌دانی از استخوان به من نشان داد و فرمود این‌ها متعلق به موسی بن جعفر است از این‌ها به چشم خود سرمه بکشید راوی گوید من نیز چشم خود را سرمه کشیدم.
44- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هر کس ضعف چشم داشته باشد هنگام خواب سرمه بکشد چهار بار در چشم راست و سه بار در چشم چپ، این عمل موی چشم را می‌رویاند و نورش را زیاد می‌کند.
45- نادر خادم گوید حضرت رضا علیه‌السلام به یکی از کسانی که در محضرش بود فرمود: سرمه بکش بعد معلوم شد که آن مرد در خانه خود زینت نمی‌کند، امام علیه‌السلام فرمود تقوی داشته باش و سرمه کردن را ترک نکن.

46- معمر بن خلاد گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود هر کس قدر سه چیز را بداند آنها را ترک نمی‌کند چیدن مو، و کوتاه کردن لباس، و نکاح با کنیزان.
47- بزنطی گوید خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم اصحاب ما می‌گویند: تراشیدن سر در غیر حج و عمره جایز نیست فرمود موسی بن جعفر علیه‌السلام پس از اینکه مناسک حج را انجام می‌داد به دهکده‌ای که آن را سایه می‌گفتند می‌رفت و در آنجا سرش را می‌تراشید.
48- سلیمان جعفری گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود موی سر اگر در جلوی سر باشد، دلیل یمن و سعادت است و اگر روی صورت باشد دلیل بر سخاوت است و اگر موی سر به هم بافته شده باشد دلیل شجاعت است و اگر در پشت
[صفحه 741]
سر جمع شده باشد دلیل بر شومی آن است.
49- سلیمان بن یحیی گوید یکی از روزها حضرت رضا علیه‌السلام می‌خواست سوار شود و نزد مأمون برود و من هم از نگهبانان منزل آن حضرت بودم، در این هنگام یک شانه خواستند و سر و ریش خود را شانه زدند و فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند هر کس شانه را هفت بار بر سر و صورت و سینه خود بکشد مریض نمی‌گردد.

50- ابن طیفور متطیب گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود چه نوع مرکبی سوار می‌شوید؟ گفتم سوار الاغ می‌شوم.
فرمود الاغ را چند خریده‌ای گفتم سیزده دینار فرمود این اسراف است الاغ را به سیزده دینار خریداری می‌کنی، چرا استر خریداری نکردی؟
عرض کردم ای سید من خرج استر زیاد است و خرج الاغ کمتر می‌باشد فرمود کسی که خرج الاغ را می‌دهد خرج استر را نیز خواهد داد فرمود هر کس مرکبی خریداری کند و منتظر امر ما باشد و دشمنان ما را به خشم بیاورد و در جمعیت ما باشد خداوند روزی آن را می‌دهد و دلش را باز می‌کند و به آرزوی خود می‌رسد و در حوائج او وی را یاری می‌کند.
51- سلیمان جعفری گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود علی علیه‌السلام هنگامی که از یمن مراجعت کرد چهار اسب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله هدیه کردند فرمودند آن اسبها را برای من تعریف کنید گفت این اسب‌ها رنگ‌های مختلف دارند فرمود در میان آنها اسبی که پاهایش سفید باشد هست، گفت آری
[صفحه 742]
فرمود او را نگهدارید بار دیگر فرمود در میان آنها دو اسب کمیت نیز هست، پیغمبر فرمود آن دو را به فرزندانت بده علی علیه‌السلام گفت اسب چهارمی ادهم است فرمود، آن را بفروشید و خرج زن و فرزندان خود کنید خوش یمنی اسبان در آن است که چهار پای آنها سفید باشند.
52- بزنطی گوید مردی از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید دو کبوتر در منزل من تخم گذاشتند و بعد مشاهده کردم یکی از جوجه‌ها بزرگ شد و با مادرش جفت‌گیری کرد، فرمود در بین پرندگان مقرراتی نیست.
53- محمد بن عیسی یقطینی گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود خروس سفید، مانند پیامبران پنج خصلت دارد شناختن وقت نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت، و مجامعت زیاد.
54- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود منازل خود را از سه حیوان خالی نگذارید: گربه، کبوتر و خروس اگر خواستید یک همدمی برای خروس بیاورید مانعی ندارد.
55- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود بالای دماغ هر چهارپائی یک شیطان هست هرگاه خواستید حیوان را لگام بزنید بسم الله بگوئید.
[صفحه 743]

از کتاب جهاد و مرابطه

در فضیلت جهاد

1- محمد بن عبدالله خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد: پدرم از پدرانش نقل می‌کرد که مردی به او گفت در ولایت ما محلی هست که او را قزوین می‌گویند و دشمنی داریم که او را دیلم می‌نامند آیا ما می‌توانیم با آنها جهاد کنیم و لشکرکشی نمائیم امام علیه‌السلام فرمود: شما خانه خدا را ترک نکنید وی بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و امام علیه‌السلام باز فرمود شما خانه خدا را ترک نکنید.
شما باید در خانه خود بنشینید و با فرزندان و عیالات خود زندگی کنید و در انتظار فرمان ما باشید اگر یکی از شماها فرمان را دریافت و در حکومت ما به جهاد پرداخت مانند آن کسی است که در جنگ بدر با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نبرد مشرکین شرکت کرده باشد و اگر بمیرد و زمان ما را درک نکند مانند کسی است که با قائم ما در یک خیمه نشسته باشد.
2- سعد بن سعد گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم مقصود علی علیه‌السلام که فرمود «والله لالف ضربة بالسیف أهون من موت علی فراش» چیست فرمود در راه خدا.
[صفحه 744]
3- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خداوند متعال مبغوض می‌دارد کسی را که دشمن به خانه‌اش وارد گردد و او از جان و مالش دفاع نکند.
4- حضرت رضا از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند من مأمور هستم که با مردم جنگ کنم تا کلمه «لا اله الا الله» را بر زبان جاری سازند و هرگاه به این کلمه اقرار و اعتراف کردند جان و مال آنها بر من حرام است.
5- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود خداوند متعال فرار از جهاد را حرام کرده است زیرا این عمل موجب سبک شمردن دین و استخفاف به پیامبران می‌باشد اگر کسی از جهاد فرار کند و از پیشوایان عادل و رهبرانی که جامعه را به طرف سعادت و فلاح دعوت می‌کنند دست بکشد و از یاری کردن آنها خودداری کند و با دشمنان آنها نبرد ننماید و کفار را به ترک شرک و بت‌پرستی دعوت نکند خشم خداوند را برای خود می‌خرد و مرتکب فعل حرام می‌گردد.
مجاهدین باید همراه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل در ترویج دین خدا همراهی کنند و عدل و داد او را در جامعه ایجاد کرده و جور و ظلم و بیدادگری را از بیخ و بن برکنند و فساد و ترویج باطل را نابود سازند و اگر

جهاد را ترک کنند دشمن جرأت پیدا می‌کند و بر مسلمانان حمله می‌آورد و جان و مال و ناموس آنان را در معرض خطر و تلف و نابودی قرار می‌دهد و دین خدا را ضعیف کرده و تولید فساد در جامعه اسلامی می‌کند.
6- یونس بن عبدالرحمان گوید به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم مردی از دوستان شما از شخصی اسب و شمشیر گرفته و رفته است جهاد کند یکی از دوستانش او را دید و گفت: جهاد با این جماعت جایز نیست و به او گفتند باید
[صفحه 745]
بروی این اسب و شمشیر را به صاحبش برگردانی فرمود باید برگرداند، عرض کردم دنبال آن مرد رفتند و او را پیدا نکردند بعد معلوم شد که وی به جنگ رفته است امام رضا علیه‌السلام فرمود اکنون که آن شخص به جنگ رفته است باید به عنوان «مرابط» فعالیت کند و در جنگ شرکت ننماید یونس گفت در جاهائی مانند قزوین و دیلم و عسقلان و یا در سایر مرزها می‌تواند مرابط باشد فرمود آری پرسید می‌تواند در جنگ شرکت کند فرمود خیر مگر اینکه از ناحیه کفار و مشرکین برای مسلمانان خطری باشد و آنها در نظر داشته باشند مسلمانان را غافلگیر کرده و آنها را اسیر کنند مگر نمی‌دانی اگر رومیان بر مسلمانان حمله کنند و شهرهای آنها را بگیرند جایز نیست با آنها بیعت کنند.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: باید تا جنگ شروع نشده و مسلمانان در معرض خطر نیستند در پاسگاه‌ها و رباطها به عنوان محافظ و مرزدار خدمت کنند و اگر جنگ شروع شد و اسلام در معرض حمله کفار قرار گرفت باید وارد جنگ شود و باید در این هنگام نظرش فقط اسلام باشد و نظری به خلیفه و حاکم وقت نداشته باشد و جنگ با کفار را یک وظیفه فردی در برابر اسلام بداند و نیت او فقط دفاع از اصل دین اسلام باشد.
راوی گوید: عرض کردم اگر دشمن به جائی که آن شخص در آنجا نگهبان است حمله کند وظیفه او چیست فرمود: در این هنگام او باید برای دفاع از حقیقت اسلام با آن کفار جنگ کند زیرا نظر کفار و مشرکین در اینجا فقط محو دین مقدس اسلام است و اگر کفار بر مسلمانان پیروز گردند اسلام از بین خواهد رفت و اگر دین مقدس اسلام از بین رفت و کفار پیش رفتند نام محمد صلی الله علیه و آله نیز از بین خواهد رفت.
[صفحه 746]
7- ابوالحسین رازی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و دو دینار خدمت آن جناب تقدیم کرد و گفت: این دو دینار را در راه خدا خرج کنید فرمود: پدر و مادرت هر دو زنده هستند و یا یکی از آنها زنده می‌باشد، عرض کرد: پدر و مادرم هر دو در حال حیات می‌باشند پیغمبر اکرم فرمود: این دو دینار را بردار و ببر و

در اختیار پدر و مادرت قرار بده که از انفاق در راه خدا بهتر است.
آن مرد از محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاست و رفت و بار دیگر مراجعت کرد و دو دینار دیگر خدمت آن جناب آورد گفت: یا رسول الله فرمان شما را انجام دادم و آن دو دینار را به پدر و مادرم دادم و اینک این دو دینار دیگر است دوست دارم آن را در راه خدا خرج کنم فرمود: فرزندی داری گفتم: آری فرمود آن دو دینار را برای فرزندت خرج کن که برایت بهتر است تا در راه خدا خرج کنید.
آن مرد بار دیگر رفت و آن دینارها را به فرزندانش داد و دو دینار دیگر را برداشت و بار دیگر خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: دستور شما را اجرا کردم و آن دو دینار را به فرزندم دادم و اینک دو دینار دیگر آورده‌ام آن را در راه خدا انفاق کنید فرمود: زن دارید؟ گفت: آری فرمود: این دو دینار را در اختیار زن خود قرار ده تا او خرج کند و این بهتر است تا در راه خدا خرج کنید.
آن مرد از نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون شد و بار دیگر برگشت و عرض کرد: یا رسول الله من فرمان شما را انجام دادم و آن دو دینار را به زوجه‌ام دادم و اکنون دو دینار دیگر آورده‌ام که آن را در راه خدا صرف کنید.
فرمود: آیا خادمی دارید که برای شما خدمت می‌کند، گفت آری.
[صفحه 747]
فرمود: این دو دینار را به خدمت‌گزار خود بده خرج کند و از انفاق در راه خداوند بهتر است.
آن مرد از مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و آن دو دینار را به خدمت‌کار خود داد و دو دینار دیگر را برای حضرت رسول آورد و عرض کرد آن دو دینار را به خدمت‌کار خود دادم و اینک دو دینار دیگر آورده‌ام تا در راه خداوند انفاق کنید پیغمبر گرفتند و فرمودند بدانید ثواب این دو دینار که در راه خداوند انفاق می‌کنید زیادتر از ثواب آن دینارهائی که قبلا انفاق کردید نیست.

8- محمد بن عرفه گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه امت من امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند باید در انتظار عذاب پروردگار باشند.
9- محمد بن خالد از شخصی روایت می‌کند که حضرت رضا درباره مردی که مسافرت می‌کند و یک جاریه‌ای نیز با خود همراه دارد گروهی به او حمله می‌کنند و می‌خواهند با زور کنیز جوان را از او بگیرند آیا می‌تواند با آنها مبارزه کند و نگذارد آن زن جوان را از او بگیرند در صورتی که می‌داند اگر مقاومت کند کشته خواهد شد و دزدان از او دست نخواهند کشید.
فرمود: آری باید مقاومت کند، گفتم: اگر زنی همراه داشته باشد باز هم باید مقاومت نماید فرمود: آری، گفتم اگر مادر و یا دختر و یا دختر عمو و یا زنی از خویشاوندان باشد باز هم لازم است از آنها دفاع کند و اگر چه در این مبارزه و دفاع کشته شود،
فرمود: آری، گفتم: اگر مالی داشته باشد و بخواهند مال او را از دستش بگیرند باز
[صفحه 748]
هم تا سر حد مرگ می‌تواند از مالش دفاع کند؟ فرمود: آری.

10- زکریا بن آدم گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم گروهی از دشمنان با مسلمانان صلح کردند و سپس نقض عهد نمودند و ممکن است علت نقض پیمان از این جهت بوده است که با آنها به خوبی رفتار نشده است آیا جایز است از اسرای آنها خرید و فروش شود فرمود اگر آنها از دشمنان باشند که دشمنی آنها آشکار شده است خرید و فروش اسیران آنها مانعی ندارد و اگر چنانچه به علت ظلم و ستم حکام مسلمانان نقض عهد کرده‌اند از اسیران آنها خرید و فروش نکن.
11- بزنطی گوید: در محضر مبارک حضرت رضا علیه‌السلام راجع به مردی از بزرگان مشاهیر عصر گفتگو می‌شد راوی گوید: گفتم ما در صورتی مخالف آن شخص شناخته خواهیم شد که با مخالفین او که در کوفه قیام کرده‌اند همکاری کنیم و در صف آنها جای گیریم حضرت فرمود فرزندان فلان (شاید مقصود بنی‌عباس باشند) مانند ترک و روم با مسلمانان دشمن هستند و با آنها باید جنگید همانطور که در مرزها با کفار جنگ می‌کنند.
[صفحه 749]

از کتاب حدود

1- عبیدالله بن اسحاق مدائنی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیده شد تفسیر آیه شریفه: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا أن یقتلوا أو یصلبوا أو ینفوا من الارض» چیست؟ و چه کاری باید مرتکب شود تا مستوجب این عقوبت شود.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هرگاه با خدا و رسولش جنگ کرد و در زمین تولید فساد و ناامنی کرد و لیکن مرتکب قتل نشد و مال کسی را هم نگرفت در این صورت از آن منطقه و شهر تبعید می‌گردد.
راوی گوید: عرض کردم چگونه تبعید می‌شود؟ فرمود: در آن شهری که مرتکب فساد شده به شهر دیگری تبعید می‌گردد و برای اهالی آن شهر نوشته می‌شود با او معامله و رفت و آمد نکنند، و اگر خواست تزویج کند به او زن هم ندهند.
تا مدت یک سال با وی چنین رفتار می‌شود، اگر از آن شهر بیرون شد و به شهر دیگر رفت برای آنها هم همین‌طور نوشته می‌شود، تا یک سالش به پایان رسد.
راوی گوید: گفتم: اگر از آن شهر خارج شد و به سرزمین مشرکین رفت و خواست در آنجا ساکن شود فرمود: اگر در زمین شرک جای گرفت با آنها جنگ می‌شود.
[صفحه 750]
2- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ مسائل من نوشت:
علت اینکه خداوند متعال قتل نفس را حرام فرموده است، از این جهت است که اگر حرام نبود هرج و مرج در جامعه پیش می‌آمد و مردم از همدیگر تأمین نداشتند و فساد شیرازه اجتماع را از هم پاره می‌کرد و نظم و امنیت از بین می‌رفت.

3- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال از این جهت زنا را حرام فرموده که از آن فساد و گناه تولید می‌گردد، و در اثر آن قتل نفس و کشتار پیش می‌آید، و نسب مردم درهم می‌ریزد و خانواده‌ها از هم متلاشی می‌شود، و اطفالی که از آن فساد تولید می‌گردند بدون تربیت و مربی می‌مانند، و فسادهای دیگری که بر این کار مترتب است در جامعه پیش می‌آید.
4- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشت:
علت اینکه خداوند متعال تهمت زدن به زنان پارسا را حرام کرده و نسبت دادن زنا را به آنها تحریم فرموده از این جهت است، که شوهران آنها در مورد اولاد خود به شک و تردید گرفتار نشوند، و در نتیجه ارتباط خانواده‌ها از هم گسیخته نگردد، و موضوع ارث باطل نشود، و مردان به کودکان خود نظر خوبی داشته باشند و آنها را تربیت کنند، و روی هم رفته جامعه گرفتار فساد و تباهی نگردد.
5- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ سؤالات من نوشت:
علت اینکه خداوند متعال در موضوع زنا چهار شاهد طلب کرده و در سایر حقوق دو شاهد از این جهت است که خواسته در مورد زنا که مربوط به حفظ و
[صفحه 751]
حراست ناموس است شدت به خرج دهد، زیرا در این جا موضوع قتل در بین است، و نفی نسب فرزند به پدر و میراث به میان می‌آید، و اگر شدت و دقت نبود جامعه فاسد می‌شد و هرج و مرج پیش می‌آمد.
6- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ مسائل من نوشت:
علت اینکه زانی را باید به شدت بزنند از این جهت است، که وی مرتکب زنا شده و بدنش لذت برده است، و زدن را برای عقوبت زانی قرار داده تا وی عبرت بگیرد و دیگران هم عبرت بگیرند، و بدانند که زنا و تجاوز به ناموس از بزرگترین جنایات و گناهان می‌باشد.
7- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ مسائل من نوشت:
علت اینکه خداوند متعال شهوت مردان را با مردان و زنان را با زنان حرام فرموده، از این جهت است که اگر این کردار ناپسند در میان جامعه رواج

یافت دیگر مردان دنبال زنان و زنان دنبال مردان نخواهند رفت، و نسل بشر منقطع خواهد شد و نظم جامعه درهم خواهد ریخت و دنیا را فساد خواهد گرفت.

حد کسی که به حیوان تجاوز کند

8- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که آن جناب درباره‌ی مردی که به یک حیوان تجاوز کرده فرمود:
اگر چهارپا متعلق به فاعل باشد کشته می‌شود و سپس گوشت و پوستش در آتش سوزانیده می‌شود، تا کسی از گوشت آن حیوان نخورد، و فاعل را بیست و پنج تازیانه که یک چهارم حد زانی است می‌زنند.
اگر چهارپا متعلق به فاعل نباشد آن را تقویم می‌کنند و بهایش را از فاعل [صفحه 752]
می‌گیرند، و به صاحب حیوان می‌دهند، و بعد می‌کشند و آتش می‌زنند، و بیست و پنج تازیانه هم بر بدنش می‌زنند.
راوی گوید: گفتم: گناه آن حیوان چیست؟
فرمود: حیوان گناهی ندارد، و لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین حکم کردند، برای اینکه مردم به چهارپایان روی نیاورند و نسل بشر منقطع نگردد.

9- حسین بن سعید گوید: در نامه مردی که به خط خود برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشته بود خواندم: مردی در اسلام متولد شد سپس کافر و مشرک شد و از اسلام بیرون گردید، آیا توبه‌اش قبول است و یا باید کشته شود؟
فرمود: این مرد باید کشته شود، اما زن اگر مرتد شد کشته نمی‌گردد، بلکه اگر برنگشت و بار دیگر مسلمان نشد حبس ابد می‌شود.

حد کسی که پیغمبر اکرم را فحش بدهد

10- حسن بن علی وشاء گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: در زمان حضرت صادق علیه‌السلام مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دشنام داد، او را نزد حاکم مدینه بردند و مردم در آنجا جمع شدند.
در این هنگام حضرت صادق سلام الله علیه که تازه از بستر مرض برخاسته بود وارد مجلس شد، حاکم مدینه آن جناب را در صدر مجلس خود نشانید، و حضرت در جای خود آرام گرفت.
حاکم مدینه گفت: نظر شما درباره‌ی این مردی که نسبت به رسول اکرم جسارت کرده است چیست؟
[صفحه 753]
عبدالله بن حسن و حسن بن زید و دیگران گفتند: نظر ما این است که زبان او را قطع کنید، عامل پس از این از ربیعة الرای و اصحاب او پرسید نظر شما چیست؟
گفتند: باید او را تأدیب کرد، در این هنگام حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: سبحان الله مگر نباید بین پیغمبر و اصحاب او فرقی گذاشت.
[صفحه 754]

از کتاب دیات

در دیه اعضاء

1- یونس بن عبدالرحمان گوید کتاب دیات را بر حضرت رضا علیه‌السلام عرضه داشتم، و در آن کتاب در مورد دیه اعضاء و جوارح چنین آمده بود: گوش‌ها هزار دینار از بین بردن تارهای صوتی به طوری که صدایش از بین برود هزار دینار از کار افتادن هر دو دست هزار دینار، از کار افتادن هر دو پا هزار دینار، آسیب رسانیدن به هر دو لب هزار دینار.
اگر کسی به پشت فردی به طوری آسیب برساند که پشت او زخم شود باید هزار دینار دیه بدهد و قطع آلت رجولیت هزار دینار و برای بیضتین هزار دینار و اگر کسی به گردن کسی آن طور آسیب برساند که نتواند گردن خود را بچرخاند باید پانصد دینار نصف دیه را بدهد.
2- در حدیث مفصل دیگری که از حضرت رضا علیه‌السلام رسیده فرمود: علی علیه‌السلام به عمال خود دستور دادند که در موضوع نقص اعضاء و جوارح به مراتب ذیل رفتار کنند:
دیه جنین صد دینار دیه نطفه یعنی در هنگام مقاربت که مرد بعد از فراغ از عمل می‌خواهد نطفه خود را در رحم زن بریزد و لیکن زن با حرکت دادن خود مانع از ریختن نطفه در رحم می‌گردد و نطفه بدون رضایت شوهر ضایع می‌شود
[صفحه 755]
باید زن بیست دینار دیه بدهد.
دیه علقه چهل دینار، و مضغه شصت دینار، پس از اینکه استخوان‌بندی شد هشتاد دینار، دیه اینها بر عهده زنان است که اگر از روی تعمد سقط کردند باید بدهند.
پس از اینکه کودک متولد شد اگر دشمنی بر آنها حمله آورد و کودک تازه مولود کشته شود برای پسر هزار دینار و برای دختر پانصد دینار باید دیه بدهند و اگر زنی کشته شود و بچه‌اش را سقط نکرد و معلوم نشد که آن بچه پسر است یا دختر قبل از مادر درگذشته و یا بعد از او در این صورت باید دیه نصف بدهند یعنی نصف دیه دختر و نصف دیه پسر با دیه کامل مادر بدهند.
اگر کسی پلک بالای فردی را پاره کند باید صد و شصت و شش دینار و ثلث دینار بدهد و اگر پلک پائین را پاره کرد باید دویست و پنجاه دینار دیه بدهد و اگر ابروی کسی را از بین برد باید دویست و پنجاه دینار بدهد.
و اگر به بینی کسی آسیب رسانید و استخوان بینی از بین رفت باید پانصد دینار بدهد، و اگر کسی با تیر یا نیزه بینی کسی را سوراخ کرد باید سیصد و سی و سه دینار بدهد، و اگر سوراخ بینی خوب شد باید صد دینار بدهد.

اگر سوراخ بینی تا انتهای آن رسیده باشد باید پنجاه دینار بدهد و اگر تیر به یکی از سوراخهای بینی رفته و تا خیشوم رسیده و سپس به سوراخ دیگر بینی هم رسیده باشد باید شصت و شش دینار بدهد.
اگر لب بالا قطع شده باشد باید پانصد دینار دیه بدهد، و اگر لب از هم شکافته شود و دندانها نمایان گردد و سپس بهبودی یافته باشد باید پانصد دینار دیه آن را بپردازد و اگر لب را از هم شکافت و صورت را زشت کرد باید صد و شصت و شش دینار
[صفحه 756]
و دو سوم دینار دیه بدهد.
اگر لب پائین را قطع کرد باید شش صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار دیه بدهد و اگر لب چنان شکافته شد که دندانها نمایان شد بعد جراحت لب خوب گردید و بهبودی یافت باید صد و سی و سه دینار و دو سوم دینار دیه بدهد و اگر از هم شکافت و صورت زشت شد باید سیصد دینار دیه بدهد.

در دیه کودک

3- حسین بن خالد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هرگاه زنی کودکی را شیر می‌داد و در حال خواب روی کودک افتاد و کودک را کشت باید این زن از مال خودش دیه آن کودک را بدهد در صورتی که این زن برای طلب عزت و افتخار این کودک را شیر می‌داده و اگر به جهت فقر و تنگدستی کودک را شیر می‌داده بر آن زن دیه نیست و در این صورت دیه بر عاقله می‌باشد.

4- محمد بن سلیمان و یونس بن عبدالله گویند از حضرت رضا علیه‌السلام سؤال کردیم گروهی مورد حمله جماعتی قرار می‌گیرند، و از مردم استغاثه می‌کنند که به کمک آنها شتافته و جان و مال و فرزندان و زنان آنها را از دشمن نجات دهند، در این هنگام مردی در اثر استغاثه محاصره شدگان به کمک آنها می‌شتابد، و در تاریکی شب شمشیر خود را برداشته و از آنها یاری می‌کند.
شب تاریک است و این مرد چون با شتاب حرکت می‌کند بدون توجه از کنار چاه عبور می‌کند و با شخصی که مشغول آب کشیدن از چاه بوده برخورد می‌کند و او را در درون چاه می‌اندازد، و او در چاه کشته می‌شود، آن مرد هم همچنان بدون
[صفحه 757]
توجه پیش می‌رود و آن دسته ستمگر را از اطراف مظلومان دفع می‌کند و اموال آنان را از غارتگران می‌گیرد، و به صاحبان اموال برمی‌گرداند.
پس از اینکه وی به منزل خود برمی‌گردد می‌گویند: چه کاری انجام دادی؟
گوید: من رفتم و غارتگران را از منزل آن مردم مقهور راندم و اموال آنها را به آنها برگردانیدم و بار دیگر امنیت را در آن جا مستقر کردم، به او می‌گویند: فهمیدی فلانی در چاه سقوط کرد و کشته شد؟
گوید: به خداوند سوگند من او را کشتم، پرسیدند مطلب از چه قرار است، و تو چگونه او را در چاه افکندی و کشتی.
گوید: من هنگامی که فریاد استغاثه آنها را شنیدم فورا سلاح جنگی خود را دربر کردم و در تاریکی شب با شتاب حرکت نمودم و چون می‌ترسیدم غارت‌گران زودتر از رسیدن من اموال غارت شده را خواهند برد عجله داشتم، از این جهت نفهمیدم و خود را به او زدم و او در درون چاه افتاد و مرده است، و من هرگز قصدی نداشتم و در نظرم نبود کسی را در چاه افکنم، اینک بفرمائید دیه این شخص بر کدام کس است؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: دیه آن مقتول بر عهده‌ی آن جماعتی است که از آن مرد استغاثه کردند، و او رفت و آنها را نجات داد، و اموالشان را از غارت‌گران گرفت، و نگذاشت زنان و فرزندان آنها را اسیر کنند، و لیکن اگر آن مرد خود را اجیر کرده بود باید دیه را خود و یا عائله‌اش پرداخت می‌کردند، و به آن جماعت مربوط نبود.

5- محمد بن فضیل گوید از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم اگر یهود و [صفحه 758]
نصاری و مجوس با مسلمانان مکر و حیله کنند و با آنها دشمنی نمایند و مسلمانان آنها را بکشند باید دیه بدهند.
فرمود: نباید دیه بدهند، مگر اینکه مسلمانی عادت کرده باشد که بدون جهت و صرف اتهام آنها را بکشد که در این صورت باید دیه بدهد.
راوی گوید: بار دیگر پرسیدم اگر مسلمانی یکی از اهل ذمه را بکشد آیا باید آن مسلمان را کشت.
فرمود: خیر نمی‌توان کشت مگر اینکه آن مسلمان عادت کرده باشد بدون جهت اهل ذمه را بکشد، که در این صورت باید کشته شود، تا بدون جهت خون افراد بی‌گناه را نریزد.
[صفحه 759]

از کتاب قضا و شهادت

شهادت افرادی که مورد قبول است

1- محمد بن صلت گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم چند نفر دوست در سفری با هم حرکت می‌کنند، دزدان راه را بر آنها می‌گیرند، سپس آن دزدها دستگیر می‌شوند، و آن جماعت دوست بر علیه آن دزدان گواهی می‌دهند، این گواهی چگونه است؟
امام علیه‌السلام فرمود: شهادت آنها مورد پذیرش نیست، مگر اینکه خود دزدان اقرار کنند، و یا افراد دیگری شهادت بدهند.
2- عبدالله بن مغیره گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردی زن خود را طلاق داد و دو نفر ناصبی را بر طلاق زنش شاهد گرفت، فرمود: هر کسی که بر فطرت متولد شد و در میان مردم به صلاح و درست‌کاری معروف بود شهادت او جایز است.
3- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم تفسیر آیه شریفه «ذوا عدل منکم أو آخران من غیرکم» را بیان فرمائید، فرمود: «الذان منکم» یعنی دو نفر مسلمان، و «الذان من غیرکم» یعنی از اهل کتاب، و اگر از اهل کتاب کسی پیدا نکردید از مجوسیان شهادت بخواهید.
[صفحه 760]
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: با مجوسیان مانند اهل کتاب رفتار کنید، موضوع از این قرار است که هرگاه مسلمانی در سرزمین غربت درگذشت و در آن جا دو نفر مسلمان پیدا نشدند، دو نفر از اهل کتاب را می‌تواند شاهد بگیرد.

4- محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم شهادت زنان در نکاح و یا طلاق و یا در رجم جایز است؟
فرمود: شهادت زنان در مواردی که مردان نمی‌توانند دخالت کنند جایز است، و شهادت زنان در هنگام نکاح در صورتی که مردی هم در میان باشد جایز است، و در مورد زنا اگر سه مرد باشند و دو زن مانعی ندارد، و شهادت آنها در موارد طلاق و قتل جایز نیست.
5- حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد زنی که متهم شده بود زنا داده پرسیده شد، و آن زن مدعی بود که بکر است.
پیغمبر اکرم به من فرمان داد تا زن‌ها را حاضر کنم و آن‌ها زن نامبرده را معاینه کنند و صحت و سقم گفته او را معلوم نمایند، زنها پس از معاینه نظر دادند که آن زن هنوز بکر است.
فرمود: من چگونه زنی را که هنوز مهر خداوند روی آن هست حد بزنم، و در این موارد شهادت زنان را قبول می‌فرمود و امضاء می‌کرد.
6- حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: علت قبول نکردن شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال از این جهت است که آنها از رؤیت هلال ناتوان هستند و در
[صفحه 761]
طلاق نیز بیشتر طرف زنان را می‌گیرند، از این جهت شهادت زنان فقط در موارد ضروری مانند شهادت قابله و یا جاهائی که جایز نیست مردان در آن بنگرند و حقیقت را دریابند و شهادت بدهند مورد قبول است.
همان طور که اگر مسلمانی پیدا نشد در موردی شهادت بدهد، جایز است اهل کتاب و مجوس شهادت بدهند و شهادت آنها مورد قبول می‌باشد، و در قرآن مجید هم به این موضوع اشاره شده است، و هم‌چنین اگر کودکان در مورد قتل یک نفر در صورتی که مردی نباشد شهادت بدهند شهادت کودکان قبول است.
7- محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم زنی ادعا می‌کند که یکی از خویشاوندانش در هنگام مرگ وصیت کرده که از محل ثلث او یکی از بردگانش را آزاد کنند، و شاهدی در این مورد جز زنها نیست.
فرمود: در این مورد شهادت زنان پذیرفته نیست.

احتجاج حضرت صادق با ابوحنیفه

8- بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: ابوحنیفه به امام صادق علیه‌السلام گفت: به یک سوگند و یک شاهد حکم می‌کنید؟
فرمود: آری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب این چنین حکم کردند و شما هم می‌دانید که این موضوع درست است.
ابوحنیفه از گفتار حضرت صادق علیه‌السلام در شگفت آمد، امام فرمود: تعجب از این است که شما شهادت یک نفر را در میان صد نفر شاهد می‌پذیرید، و به گفته آن شخص واحد شهادت آن صد نفر را قبول می‌کنید، بدون اینکه از آنها
[صفحه 762]
تحقیق نمائید.
ابوحنیفه گفت: ما این طور شهادت را عمل نمی‌کنیم، فرمود: آری شما مردی را می‌فرستید و او از صد نفر شاهد موضوع را سؤال می‌کند و سپس برمی‌گردد و جریان را برای شما نقل می‌کند و شما هم طبق شهادت او بدون اینکه از خود آنها مستقیما موضوع را بپرسید حکم می‌دهید و قضیه مورد نزاع را خاتمه می‌دهید، در صورتی که وی بیش از یک نفر نیست.
ابوحنیفه گفت: پس فرق بین این که محرم نمی‌تواند استظلال کند و لیکن می‌تواند در سایه دیوار و یا زیر خیمه بنشیند چیست؟
امام صادق (ع) فرمود: سنت قابل قیاس نیست.

9- ابوخالد فارسی گوید: از حضرت رضا (ع) سؤال شد چطور اگر مردی درباره زنش که از جاده عفاف منحرف شده و با مرد بیگانه‌ای همبستر شده شهادت دهد شهادت او به جای چهار نفر پذیرفته می‌شود، و چرا درباره‌ی دیگران این گونه شهادت پذیرفته نیست، و اگر یک نفر غیر از زوج به تنهائی شهادت دهد آن را باید حد قذف بزنند، اگرچه آن فرد برادر و یا فرزند آن زن باشند.
امام رضا (ع) فرمود: حضرت صادق (ع) از این موضوع سؤال شد، فرمود: مگر مشاهده نمی‌کنی که هرگاه مردی زن خود را به زنا متهم کرد به او می‌گویند: از کجا دانستی وی زانیه است؟
[صفحه 763]
گوید: من با چشم خود دیدم که وی با مردی بیگانه هم‌آغوش شده است، در این صورت شهادت او به جای چهار نفر پذیرفته می‌گردد، برای اینکه شوهر می‌تواند در هر حال بر زن خود وارد شود.
در صورتی که دیگران و حتی برادر و فرزند و پدر نمی‌توانند هر وقت دلشان خواست و بدون اطلاع وارد اطاق زنی بشوند و یا در خلوت خانه ناگهان داخل شوند.
و لیکن شوهر زن چنین نیست، و او بدون اجازه و اطلاع هر وقت اراده کرد در خلوت خانه می‌تواند بر او وارد گردد، و از این جهت شهادت او به جای چهار نفر پذیرفته می‌شود چون می‌گوید به چشم خود خیانت زن را مشاهده کردم.
اگر همین شوهر بگوید: من مرد بیگانه‌ای را با زن خود دیدم و لیکن با چشم خود ندیدم که با او مشغول منافی عفت باشد در این صورت او هم باید حد قاذف بخورد، و حد شرعی بر او اجراء گردد، مگر اینکه بینه‌ای بیاورد و ادعای خود را ثابت کند.
و اگر مردی غیر از شوهر بگوید: من با چشم خود دیدم که مردی با زنی نزدیکی می‌کرد به او می‌گویند تو از کجا مشاهده کردی و چرا آنجا رفتی که این جریان را بنگری.
اینک چون در راهی رفته‌ای که نباید می‌رفتی باید تو را ادب کرد که دیگر به مردان مسلمان و زنان مسلمان تهمت نزنی و بدون جهت در جامعه اشاعه فحشاء نکنی و حدودی که خداوند برای امثال شما مقرر کرده است باید اجراء شود، تا دیگران
[صفحه 764]
عبرت گرفته مردم را بدون جهت متهم نکنند و حیثیت افراد را پایمال

ننمایند. و باید زوج که زن خود را متهم به زنا کرده و مدعی رؤیت شده است چهار بار سوگند بخورد، هر سوگند به جای یک شاهد.
[صفحه 765]

1- صفوان بن یحیی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم مردی را با زور وادار می‌کنند تا با اداء سوگند زن خود را مطلقه کند، و بردگان خود را آزاد نماید، و اموال خود را صدقه دهد، آیا این مرد ملزم است طبق سوگندش عمل کند؟
فرمود: خیر ملزم نیست به سوگند خود عمل کند، زیرا حضرت رسول (ص) فرموده:
چند چیز از امت من رفع شده است، یکی از آنها چیزهائی است که با اکراه از آنها خواسته باشند، دوم آنچه را که طاقت انجام آن را ندارند، سوم اعمالی که از روی خطا و عدم توجه از آن‌ها سرزند.
2- اسماعیل بن سعد اشعری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم مردی سوگند یاد می‌کند که دیگر با خویشاوندان خود رفت و آمد نکند، گفت: رسول خدا (ص) فرمودند:
نذر و سوگند در معصیت و قطع رحم جایز نیست.
[صفحه 766]
راوی گوید: بار دیگر پرسیدم مردی را حاکم و یا سلطان وادار می‌کنند که زنش را با سوگند طلاق دهد، و او هم از ترس و زجر سلطان و یا حاکم سوگند یاد می‌کند و زنش مطلقه می‌گردد؟
امام رضا سلام الله علیه فرمود: با زور و ترس سوگند و طلاق جایز نیست، و آن مرد می‌تواند بعد از این با زن خود زندگی کند، و به آن سوگند و طلاق توجه نکند.
بار دیگر پرسید مردی از سلطان و حاکم می‌ترسد و سوگند می‌خورد تا از دست او نجات پیدا کند.
فرمود: این سوگند هم اعتبار و ارزش شرعی ندارد، بار دیگر سؤال کردم مردی می‌تواند برای مال برادرش سوگند یاد کند، همان طور که برای مال خودش قسم می‌خورد فرمود: آری.
3- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشتند:
علت این که در همه حقوق جز موضوع قتل مدعی باید بینه بیاورد و مدعی علیه سوگند یاد کند، برای این است که مدعی علیه منکر اتهام است و او نمی‌تواند بینه اقامه کند، و لیکن در موضوع قتل بینه بر مدعی علیه است و مدعی باید سوگند یاد کند.
علت این است که در این جا احتیاط حقوق مسلمانان شده است، و اگر چنانچه این طور مقرر نشده بود، خون مسلمان‌ها هدر می‌رفت و مسئله

قصاص منتفی می‌شد،
[صفحه 767]
و نیز برای این که قاتل متنبه گردد و به مجازات خود برسد، و چون او قدرت ندارد در این مورد بینه بیاورد، و یا کسی پیدا شود برای رفع اتهام او شهادت به نفع وی بدهد.
[صفحه 768]

1- عبدالله بن صلت گوید: خلیل بن هاشم والی نیشابور برای فضل بن سهل نوشت: یک نفر مجوسی در نیشابور فوت کرده و در وصیت خود نوشته مقداری از اموال او را به فقراء بدهند.
قاضی نیشابور آن مال را گرفته و به فقراء مسلمانان تقسیم کرده است، فضل ابن سهل این موضوع را برای من نوشت و از او کسب تکلیف کرد.
مأمون در پاسخ او گفت: من در این مورد نظری ندارم و نمی‌دانم چه حکمی بدهم، فضل موضوع را از حضرت رضا (ع) پرسید.
امام رضا فرمود: آن مرد مجوسی که برای فقرای مسلمانان وصیت نکرده است، اکنون باید به همان اندازه که از مال او برداشته شده و به فقرای مسلمین تقسیم گردیده، از اموال صدقات برداشته شود و به فقراء مجوس تقسیم گردد.
2- ریان بن شبیب گوید: مرده برای گروهی از نصرانیها وصیت کرد که مقداری از اموال او را به آنها بدهند، اصحاب ما می‌گفتند: این مال را در میان فقراء مسلمانان تقسیم کنید، من از حضرت رضا علیه‌السلام موضوع را پرسیدم.
فرمود: وصیت را همان طور که موصی در نظر گرفته اجراء کنید، خداوند متعال می‌فرماید: «فانما اثمه علی الذین یبدلونه».
[صفحه 769]
3- محمد بن عیسی گوید: من و یونس بن عبدالرحمان خدمت حضرت رضا (ع) رسیدیم، درب منزل آن حضرت گروهی اجتماع کرده بودند و از آن حضرت اذن ورود می‌خواستند.
در این هنگام اذن ورود داده شد و ما بعد از چند نفر وارد شدیم پس از اینکه سلام کردیم و امام رضا (ع) اذن جلوس فرمودند یونس بن عبدالرحمان گفت: ای سید من اجازه می‌دهید از شما مسئله‌ای بپرسم.
فرمود: سؤال کنید، یونس گفت: مردی از این جماعت وصیت کرد که از مالش یک اسب و یک شمشیر و هزار درهم به شخصی بدهند و او به جهاد برود و با دشمنان اسلام جنگ کند.
وصی آن اسب و شمشیر و هزار درهم را به یکی از اصحاب ما داد و او هم گرفت و لیکن نمی‌دانست که هنوز وقت جهاد نرسیده است، آیا این شخص باید به وصیت عمل کند و همراه لشکریان خلیفه وقت به جهاد برود و یا در یکی از مرزها اقامت کند.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: باید آن پول و اسب و شمشیر را به صاحبش برگرداند، و به جهاد و مرابطه نرود، زیرا هنوز وقت جهاد نرسیده است.

یونس گفت: آن مرد وصی متوفی را نمی‌شناسد و جای او را هم نمی‌داند فرمود: تحقیق کند و جای او را بدست بیاورد.
یونس گفت: تحقیق کرده و پیدا نکرده است، فرمود: اگر چنین است باید فقط مرزبانی کند و لیکن از جهاد و قتل خودداری کند.
یونس گفت: وی در مرز اقامت کرد و لیکن دشمن بر محل او حمله کرد و
[صفحه 770]
نزدیک بود که وارد منزل او گردد، در این جا چه باید بکند؟
فرمود: اگر چنین است باید با آنها جنگ کند و مقصودش دفاع از اسلام باشد نه از خلیفه و اتباع او زیرا در صورتی که کفار بر منطقه اسلامی مسلط گردند اصل اسلام در خطر قرار می‌گیرد، و در این صورت نام محمد صلی الله علیه و آله از بین می‌رود.
یونس گفت: برادرت زید در بصره خروج کرد و مرا به طرف خود فراخواند، و من اطمینان ندارم که جان سالم از این معرکه بیرون کند، نظر شما در این باره چیست من به طرف بصره حرکت کنم و با زید همکاری نمایم، و یا در کوفه دور از جنجال و غوغا زندگی کنم؟
فرمود: شما در کوفه زندگی کنید در صورتی که یونس در بصره قصری داشت.
راوی گوید: ما از نزد آن حضرت بیرون شدیم و هنوز به قادسیه نرسیده بودیم مشاهده کردیم، مردم از بصره فرار می‌کنند و می‌خواهند در بیابان‌ها برای خود پناهگاهی به دست بیاورند، و در این هنگام معلوم شد که ابوالسرایا منهزم شده و در کوچه‌های کوفه پنهان شده است.
مشاهده کردیم گروهی از فرزندان و اولاد علی بن ابی‌طالب از کوفه بیرون شده و از راه قادسیه عازم حجاز می‌باشند، یونس گفت: این است معنای کلمات حضرت رضا علیه‌السلام که فرمود: به طرف کوفه بروید، یونس از آن جا به طرف بصره رفت و از ناراحتی نجات پیدا کرد.
[صفحه 771]

از کتاب جنائز

مرگ مؤمن و کافر

1- علی بن فضال از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که پدرم فرمود: از حضرت صادق سلام الله علیه سؤال شد مرگ را برای ما تعریف کنید.
فرمود مرگ برای مؤمن مانند بوی خوشی است که آن را استشمام کند و از بوی خوش آن عطسه کند و از رنج و محنت دنیا آسوده می‌گردد، و لیکن برای کافر مانند این است که مارها و افعی‌ها او را بگزند و عقربها نیش خود را به او فرو کنند.
گفته شد گروهی از مردم می‌گویند: مرگ سخت‌تر است از اینکه بدن انسان را سوراخ کنند و یا بدن را به مقراض پاره نمایند و یا با سنگ آن را درهم کوبند و یا سنگهای بزرگ را روی حدقه بگذارند.
فرمود آری چنین است و لیکن برای کفار و گروهی از ستمکاران، مگر مشاهده نمی‌کنید که ستمکاران و فاجران در هنگام مرگ در عذاب و شکنجه هستند البته عذاب آخرت برای آنها از این هم سخت‌تر است.
گفته شد: ما مشاهده می‌کنیم بعضی از کفار بسیار آسان جان می‌دهند و مانند چراغی خاموش می‌شوند و در حال خنده و سخن گفتن جان می‌سپارند و بعضی از مؤمنین هم این چنین جهان را وداع می‌کنند و لیکن بعضی دیگر از اهل ایمان و کفار
[صفحه 772]
در هنگام مرگ بسیار ناراحت هستند و سخت جان می‌دهند.
امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر مؤمن در حال مرگ آسان و راحت قبض روح شود برای این است که زود به ثواب آخرت برسد و اگر به سختی جان می‌دهد برای این است که گناهان وی آمرزیده شود و پاک و پاکیزه از دنیا برود.
و اگر کافری در هنگام مرگ به راحتی مرد برای این است که پاداش نیکیهای خود را در آخرین ساعتهای دنیا دریافت کند و در آخرت به عذابی که برایش مهیا شده برسد و اگر کافری به سختی جان می‌دهد برای این است که عذاب او شروع شده است.
2- حضرت رضا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بسیار در یاد مرگ باشید و از مرگی که لذتها را از بین می‌برد بترسید.

علت غسل میت

محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من فرمود: علت غسل میت این است که میت از کثافتهای مرض پاک و پاکیزه شود زیرا وی پس از مرگ با فرشتگان و اهل آخرت ملاقات می‌کند و لازمه این ملاقات طهارت و پاکی می‌باشد.
مستحب است که هرگاه بر خداوند و پاکان وارد شود و با اهل آخرت تماس گیرد نظیف و طاهر باشد و با طهارت در پیشگاه پروردگار حاضر شود تا برای او از پروردگار طلب شفاعت کنند.
علت دوم این است که گفته می‌شود میت در هنگام مرگ از وی نطفه بیرون می‌آید و غسلش از این جهت است و علت اینکه هر کس میت را غسل دهد و یا دستش
[صفحه 773]
به بدن میت برسد باید غسل کند از این جهت است که هنگامی که روح از بدن آدمی بیرون شد چرک و کثافت و اثر ناخوشی در او می‌ماند برای همین جهت باید کسانی که دست خود را به میت زده‌اند غسل کنند و خود را پاک سازند.
4- حسن بن النضر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم گروهی مسافرت می‌کنند و در هنگام سفر یکی از آنها فوت می‌کند و یکی از آنها هم جنب می‌شود و آنها مقداری هم آب دارند آیا با آن آب جنب غسل کند و یا میت خود را با آن آب غسل دهند.
فرمود: جنب از آن آب غسل می‌کند و به میت نمی‌رسد زیرا غسل جنابت واجب و غسل میت سنت است.
5- عبدالملک گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم مردی مقداری از پرده‌ی کعبه را خریداری کرد، مقداری از آن را در حوائج خود خرج کرد و مقداری هم در دستش باقی است آیا می‌تواند آن را بفروشد.
فرمود: می‌تواند بفروشد و ببخشد و از او نفع پیدا کند و از برکت او سود ببرد
گفتم آیا می‌تواند آن پارچه را برای خود کفن کند؟ فرمود: نمی‌تواند.

6- یونس بن عبدالرحمان گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم مردم در هنگام نماز میت فقط در تکبیر اول دست‌های خود را بالا می‌برند و در سایر تکبیرها دست‌های خود را حرکت نمی‌دهند، من هم مانند آنها رفتار کنم؟ فرمود: شماها در هر تکبیر دست‌های خود را بالا ببرید.
7- حسین بن سعید برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشت و از آن جناب
[صفحه 774]
پرسید آیا تابوت را از یک طرف مخصوص باید برداشت، و یا از هر طرف گرفت فرق نمی‌کند؟ فرمود: از هر طرف خواستید حمل کنید.
8- از حضرت رضا (ع) سؤال شد جنازه را با شعله‌های آتش می‌توان بیرون کرد فرمود: دختر پیغمبر را در شب از خانه بیرون کردند و در مقابل جنازه‌اش چراغ حمل می‌کردند.
9- حضرت رضا (ع) از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) هنگامی که جبرئیل خبر درگذشت نجاشی را آورد بسیار محزون شد و به مسلمانان فرمود: برادر شما اصحمه درگذشت، و سپس از مدینه بیرون شد و بر او نماز گزارد و هفتاد تکبیر گفت، و خداوند همه بلندیها را برای آن حضرت پست کرد و آن جناب جنازه نجاشی را در حبشه مشاهده فرمود.
10- حضرت رضا (ع) از پدرانش از حسین بن علی علیهماالسلام روایت کرده که فرمود: پیغمبر اکرم را مشاهده کردم بر جنازه‌ی عمویش حمزه پنج تکبیر گفت، و بر سایر شهداء نیز پنج تکبیر، و سپس هفتاد تکبیر دیگر را نیز بر جنازه حمزه گفتند.
11- حسن بن النضر گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم چرا بر میت پنج تکبیر می‌گویند، فرمود: روایت می‌کنند که از پنج نماز شبانه‌روز گرفته شده است سپس فرمود: این ظاهر حدیث است، اما وجه دیگر اینکه خداوند متعال برای بندگانش پنج چیز واجب گردانیده است.
واجبات پنج‌گانه عبارتند از: نماز، زکوة، صیام، حج، و ولایت، برای میت از هر کدام این واجبات یک تکبیر قرار داده و واجب کرده است.
هر کس ولایت را قبول کرده پنج تکبیر می‌گوید، و هر کس قبول نکرده
[صفحه 775]
است، چهار تکبیر می‌گوید، و از این جهت شما پنج تکبیر می‌گوئید، و مخالفان شما چهار تکبیر می‌گویند.
12- اسماعیل بن سعد اشعری گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم نماز میت چند تکبیر دارد؟ فرمود: مؤمن پنج تکبیر و منافق چهار تکبیر.

13- احمد بن محمد از مردی از امام رضا (ع) روایت می‌کند که خدمت آن جناب عرض کردم: کودک در چه سالی بر جنازه‌اش نماز گزارده می‌شود؟ فرمود: در هر سال می‌توانید بر آن نماز گزارید مگر اینکه کودک از مادر ناقص متولد شود.

14- اسماعیل بن همام از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت باقر سلام الله علیه در هنگام احتضار فرمودند:
هنگامی که از دنیا رفتم زمین را بشکافید و لحد ترتیب بدهید، اگر گفته شد رسول خدا (ص) در لحد دفن شد قبول کنید.
15- محمد بن اسحاق گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردم محل ما، بعد از دفن میت، دست خود را بالای قبر می‌گذارند.
فرمود: کسی می‌تواند این عمل را انجام دهد که به نماز میت نرسیده باشد، و اما اگر کسی بر میت نماز خواند نمی‌تواند انجام دهد.

16- حضرت رضا (ع) از پدرش روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام [صفحه 776]
مردی را دید که از مرگ فرزندش بسیار بی‌تابی می‌کرد، فرمود: ای مرد تو از مصیبت کوچک ناراحت هستی و از مصیبت بزرگ فراموش کرده‌ای.
تو اگر در فکر مرگ بودی خود را برای آن آماده می‌ساختی، اینک مستعد مصیبت بعد از مرگ باش و از مرگ فرزندت ناراحت نباش.
[صفحه 777]

از کتاب ارث

1- یونس بن عبدالرحمان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم قربانت گردم چگونه موضوع ارث در اولاد یک نفر متفاوت است، مثلا پسر از دختر زیاد می‌برد، در صورتی که دختر از پسر ضعیف‌تر است.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال مردان را بر زنان فضیلت و برتری داده، و مقام آنها را یک درجه بالاتر برده است، و نیز برای اینکه زنان شوهر می‌کنند و شوهران خرج آنها را می‌دهند.
2- احمد بن عامر طائی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که یک نفر از اهل شام از آن جناب پرسید چرا میراث را دو قسمت به پسر و یک قسمت به دختر می‌دهند.
فرمود هنگامی که آدم و حوا در بهشت بودند و از درخت ممنوعه گندم خوردند، حواء یک دانه گندم خودش خورد و دو دانه به آدم علیه‌السلام داد. از این جهت سهم مرد دو برابر سهم زن است.
3- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب مسائل من نوشت:
علت اینکه به زنان نصف ارث می‌دهند و به مردان دو برابر از این جهت است که زن هنگامی که شوهر کرد از شوهر خود نفقه می‌گیرد و لیکن مرد باید مخارج خانواده
[صفحه 778]
خود را بدهد و برای همین جهت سهم مردان زیاد شده است.
علت دیگر اینکه زنان در تحت نفقه مردان هستند و بر مرد لازم است وسائل زندگانی زن را فراهم کند و مخارج و نفقه آن را بپردازد و بر زنان هم‌چنین شرطی نیست و واجب النفقه ندارند از این رو خداوند متعال حق پسر را زیاد کرد، و در قرآن مجید هم فرمود:
«الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم»

4- محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ مسائل من نوشت:
علت اینکه از ضیاع و عقار ارث نمی‌برند مگر از اعیان از این جهت است که باغ و ملک قابل تغییر و تبدیل نیستند و لیکن زن امکان قطع بین او و شوهرش می‌رود و طلاق بین آنها را جدائی می‌اندازد، در صورتی که اولاد چنین نیستند و اتصال آنها با پدر هرگز قطع نمی‌گردد در صورتی که روابط زن و شوهر دائمی نیست.
پس بنابراین کسی که پیوند خانوادگی او ثابت نیست و امکان تغییر و تبدیل در آن هست، میراث آن هم باید با سایر افراد خانواده فرق داشته باشد.
5- محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم مردی درگذشت و از وی یک زنی که با وی قرابت داشت ماند و کسی دیگر نداشت که میراث او را دریافت کند فرمود: همه این مال را باید به آن زن بدهند.

6- عباس بن هلال گوید حضرت رضا علیه‌السلام فرمود ابن ابی‌لیلی و ابن شبرمه وارد مسجدالحرام شدند و خدمت حضرت باقر علیه‌السلام رسیدند امام
[صفحه 779]
باقر فرمود شما از روی چه قضاء را انجام می‌دهید؟
گفتند: از کتاب خدا و سنت رسول. فرمود اگر موضوعی پیش آمد که در کتاب و سنت نبود در این مورد چه می‌کنید.
گفتند با رأی خود عمل می‌کنیم!
حضرت باقر فرمود: با رأی خود؟! اینک بفرمائید یک زن و کنیزش دو کودک را شیر می‌دادند در این هنگام سقف خانه فرود آمد و آن دو زن مردند و هر دو کودک سالم ماندند در اینجا چگونه حکم می‌کنید؟
گفتند قیافه‌شناس می‌آوریم تا کودکان را تشخیص دهد فرمود قیافه‌شناس نمی‌تواند در هر جا حکم واقعی را بیان کند.
ابن ابی‌لیلی و ابن شبرمه گفتند شما بفرمائید در این باره چه باید کرد؟
ابن‌داود که یکی از خدمتکاران آن حضرت بود، گفت: شنیده‌ام امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: هر قومی که امور خود را به پروردگار واگذارند و در امور مشکله قرعه بیاندازند حق را خواهند یافت در این هنگام امام علیه‌السلام ساکت شد.
[صفحه 780]

از کتاب رجال و تاریخ

ابوجریر قمی

1- زکریا بن آدم گوید: در اول یک شبی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و چند روزی بود که از مرگ ابوجریر قمی می‌گذشت، امام علیه‌السلام فرمود:
جریر چگونه است و از حال او پرسید، و سپس برای او طلب رحمت و مغفرت کردند.
ما آن شب را به گفتگو پرداختیم تا فجر طلوع کرد، و حضرت برخاست و نماز صبح را به جای آورد.
مؤلف گوید:
ابوجریر قمی یکی از محدثین و روات جلیل‌القدر است، و اخبار او در کتب حدیث آمده است، قبر این محدث بزرگ هم اکنون در قبرستان شیخان در شهرستان مقدس قم موجود است، و نگارنده مکرر آن قبر مبارک را زیارت کرده است.

ابوحمزه ثمالی

2- فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: ابوحمزه ثمالی در زمان خود مانند سلمان در زمانش بود، و او چهار امام از اهل‌بیت علیهم‌السلام را ملاقات کرد.
[صفحه 781]
علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، و مدتی از عصر موسی بن جعفر علیهم‌السلام.

3- عبدالله بن مهران گوید: بزنطی گفت: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم، صفوان بن یحیی و محمد بن سنان هم با من بودند، مدتی در خدمت آن جناب نشستیم، و بعد حرکت کردیم.
فرمود: ای احمد شما بنشین، من هم بار دیگر جلوس کردم، امام علیه‌السلام با من شروع به سخن کرد. من مسائلی از آن جناب پرسیدم و او پاسخ می‌داد، تا مدتی از شب گذشت.
هنگامی که تصمیم گرفتم از منزلش بیرون شوم، فرمود: ای احمد می‌روی و یا در اینجا می‌مانی، عرض کردم: قربانت گردم هر طور اراده فرمائی عمل خواهم کرد.
فرمود: در این جا باش اکنون همه مردم خوابیده‌اند و پاسبانان در شهر گردش می‌کنند، حضرت برخاست و به اطاق دیگری رفت، من وقتی که دیدم امام از اطاق بیرون شدند سجده شکر به جای آوردم، و گفتم: حجت خداوند برای من ارزش قائل شد و مرا از میان دوستان انتخاب کرد و در منزل خود نگاه داشت.
هنوز در سجده‌ی شکر بودم که دیدم با پای خود مرا متوجه کرد و من برخاستم، دست مرا گرفت و فشار داد و سپس گفت: ای احمد علی علیه‌السلام به عیادت صعصعة بن صوحان رفت، هنگامی که از منزل او بیرون می‌شد فرمود: ای صعصعه به برادرانت افتخار نکن که من به عیادت شما آمده‌ام، اینک از خداوند بترس و متوجه
[صفحه 782]
اعمالت باش.

احمد بن سابق

4- سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا علیه‌السلام برای یحیی بن ابی‌عمران و اصحاب او نامه‌ای نوشتند، و در آن تذکر داده بودند که از احمد بن سابق ملعون استخوان شکسته و سرشکافته دوری کنید.
ابوجعفر محمد بن عبدالله گفت: در میان ما کسی او را به این صفت نمی‌شناخت وقتی سرش را برهنه کرد معلوم شد سرش شکافته شده است، وی از واقفیه به شمار می‌رفت و پس از مدتی شراب خورد و گرفتاریهائی برایش پیش آمد.

احمد بن عمر حلبی

5- احمد بن عمر حلبی گوید: در منی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم گفتم: قربانت گردم ما خانواده‌ای بودیم در کمال رفاهیت و آسایش زندگی می‌کردیم، و خداوند همه آن نعمت‌ها را از ما گرفت، و اینک به کسانی نیازمند شده‌ایم که به ما احتیاج داشتند.
فرمود: احمد حالت چگونه است، عرض کردم: حالم را مشاهده می‌کنی، فرمود: ای احمد دوست داری همه دنیا را به تو بدهند و مانند این ستمکاران زندگی کنی؟
عرض کردم نه به خداوند سوگند هرگز دوست ندارم مانند جباران زندگی کنم، امام رضا علیه‌السلام از سخنان من خنده کرد.
[صفحه 783]

6- بزنطی گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: حسن بن زراد رساله‌ای برای ما آورد، فرمود: راست گفته، و لیکن شما زراد نگوئید، بلکه وی را «سراد» خطاب کنید خداوند متعال می‌فرماید: «و قدر فی السرد».

حسین بن مهران

7- احمد بن محمد گوید: حسین بن مهران نامه‌ای برای حضرت رضا (ع) نوشت، و آن حضرت را امر و نهی می‌کرد، حسین بن مهران از واقفیه بود و لیکن در عقیده خود گرفتار شک و تردید شده بود، حضرت رضا جوابی برای او نوشت و برای اصحاب خود نیز فرستاد.
اصحاب نامه آن حضرت را استنساخ کردند و برای آن جناب فرستادند تا حسین بن مهران آن نامه را مخفی نکند.
مؤلف گوید:
این نامه بسیار مفصل است به اصل کتاب مراجعه شود.

حسین بن قیاما

8- حسین بن بشار گوید: من و حسین بن قیاما از حضرت رضا علیه‌السلام اذن گرفتیم و در حربا خدمت آن جناب رسیدیم، پس از اینکه در محضرش آرام گرفتیم فرمود: مقصود خود را بیان کنید.
حسین بن قیاما گفت: زمین خالی از امام خواهد بود؟ فرمود: خیر، بار دیگر پرسید در زمین دو امام ممکن است وجود داشته باشد؟
گفت: این هم ممکن نیست مگر یکی از آن دو امام ساکت باشد، حسین گفت:
[صفحه 784]
پس معلوم شد شما امام نیستید؟!
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: چرا من امام نباشم، گفت: برای اینکه تو فرزندی نداری و امام باید فرزندی داشته باشد که پس از وی عهده‌دار مقام امامت باشد.
حضرت رضا فرمود: به خداوند سوگند در آینده نزدیک خداوند متعال به من فرزندی عطا خواهد کرد و در جای من به امامت خواهد نشست، حق را زنده و آشکار خواهد ساخت و باطل را محو و نابود خواهد کرد.

حمزة بن بزيع

9- حسن بن حسين خثعمى گويد: در محضر مبارک حضرت رضا عليه‌السلام گفتگو از حمزة بن بزيع پيش آمد، امام عليه‌السلام براى او طلب رحمت كرد، يكى از حاضران گفت: وى معتقد است كه پس از موسى بن جعفر امامى نيست. حضرت رضا بار ديگر براى او طلب رحمت كرد و فرمود: هر كس امامت مرا انكار كند مانند اين است كه امامت پدران مرا منكر گردد.

10- ابوعمرو کشی گوید: دعبل بن علی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسید در هنگامی که آن جناب در خراسان بود، پس از اینکه در مجلس حضرت وارد شد عرض کرد: من قصیده‌ای درباره‌ی شما سروده‌ام و با خود عهد کرده‌ام که او را نخست در محضر شما بخوانم.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: قصیده خود را بخوانید. وی ابتداء این دو بیت را قرائت کرد:
الم ترأنی من ثلاثین حجة
أروح و أغدوا دائم الحسرات
أری فیئهم فی غیرهم متقسما
و ایدیهم من فیئهم قصرات
[صفحه 785]
راوی گوید: پس از اینکه دعبل شعر خود را خواند حضرت رضا علیه‌السلام از مجلس برخاست و به اندرون رفت، و یک کیسه خز که در آن ششصد دینار بود به یکی از کنیزکان خود داد و فرمود: این کیسه را به دعبل بدهید، و بگوئید این خرج سفر شما است و ما را معذور بدارید.
وقتی که کنیز کیسه را به دعبل داد گفت: به خداوند سوگند من این قصیده را به خاطر پول نگفته‌ام، و برای پول گرفتن هم به اینجا نیامده‌ام، و لیکن از حضرت رضا بخواهید یکی از جامه‌های خود را به من بدهد.
کنیز برگشت و گفت: مولایم می‌فرمایند این پیراهن مرا بگیر و دینارها را هم بردار که روزی به دردت خواهد خورد.
مؤلف گوید:
داستان دعبل مفصل است و ما تفصیل آن را در اول کتاب ضمن حالات حضرت رضا علیه‌السلام ذکر کردیم، به آنجا مراجعه شود.

زرارة بن أعين

11- یحیی بن محمد گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم بهترین عبادتی که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند چیست؟
فرمود: چهل و شش رکعت نماز واجب و مستحب، گفتم: این روایت زراره است.
فرمود: مگر کسی راستگوتر از زراره هست؟!

12- زکریا بن آدم گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم در نظر [صفحه 786]
دارم از میان اهل‌بیت خودم مهاجرت کنم، زیرا در میان آنها گروهی نادان پیدا شده‌اند.
فرمود: از این تصمیم بگذر، خداوند به وسیله تو بلاها را از اهل‌بیت تو دفع می‌کند همان طور که اهل بغداد را به خاطر موسی بن جعفر از بلاها محافظت می‌کند.
13- علی بن مسیب گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم محل من از شما دور است و به شما دسترسی ندارم، و در هر وقت نمی‌توانم خدمت شما برسم، مسائل دینی خود را از کدام شخص اخذ کنم.
فرمود: از زکریا بن آدم قمی که دین و دنیایش محفوظ و مورد اطمینان است، راوی گوید: من برگشتم و هر چه احتیاج داشتم از وی سؤال می‌کردم.
14- محمد بن اسحاق و حسین بن محمد گویند: سه ماه بعد از درگذشت زکریا بن آدم برای انجام مناسک حج بیرون شدیم. در بین راه نامه حضرت رضا (ع) به ما رسید.
در آن نامه نوشته شده بود، قضاء پروردگار درباره آن مرد رسید خداوند او را رحمت کند، و در آن روز که متولد شد و قبض روح گردید و روزی که مبعوث گردد.
زکریا بن آدم در ایام زندگی خود عارف به حق بود، در برابر حق و دفاع از حق شکیبا و همه مشکلات را تحمل می‌کرد، و از آنچه خدا و رسولش دوست داشتند مضایقه نداشت، و با ایمان ثابت از جهان درگذشت، خداوند او را با اعمالش محشور کند و او را به آرزوهایش برساند.
[صفحه 787]

سعیدة

15 - عباس بن هلال گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: سعیده جاریه حضرت صادق (ع) از اهل فضل و کمال بود، و روایاتی از حضرت نقل کرده بود، که از آن جمله وصیت حضرت رسول (ص) بود.
امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: از خداوند متعال مسئلت دارم که تو را در بهشت با من تزویج کند، سعیده نزدیک حضرت صادق زندگی می‌کرد و همواره در مسجد رسول خدا دیده می‌شد، و پیوسته در راه مکه و مدینه بود، و آخرین سخن او این بود که گفت: به ثواب خود رسیدیم، و از عذاب ایمن شدیم.

سفیان بن عیینه

16 - عباس بن هلال گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: سفیان بن عیینه نزد حضرت صادق (ع) آمد و گفت: شما باید تا کی تقیه کنی؟ و اکنون پیر شده‌ای باید دست از تقیه برداری.
امام علیه‌السلام فرمود: سوگند به آن کسی که محمد را به حق برانگیخت اگر مردی تمام عمرش را بین رکن و مقام نماز بگزارد، و بدون ولایت ما در محشر حاضر گردد، در جاهلیت و نادانی مرده است.

صعصعة بن صوحان

17 - حضرت رضا (ع) فرمود: على (ع) به عيادت صعصعه در حالى كه مريض بود رفتند، و فرمودند: اى صعصعه از اين كه من از شما عيادت كرده‌ام به برادران خود افتخار نكنى، و همواره متوجه خود باش و بدان كه خطر اكنون به تو رسيده است و بايد از آرزوهاى خود دست بكشى.
[صفحه 788]

صفوان بن یحیی و اسماعیل بن خطاب

18 - معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: خداوند اسماعیل ابن خطاب و صفوان بن یحیی را رحمت کند آن دو نفر از پیروان پدرم بودند و هر کس از ما پیروی کند خداوند او را داخل بهشت می‌کند.
صفوان بن یحیی در سال دویست و ده در مدینه از دنیا رفت، و حضرت جواد علیه‌السلام حنوط و کفن برای او فرستاد و به اسماعیل بن موسی گفت: بر جنازه او نماز گزارد.

19 - یونس بن عبدالرحمان گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم فرمود: علی ابن ابی‌حمزه مرد؟ گفتم آری وی درگذشت.
فرمود: وی داخل دوزخ شد، من از این سخن وحشت کردم بار دیگر فرمود: از وی پرسیدند امام بعد از موسی کیست؟ گفت: بعد از او امامی نمی‌شناسم، در این هنگام ضربتی به او زدند و قبرش پر از آتش شد.
20 - احمد بن محمد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در محله بنی‌زریق توقف کرده بودند، با صدای بلند فرمودند: ای احمد گفتم: بلی.
فرمود: هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات کردند مردم خواستند نور خداوند را خاموش کنند و لیکن خداوند نور خود را به وسیله امیرالمؤمنین علیه‌السلام حفظ کرد، پس از درگذشت ابوالحسن موسی علیه‌السلام نیز علی بن ابی‌حمزه خواست نور خداوند را خاموش کند، و لیکن خداوند نور خود را از خاموشی حفظ کرد.
[صفحه 789]
اکنون بدان اهل حق اگر کسی با آنها همکاری کند خوشحال می‌شوند. و اگر یکی آنان را ترک گوید ناراحت نمی‌گردند، زیرا آنها در عقیده خود ثابت می‌باشند و لیکن اهل باطل هر گاه کسی در میان آنها داخل می‌شود خوشحال می‌گردند و اگر آنها را ترک گوید ناراحت می‌شوند، زیرا آنها در دین و عقیده خود شک دارند.
21 - حمیری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: علی بن ابی‌حمزه از این جهت با ما مخالفت کرد که او مقداری از اموال حضرت ابوالحسن موسی علیه‌السلام را که در نزدش بود ضبط کرد و به ما برنگردانید.
در صورتی که همه وکلاء پدرم بعد از وفات آن حضرت همه اموال او را برای من آوردند، و لیکن ابن ابی‌حمزه اموال را نزد خود نگهداشت و با ما قطع رابطه کرد و منظورش این بود که اموال را ضبط کند.
ابوحمزه در ابتداء برایش شبهه‌ای پیش آمد که در آن دقت نکرد و عقیده خودش را به مردم هم گفت، و پافشاری ورزید، و پس از اینکه حق آشکار گردید نخواست اشتباهات خود را ترک گوید و عقیده فاسدش را تکذیب نماید، او در مورد چند روایت که آنها را به طور غلط و اشتباه تاویل کرد منحرف شد، و اکنون هم دست از انحراف خود بر نمی‌دارد و همان تاویلات باطله خود را تکرار می‌کند و مردم را گمراه می‌سازد.

22 - علی بن خطاب که از واقفیه بود گوید: در عرفه حضرت رضا علیه‌السلام را با چند نفر از عموزادگانش دیدم، علی بن موسی در نزدیک من توقف کرد، من
[صفحه 790]
در آن حال تب داشتم و حالم بسیار بد بود، و تشنگی بر من غلبه داشت.
وی به یکی از غلامانش چیزی گفت که من آن را درک نکردم غلام فرود آمد و مقداری آب آورد، آب را خورد و زیادی آن را بر سرش ریخت بار دیگر فرمود: این ظرف را پر از آب کن و به آن پیر مرده بده.
علی بن خطاب گوید: غلام آب را برایم آورد، و گفت: تب داری گفتم: آری گفت: از این آب بخور. من از آن آب خوردم و تبم قطع شد.
یزید بن اسحاق گفت: وای بر تو ای علی باز چه می‌گوئی و منتظر چه هستی؟
گفتم: ای برادر دست از ما بردار.

23 - سلیمان بن جعفر گوید: علی بن عبیدالله علوی گفت: دوست دارم خدمت حضرت رضا علیه‌السلام برسم، گفتم پس چرا به ملاقات ایشان نمی‌روی، گفت: عظمت و بزرگی او مانع ملاقات شده است.
راوی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در این هنگام کسالتی پیدا کردند و مردم از آن حضرت عیادت کردند، من علی بن عبیدالله را ملاقات کرده و به او گفتم: اکنون می‌توانی آن حضرت را ملاقات کنی زیرا وی مریض است و مردم به عیادت او می‌روند.
راوی گوید: همراه من خدمت حضرت رضا علیه‌السلام آمد، امام رضا از وی بسیار تجلیل و احترام کرد و بر مقام و منزلت او افزود، علی بن عبیدالله از برخورد با آن جناب بسیار خوشحال و مسرور شد، بعد از مدتی علی بن عبیدالله مریض شد و در منزل خود بستری گردید.
[صفحه 791]
امام رضا علیه‌السلام به عیادت او رفت و من هم همراهش بودم. امام علیه‌السلام در منزل او نشست تا همه مردم بیرون شدند.
پس از اینکه از منزل او بیرون شدیم، یکی از کنیزان ما گفت: ام‌سلمه زن علی ابن عبیدالله از اندرون بیرون شد و آمد جائی که امام رضا علیه‌السلام در آنجا نشسته بود بوسید.
سلیمان گوید: پس از اینکه این موضوع را شنیدم بار دیگر به منزل علی بن عبیدالله رفتم، و او نیز جریان زنش را نقل کرد، سلیمان گوید من این موضوع را برای امام رضا علیه‌السلام نقل کردم.
فرمود: ای سلیمان علی بن عبیدالله و زنش از اهل بهشت می‌باشند، ای سلیمان فرزندان علی و فاطمه هر گاه مقر به امامت ما باشند مانند سایر مردم نیستند.

علی بن مروان جوانی

24 - محمد بن عیسی گوید: جوانی با حضرت رضا علیه‌السلام به طرف خراسان رفت، و با او خویشاوندی هم داشتند.

25 - یعقوب بن یقطین گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: علی بن یقطین درگذشت در حالی که موسی بن جعفر علیهماالسلام از وی راضی بود.

قیس

26 - معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مردی از اصحاب علی علیه‌السلام که نامش قیس بود مشغول نماز خواندن بود، پس از این که یک
[صفحه 792]
رکعت نماز گزارد یک مار سیاه پیدا شد و به محل سجده رفت، هنگامی که آن مرد به سجده رفت مار در گردن او پیچید و سپس در پیراهن او قرار گرفت.
سپس فرمود: من نیز یک روزی از «فرع» می‌آمدم، هنگام نماز از مرکب پائین آمدم، و رفتم در کنار یک بوته نماز بگزارم، پس از اینکه یک رکعت نماز گزاردم ناگهان یک افعی به طرف من آمد، من نماز خود را تمام کردم و توجهی به آن مار بزرگ ننمودم.
مار به من نزدیک شد و بعد رفت در زیر علف‌ها پنهان شد، بعد از فراغ از نماز و دعا به همراهان خود گفتم: مار در زیر علف‌ها پنهان شد، و هر کس از خداوند بترسد خداوند او را کفایت می‌کند.

محمد بن ابی‌زینب ابوالخطاب اسدی

27 - ابویحیی الواسطی گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب مطالب دروغ به امام صادق علیه‌السلام نسبت می‌داد و خداوند حرارت آهن را به او چشانید.

محمد بن سنان

28 - محمد بن سنان گوید: از درد چشم به حضرت رضا علیه‌السلام شکوه کردم، کاغذی برداشت و در آن چیزی نوشت و به من فرمود: همراه خادمی نزد ابوجعفر فرزندش برویم، به اتفاق خادم نزد آن جناب رفتیم.
خادم نامه را باز کرد و در مقابل ابوجعفر علیه‌السلام نهاد، ابوجعفر نامه را می‌خواند و سر خود را به طرف آسمان بلند می‌کرد و چیزی می‌گفت، در این هنگام درد چشم من خوب شد، سپس عرض کردم خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد همان طور
[صفحه 793]
که عیسی (ع) را شیخ بنی‌اسرائیل قرار داد.

29 - محمد بن فرات از غلات بود و شراب هم می‌خورد، حضرت رضا (ع) برای او یک سجاده و یک دانه خرما فرستادند.
محمد گفت: سجاده را از این جهت برایم فرستاده که نماز بگزارم و خرما را از این جهت فرستاده که نبیذ نخورم نصر بن صباح می‌گفت: محمد بن فرات از اهل بغداد بود.
30 - یونس بن عبدالرحمان گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: ای یونس دیدی محمد بن فرات دروغ‌ها درباره من منتشر کرده است، عرض کردم خداوند او را از رحمت خود دور کند و او را رسوا سازد.
فرمود: همین طور هم شده است خداوند او را به حرارت آهن گرفتار کرد همانطور که افراد گذشته را که درباره‌ی ما دروغ جعل کرده بودند گرفتار کرد.
ای یونس این مطلب را از این جهت گفتم که مردم را از مکر و فریب این گونه افراد مطلع کنید، و اعلام کنید آنان را لعنت کنند، و از آنها بیزاری جویند همان طور که خداوند آنها را لعنت فرموده است.
31 - علی بن اسماعیل میثمی گوید: حضرت رضا (ع) فرمود: محمد بن فرات مرا اذیت کرد خداوند حرارت آهن را بر او بچشاند، همان طور که ابوالخطاب جعفر بن محمد علیهماالسلام را اذیت کرد.
هیچ یک از خطابیان مانند محمد بن فرات ما را اذیت نکرد، به خداوند سوگند هر کس ما را اذیت کند پروردگار او را گرفتار حرارت آهن خواهد کرد.
[صفحه 794]

مرزبان بن عمران اشعری

32 - مرزبان بن عمران گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم می‌خواهم مسئله بزرگی از شما بپرسم، فرمود: بپرس، مرزبان گفت: من از شیعیان شما هستم و نامم در دفتر شما هست؟
فرمود: آری.

مسافر، غلام امام رضا

33 - محمد بن عیسی گوید: مسافر می‌گفت: حضرت رضا (ع) در خراسان به من فرمودند: نزد ابوجعفر بروید که وی امام شما می‌باشد.

34 - کشی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که میثم تمار خدمت علی علیه‌السلام آمد و خواست آن حضرت را ملاقات کند.
در جواب او گفته شد که علی خوابیده است، در این هنگام میثم فریاد زد و گفت: بیدار باش ای کسی که به خواب رفته‌ای! به خداوند سوگند محاسنت از خون سرت رنگین خواهد شد، علی علیه‌السلام بیدار شد و فرمود: میثم را اجازه دهید وارد شود.
علی علیه‌السلام فرمود: به خداوند سوگند راست گفتی، و تو نیز دست و پایت بریده خواهد شد و زبانت قطع خواهد گردید، و روی یک درخت خرما در کناسه کوفه آویخته خواهی شد، و هم‌چنین خالد بن مسعود، و حجر بن عدی، و
[صفحه 795]
محمد بن اکثم نیز مصلوب خواهند شد.
میثم گوید: در نفس خود گفتم: علی علم غیب می‌گوید عرض کردم: یا امیرالمؤمنین این حوادث پیش خواهد آمد و ما چند نفر گرفتار خواهیم شد.
فرمودند: آری به پروردگار کعبه من این اخبار را از حضرت رسول (ص) شنیده‌ام و او این حوادث را برای من بیان داشته و تعریف کرده است.
گوید: عرض کردم کدام افراد مرا به دار خواهند زد، فرمود: مردی سرکش و ستمکار و فرومایه فرزند کنیز بدکار عبیدالله بن زیاد تو را خواهد کشت.
گوید: ما به اتفاق به طرف کناسه می‌رفتیم و او از کنار آن درخت خرما می‌گذشت و می‌فرمود: ای میثم تو را با این درخت داستانی است.
راوی گوید: پس از این که عبیدالله بن زیاد والی کوفه شد و در کوفه مستقر گردید، یکی از روزها از کناسه عبور کرد و علمش بر شاخه‌های آن درخت گیر کرد و پاره شد، عبیدالله تطیر کرد و دستور داد آن درخت را قطع کردند.
یکی از نجاران کوفه آن درخت را خرید و او را چهار قطعه کرد، میثم گوید: به فرزندم صالح گفتم: یک میخ آهنین بردار و نام من و پدرم را روی یکی از ساقه‌های آن نقش کن.
چند روز از این واقعه گذشت گروهی از مردم بازار آمدند و گفتند: ای میثم با ما حرکت کن نزد امیر برویم و از رئیس بازار شکایت کنیم و بخواهیم او را از بازار عزل کند، و دیگری را برای بازاریان تعیین کند.
میثم گوید: من سخنگوی آن مردم بودم، هنگامی که در نزد ابن زیاد سخن می‌گفتم وی از سخنان من اظهار شگفتی کرد، و از گفتارم سخت ناراحت

شده بود.
[صفحه 796]
در این هنگام عمرو بن حریث گفت: ای امیر این سخنگو را می‌شناسی؟ گفت: او کیست؟.
عمرو گفت: این میثم تمار دروغگو است! عبیدالله بن زیاد که تکیه داده بود برخاست و گفت: چه می‌گوید؟! گفتم: ای امیر دروغ می‌گوید، بلکه من راست‌گو و غلام مردی راستگو هستم.
عبیدالله گفت: باید از علی بن ابی‌طالب بیزاری جوئی و او را فحش دهی و از عثمان تعریف و تمجید کنی، و اگر نه دست و پایت را خواهم برید و به دارت خواهم زد.
میثم گوید: من در این هنگام گریه کردم و گریه‌ام از سخنان او بود نه از تهدید به قتل گفتم: به خداوند سوگند من از تهدید شما گریه نکردم، بلکه از گفته‌هایت گریه نمودم.
روزی که سید و مولای من علی علیه‌السلام خبر داد که مرا با دست و پای بریده بر دار خواهند آویخت در ابتداء شک کردم، گفت: مولایت چه گفت؟
میثم گفت: مولایم خبر داد که فرزند کنیز بدکار عبیدالله بن زیاد تو را پس از قطع دست و پا به دار خواهد آویخت.
عبیدالله پس از شنیدن این سخن در خشم و غضب آمد و گفت: به خداوند سوگند اکنون دست و پایت را قطع خواهم کرد، و زبانت را خواهم گذاشت تا کذب مولایت آشکار گردد، فورا دستور داد دست و پای او را قطع کردند و سپس امر کرد بر دارش زنند.
میثم در بالای دار فریاد زد ای مردم هر کس می‌خواهد از علوم و اخبار علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام مطلع گردد، حاضر شود تا مطالبی برای شما نقل کنم.
[صفحه 797]
راوی گوید: مردم از اطراف و اکناف اجتماع کردند، و میثم شروع به سخن کرد، و از عجائب و شگفتیها سخن گفت.
عمرو بن حریث در این هنگام از آن محل عبور می‌کرد و در نظر داشت به منزل خود برود، گفت: این سر و صدا چیست و مردم چرا در اینجا گرد آمده‌اند، گفتند میثم تمار مردم را از اخبار و مطالب وارده از علی بن ابی‌طالب مطلع می‌کند و از فضائل و مناقب او سخن می‌گوید.
عمرو بن حریث با شتاب خود را به دارالاماره رسانید و نزد عبیدالله رفت و گفت: ای امیر بفرست زبان میثم را قطع کنند، که اکنون کوفه را برهم خواهد زد و مردم را بر علیه تو تحریک خواهد کرد.
در این هنگام عبیدالله به یکی از نگهبانان خود گفت: فورا بروید زبانش را قطع کنید، آن مرد آمد و نزد میثم رفت و گفت: امیر فرمان داده زبانت را

قطع کنیم اکنون زبان خود را بیرون آر تا قطع کنم.
میثم گفت: مگر آن فرزند زن بدکار نمی‌گفت می‌خواهم زبانت را قطع نکنم تا دروغ مولایت آشکار گردد، اینک این زبان من قطع کن آن مرد دژخیم زبان میثم را قطع کرد و چندی در خون خود غوطه خورد و سپس درگذشت.
ابن‌زیاد فرمان داد او را بر دار آویختند، صالح گوید من پس از چند روزی از آنجا عبور کردم مشاهده کردم بر همان شاخه‌ای که اسمش را نوشته بودم مصلوب کرده بودند.

35 - عباس بن هلال گوید: مردی نزد حضرت رضا علیه‌السلام از ابوالبختری
[صفحه 798]
سخن می‌گفت و روایت او را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کرد، و او را تکذیب می‌نمود.
امام رضا فرمود: وهب بن وهب تنها بر امام جعفر صادق دروغ نسبت نداد بلکه خدا و فرشتگان و رسول را هم تکذیب می‌کرد.
سپس فرمود: پدرم نقل می‌کرد یکی از روزها همراه پدرم جعفر علیه‌السلام به طرف نخلستان می‌رفتیم، در بین راه ابوالبختری به ما رسید و همراه ما به راه افتاد.
در این هنگام مادرش رسید و سر مرکب او را برگردانید و او را از همراهی ما بازداشت، و بر پدرم سلام کرد و پدرم هم سلام او را جواب داد، بعد از اینکه پدرم و جدم به مدینه برگشتند گروهی آمدند و از سخنان مادر ابوالبختری برای امام تعریف کردند، و لیکن امام به سخنان او توجهی نکرد.
36 - عباس بن هلال گوید: در محضر حضرت رضا علیه‌السلام بودیم و یک نفر از ابوالبختری سخن می‌گفت، و در ضمن می‌گفت: ابوالبختری روایت می‌کند که آتش از قرشیان فرمان می‌برد.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر مطلب چنین است پس چرا خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: «علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون».
علی بن سلمه کوفی می‌گفت: ابوالبختری وهب بن وهب، از اولاد زمعة بن اسود صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، و زمعه همان کسی است که پیغمبر او را تربیت کرد، و فضل بن شاذان می‌گفت: ابوالبختری از دروغگویان مشهور است.
[صفحه 799]

هشام بن ابراهیم عباسی

37 - معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هشام بن ابراهیم عباسی و پدرش هر دو زندیق بودند.
38 - ابوطالب گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هشام عباسی به من گفت: چرا درخواستهای مأمون را انجام نمی‌دهی گفتم ای عباسی تو هم با من دشمنی می‌کنی، گفت: آری باید درخواست‌های او را اجابت کنی و الا گردنت را می‌زنم.

هشام بن حکم

39 - سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم هشام بن حکم چگونه آدمی است؟
فرمود: خداوند او را رحمت کند وی بنده‌ای ناصح بود، گروهی از اصحابش بر وی حسد بردند و او را در عقیده و روشش متهم کردند.
مؤلف گوید:
در مورد هشام بن حکم که یکی از اصحاب بزرگ حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهم‌السلام بود، و مبارزات و مجاهدات او با مخالفان اهل‌بیت علیهم‌السلام مشهور و معروف است و درباره او روایات زیادی در مدح و قدح وارد شده و ما آن روایاتی که از حضرت رضا علیه‌السلام درباره‌ی وی رسیده در «مسند الرضا» گرد آورده‌ایم، و آوردن آن روایات را در این جا مناسب ندیدیم.

هشام بن سالم

40 - عبدالملک بن هشام حناط گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم [صفحه 800]
قربانت گردم هشام بن سالم پندارش این بود که خداوند متعال دارای صورت است و آدم را به صورت خود آفریده است، و هشام بن حکم و یونس نیز عقیده دارند که پروردگار شیء است نه مانند اشیاء دیگر.
آنها می‌گویند: اگر می‌گوئیم خداوند جسم است مقصود این است که مانند این جسم‌ها نیست که ما مشاهده می‌کنیم، و اگر می‌گوئیم شیء است نه مانند اشیاء که ما مشاهده می‌کنیم، خداوند موجودی است ثابت که نیستی و عدم در آن راه ندارد، و از حد ابطال و تشبیه بیرون است.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند متعال از تشبیه به مخلوقات منزه است، و برای او شبیه و نظیری نیست، و هرگز به صفات مخلوقات متصف نمی‌گردد. شما به این سخنان معتقد نگردید.
راوی گوید: اگر با سخنان هشام در توحید کسی موافقت کند و اعتقاد او را داشته باشد می‌توان به او زکاة داد یا خیر؟.
فرمود: نمی‌توان داد.

41 - محمد بن یونس گوید: حضرت رضا علیه‌السلام سه بار برای یونس بن عبدالرحمان بهشت را ضمانت کردند.
42 - فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: یونس بن عبدالرحمان در زمان خود مانند سلمان در زمان خود بود.
یونس پنجاه و یک حج به جای آورد که آخرین آن‌ها از برای حضرت رضا علیه‌السلام بود.
[صفحه 801]
43 - جعفر بن عیسی گوید: در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم که یونس ابن عبدالرحمان هم در آنجا بود در این هنگام گروهی از اهل بصره بر آن جناب وارد شدند.
امام (ع) به یونس اشاره کردند که در اطاقی بنشینید، وی در اطاقی که پرده‌ای بر آن آویخته بود نشست و فرمود: تا اذان نداده‌ام نباید از جایت حرکت کنی.
امام علیه‌السلام اجازه فرمودند بصریان وارد شوند، آنها پس از ورود، راجع به یونس بسیار بدگوئی کردند، و امام رضا نیز سرش را پائین انداخته و چیزی نمی‌گفت.
آنها پس از آنکه نسبت به یونس مقداری گفتگو کردند، از امام علیه‌السلام وداع کرده و از منزل بیرون شدند، بار دیگر امام اجازه فرمود: از اطاق بیرون شود، یونس در حالی که گریه می‌کرد از اطاق بیرون گردید.
یونس گفت: قربانت گردم، من یکی از حامیان امامت اهل‌بیت علیهم‌السلام هستم، و اینک اصحاب من درباره‌ام چنین سخن می‌گویند.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای یونس از این سخنان نگران نباش، اکنون که امامت از شما رضایت دارد هر چه می‌خواهند بگویند، و از مقام و موقعیت شما چیزی کاسته نخواهد شد.
ای یونس با مردم طبق فهم و دانش آنها سخن بگو، و از آنچه درک نمی‌کنند دست بکش.
ای یونس اگر در دست راست تو یک مروارید باشد و مردم بگویند یک بعره
[صفحه 802]
در دست گرفته‌ای، و اگر یک بعره در دست چپ داشته باشی مردم بگویند یک دره است، آیا از این سخنان چیزی به تو سود می‌رساند، گفت سودی ندارد.
فرمود: اینک ای یونس اگر تو مطیع امامت باشی و راه حق را ترک نکنی، و امام خود را از خویشتن راضی نمائی مردم نخواهند توانست به تو آسیب

برسانند.
44 - ابوجعفر بصری گوید: با یونس بن عبدالرحمان نزد حضرت رضا (ع) رفتیم، یونس از اصحاب خودش که برای او همیشه ایجاد ناراحتی می‌کردند شکایت کرد.
امام رضا (ع) فرمود: آنها جاهل هستند تو باید با آنان مدارا کنی و از گفته‌های آنها ناراحت نگردی.
45 - هشام مشرقی گوید: نزد رضا علیه‌السلام رفتم، و گفتم: اهل بصره از کلام خداوند پرسیدند و گفتند:
یونس می‌گوید: کلام خداوند مخلوق نیست، مگر نمی‌دانید هنگامی که از حضرت باقر (ع) پرسیده شد که قرآن خالق است و یا مخلوق.
فرمود: نه خالق است و نه مخلوق، بلکه او کلام خالق است در این هنگام یونس قوی شد و نیز می‌گویند: یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: سنت این است که دو رکعت نماز بعد از عشاء را باید نشسته خواند امام فرمود: یونس راست می‌گوید.
46 - محمد بن عیسی قمی گوید: به طرف حضرت رضا علیه‌السلام رفتم، در این هنگام یونس بن عبدالرحمان با من روبرو شد، گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ گفتم: در نظر دارم نزد ابوالحسن بروم، گفت: از وی سؤال کنید بهشت خلق شده
[صفحه 803]
و اکنون موجود است، یا خیر، من عقیده دارم بهشت هنوز خلق نشده است.
راوی گوید: من خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم و عقیده یونس را برایش شرح دادم، و گفتم: وی عقیده دارد بهشت هنوز خلق نشده است.
امام علیه‌السلام فرمود: وی دروغ گفته و راه خطا رفته است، اگر بهشت خلق نشده پس بهشت آدم (ع) در کجا است؟
47 - عبدالعزیز بن مهتدی گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم: راه من دور است و من قدرت ندارم، خدمت شما برسم، اینک بفرمائید من می‌توانم مسائل دین خود را از یونس بن عبدالرحمان بگیرم، امام رضا سلام الله علیه فرمود مانعی ندارد.
48 - یاسر خادم گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: شب یونس بن عبدالرحمان یکی از موالیان علی بن یقطین را در خواب دید، که در پیشانیش یک نوری می‌درخشید، من از این خواب دریافتم که دین وی درست و اصول اعتقادی او صحیح است.
49 - یونس بن بهمن گوید: یونس بن عبدالرحمان گفت: برای امام رضا (ع) بنویس آیا در وجود آدم از ذات پروردگار چیزی بود؟
راوی گوید: من این موضوع را برای آن جناب نوشتم، در پاسخ من نوشت

این سؤال را کسی می‌کند که در طریق و روش پیغمبر و اولاد او نباشد.
گوید: من این جریان را به یونس بن عبدالرحمان گفتم، گفت اصحاب این سخن را از تو قبول نخواهند کرد و از تو برائت خواهند جست، گفت: به یونس گفتم: از من و یا از شما.
[صفحه 804]
مؤلف گوید:
در مورد یونس بن عبدالرحمان که یکی از ارکان اربعه و اصحاب اجماع و ثقات محدثین شیعه است، چند روایت نیز در قدحش وارد شده است، و از آن جا که این روایات مورد قبول اهل حدیث و فقها نیست ما آن چند روایت را در این جا ذکر نکردیم.
همان طور که در روایت رسیده حضرت رضا علیه‌السلام فرمود چون یونس مورد حسد قرار گرفت، از این رو گروهی با وی به دشمنی برخاستند، و این روایات که در جرح او وارد شده باید از طرف این اشخاص جعل شده باشد، و الله اعلم.

واقفیه

گروهی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام پس از درگذشت آن جناب به امامت و وصایت حضرت رضا علیه‌السلام اعتراف نکردند، و در امامت موسی بن جعفر توقف کرده و از این رو آنان را واقفیه می‌گویند.
در این باره از حضرت رضا علیه‌السلام روایاتی رسیده که ما اینک چند روایت را ذیلاً نقل می‌کنیم و تفصیل آن روایات در «مسند الرضا» ذکر شده است.
50 - علی بن عبدالله زهری گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم واقفیه چگونه اشخاصی هستند، فرمود واقفیه با حق معاند است، و همواره مرتکب گناه می‌گردد، و اگر در عقیده وقف بمیرد در جهنم جای خواهد گرفت.
51 - فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام درباره‌ی واقفیه پرسیده
[صفحه 805]
شد، فرمود: آنها همواره حیران و سرگردان می‌باشند و زندیق خواهند مرد.
52 - یوسف بن یعقوب گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم به کسانی که عقیده دارند پدرت زنده است، زکات بدهم، فرمود: به آنها زکات ندهید زیرا آنان کفار و مشرک هستند.
53 - حضرت رضا علیه‌السلام فرمود واقفیه همواره در شک و تردید می‌باشند و زندیق خواهند مرد.
یکی از روات گوید هنگام احتضار یکی از واقفیه نزد او بودم، می‌گفت: کافرم اگر موسی بن جعفر مرده باشد، گفتم: این است معنی سخنان امام رضا (ع) در مورد آنها.
54 - محمد بن عامر گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: ای محمد شنیده‌ام با واقفیه همنشینی داری؟ عرض کردم درست است و لیکن من با آنها هم‌عقیده نیستم.
فرمود: با آنها مجالست نکن، خداوند متعال می‌فرماید: «و قد نزل علیکم فی الکتاب أن اذا سمعتم آیات الله یکفربها و یستهزیء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم» مقصود از آیات امامان و اوصیائی هستند که واقفیه به آنها عقیده ندارند.
55 - سلیمان جعفری گوید: در مدینه خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم، در این هنگام یکی از اهالی مدینه آمد و از واقفیه از آن حضرت سؤالاتی کرد.
[صفحه 806]

امام علیه‌السلام فرمود: «ملعونین أینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا سنة الله فی الذین خلو من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا» به خداوند سوگند پروردگار آنها را تبدیل نمی‌کند تا آنگاه که همه کشته شوند.
56 - محمد بن فضیل گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: قربانت گردم حال گروهی که در امامت پسرت توقف کردند چیست؟
فرمود: خداوند آنها را لعنت کند که دروغ بسیار بزرگی گفتند، آنها گمان می‌کنند که من عقیم هستم، و بعد از من فرزندی که به جای من بنشیند نخواهد آمد.
57 - ابراهیم بن عقبه گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم: بعضی از واقفیه را می‌شناسم، جایز است اینها را نفرین کنم، فرمود: آنها را در نماز نفرین کن.
58 - عبدالله بن جندب گوید: حضرت رضا علیه‌السلام برای من نوشت: خداوند تو را رحمت کند از گروهی که تا دیروز با شما برادر بودند و سپس با شما مخالفت کردند متذکر شده‌ای، اکنون آنها با شما دشمنی می‌کنند و از شما برائت می‌جویند، و زنده بودن پدرم را وسیله قرار داده‌اند.
در آخر نامه نوشته بودند: شیطانی برای آنها ظاهر شد و آنها را گمراه کرد و در امور دین آنها را گرفتار شبهه ساخت، زیرا آنها دروغ گفتند و مدعی باطل شدند، و بر عالم خود افتراء بستند، و خواستند از نزد خود هدایت شوند و لذا دنبال توجیهات و تاویلات باطله شدند.
[صفحه 807]
اینک از جائی که باید برای آنان رهنمائی برسد از همان ناحیه هلاکت آنان می‌رسد، هر چه به آنها برسد از ناحیه خودشان هست، و خداوند بندگان را ستم نمی‌کند.
[صفحه 808]

1 - بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم مردم در معرفت و شناخت از نزد خود می‌توانند کاری انجام دهند؟ فرمود: از پیش خود نمی‌توانند بلکه احتیاج به معرف دارند.
گفتم در شناخت برای آنها ثوابی هست؟ فرمود: با فضل و کرم خود به آنان ثواب می‌دهد همان طور که با فضل و احسان خود به آنان معرفت عطا می‌کند.
2 - بزنطی گوید: از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم قانع و معتر چیست؟ فرمود قانع به آن کسی می‌گویند: که هر چه به او می‌دهی قناعت می‌کند معتر آن فقیری است که بدون سؤال باید چیزی به او داد.
و نیز گوید: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد مروان بن محمد سؤالی شود حضرت رسول از خلافت او اظهار بی‌اطلاعی می‌کند یعنی نام او در زمره ملوک و خلفاء نیست: و حضرت رسول از وی خبر نداده است.
[صفحه 809]
حضرت صادق، باقر، و سجاد و حسین و حسن و علی علیهم‌السلام گفتند، به خداوند سوگند ما همه آیات قرآن را که در کجا نازل شده و در چه موردی فرود آمده می‌دانیم، و همه اخبار و حوادثی که تا روز قیامت پیش خواهد آمد در علم ما هست، و لیکن باز همه‌ی امور در دست خداست و او بعضی اخبار و حوادث را تبدیل می‌کند و محو و اثبات در دست پروردگار می‌باشد.
3 - بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم باغهای هفت‌گانه چه شد و داستان آنها از چه قرار است.
فرمود: باغهای هفت‌گانه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مانده بود و پیغمبر اکرم در حیات خود از درآمد این باغها مهمان خود را پذیرائی می‌کرد و پاره‌ای از احتیاجات لازم خود را از این محل بر می‌داشت و پس از آن هم آنها را وقف کرد که در مصارف عمومی و موارد ضروری مسلمانان خرج شود.
بعد از درگذشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس آمد و در مورد آن باغها با فاطمه سلام الله علیها مخاصمه کرد، علی علیه‌السلام و دیگران شهادت دادند که پیغمبر اکرم آنها را وقف کرده است، و آن باغها عبارت بودند از دلال، و عواف، و حسنی، و صافیه، و مال ام‌ابراهیم، و میثب، و برقه.
4 - بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم فرج در چه وقت

پیش خواهد آمد؟ فرمود: حضرت صادق از پدرانش روایت کرده که نخستین علامات فرج در سال یکصد و هشتاد و پنج خواهد بود. در سال یکصد و نود اعراب زمام خود را از دست خواهند داد، و در سال یکصد و هفتاد و نه سختی روی خواهد آورد.
سپس فرمود مگر مشاهده نمی‌کنی که بنی‌هاشم با خانواده و فرزندان خود
[صفحه 810]
از جای کنده شدند.
در سال دویست خداوند مشیت خود را انجام می‌دهد گفتم قربانت گردم بفرمائید در سال دویست چه پیش‌آمدی خواهد شد؟ فرمود اگر بنا بود به دیگری اطلاع بدهم به شما هم اطلاع می‌دادم و لیکن می‌دانید که موقعیت شما در نزد من روشن است و اگر خداوند بخواهد چیزی را اظهار کند بندگان هر چه بخواهند آن را اخفاء کنند قدرت پیدا نخواهند کرد.
راوی گوید عرض کردم قربانت گردم در سال اول از قول پدرت نقل کردی که سلطنت بنی فلان در فلان وقت معین سپری خواهد شد و برای فلان قبیله دیگر حکومت و سلطنتی نخواهد بود.
فرمود آری من این مطلب را گفتم، گفت پس هر گاه حکومت آنها منقضی شد آیا بار دیگر از قرشیان کسی به حکومت خواهد رسید، فرمود خیر کسی از آنها حکومت نخواهد کرد.
گفتم پس چه خواهد شد؟ فرمود آن طور خواهد شد که شما و یارانت به آن معتقد هستید، گفتم مقصودت خروج سفیانی است، فرمود مقصودم آن نیست.
گفتم قائم قیام می‌کند؟ فرمود: خداوند هر طور بخواهد مشیت خود را انجام می‌دهد، گفتم: قائم شما هستید؟ فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله.
بعد از این فرمود: قبل از قائم علامتهائی خواهد بود، و در بین حرمین حوادثی پیش خواهد آمد، گفتم: آن حوادث چیست؟
فرمود: در میان خویشاوندان جنگی در خواهد گرفت، و یکی از بنی فلان پانزده نفر از آنها را خواهد کشت، گفتم: قربانت گردم کوفه چه خواهد شد و در
[صفحه 811]
آن چه حوادثی روی خواهد داد.
فرمود: زندگی در کوفه سخت است، و در بغداد باید زندگی کرد که وسائل زندگی در آنجا فراوان است، اکنون شهرهای جبل فتح شده و از آنجا روزی مردم فراوان می‌رسد، اکنون اگر می‌خواهی بیرون شو که امسال سال اضطراب است، و مردم باید در طلب معاش خود باشند و معاش خود را فراهم کن.

5 - بزنطی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: اهل طائف مسلمان شدند، پیغمبر آنها را آزاد کرد و بر درآمد آنها یک دهم و نصف قرار داد و لیکن اهل مکه هنگامی که اسیر شدند. فرمود: شما را آزاد کردم.
6 - بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: در کنزی که در قضیه موسی علیه‌السلام «و کان تحته کنز لهما» آمده یک لوحی از طلا بود که در آن نوشته بود: «بسم الله الرحمان الرحیم محمد رسول الله عجبت لمن أیقن بالموت کیف یفرح و عجبت لمن أیقن بالقدر کیف یحزن، و عجبت لمن رأی الدنیا و تقلبها کیف یرکن الیها، و ینبغی لمن عقل عن الله ان لایتهم الله تبارک و تعالی فی قضائه و لا یستبطئه فی رزقه».
راوی گوید: عرض کردم اهل مصر عقیده دارند که مملکت آنها مقدس است، فرمود: از کجا کشور آنها مقدس شد؟
عرض کردم: آنها گمان دارند که هفتاد هزار نفر از اهل آنجا بدون حساب وارد بهشت خواهند شد، فرمود: نه به جان خودم سوگند چنین مطلبی نیست، خداوند هنگامی بر بنی‌اسرائیل غضب کرد که آنها را وارد مصر نمود، و هنگامی که
[صفحه 812]
از آنها راضی شد از مصر بیرون کرد، و به موسی وحی فرستاد که استخوان‌های یوسف را از مصر بیرون کند.
موسی علیه‌السلام در مورد محل قبر یوسف علیه‌السلام جستجو کرد، و گفتند: زنی از محل قبر او اطلاع دارد، رفتند یک زن کور و زمینگیر را پیدا کردند.
موسی گفت: جای قبر یوسف را می‌دانی؟ گفت: من جای قبر او را در صورتی نشان می‌دهم که از خداوند بخواهی که خداوند مرا شفا دهد و در درجات بهشت جائی مرحمت کند.
این درخواست بر موسی سخت گران آمد، خداوند برای او وحی فرستاد چرا درخواست او را بزرگ شمردی اکنون هر چه می‌خواهد برای او بخواه، موسی وعده کرد در هنگام طلوع ماه برایت دعا خواهم کرد.
موسی در هنگام طلوع ماه آمد و برای او دعا کرد، و سپس جسد موسی را که در یک جعبه‌ای از مرمر قرار داشت از رود نیل بیرون آورد.
7 - بزنطی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امام باقر علیه‌السلام فرمودند: افراد نیکوکار و یا بدکار که در کنار کوه عرفات توقف کنند و دعا کنند خداوند متعال دعای آنان را اجابت می‌فرماید، افراد نیکوکار دعای آنها را درباره‌ی دنیا و آخرت اجابت می‌کند، و دعای افراد بدکار فقط درباره‌ی دنیا مورد اجابت قرار می‌گیرد.
[صفحه 813]

8 - صفوان بن یحیی گوید از حضرت رضا (ع) پرسیدم ذوالفقار شمشیر پیغمبر از کجا آمد؟
فرمود: ذوالفقار را جبرئیل برای حضرت رسول (ص) آورد و زیورش از نقره بود.
9 - معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: من گاهی خوابهائی می‌بینم، و آنها را تعبیر می‌کنم، و خواب‌ها همان طورند که تعبیر می‌شوند.
10 - حسن بن جهم گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: خواب همان طور نتیجه می‌دهد که تعبیر می‌گردد، گفتم: بعضی از اصحاب ما روایت می‌کنند که خواب پادشاه مصر اضغاث و احلام بود و نتیجه درست نداشت.
فرمود: در عهد حضرت رسول (ص) زنی در خواب دید یکی از ستونهای منزلش شکست، آمد نزد حضرت رسول و داستان خوابش را تعریف کرد.
پیغمبر اکرم فرمود: شوهرت به همین زودی خواهد آمد، و با حال سلامتی و تندرستی در منزل قدم خواهد گذاشت، و چند روز بعد شوهر آن زن از مسافرت برگشت و تعبیر حضرت رسول درست از کار درآمد.
بار دیگر آن مرد به مسافرت رفت، و باز زنش در خواب دید، که ستون منزلش شکست، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد داستان خوابش را تعریف کرد.
فرمود: شوهرت به زودی از مسافرت خواهد آمد، و همان طور که پیغمبر
[صفحه 814]
فرموده بود پس از چند روز از سفر برگشت.
بار دیگر شوهرش به مسافرت رفت، و باز در خواب دید که ستون منزلش شکست، وی این بار نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نرفت، و از مرد دیگری تعبیر خوابش را پرسید، آن مرد گفت: شوهرت خواهد مرد، هنگامی که تعبیر خواب را برای پیغمبر نقل کردند، فرمود: چرا تعبیر خوبی برای خوابش نکرد.
11 - صفوان بن یحیی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امت پیغمبر با نام و نشان در هنگامی که سرشت آنها آفریده می‌شد به آن جناب نشان داده شد، راوی گوید: گفتم: همه امت از اول تا آخر؟ فرمود نه، ابوجعفر و یا جعفر - با تردید راوی - چنین فرمودند.
12 - وشاء گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: اعمال نیکوکاران و بدکاران امت هر روز بر رسول خدا (ص) عرضه می‌گردد.
13 - موسی بن ابی الحسن از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: در بنی‌اسرائیل قحط شدیدی پیدا شد، و چند سال طول کشید.
یک زنی یک لقمه نان فراهم آورد و آن را در دهان خود گذاشت و

می‌خواست بخورد، در این وقت یک سائلی از راه رسید و فریاد زد ای کنیز خدا من گرسنه‌ام، وی گفت: بهتر است این لقمه را از دهان خود بیرون بیاورم و به این سائل بدهم.
در این هنگام لقمه را از دهان خود بیرون کرد و به آن سائل داد آن زن پسری داشت که از بیابان هیزم می‌کشید، یکی از روزها که رفته بود از بیابان هیزم بیاورد، گرگی او را ربود، و مردم از جریان مطلع شدند.
[صفحه 815]
مادر کودک با اضطراب و ناراحتی دنبال گرگ دوید، خداوند متعال جبرئیل را فرستاد و او را از دهان گرگ نجات داد و به مادرش تسلیم کرد و گفت: ای کنیز خدا آن لقمه را دادی و این لقمه را گرفتی.
14 - احمد بن عامر طائی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسین ابن علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه‌السلام در مسجد جامع کوفه بودند، در این هنگام مردی از اهل شام خدمتش رسید و از آن حضرت مسائل چندی پرسید و یکی از سؤالاتش این بود که گفت: بفرمائید خواب بر چند نوع است؟
علی علیه‌السلام فرمود: خواب بر چهار نوع است پیامبران روی پشت می‌خوابند، و لیکن دیدگان آنها به خواب نمی‌رود و در انتظار وحی خداوند می‌باشند، مؤمن به طرف راست رو به قبله می‌خوابد، پادشاهان و فرزندان آنها روی شانه چپ به خواب می‌روند تا آنچه را خورده‌اند هضم شود، شیطان و برادران او و دیوانگان و مریضان روی شکم می‌خوابند.
15 - سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: شومی در چند چیز هست برای مسافر در میان راه: کلاغی که در طرف راست فریاد بزند، و سگی که دمش را پهن کرده باشد، و گرگی که در روی او فریاد بزند، و روی دمش نشسته باشد، و سه مرتبه فریاد بزند و برخیزد و بنشیند، و آهوئی که از طرف راست بیاید و به طرف چپ برود، و جغد در حالی که فریاد زند، و زنی که دامن خود را بیرون انداخته باشد، و الاغ گوش بریده.
هر کس در هنگام مسافرت اینها را مشاهده کند و بترسد باید بگوید: «اعتصمت
[صفحه 816]
بک یا رب من شر ما أجد فی نفسی فاعتصمنی من ذلک».
16 - سلیمان جعفری گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: حضرت رسول (ص) از کشتن پنج حیوان منع کردند و آنان عبارتند از:
هدهد، زنبور، مورچه، قورباغه، صرد، و صوام، و کشتن پنج حیوان دیگر را تجویز فرمودند و آنان عبارتند از: کلاغ، مار، عقرب، سگ گزنده، و جدأة.

17 - احمد بن عامر طائی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام در جامع کوفه بودند و یک مرد شامی از وی سؤالاتی فرمودند، و در ضمن پرسشها گفتند: آن شش نفر که در هیچ رحمی قرار نگرفتند چه اشخاص بودند.
فرمودند آدم، حواء، گوسفند ابراهیم، عصای موسی، ناقه صالح، و خفاشی که عیسی (ع) ساخت و به اذن خداوند پرواز کرد.
18 - احمد بن عامر طائی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسین ابن علی علیه‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام فرمود:
روز شنبه روز مکر و فریب و نیرنگ است، روز یکشنبه روز درختکاری و ساختمان است، دوشنبه روز مسافرت و طلب است، سه‌شنبه روز جنگ و خونریزی است، چهارشنبه روز شومی است که مردم از آن تطیر می‌کنند، پنجشنبه روز ورود بر بزرگان و برآورد حاجات است، روز جمعه روز خطبه و نکاح است.
19 - محمد بن احمد بغدادی گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام
[صفحه 817]
نوشتم و از مسافرت روز چهارشنبه پرسیدم.
فرمود: هر کس روز چهارشنبه از منزلش بیرون گردد و برخلاف عقیده مردم که آن روز را شوم می‌دانند از همه آفات و بلیات مصون خواهد ماند، و هیچ ناخوشی و ناراحتی به او نخواهد رسید، و خداوند همه حوائج او را خواهد داد.
راوی گوید: بار دیگر در مورد روز چهارشنبه از آن حضرت پرسش نمودم و سؤال کردم حجامت در روز چهارشنبه مانعی ندارد؟
فرمود: هر کس روز چهارشنبه حجامت کند، برخلاف کسانی که آن روز را شوم می‌دانند هیچ گزندی به او نخواهد رسید و از همه آفات و عاهات مصون خواهد ماند.
20 - دارم بن قبیصه گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش و او از پدرانش از علی علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: قیامت روز جمعه مابین نماز ظهر و نماز عصر بر پا خواهد شد.
21 - نعیم بن صالح طبری از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش و او از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوندا برای امت من در بامداد روز شنبه و پنجشنبه برکت قرار ده.
22 - عباس بن هلال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام راجع به ابلیس سخن می‌گفت، و فرمود: نام ابلیس حارث است و مقصود از آیه شریفه در قرآن که فرمود «یا ابلیس» یعنی ای عاصی، او را از این جهت ابلیس گفته‌اند که

از رحمت خداوند مأیوس شده است.
[صفحه 818]
23 - اسماعیل از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: پرهیز کردن از یک چیز ترک آن نیست، بلکه پرهیز کم‌نمودن از آن چیز است.
24 - حسن بن علی بن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش و او از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: اسلام در آغاز غریب بود و بار دیگر غریب خواهد شد، خوشا به حال غرباء.
25 - هشام بن ابراهیم گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم الاغها را برای گرفتن استر روی اسبها می‌کشیم، بفرمائید این عمل جائز است یا خیر؟ فرمود: مانعی ندارد.
26 - حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: گفتار بدون عمل بی‌فایده است و عمل بدون نیت نتیجه‌ای ندارد، و نیت هم باید مطابق سنت باشد.
27 - حسن بن فضال گوید: برای حضرت رضا علیه‌السلام نوشتم از مردی گندم و حبوبات سلفی خریدم، هنگام وعده حبوبات نداشتم بدهم. آیا می‌توانم به جای آن درهم بدهم، فرمود مانعی ندارد.
28 - سلیمان بن بلال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام فتح مکه وارد کعبه شد، مشاهده کرد سیصد و شصت بت در اطراف کعبه آویزان است، با عصائی که در دست داشت آن بتها را بر زمین ریخت و گفت: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا جاء الحق و ما یبدیء الباطل و ما یعید» و بتها همه بر زمین ریخته شد.
29 - داود بن سلیمان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم
[صفحه 819]
السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: می‌دانید تفسیر آیه شریفه «کلا اذا دکت الارض دکا دکا» چیست؟
سپس فرمود: هنگامی که روز قیامت بر پا گردد جهنم را با هفتاد هزار مهار می‌بندند و هفتاد هزار فرشته آن مهارها را در دست گرفته نگاهش می‌دارند، و اگر خداوند جهنم را مهار نکرده بود همه آسمانها و زمین را آتش می‌زد.
30 - جعفر بن محمد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرش و او از پدرانش علیهم‌السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین حدیث کتاب خداوند و بهترین هدایت‌ها هدایت محمد است: بدترین امور بدعت‌هایی است که در دین پدید می‌آید، و هر بدعتی گمراهی است.

و هر گاه خطبه می‌خواند در خطبه‌هایش می‌گفت: اما بعد، و هر گاه ذکر قیامت بر زبان مبارکش جاری می‌شد، صدایش بلند می‌گردید و رخسارش قرمز می‌شد، و سپس فرمود: قیامت صبح و شب با شما همراه است، و بعثت من با قیامت توأم می‌باشد.
31 - اسماعیل بن همام گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که علی علیه‌السلام گفت: یا رسول الله شما مرا دنبال کارهایی می‌فرستید، در آن کارها سختگیری کنم، و یا طبق نظر خود و آنچه مشاهده کرده‌ام انجام دهم؟
فرمود: هر چه با چشم خود مشاهده کردی طبق آن عمل کن.
32 - عبیدالله گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام
[صفحه 820]
روایت کرده که فرمود: هنگامی که قبله تغییر کرد مردی مشاهده کرد گروهی نماز می‌خوانند، وی گفت: قبله تغییر کرد، آنها در حال رکوع به طرف قبله‌ی جدید برگشتند.
33 - سلیمان بن یزید گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: مقصود از ذبیح در قرآن مجید اسماعیل است.
34 - سلیمان بن بلال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت می‌کرد که ابلیس از هنگام آدم علیه‌السلام تا بعثت مسیح علیه‌السلام نزد پیامبران می‌آمد و با آنها سخن می‌گفت، و در میان آنها بیش از همه با یحیی بن زکریا انس و رفت و آمد داشت.
روزی یحیی گفت: از تو سؤالی دارم، شیطان گفت: تو بزرگتر از این هستی که پاسخ سؤال تو را ندهم، اینک هر چه می‌خواهی بپرس و من حقیقت را به تو خواهم گفت.
یحیی گفت دوست دارم دام‌های تو را که به وسیله آن مردم را به دام می‌اندازی مشاهده کنم، شیطان گفت بسیار خوب خواسته‌های تو را اجابت می‌کنم، وعده داد فردا صبح بار دیگر با تو ملاقات خواهم کرد و دامها را به تو نشان خواهم داد.
روز بعد بامداد که حضرت یحیی علیه‌السلام در منزلش نشسته و در انتظار شیطان بود ناگهان مشاهده کرد از یک سوراخی وارد اطاق شد!
در این هنگام شیطان صورتش مانند بوزینه و بدنش مانند خوک و چشمانش از هم شکافته بود، دندانها و دهانش یک تکه استخوان بود، و چانه نداشت دو دست در سینه و دو دست در شانه‌اش قرار داشت، رگهای درشت پشتش در
[صفحه 821]

جلو بود، انگشتانش در پشت سرش قرار داشت.
قبائی دربر کرده که وسط آن را با یک رشته بسته بود، و در آن رشته نخهای متعددی سبز و قرمز آویزان کرده بود.
زنگ بزرگی در دست گرفته و یک سپر بر آن آویخته بود، و یک قلاب آهنی نیز در میان سپر گذاشته بود، پس از اینکه در نزد یحیی نشست، یحیی گفت این کمربند چیست که در وسط کمر بسته‌ای؟
گفت: این مجوسیت است که من برای آنها تأسیس کردم و آراستم، سپس گفت: این نخهای رنگارنگ چیست؟ گفت اینها رنگهائی است که به وسیله‌ی آنها زنها را زینت می‌دهم تا مردم را فریب دهند.
حضرت یحیی گفت: پس این زنگ چیست که در دست خود گرفته‌ای؟
گفت این ساز و آواز است که مردم را هنگامی که در مجالس گرد هم آمده‌اند و شراب می‌خورند این زنگ را به صدا می‌آورم و آنها به رقص و پایکوبی می‌پردازند، و شادمانی می‌کنند.
در اثر رقص و پایکوبی گروهی بیهوش می‌گردند و بعضی پیراهن پاره می‌کنند و عده‌ای از فرط مستی و بی‌خودی انگشتهای خود را گاز می‌گیرند.
یحیی گفت: از کدام طبقات بیشتر خوشت می‌آید؟ گفت: از زنان، آنها وسیله شکار کردن من هستند و توسط زنان نقشه‌های خود را انجام می‌دهم، هر گاه مردان صالح مرا نفرین می‌کنند من از آنها فرار می‌کنم و به اجتماعات زنها می‌روم، و از سخنان آنها بسیار خوشم می‌آید و لذت می‌برم.
[صفحه 822]
حضرت یحیی گفت پس این سپر چیست که بالای سرت گذاشته‌ای، گفت: به وسیله آن دعاهای مردان شایسته را از خود دفع می‌کنم، گفت پس این آهن که بالای آن هست برای چیست؟
گفت به وسیله این آهن دلهای افراد شایسته را به طرف خود متمایل می‌کنم، یحیی گفت آیا تاکنون بر من پیروز شده‌ای؟
گفت: تاکنون نتوانسته‌ام بر تو پیروز شوم، ولیکن یک خصلت در تو هست که مرا به تعجب آورده است.
یحیی گفت آن چیست؟ گفت: تو مرد پرخوری هستی! هر گاه افطار می‌کنی و زیاد می‌خوری پرخوری تو مانع می‌شود که بتوانی در شب برخیزی و نماز بگذاری، گفت: اینک با خدای خود پیمان بستم که بعد از این از طعام سیر نگردم تا آنگاه که به جوار رحمتش شتابم.
شیطان هم گفت: من نیز متعهد شدم که دیگر مسلمانی را نصیحت نکنم، شیطان از نزد یحیی بیرون شد و دیگر به طرف او برنگشت.
35 - علی بن جعفر گوید: حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرد

که حضرت رسول (ص) فرمود:
خداوند متعال مرا با مردی دیگر از آدم بیرون آورد و از صلبی به صلب دیگر انتقال داد، و من به سبب نبوت از وی پیشی گرفتم، گفتند: یا رسول الله آن مرد که بود، فرمود: علی بن ابی‌طالب.
36 - عبیدالله بن علی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هر نسب و پیوندی در روز قیامت از هم جدا می‌گردد مگر نسب
[صفحه 823]
و پیوند خانوادگی من.
37 - محمد بن عیسی گوید: از غلامان امام رضا علیه‌السلام از آن جناب روایت می‌کرد که از علی علیه‌السلام پرسیدند حضرت رسول (ص) را برای ما وصف کنید، بطوری که آن حضرت را درک کرده باشیم، و ما اشتیاق داریم اخلاق و خصوصیات جسمانی آن حضرت را بدانیم.
علی علیه‌السلام فرمود: پیغمبر اکرم (ص) سفیدرنگ و گندم‌گون بود، دیدگانش سیاه و درشت، و موهایش بلند و محاسنش انبوه و پرپشت بود، گردنش سفید و مانند نقره می‌درخشید، و خون مانند طلا در رگهایش دیده می‌شد.
یک رشته مو از سینه تا نافش کشیده شده، و در شکم و سینه‌اش جز آن یک رشته موی دیگری نبود، دست‌ها و پاهایش درشت بود، وقتی که راه می‌رفت مثل اینکه از سنگی کنده می‌شود، یعنی پایش را درست از زمین می‌کند.
هر گاه روی می‌آورد مانند باران به تندی حرکت می‌کرد، وقتی می‌خواست با شخصی سخن بگوید با تمام صورتش متوجه می‌شد، مردی میان قامت نه بلند و نه کوتاه بود، در چهره‌اش رگهائی بود که هر گاه با مردم سخن می‌گفت معلوم می‌شد، چهره‌اش درخشان و بویش مانند مشک خوشبو بود.
ناتوانی به خود راه نمی‌داد و کسی را از خود نمی‌رنجانید، با مردم به خوبی معاشرت می‌کرد و با نرمی و آرامش با آنها سخن می‌گفت.
پیغمبر اکرم از همه مردم با جود و سخی‌تر بود، هر کس از روی معرفت با آن حضرت سخن می‌گفت او را دوست خود می‌گرفت و هر کس بدون مقدمه با او برخورد می‌کرد از وی می‌ترسید.
[صفحه 824]
در پیشانیش یک نوری بود که هر کس او را ملاقات می‌کرد می‌گفت من مانند او را هرگز ندیده‌ام.
38 - عبیدالله بن علی گوید: حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من آن سنگی را که

در مکه قبل از بعثت بر من سلام می‌کرد می‌شناسم و اکنون هم آن سنگ در جای خود هست.
39 - حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود:
ماه در مکه از هم شکافته و دو نیم شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به این گواهی دهید.
40 - حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در روز بدر فرمودند: از فرزندان عبدالمطلب کسی را اسیر نکنید زیرا آنها به طور اکراه و جبر از مکه بیرون شدند، و در جنگ شرکت کردند.
41 - سلیمان بن بلال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) پس از اینکه خیبر را فتح کرد باغها و سرزمین‌های زراعتی آن را به نصف به مردم واگذار کرد.
هنگام برداشت محصول عبدالله بن رواحه را فرستاد و او محصولات را تخمین زد، سپس گفت: اگر می‌خواهید با تخمین عمل می‌کنیم، و اگر بخواهید محصول را بر می‌داریم و حساب می‌کنیم، گفتند: حق همین است، و آسمان و زمین با حق ثابت می‌باشد.
[صفحه 825]
42 - عبیدالله بن علی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که علی (ع) فرمود: حضرت رسول (ص) درباره‌ی دختر حمزه به نفع خاله‌اش حکم کرد و گفت: خاله نیز مانند مادر است.
43 - عبدالله بن ابراهیم از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) در ماه رمضان به جنگ بدر رفت، و در ماه رمضان نیز مکه را فتح نمود.
44 - حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت کرده که خدمت آن جناب عرض کردم: عبدالله بن بکیر حدیثی روایت می‌کرد و آن را تأویل می‌نمود، و من دوست دارم آن حدیث را بر شما عرضه کنم.
فرمود: آن حدیث چیست؟
گفتم: عبدالله بن بکیر گوید: عبیدالله بن زراره گفت: خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم در هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن خروج کرده بود، در این هنگام مردی وارد شد و گفت: محمد بن عبدالله خروج کرده و مردم با او بیعت کرده‌اند نظر شما در این باره چیست؟
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: آرام بگیر تا آنگاه که زمین و آسمان آرام بگیرند.
عبدالله بن بکیر گفت: پس هر گاه چنین باشد قبل از آرامش زمین و آسمان خروجی نیست، پس نه قائمی هست و نه خروجی می‌باشد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: امام صادق سلام الله علیه راست گفته ولیکن مطلب آن طور که عبدالله بن بکیر تاویل کرده نیست، بلکه حضرت صادق می‌فرماید:
[صفحه 826]
آرام بگیرید مادامی که از آسمان ندا نرسیده و زمین از فرو بردن لشکر در بیابان خودداری کرده است.
45 - حضرت رضا علیه‌السلام به یک مردی فرمود: امین نسبت به تو خیانت نکرده است، ولیکن تو خائن را امین دانسته و نزد او امانت گذاشته‌ای.
46 - حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر گاه خداوند اراده فرماید عقول مردم را از آنها سلب می‌کند، و فرمان خود را جاری می‌سازد، و اراده خود را به انجام می‌رساند، و هرگاه اوامر خود را اجراء کرد بار دیگر عقول آنها را بر می‌گرداند و سپس می‌فرماید: از کجا آمد و به کجا رفت.
47 - حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر گاه انسان گرفتار پرحرفی شد، هیچ‌گاه از سخن گفتن سیر نمی‌گردد، و هر گاه از سخنی فارغ گردد به سخنی دیگر می‌پردازد.
48 - حضرت رضا سلام الله علیه فرمود: برادر بزرگتر به منزله پدر است.
49 - از حضرت رضا علیه‌السلام سؤال شد که مردان پست چگونه اشخاصی هستند، فرمود: کسی که در دستش چیزی باشد و او را از یاد خداوند ببرد.
50 - حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند صحبت‌ها و گفتگوهای بلند را که از جدال و ستیز با یکدیگر بلند می‌شود دوست ندارد، و از اتلاف مال و زیادی سؤال نیز بغض دارد.
51 - حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مادر را از دهانش ببوسید، خواهر را از گونه‌ها و امام را از پیشانیش ببوسید.
[صفحه 827]
52 - حضرت رضا (ع) فرمود: بخیل راحتی ندارد، حسود لذت ندارد، پادشاهان وفا ندارند، دروغگو مردانگی ندارد.
53 - حضرت رضا (ع) فرمود: هر کسی اراده سفر دارد باید تحت‌الحنک عمامه خود را همواره در زیر گردن داشته باشد، و من ضامن هستم هر کس این کار را بکند از حوادث در امان خواهد بود.
54 - از حضرت رضا (ع) سؤال شد زین و لگام اسبی اگر از نقره باشد می‌توان بر آن اسب نشست؟
فرمود: اگر با آب طلا و نقره آن را زینت داده باشند و قابل کندن نیست مانعی ندارد، و اگر چنین نیست سوار شدن اشکال دارد.
55 - علی بن ابراهیم از پدرانش روایت می‌کند که در مدینه وارد مجلس حضرت رضا علیه‌السلام شدم، مردی از برادرش به آن جناب شکایت کرد،

در این هنگام حضرت این اشعار را انشاء فرمود:
اعذر أخاک علی ذنوبه
و استرو غط علی عیوبه
و اصبر علی بهت السفیه
و للزمان علی خطوبه
ودع الجواب تفضلا
و کل الظلوم الی حسیبه
56 - احمد بن سلیمان گوید: مردی از حضرت رضا علیه‌السلام پرسید در حالی که آن جناب در طواف بود جواد چه معنی دارد؟
فرمود: ... اگر از مخلوق سؤال می‌کنی، جواد کسی است که واجبات خداوند را انجام دهد، و بخیل کسی را گویند که واجبات پروردگار را انجام ندهد، و اگر مقصودت از جواد خداوند است، اگر بدهد
[صفحه 828]
جواد است و اگر ندهد باز هم جواد است.
57 - احمد بن عامر طائی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام در جامع کوفه بودند در این هنگام مردی از اهل شام رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین می‌خواهم از شما مسائلی بپرسم.
فرمود: برای فهمیدن بپرس و از روی اشتباه‌کاری و تلبیس سؤال نکن، در این وقت مردم متوجه مرد شامی شدند، و او نخست پرسید اولین مخلوقات خداوند چه بود؟
علی علیه‌السلام فرمود: نخستین مخلوق خداوند نور بود: پرسید خداوند آسمان‌ها را از چه چیز خلق کرد؟
فرمود: از بخار آب، پرسید زمین را از چه چیز آفرید؟ فرمود: از قشرهای روی آب. پرسید: کوه‌ها را از چه آفرید؟
فرمود: از امواج، پرسید: چرا مکه را ام‌القری گفتند، فرمود: برای اینکه زمین را از زیر آن پهن کردند.
پرسید: چرا گاو همیشه چشمش به طرف زمین است و سرش را به طرف آسمان بلند نمی‌کند؟ فرمود: از هنگامی که قوم موسی گوساله را پرستیدند وی شرم دارد سرش را به طرف آسمان بلند کند.
پرسیدم: کدام کس جمع بین دو خواهر کرد و دو خواهر را به نکاح درآورد؟
فرمود: یعقوب بن اسحاق دو خواهر به نام حبار و راحیل را تزویج کرد
[صفحه 829]
و بعد از آن حرام شد، و خداوند متعال فرمود: «و أن تجمعوا بین الاختین»
پرسید جزر و مد دریا چیست؟
علی علیه‌السلام فرمود: فرشته‌ای از فرشتگان خداوند به نام رومان بر

دریاها موکل است، هر گاه آن فرشته پایش را در دریا گذارد دریا بالا می‌آید، و هر گاه پایش را بیرون کشد آب فرو می‌نشیند.
پرسید اسم پدر جن چیست؟ فرمود: شومان از آتش خلق شده است، پرسید: آیا خداوند پیغمبری برای جن فرستاده است؟
فرمود: آری خداوند پیغمبری برای جن فرستاد که نامش یوسف بود، جن او را کشتند، پرسید، نام شیطان چیست و در آسمان به چه نامی مشهور بود؟
فرمود: ابلیس نامش حارث بود، پرسید: چرا آدم را آدم گفتند؟ فرمود: برای اینکه او را از زمین خلق کردند پرسید چرا میراث مرد دو برابر زن شد؟
فرمود: چون آدم در بهشت دو دانه گندم و حواء یک دانه خورد از این جهت میراث مرد دو برابر شد.
پرسید: خداوند کدامیک از پیغمبران را مختون خلق کرد؟ فرمود: آدم و فرزندش شیث، ادریس، نوح، سام بن نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی، عیسی و محمد علیهم‌السلام.
پرسید: آدم چند سال عمر کرد؟ فرمود: نهصد و سی و سه سال.
پرسید نخستین کسی که شعر گفت کدام کس بود؟ فرمود: آدم.
پرسید شعرش چه بود: فرمود: هنگامی که بر زمین فرود آمد و وسعت زمین
[صفحه 830]
را مشاهده کرد، و قابیل هابیل را کشت، آدم علیه‌السلام گفت:
تغیرت البلاد و من علیها
فوجه الارض مغبر قبیح
تغیر کل ذی طعم و لون
و قل بشاشة الوجه المليح
أری طول الحیاة علی غما
و هل أنا من حیواتی مستریح
و مالی لا أجود بسبک دمع
و هابیل تضمنه الضریح
قتل قابیل هابیلا أخاه
فواحزنی لقد فقد المليح
شیطان در پاسخ او گفت:
تنح عن البلاد و ساکنیها
فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح
و کنت بها و زوجک فی قرار
و قلبک من أذی الدنیا مریح
فلم تنفک من کیدی و مکری

الی أن فاتک الثمن الربیح
و بدل أهلها أثلا و خمطا
بحبات و أبواب منیح
فلولا رحمة الجبار أضحی
بکفک من جنان الخلدریح
پرسید چند سال در فراق بهشت گریه کرد و چه مقدار اشک از دیدگانش جاری گردید؟
فرمود: آدم صد سال گریه کرد و از چشمانش مانند دجله و فرات آب جاری شد، پرسید: آدم چند حج به جای آورد؟
فرمود: هفتاد حج پیاده و نخستین حجی که به جای آورد زاغ او را راهنمائی می‌کرد و محل‌های آب را به او نشان می‌داد، و زاغ همراه او از بهشت بیرون شده بود، و از این جهت از خوردن او نهی شده است.
پرسید چرا وی راه نمی‌رود؟ فرمود: آن حیوان مدت‌ها در بیت‌المقدس

گریه می‌کرد، و با آدم نیز گریه می‌کرد، و از این جهت در منازل سکنی گزیده است، و نه آیه از قرآن مجید که آدم در بهشت آنها را قرائت می‌نمود با او همراه است و این آیه‌ها تا روز قیامت با او خواهد بود، سه آیه از اول سوره کهف، و سه آیه از سبحان الذی أسری، که اول آن «و اذا قرأت القرآن» می‌باشد، و سه آیه از یس که «و جعلنا من بین أیدیهم سدا» باشد.
پرسید نخستین کسی که کافر شد و کفر را تأسیس کرد که بود؟ فرمود: ابلیس لعنة الله علیه بود.
پرسید اسم نوح چه بود؟ فرمود: نام نوح علیه‌السلام «سکن» بود و چون مدت هزار سال بر قومش گریه کرد از این رو وی را نوح گفتند.
پرسید کشتی نوح عرض و طولش چه اندازه بود؟ فرمود: طول کشتی نوح هشتاد زرع و عرض آن پانصد ذرع و ارتفاعش هشتاد ذرع بود.
بعد از این آن مرد نشست و مرد دیگری برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین نخستین درختی که در زمین کاشته شده کدام درخت بود؟
فرمود: درخت عوسجه که عصای موسی علیه‌السلام از آن بود، پرسید اولین درختی که از زمین روئیده شد کدام درخت بود؟ فرمود: کدو.
پرسید: نخستین کسی که از اهل آسمانها حج به جای آورد که بود؟ فرمود: جبرئیل.
پرسید اولین بقعه‌ای که بعد از طوفان در زمین پدید آمد کجا بود.
فرمود: کعبه که از یک زبرجد سبز بود، پرسید گرامیترین وادی در روی زمین کجا است، فرمود: سرزمینی که او را سرندیب گویند و آدم از بهشت در آنجا

[صفحه 832]
سقوط کرد.
پرسید بدترین وادی روی زمین کجا است؟ فرمود: سرزمین برهوت که در یمن است، و آنجا یکی از وادی‌های جهنم می‌باشد.
پرسید: آن کدام زندان بود که با زندانی خود حرکت می‌کرد؟ فرمود: آن شکم ماهی بود که یونس را با خود حمل می‌کرد.
پرسید: آن شش موجودی که در رحم زنی و یا حیوانی قرار نگرفتند کدام افراد بودند؟ فرمود: آدم، حواء، گوسفند ابراهیم، ناقه صالح، عصای موسی، و خفاشی که عیسی (ع) ساخت و به اذن پروردگار پرواز کرد.
پرسید آن کدام چیزی بود که بر وی دروغ بسته شد و آن از جن و انس نبود؟ فرمود: آن گرگی بود که برادران یوسف او را متهم کردند یوسف را خورده است.
پرسید آن کدام کس بود که بر وی وحی نازل شد و از جن و انس هم نبود؟ فرمود: آن زنبور عسل بود که خداوند بر وی وحی فرستاد.
پرسید پاک‌ترین محل روی زمین که در آن نماز جائز نیست کجا است؟ فرمود: بام کعبه است.
فرمود: آن کدام محل بود که ساعتی آفتاب بر آن تابید و دیگر بر آنجا نخواهد تابید، فرمود: آن دریاست که برای موسی از هم شکافته شد و آفتاب بر آن تابید و دیگر آفتاب آنجا را نخواهد گرفت.
پرسید آن چیز زنده که خوراک یک مرده شد چه بود؟ فرمود: عصای موسی بود.
[صفحه 833]
پرسید آن کسی که انذار کرد در حالی که نه از انس بود و نه از جن، فرمود: آن مورچه بود.
پرسید: آن کسی که برای نخستین بار فرمان ختنه داد که بود؟ فرمود: حضرت ابراهیم (ع) بود.
پرسید: نخستین زنی که ختنه شد که بود؟ فرمود: هاجر مادر اسماعیل، فرمود: نخستین زنی که دامن خود را بر زمین کشید که بود؟ فرمود: هاجر هنگامی که از ساره فرار می‌کرد.
پرسید نخستین مردی که دامنش را کشید که بود؟ فرمود: قارون بود.
پرسید اولین کسی که نعلین پوشید که بود، فرمود: حضرت ابراهیم.
پرسید: گرامی‌ترین مردم از جهت نسب که بود؟ فرمود: یوسف بن یعقوب صدیق پروردگار.
پرسید: آن شش نفر پیغمبر که دو نام داشتند کدام افراد بودند، فرمود یوشع ابن نون که نامش ذواالکفل بود، و یعقوب که نامش اسرائیل بود، و خضر که نامش حلیقا بود و یونس که نامش ذواالنون بود، و عیسی که

مسیح بود، و محمد که احمد بود.
پرسید: آن چیست که تنفس می‌کند در صورتی که گوشت و خون ندارد؟ فرمود: آن صبح است در حالی که نفس می‌کشد.
پرسید آن پنج پیغمبر که به زبان عربی سخن گفتند کدام پیغمبران بودند؟ فرمود آنان عبارتند از: هود، شعیب، اسماعیل و محمد.
آن مرد نشست و مردی دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین آیه شریفه
[صفحه 834]
«یوم یفر المرء من اخیه و امه و أبیه، و صاحبته و بنیه لکل امرىء منهم یومئذ شأن یغنیه» را بیان فرمایید.
علی علیه‌السلام فرمود قابیل از هابیل فرار می‌کند، موسی از مادرش فرار می‌کند، ابراهیم از پدری که او را تربیت کرد نه پدر حقیقی فرار می‌کند، لوط از زنش فرار می‌کند، نوح از پسرش فرار می‌کند.
پرسید نخستین کسی که با مرگ ناگهانی درگذشت که بود فرمود: داود که روی منبرش درگذشت.
پرسید آن کدام چهار چیز است که از چهار چیز سیر نمی‌گردد؟ فرمودند: زمین از باران، ماده از نر، چشم از دیدن، و عالم از دانش.
پرسید نخستین کسی که سکه زد که بود؟ فرمود: نمرود بن کنعان که بعد از نوح علیه‌السلام سکه زد.
پرسید اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ فرمود: شیطان که خود را در اختیار دیگران گذاشت و راه فساد را به مردم یاد داد.
پرسید معنی صدای کبوتران راعبی چیست؟ فرمود: بر مغنیان و مطربان نفرین می‌کند.
پرسید کنیه براق چیست؟ فرمود: ابوهلال.
پرسید چرا تبع ملک را تبع گفتند؟ فرمود برای اینکه جوانی نویسنده بود و برای ملک نامه می‌نوشت.
هنگامی که نامه می‌نوشت در آغاز نامه «بسم الله الذی خلق صبحا و ریحا»
[صفحه 835]
می‌نوشت ملک گفت: بنویس و در آغاز نامه اسم ملک رعد را یادداشت کن، تبع گفت: من فقط نام خدای خود را خواهم نوشت و سپس مطالب شما را در دنبال آن خواهم آورد.
خداوند عزوجل در اثر این مجاهدت سلطنت آن ملک را به او داد، و مردم هم از وی متابعت کردند و از این جهت او را تبع گفتند.
پرسید چرا بز، دم ندارد و عورتش مکشوف است؟ فرمود: ماعز در کشتی از نوح نافرمانی کرد و نوح او را بیرون افکند و از این جهت دمش آسیب دید، ولیکن میش چون اطاعت کرد و خود وارد کشتی شد، نوح از وی

خوشش آمد و دست بر بدن و صورت او کشید.
پرسید: اهل بهشت با چه زبانی سخن می‌گویند؟ فرمود: به زبان عربی سخن می‌گویند.
پرسید: دوزخیان با چه زبان حرف می‌زنند؟ فرمود: به زبان مجوسیان سخن می‌گویند.
وی در جای خود نشست و مرد دیگری برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین چرا روز چهارشنبه شوم است و ما از آن تطیر می‌کنیم و آن کدام چهارشنبه می‌باشد؟
فرمود: چهارشنبه آخر ماه در آن روز قابیل هابیل را کشت، روز چهارشنبه حضرت ابراهیم علیه‌السلام را در آتش انداختند، روز چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد.
روز چهارشنبه پروردگار قریه لوط را خراب فرمود و آنها را هلاک ساخت،
[صفحه 836]
روز چهارشنبه خداوند متعال باد را فرستاد و قوم عاد را هلاک کرد و روز چهارشنبه آنان تار و مار شدند.
روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط ساخت و او را هلاک نمود، روز چهارشنبه موسی مورد تعرض فرعون قرار گرفت و فرعون خواست او را بکشد، و روز چهارشنبه سقف بر آنها فرود آمد و هلاک شدند.
روز چهارشنبه فرعون امر کرد تا کودکان بنی‌اسرائیل را بکشند، روز چهارشنبه بیت‌المقدس خراب شد، روز چهارشنبه مسجد سلیمان در استخر فارس آتش گرفت، روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد، روز چهارشنبه نخستین عذاب بر قوم فرعون سایه افکند.
روز چهارشنبه خداوند قارون را بر زمین فرو برد، روز چهارشنبه ایوب گرفتار شد و مال و فرزندان او مردند، روز چهارشنبه یوسف را به زندان افکندند.
روز چهارشنبه خداوند متعال فرمود: «انا دمرناهم و قومهم أجمعین» روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند، روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنها را نابود کرد.
روز چهارشنبه از آسمان سنگ بارید، روز چهارشنبه مشرکین دندانهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شکستند، روز چهارشنبه عمالقه تابوت را گرفتند.
58 - حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: افرادی هستند با شوق لباس می‌بافند در حالی که همان لباس کفن آنها می‌شود، و خانه‌ای می‌سازند که در آن سکونت کنند و همان خانه محل دفن آنها
[صفحه 837]

می‌گردد.
59 - حسن بن علی بن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانش از حسین بن علی علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که وفات امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرا رسید آن جناب گریه می‌کرد.
گفتند: یابن رسول الله چرا گریه می‌کنی تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشی و پیغمبر درباره تو مطالبی گفته، و علاوه بیست بار پیاده حج به جا آورده‌ای و سه بار ثروت خود را میان فقراء تقسیم کرده‌ای.
فرمود: من از دو چیز گریه می‌کنم، یکی وحشت مرگ و دیگری دوری از دوستان.
60 - احمد بن حسن میثمی گوید: گروهی در نزد حضرت رضا علیه‌السلام بودند و در مورد روایات متنازعه که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده گفتگو می‌کردند، در این مورد از امام رضا علیه‌السلام سؤال شد.
فرمود: خداوند متعال اشیائی را حلال و اشیائی را حرام فرموده است، و اشیائی را نیز واجب گردانید، و اینک اگر حدیثی وارد شده که حرامی را حلال و یا حلالی را حرام و یا واجبی را دفع کند باید در این مورد ناسخی باشد و اگر چنانچه از کتاب خدا ناسخی نباشد آن حدیث قابل عمل نیست.
زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرامی را حلال و یا حلالی را حرام و یا یکی از واجبات خداوند را تغییر نمی‌دهد و احکام رد و بدل نمی‌کند، پیغمبر اکرم فقط احکام را از طرف خداوند ابلاغ می‌کند و مردم ملزم هستند فرمایشات و
[صفحه 838]
دستورات خداوند را عمل کنند، و قرآن مجید هم فرمود: «ان أتبع الا ما یوحی الی».
پس بنابراین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فقط مجری اوامر خداوند بوده و تبلیغ رسالت کرده است.
راوی گوید: عرض کردم: از شما حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌رسد که آن حدیث در قرآن نیامده است، ولیکن در سنت هست، بار دیگر خلاف حدیث اول نیز وارد می‌گردد.
فرمود: پیغمبر اکرم از چیزهائی نهی کرد و نهی او با کتاب خدا موافقت کرد، و به چیزهایی امر فرمود و آن اوامر جزء واجبات شد و این واجبات با فرائض خداوند متعال در قرآن مجید موافق درآمد.
اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله در موردی نهی حرام وارد شد، و بار دیگر خلاف آن رسید آن روایت خلاف قابل عمل نیست، و همان طور است اگر در موردی امری صادر شده و سپس خلاف آن وارد شود، ما برخلاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکمی صادر نمی‌کنیم و اگر پیغمبر در موردی امر کرده و یا نهی نموده باشد ما برخلاف آن جناب به حرمت و یا

حلیت آن رأی نخواهیم داد.
اگر ضرورتی ایجاب کند و یا موضوع خوف در میان باشد به طور اضطرار و موقت می‌توان حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کرد. ما تابع حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌باشیم، همان طور که نبی اکرم نیز از خداوند متعال متابعت می‌کردند، پروردگار می‌فرماید «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا»
[صفحه 839]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از چیزهایی نهی فرموده ولیکن نهی حرمت نیست، بلکه نهی کراهت می‌باشد، و به چیزهایی امر فرموده و آن اوامر وجوبی نیستند، بلکه امرار شادی و رجحانی است، و مردم در انجام این اعمال رخصت دارند، و اتیان آن کارها و یا ترک آنها در اختیار مکلف است.
اگر از ناحیه ما دو خبر در یک مورد رسید و موضوعی را نهی می‌کرد، و هر دو خبر هم صحیح بودند، و کسی بر آنها اعتراض نداشت، در این صورت باید به مضمون آن دو حدیث عمل کرد، و یا یکی از آنها را گرفت، و باید به رسول خدا (ص) تسلیم شد و اگر کسی به این حدیث عمل نکند عناد ورزیده و از دستور پیغمبر سرباز زده است و به خداوند متعال شرک آورده و کافر شده است.
اگر دو خبر مختلف برای شما رسید آن خبر را به کتاب خداوند عرضه کنید، و اگر با حلال و حرام خداوند در کتاب موافقت کرد، از آن پیروی کنید، و اگر در قرآن پیدا نشد با سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله تطبیق دهید.
اگر با اوامر و یا با نواهی حضرت رسول موافقت کرد مورد عمل قرار دهید، و اگر حدیث مورد نظر با منهیات مکروه مخالفت کرد در این صورت مکلف رخصت دارد و می‌تواند به هر یک از آن دو خبر عمل کند.
مکلف باید در این مورد از باب تسلیم و متابعت سنت پیغمبر رفتار کند و حقیقت آن را به حضرت رسول و شارع مقدس برگرداند، و اگر چنانچه آن حدیث مخالف، با هیچ یک از آنها موافقت نداشت، آن حدیث را به ما برگردانید و از روی رأی و اجتهاد خود عمل نکنید، و سکوت و عدم تفحص خود را حفظ کنید تا از طرف ما بیان این گونه روایات برسد و واقعیت آن معلوم گردد.
61 - حضرت رضا علیه‌السلام از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:
[صفحه 840]
هنگامی که مرا به آسمانها بردند در آسمان سوم مشاهده کردم مردی نشسته یک پایش در مشرق و یک پایش در مغرب بود، در دستش لوحی بود که به او نگاه می‌کرد و سرش را تکان می‌داد.

پرسیدم ای جبرئیل این کیست؟ فرمود: این ملک الموت می‌باشد.
62 - حضرت رضا علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: روز قیامت خداوند متعال به ملک الموت می‌فرماید: به عزت و جلال خودم سوگند طعم مرگ را به تو خواهم چشانید، همان طور که بندگان مرا طعم مرگ چشانیدی.
63 - حضرت رضا علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بارخدایا برای امت من در صبح روزهای شنبه و پنجشنبه برکت قرار بده.
64 - حضرت رضا علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیغمبر اکرم روز پنجشنبه مسافرت می‌فرمود و می‌گفت: در روز پنجشنبه اعمال بندگان را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارند.
65 - حضرت رضا علیه‌السلام از امیرالمؤمنین سلام الله علیه روایت کرده که فرمود: کسی که دوست دارد باقی باشد در صورتی که بقایی وجود ندارد، باید صبح از خواب بیدار شود، و کفش خوب - و گشاد - در پای خود کند و لباسهای سبک دربر کند و کمتر با زنان درآمیزد.
66 - حضرت رضا (ع) از امیرالمؤمنین سلام الله علیه روایت کرده که فرمود: طاعون مرضی است که آدمی را زود هلاک می‌کند.
[صفحه 841]
67 - حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: علی علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ای بنی‌هاشم شما بعد از من مستضعف خواهید شد.
68 - حسن بن عبدالله رازی از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو نفر و بیش از آن در حکم جماعت می‌باشند.
69 - حسن بن عبدالله رازی گوید: حضرت رضا (ع) روایت می‌کرد که علی (ع) فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار یاسر فرمودند: ای عمار گروه ستمکاران تو را خواهند کشت.
70 - حضرت رضا از علی علیه‌السلام روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: سلمان از ما اهل‌بیت می‌باشد.
71 - حسن بن عبدالله رازی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ابوذر یکی از راستگویان این امت است.
72 - حضرت رضا علیه‌السلام از علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس یک ماری را بکشد مثل اینکه کافری را کشته است.
73 - حضرت رضا از علی علیهماالسلام روایت کرده که حضرت رسول

(ص) فرمود: خداوند متعال بلاء را از کوفه دفع می‌کند همان طور که خیمه‌های پیغمبرش را
[صفحه 842]
از بلیات دفع می‌نماید.
74 - حضرت رضا از علی علیهماالسلام روایت می‌کند که فرمود: هر کس شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را منکر شود به شفاعت آن جناب نخواهد رسید.
75 - حسن بن عبدالله رازی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: عمار با حق است و با حق در میان دو دسته جنگ می‌کند، یکی از آن دو دسته بر سنت و روش من هستند، و دسته دیگر از دین خارج می‌باشند.
76 - دارم بن قبیصه از حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام از جابر بن عبدالله روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قبه آدم تشریف داشتند مشاهده کردم بلال حبشی بیرون شد و مقداری از زیادی آب وضوی پیغمبر در دستش بود.
مردم دویدند و آن آب را از او گرفتند و هر چه دستشان رسید به صورت خود کشیدند، و هر کس از آن آب چیزی به دستش نرسید از دست رفیقش گرفت، و به صورت خود کشید و همین طور با زیادی آب وضوء امیرالمؤمنین علیه‌السلام عمل می‌شد.
77 - دارم بن قبیصه از حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس مؤمنی را خوار کند و یا تحقیرش نماید، و یا به جهت فقر و تنگدستی به او اعتناء نکند، خداوند متعال روز قیامت او را در روی پل صراط در بین مردم
[صفحه 843]
مشهور می‌کند.
78 - دارم بن قبیصه از حضرت رضا از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود: خداوند متعال به فرشتگان موکل بر مردم وحی می‌فرستد که ذلات و گناهان بندگان مرا بعد از عصر ننویسید.
79 - موسی بن نصر رازی گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام در مورد حدیث «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» سؤال شد، و هم‌چنین از حدیث «دعوالی أصحابی».
فرمود: این حدیث درست است. مقصود آن اصحاب و یارانی هستند که دین را تغییر و تبدیل نداده باشند، سؤال شد از کجا بدانیم که اصحاب آن حضرت در دین تغییر و تبدیل نداده‌اند؟!
فرمود: آنها روایت می‌کنند که گروهی از یاران و اصحاب آن حضرت را به

حوض کوثر راه نمی‌دهند، و به آن جناب می‌گویند: تو نمی‌دانی آنها بعد از تو در دنیا بدعت‌ها ایجاد کردند و دین را تغییر و تبدیل نمودند، بعد آنها را به طرف شمال می‌برند و من در آن هنگام می‌گویم، دور باشند این اصحاب و نزدیک من نباشند.
پس معلوم شد که مقصود از این اصحاب کسانی هستند که در دین بدعت ننهاده باشند.
80 - فضل بن شاذان گوید: مامون از حضرت رضا علیه‌السلام درخواست کرد که عقائد خالص و صحیح اسلام را برای او بنویسد، و موضوع را به اختصار و ایجاز بیان کند، امام رضا علیه‌السلام نوشت: عقیده خالص دین مقدس اسلام
[صفحه 844]
عبارت است: از شهادت به وحدانیت خداوند، و این که پروردگار شریک و همتا ندارد.
خداوندی که یکتا، شنوا، بینا، همیشگی، دانا، توانا، قادر، بی‌نیاز، دادگر، و قدیم است، و او آفریننده همه کائنات است و مانند ندارد، و ضد و نظیری برای او نیست، مردم باید در هنگام عبادت و دعا به او روی آورند، و در درگاهش تضرع و زاری کنند و حوائج خود را از وی بخواهند.
گواهی دهد که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده و امین برگزیده خداوند از میان مخلوقات می‌باشد، و معتقد باشد که آن حضرت سید مرسلین و خاتم پیامبران و برتر جهانیان است، و اینکه پس از آن حضرت دیگر پیغمبری نیست و با بعثت آن بزرگوار طومار نبوت درهم پیچیده و ملت و شریعت آن جناب آخرین ملت و شریعت خواهد بود، و در شریعت مقدس او تا روز قیامت تغییر و تبدیلی پیدا نخواهد شد.
آنچه رسول اکرم محمد بن عبدالله از طرف خداوند آورده است مورد تصدیق و تایید است، و حق روشن و واضح همان است که آن جناب آورده و من همه آنها را تصدیق می‌کنم، و به همه شرایع و ادیان قبل از او نیز اعتقاد و ایمان دارم و به همه پیامبران و کتابهایی که بر آنها فرود آمد تصدیق و اعتراف می‌کنم، و به قرآن مجید که باطل در آن راه ندارد و از طرف خداوند متعال فرود آمده اقرار دارم.
قرآن مجید بر همه کتابها برتری و توانایی دارد، و از آغاز تا انجامش حق است به محکم و متشابه آن مؤمن هستیم، و به خاص و عام و وعد و وعید، و ناسخ و منسوخ، و قصص و اخبار آن معتقد می‌باشیم، هیچ بشری قدرت ندارد مانند آن را بیاورد.
[صفحه 845]
دلیل بعد از قرآن مجید و حجت مؤمنین و قائم به امور مسلمین و مفسر قرآن کریم و دانای به احکام آن و جانشین آن حضرت علی بن ابی‌طالب

علیه‌السلام است.
علی علیه‌السلام که در نزد پیغمبر مانند هارون در نزد موسی بود، امیرمؤمنان و پیشوای پرهیزکاران، و رهبر سپید چهرگان، و بهترین اوصیاء و وارث علوم پیغمبران است، بعد از وی حسن، حسین، که دو جوانان اهل بهشت می‌باشند، سپس علی بن الحسین زین‌العابدین، و محمد بن علی باقر علوم انبیاء، جعفر بن محمد صادق وارث علوم اوصیاء، موسی بن جعفر کاظم علی بن موسی الرضا، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجت منتظر قائم علیهم‌السلام.
گواهی می‌دهم که آنها امام و وصی پیغمبر هستند، و زمین در هیچ عصر و زمانی خالی از حجت نیست، آنها ریسمان استوار خداوند و پیشوایان هدایت و رهبران مردم و برهان اهل دنیا هستند تا آنگاه که خداوند وارث زمین را برساند، هر کس با آنها مخالفت کند گمراه است، و مردم را گمراه می‌کند و به طرف باطل دعوت می‌نماید، این چنین شخص حق را ترک گفته و طریق هدایت را از دست داده است.
خداوند متعال در قرآن مجید آنها را به ناطق تعبیر کرده و از رسول خود صلی الله علیه و آله به بیان اشاره فرموده است، و هر کس بمیرد و آنها را نشناسد در جهالت و نادانی مرده است.
در مذهب اهل‌بیت عفت، و پاکدامنی، تقوی و پرهیزکاری، راستگویی و شایستگی، اجتهاد، و اداء امانت به نیکان و بدان، و شکیبایی و انتظار فرج، طول

سجود، روزه داشتن، نماز خواندن در شب، دوری از محرمات، تسلیت به مصیبت دیدگان، معاشرت خوب.
وضو گرفتن با همان دستوراتی که خداوند متعال در قرآن مجید داده، با شستن دست تا مرفق، و مسح سر و هر دو پا، و عدم نقض وضو مگر با بول و یا غائط، و یا اخراج ریح و خوابیدن و یا جنابت که اینها از مبطلات وضو می‌باشند، هر کسی به کفش پا مسح کند با خدا و رسولش مخالفت کرده است.
غسل روز جمعه، غسل عیدین، غسل دخول مکه و مدینه، غسل زیارت، غسل احرام، غسل شب اول ماه رمضان و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم، و بیست و سوم ماه مبارک رمضان از اغسال مستحبه است، غسل جنابت و غسل حیض واجب می‌باشند.
نماز ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، صبح دو رکعت این هفده رکعت واجب می‌باشد.
سی و چهار رکعت نیز مستحب است و آن عبارت است از:
هشت رکعت قبل از ظهر، هشت رکعت قبل از عصر، چهار رکعت بعد از

مغرب و دو رکعت بعد از عشاء که یک رکعت به حساب می‌آید، هشت رکعت نماز شب دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که قبل از طلوع فجر خوانده می‌شوند و دو رکعت هم قبل از نماز صبح.
نماز در اول وقت فضیلت دارد، فضیلت نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر است، پشت سر فاسق و بدکار نمی‌توان نماز خواند، و جز به پیروان
[صفحه 847]
ولایت اقتداء نمی‌توان کرد، و در پوست میته نماز گزاردن درست نیست، و در پوست درندگان نیز خواندن نماز جایز نیست، و در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین نباید گفته شود، زیرا سلام دادن بیرون شدن از نماز می‌باشد، و هر گاه آن را گفتی از نماز بیرون می‌گردی.
تقصیر در هشت فرسخ انجام می‌گیرد، و هر گاه نمازت را قصر خواندی روزه‌ات را نیز افطار می‌کنی، و اگر کسی در سفر افطار نکند روزه‌اش قبول نیست و باید قضاء آن را به جا آورد زیرا باید در هنگام سفر روزه را افطار کرد، قنوت در نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب، و عشاء، سنت واجب است، و در صلواة میت باید پنج تکبیر گفت، و هر کس کسر کند با سنت مخالفت کرده است، میت را باید با پا داخل قبر کرد، و در هنگام دخول باید با او مدارا نمود.
در همه نمازها باید بسم الله را بلند قرائت کرد، و زکات واجب در هر دویست درهم پنج درهم است، و در کمتر از آن زکات نیست، و زکات اموال پس از یک سال که بر آن گذشت واجب می‌گردد، و زکات را به غیر از اهل ولایت به دیگری نمی‌توان داد.
از گندم و جو، و خرما، و کشمش هر گاه به پنج وسق برسد باید یک دهم آن را پرداخت، وسق شصت صاع است و هر صاعی چهار مد می‌باشد.
زکات فطر بر هر نفر کوچک و بزرگ آزاد، یا بنده مرد و زن واجب است، مقدار زکات فطر یک صاع از گندم، جو، خرما، و کشمش است که باید به معتقدین ولایت داده شود، اکثر حیض ده روز و اقل آن سه روز است، مستحاضه پنبه و یا
[صفحه 848]
پارچه در مخرج می‌گذارد و غسل می‌کند و نماز می‌گزارد، ولیکن حائض در ایام حیض نماز نمی‌گزارد و قضاء آن را هم به جای نمی‌آورد، و لیکن روزه را ترک می‌کند و قضاء آن را به جای می‌آورد.
روزه ماه رمضان واجب است، با رؤیت هلال رمضان روزه باید گرفت، و با دیدن هلال شوال باید افطار کرد، و نمازهای مستحبی را با جماعت نمی‌توان خواند، و هر کس نماز مستحبی را با جماعت بخواند مبدع است و هر بدعت هم ضلالت است، و ضلالت پایانش جهنم می‌باشد، در هر ماه سه

روز روزه داشتن سنت است، هر ده روز یک روز.
روزه ماه شعبان برای کسی که نمی‌تواند روزه بگیرد خوب است، و اگر قضاء ماه رمضان را متفرقا انجام دهد اشکالی ندارد.
حج خانه خدا برای کسی که استطاعت دارد واجب است، و استطاعت نیز زاد و راحله می‌باشد و حج بدون تمتع جائز نیست، و قرآن و افراد که مورد استعمال عامه می‌باشد جز برای اهل مکه و کسانی که در اطراف مکه هستند جائز نیست، احرام به حج و یا عمره جز در میقات جائز نیست.
خداوند متعال می‌فرماید: «و أتموا الحج و العمرة لله» و جایز نیست گوسفندی که بیضه‌اش را کشیده باشند قربانی شود.
جهاد با امام عادل واجب است، و هر کس برای دفاع از مالش کشته شود، شهید است، در هنگام تقیه کشتن کفار جائز نیست، مگر اینکه فتنه و فساد پیشه کنند و یا مسلمانان را بکشند و این در صورتی است که بر خود و مسلمانان ایمن باشی،
[صفحه 849]
تقیه در جایی که باید تقیه کرد واجب است، و اگر از روی تقیه و یا برای دفع ظلم از خودش سوگند بخورد کفاره ندارد.
طلاق همان است که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده و پیغمبر اکرم در سنت خود موارد آن را روشن کرده است. و اگر کسی برخلاف کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله طلاق دهد طلاقش باطل است، همانطور که هر نکاحی برخلاف کتاب خدا انجام گیرد باطل است.
جائز نیست مردی بیش از چهار زن در عقد خود درآورد، و هر گاه زنی سه بار مطلقه شد باید در عقد مردی دیگر درآید و بعد نزد شوهر اولش برود.
علی علیه‌السلام فرمود: از تزویج زنانی که در یک مجلس سه طلاقه شده‌اند پرهیز کنید زیرا آنها شوهردار می‌باشند، صلوات بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هر جا واجب است، و در هنگام عطسه و ذبایح نیز صلوات واجب می‌باشد.
محبت دوستان خدا واجب و بغض دشمنان نیز واجب است و باید از دشمنان خدا و پیشوایان آنها اظهار برائت کرد.
نیکی به پدر و مادر اگرچه مشرک باشند واجب است، و در معصیت خداوند اطاعت پدر و مادر جائز نیست، زیرا در معصیت و نافرمانی خداوند نباید از هیچ کسی اطاعت کرد.
اگر گوسفندی را سر بریدند و با ذبح شرعی آن را کشتند جنین گوسفند نیز طاهر است، در صورتی که پشم و کرک درآورده باشد، متعة النساء و متعة الحج همان طور که در قرآن مجید نازل شده است حلال می‌باشد.
فرائض نیز همان است که خداوند فرموده و «عول» در آن نیست، با فرزند و

[صفحه 850]
پدر و مادر فقط شوهر و زن ارث می‌برند و صاحبان سهم از کسانی که سهم ندارند سزاوارترند، و سهم عصبه در دین خدا نیست.
عقیقه از مولود برای پسر و دختر واجب است، و همین طور است نام‌گذاری کودک، و سر تراشیدن آن در روز هفتم و هموزن موی سر کودک باید طلا و یا نقره صدقه داد، ختنه برای مردان یک سنت واجب است، و برای زنان استحباب دارد.
خداوند متعال اشخاص را به اندازه‌ی وسع و استعداد آنها مکلف می‌سازد، افعال بندگان از طرف خداوند خلق شده، و این خلق تقدیری است نه تکوینی، و خداوند متعال خالق همه اشیاء است.
ما معتقد به جبر و تفویض نیستیم، و خداوند نیکوکاران را به عمل بدکاران مؤاخذه نمی‌کند، و کودکان را به گناه پدران معذب نمی‌سازد، و هیچ کس گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد، و برای انسان فقط سعی و کوشش و فعالیت نتیجه مطلوب دارد.
خداوند عفو می‌کند و احسان می‌نماید و بر کسی ستم روا نمی‌دارد، زیرا وی از همه نقائص منزه است خداوند متعال اطاعت امام و پیشوائی را که مردم را گمراه کند و از جاده حق و حقیقت جامعه را منحرف سازد واجب نکرده است.
خداوند متعال افرادی را که کافر هستند و مردم را از عبادت او دور می‌کنند به عنوان رسالت و پیامبری اختیار نمی‌کند، و اسلام غیر از ایمان است، هر مؤمن مسلمان هست ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.
هیچ دزدی در حین ارتکاب دزدی و هیچ زناکاری در هنگام زنا مؤمن نیستند و کسانی که مستوجب حدود شرعی می‌باشند مسلمان هستند و لیکن نه مؤمن هستند و نه کافر.
[صفحه 851]
خداوند متعال مؤمن را که وعده بهشت داده داخل دوزخ نمی‌کند، و کافری را که دوزخ بر او واجب شده است از جهنم بیرون نمی‌سازد، و خداوند همه گناهان را جز کسانی که مشرک شده‌اند می‌آمرزد.
موحدین گنه‌کار که مرتکب معصیت شده باشند در جهنم مخلد نخواهند بود و پس از مدتی از آنجا بیرون خواهند شد، و شفاعت آنان را دربر خواهد گرفت، امروز تقیه در دار اسلام لازم است، ولیکن در دار کفر و ایمان تقیه لازم نیست.
امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌باشند در صورتی که ترس از نفس نباشد و امکان هم وجود داشته باشد، ایمان یعنی اداء امانت‌داری و دوری از گناهان کبیره، و ایمان شناسایی با قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان می‌باشد، تکبیر در عیدین واجب است.

در عید فطر بعد از پنج نماز و اول از نماز مغرب شب عید شروع می‌شود، و در اضحی تکبیر بعد از نماز واجب است، و از نماز ظهر روز عید شروع می‌گردد، و در منی بعد از پانزده نماز تکبیر واجب است.
زنی که بچه آورده تا هیجده روز نماز نمی‌خواند، و اگر قبل از این ایام پاک شد نماز می‌خواند، و اگر بعد از هیجده روز پاک نشد غسل می‌کند و نماز می‌خواند و مانند مستحاضه عمل می‌نماید.
به عذاب قبر و نکیر و منکر و روز قیامت و صراط و میزان ایمان داریم، و از کسانی که به آل محمد علیهم‌السلام ستم کردند و آنها را از منازل و مساکن خود بیرون کردند تبری می‌جوییم و (همچنین از) کسانی که سنت‌های ظالمانه گذاشتند و یا سنت‌های حضرت رسول (ص) را تغییر دادند.
[صفحه 852]
از کسانی که بیعت علی علیه‌السلام را شکستند، و بر ضد آن جناب پرداختند، و با قاسطین و مارقین که علی را آزردند و بر آن حضرت ستم روا داشتند بیزاری می‌جوییم.
همان کسانی که حرمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را حفظ نکرده و با امام خود نقض عهد کرده و زنی را از خانه بیرون کردند و او را در میدان جنگ حاضر نمودند و با علی علیه‌السلام کارزار کردند و شیعیان پرهیزکار آن حضرت را کشتند، ما از اعمال و کردار این جماعت بیزار هستیم، و از آنها برائت می‌جوییم،
از کسانی که اخیار و ابرار امت را تبعید کرد و آنها را از منازل خود بیرون راند و مطرودین و لغاء را در اطراف خود جمع کرد و بیت‌المال را بین اغنیاء تقسیم نمود، و گروهی سفیه را مانند معاویه و عمرو بن عاص که هر دو آنها مورد لعنت پیغمبر قرار گرفته بودند حکومت داد، بیزاری می‌جوییم و از اشیاع و اتباع آنها تبری می‌جوییم، و هم‌چنین از کسانی که با علی علیه‌السلام و انصار و مهاجرین و اهل فضل و صلاح جنگیدند و هم‌چنین از ابوموسی اشعری، و پیروان آنها.
این جماعت در جهان مرتکب کارهائی شدند و پنداشتند کارهای خوب می‌کنند و لیکن کوششهای آنان آنها را گمراه کرد و گرفتار معصیت و رسوائی شدند، آنها به آیات پروردگار کافر شدند و به امامت علی علیه‌السلام گردن ننهادند، از این رو اعمال نیک آنها و کوششهائی که در دنیا کرده بودند از بین رفت و روز قیامت هیچ ارزش و اعتباری نخواهند داشت.
آن جماعت سگهای اهل دوزخ هستند و از جهنمیان پاسداری می‌کنند، و از پیشوایان جور و ستم از اول و آخر تبری می‌جوئیم.
ما به ولایت علی علیه‌السلام معتقد می‌باشیم و از کسانیکه پیرامون او را

گرفتند و حق او را شناختند و روش او را پیروی نمودند و در دین تغییر و تبدیل نکردند ابراز رضایت و خوشنودی می‌کنیم.
[صفحه 853]
مانند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفة ابن یمان، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، عبادة بن صامت، ابوایوب انصاری، خزیمة بن ثابت، ابوسعید خدری، و امثال آنها، ما به روش آنها می‌رویم و از طریق آنها متابعت می‌کنیم.
خمر حرام است چه زیاد و چه کم، و هر چیزی که آدمی را مست کند اندک آن هم حرام می‌باشد، حیواناتی که نیش داشته باشند و پرندگانی که منقار داشته باشند گوشت آنها حرام است، خوردن طحال نیز حرام می‌باشد، جری، مار ماهی، و هر ماهییی که فلس نداشته باشد حرام است.
از گناهان کبیره مانند قتل نفس، زنا، سرقت، شرب خمر، عقوق والدین، فرار از جهاد، خوردن مال یتیم، خوردن میته، خوردن گوشت خوک، خوردن خون، و آن حیواناتی که بدون بردن نام خداوند ذبح شده باشند، و خوردن اموال ربوی، بعد از آنکه پروردگار آن را حرام فرمود.
رشوه گرفتن و حرام خوردن، قماربازی کردن، و کم‌فروشی در اوزان و مکیال، باید پرهیز کرد و خداوند متعال همه این‌ها را حرام فرموده است.
پروردگار متعال متهم کردن زنان پارسا و شوهردار را به زنا حرام فرموده، و هم‌چنین لواط، شهادت به ناحق، و ناامیدی از رحمت پروردگار، و آسوده بودن از عذاب خداوند، و کمک کردن به ظالم و خضوع و خشوع در نزد ستمگران و سوگند دروغ و حبس حقوق مردم در حال فراخی زندگی، دروغ، تکبر، اسراف و تبذیر، خیانت، و سبک شمردن حج، و جنگ با دوستان خداوند و اشتغال به ملاهی و ساز و آواز و اصرار بر گناهان را حرام کرده است.
80 - حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود: هر کس معتقد
[صفحه 854]
به تناسخ گردد کافر است.
سپس فرمود: خداوند غلاة را لعنت کند آنها نیستند مگر یهودی، و یا نصرانی و یا قدری، و یا مرجئه و یا حروری، بعد فرمود: با آن جماعت برخاست و نشست نکنید، و با آنان با صداقت رفتار ننمائید، و از آن جماعت تبری کنید همانطور که خداوند از آن‌ها تبری فرموده است.
81 - ابوهاشم جعفری گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام درباره‌ی غلاة و مفوضه سؤال کردم.
فرمود: غلاة کافر هستند و مفوضه‌ی مشرک می‌باشند، هر کس با آنها مجالست کند، و یا با آنان غذا بخورد، و یا وصلت و ازدواج کند، و یا آنان را

امین بداند، و یا گفته‌های آنها را تصدیق نماید، و یا از آنها دفاع کند و مساعدت نماید از ولایت خداوند و رسول و اهل‌بیت علیهم‌السلام بیرون است.
82 – ابو عبدون گوید: هنگامی که زید بن موسی علیه‌السلام در بصره خروج کرد و خانه‌های آل‌عباس را خراب نمود، بعد از چندی وی را دستگیر کردند و به نزد مأمون بردند.
مامون به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: اگر برادرت زید قیام کرد، و مرتکب آن همه اعمال و افعال شد قبل از او هم زید بن علی قیام کرد و کشته شد و اگر به خاطر شما نبود من زید را در برابر آن کارهائی که انجام داد می‌کشتم.
حضرت رضا (ع) فرمود: برادرم زید را با زید بن علی قیاس نکنید، زیرا زید ابن علی یکی از علمای آل محمد بود که برای جلوگیری از فساد و ترویج حق قیام کرد و با دشمنان خداوند جنگ کرد تا کشته شد.
[صفحه 855]
پدرم موسی بن جعفر از پدرش نقل می‌کرد که آن حضرت فرمود: خداوند عمویم را رحمت کند وی مردم را به طرف «رضا» از آل محمد علیهم‌السلام دعوت می‌کرد، و اگر چنانچه پیروز می‌شد به عهد خود وفا می‌کرد.
حضرت صادق سلام الله علیه فرمود: زید از من برای خروج مشورت خواست گفتم:
ای عمویم، اگر راضی هستی که در کناسه کوفه به دار آویخته گردی قیام کن، وقتی که از منزل امام صادق (ع) بیرون شد.
امام فرمود: وای بر کسی که فریاد او را بشنود و دعوت او را اجابت نکند، مامون گفت: مگر درباره‌ی اشخاصی که مدعی امامت گردند اخباری نرسیده است.
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: زید بن علی مدعی امامت نشد و مقام قدس و تقوای او بالاتر از این حرفها بود، او مردم را به حکومت آل محمد دعوت می‌کرد، و می‌گفت: «ادعوکم الی الرضا من آل محمد» اخبار درباره‌ی کسانی که مدعی امامت شوند و منکر امام منصوص شوند رسیده است.
مقصود از آن حدیث امامانی هستند که مردم را گمراه کنند و از دین خدا برگردانند، و لیکن زید از آن جمله افرادی است که مشمول این آیه شریفه هستند: «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم».
83 - محمد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ سؤالات من نوشت: برای من نوشته بودی گروهی از اهل قبله عقیده دارند که خداوند متعال بعضی چیزها را حرام کرده و بعضی را حلال برای علتی خاص نبوده

است بلکه خواسته بدین وسیله
[صفحه 856]
بندگان را به تعبد وا بدارد.
کسانی که این عقیده را دارند گمراه می‌باشند و از راه حق و حقیقت منحرف شده‌اند و اگر مطلب چنین بود و مقصودش از تشریع مسائل حلال و حرام استعباد مردم بود می‌بایست حلال‌ها را حرام و یا حرام‌ها را حلال بکند، و مردم را وادار کند که نماز نخوانند و روزه نگیرند و اعمال حسنه انجام ندهند و پیغمبران و کتب آسمانی را منکر گردند، و مشغول سرقت و زنا گردند و حدود و ثغور شرع مقدس را انجام ندهند.
خداوند متعال حلال و حرام را برای مصلحت بندگانش تشریع فرموده اگر اشیائی را حرام کرده و فساد آن عمل بسیار روشن است و چون بعضی از اعمال جامعه را به طرف فساد و تباهی می‌کشاند و اساس زندگی را متلاشی می‌کند و موجب هلاکت و فناء آدمی می‌شود از این رو خداوند آن کارها را حرام کرده و بندگانش را برای مصالح اجتماع آن‌ها از ارتکاب آن کارها نهی فرمود، و برای مرتکب آن وعده دوزخ داده است.
از آن طرف پروردگار بعض از محرمات را در هنگام اضطرار حلال کرده و یا هنگامی که انسان احتیاج داشته باشد و یا صلاحش باشد حرامی به طور موقت حلال می‌گردد، مانند خوردن میته و یا گوشت خنزیر که در هنگام خطر مرگ و نبودن چیزی که رفع گرسنگی بکند و جان آدمی را حفظ کند حلال می‌شود.
پس از این جا معلوم می‌گردد که خداوند حلال و حرام را برای مصلحت جامعه وضع کرده و صرف استعباد بندگان و تعبد در بین نیست، و پیغمبران و اوصیاء دستورات خداوند را که برای صلاح دین و دنیای آن‌ها بود به مردم ابلاغ
[صفحه 857]
کردند.
حضرت صادق (ع) فرمود: اگر بندگان می‌دانستند آغاز خلقت چگونه بود با هم اختلاف نمی‌کردند. و نیز فرمود: بین حلال و حرام فاصله زیادی نیست و با مختصر تغییری حلال حرام و یا حرام حلال می‌گردد.

[1] عیون الاخبار: 180 - 2.
[2] عیون الاخبار: 183 - 2.
[3] این روایت را در کتاب امامت تحت شماره 369 نقل کرده‌ایم.
[4] به کتاب امامت حدیث شماره 221 و 236 مراجعه شود.
[5] به کتاب امامت حدیث شماره‌ی 263 مراجعه شود.
[6] به کتاب امامت حدیث شماره 275 مراجعه شود.
[7] به کتاب امامت حدیث شماره 291 مراجعه شود.
[8] به کتاب توحید حدیث شماره 63 و کتاب امامت حدیث شماره‌ی 340 مراجعه شود.
[9] یعنی زمان صدوق.
[10] به کتاب امامت شماره‌ی 283 مراجعه شود.
[11] به کتاب امامت حدیث شماره‌ی 270 و 339 مراجعه شود.
[12] شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه در معنی این حدیث گفته:
صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه
بشکست رسم و صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش برون می‌برد ز موج
وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹